

چاپ یازدهم

یرواند آبراهامیان

ترجمہ احمد گل محمدی
محمد ابراہیم فتاحی

ایران

بین دو انقلاب



نشرنی

ایران بین دو انقلاب

درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر

یرواند آبراهامیان

ترجمه
احمد گل محمدی
محمد ابراهیم فتاحی ولیلایی



نشرنی

آبراهامیان، پرواند، ۱۹۴۰ — Abrahamian, Ervand

ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران
معاصر / پرواند آبراهامیان؛ ترجمه احمد گل محمدی؛ محمدابراهیم
فتاحی ولیلایی. - تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
چهارده، ۷۰۹ ص. مصور، جدول، نمودار.

ISBN 964-312-363-4

عنوان اصلی: Iran between two revolutions

کتابنامه: ص [۶۶۳]-۷۳۶ همچنین بصورت زیرنویس.
چاپ یازدهم: ۱۳۸۴.

۱. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. ۲. ایران -
سیاست و حکومت - قرن ۱۴. ۳. ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی،
۱۳۵۷. ۴. ایران - اوضاع اجتماعی. الف. گل محمدی. احمد؛
۱۳۲۷ — مترجم. ب. فتحی ولیلایی، محمدابراهیم؛
۱۳۴۵ — مترجم. ج. عنوان. د. عنوان: درآمدی بر
جامعه‌شناسی ایران معاصر.

۹ الف ۲ / آ ۱۴۰۷ / DSR
۹۵۵/۰۷۵
۱۳۷۷

۷۷-۱۱۹۹۹/۷۸ م

کتابخانه ملی ایران



نشرنی

تهران، خیابان فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۵۸، کد پستی ۱۴۱۳۷

تلفن: ۵۹ و ۸۸۰۰۴۶۵۸، صندوق پستی ۵۵۶ — ۱۳۱۴۵

www.nashreny.com

دفتر فروش: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۵۱۲

تلفن: ۶۶۴۹۸۲۹۳، فکس: ۶۶۴۹۸۲۹۴

کتابفروشی: خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹

تلفن ۸۸۹۰۱۵۶۱

Ervand Abrahamian

پرواند آبراهامیان

IRAN Between Two Revolutions

ایران بین دو انقلاب

ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتحی ولیلایی

• چاپ یازدهم ۱۳۸۴ تهران • تعداد ۳۳۰۰ نسخه • لیستوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-363-4

شابک ۹۶۴_۳۱۲_۳۶۳_۴

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

این ترجمه به
دکتر حسین بشیریه
تقدیم می شود

یادداشت ناشر

علاقه و توجه به تحولات ایران معاصر علاقه و توجهی است که بیشتر در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از بروز انقلاب اسلامی، بنیانی اساسی یافته است. هم‌زمان با این رشد ناگهانی و چشمگیر درخواست و نیاز عمومی به آگاهی از تحولات تاریخ معاصر ایران برآورده ساختن این نیاز عمومی را نشر انبوهی از نوشته‌های تاریخی عهده‌دار شد که نظر به اقتضای کار لاجرم بیشتر جنبه‌ای سطحی و شتابزده داشته است.

آنچه آثار و تحقیقات پرواند آبراهامیان و به‌ویژه ایران بین دو انقلاب، مهمترین اثر وی، را از بسیاری آثار منتشرشده دیگر در این دوره متمایز می‌سازد زمینه خاص بررسی‌های اوست و سابقه علائق وی؛ نخست آن‌که در رویکرد به فراز و نشیب‌های تاریخی ایران معاصر، زمینه کار را بر جامعه‌شناسی سیاسی نهاده و پرسش‌هایی را مد نظر دارد که حاصل تحقیق را به صرف بازسازی رخدادها محدود نمی‌کند. و دیگر آن‌که مطالعات و بررسی‌های خود را در زمینه تاریخ معاصر ایران سال‌ها پیش از آشکار و غیرقابل اجتناب یافتن این موضوع، یعنی از مدت‌ها قبل از انقلاب، آغاز کرده است. بخشی از این بررسی‌ها که در همان ایام به صورت مقاله‌هایی منتشر شدند و مورد بحث و نقد قرار گرفتند بدنه اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهند. این ویژگی‌ها در عین این که باعث شده است آثار پرواند آبراهامیان در مقایسه با بسیاری از دیگر بررسی‌های مشابه در زمینه تاریخ معاصر ایران از جدیت بیشتری برخوردار باشد، کاستی‌هایی نیز به همراه داشته است و از جمله آن‌که در سال‌های اخیر در مورد بسیاری از مضامین مورد بحث آبراهامیان منابع و مأخذ بسیاری در دسترس پژوهشگران قرار گرفته است که پیش از این در دسترس نبوده و این خود لاجرم تا حدودی نحوه طرح و بحث این مضامین را دگرگون خواهد ساخت.

تاریخ تحولات ایران معاصر از آنجایی که به‌ندرت مورد بحث و بررسی‌ای جدی قرار داشته، نکات و مضامین بحث‌انگیز بسیار دارد و ایران بین دو انقلاب نیز از این قاعده مستثنی نیست، امید ناشر نیز آن بوده است که با طرح بی‌کم و کاست این نکات و مضامین زمینه نقد و احیاناً تصحیح آن‌ها را فراهم آورد.

یادداشت مترجمان

۱. به کار بستن یک روش تاریخی جدید، متکی به داده‌ها و منابع مادی و عینی، ایران بین دو انقلاب را به روایت تاریخی متفاوتی تبدیل کرده است؛ روایتی که در آن تبیین و تحلیل پدیده‌ها و دگرگونی‌های تاریخ معاصر ایران بر داده‌ها و منابعی همچون اسناد، گزارشها، روزنامه‌ها و مذاکرات مجلس استوار شده است. بنابراین، اصل عبارات نقل شده از منابع فارسی از جمله مجلات، روزنامه‌ها و مذاکرات مجلس را بر ترجمه آنها ترجیح داده‌ایم. ولی تلاش ما در انجام این مهم با کامیابی چندانی همراه نبود. بر اغلب برگه‌های درخواستی که برای دریافت مجلات و روزنامه‌های گوناگون به مسئولین کتابخانه‌ها می‌دادیم عباراتی مانند «موجود نیست»، «امانت داده نمی‌شود» و از این قبیل نقش می‌بست. حتی در کتابخانه‌های معتبری مانند «کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران» و «کتابخانه ملی» نیز همه شماره‌های مجلات و روزنامه‌های مزبور را پیدا نکردیم. البته مشکل دیگری هم وجود داشت و آن این‌که برای فهم خوانندگان انگلیسی‌زبان، برخی نقل قولها و عبارات چنان خلاصه و ساده‌شده بود که آوردن اصل فارسی آنها، بر اصل امانت‌داری در ترجمه خدشه وارد می‌کرد. در این گونه موارد به سه شیوه عمل کرده‌ایم: الف) هنگامی که اصل منبع فارسی را پیدا کرده‌ایم که با ترجمه آبراهامیان تفاوت چندانی نداشته است، عبارات اصلی (فارسی) را آورده‌ایم؛ ب) در مواردی که نتوانسته‌ایم به اصل فارسی دست یابیم، به ترجمه آن بسنده کرده‌ایم؛ ج) عبارات بسیار خلاصه و ساده شده را نیز ترجمه کرده‌ایم و عمدتاً از آوردن اصل فارسی آنها چشم پوشیده‌ایم. پس ناگفته پیداست که امکان دارد عبارتها و عنوانهای ترجمه‌شده، با اصل آنها متفاوت باشد.

۲. گوناگونی، تفاوت و حتی تضاد در تحلیلها و روایتهای تاریخی مهمترین عامل در پویا و غنی‌تر شدن پژوهشهای تاریخی است و، از لحاظ منطقی، بازسازی و بازنویسی یک مرحله تاریخی، از جمله تاریخ اجتماعی، نقطه کمال و پایانی ندارد و هیچ مورخی نمی‌تواند پرونده یک دوره تاریخی را به بایگانی بسپارد. گرچه این ادعا در حوزه توصیف و اطلاعات تاریخی

هم تا حدودی مصداق پیدا می‌کند. شناسایی یک رشته اطلاعات تاریخی مورد پذیرش ممکن است. ولی حتی منابع بنیادی تاریخ معاصر ایران، از لحاظ اطلاعات تاریخی، خالی از تناقض و ابهام نیست. اسامی و عناوین- تاریخ دقیق رویدادها و حتی روند رویدادها معمولاً متفاوت ثبت شده است. ایران بین دو انقلاب نیز متأثر از این وضعیت است، ما، در حد توان خود، اطلاعات تاریخی موجود در کتاب را با منابع اصلی تطبیق کرده‌ایم تا حتی الامکان ترجمه فارسی از این موارد بری باشد.

۳. ایران بین دو انقلاب، چونان درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر جایگاه برجسته و ارزنده‌ای دارد، ولی بی‌گمان پرسشهایی را بی‌پاسخ گذاشته است و البته کاستیهایی در آن مشاهده می‌شود. به همین دلیل، امیدواریم ترجمه کتاب سهمی هرچند اندک در رونق بازار بررسیهای روشکافانه و ارزیابیهای نقادانه تاریخ معاصر ایران و نوشته‌های هم‌زمینه آن داشته باشد. نگاه نقادانه به ترجمه کتاب نیز ما را برآن خواهد داشت تا با دلگرمی و دقت بیشتری در این حوزه خطیر و ارزشمند تلاش کنیم.

البته ترجمه و چاپ این کتاب بدون تلاش، همکاری و راهنمایی شماری از دوستان و همکاران عزیز که در بخشهای مختلف این حوزه فرهنگی کوشش می‌کنند، ممکن نبود. از همه آنها، از جمله برخی استادان و دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و مسئولین و کارکنان نشرنی سپاس‌گزاریم.

یادداشت مترجمان برای چاپ پنجم

استقبال چشمگیر علاقمندان تاریخ معاصر ایران از کتاب ایران بین دو انقلاب که چهار چاپ بی‌دری کتاب را سبب شد، همچنین تذکرات و پیشنهادات ارزشمند خوانندگان کتاب و صاحب‌نظران ما را برآن داشت به بازبینی و اصلاح کامل متن پردازیم. برای انجام این کار، همه فصول کتاب بازخوانی شد و علاوه بر اصلاح غلطهای چاپی، اطلاعات تاریخی نادرست، به‌ویژه اسامی خاص و تاریخ رویدادها، برپایه چندین منبع معتبر تاریخ معاصر ایران اصلاح گشت.

تذکرات و پیشنهادات خوانندگان و دوستان علاقمند، از جمله پروفیسور آبراهامیان، تلاش بی‌گیر کارمندان و مساعدت مدیریت نشرنی، در این کار راهگشا بوده است.

درباره نویسنده

پروفسور یرواند آبراهامیان به سال ۱۳۲۰/۱۹۴۰ در تهران دیده به جهان گشود. تا سال ۱۳۳۰/۱۹۵۰ در همین شهر به تحصیل پرداخت و سپس روانه انگلستان شد. در سال ۱۳۴۲/۱۹۶۳ از دانشگاه آکسفورد درجه کارشناسی ارشد گرفت و در سال ۱۳۴۸/۱۹۶۹ از دانشگاه کلمبیا موفق به اخذ درجه دکترا شد. آبراهامیان، در دانشگاه‌های پرینستون و آکسفورد، به تدریس «تاریخ ایران» پرداخت و هم‌اکنون استاد تاریخ عمومی – به‌ویژه تاریخ اروپای جدید و جهان سوم – در کالج باروک دانشگاه نیویورک است.

پروفسور آبراهامیان تاکنون کتاب‌ها و مقالات گوناگونی را خصوصاً درباره ایران معاصر نوشته است. عمده‌ترین کتابهای ایشان علاوه بر ایران بین دو انقلاب عبارتند از:

1. *The Anarchists in the Russian Revolution* (Cornell, 1973).
2. *An American Anarchist: the life of Voltairine de Cleyre* (Princeton, 1978).
3. *The Iranian Mojahedin* (Yale University, 1984).
4. *Khomeinism: Essays on the Islamic Republic* (University of California, 1993)
5. *Tortured Confessions: Prisons and Public Presentations in Modern Iran* (1999).

فهرست

پیش‌گفتار	۱
درآمد	۵

بخش یکم. پیشینه تاریخی

یکم. سده نوزدهم	۱۳
ساختار اجتماعی	۱۴
سازمانهای غیرطبقاتی	۲۵
ستیزهای غیرطبقاتی	۳۳
کشمکشهای غیرطبقاتی و آگاهی طبقاتی	۴۲
پادشاهان قاجار	۴۷
دوم. انقلاب مشروطه	۶۵
نفوذ و تأثیر غرب	۶۵
طبقه متوسط سنتی	۷۵
روشنفکران	۷۹
از اعتراض تا انقلاب (۱۲۷۹-۱۲۸۴ / ۱۸۹۹-۱۹۰۵)	۸۹
انقلاب (خرداد ۱۲۸۴ - مرداد ۱۲۸۵ / ژوئن ۱۹۰۵ - اگوست ۱۹۰۶)	۱۰۳
مبارزه برای مشروطیت (مرداد ۱۲۸۵ - خرداد ۱۲۸۷ / اگوست ۱۹۰۶ - ژوئن ۱۹۰۸)	۱۱۰
جنگ داخلی (خرداد ۱۲۸۷ - تیر ۱۲۸۸)	۱۱۷
سوم. رضاشاه	۱۲۸
دوره از هم پاشیدگی (۱۲۸۸-۱۲۹۹ / ۱۹۰۹-۱۹۲۱)	۱۲۸
ظهور رضاشاه (۱۲۹۹-۱۳۰۴ / ۱۹۲۱-۱۹۲۵)	۱۴۸
سلطنت رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۰۴)	۱۶۹

دولت رضاشاه و جامعه ایران ۱۸۵

بخش دوم. سیاست ستیز اجتماعی

- چهارم. نظام سیاسی در حال دگرگونی: از پادشاهی نظامی به پادشاهی ضعیف و گرفتار ۲۰۷
 آغازی دوباره ۲۰۷
- مجلس سیزدهم (آبان ۱۳۲۰ - آبان ۱۳۲۲) ۲۱۶
- انتخابات مجلس چهاردهم (آبان - بهمن ۱۳۲۲) ۲۲۸
- گشایش مجلس چهاردهم (بهمن - اسفند ۱۳۲۲) ۲۴۴
- مجلس چهاردهم (اسفند ۱۳۲۲ - اسفند ۱۳۲۴) ۲۴۹
- پنجم. نظام سیاسی در حال دگرگونی: از پادشاهی ضعیف و گرفتار به پادشاهی نظامی ۲۷۷
 نخست‌وزیری قوام (بهمن ۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۶) ۲۷۷
- انتخابات مجلس پانزدهم (آذر ۱۳۲۵ - تیر ۱۳۲۶) ۲۹۶
- مجلس پانزدهم (تیر ۱۳۲۶ - مرداد ۱۳۲۸) ۲۹۸
- انتخابات مجلس شانزدهم (تیر ۱۳۲۸ - بهمن ۱۳۲۸) ۳۰۹
- مجلس شانزدهم (بهمن ۱۳۲۸ - اردیبهشت ۱۳۳۱) ۳۲۱
- نخست‌وزیری مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ - مرداد ۱۳۳۲) ۳۲۹
- ششم. حزب توده ۳۴۶
- شکل‌گیری (مهر ۱۳۲۰ - مهر ۱۳۲۱) ۳۴۶
- گسترش در شمال (آبان ۱۳۲۱ - مرداد ۱۳۲۳) ۳۵۷
- گسترش در جنوب (مرداد ۱۳۲۳ - مهر ۱۳۲۵) ۳۶۸
- سرکوب (مهر ۱۳۲۵ - بهمن ۱۳۲۸) ۳۷۵
- تجدید حیات (اسفند ۱۳۲۹ - مرداد ۱۳۳۲) ۳۹۱
- هفتم. پایگاه طبقاتی حزب توده ۴۰۱
- نمودار ترکیب طبقاتی ۴۰۱
- طبقه متوسط حقوق‌بگیر ۴۰۶
- طبقه کارگر شهری ۴۲۷
- طبقه متوسط مرفه ۴۵۷
- توده‌های روستایی ۴۶۲

۴۷۲ هشتم. پایگاه قومی حزب توده
۴۷۲ نمودار ترکیب قومی
۴۷۴ مسیحیان
۴۷۸ آذری‌ها

بخش سوم. ایران معاصر

۵۱۵ نهم. سیاست توسعه ناهمگون
۵۱۵ تثبیت قدرت (۱۳۳۲-۱۳۴۲)
۵۲۴ توسعه اجتماعی - اقتصادی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)
۵۳۵ توسعه نیافتگی سیاسی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)
۵۴۹ ایران در آستانه انقلاب
۵۵۴ دهم. مخالفان
۵۵۴ احزاب سیاسی (۱۳۳۲-۱۳۵۶)
۵۸۳ مخالفان روحانی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)
۵۹۱ سازمانهای چریکی (۱۳۵۰-۱۳۵۶)
۶۱۲ یازدهم. انقلاب اسلامی
۶۱۲ اعتراض طبقه متوسط (اردیبهشت ۱۳۵۶ - خرداد ۱۳۵۷)
۶۲۹ اعتراض طبقه متوسط و طبقه کارگر (خرداد - آذر ۱۳۵۷)
۶۴۷ سرنگونی شاه (دی - بهمن ۱۳۵۷)

نتیجه گیری ۶۵۳

۶۶۳ کتابشناسی
۶۶۳ کتابنامه‌ها
۶۶۳ الف - انگلیسی
۶۶۴ قرن نوزدهم
۶۶۴ انقلاب مشروطه
۶۶۵ دوران معاصر
۶۶۷ حزب توده
۶۶۷ کتابنامه تکمیلی

ب - فارسی ۶۶۸

قرن نوزدهم ۶۶۸

انقلاب مشروطه ۶۶۸

دوران معاصر ۶۶۹

حزب توده ۶۷۱

کتابنامه تکمیلی ۶۷۳

نمایه ۶۷۵

پیش‌گفتار

نگارش این اثر، در سال ۱۳۴۳/۱۹۶۴، به منظور بررسی پایگاه اجتماعی حزب توده، مهم‌ترین سازمان کمونیستی در ایران، آغاز شد. بررسی اولیه، دوره کوتاه شکل‌گیری حزب در سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ تا سرکوبی شدید آن در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ را دربرمی‌گرفت و هدف از آن پاسخ به این پرسش بود که چرا سازمانی آشکارا غیرمذهبی، رادیکال و مارکسیست توانست در کشوری با ویژگیهای برجسته تشیع پرشور، پادشاهی سنتی و ملی‌گرایی افراطی، به جنبشی توده‌ای تبدیل شود. ولی با پی‌بردن به اینکه ارزیابی موفقیت آنها بدون توجه به شکستهای بیشتر حزبهای ملی‌گرای معاصر حزب توده از یک سو و ناکامیهای اسلاف ایدئولوژیکی این حزب، به‌ویژه سوسیال‌دموکراتهای^۱ سالهای ۱۲۸۸-۱۲۹۸/۱۹۰۹-۱۹۱۹ و سوسیالیستهای دهه ۱۳۰۰/۱۹۲۰ و کمونیستهای دهه ۱۳۱۰/۱۹۳۰، از سوی دیگر، ممکن نیست، حوزه بررسی خود را کم‌کم گسترش دادم. این بررسی با وقوع انقلاب اسلامی که نه حزب توده بلکه نیروهای مذهبی را به قدرت رساند گسترده‌تر شد. در نتیجه، کتاب حاضر، در واقع بنیادهای اجتماعی سیاست در ایران را تحلیل و، این موضوع را بررسی می‌کند که چگونه توسعه اقتصادی - اجتماعی به تدریج ویژگیهای زندگی سیاسی در ایران را، از انقلاب مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی، شکل داده است.

کتاب به سه بخش اصلی تقسیم شده است. بخش نخست، با بررسی سده نوزدهم، انقلاب مشروطه و حکومت رضاشاه، پیشینه تاریخی لازم را برای فهم تحولات ایران نوین به دست می‌دهد. بخش دوم، زمینه اجتماعی دگرگونیهای سیاسی سالهای فروپاشی حکومت رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰) تا شکل‌گیری

۱. منظور حزب اجتماعيون - عاميون است. - م.

حکومت خودکامه محمدرضا شاه (مرداد ۱۳۳۲) را تجزیه و تحلیل می‌کند. این دوازده سال تنها دوره مهم از تاریخ ایران معاصر است که مورخان می‌توانند آن سوی ظواهر سیاسی، یعنی ساختارهای اجتماعی سیاست ایران، را ببینند و ریشه‌های قومی و طبقاتی جنبش‌های سیاسی مختلف را بررسی کنند. پیشنهاد می‌کنم خوانندگانی که علاقه چندانی به ساختار درونی جنبش کمونیستی در این دوره ندارند، بهره‌های ۷ و ۸ را که به بررسی پایگاه‌های قومی و طبقاتی حزب توده اختصاص دارد، به‌طور گذرا مطالعه کنند. در بخش پایانی هم با توصیف برنامه‌های اجتماعی-اقتصادی محمدرضا شاه، تنشهای سیاسی که به‌واسطه این برنامه‌ها تشدید شده بود و سرانجام وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، بررسی می‌شود.

در بررسی پیچ و خمهای سیاست ایران، تا حد امکان، بر سه منبع مهمی که دیگر پژوهش‌گران علوم اجتماعی اغلب از آن چشم‌پوشی کرده‌اند تکیه شده است: گنجینه بسیار باارزش اطلاعاتی وزارت خارجه بریتانیا و اداره هندوستان در لندن - به‌ویژه گزارشهای هفتگی، ماهانه، سالانه و بررسیهای دقیقی که طی سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۴۹ (۱۲۸۴ تا ۱۳۲۸) توسط کنسولهای بریتانیا در استانها و همچنین وزیر مختارها، سفیران و وابسته‌های ویژه در تهران تهیه و فرستاده می‌شد؛ داده‌های ارزشمند موجود در مذاکرات پارلمانی، به‌ویژه از مجلس اول (۱۲۸۵/۱۹۰۶) تا مجلس هفدهم (۱۳۳۲/۱۹۵۳) که در کتابی با عنوان مذاکرات مجلس شورای ملی به چاپ رسیده است؛ و اطلاعات باارزش روزنامه‌ها، مجلات، و نشریه‌های ادواری فارسی‌زبان داخل و خارج کشور طی سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۵۸ (۱۹۰۵ تا ۱۹۸۰). همچنین، در حد امکان، از خاطرات، تاریخها و مقاله‌های سیاستمداران فعال، دولتمردان بازنشسته و تبعیدیهایی که پس از سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ از کشور بیرون رفتند، استفاده شده است. البته هرکدام از این منابع گرایشهای ویژه‌ای دارند، ولی پژوهش‌گر علوم اجتماعی هنوز هم می‌تواند با در نظر داشتن این جانبداریها، مقابله این گونه اطلاعات با داده‌های اصلی و استفاده از منابع دیگر، تصویر عینی بی‌طرفانه‌ای از سیاست ایران به دست آورد. امید است تاریخ‌نویسان آینده پس از دسترسی به منابع دست‌نخورده عمده تاریخ ایران در آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی، یافته‌های مرا ارزیابی کنند.

مایلم از کسانی که در نوشتن این اثر مرا یاری کرده‌اند نیز سپاسگزاری کنم:

پروفسور دونالد زاگوریا^۱ برای خواندن دست‌نوشته‌ها؛ فعالان سیاسی که نمی‌خواهند نامشان برده شود برای مصاحبه‌ها، اسناد کمیابی که در اختیارم گذاشته‌اند و تذکراتی از رزمندشان؛ خانم نیکی کدی^۲، جوزف آپتن، الول ساتن^۳، بزرگ‌علوی، هرمز شهدادی، و مرحوم کویلر یانگ^۴ برای توضیحاتی که درباره دست‌نوشته‌های اولیه ارائه دادند؛ و شاهین آبراهامیان و مارگارت کیس^۵ برای ویرایش بسیار دقیق کتاب.

همچنین، از مؤسسه‌های زیر برای همکاری‌های مالی آنها سپاسگزارم. انستیتو پژوهش‌های تحولات بین‌المللی در دانشگاه کلمبیا، برای کمک‌های مقدماتی از سال ۱۹۶۷-۱۹۶۹؛ دانشگاه شهر نیویورک برای فراهم‌ساختن فرصت سفر تابستانی در سالهای ۱۹۷۲، ۱۹۷۴، ۱۹۷۶ و ۱۹۷۹؛ شورای پژوهش‌های علوم اجتماعی به دلیل اعطای فرصت گذراندن دوره فوق‌تخصصی در سال ۱۹۷۷؛ و کالج باروک دانشگاه شهر نیویورک برای کمک‌هزینه‌ها و مرخصی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۰ جهت تکمیل کتاب.

همچنین، از مسئولان اداره اسناد منتشرشده بریتانیا به دلیل اجازه استفاده از نقل‌قولهای موجود در اسناد منتشرشده خارجی در اداره اسناد دولتی^۶ و اداره هندوستان در لندن هم سپاس‌گزارم. البته مؤسسه‌ها و افرادی که پیشتر از آنها قدردانی شد، نسبت به هرگونه نادرستی یا عقیده سیاسی مطرح‌شده در کتاب، هیچ‌گونه مسئولیتی ندارند.

لازم به یادآوری است که از پانویسها فقط برای اشاره به نقل‌قولها، اسناد باارزش‌تر و بحث‌انگیز و منابع بسیار بااهمیت استفاده شده است. سایر آثار دست دوم و ممتاز، مانند دیگر منابع مهم، در کتابشناسی پایان کتاب آمده است.

1. Donald Zagoria

3. E. P. Elwell Sotton

5. Margaret Case

2. Nikki Keddie

4. T. C. Cuyler Young

6. Public Record Office

درآمد

جامعه‌شناسانی که ماشین زمان را متوقف کرده‌اند و با تلاش فراوان وارد موتورخانه آن شده‌اند تا نقش طبقه را در سیر تاریخ پیدا کنند، می‌گویند که نتوانسته‌اند جای طبقه را پیدا کنند، آنها فقط توانسته‌اند افراد بی‌شماری را با مشاغل، درآمدها و سلسله‌مراتب متفاوت مشاهده کنند. البته آنها درست می‌گویند، چرا که طبقه اجتماعی یک بخش از ماشین نیست بلکه طرز کارکردن و حرکت آن است. طبقه، منافع این گروه و آن گروه نیست، بلکه تضاد منافع است؛ گرما و صدای غرش حرکت ماشین است... طبقه ساخت نیست بلکه واقعه و حرکت است.

E. P. Thompson, *The Making of the English Working Class* (London, 1968), p. 939.

طی دو دهه گذشته، جامعه‌شناسانی که درباره جوامع غربی مطالعه کرده‌اند به اصول علم نوینی به نام جامعه‌شناسی سیاسی دست یافته‌اند. این جامعه‌شناسان با نفی تصور جدایی دولت و جامعه که در جامعه‌شناسی سده نوزدهم رایج بود، به تنظیم نظریه‌ای با گستردگی کمتر اما دقیق‌تر پرداخته‌اند که در آن، دولت و جامعه به نحو پیچیده‌ای همبسته، و سیاست پدیده‌ای متأثر از سازمانهای سیاسی و نیروهای اجتماعی قلمداد می‌شود. این جامعه‌شناسان با بهره‌گیری از دیدگاه سه بُعدی فوق، علاوه بر تدوین چارچوبهای نظری جامعه‌شناسی سیاسی، مطالعات موردی و تجربی ارزشمندی درباره جوامع غربی، تحلیل بنیادهای اجتماعی سیاست و ارتباط پیچیده میان عملکرد دولت، سازمانهای سیاسی و ساختارهای اجتماعی ارائه

داده‌اند.^۱

در حالی که جامعه‌شناسان تحلیل‌گر جوامع غربی دیدگاه سه‌بعدی جامعه‌شناسی سیاسی را به کار بسته‌اند، آنهایی که به بررسی کشورهای غیرغربی می‌پردازند خواسته‌اند دیدگاه دوبعدی سده نوزدهمی را همچنان حفظ کنند. برخی از آنها، به‌ویژه پژوهش‌گران سیاسی مکتب ساختاری-کارکردی، دولت را محور بحث خود قرار داده‌اند. آنها بررسی کرده‌اند که چگونه دولت جامعه را نوسازی می‌کند، چگونه با بحران مشروعیت درگیر می‌شود و چگونه نهادهای نوینی مانند بوروکراسی، ارتش و نظام تک‌حزبی ایجاد می‌کند. محور بحث گروهی دیگر، به‌ویژه مردم‌شناسان و پژوهش‌گران سیاسی مکتب رفتاری جامعه بوده است؛ مثلاً مردم‌شناسان، جماعت‌های کوچک را بررسی کرده‌اند و صاحب‌نظران سیاسی، به بررسی کل «فرهنگ سیاسی» «جوامع در حال توسعه» پرداخته‌اند. بدین ترتیب، جامعه‌شناسان درباره این مسئله که چگونه نظام‌های سیاسی باعث تغییر نظام‌های اجتماعی می‌شوند و متقابلاً چگونه نظام‌های اجتماعی - از طریق خشونت، شورش و سیاست‌گریزی - نظام‌های سیاسی را مختل می‌کنند، بررسی‌های بیشتری انجام داده‌اند. اما درباره این‌که چگونه مبارزه‌های اجتماعی به درگیری‌های سیاسی شکل می‌دهند و چگونه نیروهای اجتماعی در اندرکنش با سازمان‌های سیاسی، بر روند توسعه در جوامع غیرغربی تأثیر می‌گذارند، آثار کمتری ارائه کرده‌اند.^۲

۱. برای آگاهی از نمونه‌های تجربی بررسی بنیادهای اجتماعی سیاست در غرب، رک:

R. Bendix and M. Lipset, *Class, Status, and Power* (New York, 1960); L. Coser, *Political Sociology* (New York, 1966); S. Lipset, *Political Man* (New York, 1960); S. Lipset and S. Rokkan, *Party Systems and Voter Alignments* (New York, 1967); R. Rose and D. Unwin, eds., "Social Structure, Party Systems, and Voting," *Comparative Political Studies*, 2 (April 1969), 2-135; A. Stinchcombe, "Social Structure and Organizations," *Handbook of Organizations*, edited by J. March (Chicago, 1957), pp. 143-9.

برای آگاهی از نمونه‌های اولیه این مطالعات موردی، رک:

K. Marx, "The Class Struggles in France," *Selected Works* (Moscow, 1958), vol. 1.

۲. از اندک آثار برجسته‌ای که به بررسی بنیادهای اجتماعی سیاست در جوامع غیرغربی پرداخته است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

Barrington Moore, *Social Origins of Dictatorship and Democracy* (Boston, 1967);

همچنین، پژوهشگران انگشت‌شماری به بررسی شالوده‌های اجتماعی سیاست در ایران پرداخته‌اند. در حالی که ایران‌شناسان پیشین به بررسیهای گسترده تاریخی - اغلب با تأکید بر تأثیر جریانهای بین‌المللی بر مسائل داخلی - تمایل داشتند، معاصران نیز به حوزه‌های معینی از نظام سیاسی یا اجتماعی اهمیت می‌دهند. شماری از آنها به جنبه‌های ویژه‌ای از پدیده‌های سیاسی مانند ملی‌گرایی، ساختار دولت، اصلاحات ارضی و بحران مشروعیت‌گرایی دارند. عده‌ای هم به بررسیهای موردی و جزئی‌گروه‌های کوچک تمایل دارند و آثار مهمی درباره «فرهنگ سیاسی» کل جامعه می‌نویسند. گروه اخیر عقیده دارند که ویژگی‌های ملی، مانند احساس ناامنی فردی، بی‌اعتمادی، بدبینی، یاغی‌گری، انزوای روحی و از خودبیگانگی روانی فردی، پدیده‌های سیاسی - به‌ویژه بی‌ثباتی سیاسی - سده نوزدهم ایران را تفسیر و تبیین می‌کند. بیشتر آنها هم سیاست و هم جامعه ایران معاصر را تجزیه و تحلیل می‌کنند و تنها شمار اندکی، به مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران امروز می‌پردازند.^۱

کتاب حاضر، می‌خواهد با تحلیل تأثیرات متقابل سازمانهای سیاسی و نیروهای اجتماعی، سیاست ایران معاصر را بررسی کند. به‌طور کلی، این نیروها را می‌توان به

M. Halpern, *The Politics of Social Change in the Middle East and North Africa* (Princeton, 1963); E. Wallerstein, *Africa: The Politics of Independence* (New York, 1961); K. Karpat, *Turkey's Politics: The Transition to a Multi-Party System* (Princeton, 1959); C. Geertz, ed., *Old Societies and New Nations* (Chicago, 1963); J. Bill and C. Leiden, *The Middle East: Politics and Power* (Boston, 1974); H. Batatu, *Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq* (Princeton, 1979).

۱. برای آگاهی از فهرست کتابهایی درباره ایران معاصر، رک: به کتابنامه. تنها از دو کتاب می‌توان نام برد که بنیادهای اجتماعی سیاست در ایران را بررسی کرده‌اند:

J. Upton, *The History of Modern Iran: An Interpretation* (Cambridge, Mass., 1968) and J. Bill, *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization* (Columbus, Ohio, 1972).

اثر نخست، نه‌تنها با اشاره به دخالت خارجی و سرکشیها و ناآرامیهای ایالات، به تبیین بی‌ثباتی سیاسی و «خصوصیت ملی» فرصت‌طلبی فردگرایانه می‌پردازد، بلکه نیروهای گوناگون رقیب در درون جامعه را نیز بررسی می‌کند. اثر دوم، قدرت، اقتدار و روشهای نوسازی را تشریح و با بررسی عمیق و جالبی چگونگی شکست شاه در غلبه بر طبقه روشنفکر جدید را روشن می‌کند.

گروه‌های قومی و طبقات اجتماعی تقسیم‌بندی کرد. در این کتاب عبارت «گروه قومی» به گروه‌بندی‌های عمودی متشکل از افرادی با زبان، اصل و نسب قبیله‌ای و دین مشترک، یا پیوندهای سرزمینی و منطقه‌ای اطلاق می‌شود. برای توصیف قشرهای افقی متشکل از افراد دارای مناسبات مشترک با ابزار تولید، رفتار همگون در برابر دستگاه اداری و در محیط‌های رو به توسعه، نگرش کلی مشترک به نوسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، از اصطلاح «طبقه اجتماعی» استفاده شده است.

هرچند واژه طبقه اجتماعی را، با کمی تفاوت معنایی، نویسندگانی همچون مارکس، دوتوکویل، ماکیاول، تاوئی، وبر، دارندورف و همچنین نظریه پردازان سده‌های میانی، مسلمانان، بازرسان رومی و نویسندگان مجموعه مقالات فدرالیست^۱ آمریکایی به کار برده‌اند، اخیراً جامعه‌شناسان این اصطلاح را نقد کرده‌اند. ساختار-کارکردگرایان استدلال کرده‌اند که جوامع نه به چند طبقه بزرگ بلکه به قشرهای کوچک حرفه‌ای گوناگون تقسیم می‌شود. آنها تأکید می‌کنند که این قشرها به واسطه تقسیم کار به هم وابسته‌اند ولی بر پایه معیارهای مختلفی همچون منزلت، پایگاه اجتماعی و درآمد از یکدیگر منفک می‌شوند.^۲ رفتارگرایان نیز ادعا کرده‌اند که مردم کشورهای در حال توسعه پیش از آنکه خود را عضو طبقه‌ای اجتماعی-اقتصادی تلقی کنند، وابسته به ایدئولوژی می‌دانند. به عقیده آنها، در این‌گونه کشورها، نیروهای سیاسی بر اثر کشمکشهای طبقاتی پدید نمی‌آید بلکه به دنبال عقاید متضاد ایجاد می‌شود. پس اگر مارکس با این فرمول که آگاهی انسان را

۱. *The Federalist Papers*. مسئله مقالاتی درباره قانون اساسی جدید آمریکا و دولت جمهوری، خواه که طی سال‌های ۱۷۸۷-۱۷۸۸ الکساندر هامیلتون و جیمز مادیسون و جان جی نوشته‌اند. منظور اصلی نویسندگان این مقاله تلاش برای ترغیب رأی‌دهندگان نیویورک به حمایت از تصویب قانون اساسی بود. این مقالات در روزنامه‌های نیویورک و دیگر ایالات آمریکا به چاپ رسید و بعدها به صورت کتاب (*Federalist Papers*) درآمد. - م.

2. T. Parsons, "Social Classes and Class Conflict in the light of Recent Sociological Theory". *Essays in Sociological Theory* (New York, 1967); R. Merton, *Social Theory and Social Structure* (Chicago, 1957).

برای آگاهی از مباحثی درباره اینکه آیا جوامع خاورمیانه به طبقات با قشرهای حرفه‌ای تقسیم شده است یا نه، رک:

A. Perlmutter. "Egypt and the Myth of the New Middle Class", *Comparative Studies in History and Society*, II (January 1969), 97-108.

جایگاه اجتماعی وی تعیین می‌کند، نظریهٔ هگل را «بر پاهای خویش قرار داد»، رفتارگرایان معاصر نیز با پافشاری بر اینکه جایگاه اجتماعی انسان را - دست‌کم در جهان سوم - آگاهی وی تعیین می‌کند، بازگونهٔ نظریهٔ مارکس را اظهار کرده‌اند.^۱ در عین حال، پژوهش‌گرانی که زندگی و آثار نخبگان سیاسی را مطالعه می‌کنند، با دسته‌بندی بقیهٔ مردم در قالبی بی‌شکل و پراکنده با عنوان «توده‌ها»، مفهوم طبقهٔ اجتماعی را کنار گذاشته‌اند.^۲ در همین دوره، جامعه‌شناسانی که سیاست را در کشورهای غیرغربی بررسی می‌کنند، با طرح این مسئله که ستیزهای عمدهٔ جهان سوم به دسته‌بندیهای قومی و نژادی، کاست، مذهب و مسائل محلی مربوط می‌شود، در استفاده از مفهوم طبقه برای مطالعهٔ این‌گونه جوامع تردید کرده‌اند.^۳ آنان نتیجه می‌گیرند که طبقه، نه در آسیا و آفریقا، بلکه در اروپا و آمریکا وجود دارد. و بالاخره، بیشتر جامعه‌شناسان جهان سوم - به همراه هواداران جهان سوم در غرب - می‌خواهند با تأکید بر تفاوت‌های ظاهری بین جوامع جهان سوم و کشورهای صنعتی، بر تضادهای اجتماعی داخلی این جوامع سرپوش گذارند. آنها پافشاری می‌کنند که مبارزه‌های ملی، همهٔ مبارزه‌های اجتماعی از جمله مبارزه‌های طبقاتی را تحت الشعاع قرار می‌دهد.^۴

1. L. Pye, *Aspects of Political Development* (Boston, 1966); G. Almond and S. Verba, *The Civic Culture* (Boston, 1965). برای مطالعهٔ اهمیت ایدئولوژی در سیاست ایران، رک: L. Binder, *Iran: Political Development in Changing Society* (Berkeley and Los Angeles, 1967).

2. G. Mosca, *The Ruling Class* (New York, 1939); V. Pareto, *The Mind and Society*, (London, 1935); C. Wright Mills, *The Power Elite* (New York, 1965); C. Van Nieuwenhuijze, *Social Stratification in the Middle East* (Leiden, 1965).

برای آگاهی از برداشتهای نخبه‌گرایانه از سیاست ایران، رک:

M. Zonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton, 1971).

3. C. Geertz, "The Integrative Revolution: Primordial Sentiments and Civil Politics in the New States", in Geertz, ed., *Old Societies and New Nations*, pp. 107-57; L. Kuper, "Theories of Revolution and Race Relations", *Comparative Studies in History and Society*; 12 (January 1971), 87-107; A. Lewis, *Politics in West Africa* (London, 1965); J. C. Hurewitz, *Middle East Politics: The Military Dimension* (New York, 1969).

این کتاب مدعی نیست که همه مسائل نظری عمده مربوط به بررسی و تحلیل طبقه در برابر نخبه، طبقه در برابر قشر، مسائل اجتماعی در برابر مسائل ملی، گروه‌های افقی در برابر تقسیمات سلسله مراتبی و اجماع در برابر ستیز را برای همیشه حل می‌کند، بلکه، هدف اصلی کتاب، تحلیل بنیانها و شالوده‌های اجتماعی سیاست در ایران از طریق بررسی کشمکشهای محوری طبقاتی و قومی صدسال گذشته، ارتباط میان نوسازی اجتماعی-اقتصادی و توسعه سیاسی، پیدایش طبقه نوین و افول گروههای قدیمی و ترکیب اجتماعی احزاب عمده سیاسی و دیدگاه ایدئولوژیکی آنها است. این نوشته، با مطالعه موردی زمینه‌های اجتماعی سیاست، امیدوار است بر مسائل عمده توسعه سیاسی - به ویژه نقش ستیزهای قومی در کشورهای در حال توسعه - و مسائل نظری جامعه‌شناسی سیاسی، به ویژه سودمندی و بیهودگی تحلیلهای طبقاتی، هم پرتوی بیفکند. فرض اساسی در سراسر کتاب، این رهیافتِ نئومارکسیستیِ پی. پی. تامپسون است که برخلاف دیدگاه مارکسیستهای ارتدکس، طبقه را نباید به سادگی برحسب رابطه‌اش با شیوه تولید، بلکه باید در بستر تاریخی و تعارض اجتماعی آن با دیگر طبقات موجود درک کرد.

S. Lipset, "Issues in Social Class Analysis", in *Revolution and Counter-revolution* (New York, 1970), pp. 157-201.

برای مطالعه نمونه جالبی از این نادیده گرفتن و کوچک جلوه دادن اهمیت ستیز و کشمکشهای داخلی در ایران و بزرگ جلوه دادن اهمیت بحرانهای ناسی از روابط با عرب، رک:

B. Nirumand, *Iran: The New Imperialism in Action* (New York, 1969).

بخش یکم
پیشینه تاریخی

سده نوزدهم

شاه هرکاری بخواهد می‌تواند انجام دهد، سخنش قانون است. این ضرب‌المثل که: «قانون مادها و پارسها تغییرناپذیر است» صرفاً سخنان قدیمی زایدی دربارهٔ حکومت خودسرانه بوده است. شاه همهٔ وزیران را منصوب می‌کند و می‌تواند وزرا، صاحب‌منصبان، مأموران و قاضیان را برکنار کند. زندگی و مرگ همهٔ افراد خانوادهٔ شاه در دست اوست و هیچ‌کدام از مأموران لشکری و کشوری که در خدمت شاه‌اند، از این قانون مستثنا نیستند. افرادی که مورد بی‌مهری واقع شده‌اند و یا معدوم می‌شوند، اموالشان به سلطان می‌رسد و حق سلب حیات در هر حال فقط در اختیار اوست. اما وی می‌تواند این حق را به کارگزاران یا نواب خود واگذار کند. همهٔ اموالی که قبلاً به وسیلهٔ مقام سنطنت تفویض و یا خریداری نشده باشد و در واقع هرگونه مالی که اثبات حق قانونی نسبت به آن مقدور نباشد به او تعلق دارد، وی می‌تواند آن مال را به هرکه دلخواه اوست انتقال دهد. همهٔ حقوق و امتیازات؛ مانند خدمات عمومی، استخراج معادن، کشیدن خطوط تنگراف، ساختن جاده، راه‌آهن، تراموای و غیره و حق بهره‌برداری از همهٔ منابع کشور متعلق به اوست. سه قوهٔ حکومت، یعنی، مقننه، قضائیه و مجریه در وجود او متمرکز است و هیچ‌گونه قید و الزامی نمی‌توان بر شاه تحمیل کرد. تنها رعایت صوری آداب مذهب ملی بر او واجب است. وی محور زندگی عمومی در کشور است.

– G. Curzon, *Persia and the Persian Question*, I, 433.

گرچه مردم رسماً کلانتر و کدخدا را انتخاب نمی‌کنند، نظر آنها در تعیین این افراد دخیل است. اگر پادشاه کلانتری را تعیین کند که مورد پذیرش مردم نباشد، از ادارهٔ امور ناتوان خواهد بود، زیرا در بین مردم احترام و اعتبار لازم را برای انجام این کار نخواهد داشت. در شهرهای کوچک و روستاها نیز تعیین کدخدا به همین صورت است؛ اگر کسی معین شود که روستاییان

از او راضی نباشند، درگیری و اختلاف پدید می‌آید، تا اینکه سبب عزل یا استعفای او شود. ملاحظه این امور مهم است، زیرا برای رفاه مردم هیچ چیزی مهمتر از آن نیست که رؤسا و ریش سفیدان را انتخاب کنند یا در انتخاب آنها دخالت داشته باشند.

- J. Malcolm, *History of Persia*, II, 324-25.

ساختار اجتماعی

آر. اچ. تاوونی می‌گوید: «گذشته چیزی را برای حال آشکار می‌کند که حال قادر به مشاهده آن باشد.»^۱ گرچه این گفته به تعبیر و تفسیرهای گوناگون از تاریخ اروپا مربوط می‌شود، برای فهم برداشتهای روشنفکران سده بیستم از ایران سده نوزدهم مناسب است. نخستین نسل از روشنفکران سده بیستم که از پشت منشور باریک انقلاب مشروطه با دقت به گذشته می‌نگریست، در گذشته نزدیک خود چیزی جز دولتی فاسد که به ملت ستم می‌کرد، نمی‌یافت.^۲ نسل دوم که علیه محافظه‌کاری مذهبی مبارزه می‌کرد از توجه به این دوره، به‌عنوان دوره ننگین جزم‌اندیشی، تعصب و کلریکالیسم^۳ خزنده برائت می‌جست.^۴ سومین نسل که تحت نفوذ مارکسیسم بود، همان دوره را به مثابه دوران فئودالیسم در حال افولی که در آن مثنی زمین‌دار فاسد، طبقات پایین روستایی را استثمار می‌کردند، مردود می‌شمرد.^۵ فقط روشنفکران نسل حاضر بودند که پی بردند سده نوزدهم صرفاً

1. R. H. Tawney, *Religion and the Rise of Capitalism* (New York, 1926), p. 3.

۲. برای مطالعه نخبگان / توده سده نوزدهم ایران رک: مذاکرات مجلس شورای ملی ایران، مجلس اول (۱۲۸۵-۱۲۸۶). در این دوره بیست نماینده جامعه خود را متشکل از نخبگان دولتی و ملت می‌دانستند. تنها دو نماینده آن را متشکل از طبقات اجتماعی می‌دانستند. طبقه در این دوره به صورت مبهمی - مثلاً در قانون انتخابات سال ۱۲۸۵ - برای توضیح هرگونه تقسیم‌بندی اجتماعی، مانند اقلیتهای دینی و نیز شش طبقه اصلی اجتماعی: شاهزادگان، اشراف، اعیان، علماء، تجار، اصناف و مالکان به کار گرفته می‌شد.

۳. Clericalism، در مفهوم اصلی به حکومت کشیشان به‌ویژه در اروپای سده‌های میانی اشاره دارد و منظور نویسنده نفوذ آرام و تدریجی روحانیون و سایر نیروهای مذهبی در سیاست سده نوزدهم ایران است. - م.

۴. برای آگاهی از تفسیرهای ضد روحانیون در ایران سده نوزدهم رک: «انقلاب فرانسه و انقلاب آینده ایران»، ایرانشهر، ۱ (اردیبهشت ۱۳۰۲)، ۲۸۲-۲۹۳؛ ح. کاظم‌زاده، «مذهب و ملیت»، ایرانشهر، ۳ (آذر ۱۳۰۳) ۱-۴۵. کسروی، «اسلام و ایران»، پیمان، ۱ (بهمن ۱۳۲۱)، ۹-۱۱ و ا. کسروی، «تاریخ مختصر»، پرچم، ۱۰ (اسفند ۱۳۲۱).

۵. برای آگاهی از تفسیرهای مختصر درباره طبقه، در سده نوزدهم ایران، رک: ملک‌الشعراى بهار، تاریخ

پیشینه شرم‌آور انقلاب مشروطه نبوده، بلکه دورهٔ جالبی نیز محسوب می‌شود؛ دوره‌ای که به دلیل شایستگی‌هایش ارزش بررسی و پژوهش دارد. البته دست‌یابی تدریجی به دیدگاهی گسترده‌تر نسبت به گذشته، حسرت^۱ دوران سپری‌شده را خوردن و همچنین آگاهی تدریجی از اینکه ایران سدهٔ نوزدهم علی‌رغم عقب‌ماندگی اقتصادی‌اش، سرزمینی آکنده از تنوعات بی‌پایان، پیچیدگی اجتماعی و شکافهای منطقه‌ای بوده است، موجب این تغییر موضع نسبت به تاریخ سدهٔ نوزدهم ایران (تغییر موضع از طرد و تقبیح کلی به بررسی تحلیلی) شد. در یکی از نوشته‌های اخیر، این ساختار اجتماعی به موزاییک رنگارنگ یا شهرفرنگی پیچیده تشبیه شده است.^۲

ویژگیهای طبیعی ایران، زمینه و علت این تنوع اجتماعی بود. نبود رودخانه‌ها و دریاچه‌های قابل کشتیرانی، بارش بسیار اندک باران - بارش سالانهٔ نیمی از کل مساحت کشور کمتر از بیست و پنج سانتیمتر است - و نیز وجود صحرای پهناور مرکزی که چهار رشته کوه عظیم - زاگرس، البرز، مکران و ارتفاعات دیگر - آن را احاطه کرده است، موجب چندپارگی جمعیت در روستاهای دورافتاده، در شهرهای جدا افتاده و قبایل خانه به‌دوش شده بود. روستائینی که در سال ۱۲۲۹/۱۸۵۰ بیش از ۵۵٪ جمعیت ده‌میلیونی کشور را تشکیل می‌دادند، تقریباً در ۱۰,۰۰۰ منطقه مسکونی زندگی می‌کردند. حتی یک سده بعد که این جمعیت ده‌میلیونی تقریباً دوبرابر شده بود، میانگین ساکنان روستاها به کمتر از ۲۵۰ نفر می‌رسید (رک: جدول شمارهٔ ۱). جمعیت شهری که کمتر از ۲۰ درصد مردم کشور را دربرمی‌گرفت، تقریباً

احزاب سیاسی ایران، (تهران، ۱۳۲۳)، صص ۲ و ۳۲۰؛ «مبارزهٔ طبقاتی»، مردم، ۳ (اردیبهشت ۱۳۲۲)؛ ا. قاسمی، جامعه را بشناسید، (تهران، ۱۳۲۷)؛ ا. آوانسیان، «شکافهای طبقاتی»، رهبر (۸ آبان ۱۳۲۵)؛ ا. طبری، «دربارهٔ انقلاب مشروطه»، مردم، ۲ (مرداد - شهریور ۱۳۲۷)، صص ۸۱-۸۰؛ ح. ارسنجانی، «مبارزات طبقاتی در ایران»، داریا، ۲۷-۳۱ تیر ۱۳۲۳؛ ا. خلعتبری، اریستوکراسی ایران (تهران، ۱۳۲۳)؛ ح. حکیم‌اللهی، شهر دموکرات (تهران، ۱۳۲۵). تأثیر دیدگاههای طبقاتی در مجلس در میان نمایندگان محافظه‌کار نیز نمود پیدا کرده بود. مثلاً، در مجلس شانزدهم (۱۳۲۷-۱۳۲۷) در مقایسه با مجلس اول ۲۲ نماینده جامعه خود را به عنوان جامعه‌ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده است، توصیف می‌کردند؛ تنها دو نماینده دیدگاه قدیمی تقسیم جامعه به دو بخش (نخبگان دولتی / نوده) را حفظ کرده بودند.

1. nostalgia

2. J. Bill and C. Leiden, *The Middle East: Politics and Power* (Boston, 1974). pp. 73-74, 255-58.

جدول شماره ۱
ساختار قومی ایران

۱۳۳۹ (۱۸۵۰) ب		الف ۱۳۳۵ (۱۹۵۶)		جمع کل
درصد		درصد		
۶۴	۶,۳۷۵,۰۰۰	۶۷	۱۲,۷۷۰,۰۰۰	- ایرانیان
	۴,۰۰۰,۰۰۰		۸,۲۰۰,۰۰۰	فارس
	۸۰۰,۰۰۰		۲,۰۰۰,۰۰۰	کرد
	۲۶۴,۰۰۰		۵۰۰,۰۰۰	بلوچ
	۳۰۰,۰۰۰		۵۰۰,۰۰۰	مازندرانی
	۳۰۰,۰۰۰		۵۰۰,۰۰۰	گیلک
	۲۵۰,۰۰۰		۴۰۰,۰۰۰	بختیاری
	۲۱۰,۰۰۰		۴۰۰,۰۰۰	لر
	۵۰,۰۰۰		۷۵,۰۰۰	تالشی
	۵,۰۰۰		۱۰,۰۰۰	هزاردها
	۵,۰۰۰		۱۰,۰۰۰	افغان
	۱۲۶,۰۰۰		۱۷۵,۰۰۰	سایرین
۲۹	۲,۹۰۰,۰۰۰	۲۷	۵,۱۳۰,۰۰۰	- ترک زبانان
	۲,۱۱۰,۰۰۰		۴,۰۰۰,۰۰۰	آذری
	۲۶۴,۰۰۰		۵۰۰,۰۰۰	فشقایبی
	۹۰,۰۰۰		۱۴۰,۰۰۰	شاهسون
	۱۰۰,۰۰۰		۲۰۰,۰۰۰	ترکمن
	۲۰,۰۰۰		۳۰,۰۰۰	تیموری‌ها
	۱۵۰,۰۰۰		۲۰۰,۰۰۰	افشار
	۴۰,۰۰۰		۳۰,۰۰۰	جمشیدی‌ها
	۱۲۶,۰۰۰			سایرین - قاجار
			۳۰,۰۰۰	بیات، و غیره
۴	۴۰۰,۰۰۰	۳	۶۶۷,۰۰۰	- عرب
۳	۳۰۰,۰۰۰	۳	۳۷۸,۰۰۰	- غیرمسلمانان
	۱۳۸,۰۰۰		۲۰,۰۰۰	آسوریان
	۱۱۰,۰۰۰		۱۹۰,۰۰۰	ارامنه
	۳۲,۰۰۰		۶۰,۰۰۰	یهودیان
	۲۰,۰۰۰		۱۶,۰۰۰	زرتشتیان
	-		۱۹۲,۰۰۰	بهایبان

در ۸۰ شهر زندگی می‌کردند. البته فقط ساکنان این یازده شهر بیشتر از ۲۵۰,۰۰۰ نفر بود: تبریز، تهران، اصفهان، مشهد، یزد، همدان، کرمان، ارومیه، کرمانشاه، شیراز و قزوین. و بالاخره، قبایل چادرنشین که ۲۵٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند به شانزده گروه عمده قبیله‌ای تقسیم می‌شدند که هرکدام از گروهها نیز ایل، طایفه و گروههای مهاجر پرشماری داشت.

بیشتر این روستاها، قبایل و شهرها کاملاً جدا افتاده و از نظر اقتصادی مستقل بودند و بخش عمده صنایع دستی و کالاهای کشاورزی را خودشان تولید و مصرف می‌کردند.^۱ هرچند شمار اندکی از مردم شناسان مدعی‌اند که در سراسر تاریخ ایران روستاها و شهرها وابستگی زیادی به هم داشته‌اند^۲، بسیاری از مورخان و سیاحان

الف. یادآوری: الف. از آنجا که در آمار سالهای ۱۳۳۵، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ - تنها آمارگیریهای سراسری ایران - ترکیب قومی جمعیت مشخص نیست. ارقام سال ۱۳۳۵ برآوردهای مبهمی است که عمدتاً از طریق تخمینها و برآوردهای تقریبی موجود در منابع زیر بدست آمده است:

American University, *Area Handbook on Iran* (Washington, D. C., 1963); Foreign Office. "Handbook on Persian Minorities", F. O. 371/Eastern 1944/Persia 189-20219; S. Bruk, "The Ethnic Composition of Iran" *Central Asian Review*, 8:4 (1960), 417-20; S. Aliyev, "The Problem of Nationalities in Iran", *Central Asian Review*, 14:1 (1966), 62-70; H. Field, *Contributions to the Anthropology of Iran* (Chicago, 1939), pp. 601-51. ۷۷-۶۸، (بهار ۱۳۵۰)، ۱۲

م. ایروانف، «مسئله ملیتها در ایران»، دنیا، ۱۲ (بهار ۱۳۵۰)، ۷۷-۶۸. ب. وضعیت آماری سده نوزدهم ایران بسیار نامناسب است، زیرا داده‌های آماری وجود ندارد، برآوردهای مالیاتی بسیار غیرقابل اعتماد است و نظر جهانگردان هم با یکدیگر بسیار تفاوت دارد. رقم ۱۰ میلیون برای جمعیت دهه ۱۲۳۰ برآورد نامطمئنی است که با توجه به آمارهای جمعیتی سال ۱۳۳۵ و نسبت و فاصله زمانی بین دهه ۱۲۳۰ تا سال ۱۳۳۵ و با در نظر گرفتن خشکسالیها، قحطیها و سالهای برداشت بد محصول در ۱۲۳۲، ۱۲۳۶، ۱۲۳۹، ۱۲۴۵، ۱۲۵۱ و ۱۲۷۱ شمسی، به دست آمده است. برای آگاهی از یک بررسی جدید درباره جمعیت سده نوزدهم ایران، رک:

B. Gilbar, "Demographic Developments in Late Qajar Persia, 1870-1906", *Asian and African Studies*, 2 (1976-1977), 125-56.

برآوردهای گروههای قومی، در دهه ۱۲۳۰ شمسی، برپایه تخمینها و محاسبات فرضی سده نوزدهم و با توجه به ارقام سال ۱۳۳۵ تنظیم شده است. در این تخمینها پدیده مهاجرت و همچنین ادغام گروههای کوچکتر در اجتماعات بزرگتر - به ویژه جمعیت فارس و آذری - نیز در نظر گرفته شده است.

1. F. Khamisi, "The Development of Capitalism in Rural Iran" (M. A. thesis, Columbia University, 1969).

2. G. Goodell, "The Elementary Structures of Political Life" (Ph.D. dissertation,

معتقد بودند که تا زمان رشد تجارت و بازرگانی در نیمه دوم سده نوزدهم اکثر روستاها و قبایل تقریباً مستقل، عملاً خودکفا و از لحاظ اقتصادی خودمختار و اغلب خودگردان بودند.^۱ جیمز فریزر انگلیسی، در سفر به خراسان، در دهه ۱۸۲۰/۱۲۰۰ متوجه شد که حتی مردم روستاهای بزرگ نیز برای تولید ابریشم واجناس پنبه‌ای خود توت و پنبه پرورش می‌دهند. هنری پوتینگر، شاهد دیگر انگلیسی می‌گوید که زنان بلوچ «به کارهای خانه، دوشیدن شیر، تهیه کره، پنیر، روغن، بافتن فرش، گلیم و کرباس می‌پردازند.» انگلیسی دیگری به نام رابرت بینینگ می‌نویسد که حتی روستاییان مرفه اطراف شهرهای بزرگ، بخش عمده مواد غذایی را خودشان تهیه می‌کردند و از بازارهای محلی فقط مقدار ناچیزی نمک، فلفل، تنباکو و لوازم خانه می‌خریدند. آرتور کونولی از کمپانی هند شرقی نیز در دهه ۱۸۳۰/۱۲۱۰ می‌نویسد که ترکمن‌های گرگان لباسهایشان را خودشان تولید می‌کردند و فقط مقدار ناچیزی کالاهای لوکس مانند ادویه، شکر و تنباکو می‌خریدند.^۲

برای آگاهی بیشتر از همین مباحث با تأکید بیشتر بر جغرافیا رک: Columbia University, 1977) P. English, *City and Village in Iran* (Madison, Wisc., 1966).

1. A. Lambton, *Islamic Society in Persia* (Oxford, 1954), p. 8; I. Harik, "The Impact of the Domestic Market on Rural-Urban Relations in the Middle East", *Rural Politics and Social Change in the Middle East*, edited by R. Antoun and I. Harik (Bloomington, Ind., 1972), p. 340; V. Nowshiravani and A. Knight, "The Beginnings of Commercial Agriculture in Iran" (Paper delivered at a Yale University Seminar, 1975), p. 2; N. Keddie, *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran* (Claremont, Cal., 1950), p. 5.
2. J. Fraser, *Narrative of a Journey into Khurasan* (London, 1852), p. 405; H. Pottinger, *Travels in Beloochistan* (London, 1816), p. 73; R. Binning, *A Journey of Two Years' Travel in Persia* (London, 1857), II, 47-48; A. Conolly, *Journey to the North of India* (London, 1834), I, 165.

حتی در دهه پایانی سده نوزده، بسیاری از روستاهای دوردست نسبتاً خودکفا باقی مانده بودند. ایزابلا پیشاب، مبلغ مسیحی که در همین دهه به مناطق مرتفع کشور سفر کرده است، متذکر می‌شود که در نواحی بختیاری و روستاهای ارمنی و فارس، کارهای ریسنده‌گی، بافندگی و تهیه مواد اولیه خوراکی برعهده زنان است. (I. Bishop, *Journey in Persia and Kurdistan* [London, 1891]), I. 365-66

ارتباطات ضعیف، هم نمودی از خودکفایی محلی بود و هم تقویت‌کننده آن. از آنجا که جوامع روستایی نیازهایشان را خودشان تأمین می‌کردند و شهرهای بزرگ نیز مواد غذایی لازم را از روستاهای اطراف فراهم می‌ساختند، اقلام تجاری اساساً به کالاهای تجملی که بین شهرها مبادله می‌شد و یا کالاهای صادره از ایران به اروپا محدود بود. ادوارد استاک، کارمند دستگاه دولتی انگلیس در هند، اشاره می‌کند که در مسیر تهران-بوشهر، مسافران به حدی کم بودند که «مشاهده آنها بیننده را مضطرب می‌کرد.» آگوستوس مونسی دیپلمات انگلیسی در طی مسافرت به شمال ایران، در اواخر دهه ۱۸۶۰/۱۲۴۰ در جاده تهران-رشت فقط با یک سوار برخورد کرده بود. او متذکر می‌شود که بیشتر روستاییان با دیدن این سوار، فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند. آرتور آرنولد، از سرمایه‌گذاران انگلیسی، که چشم‌انداز و وضعیت احداث راه‌آهن را بررسی می‌کرد، متوجه شد که حجم تجارت بسیار کمتر از آن است که سودآوری چنین طرحهایی را تضمین کند.^۱

همین تجارت ناچیز نیز به علت جاده‌های خراب، زمینهای ناهموار، فواصل طولانی، نبود رودخانه‌های قابل کشتیرانی و شورشهای بی‌وقفه قبایل پیشرفته

هنری لندور، سرمایه‌گذاری که به دنبال بازارهای جدید بوده است بی‌برد که روستاییان هنوز لباسهای ساده خود را خودشان تولید می‌کنند

(H. Landor, *Across Coveted Lands* [New York, 1903], II, 61, 416).

بررسی سابق که از طرف وزارت خارجه انگلیس مشغول بررسی اوضاع خراسان بود، در کمند شکفتی متوجه شد که برخی روستاییان، در شرایطی که بسیاری از آنها به تولید محصولات تجاری روی آورده‌اند و مالیات آن را نقدی می‌پردازند، هنوز هم غذا و لباس مورد نیاز را خودشان تهیه و تولید می‌کنند

(P. Sykes, "Report on the Agriculture of Khorasan [1910]", reprinted in *The Economic History of Iran, 1800-1914*, edited by C. Issawi [Chicago, 1971], pp. 253-55).

نه همین ترفیب، یکی از اعضای کمولگری انگلیس در مشهد، در زمان جنگ جهانی اول، از اینکه روستاهای زیادی در خراسان از لحاظ اقتصادی هنوز خودکفا بوده‌اند و لوازم خودشان را تولید می‌کردند، شکفت‌رده شده بود.

(F. Hale, *From Persian Uplands* [London, 1920], pp. 17-32).

1. E. Stack, *Six Month in Persia* (New York, 1882), I, 160; A. Mounsey, *A Journey through the Caucasus and the Interior of Persia* (London, 1872), P. 320; A. Arnold, *Through Persia by Caravan* (London, 1877), II, 45.

نداشت. سر جان ملکم، اولین فرستاده انگلیس در سده نوزدهم، متوجه شد که قاطرچینها حتی در زمان امنیت نسبی هم نمی‌خواهند از کوههای شرقی عبور کنند. سر هارفورد جونز بریجز، فرستاده دیگر انگلیسی، از این موضوع ناراحت بود که مسیر ۳۲۱ کیلومتری اصفهان تا تهران را در یک هفته طی کرده است. بارون دوئد، سیاح روسی، در حالی که به سبکبارترین طریق ممکن مسافرت می‌کرد، به‌طور میانگین، روزانه بیش از ۴۳ کیلومتر راه می‌پیمود. حتی در سالهای پایانی سده نوزدهم، جاده مهم تهران - خرمشهر آنقدر خراب بود که مسافرت از خلیج فارس به دریای سیاه با کشتی، از ارزروم به دریای خزر از راه زمینی، از باکو به انزلی با کشتی و بالاخره از انزلی به تهران از راه زمینی، بسیار سریعتر از طی مسیر نامبرده انجام می‌شد. نبود امکانات حمل و نقل موجب بحرانیهای دوره‌ای می‌شد که در آن، مردم یک ناحیه از گرسنگی تلف می‌شدند در حالی که مردم منطقه مجاور برداشت سالانه خوبی داشتند.^۱

جالب اینکه، بهبود وضعیت حمل و نقل، ضرورتاً، ارتباطات اجتماعی را گسترش نداد. دوئد می‌نویسد که ایجاد امنیت در طول شاهراه تهران - تبریز، کار مأموران مالیاتی را آسان کرده بود و موجب کوچ روستاییان به نقاط دورافتاده‌تر شده بود. وی می‌افزاید که «در ایران، مرفه‌ترین روستاها آنهایی است که در دره‌ای پرت یا محلی دور از جاده‌های اصلی واقع شده است.» سایکس نیز به همین مورد اشاره می‌کند: «روستاییان از جاده‌های اصلی فاصله می‌گیرند، زیرا دولتمردان معمولاً کالاهای آنها را بدون پرداخت هیچ نوع مابه‌ازایی می‌ستانند.» همین موضوع در گزارشی به وزارت خارجه بریتانیا چنین بیان می‌شود: «نواحی گسترده‌ای از زمینهای حاصلخیز به علت نزدیکی به جاده‌های اصلی بایر مانده است، زیرا با وجود گماشتگان شرور دولتی و دزدی قبایل، کشاورزی که این زمینها را کشت کند کمترین

1. J. Malcolm, *Sketches of Persia* (London, 1854), p. 278; H. J. Brydges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia* (London, 1834), p. 176; C. de Bode, *Travels in Luristan and Arabistan* (London, 1854), II, 321; A. Melamid "Communications, Transport, Retail Trade and Services", *Cambridge History of Iran*, edited by W. Fisher (London, 1968), I, 556; V. Chirol, *The Middle East Question* (London, 1903), p. 97.

امنیتی نخواهد داشت.^۱

تفاوتها و اختلافات قومی این مشکلات طبیعی را تشدید می‌کند، چراکه ایران سرزمین اقلیتهای زبانی بوده و هست. در نواحی مرکزی مردم شهری به فارسی، روستاییان به فارسی، بختیاری، لری و یا ارمنی و قبایل چادر نشین هم به زبانها و لهجه‌های بختیاری، قشقایی، بلوچی، عربی و یا ممسنی صحبت می‌کردند. در ایالات ساحل خزر، روستاییان به گیلکی، تالشی یا مازندرانی و مردم شهر نشین به زبان فارسی و ترکی آذری و قبایل به زبان کردی یا ترکی ترکمنی صحبت می‌کردند. اهالی آذربایجان اغلب به زبان آذری سخن می‌گفتند؛ اما این منطقه ساکنان تات، ارمنی و قبایل کرد، شاهسون، ترکمن افشار و قره‌داغی را نیز دربرمی‌گرفت. ایالات غربی اغلب از قبایل کرد، لر و عرب تشکیل می‌شد؛ سایر اقلیتهای ساکن این منطقه عبارت بودند از افشار، آذری، فارس، بیات، گوران و آسوری. افزون بر این، بیشتر روستاهای کرد نشین لهجه کردی داشتند. ایالات جنوب شرقی از قبایل بلوچ، عرب، افغان، افشار، کرد و نوشیروانی تشکیل می‌شد. و بالاخره ترکیب ساکنان منطقه شمال شرق عبارت بود از: فارس، آذری، ترکمن، کرد، عرب، شاهسون، افشار، جمشیدی، تاجیک، افغان، قاجار، هزاره، بیات و بلوچ.

پیچیدگی این گوناگونیها و تفاوتهای قومی وقتی بیشتر می‌شد که با اختلافات مذهبی درمی‌آمیخت. اختلافات مذهبی در برخی نواحی شکافهای موجود را تشدید می‌کرد و در نواحی دیگر شکافهای جدیدی به وجود می‌آورد. در برخی موارد، اختلافات مذهبی کاملاً آشکار بود و در موارد دیگر نمود کمتری داشت. تقسیم‌بندی کلی جمعیت عبارت بود از: یکم، اکثریت مسلمان و اقلیت غیرمسلمان. اقلیت عبارت بود از ۱۱۰،۰۰۰ ارمنی ساکن اصفهان و حومه آن، تهران، تبریز، همدان و اراک؛ ۱۳۸۰۰۰ آسوری نسطوری^۲ و کاتولیک آذربایجان غربی؛ ۳۲۰۰۰ یهودی ساکن شهرهای بزرگ؛ و ۲۰،۰۰۰ زرتشتی که در کرمان، یزد و تهران گرد آمده

1. De Bode, *Travels*, II, 32; P. Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia* (New York, 1902), p. 435; Great Britain, Foreign Office, "Report on Bushire (1880)", reprinted in *The Economic History of Iran, 1800-1914* (edited by C. Issawi), pp. 227-31.

۲. نسطوری یا نسطوری، از فرقه‌ها یا مذهبهای مسیحی که از کلیسای ارتدکس جدا شده است و پیروانش بیشتر در ایران، عراق، سوریه و لبنان، به ویژه در میان آسوریان هستند - م

بودند. دوم، خود مسلمانان که به اکثریت شیعه و اقلیت سنی تقسیم می‌شدند. سنی‌ها در قبایل اطراف به‌ویژه در میان برخی قبایل کرد، ترکمن، عرب، بلوچ و هزاره‌ها زندگی می‌کردند.

سوم، تقسیم‌بندی شیعیان به مجتهدی‌های دوازده‌امامی و سایر گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی غیررسمی که در نواحی مختلف کشور زندگی می‌کردند. مجتهدی‌های دوازده‌امامی، به‌عنوان شیعه، اعتقاد داشتند که جانشین حقیقی پیامبر، دامادش حضرت علی (ع) است نه خلفای انتخابی سنی. آنان به‌عنوان دوازده‌امامی، نسل حضرت علی (ع) را از طریق فرزند شهیدش امام حسین (ع) به امام دوازدهم، مهدی (عج)، می‌رساندند و معتقد بودند که مهدی موعود در دورانی از بی‌عدالتی مفرط برای برقراری دوباره حکومت عدل الهی ظهور خواهد کرد. به‌عنوان مجتهدی هم اعتقاد داشتند که امام غایب مسئولیت تعبیر و تفسیر شریعت را به علما، به‌ویژه مجتهدان واگذار کرده است. پس این شاخه از تشیع بذر فرقه‌گرایی و چندپارگی را در خود داشت؛ زیرا نه تنها وجود نهاد سنتی روحانیت را نمی‌پذیرفت بلکه حق تفسیر و تأویل قانون شرع را به علمای عالی‌رتبه واگذار می‌کرد.

در سده نوزدهم، تشیع به دو فرقه عمده تقسیم شد: شیخیه و بابیه. بنیانگذار شیخیه در دهه ۱۸۱۰/۱۱۸۹، واعظی عرب به نام شیخ احمد احسایی بود. شیخ که از تستن برگشته بود، نه تنها این اصل اساسی تشیع را که ائمه جانشینان راستین پیامبرند قلباً پذیرفت بلکه به این آموزه نامرسوم ملاصدرا، عارف و حکیم سده نوزدهم، نیز گردن نهاد که ائمه و یزگی الهی دارند و مؤمنان حقیقی می‌توانند مستقیماً با امام غایب ارتباط برقرار کنند. او، همچنین، به این مفاهیم صوفیانه عقیده جدیدی اضافه کرد که جامعه همواره در حال پیشرفت است و خداوند به هر نسلی یک شیعه حقیقی — به نام باب — اعطا می‌کند تا ارتباط جامعه را با امام برقرار کند و راهنمای آنان باشد.^۱ گرچه مجتهدان این عقاید را به‌عنوان بدعت مردود شناختند، شیخ و جانشین بلافصل او، سید کاظم رشتی، در شهرهای بزرگ به‌ویژه کرمان، یزد و تبریز پیروان زیادی به‌دست آوردند. پس از مرگ رشتی، در سال ۱۸۴۳/۱۲۲۲،

1. M. Bayat, *Mysticism and Dissent: Socio-Religious Thought in Qajar Iran* (Syracuse, N. Y., 1982).

پیروانش به سه گروه رفیب تقسیم شدند.^۱ اعضای گروه نخست که اغلب از نجار و پیشه‌وران تبریزی بودند، خود را شیخی می‌نامیدند و هرچند که ایده باب را رها کردند، به مفهوم پیشرفت اجتماعی پای‌بند ماندند. گروه دوم به رهبری شاهزاده حاکم کرمان، حاج کریم‌خان، هردو مفهوم پیشرفت و باب را کنار گذاشت و با تبلیغ پیروی از حکومت و محکوم کردن هرنوع اصلاحات از جمله تأسیس مدارس جدید، حالتی محافظه‌کارانه به‌خود گرفت. این گروه بعدها به کریم‌خانی معروف شد و شهر کرمان را به دست گرفت. گروه سوم به رهبری ملاحسین بُشرویّه که به پیشرفت و اصلاح و همچنین ظهور قریب‌الوقوع شیعه حقیقی معتقد بود، به آموزه‌های اصلی شیخ وفادار ماند.

موجود ملاحسین بُشرویّه، در سال ۱۲۲۳/۱۸۴۴، در هیئت تاجر جوانی به نام سید علی محمد ظهور کرد. علی محمد، بعد از سالها مطالعه نزد حکمای شیخی در کربلا خود را باب معرفی کرد و بسیاری از مریدان احساسی را دور خود جمع کرد. او نیاز به اصلاحات اجتماعی به‌ویژه از بین بردن فساد در بین مقامات عالی، تصفیه عالمان منحرف، حمایت قانونی از تجار، شکستن حرمت ربا و بهبودبخشیدن به موقعیت زنان را تبلیغ می‌کرد. پس طبیعی بود که پیام او دشمنی نهادهای حاکم و پشتیبانی برخی تجار، پیشه‌وران، علمای رده پایین و حتی روستاییان را برانگیزد. دولت به دلیل ترس از گسترش سریع جنبش - به‌ویژه در ایالات ساحل خزر - در سال ۱۲۲۹/۱۸۵۰ باب را به دار آویخت و مبارزه خونینی علیه بایها به راه انداخت. گرچه آزار و اذیت و تعقیب نتوانست بایه را از بین ببرد، در انشعاب نهضت به دو فرقه بهایی و ازلی مؤثر بود. بهاییت به رهبری جانشین منتخب باب، بهاء‌الله، علاقه خود را به اصلاحات بنیادی به تدریج از دست داد و رفته‌رفته به صورت دینی غیرسیاسی و بیرون از حوزه اسلام درآمد. ولی ازلی‌ها به رهبری برادر بهاء‌الله، صبح ازل، به عقاید اصلی وفادار ماندند و در قالب یک سازمان مخفی تحت تعقیب و آزار، به حیات خود ادامه دادند.

در ایران سده نوزدهم علاوه بر این دو فرقه جدید، فرقه‌های شیعی قدیمی زیادی وجود داشت. مثلاً، روستاییان پراکنده اطراف یزد، کرمان، محلات، نیشابور، قاین و بیرجند به فرقه اسماعیلی پای‌بند بودند. آنها عقیده داشتند که مقام امامت باید بعد از

۱. برای آگاهی از تاریخ مختصر شیخیه، رک ن فحس. زندگی‌نامه شهید شیخ‌الاسلام تبریزی (تهران،

امام ششم به پسر جوانترش، اسماعیل می‌رسید. علاوه بر این، برخی روستاییان نواحی مرزی غربی به آیین علی‌اللّهی معتقد بودند. علی‌اللّهی‌ها مخالف مسجد بودند، تعدد زوجات را مردود می‌دانستند، مفهوم محرمات را قبول نداشتند، خوردن گوشت خوک و شراب را مجاز می‌دانستند و افراطی‌تر از همه، حضرت علی (ع) را تجلی تام خداوند قلمداد می‌کردند. گذشته از اینها، تقریباً همه شهرهای بزرگ به دو دسته رقیب حیدری و نعمتی تقسیم می‌شدند. نعمتی‌ها عنوان خود را از صوفی، امیرنورالدین نعمت‌اللّه و از اعقاب امام پنجم گرفته بودند. لقب گروه حیدری نیز به قطب‌الدین حیدر، صوفی دیگر و از نیاکان سلسله صفوی می‌رسید. جاستین شیل، وزیر مختار انگلیس در ایران از ۱۸۳۶ تا ۱۸۵۳، در توضیح چگونگی تقسیم مردم شهرها به دو گروه حیدری - نعمتی، می‌نویسد: «شگفتی آور است که حتی مردم آگاه نیز درباره علل ریشه‌ای اختلافها، توضیح درستی ندارند.»^۱

در شهرها که پیروان هر فرقه‌ای در محله‌های خاص خودشان زندگی می‌کردند، تقسیم‌بندیهای مذهبی آشکارتر بود. مثلاً، جمعیت ۴۹۰۰۰ نفری کرمان در محله‌های متعدد مجتهدیهای دوازده امامی، کریم‌خانی، شیخی، صوفی، یهودی و زرتشتی سکونت داشتند. شیراز از پنج محله شرقی حیدری، پنج محله غربی نعمتی و یک محله یهودی واقع در حومه شهر، تشکیل می‌شد. شوشتر با جمعیت کمتر از ۲۰،۰۰۰ نفر، شامل ۴ محله شمالی حیدری و ۸ محله جنوبی نعمتی بود. تبریز با ۱۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت، سیزده محله داشت: یک محله بالاشهری اعیان‌نشین؛ یک محله ارمنی؛ شش منطقه کشاورزی که دوازده امامی‌های مجتهدی آنها را کشت می‌کردند - این شیعیان اصول‌گرا در زبان محلی به متشرعه^۲ معروف بودند؛ سه محله مرکزی - خیابان، نویر و امیرخیز - که از تجار، بازرگانان و پیشه‌وران مرفه شیخی تشکیل می‌شد؛ و دو محله فقیرنشین - دوجی و سرخاب - که قاطرچینا، کارگران، باربران، صباغان و فرش‌بافان متشرعه مذهب زندگی می‌کردند.

1. J. Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia* (London, 1856), pp. 322-23.

برای آگاهی از پژوهشهای اخیر در این خصوص، رت:

H. Mirjatari, "The Haydari-Ni'mati Conflicts in Iran." *Iranian Studies*, 12 (Summer-Autumn 1979), 135-62.

۲. متشرعه: مکتبی در فقه شیعه که پیروانش در دوران قاجاریه خود را پیرو راستین شریعت می‌دانستند و به مبارزه با شیخیه برخاستند. - ه.

بدین ترتیب، ساختار قومی ایران شبیه موزاییک عجیبی بود که اجزای تشکیل دهنده آن اندازه و رنگهای متفاوتی داشت. اگر واژه‌ای برای توصیف این واقعیت وجود داشته باشد، آن واژه «تنوع گروهی» خواهد بود، زیرا بر زندگی روستاییان، قبایل خانه‌به‌دوش و مردم شهری تنوع و اختلاف زیادی حاکم بود. همچنین بین سنی‌ها و شیعیان، مسلمانان و غیرمسلمانان، دوازده‌امامی‌های مجتهدی و سایر شیعیان نیز اختلاف وجود داشت. افزون بر این، باید از تفاوت‌های زبانی و لهجه‌ای به‌ویژه میان فارسی‌زبانان، آذری‌ها، ترکمن‌ها، کردها، بلوچ‌ها، گیلک‌ها و مازندرانی‌ها نیز نام برد.

سازمانهای غیرطبقاتی

سازمانهای غیرطبقاتی نشانگر ساختار اجتماعی بود. هر اجتماع و گروهی، خواه قبیله‌ای، روستایی یا شهری شبکه‌های محلی جداگانه‌ای داشت. این شبکه‌ها که ساختاری تقریباً سلسله‌مراتبی داشتند، همانند یکدیگر بودند. زیربنای هرم را مردم عادی ایلاتی، دهقانی و شهری تشکیل می‌دادند. بزرگان محلی که در رأس هرم قرار داشتند عبارت بودند از خوانین، اعیان، تیولداران، مالکان، علمای عالی‌رتبه و تجار عمده. قسمت میانی هرم را رهبران محلی از جمله رؤسای ایلات و کدخداها، تشکیل می‌دادند.

اصلی‌ترین واحد اجتماعی قبایل کوچنده، گروه خانه‌به‌دوش بود. این واحدها که اعضای آن معمولاً اقوام و آشنایان نزدیک یک تیره بودند، بسته به شرایط جغرافیایی، از ۱۰ تا ۱۰۰ خانوار را دربرمی‌گرفتند. رهبران گروه، کدخداها یا ریش‌سفیدها بودند. ریش‌سفیدها از اعضای ارشد خانواده‌های مرفه‌تر بودند ولی کدخداها را نخست سالمندان قوم انتخاب می‌کردند و سپس مورد تأیید رؤسای قبایل قرار می‌گرفتند. این رؤسای رسمی یا غیررسمی دو وظیفه همسان داشتند. آنها منافع خارجی گروه را، به‌ویژه در اختلافاتی که اغلب بر سر زمین و آب بین آنها و گروه‌های همسایه قبیله رخ می‌داد، حفظ می‌کردند؛ بنابراین به‌مثابه نمایندگان گروه عمل می‌کردند. وظیفه دیگر آنها، به‌ویژه در درگیریهای ناشی از تقسیم روزانه زمین و آب قبیله‌ای، حفظ و برقراری صلح در گروه بود؛ بنابراین قاضیان گروه به‌شمار می‌رفتند. رؤسای گروه در کار داوری خود به راهپایی مانند ترغیب، میانجی‌گری و

قدردانی گروهی متوسل می‌شدند و چون وسیله اجبار نداشتند، طرفین دعوا می‌توانستند «پادرمیانی آنها را رد کرده» و به گروه‌های دیگر بپیوندند. فردریک بارث، در بررسی جامع قبیله باصری نوشته است که «بقای گروه به‌عنوان واحد اجتماعی، به اتفاق آرای همه اعضا درباره مسائل مهم اقتصادی بستگی دارد.»^۱ بنابراین، کدخدایان و ریش سفیدان بیشتر اقتدار داشتند تا قدرت و همچنین ترکیب و وحدتی که بین ثروت محلی و وفاداری گروهی ایجاد می‌کردند بیشتر بیانگر وجود جامعه‌ای «سلسله‌مراتبی» بود تا جامعه «ساده ابتدایی» یا جامعه «قشربندی شده پیچیده».^۲

دومین حلقه اجتماعی در این قبایل کوچنده، طایفه بود.^۳ طایفه‌ها از چندین گروه (که شمارشان به حدود و وسعت قبیله بستگی داشت) تشکیل می‌شدند و خوانین یا کلانتران هم رهبران این طایفه‌ها بودند. عنوان خان برای رؤسای تیره‌های مهم به کار می‌رفت و عنوان کلانتر هم معمولاً از طرف رئیس کل و با موافقت خوانین محلی، به رئیس طایفه اصلی داده می‌شد. وظایف خوانین و کلانتران مانند وظایف کدخداها و ریش سفیدها بود. آنها طایفه خود را در برابر طایفه‌های دیگر ایل حمایت می‌کردند و هنگام اختلاف بین گروه‌های طایفه میانجی بودند.

سومین حلقه قبایل کوچنده، ایل بود که خان بزرگ رهبری می‌کرد. شمار ایلها در بین جمعیت قبایل اصلی چادر نشین متفاوت بود. مثلاً بختیاری‌ها به ۵۵ ایل؛ قشقایی‌ها به ۳۰ ایل، ممسنی‌ها به ۴ ایل، بویراحمدی‌های لرزبان جنوب به ۲ ایل؛ کردهای لرستان به ۶ ایل؛ بلوچ‌ها به ۱۲ ایل و اعراب جنوب غربی به ۳۰ ایل تقسیم می‌شدند.^۴ نقش اساسی خان بزرگ همانند نقش کلانتران در طایفه و نقش کدخداها در گروه‌های کوچنده بود، اما با طیفی گسترده‌تر. گرچه خان از بدو تولد عضو مهمترین تیره ایل بود، بنابر توانایی و لیاقت خود و توسط سایر خوانین عمده به این مقام می‌رسید. او ایل را در برابر جهان خارج مانند روستاییان محلی،

1. F. Barth, *The Nomads of South Persia* (Boston, 1961), p. 26.

۲. برای آگاهی از مفهوم جامعه «سلسله‌مراتبی»، «ساده برابر» و «قشربندی شده»، راجعاً

M. Fried, *The Evolution of Political Economy* (New York, 1907).

۳. برخی قبایل مانند بختیاری از اصطلاحات طایفه و تیره استفاده می‌کردند و در مواردی این دو واژه به جای یکدیگر به کار می‌رفت.

۴. قبایل، در بین قشقایی‌ها تیره و در بین بلوچ‌ها، طایفه نامیده می‌شد. اعراب، خان را شیخ، بلوچ‌ها سردار و برخی کردها اقا خطاب می‌کردند.

مالیات‌بگیران دولتی و یا قبایل دیگر محافظت می‌کرد. هنگام جنگ از او انتظار می‌رفت تا فرماندهی نیروها را برعهده گیرد و زمان صلح هم به‌مثابه یک سیاستمدار، حافظ منافع افراد ایل باشد. وی همچنین، به‌عنوان حکمران ایل، زمینها را تقسیم می‌کرد، سرپرست کوچهای سالانه بود و مهمتر از همه اینکه به رفع اختلافات قومی و خانوادگی میان طایفه‌ها و شاید گروهها، خانواده‌ها و حتی افراد می‌پرداخت. بنابراین، او همانند قاضی بزرگی رفتار می‌کرد که پای‌بند قوانین مدنی و مذهبی نبود بلکه به دنبال اجماع قبیله‌ای بود. چادر او (دربار) هم قصر پادشاهی و هم یک دادگاه بزرگ بود. اگر او در انجام وظایف خود شکست می‌خورد، خویشاوندان رقیب دیر یا زود خوانین ناراضی را دور خود جمع می‌کردند تا بتوانند جانشین وی شوند.

افزون بر اینها، نوعی سازمان دیگر هم در بین قاجارها، قشقایی‌ها و بختیاری‌ها وجود داشت. هر یک از این سه قبیله، مانند قبایل دیگر، لهجه خاص و اصل و نسب افسانه‌ای خاص خود داشتند و از همسایه‌های خود متنفر بودند. اما برخلاف سایر گروهها، هرکدام از اینها یک حاکمیت مرکزی (ایلخان) داشتند. لذا، این سه قبیله، به‌صورت کنفدراسیون قبیله‌ای شناخته می‌شدند. ایلخان، که رئیس کل رؤسای دیگر بود، برخی از مسئولیتهای داخلی را به دستیارش ایل‌بیگ واگذار می‌کرد. گرچه رسماً حکومت مرکزی ایلخانها و ایل‌بیگ‌ها را منصوب می‌کرد مالکوم به‌درستی آنها را «اشراف موروثی» می‌نامد. زیرا آنها را نخست خوانین قبیله برمی‌گزیدند و سپس حکومت مرکزی در برابر عمل انجام‌شده قرار می‌گرفت و آنها را تأیید می‌کرد.^۱

سازمانهای روستایی به سازمانهای قبیله‌ای شباهت داشت. ساکنان برخی روستاها، به‌ویژه در مناطق کردنشین، لرنشین و بلوچ‌نشین، گروههای کوچنده سابق بودند که علی‌رغم رهاکردن شیوه زندگی چادرنشینی، شبکه‌های قبیله‌ای خود را حفظ کرده بودند. برخی روستاهای دیگر شبکه‌های مستقلی داشتند و زیر نظر کدخداها بودند. کدخدای روستا که معمولاً زمین‌داری جزء بود و مردم انتخابش می‌کردند، وظایفی شبیه وظایف کدخدا در ایل داشت. در نواحی پرجمعیت‌تر، ریش‌سفیدان و دولتیان محلی، کدخدا را یاری می‌کردند؛ پاکار تصمیمات کدخدا را

اجرا می‌کرد؛ ملاً به امور مسجد رسیدگی می‌کرد؛ دشتبان بر زمینها، محصولات، گله و استحکامات روستا نظارت می‌کرد؛ و میراب مسئول لایروبی قنات بود. ادوارد برگس انگلیسی، که در دهه ۱۸۳۰/۱۲۱۰ مدت کوتاهی مأمور حکومتی ناظر زمینهای دولتی غرب ایران بود، شیوه انتخاب غیررسمی کدخدایان روستاها را این‌گونه بیان می‌کند:

اگر اکثریتی تصمیم به انتخاب کدخدا می‌گرفت، نه من نه حتی ولیعهد و نه خود شاه قادر به جلوگیری از این کار نبودیم... اگرچه آنها رأی‌گیری نمی‌کردند، ناگزیر از به‌کاربردن واژه انتخابات هستم چون واژه دیگری برای آن نیافتم. این قضیه میان خودشان حل و فصل می‌شد. آنها اجتماع می‌کردند و درباره موضوع موردنظر به بحث می‌پرداختند و هنگامی که اکثریت به فردی نظر مثبت پیدا می‌کرد، مراجع دولتی توان مقاومت در برابر آنها را نداشتند و در صورت مخالفت، با مقاومت مردم و عدم پرداخت مالیات روبه‌رو می‌شدند. اگر حاکم مستبد بود، که معمولاً بود، می‌بایست دو سه نفر از رؤسای جزء را دستگیر و تنبیه می‌کرد اما این کار برای او سودی نداشت و افراد آگاه ترجیح می‌دادند که اجازه دهند روستاییان راه خود را بروند.^۱

در برخی نواحی، وجود بنه‌ها وحدت و همبستگی گروهی مردم روستا را تقویت می‌کرد.^۲ اعضای این واحدهای تولیدی عبارت بودند از کارگران، صاحبان نیروی شخم، بذر، آب و بعضاً زمین. این عده، منابع و ابزار خود را مشترکاً برای کشت زمین به کار می‌گرفتند، محصول سالانه را تقسیم می‌کردند و ارزش کالاها و خدمات آهنگر، مسگر، سلمانی، نجار، دلاک و مأموران پرشمار دولتی موجود در روستا را مشترکاً و به صورت جنسی می‌پرداختند. سهم هر عضو به نسبت داشتن نیروی انسانی، نیروی شخم، بذر، آب و زمین تعیین می‌شد. در روستاهایی که چهار عامل آخر متعلق به یک مالک غایب بود، مباشر، سهم مالک را جمع‌آوری و بر ارتباط روستاییان با بازارهای کمتر قابل دسترس شهری نظارت می‌کرد. پیش از رشد

1. C. and E. Burgess, *Letters from Persia*, edited by B. Schwartz (New York, 1942), p. 65.

۲. واحدهای کشت در مناطق دیگر به سرکار، صحرا، باکار، حراثه، و باکاو معروف بود. رکن: صفی‌نژاد، بنه (تهران، ۱۳۵۳).

سریع جمعیت در نیمه دوم سده بیستم، روستاییان محلی، مطابق عرف، به عضویت بنه درمی آمدند و در نتیجه می توانستند سهمی از محصول را به دست آورند و به چراگاه و چاههای روستا دسترسی پیدا کنند.

همبستگی و وحدت منافع گروهی در میان قبایل، بیشتر از طریق پیوندها و شبکه های تیره ای و خویشاوندی تقویت می شد. مثلاً کوردهای آذربایجان غربی به پانزده ایل، هفتاد و پنج طایفه و نهصد تیره تقسیم می شدند. بیشتر تیره ها روستا و اجتماع خاص خود را داشتند و سرپرستی آنان برعهده کدخداها و ریش سفیدها بود.^۱ بنابراین، ساکنان آن روستاها به گروههای چادرنشین شباهت داشتند و زمینهای روستایی آنها هنوز زمینهای گروهی قبیله ای قلمداد می شد.

روستاها، علی رغم برخورداری از همبستگی گروهی، خودکفایی اقتصادی و استقلال اداری، گاهی به مالکیت مالکان غایبی همچون بزرگان عشایری، تیولداران، زمین داران عمده، اوقاف، دولت و خاندان سلطنتی درمی آمد. آن لمبتون در اثر مهم خود مالک و زارع در ایران می نویسد که این طبقه بیرون از روستا، در سده نوزدهم، بر جوامع روستایی تحمیل شده بود.^۲ این مالکان غایب در برابر دریافت بخشی از محصول، خدمات بسیاری برای روستاییان انجام می دادند. مثلاً، در سالهایی که روستاییان برداشت خوبی نداشتند، غله مورد نیاز آنها را تهیه می کردند، بخشی از هزینه تعمیر قنوات را می پرداختند و مهمتر از همه اینکه در برابر مهاجمان محلی، روستاهای مجاور و تهدید مأموران مالیاتی، پشتیبان و یاور روستاییان بودند.

سازمانهای اجتماعی، در شهرها پیچیده تر بود. کدخدایان محله ها همانند کدخدایان روستاها، معمولاً توسط ریش سفیدان معتبر برگزیده می شدند. مسئولیت عمده آنها میانجی گری در اختلافات داخلی و نمایندگی محله در برابر دنیای خارج بود. البته افرادی همچون والیان دولتی، ائمه جمعه، شیخ الاسلام ها، کلانتران،

۱. برای آگاهی از وضعیت کردهای آذربایجان غربی ر.ک.

British Consul in Tabriz, "Notes on Some of the More Important Kurdish Tribes", F. O. 371/persia 1943/34-35093; idem. "Notes on the More Important Kurdish Tribes of W. Azerbaijan", F. O. 371/persia 1944/34-40178.

2. A. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London, 1953), pp. 1-8.

میراب‌ها، مباشران، داروغه‌ها و محتسبین در برابر کدخداهای قرار داشتند. همچنین از یک سو، حضور افراد متنفذی همچون رؤسای قبایل، تجار ثروتمند و مجتهدان برجسته، و از سوی دیگر، وجود مراکز اجتماعی مردمی به‌ویژه مساجد، قهوه‌خانه‌ها، گرمابه‌ها، تکیه‌ها و زورخانه‌ها، اقتدار کدخداهای محله‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داد.

لوطی‌ها از جمله افرادی بودند که با زورخانه‌ها ارتباط زیادی داشتند. لوطی‌ها علاوه بر اداره زورخانه‌ها در بازار دلالتی می‌کردند، مراسم عزاداری ماه محرم را سازمان می‌دادند، در خیابانها گشت‌زنی می‌کردند و نگهبان حریم محله بودند. آنها برای تقویت اجتماع منسجم خود از نشانهای ویژه‌ای، مانند شال‌گردن ابریشمی کاشان و زنجیر یزدی استفاده می‌کردند، با صوفی‌مسلکان محله نشست و برخاست داشتند و مراسم خاصی انجام می‌دادند. موضوع اصلی مراسم عبارت بود از اعلام وفاداری به شیوه زندگی اخلاقی لوطی‌ها، انتخاب مشاغل پاک و دوری از فعالیت‌های «دون شائی» مانند کارگری، حلاجی و چاه‌کنی؛ جوانمردی در دفاع از ضعفا در برابر اقویا؛ سخاوت در کمک به فقیر و یتیم؛ و مهمتر از همه شجاعت در حفظ محله خود در برابر دنیای بیرونی. البته چون وجه تمایز میان لوطی‌های خودگمارده و چاقوکشان چندان روشن نبود، این لوطی‌ها بعضاً به‌صورت گردن‌کلفت‌های آخاذ درمی‌آمدند که افراد محله خود را می‌کشتند، غریبه‌ها را تهدید می‌کردند و به محله‌های همجوار دستبرد می‌زدند. به همین دلیل، در اواخر سده نوزدهم، واژه لوطی به دو معنای مرد مسلح خطرناک و قهرمان مردمی به‌کار می‌رفت.

وجود اصناف، به‌ویژه در بین صنعت‌گران ماهر و مرقه، سازمانهای محلی شهرهای بزرگ را پیچیده‌تر می‌ساخت. این اصناف کدخدایان مخصوص داشتند که غالباً توسط ریش‌سفیدان انتخاب می‌شدند. آنها روشهای ماهرانه‌ای به‌کار می‌بردند تا تفاوت‌های میان صنف خود و اصناف و مشاغل دیگر را مشخص‌تر کنند و اختلاف‌های میان استادان، شاگردان و کارگران صنف خود را کاهش دهند. اعضای اصناف، شاگردان خود را از افراد فامیل و آشنایان خودشان استخدام می‌کردند؛ اختلافات موجود در داخل صنف را خودشان رفع می‌کردند؛ موازین و مقررات شغلی را در مورد اعضا اجرا می‌کردند؛ قهوه‌خانه، گرمابه، بازار، مسجد، زورخانه،

تئاتر و حتی گورستان و یژدای داشتند و مراسم، علائم و گاهی رمزهای خاصی برای حفظ اسرار فن و صنعت خود به کار می‌بردند. کوتاه سخن اینکه این اصناف جوامع بسته‌ای بودند.

فراوانی و گوناگونی سازمانهای محله‌ای، روستایی و قبیله‌ای را می‌توان در منطقه اصفهان به خوبی مشاهده کرد.^۱ شهر با جمعیتی حدود ۵۰,۰۰۰ نفر، دوازده محله اصلی داشت که هر کدام کدخدا، ریش سفید و ویژگیهای گروهی جداگانه‌ای داشت. هشت محله غربی چهارسوی، عباس آباد، شمس آباد، لبنان، جزبان، بیدآباد، شیش بیدآباد و درب خوش به دسته حیدری و چهار محله شرقی شهشان، یزدآباد، خواجه و میدان میر به دسته رقیب نعمتی تعلق داشت. چهارسوی، محل اقامت و بازار نزول خواران شیرازی بود. عباس آباد، محل سکونت آذری‌هایی بود که در زمان پایتخت شدن اصفهان در دوره صفوی، از تبریز به آنجا نقل مکان کرده بودند. درب خوش را اعضای ایل کم جمعیت ترک جنوبی در اختیار داشتند که به تهیه و تولید شیر، گوشت گوسفند و ماست معروف بودند. شیش بیدآباد، محل زندگی قبیله فارسی زبان کالیانی بود که از جنوب آمده بودند؛ آنها در آغاز کالاهای گوناگون می‌فروختند، ولی بعد، ضمن حفظ محله اصلی و لهجه خاص خودشان، تجارت پرسود اصفهان - استانبول را به دست گرفتند. لبنان، جزبان و بیدآباد محل سکونت مهاجران بختیاری بود که از کارگران فصلی، سربازان مزدور و دلان خرده پای رابط بازار اصلی و ایلات خارج از شهر، تشکیل می‌شدند. افزون بر این محله‌ها، دو منطقه دیگر به نامهای جو باره و جلفای نو وجود داشت که ویژه غیرمسلمانان بود. جو باره، محل سکونت یهودیانی بود که عمدتاً در صنعت ابریشم کار می‌کردند و جلفای نو، با شورای ریش سفیدان جداگانه، محل سکونت اقلیت ارمنی بود.^۲

۱. برای توضیحات بیشتر درباره منطقه اصفهان، رک: میرزا حسین خان، جغرافیای اصفهان (تهران: ۱۳۴۲)؛ شیخ جابر انصاری، تاریخ اصفهان و ری (تهران: ۱۳۲۰)؛

W. Ouseley, *Travels in Various Countries of the East, Particularly Persia* (London, 1819), III, 26-50; British Consul in Isfahan. "Report on the Isfahan Province", F. O. 371/Persia 1945/34-45476; idem. "Report on the Bakhtiari Tribe", F. O. 371/persia 1944/34-40181.

۲. صفویان چندین هزار ارمنی را از جلفای قدیم در شمال به جلفای نو، در اصفهان انتقال داده بودند تا صنایع نوین را در پایتخت جدید رواج دهند.

بسیاری از صاحبان حرف بازار اصلی اصفهان اصناف جداگانه‌ای داشتند. مأمور مالیاتی شهر، طی گزارشی دقیق در سال ۱۸۷۸، نزدیک به ۲۰۰ شغل گوناگون را برمی‌شمارد.^۱ ساختار صنفهای برخی از صاحبان حرف، به‌ویژه صنعت‌گران ماهر، مانند قلمزنان، مینیاتورریستها، مسگران، زرگران، نقره‌کاران، تفنگ‌سازان، صحافان، سراجیها و نجاران، مستحکم و قدیمی بود. صاحبان مشاغل دیگر، به‌خصوص فروشندگان میان‌حال، مانند بقالان، قنادان، بزازان، خواروبی‌فروشان، توتونچیها، فروشندگان تریاک، خرازیها و نزول‌خواران، تشکیلاتی بدون انسجام ولی خوش‌بینه داشتند. همچنین افراد دارای مشاغل ساده و کم‌درآمد، مثل باربران، کارگران، دست‌فروشان، دلاکان و آب‌بران تشکیلاتی سست ولی مشخص داشتند.

در مناطق روستایی همجوار، چهار محال، فریدن، پشتکوه، کاروان و سه ناحیه سازمانهای اجتماعی بیشتری وجود داشت. جمعیت آنها نه تنها به پانصد روستای جداگانه بلکه به گروههای زبانی و مذهبی پرشماری تقسیم می‌شد. در کنار ساکنان محلی شیعه‌مذهب که به لهجه‌های گوناگون فارسی صحبت می‌کردند، آذری‌زبانان بسیاری نیز سکونت داشتند. سی و شش روستای ارمنی، چهارده روستای گرجی و یک روستای بنهایی نیز وجود داشت. گرچه آذریها، ارمنه و گرجی‌ها، دوسده پیش، توسط صفویان - اساساً برای کشاورزی و محافظت از گذرگاههای کوهستانی - به آنجا منتقل شده بودند، هنوز هویت فرهنگی خود را حفظ کرده بودند. یک سیاح، در اواسط سده نوزدهم، می‌نویسد که گرجی‌ها علی‌رغم پذیرش اسلام، زبان، مراسم و سازمانهای روستایی خود را سخت حفظ می‌کردند. سیاح دیگری، در اواخر سده نوزدهم، پی برد که گرچه بنهائیان مرفه روستای نجف‌آباد برخلاف شهرت پیشین خود، دیگر «انقلابی» نبودند، همچنان بین همسایگان‌شان بدنام بودند.^۲

جمعیت چادرنشین اصفهان اغلب بختیاری بودند و سکونت‌گاههای جداگانه قشقایی‌ها، اعراب، لرها و کهگیلویه و بویراحمدی‌ها نیز در جنوب‌ترین مناطق قرار داشت. اگرچه بختیاری‌ها تحت حاکمیت یک ایلخان بودند، به دو شاخه هفت‌لنگ

۱. میرزااحسین خان، جغرافیای اصفهان، صص ۹۳-۱۲۲.

2. British Consul in Isfahan, "A Tour in Bakhtiari, Chahar Mahal, Khumain and Gulpaigan", F. O. 371/persia 1944/34-40163; J. Bent, "Village Life in Persia", *New Review*, 5 (July-December, 1891), 355-62.

و چهارلنگ تقسیم می‌شدند. از دیدگاه خود عشایر، این تقسیم‌بندیها و چنددستگی‌ها از شجره‌نامه‌های افسانه‌ای مبنی بر مبارزه قدیمی و شاید بی‌اساس بر سر ریاست میان یک مدعی با هفت پسر و مدعی دیگر با چهار پسر، ناشی می‌شد. البته مردم شهر بر این عقیده بودند که این تقسیم‌بندی و اختلاف از نظام مالیات بر دارایی منشأ گرفته است که مطابق آن نظام مالیاتی، قبایل فقیرتر $\frac{۷}{۱۰}$ مالیات و قبایل غنی تر $\frac{۴}{۱۰}$ مالیات را می‌پرداختند. این دو شاخه، در مجموع، شامل ۵۵ ایل بود که هر کدام طایفه و خان حاکم مخصوصی داشتند. این ایله‌ها از لحاظ اندازه، ثروت، اهمیت و حتی بعضاً زبان نیز بسیار متفاوت بودند. مثلاً کیانرسی چهارلنگ که در دهه ۱۸۲۰/۱۸۴۰ موقعیت برتری داشت، در دهه ۱۸۶۰/۱۲۴۰ به علت نزاع شدید با تیره حاکم، مهاجرت برخی از اعضای ایل به اصفهان و فرار برخی دیگر به کهگیلویه، به مرتبه پایین‌تری تنزل کرد. زراسوند هفت‌لنگ نیز موقعیت برتری به دست آورد، بهترین زمینهای بختیاری را تصرف کرد، روستاهای غیربختیاری زیادی را صاحب شد و حتی بر یک طایفه ترک تسلط یافت. این پنجاه و پنج ایل به ۱۳۰ طایفه تقسیم می‌شدند که اکثر آنها خوانین و کلانتران خاص خود را داشتند. هر طایفه هم عبارت بود از تیره‌های بی‌شمار دارای کدخدا و ریش سفید مخصوص. اگرچه بیشتر تیره‌ها به صورت واحدهای مهاجر زندگی می‌کردند، شمار اندکی از آنها - به‌ویژه ایل جانکی سردار هفت‌لنگ و ایل محمود صالح چهارلنگ - در مناطق چهارمحال، فریدن و سه ناحیه سکونت داشتند. این عشایر علی‌رغم رها کردن شیوه زندگی چادرنشینی، شبکه و ساختار قبیله‌ای خود را حفظ کرده بودند. بدین ترتیب، آنها سازمانهای قبیله‌ای را به درون یک منطقه روستایی آورده بودند که تا آن موقع سازمانهای روستایی کوچک پراکنده‌ای داشت.

سنتی‌های غیر طبقاتی

پژوهش‌گر امروزی که با مسائل جوامع کنونی درگیر است، شاید وسوسه شود که ایران سنتی را جامعه‌ای آرام و باصفا توصیف کند. دغدغه وحدت و یکپارچگی ملی، که امروزه اهمیت آشکاری دارد، در چنان محیط آکنده از اختلاف و تنوع قبیله‌ای، زبانی و مذهبی، غیرقابل تصور بود. گسیختگی که ویژگی بارز جوامع صنعتی است، در کشوری با طایفه‌ها، روستاها، اصناف، محلات شهری

و اجتماعات مذهبی بسیار منسجم کمتر دیده می‌شد. سیاست مبارزه طبقاتی که برای برخی افراد نفرت‌انگیز است، نمی‌توانست روابط محکم شخصی میان رؤسای قبایل و مردم قبایل، ریش سفیدان روستا و روستاییان، استادکاران و اعضای صنف و رهبران دینی و پیروان آنها را بگسلد. یک انگلیسی، در این خصوص، می‌نویسد: «هیچ شهر بزرگ و همچنین هیچ حلبی آباد بزرگی در ایران وجود ندارد. هیچ‌گونه صنعت متکی به نیروی بخار وجود ندارد و بنابراین هیچ استبداد ماشینی و صنعتی که با کار یکنواخت خود مغز را از کار می‌اندازد، قلب را می‌شکند و جان و تن را خسته می‌کند، وجود ندارد. از گاز و برق هم خبری نیست، اما آیا تابش لذت بخش چراغ نفت سوز نیز وجود ندارد؟»^۱

البته در این نوع تصویر ساده از ایران سده نوزدهم، ویژگی مهم علل کشمکشهای گروهی غیر طبقاتی نادیده گرفته خواهد شد. اغلب سه نوع علت مرتبط به هم این تعدد و گوناگونیهای اجتماعی را به رقابت تبدیل می‌کرد. یکم، مبارزه برای دستیابی به منابع کمیاب به ویژه زمینهای آبی، مراتع حاصل خیز و قناتها به درگیری میان گروهها منجر می‌شد. بیشاپ که به نواحی عشایری سفر کرده بود، می‌نویسد: «اغلب کینه‌های قبیله‌ای در نزاع بر سر چراگاهها ریشه دارد.» به نظر فوربس - لیث، افسر انگلیسی، که مباشر یک زمین‌دار اهل جنوب بود، تقریباً همه ستیزهای عمده حوزه مأموریتش، دقیقاً به اختلاف بر سر آبیاری مربوط می‌شد.^۲ دوم، اعتقاد رایج به عدم رشد اقتصادی پایدار، این باور را تقویت می‌کرد که شخص فقط با محروم کردن دیگران می‌تواند به ثروت و دارایی دست یابد؛ نفع یک گروه خسران دیگری را در پی دارد و زیان یک گروه با سود گروه دیگر برابر است. پس زندگی به صورت «بازی جمع جبری صفر»^۳ به نظر می‌رسید. سوم، رقابت برای دست‌یابی به مناصب محلی نیز اغلب به درگیری میان گروهها منجر می‌شد. این مسئله، به ویژه در شهرها واقعیت پیدا می‌کرد، زیرا در شهرها حکومت مرکزی پیش از هر نوع انتصاب مهمی، مانند

1. Hale, *From Persian Uplands*, p. 30.

2. Bishop, *Journeys in Persian and Kurdistan*, II, 10; F. Forbes-Leith, *Checkmate* (New York, 1927), p. 47.

۳ Zero Sum game، نوعی تئوری بازی که مطابق آن، در یک بازی (سازگنشی اجتماعی)، هر یک از دو

طرف به دست آورد، طرف دیگر به همان اندازه از دست می‌دهد.

تعیین میراب، مباشر، محتسب، داروغه، کلانتر، شیخ‌الاسلام و امام جمعه، با گروه‌های محلی مشورت می‌کرد. این مقامات نه تنها در اداره امور حکومت را یاری می‌کردند، بلکه در اخذ تصمیمات اساسی که می‌توانست سرنوشت گروهی را تعیین کند نیز نقش داشتند؛ مثل تصمیمات درباره میزان آبی که هر گروه دریافت می‌کرد، حدود اعمال نفوذ در دادگاه‌های عرفی و شرعی، تعداد افرادی که به ارتش فرستاده می‌شد و نیز مقدار مالیاتی که به والیان ایالتی پرداخت می‌شد. بدین ترتیب، تنوع و تعدد گروهی به آسانی می‌توانست به اختلافات گروهی تبدیل شود؛ وحدت محلی به چند دستگی در سطح ملی بدل گردد و همبستگی گروهی به صورت گروه‌بندی‌های ناحیه‌ای و دسته‌بندی‌های سیاسی درآید. لمبتون می‌نویسد: «تا دوران معاصر، اشکال مختلف زدوخوردهای گروهی یکی از ویژگی‌های زندگی ایرانیان بوده است.»^۱

سیاحان اروپایی که در سده نوزدهم به ایران آمده‌اند سه نوع ستیز گروهی را برشمرده‌اند: ستیزهای علنی که بین مسلمانان و غیرمسلمانان، سنی‌ها و شیعیان وجود داشت؛ مبارزه‌ای دیرپا که میان قبایل و روستاییان حاکم بود - به عبارت دیگر جنگ میان «بیابان» و «دشت»؛ و اختلافات زبانی بین جمعیت ایرانی و غیرایرانی. اروپائینی که تحت تأثیر تئوری‌های معاصر نژادی قرار گرفته بودند بر این شق سوم تأکید کرده‌اند. مثلاً کنت دوگوبینو که حدود سه سال به عنوان نماینده فرانسه در تهران اقامت داشت، در کتاب معروف خود نابرابری نژادهای بشری می‌نویسد که ایران دقیقاً به شش گروه «ملی» تقسیم شده است: ایرانیان، ترکها، اعراب، کردها، یهودیان و زرتشتیان. ادوارد براون، صاحب آثار به یادماندنی درباره ادبیات ایران، کل تاریخ ایران را مبارزه‌ای پایدار میان ترک‌زبانان شمالی و فارسی‌زبانان جنوبی قلمداد کرده است. «این تنفر قدیمی حتی امروز هم به خوبی آشکار است و هرکسی این موضوع را بررسی کرده می‌داند که روستاییان جنوبی در مورد شمالی‌ها چگونه فکر می‌کنند و شمالی‌ها چه دیدگاهی نسبت به این گاهواره عظمت باستانی ایران دارند.» حتی مورخ سده بیستم، ولادیمیر مینورسکی نیز ویژگی عمده تاریخ ایران را مبارزه‌ای همیشگی میان ترکهای خانه‌به‌دوش و ایرانیان غیرمهاجر تلقی می‌کند. وی به این نتیجه می‌رسد که این دو، مانند «آب و روغن» بوده و با هم ترکیب نمی‌شوند.^۲

1. Lambton, *Islamic Society in Persia*, p. 16.

2. J. Gobineau, *The Inequality of the Human Races* (London, 1915), p. 29; E.

البته این نوع تعمیم و کلی‌گویی، با نادیده‌گرفتن اختلافات چندگانه درون گروه‌های اصلی، پیچیدگی‌های ستیز گروهی را بیش از حد ساده می‌کند. این اختلافات عبارتند از: اختلافات قبیله‌ای، ناحیه‌ای و مذهبی میان «نژادهای» همسان؛ اختلافات جوامع همجوار به شکل اختلافات عشایری، روستایی و شهری؛ و رقابت و درگیری میان دسته‌ها، فرقه‌ها و مکاتب شیعی. پس تاریخ ایران سده نوزدهم پیچیده‌تر از اختلافات میان چند گروه بزرگ بود و در واقع می‌توان آن را تاریخ کشمکشهای چندگانه میان گروه‌های کوچک و بی‌شمار (تیره با تیره، ایل با ایل، ایل با روستا، ایل با شهر، شهر با روستا، روستا با محله شهری و محله با محله) دانست.

در همه بخشهای سازمانهای قبیله‌ای، از خانواده گروه چادر نشین گرفته تا خانواده خان حاکم، درگیری و مبارزه وجود داشت. حتی برخی از مردم‌شناسان استدلال کرده‌اند که حیات سازمان اجتماعی قبیله فقط به وجود ستیز و کشمکش وابسته است. زیرا قبیله هنگام احساس خطر خارجی آماده بسیج و دفاع می‌شود و هنگام جدالهای داخلی، پادرمیانی گروه بزرگتر برای حل اختلاف طرفین و جلوگیری از فروپاشی کلی قبیله، موجب ائتلاف و انسجام می‌شود.^۱ مثلاً، هنگامی که میان دو خانواده از یک گروه کوچک قبیله‌ای درگیری به وجود می‌آید، خانواده‌های دیگر هم وارد ماجرا شده، جناح‌بندی پدید می‌آید و در چنین وضعیتی، رئیس گروه برای پادرمیانی و حفظ گروه خود وارد عمل می‌شود. همچنین، برخورد میان دو خانواده از دو گروه جداگانه به سرعت به رویارویی گروه‌ها منجر می‌شود و بدین ترتیب زندگی کلی طایفه به خطر می‌افتد. در این زمان، رئیس برای بقای طایفه خود داوری و میانجی‌گری می‌کند. درگیری میان دو خانواده از دو طایفه متفاوت نیز می‌تواند به درگیری همه مردم دو طایفه منجر شود و بدین ترتیب مداخله رئیس بزرگ را ضروری سازد. مهمتر آنکه، رئیس بزرگ، هنگامی نقش فوق‌العاده‌ای ایفا می‌کند که اختلاف میان ایل او و سایر جوامع، به صورت بحران حاد «ما» علیه «آنها» درآید. جامعه‌شناسان غربی، برای تشریح این نوع اختلافات تراکمی و شدت‌یابنده عبارت

Browne, *A Year amongst the Persians*, London, 1893, pp. 99-100; V. Minorsky,

Tadkhirat al-Muluk (London, 1943), pp. 187-88.

1. M. Sahlins, *Tribesmen* (Englewood Cliffs, 1968).

«سیاست چنددستگی»^۱ را جعل کرده‌اند.^۲ ولی ایلات خاورمیانه برای بیان چنین وضعیتی، یک ضرب‌المثل قدیمی دارند: «من علیه برادرم، من و برادرم علیه عموزاده‌ام، من و عموزاده‌ام علیه قبیله‌ام، من و قبیله‌ام علیه تمام دنیا.»

وضعیت نیروهای مسلح و کنفدراسیون بختیاری، نمونه جالبی از این رقابتها و کشمکشهای قبیله‌ای بود. در بیشتر سالهای سده نوزدهم، نیروهای مسلح، از یک گارد ویژه سلطنتی، یک نیروی مسلح مردمی، یک سواره‌نظام قبیله‌ای و یک ارتش جوان با عنوان نظام جدید، تشکیل می‌شد. گارد ویژه تحت فرمان اشراف قاجار شامل ۴۰۰۰ غلام گرجی بود. نیروی مسلح مردمی که روی کاغذ بیش از ۱۵۰،۰۰۰ نفر بود، به شکل نیروهای منطقه‌ای درآمده بود. نیروی مسلح هر ناحیه از شیعیان محلی تشکیل می‌شد. هزینه این نیروها که فقط تحت فرمان افسران محلی بودند، با مالیاتهای محلی تأمین می‌شد. مالکوم که در زمان جنگ انجام وظیفه می‌کرد و به مسائل نظامی علاقه خاصی پیدا کرده بود، می‌نویسد که این سربازان موقتی «هیچ نظامی نداشتند و فقط از رؤسای خودشان حمایت می‌کردند و فقط کسانی از خودشان را که مافوق خودشان تلقی می‌کردند»، به عنوان رئیس می‌پذیرفتند. اعضای نیروی سواره‌نظام، عمده‌ترین نیروی جنگنده کشور، به ۸۰،۰۰۰ نفر می‌رسید که از سربازان عشایری تشکیل می‌شد و هر سربازی تحت فرمان رئیسی از قبیله خود بود. مالکوم خاطر نشان می‌سازد که این سربازها وظیفه خود را به ندرت انجام می‌دادند، مگر اینکه به آنها وعده غارت و چپاول داده می‌شد و یا اینکه فرمانده‌شان به سمت فرماندهی کل جبهه منصوب می‌شد.^۳ جیمز موریه گزارش می‌کند که هنگامی قبیله‌ای، هویت ویژه خود را در داخل نیروهای سلطنتی نیز حفظ می‌کرده‌اند. وی می‌نویسد: «چون بیشتر افراد ارتش از نیروهای قبایل مختلف بودند، افراد هر قبیله در دسته‌های جداگانه جمع می‌شدند.»^۴ نظام جدید، که نخست برای مقابله با قبیله‌گرایی نیروهای سنتی طراحی شده بود، به علت شیوه‌های سربازگیری، به تدریج

1. segmentary politics

۲. برای مطالعه بیشتر در خصوص سیاستهای چنددستگی در خاورمیانه، رک:

1. Waterbury, *The Commander of the Faithful: The Moroccan Political Elite* (New York, 1970).

3. Malcolm, *History of Persia, II*, 357.

4. J. Morier, *A Journey through Persia, Armenia and Asia Minor* (London, 1812). P. 214.

به همان مشکل گرفتار شد. نیروهای پیاده نظام جدید پایتخت که لقب جانباز داشتند، اغلب از ایلات قاجار و تیره‌های ساکن کوهستانهای مازندران بودند. اعضای نیروی پیاده «نظام جدید» آذربایجان که سرباز نامیده می‌شدند، از ایلات گوناگون محلی گرد آمده بودند. مالکوم می‌نویسد که: «هنگهای مختلف، به فرماندهی افسران اروپایی بیشتر علاقه‌مند هستند تا فرماندهی افسران ایرانی یک ایل دیگر.» موریه نیز پس از گفتگو با چند افسر خارجی، متذکر می‌شود که: «این سربازان عموماً از ایلات سرگردان آذربایجان هستند که با هم وابستگی طایفه‌ای دارند و معمولاً حتی در مسائل جزئی از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند. بنابراین، نوعی تمایل دائمی به شورش و طغیان در بین آنها وجود دارد.»^۱

در سده نوزدهم، بختیاری‌ها، دسته‌های سواره نظام چیره دستی بودند. علت این امر، علاوه بر ضرورت محافظت شدید قبایل از مسیر کوچ خود و تنفر هر خان از خانهای دیگر، تقسیم کنفدراسیون به صورت چهارلنگ در برابر هفت‌لنگ و دودستگی طایفه حاکم (در دهه ۱۲۵۰/۱۸۷۰) به صورت خانواده‌های حاج ایلخانی و ایلخانی بود.^۲ در دهه ۱۲۲۰/۱۸۷۰، محمدتقی خان، رئیس ایل کیانرسی، با متحد کردن چهارلنگ، شکست دادن هفت‌لنگ و ادعای ایلخانی، کینه‌های قدیمی میان این دو دسته را دوباره زنده کرد. اما موفقیت‌های او دیری نپایید، زیرا مقامات دولتی با حيله و نیرنگ، محمدتقی خان را به دام انداختند و جعفر قلی خان، رئیس ایل زراسوند هفت‌لنگ هم اقوام و آشنایان او را از میدان بیرون کرد. جعفر قلی خان با از بین بردن سیزده تن از رقبای خود، زمینه پیروزی هفت‌لنگ بر چهارلنگ را فراهم ساخت و سپس قدرت خود را به پسرش حسین قلی خان واگذار کرد. حسین قلی خان در مدت سی سال حکمرانی، با تصرف سرزمینهای چهارلنگ، اخراج طایفه‌های کیانرسی و به دست آوردن عنوان و قدرت ایلخان، موقعیت برتر هفت‌لنگ را تقویت کرد. در دهه ۱۲۶۰/۱۸۸۰، کشمکشهای

1. Malcolm, *History of Persian II*, 358; J. Morier, *Second Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor* (London, 1818), p. 214.

2. British Consul in Isfahan. "A Tour in Bakhtiari...", F. O. 371/persia 1944/34-40163; idem. "A Report on the Bakhtiari Tribe", F. O. 371/persia 1944/34-40181.

هفت‌لنگ- چهارلنگ، دیگر یک مسئله حاد سیاسی نبود.

ولی هنگامی که حسین قلی خان، در سال ۱۲۶۲/۱۸۸۲، به دست مأموران حکومت کشته شد، کینه جویینهای خونینی میان وابستگان مقتول پدید آمد. یک گروه از فامیل و وابستگان به رهبری حاج امام قلی خان، برادر حسین قلی خان، مقام ایلخانی را به دست آوردند و به دسته حاجی ایلخانی معروف شدند. طرف مقابل هم به رهبری اسفندیارخان، پسر بزرگتر حسین قلی خان - که هنگام قتل پدرش در بازداشت بود - حاجی را غاصب قلمداد کرد و به دسته ایلخانی معروف شد. موقعیت و وضعیت طرفین، در عرض شش سال کاملاً دگرگون شد. اسفندیارخان پس از رهایی از زندان، با حمایت نظامی دولت، به سرزمینهای بختیاری حمله کرد، طرفدارانش را دور خود جمع نمود و جنگی داخلی در کنفدراسیون به راه انداخت. طرفین، پس از سیزده سال درگیری، به دلیل ترس از فروپاشی ایل و از دست دادن ریاست انحصاری بر بختیاری‌ها، توافق کردند که دو مقام مهم ایلخانی و ایل بیگی را به نوبت در دست داشته باشند. بدین ترتیب، هرچند جنگ علنی پایان یافته بود، کینه جویینهای خانوادگی و قومی در سده بیستم نیز ادامه داشت.

درگیری و کشمکش، ویژگی مشترک روابط روستاهای همجوار قبیله‌ای و غیرقبیله‌ای نیز بود. اعتمادالسلطنه، از وقایع‌نگاران درباری، اتفاقاً همه نواحی جنوب شرقی را که در اثر درگیریهای شوم محلی ویران شده بود به چشم خود می‌بیند. جهانگیر میرزا، وقایع‌نگار دیگر می‌نویسد که چگونه همه اهالی یک منطقه دورافتاده جنوب به دو دسته تقسیم شده بودند. هر دسته را خانواده‌های اقلیت مذهبی رهبری می‌کردند، برای دست‌یابی به مقام حکمران محلی می‌جنگیدند و علایق سیاسی خود را با ظرافت و استادی، در قالب علائق مذهبی بیان می‌کردند. احمد کسروی، از مورخان معروف ایران معاصر، در کتاب تاریخ پانصدساله خوزستان، شرح داده است که چگونه اکثر نواحی روستایی جنوب غربی در اثر اختلافات سنی - شیعه، حیدری - نعمتی و سایر فرقه‌های مذهبی، دچار چنددستگی شده بودند. او، همچنین، در رساله‌ای درباره وزارت عدلیه که شرح حال خودش است، می‌نویسد که دادگاه‌ها و مسئولان قضایی روستاها بیشتر وقت خود را به حل و فصل اختلافات اهالی روستاهای هم‌جوار بر سر زمین اختصاص می‌دادند: «فلان دیه‌دار پیش می‌افتاد و همه آن زمینها را به نام دیه خود ثبت می‌داد... دارنده آن دیه

اعتراض می‌کرد و عرض حال می‌داد ولی چون دلیلی به «تصرف» یا «مالکیت» خودش در آن زمینها نمی‌داشت کاری پیش بردن نمی‌توانست و ناچار شده روستاییان را به پیکار و زدو خورد برمی‌انگیخت.^۱ دیوارهای روستایی، به‌ویژه در نواحی مرکزی، و برجهای نگهبانی که در خراسان به برجهای ترکمنی معروف‌اند، از این رقابت و درگیریها حکایت دارند.

در شهرها نیز درگیریهای گروهی وجود داشت. مالکوم در جریان مسافرتهای گسترده خود متوجه می‌شود که:

چند دستگهای شهرهای بزرگ به صورت محلات حیدری و نعمتی، که مؤلفی آن را به شاه‌عباس صفوی نسبت داده است، هنوز هم وجود دارد و مانند گذشته دشمنیهایی را برمی‌انگیزد. همیشه میان این دو دسته، حسادت وجود دارد؛ و در سه روز آخر ماه محرم با شدت و خشونت به یکدیگر حمله می‌کنند. اگر دسته‌ای مسجدی را آذین‌بندی کند، دسته دیگر، اگر بتواند آن تزئینات را کنده و بیرقها و بادبودهای آنها را نابود می‌کند. اگر آنها مخالفان خود را از خانه و کاشانه‌شان بیرون کنند، بر در خانه‌هایشان شکل تبری کوچک را به نشانه پیروزی نصب می‌کنند. این نزاعها اغلب بسیار جدی است و خیلی از مردم جان خود را از دست می‌دهند.^۲

مأمور مالیاتی اصفهان شرح می‌دهد که چگونه هر سال در روز عید قربان هزاران حیدری و نعمتی در میدان مرکزی زدو خورد می‌کردند و خسارات فراوانی به بار می‌آوردند. حسن فسائی، وقایع‌نگار اهل شیراز، می‌نویسد که مردم محلی درگیری در این زد و خوردها، قربانیان را «هدیه‌ای» به پروردگار می‌دانستند. شیل می‌گوید که در شهر سراب، حیدری‌های محلی، به رهبری والی شهر، طرفدارانشان را از روستاهای نزدیک جمع می‌کردند و به شهر می‌آوردند تا در برابر نعمتی‌ها، شرکت‌کنندگان بیشتری در مراسم ماه محرم داشته باشند. استک نیز می‌گوید که خشک‌سالی‌های شهر خوانسار، نزدیک گلپایگان، رقابت‌های حیدری - نعمتی را

۱. م. اعتمادالسلطنه، *مرآت البلدان* (تهران، ۱۲۵۶ ش)، ج چهارم، ص ۲۵۲-۲۵۴؛ جهانگیر بیروز، *تاریخ نو* (تهران، ۱۳۲۵)، صص ۲۷۱-۲۷۲؛ کسروی، *تاریخ پانصد ساله خوزستان* (تهران، ۱۳۲۹)، صص ۲۲۰-۲۲۲ و ۱۴۱-۱۵۱؛ کسروی، *زندگانی من*، (تهران، ۱۳۲۵)، ص ۳۰۱.

2. Malcolm, *History of Persia*, II, 429.

آنچنان تشدید کرده بود که کل جمعیت شهر به دو گروه مخالف سرسخت یکدیگر تقسیم شدند. کسروی در پژوهشی درباره خوزستان می نویسد که در بیشتر سالهای سده نوزدهم، شوشتر، به عنوان مرکز استان، در نتیجه کینه جویینهای میان چهار محله حیدری و هشت محله نعمتی، آشوب زده و چندپاره بود. هر دو طرف برای گماردن نمایندگان خود در مقامات محلی رقابت می کردند، برای گسترش حوزه نفوذ خود می جنگیدند و می کوشیدند تا روستاهای نزدیک را با خود متحد سازند؛ بنابراین حیدری ها با افشاری های همجوار و نعمتی ها نیز با اعراب متحد شده بودند. علی اصغر شمیم، مورخ معاصر ایران سده نوزده نیز شرح داده است که چگونه در زادگاهش همدان، عزاداری ماه محرم اغلب با درگیرینهای خیابانی خشونت بار حیدری ها و نعمتی ها به پایان می رسید.^۱

شهرهایی که در آنها جناح بندیهای حیدری و نعمتی وجود نداشت معمولاً گرفتار انواع دیگری از کشمکشهای گروهی بودند. مثلاً، اهالی تبریز و کرمان به فرقه های متشرعه و شیخی تقسیم می شدند. کسروی می گوید که این دو دسته برای به دست آوردن مقامات محلی رقابت می کردند، از ازدواج با افراد دسته دیگر پرهیز می نمودند، خود را در محدوده محله های خود محصور می کردند و به خانه، قهوه خانه، گرمابه، مغازه، زورخانه و حتی عبادتگاه جناح رقیب نمی رفتند و معمولاً در ماه محرم زدو خورد می کردند.^۲ دو شهر مهاباد و میان دو آب محلات سنی نشین و شیعه نشین جداگانه ای داشت. به نوشته بیشاپ، در مهاباد «درگیرینهای مذهبی آشکار بود» و در میان دو آب، کردهای سنی مذهب، به دلیل آنکه در سال ۱۸۸۱/۱۲۶۰ شهر را به عثمانی ها تسلیم کرده بودند از شهر اخراج شده بودند.^۳ در تهران هویت گروهی

۱. میرزا حسین خاں، جغرافیای اصفهان، صص ۸۸-۹۰، کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان، صص ۱۳۱-۵۱.

Hassan-i fasa'i, *History of Persia under Qajar Rule*, translated by H. Busse (New York, 1972) pp. 264-65; Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia*, p. 325; Stack, *Six Months in Persia*, p. 111.

ع. شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار (تهران، ۱۳۲۲) صص ۲۹۶-۲۹۷.

۲. کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران، ۱۳۴۰)، صص ۱۳۰-۱۳۵، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۹۰-۲۹۱.

3. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan*, II, 209, 240.

علاوه بر محله‌ها، در مراسم عزاداری محرم و تکیه‌ها نمودی پیدا می‌کرد. اعتمادالسلطنه در خاطرات خود می‌نویسد که در شهر بیش از ۱۰۰ تکیه وجود داشت و اکثر گروه‌های کوچک - مانند دباغان، نجاران و یا مهاجران ایلاتی همچون افشاریان و اعراب و یا گروه‌های قومی مانند ساکنان سابق کرمان، تبریز و خلیج فارس - در حمایت از تکیه‌های خود تعصب و غرور خاصی داشتند.^۱ این درگیری‌های گروهی، علی‌رغم محلی بودن، پیامدهای گسترده‌ای داشت و روابط عمودی (سلسله‌مراتبی) را در بین اعضای یک گروه تقویت می‌کرد. این واقعیت مصداق ضرب‌المثل قدیمی ایرانی است که «مرد بدون حامی مثل سگی است که در بیابان زوزه می‌کشد.» از سوی دیگر، این کشمکشها با موانع جغرافیایی همراه می‌شد و بدین ترتیب تشکیل همبستگیهای افقی [غیر سلسله‌مراتبی] میان اعضای یک طبقه - مثل تجار یک شهر با شهرهای دیگر، عشایر یک قبیله با قبایل دیگر، مزدبگیران یک ناحیه با نواحی دیگر، ساکنان یک روستا با روستاهای دیگر - را به تأخیر می‌انداخت. همچنان‌که یکی از جامعه‌شناسان معاصر تأکید کرده است، تنشهای گروهی، همبستگی و رهبری گروهی را تقویت و هویت و آگاهی طبقاتی را تضعیف می‌کند.^۲

کشمکشهای غیر طبقاتی و آگاهی طبقاتی

جامعه‌شناسان، اصطلاح طبقه را حداقل به دو معنای متفاوت به کار برده‌اند: یکم،

۱. م. اعتمادالسلطنه، روزنامه اعتمادالسلطنه (تهران، ۱۳۴۶). در برخی شهرها اقلیتهای دینی نیز در این تضادهای گروهی درگیر می‌شدند. مثلاً در بارفروش (بابل)، روحانیون با این ادعا که یهودیان محلی مسیح بدی محصول و خشکسالی بودند، مردم را اغلب علیه آنها تحریک می‌کردند. (رک: Mounsey, *A Journey through the Caucasus*, p. 273) یهودیهای یزدی اغلب مورد اذیت و آزار و تبعیض قرار می‌گرفتند. آنها به پرداخت مالیاتهای گزاف و پوشیدن لباسهای وصله‌دار مجبور بودند؛ حق نداشتند در بازار مغازه داشته باشند؛ نمی‌توانستند در برابر دادگاه شهادت دهند؛ و همگی نسبت به عمل خلاف هر یک از اعضای جامعه یهودی مسئول بودند. همچنین برای زرتشتیان یزدی، استفاده از عینک، انگشتر، لباسهای خوب، جورابهای سفید و هر لباس دیگر به جز زرد، خاکستری و قهوه‌ای ممنوع بود. آنها نمی‌توانستند در بازار شهر مغازه داشته باشند و از زندگی در خانه‌های بیش از یک طبقه و اتاقهای با بیش از چهار پنجره نیز محروم بودند. رک: (See M. Fischer, "Zoroastrian Iran between Myth and Praxis", Ph.D. dissertation, University of Chicago, 1973, pp. 430-43).

2. L. Coser, *The Functions of Social Conflict* (New York, 1969).

مقوله ساده جامعه‌شناسی که به افرادی با منابع درآمد مشابه، میزان درآمد همسان و شیوه زندگی همگون اطلاق می‌شود: دوم، یک واژه پیچیده اجتماعی-روانی که برای طبقه‌بندی افرادی که علاوه بر قرارگرفتن در سلسله مراتب اجتماعی مشابه، نگرش اقتصادی-اجتماعی و سیاسی مشترکی دارند به کار می‌رود. مارکس به خوبی از مورد اول با عنوان طبقه «در خود» و نه «برای خود» و از مورد دوم با عنوان طبقه «برای خود» و «در خود» سخن می‌گوید.^۱ به همین ترتیب، جامعه‌شناسان نیز بین طبقه اجتماعی-اقتصادی پنهان و عینی از یک سو و طبقه سیاسی-اجتماعی آشکار و ذهنی از سوی دیگر، تمایز قائل می‌شوند.^۲ بی‌تردید، همه جوامع، به درجات مختلف، طبقات پنهان اقتصادی-اجتماعی، عینی و جامعه‌شناختی دارند، ولی همه جوامع به طبقات آشکار، اجتماعی سیاسی، ذهنی و اجتماعی روان‌شناختی تقسیم نمی‌شوند.

در ایران، اوایل سده نوزده، طبقات به معنای اول، و نه دوم، وجود داشت. در کل، مردم به چهار طبقه عمده تقسیم می‌شدند. یکم، طبقه ملوک الطوائف شامل نخبگان مرکزی و محلی. نخبگان مرکزی عبارت بود از سلسله قاجار، شاهزادگان، درباریان، تیولداران، مستوفیان، وزرا، فرمانفرمایان و مقامات لقب‌دار، مثل السلطنه‌ها، الدوله‌ها، الملک‌ها، و الممالک‌ها. نخبگان محلی متشکل بود از اعیان، اشراف، خوانین و میرزاهای موروثی لقب‌دار و معمولاً متمدن. افراد نزدیک به طبقه بالا هم عبارت بودند از اندک مقامات مذهبی منصوب دولت، مانند امام‌جمعه، شیخ‌الاسلام‌ها و قضات دادگاههای محلی. این نخبگان مرکزی و محلی بعدها به آریستوکراسی، بزرگان، هیئت حاکمه و طبقه حاکمه معروف شدند.

دومین طبقه عمده، طبقه متوسط مرفه متشکل از تجار و پیشه‌وران بود. از آنجا که نیازهای مالی مساجد، بازار، مکتبها، مدارس و تکایا و سایر موقوفات را بسیاری از بازاریان، بازرگانان و پیشه‌وران تأمین می‌کردند، این طبقه متوسط تجاری پیوندهای محکمی با علما-وعاظ، آخوندها، طلاب، ملاها و حتی مجتهدان-داشت. این همبستگی اغلب از طریق ازدواج تقویت می‌شد و بیشتر سادات،

1. K. Marx, *The Poverty of Philosophy* (Chicago, 1920), pp. 188-89.

2. S. Ossowski, *Class Structure in the Social Consciousness* (London, 1963), pp. 69-87; R. Centers, *The Psychology of Social Class* (Princeton, 1949), pp. 21-27.

حجج اسلام و حتی آیت‌الله‌ها با تجار بازار پیوندهای فامیلی داشتند. سومین طبقه نیز مزدبگیران شهری، به ویژه صنعتگران اجیر، شاگردان، کارگران مزدور، باربران، عمّله‌ها و کارگران ساختمانی را دربرمی‌گرفت. چهارمین طبقه عمده هم از رعایا، ایلات و دهقانان تشکیل می‌شد.

گرچه ایران سده نوزدهم طبقات پنهان، عینی و اقتصادی-اجتماعی داشت، وجه غالب پیوندهای گروهی، شکل‌گیری طبقات آشکار، ذهنی و سیاسی-اجتماعی را به تأخیر انداخت. همچنین، توزیع قدرت و ثروت میان طبقات نابرابر بود و اکثر افراد از گهواره تا گور به یک طبقه تعلق داشتند. نظریه پردازان درباری استدلال می‌کردند که خداوند این تفاوت‌های اجتماعی را خلق و این وظیفه را به شاه واگذار کرده است تا از طریق تعیین لباس و کلاه مخصوص، تنبیه افراد بی‌اعتنا به اشراف و ایجاد سطوح مختلف شأن و منزلت اشرافی، این نظم و گروه‌بندی را حفظ کند.^۱ اختلافات طبقاتی همواره به صورت فخرفروشی‌های اجتماعی نمایان می‌شد که حتی سیاحان دوره ملکه ویکتوریا، مانند موریه، نیز از این موضوع در شگفت می‌شدند. او می‌نویسد: «شرح آداب و معاشرت در ایران عبارت است از جزئیات بی‌پایان و بی‌اهمیت. البته این جزئیات چنان جا افتاده‌اند، چنان از دوران جوانی به آسانی مورد قبول افراد واقع می‌شوند و چنان تأثیر نیرومندی در سلسله مراتب اجتماعی دارند که هیچ شخصی، حتی فردی متوسط نمی‌تواند موقعیت اجتماعی ویژه خود را نادیده بگیرد و از رعایت آداب و رسوم مربوط طفره برود.»^۲

این اختلافات اجتماعی در مواردی به تضاد طبقاتی می‌انجامید. شمیم می‌نویسد که در کوچه و خیابان، بچه‌های بازاریان، فرزندان ثروتمندان را به دلیل پوشیدن لباسهای شیک سخت اذیت و آزار می‌کردند. ارفع‌الدوله، نجیب‌زاده لقب‌دار، در شرح حال خود نقل می‌کند که خانواده‌های اشرافی نسبت به امور تجاری چنان نفرت داشتند که فرزندان خود را حتی از فکرکردن درباره مشاغل تجاری باز می‌داشتند. لندور می‌نویسد که بازاریان علاقه‌ای به زیاده‌ستانی از فقرا نداشتند

1. A. Piemontese. "The Statutes of the Qajar Orders of Kinglithood", *East and West*, 19 (September-December 1969), 437-71.

2. Morier. *A Journey through Persia*, p. 285.

ولی در معامله با ثروتمندان تلاش بسیاری می‌کردند تا آنها را فریب دهند.^۱ افزون بر این، نویسندگانی مانند ارفع و اعتمادالسلطنه گاهی شاهد قیام روستاییان علیه استثمار و مالیات گزاف بوده‌اند. جاستین پرکینز، مبلغ فعال پروتستان در آذربایجان غربی، تنفر دهقانان نسبت به زمین‌داران را به روشنی شرح می‌دهد:

در مراسم تدفین یکی از خوانین سالخورده که مانند ممنوعان رعیای خود را به‌طور غم‌انگیزی استثمار کرده بود، به عمق این تنفر و انزجار پی بردم. روستاییان که همگی نسطوری (آسوری) بود. طبق معمول به شهر آمدند و برای سوگواری و عرض تسلیت، در مقابل منزل شخص متوفی جمع شدند. یکی از همکاران محلی ما که از همان‌جا می‌گذشت به من گفت که مردم فریاد می‌زنند. «ظالم شرور مرده است و ما خوشحالیم. از به سزای شرارت‌های خود رسید و شاید همه اهل خانواده‌اش هم به‌زودی به آن سرنوشت گرفتار آیند.» خانواده داغدار محمدان که زبان آسوریها را بلد نبودند، گفته‌های روستاییان را درک نمی‌کردند اما به صداقت آنها فقط اندکی شک داشتند، به‌ویژه بدین دلیل که این فریادها با سینه‌زنی و گریه و زاری همراه بود.^۲

حقیقت این است که علی‌رغم این نوع تنش‌های طبقاتی، رقابت‌های گروهی یکپارچگی طبقاتی را از بین می‌برد و از رشد و تداوم این‌گونه تنش‌ها جلوگیری می‌کرد. گرچه اشراف زمیندار از توسل به خشونت ابایی نداشتند، نمی‌توانستند برای حفظ منافع خود در برابر دولت مرکزی، همبسته شوند. بنابراین ایران سنتی در مقایسه دقیق با اروپای فئودالی، شاهد هیچ نوع شورش اشرافی نبود، هیچ «مگناکارتا»^۳ و نظام مالکیت قانونی نداشت و اغلب فاقد نهادهای نمایندگی بود. گرچه مردم شهر اغلب دست به اسلحه می‌بردند، نه با اشراف بلکه با شهروندان دیگر و معمولاً با محله مجاور می‌جنگیدند. گرچه، در سده نوزدهم، مردم قبایل همواره از

۱. شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۹۵ م. ارفع‌الدوله، ایران دیروز، (تهران، ۱۳۲۵). ص ۷-۶ Landor, *Across Coveted Lands*, 1, 299

2. J. Perkins, *Eight Years in Persia* (New York, 1843), p. 284.

در ادبیات و آثار منتشرشده سده نوزدهم فقط از سه شورش روستایی نام برده شده است: اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۱۲۸؛ ارفع‌الدوله، ایران دیروز، ص ۱۵۲ و

E. Collins, *In the Kingdom of the Shah* (London, 1896), p. 118.

۳. Magna charta. فرمان کبیریا فرمان آزادی که جان، پادشاه انگلستان در سال ۱۲۱۵ میلادی صادر کرد - م

یک خان در مقابل خان دیگر حمایت می‌کردند، حتی یک‌بار هم علیه نهاد خانخانی قیام نکردند. بارث می‌نویسد که مردم قبیلهٔ باصیری به رؤسای خود احترام می‌گذاشتند، چون برای مقابله با همسایگان قوی و شورشی و متجاوز، به آنها وابسته بودند: «آنها کاملاً آگاه‌اند که بدون رؤسایشان، در مواقع بحرانی، بی‌یاور خواهند ماند.»^۱ روستاییان هم علی‌رغم اینکه همیشه استثمار می‌شدند، به ندرت شورش می‌کردند؛ و هنگامی که دست به چنین کاری می‌زدند قیام آنها قیام تودهای نبود بلکه به صورت گروهی ارباب خود را ترک می‌کردند و به ارباب دیگری «پناه» می‌بردند. در حالی که در منابع سدهٔ نوزدهم فقط سه مورد شورش روستایی ذکر شده است، مطالب راجع به توصیف روستاهایی که همهٔ ساکنانش یک‌باره از دست اربابان ستمگر خود فرار می‌کردند، بسیار است. به نوشتهٔ فریزر «فرار روستاییان از محلی به محل دیگر، اغلب به زدوخوردهای شدید میان اربابان روستاهای همسایه می‌انجامید.»^۲ به طوری که لمبتون تأکید کرده است، روستاییان و زمین‌داران علی‌رغم آنکه به یکدیگر شک داشتند، به هم وابسته بودند؛ زیرا زمین‌دار به کار روستایی نیاز داشت و روستایی نیز برای حل مشکلات جدید خود محتاج زمین‌دار بود.^۳ برای بیشتر دهقانان، ظلم و استثمار زمین‌دار، باری گران محسوب می‌شد ولی در مقایسه با خطرهای بیشتری که قبایل مسلح، مالیات‌بگیران سیری ناپذیر و حتی روستاهای همجوار طالب زمین داشتند، قابل تحمل بود. کوتاه سخن اینکه، قوم‌گرایی بر آگاهی طبقاتی غلبه داشت.

پیوندهای گروهی - به‌ویژه پیوندهایی که بر اصل و نسب قبیله‌ای، فرقه‌های مذهبی، سازمانهای محلی و عواطف فامیلی مبتنی بود - موجب تقویت گروههای عمودی (سلسله مراتبی) و تضعیف طبقات افقی (غیرسلسله مراتبی) می‌شد و بدین ترتیب از تبدیل منافع و علایق اقتصادی پنهان به نیروهای سیاسی آشکار جلوگیری می‌کرد. در ایران اوایل سدهٔ نوزدهم، افراد بسیاری که شیوهٔ زندگی مشابه داشتند، در شیوهٔ تولید دارای موقعیت همسان بودند و روابط یکسانی با نهادهای

1. Barth, *Nomads of South Persia*, p. 80.

2. J. Fraser, *A Winter's Journey from Constantinople to Tehran* (London, 1838), p. 289.

3. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*, pp. 259-74.

اداری داشتند، طبقات اجتماعی - اقتصادی را تشکیل می دادند. ولی چون این افراد پیوندهای قومی و گروهی داشتند، در غلبه بر موانع محلی موفق نبودند و علائق و منافع فرامحلی و ملی نداشتند، طبقات سیاسی - اجتماعی تشکیل نمی دادند. همین نبود طبقات قدرتمند، پیامدهای سیاسی گسترده‌ای داشت؛ زیرا تا زمانی که نیروهای ملی و فرامحلی در برابر دولت مرکزی وجود نداشت، به بیان سده نوزدهمی، شاهان قاجار می توانستند به شیوه مستبدان شرقی، بر جامعه حکمرانی کنند.

پادشاهان قاجار

قاجارها مانند بیشتر قبایل ترک، در سده چهاردهم میلادی، از آسیای میانه به خاورمیانه آمدند ولی تا آغاز سده شانزدهم، در حوزه سیاست ایران ظاهر نشدند. آنها به واسطه اتحاد با شش قبیله دیگر ترک و شیعه مذهب که به قزلباش معروف بودند، صفوی‌ها را در رسیدن به سلطنت یاری کردند. پادشاهان صفوی اگرچه رؤسای قاجار را به دربار سلطنتی اصفهان دعوت کردند، ایلات آنها را با احتیاط پراکنده و متفرق ساختند. عده‌ای را برای محافظت از مرزهای شمالی به گرجستان فرستادند؛ عده‌ای را برای جنگ با تاتارها عازم خراسان کردند و گروهی را نیز برای دفاع از شهر استرآباد در مقابل ترکمن‌های محلی، به مازندران گسیل داشتند. در سده هفدهم، گروه نخست با افشارهای شمالی متحد شد؛ گروه دوم از صحنه تاریخ محو شد و سومین گروه نیز علی‌رغم تقسیم به دو دسته یوخاری‌باش و اشاقه‌باش، در اوایل سده هجدهم، و بلافاصله پس از سقوط سلسله صفوی، دوباره به صحنه آمد. با هجوم افغانه، در سال ۱۷۷۲/۱۱۰۱، و به دنبال آن، سقوط سلسله صفوی جامعه ایران وارد دوره طولانی هرج و مرج سیاسی و کابوس اجتماعی شد. درحالی که بختیاری‌ها، قشقای‌ها، افشارها و زندها - یک ایل لر - در مناطق مرکزی می جنگیدند، بزرگان عرب و کرد به ایجاد امارات و شیخ‌نشینهای کوچک در غرب مشغول بودند، ترکمن‌ها و شاهسون‌ها بر سر شمال خراسان مبارزه می کردند و قاجارهای یوخاری‌باش برای تسلط بر مازندران با قاجارهای اشاقه‌باش درگیر بودند. این دوره هرج و مرج، تا اواخر سده هجدهم، یعنی زمانی که آقامحمدخان رئیس طایفه قویونلو از ایل اشاقه‌باش، به سلطنت رسید، ادامه داشت. آقا محمدخان، پس

از فرار از دربار زند در شیراز، رقبای فامیلی خود را در مازندران از بین برد، اختلافات دیرینه خود را با طایفه دولو، رهبری‌کننده ایل یوخاری‌باش، حل و فصل کرد و علاوه بر ترکمن‌ها و کردهای همجوار، با بختیاری‌ها و افشارهای جنوب و حاج ابراهیم کلانتر، حاکم قدرتمند شیراز در زمان زند، پیمان اتحاد بست. او با کمک حاج ابراهیم شیراز را تصرف کرد، زندیان را شکست داد و اکثر مناطق جنوبی را در دست گرفت و برادرزاده خود فتحعلی‌خان را به حکمرانی آن نواحی منصوب کرد. آقامحمدخان که مدعی بود تا زمان حکومت بر کل ایران تاج‌گذاری نخواهد کرد، متوجه شمال شد. وی پس از انتقال پایتخت به تهران که شهری گمنام در ناحیه مرزی قاجار بود، لشکری عظیم برای تصرف ایالات شمالی فراهم کرد و زمانی که رهبری این نیروها را در حمله به گرجستان برعهده داشت، به دست دوتن از خدمتکارانش کشته شد.

پس از نزاعی کوتاه بر سر جانشینی میان قاجاریان رقیب، فرماندهان لشکر آقامحمدخان و مدعیانی از خانواده‌های صفوی و افشاری، فتحعلیشاه - ولیعهد - طوایف قویونلو و دولو را با خود همراه کرد، به جواهرات سلطنتی دست یافت و با جلب حمایت حاکم قاجار در تهران، پیروزمندانه وارد شهر شد. تا زمان پیروزی فتحعلیشاه، بیشتر گروهها نهایت تلاش خود را می‌کردند تا از این وضعیت بحرانی و پرآشوب، برکنار بمانند. مثلاً هنگامی که یکی از مدعیان سلطنت به دروازه قزوین رسید، مقامات محلی دروازه‌های شهر را بستند و اعلام کردند: «ما چیزی از شما و عنوان شما نمی‌دانیم. به تهران بروید و پایتخت را به تصرف خود درآورید و آن وقت است که دروازه‌های قزوین به روی شاه گشوده خواهد شد.»^۱

گرچه پادشاهان قاجار همچنان بر سر قدرت ماندند، شیوه حکومت آنان کاملاً دگرگون شد. آقامحمدخان اولین و بهترین نمونه یک رئیس ایلاتی بود. وی از طریق شبکه‌های ارتباطی ایلاتی، تصرفات ایلاتی و اتحادهای ایلاتی برای قدرت جنگید، آنرا به دست آورد و مستحکم کرد. او اکثراً، چه در فرماندهی افرادی در جبهه جنگ و چه در غذاخوردن با آنها در چادر، ساده و بدون تشریفات بود. در آخرین روزهای زندگی ناآرام درباری، از پایتخت دور شده بود، تشریفات درباری را به حداقل ممکن

1. Fraser, *Narrative of a Journey into Khurasan*, pp. 400-409.

رسانده بود، از گذاشتن تاج جواهرنشان خودداری کرده بود و به منشیهای خود نیز دستور داده بود که به جای عبارات پیچیده سنتی که برای شمار اندک کاتبان قابل فهم بود، مکاتبات را «به زبان ساده و روان» بنویسند.^۱ افزون بر این، تنها سه تن از مجریان عالی رتبه را که پیشتر در دربار زند خدمت می کردند استخدام کرد تا در مقام وزارت جنگ، مالیه، عدلیه و امور خارجه انجام وظیفه کنند: یک مستوفی، یک لشکری نویس و یک وزیر، که خود حاج ابراهیم بود.

ولسی جانشینان وی - فتحعلیشاه (۱۷۹۷/۱۱۷۶)، محمدشاه (۱۲۱۳-۱۸۳۴/۲۶-۴۸) و ناصرالدین شاه (۱۲۲۶-۱۲۷۵/۱۸۴۸-۱۸۹۵) - شیوه زندگی ایلاتی را رها کردند تا به سنن باستانی شاهنشاهان بازگردند. آنان کوشیدند تا با ایجاد بوروکراسی گسترده قدرت خود را نهادینه کنند، موقعیت خود را با تشکیل ارتشی کارآمد و دائمی تثبیت کنند و با تقلید از سنن و مراسم درباری پادشاهان گذشته، به حکومت خود مشروعیت ببخشند.

تلاش برای ایجاد یک بوروکراسی گسترده به شکست انجامید. شاهان قاجار زبان و واژگان مبهم کاتبان ایرانی را آموختند و اقوام و آشنایان خود را به استخدام دولت درآوردند.^۲ دوستان نفر را برای اداره شهر تهران به خدمت گرفتند؛ به هر فرمانفرمای ایالتی یک وزیر و دو مستوفی دادند و کابینه «خیمه» ای سه نفری را به کابینه ده نفری به اضافه یک صدراعظم و یک مستوفی الممالک تبدیل کردند. آنها، همچنین، دربار بزرگ مرکزی را به بخشهای ویژه خزانه سلطنتی، ضرابخانه، اسلحه خانه، انبار، صندوق خانه، اصطبل، کشیک خانه و کارگاهها تقسیم کردند. اما علی رغم این موفقیتها نتوانستند موانع و مشکلات مالی ایجاد یک نهاد اداری گسترده و توانا را از میان بردارند. اکثر وزرای کابینه، تا اواخر سده نوزدهم، بدون وزارتخانه، دفتر و حتی کارمندان دائمی باقی ماندند. افزون بر این، اکثر حکمرانان و والیان، فراتر از حوزه محدود و قابل دسترس مراکز ایالتی، هیچ قدرتی نداشتند.

۱. س. نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، (تهران، ۱۳۳۵)، جلد اول، ۷۲-۷۶.
 ۲. به آخر اسم خوانین سلطنتی که مقامات اجرایی را می پذیرفتند عنوان میرزا اضافه می شد تا از کاتبان ایرانی که این عنوان در ابتدای اسمشان می آمد، متمایز شوند. در سالهای آخر سده [نوزدهم] میرزاهای ایرانی از میرزاهای قاجاری شکایت می کردند که قصد دارند آنها را از میدان بدر کنند. ع. مستوفی، شرح زندگانی من (تهران، ۱۳۲۲) جلد دوم، ۱۸-۲۱.

پرکینز در شرح رویدادی این مسئله را چنین بیان کرده است:

شاه فقط چندین فرمان به ارومیه فرستاده که کمترین تأثیری نداشت. یکهزار سرباز این ایالت حدود چهارماه پیش، از لشکر شاهی گریخته و به خانه‌هایشان برگشته‌اند. اکنون اعلیٰ حضرت به والی دستور می‌دهد که سی تومان از هر کدام گرفته، پیشانیهای آنها را داغ زده و خانه‌هایشان را به آتش بکشد. گرچه فرمان به دست خط شاه است، والی آنچنان ضعیف و بی‌قدرت است که نمی‌تواند دستور را اجرا کند و نمی‌داند که چکار کند. پس می‌بینیم که حاکمان و مردم ایران هر دو امنیت و آسایش کمی دارند. حاکمان محلی اغلب دستورهایی صادر می‌کنند که توان اجرای آن را ندارند.^۱

ناکامی در ایجاد بوروکراسی متمرکز، بیان‌گر این بود که گروههای محلی استقلال اداری خود را حفظ می‌کنند. لرد کرزن، در اثر جامع خود دربارهٔ ایران اشاره می‌کند که تمیز دادن نظام سنتی خودگردانی از شیوهٔ نوین نمایندگی سیاسی دشوار بود.^۲ مالکوم نیز بر این امر تأکید می‌کند که اگرچه ظاهراً همهٔ مقامات را شاه رسماً منصوب کرده است، در واقع این «صدای مردم» بود که رؤسای محلی را تعیین می‌کرد؛ حقیقت این است که این حکمرانان معمولاً نمایندهٔ مردم هستند و اغلب از روی اجبار و ناچاری است که ابزار ظلم و ستم می‌شوند، زیرا ارتقا و بقای آنها در مقامشان به محبوبیت داشتن در بین همین مردم محلی بستگی دارد. آنان با ادارهٔ امور عمومی محلی، در واقع به آسایش، شادمانی و منافع خودشان توجه دارند. علاوه بر این، در هر شهر و روستا و در هر موردی بازرگانان، استادکاران و کارگران مزدور، هر کدام رئیس و یا حتی نماینده‌ای دارند که مسئول حفظ منافع طبقه‌اش است و هر نوع ارتباط با والی شهر توسط او انجام می‌گیرد. او را جامعه‌ای که بدان تعلق دارد انتخاب می‌کند و توسط شاه منصوب می‌شود. او به ندرت از کار برکنار می‌شود مگر در موقع شکایت و نارضایتی کسانی که نمایندهٔ آنها محسوب می‌شود.^۳

شاهان قاجار، همچنین، به دلیل همان مشکلات مالی نتوانستند ارتش دائمی

1. Perkins, *Eight Years in Persia*, p. 322.

2. G. Curzon, *Persia and the Persian Question* (London, 1892), I, 436-37.

3. Malcolm, *History of Persia*, II, 324-25.

قدرتمندی تشکیل دهند. آنان سده نوزدهم را با پشتیبانی افراد قدرتمند قبیله خود آغاز کردند و با محو و ناپدید شدن سربازان قبیله‌ای شان در بین مردم شهرنشین تهران - مطابق همان ادوار «فساد تدریجی» قبیله‌ای که ابن خلدون به بهترین صورت آن را بیان کرده است - این سده را به پایان بردند و در ازای آن هم چیز مهمی به دست نیاوردند، زیرا دسته‌های سواره نظام، تحت فرماندهی مستقیم خوانین ایلاتی مستقل باقی ماندند. همچنانکه مونس‌ی خاطر نشان می‌کند: «رهبری هر دسته سواره نظام با رئیس ایل است و اعضای آن از یک ایل هستند. به همین دلیل، این افراد علاقه بیشتری به طایفه خود دارند تا به شاه یا ارتش». چریکها را نیز همچنان افسران محلی فرماندهی می‌کردند. در گزارشی به انگلیس، در سال ۱۹۰۷، این چریکها به صورت روستاییان آموزش ندیده‌ای «که برای سرباز نامیده شدن شایسته‌تر از دیگران نیستند» توصیف شده‌اند. واحد توپخانه مدعی بود که بیش از پنج هزار نیروی انسانی دارد، در حالی که شمار توپهای آن بیشتر از ۴ اراده نبود و بریگاد قزاق، تنها واحد ظاهراً منظم نظامی، در سال ۱۸۷۹/۱۲۵۸ تشکیل شده بود اما در سال ۱۹۰۶/۱۲۸۵ نزدیک به دوهزار نفر را دربرمی‌گرفت. افزون بر این، در حالی که دولت در تقویت نیروی نظامی خود شکست خورده بود، پس از دهه ۱۸۷۰/۱۲۵۰ و در نتیجه قاچاق سلاحهای انگلیسی، قدرت نسبی قبایل افزایش یافته بود. همچنانکه سایکس توصیف می‌کند، قبایل جنوبی سلاحهای جدیدی دریافت کرده بودند، مجهزتر از نیروهای دولتی بودند و در نتیجه حکومت را با حربه «در اختیار گرفتن سلطنت» تهدید می‌کردند. پس هنگامی که ناصرالدین شاه به صدراعظم خود شکایت می‌کند که «من نه ارتش درست و حسابی دارم و نه مهماتی برای تجهیز یک ارتش مناسب»، در بیان موقعیت نامطمئن و مخاطره‌آمیز خود مبالغه نمی‌کند.^۱

شاهان قاجار، شکوه و عظمت شاهنشاهان پیشین را هم نتوانستند کاملاً به دست آورند. آنان به سرعت زندگی ساده قبیله‌ای را رها کردند، در انجام مراسم مذهبی دقت

۱. ابن خلدون، مقدمه، ترجمه انگلیسی (نیویورک، ۱۹۵۸) ۳ جلد؛ ح. فرمانفرمایان، خاطرات امین الدوله (تهران، ۱۳۴۱) ص ۷۷.

Mounsey, *A Journey through the Caucasus*, p. 143; British Military Attaché in Tehran, "Memorandum on the Persian Army", F. O. 371/persia 1907/34-2762; Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, p. 295.

و ظرافت خاصی داشتند، هزینه اماکن مقدس را می پرداختند. از ائمه جمعه و شیخ الاسلام‌های درباری حمایت می‌کردند، شمشیر صفوی را - به عنوان نماد تشیع - به کمر می‌بستند و بر تخت طاووس می‌نشستند و به قول موریه از «میراث باشکوه شاهان باستان تقلید می‌کردند»^۱ ولی آنها علی‌رغم این شکوه و تشریفات، در تحصیل تقدس و مشروعیت الهی ناکام ماندند، زیرا بیشتر مجتهدان علناً اعلام می‌کردند که حضرت مهدی (ع) مسئولیت هدایت عامه را نه به رهبران غیردینی، بلکه به علما و نهادهای مذهبی واگذار کرده است. گرچه برخی از علما، به ویژه ائمه جمعه و شیخ الاسلام‌های درباری به نزدیکی با سلطنت علاقه‌مند بودند، اکثر مجتهدان بانفوذ از دربار برکنار ماندند. آنان بر اساس متون قدیمی شیعه استدلال می‌کردند که دولت در بدترین حالت ذاتاً نامشروع و در بهترین حالت شرعی لازم برای جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی است. همچنان‌که حامد الگار در کتاب دین و دولت در ایران به اختصار بیان می‌کند، بیشتر مجتهدان، مفهوم دولت شیعی را بیانی متناقض قلمداد می‌کردند. همچنین ساموئل بنجامین نخستین فرستادهٔ دائمی آمریکا در سال ۱۸۸۷/۱۲۶۶، می‌نویسد که بیشتر مجتهدان سرشناس هیچ نوع تظاهر و حضور در صحنه‌های سیاسی را نمی‌پذیرفتند ولی برای باور بودند که اگر شاه، ولیعهد و حکمرانان، قانون شرع را زیر پا بگذارند حق خلع آنها را دارند.^۲

بدین ترتیب، شاهان قاجار، ظل‌الله‌هایی بودند که حوزهٔ اقتدارشان فقط به پایتخت محدود می‌شد؛ پادشاهانی که خود را نمایندگان خداوند بر روی زمین قلمداد می‌کردند اما رهبران بزرگ مذهبی آنها را غاصبان حاکمیت خداوندی می‌دانستند؛ حاکمانی که به تخت و تاج خود قداست داده بودند ولی ابزاری برای اجرای تصمیمات نداشتند؛ شاهنشاهانی که برخلاف ادعای خود، بر شاهان دیگری حکم نمی‌راندند بلکه با صلاحدید و به وسیلهٔ «شاهان کوچکی» مانند رؤسای قبایل، بزرگان محلی و رهبران مذهبی حکومت می‌کردند. پس، از لحاظ نظری این

1. Morier, *Second Journey*, p. 172.

2. J. Eliash, "Misconceptions Regarding the Juridical Status of Iranian Ulama", *International Journal of Middle East Studies*, 10 (February 1979), 9-25; 11. Alger, *Religion and State in Iran, 1785-1906* (Berkeley and Los Angeles, 1969), p. 5; S. Benjamin, *Persia and the Persians* (Boston, 1887), p. 441.

شاهان قادر مطلق، ولی در واقع از جنبه سیاسی ناتوان بودند. قاجاریان بدون امنیت و توان نظامی و ثبات اداری و با مشروعیت ایدئولوژیکی ناچیز، فقط با توسل به دو نوع سیاست مکمل، در قدرت باقی ماندند: عقب‌نشینی هنگام رویارویی با مخالفان خطرناک؛ و مهمتر از این، دستکاری و تحریک اختلافات گروهی در جامعه‌ای چندپاره و متفرق. پس آنان نه با توسل به زور و نه با علم اداره و حکومت، بلکه با استفاده از عقب‌نشینی‌های محتاطانه و تحریک و دستکاری اختلافات موجود در شبکه پیچیده‌ای از رقابت‌های گروهی، حکومت کردند.

سیاست عقب‌نشینی هنگامی به کار گرفته می‌شد که مخالفتی جدی شکل می‌گرفت. وقتی که مجتهدی محبوب در کاشان، خواستار برکناری حاکم منفور شهر شد و تهدید کرد که توده‌ها را به مخالفت با حکومت ستمگر فرا خواهد خواند، فتحعلیشاه چاره‌ای جز تسلیم نداشت.^۱ هنگامی که علمای تهران به مجسمه ناصرالدین‌شاه به شدت اعتراض کردند، دولت بلافاصله مجسمه مزبور را برداشت و پذیرفت که چنین یادبودهایی با شریعت اسلام منافات دارد.^۲ همچنین، هنگامی که وضع محصولات کشاورزی خوب نبود، دولت از احتمال وقوع شورشهای شهری به وحشت می‌افتاد. سیاحی به نام ویلیام آوسلی، در گزارشی می‌نویسد که یک گروه «ناامید خشمگین» در شیراز، شیخ‌الاسلام محلی را وادار کردند که اعدام بدون محاکمه گرانفروشان را توسط مردم نادیده بگیرد و بدین ترتیب قیمت نان پایین آمد. ادوارد ایستویک^۳، دیپلمات انگلیسی، به چشم خود می‌بیند که چگونه جمعیتی خشمگین در تهران، نانوائیها را غارت کردند، «برای کشتن» امام جمعه سرشناس شهر «ازدحام کردند»، جسد کلانتر شهر را در خیابانها کشیدند و با شکستن مقاومت نگهبانان مسلح به ارگ سلطنتی هجوم بردند. سپس «ناصرالدین شاه دستور داد که قیمت نان فوراً پایین آورده شود و بدین ترتیب تهران را از یک انقلاب قریب‌الوقوع

۱. م. تنکابنی، *قصص العلماء*، (تهران، ۱۲۶۶) ص. ۶۳ نقل از:

Alger, Religion and State in Iran, p. 57.

۲. م. اعتمادالسلطنه، *المآثر والاثار* (تهران، ۱۲۶۸) ص. ۱۰۷. ناصرالدین‌شاه مطابق نظرش درباره عظمت سلطنت که با دیدار از روسیه تزاری نفیوت شده بود، این بیکره را نصب کرده بود.

3. Edward Eastwick

نجات داد.» یک مقام ایرانی در خاطرات خود می‌نویسد که ناصرالدین‌شاه چندسال بعد و به هنگام منصوب کردن پسر مورد علاقه‌اش به‌عنوان حاکم تهران، به او گوشزد می‌کند که شخصاً مسئول افزایش قیمت مواد غذایی خواهد بود: «تو بر بالای چوبه دار خواهی رفت تا مردم ببینند که من آماده‌ام پسرم را در راه منافع عمومی فداکنم.»^۱ بنابراین دخالت شاهان قاجار در اقتصاد بازار، به‌ویژه از طریق کنترل قیمت و انبارهای غله، نه نمایانگر قدرتمندی مستبدانه آنها - آنچنان‌که برخی اروپاییان لیبرال سده نوزدهم ادعا می‌کردند - بلکه نتیجه مستقیم ضعف آنان در مقابله با آشوبهای عمومی بود.

سیاست تحریک و تحریض، اشکال مختلفی داشت. در بیشتر موارد، شاهان قاجار، بین گروهی در برابر گروه دیگر، متحدانی در برابر متحدان دیگر، ناحیه‌ای ناآرام در برابر نواحی رقیب موازنه برقرار می‌کردند. دشمنان دیرینه یک گروه ضدسلطنت همواره به دوستان وفادار و سرب‌راه شاه تبدیل می‌شدند؛ و شاه با چنین «دوستان» بسیار زیاد، دیگر برای اعمال اقتدار شاهانه خود، به بوروکراسی و ارتش قدرتمند نیاز نداشت. در مواقع دیگر، شاهان قاجار اختلافات درونی را دامن می‌زدند تا مخالفی قدرتمند را از میان بردارند. بدین ترتیب، آنها از اختلافات درون گروهی و بین‌گروهی بهره‌برداری می‌کردند. در مواقع نادر که یک رقیب داخلی و یا یک هم‌پیمان محلی قدرتمند وجود نداشت، شاهان قاجار با متحد کردن گروههای متفرق کوچک چنین هم‌پیمانی را به‌وجود می‌آوردند. از این رو، آنها حتی در نواحی‌ای که تعادل نداشت، تعادل و توازن میان گروهها و نیروهای اجتماعی رقیب پدید می‌آوردند تا از قدرت یابی و قدع‌لم کردن آنها در برابر دولت جلوگیری کنند.

یک مسافر انگلیسی می‌نویسد که: «شاهان قاجار امنیت و آسایش خود را با سوءاستفاده از حسادتهای گروهی علیه گروه دیگر و تحریک حساب‌شده آنها تأمین می‌کردند.»^۲ آنان با دامن زدن به اختلافات محلی - میان حیدری‌ها و نعمتی‌ها در

1. Ouseley, *Travels*, II, 209-10; E. Eastwick, *Journal of a Diplomat's Three Years Residence in Persia* (London, 1864), I, 287-91;

ح. قدسی، کتاب خاطرات من و تاریخ صدساله (تهران، ۱۳۲۲)، جلد اول، ۲۹-۳۰.

2. J. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empire* (London, 1813), p. 45.

شوشتر، اصفهان، قزوین، شیراز؛ میان شیخی‌ها و متشرعه‌ها در تبریز؛ میان کریم‌خانی‌ها و متشرعه‌ها در کرمان؛ میان شاهسون‌ها، افشارها، کردها، ترکمن‌ها و فارس‌ها در شمال شرق؛ و میان لرها، افشارها، بختیاری‌ها، فارس‌ها و اعراب در جنوب غرب، حضور خود را در مناطق دورافتاده حفظ می‌کردند و اطرافیان خود را به حکمرانی ایالات می‌گماشتند. مالکوم متوجه شد که برخلاف شهرهای اروپایی سده‌های میانی، شهرهای ایران به علت درگیری در دسته‌بندی و جناح‌بندیهای محله‌های رقیب، در چانه‌زدن با دولت مرکزی و به‌دست آوردن امتیازات صنفی ناموفق بودند.^۱ موریه نیز پس از به قدرت رسیدن یک خاندان جدید در منطقه جنوب غربی، می‌نویسد:

علاقه خاصی که این تغییرات ممکن بود در مردم ایجاد کند، با پی بردن به این که حاکمان جدید آنها ایرانی هستند و سلطه اعراب پایان می‌یابد، از بین رفت؛ و این احساسی بود که طبیعتاً مانع آشنی این اعراب با هر حکمران جانشین شیخ‌شان بود. این احساس عمومی را پیرمردی عرب که او را در حال ماهیگیری یافتیم، به درستی بیان کرده است. چه کسی حکمران ماست؟ چند روز پیش او تاجر بازاری بود، دیروز در زندان به بند کشیده شده بود و امروز حکمران ماست؛ چه حرمت و احترامی می‌توانیم برای او قائل شویم؟ این حکمران چند سال پیش کاتب فقیری بیش نبود و بدتر اینکه او یک ایرانی است. روشن است که اکنون ما اعراب ورشکست می‌شویم و ایرانی‌ها پیشرفت خواهند کرد.^۲

این سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، در برخورد فتحعلیشاه با شورش بزرگ سال ۱۸۱۴/۱۱۹۳ آشکار شده است. در آن سال، یکی از شاهزادگان دربار که والی استرآباد بود با استفاده از مقام و موقعیت خود، ترکمنهای محلی را با خویش همراه ساخت، قلعه‌های شهر را مسلح کرد و آشکارا مدعی سلطنت شد. فتحعلیشاه که نیروی اندکی در اختیار داشت، تنها سه مکتوب به آنجا فرستاد. در مکتوب اول به شاهزاده وعده داد که اگر تسلیم شود او را خواهد بخشید. در مکتوب دوم به علمای شهر وعده پاداش داد و خاطر نشان کرد که شاهزاده مذکور اخیراً عده‌ای از آنها را زندانی کرده بود. در سومین مکتوب به مردم استرآباد، به ویژه کدخداهای، به آنها هشدار داد که حضور ترکمن‌ها بازار آنها را به خطر می‌اندازد و اعتراف کرد که سهم

1. Malcolm, *History of Persia*, II, 429. 2. Morier, *A Journey through Persia*, p. 27.

پیشین مالیات آنان بسیار زیاد بوده است. بنا به گفته موریه، دو مکتوب آخری کاملاً مؤثر واقع شده بود.^۱ با بالاگرفتن درگیری، بسیاری از مردم شهر به رهبری روحانیون و کدخداها، دروازه‌های شهر را به روی ترکمن‌ها بستند و شاهزاده شورش را دستگیر کردند و بلافاصله به حضور شاه فرستادند. بنابراین مردم شهر پاداش لازم خود را گرفتند، ترکمن‌ها به سرزمینهای قبیلہ‌ای خود بازگشتند و شاهزاده از بینایی محروم شد.

افزون بر این، شاهان قاجار همواره در دامن‌زدن به اختلافات گروهی، و حتی اگر ضرورت ایجاب می‌کرد، در ایجاد چنین اختلافاتی، کوشا بودند. برگس^۲ چگونگی استفاده دولت مرکزی از این «شیوه نفرت‌انگیز» را برای حفظ قدرت ظاهری خود در نواحی کوهستانی غربی چنین شرح می‌دهد: «حکومت، رئیسی را به دسیسه‌چینی علیه رئیس دیگر و ادار می‌کند و حتی شاید دو شخص رقیب را به عنوان حکمران یک منطقه انتخاب کند. هنگامی که طرفین نیمی از دارایی خود را به صورت هدیه و رشوه از دست می‌دهند و طرفدارانشان با هم درگیر می‌شوند، حکومت هر دو طرف را به جرم برهم‌زدن صلح و امنیت جریمه می‌کند و گاهگاهی هم شخص سومی را به عنوان حکمران جدید منصوب می‌کند.» جی. جی. لوریمر در اثر مشروح خود، فرهنگ جغرافیایی خلیج فارس، می‌نویسد که دولت مرکزی نیروی اندکی در جنوب غربی داشت، اما از یک سو از بختیاری‌ها، لرها و کردها در برابر اعراب و از سوی دیگر از قبیلۀ عربی کعب فلاحیه در برابر قبیلۀ عربی مهاسین محمّره، استفاده می‌کرد. سایکس، کونولی، لندور و ماژور لووت - افسر انگلیسی که در دهۀ ۱۸۷۰/۱۲۵۰ از ایران دیدن می‌کرد - همگی خاطرنشان کرده‌اند که شاهان قاجار گرچه عموماً نزد اهالی جنوب شرقی منفور بودند، در تحریک اعراب، کردها، افغان‌ها و لرهای محلی علیه بلوچ‌ها و بلوچ‌های براهویی علیه بلوچ‌های نارویی، موفق می‌شدند. همچنین، پرکینز می‌نویسد که دولت مرکزی با توسل به دشمنی‌های دیرینه میان کردها و آسوری‌ها در منطقه ارومیه، نفوذ خود را تا حدی حفظ می‌کرد.^۳

1. Morier, *Second Journey*, p. 350.

2. Burgess

3. Burgess, *Letters from Persia*, p. 68; J. G. Lormier, *Gazetteer of the Persian Gulf*

پادشاهان قاجار، همچنین، تلاش می‌کردند تا از طریق تضعیف حساب‌شده دشمنان بالقوه، از گسترش وضعیتهای خطرناک جلوگیری کنند. مالکوم می‌گوید که دولت مرکزی، جاه‌طلبی‌های یک سلسله قدرتمند کرد را با تحریک ناراضایتی در درون تیره حاکم آن سلسله، مهار کرد. دوید خاطر نشان می‌سازد که مقامات تهران، اصفهان رانه با قدرت خود بلکه از طریق جنگهای داخلی بختیاری‌ها بر سر مراتع و «عطش سیری ناپذیر» آنها برای کینه‌جوییهای داخلی، حفظ کردند.^۱ محمدشاه با دستگیری محمدتقی خان، رئیس کیانرسی، چهارلنگ را تضعیف کرد و با تأیید مقام ایلخانی جعفر قلی خان رئیس زراسوند، هفت‌لنگ را تقویت کرد. ناصرالدین شاه، نخست با اعطای زمینهای کیانرسی به عنوان «تیول» به زراسوند، آن را یاری کرد ولی سپس در نتیجه ترس، به اختلافات و دشمنیهای میان خانواده‌های ایلخانی و حاجی ایلخانی دامن زد. او در سال ۱۲۶۱/۱۸۸۲، اسفندیارخان، از خانواده ایلخانی را دستگیر کرد و امام قلی خان از خانواده حاج ایلخانی را به مقام ایلخانی برگزید؛ در سال ۱۲۶۷/۱۸۸۸، در برکناری امام قلی خان به اسفندیارخان کمک کرد و دو سال بعد، از عزل اسفندیارخان و جانشینی امام قلی خان پشتیبانی نمود. همچنان‌که آن لمبتون به درستی گفته است، شاهان قاجار به‌طور حساب‌شده‌ای از «ضعف نهادی» - خانواده‌های ایلاتی در ایجاد همبستگی بهره‌برداری کرده و تداوم بخشیدن به کینه‌جوییهای قبیله‌ای را به عنوان ابزارهای اعمال قدرت خود برگزیدند.^۲

در اکثر نواحی، شاهان قاجار می‌توانستند با شناسایی اختلافهای داخلی یارقبای موجود و سوءاستفاده از این موارد، مخالفان خطرناک را خلع سلاح کنند. ولی در موارد نادری که چنین موقعیتی پیدا نمی‌کردند می‌کوشیدند تا نیروی رقیب دیگری ایجاد کنند. این روش به بهترین وجهی در تشکیل فدراسیون ایلاتی خمسه در سال

(Calcutta, 1915). vol. I, part II, 1744-47; Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, pp. 97, 404; Conolly, *Journey to the North of India*, p. 295; Landor, *Across Coveted Lands*, pp. 364-82; B. Lovett, O. St. John, and C. Evan Smith, *Eastern Persia* (London, 1876), pp. 5-8; Perkins, *Eight Years in Persia*, p. 6.

1. Malcolm, *Sketches of Persia*, p. 287; De Bode, *Travels in Luristan and Arabistan*, II, 429.

2. A. Lambton, "Persian Society under the Qajars," *Journal of the Royal Central Asian Society*, 48 (July-October 1961), p. 130.

۴۰-۱۲۴۱/۶۱-۱۸۶۲ مشخص است. در نیمه نخست سده نوزدهم، قشقایی‌های فارس با شماری از ایلخانهای بانفوذ متحد شدند و با همراه کردن قبایل کوچکی که پیشتر از زندها حمایت کرده بودند قدرت گرفتند و به نیرویی قدرتمند که بیش از ۱۲۰,۰۰۰ سوار تفنگدار را دربرمی‌گرفت، تبدیل شدند.^۱ شاهان قاجار، نخست کوشیدند با توسل به بختیاری‌های محلی، بویراحمدی‌ها و خانواده قدرتمند حاج ابراهیم - خانواده‌ای که در سرنگونی زندها نقش مهمی ایفا کرده بود - آنان را زیر نفوذ خود درآوردند. دوئد پس از سفر به ناحیه مذکور در دهه ۱۲۲۰/۱۸۴۰، موازنه قدرت محلی را چنین شرح می‌دهد:

شیراز به دو اردوی رقیب تقسیم شده است. رئیس یکی از اینها ایل بیگ است که برادر بزرگترش ایل خان. در تهران اقامت دارد. در رأس اردوی دیگر حاج میرزا عنی اکبر کلانتر، فرزند حاج ابراهیم معروف قرار دارد... در محدوده شهر، کلانتر دارای بیشترین قدرت است. مخالفان او نیز در بین ایلات دارای اکثریت هستند. شاهزاده حاکم و وزیرش امیدوارند که از طریق دامن‌زدن به دشمنی میان دو جناح رقیب اقتدار خود را حفظ کنند و از این لحاظ فقط از سیاستی پیروی می‌کنند که در همه مناطق امپراطوری دنبال می‌شود و به نظر می‌رسد که این روش از زمانهای قدیم، شیوه حکومت در ایران بوده است. هنوز اغلب اتفاق می‌افتد که ولیعهد به‌عنوان حاکم رسمی ایالت. از موضع یک جناح حمایت می‌کند درحالی که وزیرش طرف جناح دیگر را می‌گیرد.^۲

البته این موازنه در دهه ۱۲۴۰/۱۸۵۰ از بین رفت. پنج محله نعمتی شیراز به ضدیت با خانواده حاج ابراهیم که قدرت آن در پنج محله حیدری نهفته بود، برخاستند و با قشقایی‌ها متحد شدند. در همان هنگام، بختیاری‌ها و بویراحمدی‌ها به کینه‌جویی‌های درونی گرفتار شدند و از مقابله با قشقایی‌ها بازماندند. در نتیجه شاهان به راهکارهای دیگری متوسل شدند. آنها عنوان قوام‌الملکی و حکمرانی فارس را به علی محمدخان پسر بزرگ حاج ابراهیم اعطا کردند و بستگانش را به مناصب مهمی در ایالات جنوبی گماردند. همچنین او را تشویق کردند تا با پنج ایل کوچک -

1. British Commercial Adviser in Bushire, "Report on the Qashqai Tribes", F. O. 371/Persia 1912/34-2843.

2. De Bode, *Travels in Luristan and Arabistan*, I, 180-81.

باصریه‌های فارسی زبان، گروه کوچکی که در محل به «اعراب» معروف بودند، نفر ترک‌زبان، بهارلو و اینارلو - که با گسترش و قدرتمندتر شدن قشقایی‌ها تهدید می‌شدند، متحد شود. شاهان قاجار با دادن عنوان خمسه به این کنفدراسیون، قوام‌الملک را به عنوان اولین ایلخان آن برگزیدند. بنابراین، خمسه پدیده‌ای بود که صرفاً بنابر مصالح دولت مرکزی از پنج ایل مختلف تشکیل می‌شد و یک شخص برجسته شهری آن را رهبری می‌کرد، شخصی که به ندرت در میان افراد ایل خود حضور داشت و برخلاف واقع، به عدم وابستگی خونی با آنها مباحثات می‌کرد. حتی برخی مدعی بودند که جد وی در سده چهاردهم میلادی تاجری یهودی بوده است.^۱ با همه اینها، کنفدراسیون نامبرده برای مقابله با قشقایی‌ها ابزار مناسبی در دست شاهان قاجار بود، همچنان توسط خانواده قوام‌الملک رهبری می‌شد و حتی در جنگ دوم جهانی نیروی ارزشمندی برای دولت مرکزی جهت جنگیدن با قشقایی‌های طرفدار آلمان بود. بدین ترتیب، در این مورد نیز، شاهان قاجار با رودرروی هم قراردادن گروههای اجتماعی به توازن گروهی دست یافته بودند.

شاهان قاجار، در عین حال که به کینه‌ها و دشمنی‌های میان گروههای مختلف اجتماعی دامن می‌زدند، از مالیات‌گیری، اعمال مجازات غیرعادی و اعطای پادشاهی‌گاه و بیگاه نیز بهره‌برداری می‌کردند. بخش عمده درآمد دولت، از طریق مالیات بر زمین، دام، مغازه و مسکن تأمین می‌شد. هر گروه مطابق با «توان فرضی» خود مالیات می‌پرداخت. شاه و مستوفی‌الممالک او تعیین می‌کردند که توان پرداخت و کمک هر ایالت و کنفدراسیون ایالتی چقدر است. والیان و ایلخانان همراه با مستوفیان ایالتی، میزان مالیات هر محله و ایل را تعیین می‌کردند. کلانتران منطقه و خوانین ایلاتی، مقادیری را که هر کدخدا می‌بایست جمع‌آوری کند، مشخص می‌کردند و کدخدایان روستا، ایل، محله و صنف نیز میزان قابل پرداخت هر خانوار را در کل، این روش برای سوءاستفاده مناسب بود. پس جای شگفتی نبود که میزان مالیات برخی گروهها بیش از حد واقعی برآورد می‌شد و به قول کرزن، «برآورد کمتر

1. British Military Attaché in Tehran, "Bibliographical Notices on members of the Royal Family, Notables, Merchants and Clergy in Persia", F. O. 881/Persia, 1887/34-2658.

از میزان واقعی» برای برخی گروهها، «خنده‌دار» به نظر می‌رسید.^۱ ویژگی این نظام مالیاتی عبارت بود از معافیت گروهی و تبعیض گروهی. مالیات‌بندیهای غیرمعمول نیز همان ویژگی را داشت. مثلاً، در سالهای پایانی سده نوزدهم، شهر بروجرد، به دلیل اینکه در آغاز سده مسئول تلف شدن اسب مورد علاقه شاه شناخته شده بود، مالیات ویژه‌ای پرداخت می‌کرد. ایلات لر هم هنوز بار مالیات سالانه‌ای را که در سال ۱۸۷۱/۱۲۵۰ برای آنها وضع شده بود، بردوش داشتند؛ زیرا در آن سال ناصرالدین شاه به خاطر ناخشنودی از آنها دستور داده بود که باید دفتر خاطرات سفر به فرنگ او را خریداری کنند. به نظر کرزن «این مالیات‌بندی برای آشنایی رعایا با ابهت پادشاه و نیز آگاه‌شدن پادشاه از نقدینه رعایایش بود.»^۲ البته تنبیه و مجازات شورشیان شدیدتر بود. بنا به نوشته یک وقایع‌نگار درباری، هنگامی که «اهالی ناسپاس» نیشابور سر به شورش برداشتند، شاه ایلات محلی را به ویران کردن شهر تشویق کرد. شاه در برابر والی ناراضی ولی محبوب هوذره، به ایلات وفادارش دستور داد تا همه شهر را غارت کنند. همان وقایع‌نگار می‌نویسد که «ثروتی که اهالی شهر طی چندین سال جمع و ذخیره کرده بودند در یک لحظه دزدیده شد و به غارت رفت.»^۳

شاهان قاجار می‌توانستند گروههای اجتماعی را به جان هم انداخته، با القاب و عناوین بزرگ‌نما ولی مهم، مانند شاهنشاه، داور مطلق، ظل‌الله، حافظ‌الرعایا، فاتح الهی و قبله عالم، بر جامعه مسلط شوند. مالکوم که در اوایل سده نوزدهم از دربار دیدن کرده بود می‌نویسد که «حقوق و قوانین، نهادها و تئوریهای کنترل و موازنه به هیچ‌روی نمی‌توانستند شاه ایرانی را محدود کنند و بنابراین او یکی از مستبدترین پادشاهان جهان بود.» هنگامی که مالکوم می‌کوشد تا محدودیت‌های قانونی نهاد سلطنت در انگلیس را برای شاه تشریح کند، او به تندی پاسخ می‌دهد که «پس به نظر می‌رسد شاه شما فقط یک قاضی القضاات است. چنین حاکمیت محدودی اگر هم پایدار باشد، لذتی ندارد. ولی من می‌توانم این اشراف و افسران عالی‌رتبه‌ای را که در

1. Curzon, *Persia and the Persian Question*, II, 472.

2. *Ibid.*, p. 471.

3. Quli Khan Dawnbali, *The Dynasty of the Kajars*, translated by H. J. Brydges (London, 1833), pp. 80-89.

اطراف می بینید، به مقام بالاتری منصوب و یا خلع کنیم»^۱ اروپاییان سده نوزدهم، دولت قاجار را نمونه ساده‌ای از استبداد شرقی دوران باستان می دانستند. ولی در واقع، این دولت، تقلید ناقصی از آن دولتهای مطلقه بود. سیاحان اروپایی بر این نظر بودند که دولت قاجار به دلیل داشتن قدرت مطلق، بر جامعه تسلط دارد؛ اما در واقع، سلطه دولت قاجار بر جامعه نه به دلیل قدرتمندی آن بلکه ناشی از ناتوانی چشمگیر جامعه بود.

شاهان قاجار به عنوان شاهنشاه، حافظ‌الرعا یا و داور نهایی همانند رفتار و رابطه رهبران قوم با افراد قوم، دولت را در برابر خطرات خارجی محافظت کرده و در اختلافات داخلی میانجی‌گری می‌کردند. در یک اعلامیه سلطنتی آمده است که اقتدار و حاکمیت ساختار سلسله مراتبی داشت، زیرا جامعه از روستا، ایل و محله شهری تشکیل می‌شد و جلوگیری از هرج و مرج و نابسامانی در هر کدام از این جوامع برعهده رئیس آن بود: «این رؤسا در روستاها و مناطق محلی به کدخدا معروف هستند؛ اما رئیس کشور پادشاه نام دارد.»^۲ شاهان قاجار، برای مقابله با خطرات خارجی فقط می‌توانستند سیاست خارجی را مشخص کنند، لشکریان را جمع‌آوری نمایند، حداقل، فرماندهی اسمی و ظاهری جنگ را برعهده بگیرند و در مواقع پیروزی، غنائم را بین سربازان تقسیم کنند. تا زمانی که آنان به خوبی از قلمرو پادشاه دفاع می‌کردند، رهبران قومی چاره‌ای جز خدمت به آنها نداشتند ولی اگر در این وظیفه شکست می‌خوردند رهبران مذکور مجاز بودند تحت قیومت و حکومت دیگری درآیند. شاهان قاجار به منظور حل اختلافات داخلی، می‌توانستند نه تنها در مورد اختلافات و درگیری اعیان بلکه، در صورت ضرورت، در مورد محلات شهری درگیر و لوطی‌های خیابانی آنها نیز به قضاوت بنشینند. در نتیجه، دربار به صورت دادگاه نهایی استیناف عمل می‌کرد؛ آرای صادره نه براساس قانون شرع بلکه براساس مصالح و مقتضیات سیاسی بود و به صورت مرکز قدرتی درآمده بود که رهبران گروههای عمده سعی می‌کردند در آنجا وکلای رسمی داشته باشند یا «عوامل نفوذ» برای خود دست و پا کنند. خود فتحعلیشاه با ۱۹۲ مورد ازدواج و افزودن ۱۷۰ دختر و پسر به خانواده‌های معتبر کشور، توسل به روش دوم را ممکن

1. Malcolm, *History of Persia*, II, 303-435.

2. Piemontese, "The Statute of the Qajar Orders of Knighthood," p. 436.

ساخت. هر قوم و گروهی که به مراکز قدرت دربار سلطنتی دسترسی نداشت، در مقابله با گروههای رقیب که به آنجا دسترس داشتند، شکست می خورد. مطابق نظر یکی از نویسندگان معاصر، ترکمن‌ها که نماینده‌ای در دربار نداشتند، اغلب به اسلحه متوسل می شدند، زیرا رقبای آنها «به خاطر پرکردن جیب‌های خودشان» به آسانی می توانستند تصویر نامطلوبی از ترکمن‌ها ارائه دهند.^۱

شاهان قاجار، همچنین، به عنوان ظل الله، فاتح الهی و حافظ الرعایا، در زندگی، مقام و ثروت مردم دخالت و اعمال قدرت زیادی می کردند. آنان خود را مالک همه زمینهایی می دانستند که قبلاً به کسی واگذار نکرده بودند. اعطای امتیازات و انحصارات، فقط حق آنها بود. آنها گاهی به بهانه تنظیم میزان تولید و قیمت و اغلب به بهانه خرید، فروش و جمع‌آوری مواد غذایی، در اقتصاد کشور مداخله می کردند. شاهان قاجار، گفته‌های خود را تا هنگامی که تعارض آشکاری با اصول اسلام نداشت، قانون قلمداد می کردند. وقایع‌نگاری می نویسد: «مردان عاقل می دانند که اگر شما عقیده‌ای مخالف نظر شاه داشته باشید زندگی خود را از دست خواهید داد.»^۲ همچنین، اختیار عزل و نصب مقامات بلندپایه در دست آنها بود. حاج ابراهیم معروف در روغن جوشانده شد، وزیری خفه شد، وزیری دیگر را رگ زدند، برخی‌ها کور شدند و اموال شمار بسیاری توقیف شد. وزرای معزول، اغلب دارایی خود را هم از دست می دادند و هنگامی که موردی خلاف معمول واقع شد، وقایع‌نگار دربار شگفت‌زده شد: «من پیش از این سراغ ندارم و نشنیده‌ام که شاه، وزیری را عزل نماید ولی اموال او را توقیف نکند.»^۳ اعتمادالسلطنه هنگامی که تصمیم ناصرالدین شاه را درباره تعیین یک فرد معمولی به جای نگهبان تازه درگذشته دربار، تأیید می کند، درباره رابطه میان شاه و وزرا چنین می نویسد: «اعلی حضرت قدرت مطلقه سلطنتی را اعمال کرده‌اند. شما بار دیگر نشان داده‌اید که همه ما خادمان شما هستیم، تنها شما می توانید ما را به موقعیتهای رفیع ارتقا دهید، تنها شما می توانید ما را به اعماق پستی پرتاب کنید، بدون موهبت و بخشش شما

1. Quoted by Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*, p. 161.

۲. فسایی، تاریخ ایران در زمان قاجار، ص ۳۹.

۳. میرزا محمدنقی لسان‌الملک، ناسخ‌التواریخ. (تهران، ۱۳۲۹) سه جلدی، ۱۵۳.

ما هیچ هستیم - ما حتی پست تر از سگ هستیم»^۱

شاهان قاجار، به عنوان قبله عالم، مدعی بودند که با سوق دادن تضادهای گروهی مهارناشدنی به درون دربار، می توانند آنها را به گروههای فشار مهارشدنی تبدیل کنند. چون آنها هرگز از تکرار خسته نمی شدند، در وضعیتی مابین تنشهای گروهی و هرج و مرج کامل اجتماعی قرار می گرفتند. یک وقایع نگار درباری با تأکید بر اینکه مشروعیت شاهان قاجار از «منشأ الهی» و «حقوق آسمانی تصرف» سرچشمه می گیرد، پیوسته بر این موضوع تأکید می کند که سلسله جدید با پایان دادن به جنگهای داخلی، میانجی گری بین گروههای رقیب و جلوگیری از درگیریها و برقراری صلح، طلایه دار یک «دوره نظم و سامان» بوده است. شاهان قاجار، با شکست مخالفان خود، شهرها را تقریباً از غارت قبایل نجات داده بودند. بازپس گرفتن آذربایجان به دوران طولانی فقر پایان داده بود، «دروازه های امنیت را گشوده تر کرده بود» و از دوران آرامش و آسایش خبر می داد. برقراری نظم و قانون، مردم را از دست کردهای «شروور»، اعراب «بربر» و همچنین افغانهای «دیوسیرت» آزاد کرده بود. ایجاد نظم نوین، دوران درخشانی را به وجود آورده بود که «مردم می توانستند با آرامش خاطر زندگی کنند».^۲ این توصیفهای پرآب و تاب شاید بیشتر مردم را قانع نکرده بود ولی حتی از نظر پژوهش گری شکاک، توجیهی برای حکومت مستبدانه بود. مالکوم که به هیچ وجه نظر خوشی نسبت به استبداد نداشت، هنگامی که یکی از خوانین به او می گوید که قبیله اش دیگر مثل گذشته با قبیله رقیب جنگ نمی کند و اختلافات را از طریق دربار حل می کند، تحت تأثیر قرار می گیرد.^۳ همچنین وقتی پیرمردی به او می گوید که شاهان قاجار «برای ما هیچ کار مثبتی انجام نداده اند اما خدا را شکر که دست کم روستای ما را از خطر غارت و چپاول ایلات محلی نجات داده اند»، ضرورت وجود یک پادشاه مستبد را تا حدودی می پذیرد. جیمز فریزر نیز سفرنامه خود را - که آن را به کیفرخواستی بلندبالا برای استبداد شرقی به سبک ویکتوریا تشبیه می کند - با توجیه هابز گونه ای در تعبیر ایرانی لویاتان^۴ به پایان

۱. اعتماد السلطنه، خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۸۳۴

2. Dawnbali, *The Dynasty of the Kajars*, pp. 46, 88, 147, 327.

3. Malcolm, *Sketches of Persia*, pp. 156-149.

۴. Leviathan نام غول دریایی افسانه ای و عنوان کتاب توماس هابز (۱۶۵۱) به معنای حاکم کل و دارنده حق

می‌برد: «ایران که از شر دشمنان داخلی و خارجی دور باد، به سلطه حاکمی جنگجو و مصمم نیاز دارد. یک پادشاه آرام یا ضعیف، هرچند خلق نیکو داشته باشد، کشور را به ویرانی و پریشانی سوق خواهد داد. شمشیر او باید همیشه برای حفاظت و تنبیه آماده باشد.»^۱ پس اکثر معاصران اروپایی و ایرانی می‌بایست - تا شکل‌گیری جنبش مشروطه در پایان سده نوزدهم - با فریزر موافق بوده باشند.

حاکمیت مطلق است. - م.

1. Fraser, *Narrative of a Journey into Khorasan*, p. 622.

انقلاب مشروطه

اخطار. گویا اعلیحضرت شاهنشاهی فراموش کرده است که برای رسیدن به تاج و تختش جز دو تلگرام از دو خط و احضارش به پایتخت پایهای دیگر نداشته و او از مادر یا دهبیم شاهی و خاتم ملک زاییده نشده و قبالة سلطنت از آسمان و خدای جهان در دست نداشته. یقیناً اگر لحظه‌ای به اندیشه فرو می‌شد که این پادشاهی تنها بستگی به پذیرش یا رویگردانی ملت دارد و کسانی که او را بدین جایگاه بلند گزیده و به شاهی شناخته‌اند به برداشتن و گزیدن دیگری بجایش نیز توانا هستند، هرگز از راه راست و عدالت و رعایت مقتضیات سلطنت مشروطه انحراف نمی‌ورزید.

— متن یک اعلامیه انقلابی نقل شده در: ا. براون. انقلاب ایران، ترجمه احمدپزوه (تهران: معرفت، ۱۳۳۸) ص ۱۷۱.

نفوذ و تأثیر غرب

در نیمه دوم سده نوزدهم، نفوذ و تأثیر غرب، به دو شیوه متفاوت، روابط سست و شکننده دولت قاجار با جامعه ایران را تضعیف کرد. یکم، نفوذ غرب به‌ویژه نفوذ اقتصادی، بیشتر بازارهای شهری را تهدید کرده و به تدریج تجار و بازرگانان پراکنده محلی را در قالب طبقه متوسط فرامحلی یکپارچه ساخت؛ طبقه‌ای که اعضای آن برای نخستین بار از دردها و مشکلات مشترک خود آگاه شده بودند. این طبقه متمول، به لحاظ پیوندهایش با اقتصاد سنتی و ایدئولوژی سنتی تشیع، در سالهای بعد به طبقه متوسط سنتی معروف شد. دوم، برخورد و ارتباط با غرب به‌ویژه تماس

می‌برد: «ایران که از شر دشمنان داخلی و خارجی دور باد، به سلطهٔ حاکمی جنگجو و مصمم نیاز دارد. یک پادشاه آرام یا ضعیف، هرچند خلق نیکو داشته باشد، کشور را به ویرانی و پریشانی سوق خواهد داد. شمشیر او باید همیشه برای حفاظت و تنبیه آماده باشد.»^۱ پس اکثر معاصران اروپایی و ایرانی می‌بایست - تا شکل‌گیری جنبش مشروطه در پایان سدهٔ نوزدهم - با فریزر موافق بوده باشند.

حاکمیت مطلق است. - م.

1. Fraser, *Narrative of a Journey into Khorasan*, p. 622.

دوم

انقلاب مشروطه

اخطار. گویا اعلیحضرت شاهنشاهی فراموش کرده است که برای رسیدن به تاج و تختش جز دو تنگنای از دو خط و احضارش به پایتخت پایه‌ای دیگر نداشته و او از مادر با دیهیم شاهی و خاتم ملک زاییده نشده و قبالة سطننت از آسمان و خدای جهان در دست نداشته. یقیناً اگر لحظه‌ای به اندیشه فرو می‌شد که این پادشاهی تنها بستگی به پذیرش یا رویگردانی ملت دارد و کسانی که او را بدین جایگاه بلند گزیده و به شاهی شناخته‌اند به برداشتن و گزیدن دیگری بجایش نیز توانا هستند، هرگز از راه راست و عدالت و رعایت مقتضیات سلطنت مشروطه انحراف نمی‌ورزید.

— متن یک اعلامیه انقلابی نقل شده در: ا. براون. انقلاب ایران، ترجمه احمدپزوه (تهران: معرفت، ۱۳۳۸) ص ۱۷۱.

نفوذ و تأثیر غرب

در نیمه دوم سده نوزدهم، نفوذ و تأثیر غرب، به دو شیوه متفاوت، روابط سست و شکننده دولت قاجار با جامعه ایران را تضعیف کرد. یکم، نفوذ غرب به‌ویژه نفوذ اقتصادی، بیشتر بازارهای شهری را تهدید کرده و به تدریج تجار و بازرگانان پراکنده محلی را در قالب طبقه متوسط فرامحلی یکپارچه ساخت؛ طبقه‌ای که اعضای آن برای نخستین بار از دردها و مشکلات مشترک خود آگاه شده بودند. این طبقه متمول، به لحاظ پیوندهایش با اقتصاد سنتی و ایدئولوژی سنتی تشیع، در سالهای بعد به طبقه متوسط سنتی معروف شد. دوم، برخورد و ارتباط با غرب به‌ویژه تماس

فکری و ایدئولوژیکی از طریق نهادهای نوین آموزشی، زمینه رواج مفاهیم و اندیشه‌های جدید، گرایشهای نو و مشاغل جدید را فراهم ساخت و طبقه متوسط حرفه‌ای جدیدی به نام طبقه روشنفکر به وجود آورد. جهان‌بینی این روشنفکران تحصیل‌کرده جدید با اندیشه‌های روشنفکران قدیم درباری تفاوت‌های بنیادی داشت. آنان نه به حق الهی پادشاهان بلکه به حقوق واگذارناشدنی فرد معتقد بودند؛ نه مزایای استبداد سلطنتی و محافظه‌کاری سیاسی بلکه اصول لیبرالیسم، ناسیونالیسم و حتی سوسیالیسم را تبلیغ می‌کردند. آنان به تکریم ظل‌الله‌های روی زمین نمی‌پرداختند بلکه اصول برابری، آزادی و برادری را می‌ستودند. افزون بر این، آنان نه تنها واژه‌های غربی بسیاری مانند دسپوت، فئودال، پارلمان، سوسیال، دموکرات و اریستوکرات را به فرهنگ سیاسی جامعه وارد کردند بلکه به بیشتر عبارات قدیمی نیز معانی تازه‌ای بخشیدند. به عنوان نمونه، معنای استبداد از «پادشاهی» به «پادشاهی مستبد»؛ مفهوم ملت از «جامعه دینی» به مفهوم غیردینی «ملیت»؛ و مفهوم مردم از «مردم» بدون معنای سیاسی به «مردم» دارای معنای ضمنی دموکراتیک و میهن‌پرستانه تغییر یافت. همین مفاهیم رادیکال طبقه تحصیل‌کرده جدید و عقاید شیعی ضد دولتی طبقه متوسط سنتی بود که سرانجام پیروزی انقلاب مشروطه ۱۲۸۵-۱۲۸۸/۱۹۰۶-۱۹۰۹ را ممکن ساخت.

تأثیر و نفوذ غرب از سال ۱۸۰۰ م. با فشار نظامی روس و سپس انگلیس آغاز شد. روسها که به سلاحهای جدید مجهز بودند با عبور از آسیای مرکزی و قفقاز، نیروهای متفرق قبیله‌ای ایران را به آسانی شکست دادند و معاهده‌های خفت‌بار معاهده گلستان ۱۱۹۲/۱۸۱۳ و ترکمانچای ۱۲۰۷/۱۸۲۸ را به فتح‌علیشاه تحمیل کردند.^۱ بریتانیا نیز که می‌خواست از روسها عقب‌نماند و از افغانستان، به عنوان منطقه‌ای حائل در برابر تزارها و پادشاهان قاجار استفاده کند، نواحی جنوبی ایران را اشغال کرد و قرارداد پاریس را به شاه قبول‌اند. شاهان قاجار در نتیجه این قراردادها، تبریز و نواحی جنوبی را بازپس گرفتند و جامعه بین‌الملل آنها را حاکمان قانونی و مشروع ایران شناخت؛ اما در مقابل، گرجستان، ارمنستان و حق‌کشتیرانی در دریای

۱. برای آگاهی بیشتر از کشمکشهای قومی تضعیف‌کننده ارتش در طول جنگهای درگانه ایران و روس، رکن: اعتمادالسلطنه، *مرآت البلدان* (تهران، ۱۲۵۶/۱۸۷۷) جلد اول، ص ۴۰۵؛ و رضا فلی‌خان هدایت، *روضه‌الصفای ناصری* (تهران، ۱۳۳۹/۱۹۶۰) جلد نهم، ص ۶۷۴-۶۷۶.

خزر را از دست دادند، از همه ادعاهای خود نسبت به افغانستان چشم پوشیدند، غرامتی به مبلغ ۳,۰۰۰,۰۰۰ پوند به تزار پرداختند و مهمتر از همه اینکه رشته‌ای از امتیازات تجاری را به روسیه و بریتانیا واگذار کردند. با این گونه امتیازات، دو قدرت توانستند هر جا که بخواهند مراکز کنسولی و تجاری دایر کنند و تجار خود را از مشکلاتی مانند پرداختهای زیاد گمرکی، تعرفه‌های داخلی، محدودیتهای مسافرت داخلی و قضاوت دادگاههای شرعی آسوده کنند.

این معاهدات دیپلماتیک آغازگر نفوذ اقتصادی در ایران بود و با همین هدف بسته شده بود. در سده نوزدهم، حجم کلی تجارت خارجی حدود هشت برابر افزایش یافت.^۱ از سال ۱۲۰۹ تا ۱۲۷۹ شمسی میزان واردات - به ویژه منسوجات انبوه کارخانه‌ای، محصولات فلزی، شیشه، شکر، چای و ادویه - از ۲,۰۰۰,۰۰۰ پوند به بیش از ۵,۰۰۰,۰۰۰ پوند رسید. در همین دوره، میزان صادرات - بیشتر پنبه خام، ابریشم، گندم، برنج، تنباکو، پوست و فرش - تقریباً از ۲,۰۰۰,۰۰۰ پوند به ۳,۸۰۰,۰۰۰ پوند رسید. با اینکه در آغاز سده نوزدهم، ایران از اقتصاد جهانی کاملاً برکنار و جدا بود، در پایان سده کاملاً در مسیر ادغام در شبکه اروپایی تجارت بین‌المللی قرار گرفته بود.

به این ترتیب، شکستهای نظامی به امتیازات دیپلماتیک منجر شد، امتیازات دیپلماتیک، امتیازات تجاری را به دنبال آورد، امتیازات تجاری راههای نفوذ اقتصادی را هموار ساخت و نفوذ اقتصادی نیز صنایع سنتی را تضعیف کرد و در نتیجه آشفتگیهای اجتماعی شدیدی پدید آمد. پادشاهان قاجار به دو شیوه متفاوت در برابر این روند واکنش نشان دادند. در نیمه نخست سده، کوشیدند تا دو برنامه نوسازی بلندپروازانه، سریع، دفاعی و گسترده را اجرا کنند، ولی با شکست در اجرای این برنامه‌ها، در نیمه دوم سده نوزدهم، به اصلاحات جزئی روی آوردند. آنها در راستای این گونه اصلاحات، همکاری با غرب را بر مبارزه با آن ترجیح دادند؛ بیشتر، دولت را در برابر جامعه تقویت کردند تا جامعه را در مقابل دولتهای خارجی؛ و اغلب به جای انجام اصلاحات فراگیر در سطح ملی به اصلاحات جزئی و درباری پرداختند.

1. C. Issawi, *The Economic History of Iran, 1800-1914* (Chicago, 1971), pp. 130-51.

نخستین برنامهٔ نوسازی را عباس میرزا آغاز کرد. او که وارث مسلم تاج و تخت و والی آذربایجان بود، در نخستین جنگ ایران و روس به این نکته پی برد که سواره‌نظام قبیله‌ای - که به تحقیر «اراذل» خطابشان می‌کرد^۱ - به هیچ وجه در برابر توپخانهٔ متحرک روس‌ها کاری از پیش نمی‌برد. بنابراین، به تقلید از اصلاح‌گر وقت امپراطوری عثمانی، سلطان سلیم سوم و مطابق برداشت خود از «نظام جدید» عثمانی، به ایجاد «نظام جدید» در آذربایجان دست زد. هستهٔ اصلی این «نظام جدید» از شش هزار نظامی تشکیل می‌شد. این نیروها به توپخانهٔ متحرک و سلاحهای کاملاً جدید مجهز بودند، مقرری منظمی دریافت می‌کردند، لباس متحدالشکلی داشتند، در پادگانها سکنا می‌گزیدند و در آنجا نیز افسران اروپایی آنها را آموزش می‌دادند. عباس میرزا، برای تأمین و تجهیز این ارتش جدید، کارخانهٔ توپ و تفنگ‌سازی در تبریز ساخت و ادارهٔ ترجمه‌ای دایر کرد تا نظامنامه و مقررات مهندسی - نظامی لازم را ترجمه و تدوین کند. او برای تضمین اقدامات مذکور، اولین دفاتر دائمی نمایندگی ایران را در پاریس و لندن افتتاح کرد و همچنین برای تأمین نیروی این نهاد، نخستین گروه از محصلان ایرانی را به اروپا اعزام کرد تا در برخی رشته‌های کاربردی مانند علوم نظامی، مهندسی، تفنگ‌سازی، پزشکی، چاپ و زبانهای مدرن آموزش ببینند.^۲ عباس میرزا برای تأمین هزینهٔ این امور، حقوق، مستمریها و مخارج گزاف و غیرلازم دربار را قطع کرد و با استفاده از تعرفه‌های حمایتی و تحریم استفاده از پارچه‌های خارجی، درآمدها را افزایش داد. سپس برای جلوگیری از تکرار شورشهای مذهبی که سلطان سلیم سوم را از پای درآورده بود، نظر مساعد علما را به نظام جدید جلب کرد. دوست او، شیخ الاسلام تبریزی می‌گفت که نوسازی ارتش کاملاً با اسلام منطبق است، زیرا مگر قرآن نمی‌فرماید که خداوند «آن مؤمنان را که در صف جهاد با کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست می‌دارد.» وقایع‌نگار درباری او نیز می‌نویسد که ولیعهد با «ذهن نافذ» خود و از طریق اروپاییان، راهکارهای نظامی اختراع شده توسط پیامبر را کشف کرده بود، زیرا در

1. J. Morier, *Second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor* (London, 1818), p. 211.

۲. میرزا صالح شیرازی، یکی از هشت محصل اعزامی به اروپا که در سال ۱۲۹۸/۱۸۱۹ به ایران بازگشت، اولین چاپخانه را تأسیس کرد و در سفرنامه‌اش برای نخستین بار به تشریح حکومت‌های مشروطه پرداخت.

حالی که اروپاییان این راهکارها را حفظ کرده بودند، مسلمانان قربانی جهالت، تنبلی، غرور، حسادت و «ناهماهنگی و تفرقه» خود شده بودند.^۱ بنابراین، ارتش جدید میراث غیرمستقیم اما مشروع پیامبر بود.

هرچند این‌گونه نظریات، نظام جدید را از خشم و غضب عمومی نجات داد، این نظام هنوز در برابر دسیسه‌های سیاسی آسیب‌پذیر بود. وضع مقررات دقیق و سخت بر خزانه‌ها، مخالفت درباریان و مستمری‌بگیران و مأموران مالیاتی را برانگیخت و تعرفه‌های جدید موجب اعتراض مقامات غربی شد. مثلاً، وابسته بازرگانی بریتانیا از این موضوع شکایت می‌کند که «تعصب» حمایت از تولیدات داخلی، قوانین طبیعی تجارت آزاد را برهم زده است.^۲ ارتش جدید، متنفذان محلی را نیز هراسان کرد. برای آرام کردن مخالفان و کاستن از این بیم و هراسها، طرحها و برنامه‌های اصلی تا آنجا تعدیل یافت که به تدریج هر هنگ (فوج) به گروهی قبیله‌ای که رؤسای قبیله خودشان آن را فرماندهی می‌کردند، تبدیل شد. علاوه بر این، ارتش جدید که پشتیبان عباس میرزا بود، دشمنی بسیاری از برادران تنی و ناتنی او را برانگیخت. برخی از این شاهزاده‌ها که از پذیرش عباس میرزا، به‌عنوان ولیعهد و وارث مسلم پادشاه، خودداری کرده بودند شایعاتی پخش کردند مبنی بر اینکه ولیعهد فردی خطرناک، مرتد و حتی «باطناً بی‌اعتقاد» است.^۳ همچنین شکستهایی که ارتش جدید در دومین جنگ ایران و روس متحمل شد، تنها به تأیید و تقویت این باور فتحعلیشاه انجامید که هنوز هم بهترین سلاح همان «نیزه‌های قدیمی اجدادی» است.^۴ در نتیجه، عباس میرزا، مدتها پیش از مرگ خود در سال ۱۸۳۲/۱۲۱۱، شاهد زوال تدریجی نظام جدید بود.

آغازگر دومین اقدام در راستای نوسازی، میرزا محمدتقی خان فراهانی معروف به امیرکبیر بود. وی که در تبریز - شهری که در آنجا پدرش آشپز دربار ولیعهد،

1. Dawnbali, *The Dynasty of the Kajars*, translated by H. J. Brydges (London, 1833), p. 308 (عنوان اصلی کتب: مفتون دلیلی. مؤثر السلطانیه. - م.)

2. Great Britain, Foreign Office, "Report on Commercial Negotiations", reprinted by Issawi, *The Economic History of Iran*, p. 78.

3. J. Malcolm, *Sketches of Persia* (London, 1859), p. 135.

4. M. Von Kotzebue, *Narrative of a Journey into Persia* (London, 1819), pp. 160-61.

عباس میرزا، بود - بزرگ شده بود، مورد توجه عباس میرزا قرار گرفت. امیرکبیر، بعدها، زمانی که منشی مخصوص ارتش بود مجذوب نظام جدید شد و هنگامی که در مقام فرستاده ویژه ایران به امپراطوری عثمانی رفت نسبت به اصلاحات جنبش تنظیمات علاقه عمیقی پیدا کرد. او پس از بازگشت، به تدریج اعتماد و لیعهد (ناصرالدین شاه) را به دست آورد و در نتیجه هنگامی که ولیعهد جوان در سال ۱۸۴۸/۱۲۲۶ بر تخت نشست، امیرکبیر، صاحب عنوان امیر نظام و صدراعظم شد و مورد تشویق قرار گرفت تا به اصلاحات گسترده‌ای بپردازد. وی ارتش دائمی را احیا کرد و برای تأمین نیازمندیهای ارتش و قطع واردات خارجی، پانزده کارخانه ساخت؛ کارخانه‌هایی برای تولید توپ، سلاحهای سبک، یونیفورم‌های نظامی، انواع نشانهای نظامی، پارچه‌های پشمی، چلوار و پارچه‌های دیگر، کالسکه، سماور، کاغذ، چدن، سرب، مس و قند و شکر. نخستین روزنامه رسمی کشور را با عنوان وقایع اتفاقیه دایر کرد و مهمتر از همه اینکه، اولین دبیرستان سبک جدید یا دارالفنون را بنیاد نهاد. رشته‌های آموزشی دانش‌آموزان دارالفنون که همگی پسران اشراف بودند عبارت بود از: زبانهای خارجی، علوم سیاسی، مهندسی، کشاورزی، معدن، پزشکی، دامپزشکی، علوم نظامی و موسیقی. امیرکبیر برای تأمین هزینه این طرحها، هزینه‌های اضافی به‌ویژه مخارج دربار را کاهش داد و درآمدهای دولتی را با بالابردن عوارض گمرکی واردات، تعلیق فروش مقامات اداری، نظارت دقیق بر کار مأموران مالیاتی و وضع مالیات جدید بر تیولدارانی که دیگر نیروی مسلحی برای دفاع از کشور نمی‌فرستادند، افزایش داد.

برخی از افراد و گروهها در برابر این اقدامات واکنش نشان دادند. تیولداران، مالیات جدید را جایگزین مناسبی برای عوارض پیشین نمی‌دانستند بلکه آن را زیاده‌ستانی ناخواسته‌ای برای تقویت دولت به هزینه ایالات، قلمداد می‌کردند. نمایندگان بریتانیا و روسیه نیز نه فقط به دلیل تعرفه‌های حمایتی، بلکه به علت تصمیم امیرکبیر در جلب کمک‌های فنی فرانسه و امپراطوری اتریش - مجارستان، از دست او ناراحت و عصبانی بودند. مادر شاه نیز در حمایت از درباریانی که به دلیل قطع درآمدهایشان در فشار شدید بودند، از نفوذ خود بر شاه استفاده کرد. سرانجام، همزمان شدن شورش بابیها با این اصلاحات، که به بی‌ثباتی سیاسی عمومی منجر شد، ضربه آخر را بر پیکر امیرکبیر و اصلاحات او وارد آورد. امیرکبیر در سال

۱۸۵۱/۱۲۳۰ از مقام خود معزول، به یکی از ایالات تبعید و سپس کشته شد؛ به برنامه‌های وی برای آینده توجه نشد و کارخانه‌های صنعتی علی‌رغم سرمایه‌گذاریهای سنگین به حال خود رها شد. بدین ترتیب، آخرین تلاش برای نوسازی سریع، دفاعی و گسترده در سده نوزدهم به پایان رسید.

گرچه ناصرالدین‌شاه با از بین بردن امیرکبیر برنامه نوسازی را کنار گذاشت، به هیچ‌روی نتوانست از روند کلی نوسازی جلوگیری کند. در واقع، ناصرالدین‌شاه و وزرایش در طی سلطنتی طولانی به نوآوریهای بسیاری دست زدند که تا سال ۱۸۹۶/۱۲۷۵ به طول انجامید.^۱ اما این نوآوریها، به جای سرعت‌بخشیدن به تغییرات، روند تغییر را کند کرد، به‌جای حفظ و دفاع از کشور در برابر دشمنان خارجی، دربار را در برابر مخالفان داخلی تقویت کرد و به‌جای حفظ و حمایت از اقتصاد، غریبها را به نفوذ هرچه بیشتر در اقتصاد ایران تشویق کرد. افزون بر این، تصمیم به جذب تجار خارجی با دو جریان دیگر همزمان شد: فشار انگلیس و روسیه برای گسترش ارتباطات بین‌المللی؛ جستجوی کشورهای اروپایی، به‌ویژه انگلیس، برای یافتن مکانهای سرمایه‌گذاری جدید در آن‌سوی مرزها. بنابراین، سرمایه‌گذاران خارجی که به دنبال کسب امتیاز بودند، هنگامی به آن‌سوی مرزها یورش بردند که ناصرالدین‌شاه نیز جستجو برای جلب سرمایه‌های خارجی را آغاز کرده بود.

بدین ترتیب، عصر شکار امتیاز که کرزن به درستی آن را «شیخون بین‌المللی» توصیف می‌کند در سال ۱۸۷۲/۱۲۵۱ آغاز شد. بارون ژولیوس دو روتر انگلیسی، با پرداخت ۴۰,۰۰۰ پوند و ۶۰ درصد سود حاصل از امتیاز گمرکات، امتیاز انحصاری تأسیس یک بانک دولتی، بهره‌برداری از معادن (به‌جز معادن طلا، نقره و سنگهای قیمتی)، حق احداث راه‌آهن و تراموا، آبراه‌ها و قنوات و امور آبیاری، ایجاد جاده‌ها، خطوط تلگراف و کارخانه‌های صنعتی را به مدت هفتادسال و اجاره تمام گمرکات و صدور انحصاری هرگونه محصولات به ایران را به مدت بیست و پنج‌سال، خریداری کرد. به نوشته کرزن «این قرارداد دربرگیرنده تسلیم کامل همه منابع یک دولت به خارجی‌هاست که مانند آن هرگز به وهم و گمان احدی درنیامده

۱. برخی از اصلاحات به دست صدراعظم ناصرالدین‌شاه، حاج میرزا حسین سپهسالار، در سالهای ۱۲۵۰-۱۲۵۲/۱۸۷۱-۱۸۷۳، انجام گرفت.

و در تاریخ سابقه نداشته است.^۱ البته افراد زیادی در ایران و روسیه با این قرارداد به مخالفت برخاستند و خواستار لغو آن شدند.

گرچه امتیاز رویترو لغو شد، فروش امتیازات همچنان ادامه داشت. رویترو امتیاز استخراج معادن و تأسیس بانک را که بعدها به بانک شاهنشاهی ایران تبدیل شد حفظ کرد. اداره تلگراف هند و اروپایی انگلیس به همراه شرکت انگلیسی تلگراف هند و اروپا، قراردادهایی مبنی بر گسترش خطوط تلگراف از اروپا به هند، از طریق ایران، با دولت ایران امضا کردند. شرکت انگلیسی برادران لینچ، خط کشتیرانی در رودخانه کارون را تا شوشتر گشودند و راه شوشتر تا اصفهان را توسعه دادند. بانک شاهنشاهی بریتانیا امتیاز انحصار چاپ اسکناس، اجازه توسعه شعبه‌ها در ایالات و حق جمع‌آوری عوارض بیشتر جاده‌های جنوبی را به دست آورد. روسها نیز امتیازات مشابهی به دست آوردند. دولت روسیه امتیاز گسترش و اداره خطوط تلگراف از مرز روسیه تا تهران را خریداری کرد. سای دولاروت،^۲ یک شرکت خصوصی روس امتیاز لایروبی بندر انزلی و کشیدن راه از انزلی به قزوین، از قزوین به تهران و از قزوین به همدان و از مرزهای شمالی به تبریز را به دست آورد. به همین دلیل، این سالها را «دوره هموار کردن راهها»ی ایران توصیف کرده‌اند.^۳ یک شرکت دیگر روسی، امتیاز انحصاری ماهیگیری در دریای خزر و شرکت دیگری، انحصار بیمه حمل و نقل در ایالات شمالی را به دست آوردند. افزون بر این، روسها با خرید سهام یک کمپانی بلژیکی، در تأسیس خط آهن نوزده مایلی بین تهران و معادن سنگ عبدالعظیم نیز مشارکت کردند. بدین ترتیب، در نیمه دوم سده نوزدهم، میزان سرمایه‌گذاریهای خارجی تقریباً از صفر به بیش از ۱۲,۰۰۰,۰۰۰ پوند رسید و مرزهای ایران به روی سرمایه‌داران و تجار اروپایی باز شد.

درآمد حاصل از امتیازات و وامها در راههای گوناگونی به مصرف می‌رسید. همچنانکه منتقدان دربار اشاره می‌کنند، مقداری از این پولها به مصارف بی‌حساب دربار می‌رسید و امتیاز نیمه‌کاره رویترو هم برای تأمین هزینه سفر مجلل

۱. کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۹) ص ۶۲۲، با اندکی دخل و تصرف.

۲. Cie de la Route

۳. چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، (تهران، گستره ۱۳۶۲) ص ۲۳۹. م.

ناصرالدین شاه به اروپا طراحی شده بود. اما بیشتر این درآمدها برای مقابله با تورم شدید و تأمین هزینه‌های فراوان طرحهای نوسازی به کار می‌رفت. افزایش تقریباً ۶۰ درصدی قیمت‌ها در فاصله سالهای ۱۸۵۰/۱۲۲۹ تا ۱۹۰۰/۱۲۷۹، تا حدودی نتیجه پایین آوردن ارزش مسکوکات توسط دولت بود، ولی بیشتر ناشی از سقوط شدید ارزش نقره (فلز اصلی مورد استفاده در مسکوکات کشور) در بازار بین‌المللی بود.^۱ سقوط ارزش نقره، علاوه بر اینکه هزینه کالاهای وارداتی را افزایش داد، اعتبار پول رایج محلی را نیز کاهش داد و تورم را تشدید کرد.

این تورم تأثیر بسیار زیادی بر دولت داشت. اگرچه هزینه‌های دولتی، به‌ویژه هزینه‌های پرداخت حقوق کارکنان دولت، ذخیره غلات و هزینه‌های نظامی افزایش یافت، رشد درآمدهای دولتی به‌ویژه درآمدهای حاصل از مالیات بر زمین و برآوردهای مالیاتی قدیمی چندان چشمگیر نبود. مثلاً، از سال ۱۲۴۵ تا ۱۲۷۱، در حالی که قیمت‌ها به سرعت افزایش می‌یافت، درآمد حاصل از اخذ مالیات زمینهای گیلان از ۱۳۹ و ۱۷۹ تومان به ۲۰۲,۱۰۰ تومان رسید.^۲ ناصرالدین شاه که از یک سو زیر فشار هزینه‌های به‌شدت در حال افزایش و رشد رو به کاهش درآمدها قرار داشت و از سوی دیگر با مشکل یافتن منبع درآمدهای اضافی و احتمال خطرات سیاسی ناشی از وضع مالیاتهای جدید روبه‌رو بود، بیش از پیش به فروش القاب، حقوق انحصاری، امتیازات خاص، انحصارات، زمین، تیول و از همه مهمتر مشاغل مهمی مانند قضاوت، سفارت، والی‌گری و حتی وزارت متوسل شد. همچنان‌که یک مورخ معاصر نوشته است، در دربار قاجار کمتر روزی بود که بدون فروش بعضی چیزها به برخی افراد، سپری شده باشد.^۳

۱. رقم ۶۰ درصد براساس منابع زیر برآورد شده است:

Issawi, *The Economic History of Iran*, pp. 335-90; Curzon, *Persia and the Persian Question*, II; J. Bharier, *Economic Development of Iran, 1900-70* (London, 1971), pp. 2-20;

م. جمالزاده، گنج شایگان (برلین، ۱۹۵۶).

در سال ۱۸۰۰، یک پوند استرلینگ بریتانیا با ۱۱ قران و در سال ۱۹۰۰ با ۵۰ قران برابر بود.

2. R. McDaniel, "Economic Change and Economic Resiliency in Nineteenth Century Iran", *Iranian Studies*, 6 (Winter 1971), 36-49.

3. R. Sheikholeslami, "The Sale of Offices in Qajar Iran, 1858-1896", *Irania Studies* 4 (Spring-Summer 1971) 104-18.

اگرچه بیشتر درآمدهای حاصل از این گونه حراجها به مصرف مخارج دربار می‌رسید، مقداری از آن نیز برای اجرای طرحهای جدید هزینه می‌شد. شبکه تلگراف که در سال ۱۲۷۹/۱۹۰۰، ۹۰۰۰ مایل را پوشش می‌داد، اکنون علاوه بر ایجاد ارتباط میان لندن و هند، تهران را با ایالات و در نتیجه شاه را با مجریان محلی اش مرتبط می‌ساخت. بریگاد قزاق که تا سال ۱۲۷۵/۱۸۹۶ تقریباً دوهزار نفر نیرو داشت، به گارد سلطنتی کوچک و منضبطی تبدیل شده بود که تأمین امنیت شاه را برعهده داشت. در همان دوره، پایتخت از پلیس منظم، شهرداری، رفتگر، درمانگاه، یک ضرابخانه مرکزی - به جای ضرابخانه‌های پرشمار ایالتی - و خیابانهای سنگفرش شده دارای چراغ گاز و کالسکه برخوردار شد. بدین ترتیب، سرانجام، تجدد یا حداقل نمودی از آن، به تهران هم رسیده بود.

ناصرالدین شاه، گهگاه به اصلاحات اجتماعی، آموزشی و حتی اداری نیز علاقه‌مند می‌شد. او تجارت برده را قدغن کرد و قول داد که به مالکیت خصوصی احترام بگذارد؛ کشت محصولات جدید به ویژه سیب‌زمینی را تشویق کرد؛ در شهرهای بزرگ زندانهای بنا کرد تا مجازاتهای سنتی به ویژه شکنجه، زنده به گور کردن و قطع عضو مجرمان کنار گذاشته شود؛ مدت کوتاهی در تهران و شهرهای اصلی ایالات مجلس مصلحت‌خانه و مجلس تجار برپا کرد؛ به والیان خود دستور داد تا علما را از سیاست جدا نگهدارند و وظایف آنان را به این موارد محدود کنند که «موعظه نمایند، نماز بخوانند، درس بگویند، مباحثه علمی نمایند، مرافعه شرعیه نمایند و سبب ربط خلق با خدا باشند.»^۱ و به هیئتهای کاتولیک و پروتستان اجازه داد تا در میان یهودیان، آسوریان و ارامنه فعالیت کنند و مدرسه، درمانگاه و چاپخانه در تبریز، ارومیه، تهران، اصفهان و همدان دایر کنند. افزون بر این، دارالفنون را گسترش داد و چهل نفر از نخستین فارغ‌التحصیلان آن را به فرانسه فرستاد.^۲

ناصرالدین شاه، همچنین، دو دانشکده نظامی، دو مجله رسمی - یکی برای

۱. نقل از فریدون آدمیت و هم: ناطق، فکر اجتماعی و سیاسی و انتقادی در دوره مشروطه، (تهران، آگاه، ۱۳۵۶) ص ۱۸۳.

۲. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، (اصفهان، ۱۳۵۱) جلد اول، ص ۷۹-۸۷ از این تعداد دانشجوی، نه نفر افسر ارتش، هفت نفر کارمند دولت، پنج نفر معلم، پنج نفر پزشک، دو نفر نقاش، یک نفر عینک‌ساز، یک نفر مهندس راه و ساختمان و پنج نفر نیز صنعتگرانی ماهر شدند.

موضوعات نظامی و دیگری برای موضوعات علمی - یک مدرسه ترجمه و یک چاپخانه دولتی بنا کرد. این چاپخانه، دارالفنون و چاپخانه قدیمی تبریز، در سده نوزدهم، بیش از ۱۶۰ عنوان کتاب منتشر کردند که عبارت بود از: ۸۸ عنوان در مسائل نظامی و راهنمای زبان و پزشکی؛ ۴ کتاب درباره زندگی رهبران معروف مسلمان؛ ۱۰ سفرنامه درباره مغرب زمین، از جمله سفرنامه ناصرالدین شاه به اروپا؛ ۱۰ عنوان ترجمه آثار کلاسیک اروپایی شامل رابینسون کروزوئه از دفو، نمایشنامه‌های مولیر، سه تنگدار از دوما، دور دنیا در هشتاد روز از ژول ورن و هجویات مشهور موریه درباره ایران یعنی سرگذشت حاجی بابا؛ ۱۰ کتاب تاریخی درباره ایران مانند تاریخ ایران از مالکوم و تاریخ مختصر ایران از مارکام، - بدین ترتیب، ایرانیان به گذشته خود از دیدگاه اروپاییان معاصر نگریستند؛ و در نهایت بیش از ۲۰ ترجمه از آثار اروپاییان درباره تاریخ غرب: شرح حال ناپلئون، نیکلای اول، فردریک کبیر، ویلهلم اول و لویی پانزدهم؛ تاریخ مختصر رم، آتن، فرانسه، روسیه و آلمان؛ و مقالات ولتر درباره پطر کبیر، اسکندر کبیر و شارل کبیر سوئد. شاه با هدف اجلال شکوه و عظمت سلطنت، دستور ترجمه این آثار را داده بود که نتیجه معکوس داشت، زیرا خواننده این آثار، ناخواسته، شاهان خود را با مشهورترین پادشاهان اروپا و فقر ایران را با رفاه اروپا می‌سنجید.

طبقه متوسط سنتی

بازار از حجره‌ها، کارگاهها، بانکها، محل کار اصناف، فروشگاهها، مراکز تجاری و اماکن مذهبی تشکیل می‌شد. در این بازارها، تجار کمالای خود را می‌فروختند، صنعتگران به تولید اشتغال داشتند، بازرگانان مسجد می‌ساختند، مراجع مذهبی وعظ می‌کردند، دولت به ذخیره غله می‌پرداخت، صرافان وام می‌دادند و اشراف و برخی شاهان نیز بر سر وام چانه می‌زدند. علی‌رغم اینکه بازارها و بازاریان کارکردهای اقتصادی - اجتماعی مهم و حساسی داشتند، به دلیل تفاوتها و اختلافهای گروهی، نفوذ سیاسی چندانی نداشتند، زیرا عوامل جغرافیایی، شهرها را از یکدیگر جدا می‌کرد و رقابتهای فرقه‌ای، سازمانی و زبانی درون شهرها نیز به چندپارگی بازار شهر می‌انجامید. بنابراین، طبقه متوسط سنتی، نه به صورت یک نیروی سیاسی ملی و گسترده بلکه به مثابه پدیده‌ای اجتماعی - اقتصادی بود.

نفوذ و فشار غرب و واکنش شاهان قاجار - یا شاید نبود واکنش جامع و مناسب دولتی - این وضعیت را کاملاً دگرگون کرد. طبقه متوسط، که در آغاز سده نوزدهم به صورت اجتماعات همبسته کوچک بومی بود، در آغاز سده بیستم، به یک نیروی همبسته ملی تبدیل شد که برای نخستین بار از شخصیت و هویت سیاسی مشترک خود آگاهی داشت. ایجاد خطوط تلگراف، گسترش راههای قدیمی، ساختن راههای جدید، انتشار روزنامه و ایجاد نظام پستی در دهه ۱۲۵۰/۱۸۷۰، ارتباطات را آسان و مسافتهای بین شهری را کوتاه کرد. با پیوستن ایران به اقتصاد جهانی، بازارهای محلی در اقتصاد ملی ادغام شد. به عبارت دیگر، واردات محصولات کارخانه‌ای حجم تجارت داخلی را افزایش داد و صدور محصولات کشاورزی - به ویژه پنبه، برنج، تنباکو و پوست - خودکفایی جوامع بومی را از بین برد، کشاورزی تجاری را رواج داد و برخورد و داد و ستد میان شهر و روستا، صادرکنندگان و روستاییان و رباخواران و کشاورزان را بیشتر کرد. اتخاذ و اجرای تصمیمات مهم اقتصادی در تهران، به ویژه فروش امتیازات و تأسیس ضرابخانه مرکزی در سال ۱۲۵۶/۱۸۷۷، توجه بیشتر شهرهای ایالات را به پایتخت جلب کرد. واردات انبوه محصولات کارخانه‌ای خارجی به ویژه منسوجات، صنایع سنتی را تضعیف کرد و در نتیجه بیشتر بازاریان، بیگانگان را دشمن مشترک خود قلمداد کردند. گزارش مأمور مالیاتی اصفهان درباره صنف بافندگان نشان‌گر چنین دیدگاهی است:

سابق که پارچه‌های فرنگی شایع نبود، از اعلی و ادنی حتی در ارکان دولت و بعضی شاهزادگان عظام، قدک‌پوش بودند... چندین سال است پارچه‌های زرد و سرخ باطن سست فرنگستان رواج گرفته، هر دفعه اقمشه ایشان طرح تازه بوده و هرکدام به نظرها تازگی داشته، مردم ایران جسم و جان خود را رها کردند و دنبال رنگ و بوی دیگران بالا رفتند و در واقع در این مرحله به ضررها رسیدند. پارچه‌بافان به خاطر تقلید از محصولات خارجی، کیفیت کالاهای خود را پایین آورده‌اند؛ روسها نیز از خرید منسوجات ایرانی دست برداشته‌اند؛ و بیشتر مشاغل ضررهای هنگفتی متحمل شده‌اند. اقلاً عشر اصناف این شهر نساج بودند که خمس آن باقی نیست... حدود یک بیستم از بیوه‌زنان اصفهان با درآمد حاصل از نخ‌ریسی برای نساجان، هزینه نگهداری کودکانشان را تأمین می‌کردند که اکنون این منبع معاش خود را از دست داده‌اند. همچنین اصناف بزرگی دیگر مانند صباغ، نداف و عمله کازرخانی که بسته و پیوسته به این صنف بودند بیشتر

ایشان از میان رفتند. سایر اصناف خلایق را هم از پرتو این شکستگی، ضررها رسید. مثلاً کشاورزان دیگر نمی‌توانند پنبه خود را به قیمت گران بفروشند.^۱

با خودداری دولت از وضع تعرفه‌های حمایتی، نارضایتی و مخالفت تولیدکنندگان بومی بیشتر شد. یک گزارشگر انگلیسی به صراحت می‌گوید که اگرچه تجارت آزاد، بیشتر شاخه‌های صنعت بومی را نابود می‌کند، دولت همه خواستهای مردم مبنی بر وضع عوارض بیشتر بر واردات را نادیده می‌گیرد.^۲ امتیازات واگذار شده به بازرگانان خارجی نه تنها تولیدکنندگان بومی بلکه بازرگانان ایرانی را نیز تضعیف کرد. مثلاً اروپایی واردکننده تولیدات پنبه‌ای، ۵ درصد عوارض گمرکی پرداخت می‌کرد ولی واردکننده ایرانی همان کالا افزون بر این ۵ درصد، ۷-۸ درصد عوارض اضافی، مالیاتهای بازار و محلی و عوارض راه می‌پرداخت. یک وابسته بازرگانی انگلیس هشدار می‌دهد که این زیاده‌ستانیها، تجار بومی را به ترک تجارت و یا کسب تابعیت خارجی وادار می‌کند.^۳

تورم نیز توان رقابتی بازرگانان ایرانی را در برابر بازرگانان اروپایی کاهش می‌داد. سقوط جهانی قیمت کالاهای کشاورزی، که از سال ۱۸۷۱/۱۲۵۰ آغاز شد و تا پایان سده نوزدهم ادامه داشت، موجب ناامنی بیشتر صادرکنندگان ایرانی شد. هنگامی که قیمت یک بوِشِل^۴ گندم از ۱/۵ دلار در سال ۱۸۷۱/۱۲۵۰ به ۰/۲۳ دلار در سال ۱۸۹۴/۱۲۷۳ رسید، حجم گندم صادر شده از بوشهر ۸۰ درصد بیشتر شد اما ارزش واقعی آن چندان افزایشی نداشت. همچنین ورود سرمایه‌های اروپایی و امتیازات واگذار شده به بازرگانان اروپایی، بورژوازی کمپرادور را به وجود آورد که بیرون از شبکه بازارها قرار داشت. گرچه شایع شده بود که این گروه جدید را غیرمسلمانان تشکیل می‌دهند، یک منبع انگلیسی نشان می‌دهد که پنجاه و سه تن از ثروتمندترین تجار این گروه جدید یک زرتشتی، پنج ارمنی و چهل و هفت مسلمان بوده است.^۵

۱. میرزا حسین خان، جغرافیای اصفهان (تهران، ۱۳۴۳) ص. ۱۵۱. نقل شده در: حمید اشرف. منابع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، (تهران، ۱۳۵۹) ص. ۹۲. - م.

2. British Consul in Tehran, quoted by Issawi, *The Economic History of Iran*, p. 259.
3. Ibid., p. 81.

۴. Bushel: پیمانه غله که حدود ۲۶ لیتر است. - م.

5. H. Picot, "Persia: Biographical Notices of Members of the Royal Family,"

بنابراین، در نیمه دوم سده نوزدهم، طبقه متوسط مرفه به دو بخش متفاوت تقسیم شد. از یک سو رشد تجارت خارجی، ظهور بورژوازی وابسته کوچک ولی ثروتمند را سرعت می‌بخشید و از سوی دیگر، هجوم کالا، سرمایه و تجار خارجی، موجب ضعف و افول بورژوازی ملی می‌شد. این رکود و افول - که برای هر دو گروه حیدری - نعمتی، متشرعه - شیخی، شیعی - بهایی، تهرانی و تبریزی، اصفهانی، شیرازی، کرمانی و مشهدی زیان‌آور بود - همراه با شبکه ارتباطی گسترده، موجی از نارضایتی را بین همه بازاریان کشور به وجود آورد.^۱

می‌توان بیشتر مسائل و مشکلات بورژوازی ملی را در گزارش یک مأمور دولتی به ناصرالدین‌شاه دید.^۲ وی که در ۱۸۸۲/۱۲۶۱ از بوشهر بازدید می‌کرد پس از تشریح اینکه چگونه این شهر در دهه اخیر به بندرگاه تبدیل شده است و می‌تواند به صورت بمبئی دیگری درآید، دلایل اصلی بهره‌مندشدن ایرانیان را از این پیشرفت چشمگیر برمی‌شمارد. یکم، حکومت‌های خارجی برخلاف حکومت ایران، بازرگانان خود را تشویق می‌کنند: «مثلاً تجار انگلیسی از نمایندگی‌های دیپلماتیک و بازرگانی خود در خلیج فارس کمک می‌خواهند؛ این نمایندگی‌ها هم از پارلمان لندن درخواست کمک می‌کنند و پارلمان نیز همواره برای پیشبرد منافع انگلیس عمل می‌کند.» دوم، بازرگانان محلی که قایق‌های بادبانی قدیمی دارند باید با شرکتهای اروپایی مجهز به کشتیهای جدید بخار رقابت کنند. سوم، دولت در ایجاد امکانات انبار و ذخیره‌سازی برای شهروندان خود کامیاب نبوده است در حالی که دولت انگلیس علاوه بر انبار، بیمارستان و پادگان نیز برای بازرگانانش فراهم کرده است. چهارم، بازرگانان ایرانی در نتیجه پرداخت مالیاتهای گزاف، انواع تعرفه‌ها و عوارض داخلی، ناتوان شده‌اند: «تجار بوشهر شکایت می‌کنند که در تمام ممالک خارجه یک صد پنچ در بندر داده همه جا آزاد و بدون گمرک است. لیکن اگر تجار ما متاعی وارد می‌کنند در بندر یک

Notables, Merchants, and Clergy", F. O. 881/persia 1897/7028.

۱. نشانه‌های رکود اقتصادی در بازار در این کتابها آمده است: ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران ۱۳۲۸)، جلد اول، صص ۱۷۱-۱۷۳.

Issawi, *The Economic History of Iran*, pp. 41-42; N. Keddie, "The Economic History of Iran, 1800-1914", *Iranian Studies*, 5 (Spring-Summer 1972), 58-78.

۲. میرزا تقی‌خان حکیم‌باشی، «گزارش از بوشهر» نقل از ابراهیم صفایی، اسناد نویافته، (تهران، سخن ۱۳۴۹) صص ۱۰۴-۱۱۵. - م.

گمرک می‌دهند، در شیراز گمرک دیگر و در اصفهان و سایر بلاد باز گمرک دیگر می‌دهند در عوض راهها چندجا عوارض راهداری می‌دهند» گزارش با این هشدار به پایان می‌رسد که اگر تجار ایرانی بخواهند به شغل تجارت ادامه دهند به جلب حمایت و بنابراین اخذ تابعیت انگلیس وادار خواهند شد: «اخیراً یکی از معروفترین تجار بوشهر به تابعیت امپراطوری انگلیس درآمد. این عمل، بار مالیاتی را از دوش وی برداشت و شاید دیگران نیز به چنین کاری دست زنند. دولت باید برای از بین بردن این‌گونه گرایش‌ها، اقداماتی انجام دهد.» ناصرالدین شاه در پشت گزارش، تجار «خودخواه» را دشنام داد و گزارش را «خیلی جالب» توصیف کرد، ولی مانند همیشه نتوانست راه چاره‌ای نشان دهد.

روشنفکران

در شرایطی که نفوذ و تأثیر غرب بیشتر بازاریان را در قالب طبقه متوسط مرفه متشکل ساخت، تماس با غرب نیز - از راه مسافرت، ترجمه و نهادهای آموزشی - افکار جدید، خواسته‌های تازه، ارزشهای نو و بنابراین روشنفکران جدیدی به وجود آورد. گرچه این روشنفکران، در سده بیستم طبقه متوسط حقوق‌بگیر به شمار می‌آمدند، در سده نوزدهم، تنها یک قشر کوچک به‌شمار می‌آمدند، زیرا بسیار کم‌شمارتر و ناهمگون‌تر از آن بودند که یک طبقه اجتماعی تشکیل بدهند. برخی جزو اشراف و حتی شاهزادگان سلطنتی، گروهی کارمند دولت و افسر ارتش و شماری نیز از روحانیون و تجار بودند. اما آنان علی‌رغم این‌گونه تفاوت‌های حرفه‌ای و اجتماعی، قشر متمایزی را تشکیل می‌دادند، زیرا همگی خواستار دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بودند.

دو واژه *منور الفکر* و روشنفکر بیان‌گر چیزهای زیادی درباره طبقه روشنفکر بود. افکار و اندیشه‌های غربی، به‌ویژه روشنگری فرانسوی، آنان را متقاعد کرد که تاریخ نه مشیت خداوندی، آن‌طور که علما اعتقاد داشتند و نه ظهور و سقوط ادواری سلسله‌های پادشاهی، آن‌گونه که وقایع‌نگاران درباری همواره توصیف می‌کردند، بلکه جریان پیشرفت بی‌وقفه بشری است. تاریخ غرب آنان را به این باور رهنمون شد که پیشرفت بشری نه تنها ممکن و مطلوب است بلکه، اگر سه زنجیر استبداد سلطنتی، جزم‌اندیشی مذهبی و امپریالیسم خارجی را پاره کنند، آسان به‌دست

می‌آید. آنها استبداد سلطنتی را دشمن ذاتی آزادی، برابری و برادری، جزم‌اندیشی مذهبی را مخالف طبیعی تفکر عقلانی و علمی و امپریالیسم خارجی را استثمارگر سیری‌ناپذیر کشورهای کوچکی مانند ایران می‌دانستند و از هر سه آنها بیزار بودند. افزون بر این، آموزش به سبک غربی آنان را متقاعد ساخته بود که دانش حقیقی نه از راه مکاشفه و آموزش مذهبی بلکه از راه خردورزی و علوم جدید به دست می‌آید. پس برخلاف عالمان سنتی که می‌توانستند به کمیت دانسته‌های حوزوی‌شان مباحثات کنند، ادعای «روشنفکری» آنان بر کاردانی و مهارت در ساختن جامعه‌ای مدرن مبتنی بود.

بنابراین، طبقه روشن فکر، مشروطیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم را سه ابزار کلیدی برای ساختن جامعه‌ای نوین، قدرتمند و توسعه‌یافته به شمار می‌آورد. آنان بر این باور بودند که مشروطیت، سلطنت ارتجاعی را از بین خواهد برد، سکولاریسم نفوذ محافظه‌کارانه روحانیون را نابود خواهد کرد و ناسیونالیسم نیز ریشه‌های استثمارکننده امپریالیست‌ها را می‌خشکاند. ولی دست‌اندرکاران این سه جنبش، علی‌رغم داشتن یک هدف، راهکارهای موقتی خود را اغلب تغییر می‌دادند. چون طبقه روشن فکر، زمانی با شاه علیه علما، زمانی با علما علیه شاه، زمانی با شاه علیه قدرتهای امپریالیست و زمانی نیز، مانند انقلاب مشروطه، با علما علیه شاه و قدرتهای امپریالیست متحد می‌شد. این ناهماهنگی‌های تاکتیکی و هماهنگی‌های کلی را می‌توان در زندگی دوتن از مهمترین روشن‌فکران سده نوزدهم، سید جمال‌الدین «افغانی» و میرزا ملکم‌خان دید.

سید جمال‌الدین، در سالهای پایانی دهه ۱۲۰۹/۱۸۰۳ در یک خانواده خرده‌مالک اهل اسدآباد همدان به دنیا آمد. گرچه پدر سید جمال فقیر بود، خویشاوندانش امکان تحصیلات کامل شیعی را نخست در قزوین و سپس در حوزه معتبر علمی نجف، برای او فراهم ساختند. سید جمال کنجکاو، در طی تحصیلات و آموزشهای مرسوم و سنتی به عقاید و علایق تازه‌ای گرایش پیدا کرد. او نخست به شیخیه و سپس به بایه‌گراییده، برای تحصیل علوم جدید رهسپار هندوستان شد و بعدها ادعا کرد که در پی کسب آموزشهای نوین بوده است، چرا که از آموزشهای سنتی چیزی به دست نیاورده بود. سید جمال پس از رسیدن به بمبئی، در سال ۱۲۳۶/۱۸۵۷، به شدت تحت تأثیر شورش هندیان قرار گرفت. از یک سو،

موفقیت‌های اولیه این شورش در تهییج و تحریک مسلمانان هند علیه بریتانیا، وی را به بررسی رابطه میان مذهب رایج و مردمی و فعالیت سیاسی واداشت و از سوی دیگر، شکست نهایی شورش، او را به تکنولوژی و علوم جدید علاقه‌مندتر کرد. این رویدادها سید جمال را متقاعد کرد که: امپریالیسم با تصرف هندوستان، اکنون منطقه خاورمیانه را تهدید می‌کند؛ جوامع شرق، از جمله خاورمیانه، تنها با دستیابی سریع به تکنولوژی مدرن غرب می‌توانند از هجوم غرب جلوگیری کنند؛ و اسلام، علی‌رغم سنت‌گرایی‌اش، آیین کارآمدی برای بسیج مردم علیه امپریالیست‌هاست. او در زندگی طولانی خود، به این اعتقاد بنیادی وفادار ماند، ولی در شرایط و موقعیت‌های مختلف، اغلب، نظریات معتدلتری اتخاذ می‌کرد.

جمال‌الدین پس از ترک هندوستان از طریق شبه جزیره عربستان و خلیج فارس به افغانستان رفت. وی که میهمان دربار محافظه کار افغان بود، عقاید اصلاح‌گرایانه خود را کنار گذاشت و پادشاه وقت را ترغیب کرد تا علیه دشمن خارجی خطرناکتر - بریتانیا - با روسیه متحد شود. سیدجمال هنگامی که به محیط پیشرفته‌تر استانبول وارد شد، با معرفی خود به عنوان «افغانی» شیعه بودن خود را پنهان کرد و با این استدلال که مسلمانان می‌توانند با کسب دانش از راه خردورزی و استدلال و الهام و مکاشفه، تمدن از دست‌رفته خود را بازیابند، جنجال بزرگی به وجود آورد. این رویداد هم تحسین شدید اصلاح‌طلبان و هم مخالفت گسترده محافظه‌کاران مذهبی را در پی داشت. او پس از تبعید به قاهره، به فراماسونهای محلی پیوست و برای نجات کشور از سلطه انگلیس و همدست اصلی آن خدیو، خواستار اصلاحات سیاسی شد. سیدجمال پس از اخراج دوباره از مصر سالهای بین ۱۸۷۹/۱۲۵۸ و ۱۸۸۶/۱۲۶۵ را در هندوستان و اروپا به مسافرت پرداخت.

در هندوستان، سیدجمال با مسلمانان مذهبی و ضد مذهبی بحث و مجادله کرد؛ مذهبی‌ها را به دلیل بی‌اعتنایی به اتحاد با هندوها در یک مبارزه ملی، مورد حمله قرار داد؛ ضد مذهبی‌ها را نیز به علت درک نکردن این نکته که دین مردمی سلاح مؤثری در مبارزه با امپریالیسم است، به باد انتقاد گرفت. در رساله معروف سیدجمال، «رساله نیچریه» - که او را به عنوان مدافع اسلام مطرح ساخت - نه بر جنبه‌های معنوی بلکه بر جنبه‌های اجتماعی مذهب تأکید می‌شود؛ وی در این رساله استدلال می‌کند که مذهب، انسانهای تنبل، آزمند و خیانت‌پیشه را به افراد

همبسته و یکپارچه‌ای تبدیل می‌کند که می‌توانند در برابر غرب ایستادگی کنند. در اروپا، سیدجمال به گفتگو با خاورشناسانی پرداخت که افول اسلام را برحسب ذهن «غیرعلمی» عرب تبیین می‌کردند. وی پاسخ داد که توجیه درست این پدیده، نه به نژاد عرب بلکه به نبود تساهل مذهبی مربوط می‌شود.

حال می‌توان پرسید که چرا تمدن عرب پس از پرتوافکنی زندگی بخش بر جهان، ناگهان خاموش شد. چرا این مشعل تاکنون روشن نشده است و چرا دنیای عرب، به صورت ویرانه‌ای در عمق تاریکی و جهل باقی مانده است. نقش دین اسلام در اینجا کاملاً آشکار می‌شود. روشن است که هرچا این دین گسترش یافته است، علم را سرکوب کرده و در این راه از کمک چشمگیر استبداد سیاسی هم بهره‌مند شده است. السیوطی می‌گوید که خلیفه هادی ۵۰۰ فیلسوف را در بغداد به قتل رساند تا علوم را از کشورهای اسلامی ریشه کن کند... البته من می‌توانم در تاریخ مسیحیت نیز موارد مشابهی پیدا کنم. ادیان صرف‌نظر از اینکه چه اسمی داشته باشند، همگی شبیه یکدیگرند. هیچ توافق و سازشی میان این ادیان و فلسفه ممکن نیست. دین، ایمان و عقیده را بر فرد تحمیل می‌کند در حالی که فلسفه، وی را از کل و یا بخشی از آن ایمان و اعتقاد رها می‌سازد.^۱

سیدجمال پس از ترک اروپا در سال ۱۲۶۵/۱۸۸۶، چهارسال بعد را بیشتر در زادگاهش ایران سپری کرد. وی نخست کوشید تا ناصرالدین‌شاه را به مبارزه علیه انگلیس ترغیب کند ولی چون در این هدف شکست خورد به روحانیون محافظه‌کار و روشنفکران اصلاح‌طلب روی آورد. در قبال روحانیون محافظه‌کار از یک جنگ صلیبی علیه غرب کافر طرفداری کرد و در قبال روشنفکران اصلاح‌طلب بر این نکته تأکید نمود که اصلاحات، به‌ویژه اصلاحات سیاسی و آموزشی، کشور را در برابر غرب امپریالیست توانا خواهد ساخت. شرکت افراد پرشور و پرشمار در این سخنرانیها، ناصرالدین‌شاه را نگران کرد. بنابراین سیدجمال که در حرم عبدالعظیم (ع) متحصن شده بود، دستگیر و دست‌بسته به امپراطوری عثمانی فرستاده شد. گرچه سیدجمال در بیرون‌راندن انگلیس و اعمال اصلاحات ناکام ماند، توانست پیروان بسیاری، به‌ویژه در بین علما و فارغ‌التحصیلان دارالفنون، باقی‌گذارد.

1. Quoted in N. Keddie, *Sayyid Jamal ad-Din "al-Afghani"* (Berkeley and Los Angeles, 1972), p. 193.

سیدجمال، شش سال پایانی عمر را در امپراطوری عثمانی گذراند. وی که در استانبول طرح موضوع اصلاحات سیاسی را خطرناک یافت، به فعالیتهای بی خطر روی آورد و سلطان را ترغیب کرد تا نهضت پان اسلامی علیه روسها - که اکنون خطرناکتر از انگلیس به نظر می رسیدند - به راه اندازد. سیدجمال همچنان خواهان اصلاح دین اسلام، به ویژه انطباق اصول و موازین قرآنی با کشفیات علوم جدید و جایگزینی علوم نوین اروپای معاصر با دانش سنتی بود. او، همچنین، در تبلیغات شدیدش علیه شاه ایران همواره از هر دو نوع استدلال عرفی و دینی بهره می جست: پادشاه ایران سست عنصر و بدسیرت گشته، مشاعرش ضعیف شده، بد رفتاری را پیش خود گرفته خودش از اداره کشور و حفظ منافع عمومی عاجز است. لذا زمام کار را به دست مرد پلید بدکردار پستی داده که در مجمع عمومی به پیغمبران بد می گوید، نه فرمان دین را می پذیرد نه به رؤسای دینی ارجی می گذارد، به علما بد می گوید، به مردم پرهیزگار تهمت می زند، به سادات بزرگوار توهین می نماید، با وعاظ مثل مردم پست رفتار می کند. از اروپا که برگشته پرده شرم را پاره کرده و خودسری را پیش گرفته، بی پرده باده گساری می نماید، با کفار دوستی می ورزد و با مردم نیکوکار دشمنی می کند. این کارهای خصوصی اوست اما آنچه به زیان مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمده کشور و درآمد آن را به دشمنان دین فروخته که به تفصیل عبارت است از:

- معادن و راههایی که به معادن منتهی می شود و همچنین خطوطی که از معادن به کنیه نقاط مهم کشور متصل است.
- کاروانسراهایی که در اطراف خطوط شوسه بنا می شود (در تمام کشور) به انضمام مزارع و باغستانهایی که در اطراف این راهها واقع است.
- راه اهواز تا تهران و آنچه از ساختمانها و مسافرخانهها و باغستانها و مزارع در اطراف آن واقع است.
- تنباکو و آنچه لازمه این محصول است از مرکز کشتزارها، خانههای نگاهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشندهها در هرکجا واقع شده و هرجا ساخته شود.
- جمع آوری انگور به منظور ساختن شراب و هرچه از دکان و کارخانه لازم دارد در تمام کشور.
- صابون، شمع و شکر و کارخانههایی که لازم آنهاست.
- بانک (چه می دانی بانک چیست) بانک عبارتست از اینکه زمام ملت را یکجا

به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنان نموده و سلطنت و آقای کفار را بر آنها بپذیرد...

خلاصه این مرد تبهکار کشور ایران را اینطور به مزایده گذاشته و خانه‌های محمد(ص) و ممالک اسلامی را به اجانب می‌فروشد ولی از پست‌فطرتی و فرومایگی که دارد به قیمت کم و وجه اندک حاضر به فروش می‌شود. بله وقتی پست‌فطرتی و حرص با خست و دیوانگی آمیخته شود چنین خواهد شد...^۱

هرچند عجیب به نظر می‌رسد ولی واقعیت دارد که شاه پس از هربار مسافرت به اروپا بر میزان استبداد خود افزوده است. در نتیجه، طبیعتاً مردم ایران با مشاهده اینکه شاه پس از هر سفر اروپایی خشن‌تر و مستبدتر می‌شود، ناآگاهانه این مصیبت‌های روزافزون‌شان را به تأثیر و نفوذ اروپا نسبت می‌دهند و به همین خاطر است که تنفر آنان از اروپاییها بیشتر می‌شود. زیرا آنان انتظار دارند که تأثیر سیاستمداران انگلیس و عملکرد عاقلانه آنها مساعد و رهایی‌بخش باشد.^۲

سیدجمال در سال ۱۲۷۶/۱۸۹۷، در بستر مرگ، به یکی از دوستانش اظهار امید و پشیمانی می‌کند. امید به این دلیل که آن «جریان اصلاح» که از غرب به سوی شرق می‌آید حتماً «بنای استبداد» را ویران می‌کند و اظهار پشیمانی به این دلیل که چرا بذر اندیشه‌های ارزشمند خود را در «خاک بی حاصل» دربارهای سلطنتی پاشیده است. او می‌گوید: «ای کاش تخم افکارم را بر خاک حاصلخیز افکار مردم پاشیده بودم.»^۳

ملکم‌خان، به سال ۱۲۱۲/۱۸۳۳، در یک خانواده ارمنی ساکن بخش مسیحی‌نشین جلفای نو در اصفهان به دنیا آمد. پدرش که فارغ‌التحصیل یک مدرسه انگلیسی در هند بود، نخست در اصفهان و سپس در دربار سلطنتی تهران، زبان انگلیسی و فرانسه تدریس می‌کرد. وی که شیفته تمدن غربی بود، ملکم‌خان را به یک مدرسه کاتولیک فرانسوی در اصفهان فرستاد و سپس برای او بورس دولتی

۱. نقل از کتاب ن. کدی، سید جمال‌الدین الافغانی. (توضیح مترجم: بخشی از نامه سیدجمال به میرزای شیرازی).

2. Sheikh Djemal ed-Din, "The Reign of Terror in Persia", *Contemporary Review*, 60 (February 1892), 243.

3. Keddie, *Sayyid Jamal ud-Din "al-Afghani"*, p. 419.

جهت تحصیل رشته مهندسی در فرانسه فراهم ساخت. ملک‌خان هنگام اقامت در پاریس، به فراماسونری و فلسفه سیاسی معاصر، به ویژه مکتب مهندسی اجتماعی سن‌سیمون و موضوع بحث‌انگیز دین انسانیت اگوست کنت، علاقه شدیدی پیدا کرد. وی، پس از بازگشت به ایران، به دارالفنون جدیدالتأسیس پیوست، با آزمایش‌های علمی خود، ناصرالدین شاه را تحت تأثیر قرار داد، احتمالاً برای استحکام موقعیت عمومی خود اسلام آورد و انجمن مخفی فراموشخانه را تشکیل داد. این انجمن، هرچند تقلیدی از فراماسونهای اروپایی بود، به آنها هیچ‌گونه وابستگی نداشت.

ملک‌خان، با جلب نظر شاه، یک «دفتر تنظیمات» برای دربار تنظیم کرد. این دفتر که نویسنده آن کاملاً از جنبش تنظیمات امپراطوری عثمانی الهام گرفته بود، یکی از نخستین طرح‌های اصولی منظمی است که در سده نوزدهم و به منظور انجام اصلاحات، نوشته شده است. «دفتر» با یک هشدار عمومی مبنی بر اینکه اگر شاه به زودی قوانین اصلاحی وضع نکند، کشور به کام قدرتهای خارجی فرو خواهد رفت، آغاز می‌شد. ملک‌خان برای این مقررات اصطلاح قانون را به کار می‌برد تا آن را از شریعت و عرف متمایز سازد. وی تأکید می‌کند که این قوانین جدید باید بر دو اصل اساسی مبتنی باشد: توسعه رفاه عمومی و برابری همه شهروندان. سرانجام «دفتر» با توصیه‌های مشخصی پایان می‌یافت: تفکیک حکومت به یک شورای قانونگذاری و یک هیئت اجرایی که هر دو برگزیده شاه باشد؛ توجه به افکار عمومی؛ تنظیم و تدوین قوانین پیشین؛ تشکیل ارتش حرفه‌ای و دائمی؛ ایجاد اداره مستقل مالیاتی؛ ایجاد نظام آموزشی همگانی؛ احداث بزرگراههای جدید بین شهرهای اصلی؛ و تشکیل بانک دولتی برای تأمین مالی توسعه اقتصادی.

ناصرالدین شاه، نخست به این توصیه‌ها و حتی موضوع پذیرش پست ریاست کل فراموشخانه توجه کرد، اما هنگامی که مراجع دینی تهران مفهوم قانون را نوعی بدعت تلقی کردند و فراموشخانه را متهم کردند که با فراماسونهای «جمهوریخواه ملحد» اروپایی رابطه دارد انجمن را تحریم کرد، دفتر تنظیمات را کنار گذاشت و ملک‌خان را به عثمانی تبعید کرد.^۱

۱. ا. رابین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، (تهران، ۱۳۲۷) جلد اول، ص ۵۲۵. مراجع مذهبی همچنین شایع کردند که فراموشخانه برای «نوجوانان تازه بالغ دارالفنون»، «مجالس عیاشی» فراهم می‌کند.

شاید در این دوران تبعید بود که ملک‌خان اثر طنزآمیز خود درباره ادبای سنت‌گرا را با عنوان شرح حال یک مسافر به رشته تحریر درآورد. وی در این اثر، از یک سو روشنفکران درباری، کاتبان و شعرا را به دلیل زبان مبهم، عبارت‌پردازیهای بی‌معنا، دلمشغولی به جزئیات و چاپلوسی قدرتمندان و از سوی دیگر رهبران دینی را به دلیل خودخواهی و فخرفروشی، نادانی، عدم تساهل، بی‌اعتمادی به علوم جدید، کاربرد اصطلاحات نامفهوم زبان عربی، توسل به اورداد و سخنان نامفهوم مجازی، دامن‌زدن به احساسات فرقه‌ای و استثمار مالی مؤمنان، به باد تمسخر می‌گیرد. شرح حال یک مسافر [شاید منظور رساله سیاحی می‌گوید باشد] یکی از نخستین هجوتنامه‌های ضدروحانی و از جمله نخستین آثار ادبی با نثر ساده فارسی و بدون عبارت‌پردازی‌ها و آرایه‌های سنتی بود.

ملک‌خان، در دوران تبعید با میرزا حسین‌خان (سپهسالار)، سفیر لیبرال‌منش ایران در استانبول، دوست شد و به واسطه وی پست سرکنسولی ایران در قاهره را به دست آورد. البته دوران تبعید در سال ۱۸۷۱/۱۲۵۰ به پایان رسید، زیرا ناصرالدین‌شاه دوباره به اصلاحات علاقه‌مند شد، حسین‌خان را به نخست‌وزیری منصوب و عنوان نظام‌الملک و منصب مشاور مخصوص را به ملک‌خان واگذار کرد. ولی این دولت جدید پس از اینکه بودجه دربار را قطع کرد، نهادهای اداری را به یک هیئت اجرایی و یک شورای مشورتی قانونگذاری تقسیم کرد و سرمایه دولت را با فروش امتیاز رویترا افزایش داد، بلافاصله با واکنش اشراف و روحانیان روبه‌رو شد. در نتیجه، ملک‌خان به عنوان سفیر عازم لندن شد و حسین‌خان نیز پس از یک دوره کوتاه، مقام دولتی خود را از دست داد.

ملک‌خان هنگامی که سفیر ایران در لندن بود همچنان شاه را به انجام اصلاحات فرا می‌خواند، با سیدجمال در تبعید ارتباط داشت و همکاران خود را در تهران به تلاش برای اصلاحات اداری بیشتر تشویق می‌کرد. ملک‌خان پس از سال ۱۸۸۹/۱۲۶۸، به دلیل بازپس‌ندادن وجوه خریداران سهام امتیاز لغوشده لاتاری، که به یک گروه انگلیسی فروخته بود، مقام خود را از دست داد و بنابراین موضع رادیکالتری در پیش گرفت. برکناری ملک‌خان باعث شد که او از یک اصلاح‌طلب داخلی به یک پشتیبان خارجی انقلاب، از یک لیبرال معتدل طرفدار شاه در برابر علما به رادیکال صریح‌اللهجه متحد با علما علیه شاه و از یک دولتمرد درباری توصیه‌گر به یک روزنامه‌نگار رادیکال مبین افکار اروپای جدید به‌ویژه پوزیتیویسم

سن سیمون و دین انسانیت اگوست کنت، در قالب مفاهیم مورد پذیرش ایران سنتی، تبدیل شود. او به دنبال از دست دادن مقامش، در یک سخنرانی عمومی درباره تمدن ایرانی در لندن، هدف اصلی خود را ارائه فلسفه سیاسی غرب در قالب عبارات منطبق با قرآن، حدیث و دیدگاههای ائمه شیعه اعلام کرد.^۱ ملکم، درباره عقب ماندگی ایران توضیح و تبیینهای مرسوم اروپایی مبتنی بر نژاد و مذهب را رد می کند و استبداد سیاسی و انزوای فرهنگی را عامل این عقب ماندگی می داند. او برای از بین بردن عامل نخست، قوانین حافظ زندگی، آزادی و مالکیت را پیشنهاد می کند؛ زیرا بدون این سه، امنیتی وجود نخواهد داشت و بدون امنیت هم پیشرفتی نخواهد بود. راه چیرگی بر مشکل دوم را نیز رواج مفاهیم و ایده های جدید در قالبهای مورد پسند اسلام می داند:

إبه این امرای برده ایم که وقتی عقایدی توسط نمایندگان شما در اروپا، آورده می شد به هیچ وجه مقبول نمی افتاد ولی اگر ثابت می شد که اینها در اسلام بوده است بلافاصله با بیشترین رغبت پذیرفته می شد. من می توانم شما را مطمئن سازم این پیشرفت اندکی که در ایران و ترکیه، به ویژه ایران می بینید، نتیجه این واقعیت است که برخی افراد اصول اروپایی شما را گرفته و به جای اینکه بگویند اینها از انگلیس، فرانسه یا آلمان آمده می گویند، «ما کاری با اروپاییان نداریم؛ اینها اصول حقیقی دین ما می باشد (و در واقع کاملاً هم درست است) که توسط اروپاییان اتخاذ شده است!» بی درنگ این عمل تأثیر گرانبهایی گذاشته است.

ملکم خان برای انتقال افکارش از لندن به تهران، روزنامه قانون را منتشر کرد. اگرچه این روزنامه حاصل تلاشهای پراکنده یک شخص بود، مورد توجه شمار بسیاری از اهالی تهران قرار گرفت. خوانندگان روزنامه چنان افزایش یافت که آن را غیرقانونی اعلام کردند و داشتن آن، جرم دولتی محسوب شد. پس از انقلاب مشروطه نیز این روزنامه یکی از عوامل عمده وقوع انقلاب به شمار آمد. نخستین شماره آن که در سال ۱۲۶۸/۱۸۹۰ به چاپ رسید، الگو و چارچوب چهارچوب چهار شماره آتی بود که طی هشت سال بعد منتشر شد. این شماره با شعار «وحدت، عدالت و پیشرفت» و یک دعای اسلامی به زبان عربی آغاز می شد و با سرمقاله طولانی

1. Malkum Khan, "Persian Civilization", *Contemporary Review*, 59 (February 1891),

دیگری که به فارسی روان نوشته شده بود و بر نیاز به قوانین عقلانی تأکید داشت، ادامه می‌یافت:

ایران مملو از نعمات خداداد است، چیزی که همه این نعمات را باطل گذاشته، نبودن قانون است. هیچ‌کس در ایران مالک هیچ چیز نیست زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین می‌کنیم بدون قانون، سرتیپ معزول می‌کنیم بدون قانون، حقوق دولت را می‌فروشیم بدون قانون، بندگان خدا را حبس می‌کنیم بدون قانون، خزانه می‌بخشیم بدون قانون، شکم پاره می‌کنیم بدون قانون. در هند، پاریس، در تفلیس، در مصر، در اسلامبول حتی در میان ترکمن هرکس می‌داند که حقوق و وظایف او چیست. در ایران احدی نیست که بداند تقصیر چیست و خدمت کدام.

فلان مجتهد را به چه قانون اخراج کردند؟

موجب فلان سرتیپ را به چه قانون قطع نمودند؟

فلان وزیر به کدام قانون مغضوب شد؟

فلان سفیه به چه قانون خلعت پوشید؟

هیچ امیر و هیچ شاهزاده‌ای نیست که از شرط زندگی خود به قدر غلامان سفرای خارجه اطمینان داشته باشد. حتی برادران و پسرهای پادشاه نمی‌دانند فردا صبح به عراق عرب منفی خواهند شد، یا به مملکت روس فرار خواهند کرد...^۱

در شماره‌های بعدی روزنامه قانون، آن قوانینی که زمینه ایجاد امنیت و بنابراین، پیشرفت اجتماعی را فراهم می‌سازد، توصیف و تبیین شده است. در این شماره‌ها، همچنین از هرگونه بحث آزاد درباره همه موضوعات راجع به رفاه عمومی؛ اتحاد با علما؛ پایان دادن به کشمکشهای فرقه‌ای به‌ویژه میان سنی‌ها و شیعیان، شیخی و متشرعه؛ خاتمه بخشیدن به واگذاری امتیازات به استثمارگران خارجی؛ تشکیل اجتماعی که اصول «آدمیت» - وحدت، عدالت و پیشرفت - را تبلیغ کند؛ و ایجاد یک مجلس شورای ملی - این یکی از نخستین نمودهای درخواست دولت پارلمانی در ایران است - پشتیبانی شده است. مطالب موجود در بسیاری از این شماره‌ها در شماره ششم قانون خلاصه شده است:

تاجری از قزوین می‌نویسد:

۱. میرزا ملکم‌خان، روزنامه قانون (تهران: کویبر ۱۳۶۹) نمره ششم، رجب ۱۳۰۷، ص ۲-۱. - م.

کسی نیست از این جوان نجیب بپرسد این حقوق و امتیازات دولت ما را به چه قانون به او باش خارجه می فروشید. [این معاملات تجارتنی، موافق شرع اسلام و موافق قانون هر دولت، حق و مال خلق این ملک است]. این معاملات و سائل و سرمایه گذاران ما هستند. شما این وسائل گذران مسلمین را به چه جسارت به کفار می فروشید. مگر خلق ایران واقعاً مرده اند که ترکۀ آنها را اینطور حراج می کنید - سرکار تاجر اینها خیلی حق دارند که ما را به کلی مرده بدانند - می گویم وقتی است که مجتهدین اسلام و عقلای این مملکت به حکم دین یا به اقتضای وظایف زندگی یا اقلأً از روی ترحم به این بیچاره خلق ایران یک راه نجات و اقلأً یک شعاع تسلی بنمایند. می پرسید راه کدام و چاره چیست؟ جواب ما و جواب دنیا منحصر است به این در کلمه. قانون و قانون. بسیار خوب. اما حرف در این است که ما این قانون را از کجا تحصیل کنیم و چه طور مجرا بداریم. جای حصول قانون در نمره دویم این جریده مجملاً مشخص شده است. باید اقلأً صدنفر از مجتهدین بزرگ و فضیلتی نامی و عقلای معروف ایران را در پای تخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرد و به آنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعدیل و تدوین و رسماً اعلام نمایند...^۱

گرچه ملکم خان یکی از پیشگامان حکومت مشروطه به شمار می آید، پیرتر از آن بود که بتواند در انقلاب مشروطیت مشارکت فعالی داشته باشد. هرچند انقلابیون ملکم را رایزن فرزانه خود می دانستند، با او مشورت می کردند و آثارش را تجدید چاپ می کردند، او همچنان در تبعید باقی ماند و چند روز پس از شروع جنگ داخلی در سال ۱۲۸۷/۱۹۰۸، درگذشت.

از اعتراض تا انقلاب (۱۲۷۹-۱۲۸۴ / ۱۹۰۰-۱۹۰۵)

تماس و برخورد با غرب، افزون بر گسترش طبقه روشنفکر جدید و طبقه متوسط سنتی، نارضایتی اجتماعی فراگیری را هم پدید آورد. طبقه روشنفکر که در اندیشه پیشرفت پرشتاب بود، نارضایتی روزافزون از روند آهسته نوسازی و فساد زیاد دربار را بیان می کرد. طبقه متوسط سنتی که در برابر رقبای بیگانه بی دفاع مانده بود، کم کم

۱. میرزا ملکم خان، روزنامه قانون. (تهران، کویر ۱۳۶۹)، نمره ششم، ذی حجه ۱۳۰۷، ص ۱ و ۲ - م.

پی برد که قاجار بیشتر به فکر تقویت دولت در برابر جامعه است تا حفظ جامعه در برابر قدرتهای امپریالیستی. مردم عادی، به ویژه صنعتگران شهری و توده‌های روستایی، از پایین آمدن ناگهانی سطح زندگی، که از حضور رقبای غربی، مالیاتهای فزاینده و پیشی گرفتن رشد جمعیت بر محصول ناخالص ملی ناشی می‌شد، رنج می‌بردند. از دیدگاه مجدالاسلام کرمانی، یکی از روشنفکران شاخص سالهای پایانی سده نوزده، قاجاریان فاسد به کمک امپریالیستها، با فروش زمینها، امتیازات، انحصارات و حتی فروش روستاییان به بردگی ترکمنها - خلاصه «همه پادشاهی محروسه» - و با حیف و میل درآمدها در قصرها، عیاشی و دادن مستمری و هدایا و سفرهای خارجی، شیرۀ مملکت را کشیدند.^۱

گرچه داده‌های چندان مطمئنی درباره وضع اقتصادی در سده نوزدهم وجود ندارد، برای نشان دادن اینکه در دوران مورد بحث، سطح زندگی شهروندان متوسط بسیار پایین آمده بود، گواه روشنی وجود دارد. در حالی که همه شاهدان خارجی اوایل سده بیستم، زندگی روستایی را بیش از حد فقیر و به شدت ناامن توصیف کرده‌اند، اغلب سیاحان اوایل سده نوزدهم شرایط نسبتاً خوب زندگی روستایی را یادآور شده‌اند. مثلاً شیل در مورد روستاها می‌گوید: «آسایش واقعی چشمگیری وجود دارد و من از اینکه هموطنانم از این آسایش بهره‌مند نیستند، غیبه می‌خورم.» «در کشور کم‌جمعیتی مانند ایران، به نفع زمین‌دار است که رعایای خود را آرام کند و آنها را در املاک خودش نگهدارد. بنابراین، زمین‌داران با رعایایشان به خوبی رفتار می‌کنند.» بنیامین نیز به این مسئله پی برد که کارگران می‌توانند دستمزدهای بیشتری بخواهند، چون هم شمارشان اندک است و هم سیار هستند. «رعایای شاه فقیر نیستند و شواهد و مدارک اندکی مبنی بر فقر شدید در مملکت او وجود دارد.» استاک نیز مشاهده می‌کند که کمبود نیروی کار، قدرت چانه‌زنی زارعان را افزایش می‌دهد: «روی هم رفته به نظر می‌رسد مستأجر ایرانی تا هنگامی که اجاره خود را بپردازد از اجاره‌داری خود بهره‌مند و مطمئن است.»^۲ فریزر نیز زندگی روستایی را با

۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد سوم، ص ۹۹-۱۱۴.

۲. J. Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia* (London, 1856), pp. 100-390

کونولی نیز می‌نویسد که «به هنگام قلم و ستم، روستاییان کوچ کرده، به مناطق دیگری می‌رفتند.»

عباراتی توصیف می‌کند که پس از یک سده، کاربرد آن غیرممکن می‌شود: زارعان کسانی هستند که بیشترین میزان سنگینی استبداد حکمرانان بر دوش آنهاست. اما هنوز خانه‌هایشان راحت و تمیز است و اغلب نانهای مرغوب گندمی، ماست و یا خامه و پنیر دارند. معمولاً میوه هم وجود دارد و برخی اوقات خوراک گوشت به صورت آش و یا همراه با پلو موجود است. زنان و کودکانشان و خودشان نیز همواره لباس می‌پوشند، هرچند نوع لباسها زیر است؛ و کم‌اند آنهایی که هنگام آمدن میهمان، توانایی انداختن نمد یا فرش نمدی را نداشته باشند. در واقع نرخ بالای دستمزدها ثابت می‌کند که درآمدهای حاصل از کشاورزی زیاد است، هرچند که قیمت مواد غذایی گران نیست؛ و ما می‌توانیم راضی باشیم که علی‌رغم غارت‌گری، کشاورز محصول خود را احتکار نمی‌کند. مانند دیگر چیزها، زیاده‌ستانی و خودکامگی نیز پس از مرحله معینی بی‌اثر می‌شود و اجحاف‌کنندگان و خودکامگان تلاشهای یکدیگر را خنثی می‌سازند، هرچند که هرگز از فریب‌کاری و دروغ‌گویی کوتاهی نمی‌کنند. علی‌رغم این شرایط دلسردکننده، روستایی همچنان فعال و باهوش است و حتی در بین افراد میان‌حال نیز معمولاً روحیه میهمان‌نوازی وجود دارد.^۱

همچنین گرچه درباره شدت نارضایتی‌های اجتماعی در نیمه دوم سده نوزدهم، مدارک آماری اندکی وجود دارد، مطالب مستند نشان‌دهنده افزایش خصومت مردم، به‌ویژه جمعیت شهری نسبت به غرب، قاجار و جوامع بسیار وابسته به غرب فراوان است. در نیمه نخست سده نوزدهم، اروپاییانی مانند اوزلی، موریه، و شیل به آسانی در مراسم عبادی مساجد، تعزیه‌ها و حتی مراسم عزاداری ماه محرم شرکت می‌کردند.^۲ همچنین هیئتهای مذهبی آزادانه و بدون آنکه با دشمنی و مخالفت جدی دولت و یا مسلمانان روبه‌رو شوند، مدرسه، چاپخانه و کلیسا دایر می‌کردند. حتی یکی از این هیئتها به دلیل ترتیب‌دادن بحثی درباره الهیات در اسلام و

Journey to the North of India (London, 1834), II, 249; S. Benjamin, *Persia and the Persians* (Boston, 1887), pp. 173, 471; E. Stack, *Six Months in Persia* (New York, 1882), II, 205, 280.

1. J. Fraser, *Historical and Descriptive Account of Persia* (Edinburgh, 1834), p. 303.
2. W. Ouseley, *Travels in Various Countries of the East* (London, 1819), II, 164-70; J. Morier, *A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor* (London, 1818), p. 197; Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia*, pp. 322-25.

مسیحیت، مورد تقدیر و تشکر علما قرار گرفته بود. تقریباً هیچ‌یک از سیاحان غربی شاهد مخالفتها و دشمنیهای عمومی نبوده‌اند. کونولی پس از اقامت در مشهد می‌نویسد که «متوجه هیچ‌گونه بدرفتاری و اهانت» نشد: «من هر روز در شهر گردش می‌کردم و هرگز شاهد کوچکترین اهانتی نبودم.» شیل نیز به وجود «میزان زیادی گرایشات اگنوستیستی»^۱، دئیستی^۲ و آزادی بیان مذهبی در جامعه پی برده بود. موسیو تانکوین یکی از دیپلماتهای فرانسوی، در گزارش خود می‌نویسد که «من هرگز، حتی از مردم رده پایین، عبارات توهین‌آمیزی نسبت به دین مان نشنیده‌ام.»^۳

البته این موضع‌گیری به تدریج در نتیجه جنگ خارجی و به‌ویژه پس از قرارداد خفت‌بار ترکمانچای، تغییر یافت. تزار بلافاصله پس از عقد این قرارداد، گریبایدوف را که به خاطر تحقیر همه آسیائیان به‌ویژه ایرانیان، داستان‌نویس بدنامی بود، برای اجرای مفاد تحقیرآمیز قرارداد به ایران فرستاد.^۴ گریبایدوف پس از ورود به تهران به سربازان قزاق خود اجازه داد در حالت مستی در خیابانها گردش کنند؛ با خودداری از درآوردن پوتین‌هایش به دربار بی‌احترامی کرد؛ و به نیروهایش دستور داد تا برای «آزادی» مسیحیان سابقی که اکنون خدمه مسلمان بودند، به خانه‌های شخصی مردم وارد شوند. پی‌آمد چنین عملی شگفتی‌آور نبود. هنگامی که یکی از مجتهدان، فتوایی مبنی بر پشتیبانی از بندگان مسلمان صادر کرد، شمار بسیاری از بازاریان در برابر محل اقامت هیئت روسی گرد آمدند. قزاقان در نتیجه هراس از مردم به‌سوی آنان تیراندازی کردند و بدین ترتیب جمعیت خشمگین سر به شورش برداشتند، محل اقامت هیئت را غارت کردند و هشتاد نفر از اعضای آن را کشتند.

گرچه آن نوع رفتار خشونت‌بار در جریان قتل گریبایدوف تکرار نشد، احساسات

۱. Agnosticism: مکتبی که به قابل شناخت بودن جهان خارج برای ذهن انسانی معتقد نیست؛

لاادری‌گری. - م.

۲. Deism: مکتبی که به وحدانیت خداوند معتقد است ولی وحی را قبول ندارد. - م.

۳. حامد الگور، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری (تهران، طوس ۱۳۶۹)؛

Conolly, *Journey to the North of India*. 1, 333; Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia*, p. 200; M. Tancoigne, *A Narrative of a Journey into Persia* (London, 1820), p. 190.

4. D. Costello, "Griboyedov in Persia in 1820", *Oxford Slavonic Papers*, 5 (1954), 81-93.

پدیدآورنده آن خشونت، در بقیه سالهای سده نوزدهم از بین نرفت. اروپاییان دیگر هرگز جرأت داخل شدن به زیارتگاهها و شرکت در تعزیه و مراسم ماه محرم را نداشتند. ادوین ویکس که در دهه ۱۲۶۹/۱۸۹۰ در ایران بود، مجبور شد برای ورود به مسجد، پوشش خود را عوض کند. یک فرانسوی دیگر، به نام استاچ دولوری هم متوجه می شود که تماشای مراسم عزاداری ماه محرم، برای مسیحیان خطرناک است. بنابراین، میسیونرهای غربی، آزادی عمل پیشین خود را از دست دادند. آنها دیگر نمی توانستند مسلمانان را به دین مسیح دعوت کنند، حوزه فعالیت مدارس، کلیساها و چاپخانه هایشان به شدت محدود شده بود و اکنون هیچ میسیونر عاقلی در فکر مباحثه با علما نبود. بنیامین می نویسد که حضور در مراسم مذهبی برای مسیحیان به ویژه میسیونرها، خیلی خطرناک بود: «مردم تبریز بی نهایت متعصب هستند. سال گذشته به هنگام برگزاری مراسم مذهبی، نزدیک بود که خارجیها کشته شوند. در سال ۱۲۶۴/۱۸۸۵ به دلیل ترس از وقوع کشتار، مبلغان مسیحی مجبور شدند کارشان را موقتاً تعطیل کنند.» همچنین، جهانگردان اروپایی اغلب با دشمنی و بی مهری عمومی روبه رو می شدند. چنانکه لندور می نویسد، غریبها ماجراجو و دزد قلمداد می شدند: «مردم، بیشتر با آنها مدارا می کنند و چندان محبتی نسبت به آنها ندارند. با گردش در خیابانهای شهر می توان به این واقعیت پی برد.» متخصصان اروپایی نیز با مخالفت عمومی فزاینده ای مواجه بودند. هنگامی که یک تاجر ایرانی برای احداث خط آهن انزلی به رشت، چند مهندس خارجی را استخدام کرد، قاطرچی های محلی تصمیم گرفتند که از انجام این کار جلوگیری کنند. جان ویشارد رئیس بیمارستان مسیحی تهران، معتقد بود که این قاطرچی ها که وعظ متعصب تحریک کرده بودند، نگران از دست دادن کار خود بودند. همچنین، هنگامی که ناصرالدین شاه برای احداث خط آهن تهران به حضرت عبدالعظیم، با یک شرکت بلژیکی قرارداد بست، گاری چی ها به دلیل ترس از پدید آمدن رقیبی ارزان قیمت، روحانیون به دلیل مخالفت با نفوذ اجنبی و زائران نیز به دلیل هراس ناشی از مرگ یکی از زائران در زیر موتور بخار، دست به دست هم دادند تا خط آهن را ویران کنند. حتی براون می نویسد که «همه این نوآوریها منبع ثروت هستند ولی نه برای مردم ایران بلکه از یک سو برای شاه و وزرایش و از سوی

دیگر برای مجریان و سهامداران اروپایی این طرحها.^۱ در پایان سده نوزدهم، سیاحان اروپایی، این بیگانه‌ترسی و تعصب مذهبی را از جنبه‌های ذاتی فرهنگ مردمی ایران قلمداد می‌کردند، ولی در واقع بیشتر این خصوصیات پیامد ناخواسته نفوذ غرب در ایران بود.

در بحران تنباکوی سال ۱۲۷۰-۱۲۷۱/۱۸۹۱-۱۸۹۲ این نارضایتی عمومی فزاینده به جنبشی توده‌ای تبدیل شد. این بحران نتیجه فروش امتیازی دیگر - این بار به ماژور تالبوت انگلیسی - از طرف ناصرالدین‌شاه بود. تالبوت در مقابل پرداخت ۲۵۰۰۰ پوند به شاه و قرار پرداخت ۱۵۰۰۰ پوند اجاره سالانه و ۲۵ درصد از سود حاصل به ایران، امتیاز انحصاری پنجاه‌ساله توزیع و صدور تنباکو را به دست آورد. روزنامه لیبرال اختر که در استانبول منتشر می‌شد، نگرانی عمومی بازرگانان ایرانی را چنین بیان می‌کند:

واضح است که صاحب امتیاز، کار را با سرمایه اندکی شروع خواهد کرد و تنباکو را از زارعان خریده به قیمتی بالاتر به تجار و صاحبان کارگاه‌ها خواهد فروخت. و کلیه منافع به جیب انگلیسیها خواهد رفت. از آنجا که تجار ایرانی حق صدور تنباکو به خارج را ندارند، آنهايي که در سابق به این تجارت مشغول بودند، حالا ناگزیر از کسب خود دست کشیده و کار دیگری برای خود پیدا خواهند کرد. صاحب امتیاز توجهی ندارد که چه تعداد از تجار که در سابق به این کسب مشغول بودند، بیکار و برای یافتن شغل‌های دیگر دچار خسران خواهند شد.^۲

در اردیبهشت ۱۲۷۰/آوریل ۱۸۹۱، با ورود نمایندگان این شرکت، بازار شیراز که منطقه مهم کشت تنباکو به‌شمار می‌رفت، بسته شد. در پی این اقدام بازاریان شیراز و بازتاب سراسری این رویداد (بیشتر به واسطه وجود شبکه جدید تلگراف)، بازاریان شهرهای مهم به‌ویژه تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، قزوین، یزد و کرمانشاه به یک اعتصاب عمومی دست زدند. علما با صدور فتوایی برای تحریم مصرف

1. E. Weeks, *From the Black Sea through Persia and India* (New York, 1895), p. 62; E. De Lorey, *Queer Things about Persia* (London, 1907), p. 280; Benjamin, *Persia and the Persians*, pp. 113, 342, 379; H. Landor, *Across Coveted Londs* (New York 1903), I, 116; J. Wishard, *Twenty Years in Persia* (New York, 1908), p. 144; E. Browne, *A Year amongst the Persians* (London, 1950), pp. 98-99.

۲. نقل از ن. کدی، تحریم تنباکو در ایران، ترجمه شاهرخ قام‌مقامی، (تهران، ۱۳۵۶) ص. ۶۱ - م.

دخانیات، از این اعتصاب عمومی پشتیبانی کردند و آن هم کم‌کم گسترش یافته، به تحریم ملی تنباکو تبدیل شد. تحریم تنباکو که مورد پشتیبانی روسها، مجتهدان مقیم کربلا، سیدجمال در استانبول، ملکم‌خان در لندن، تظاهرکنندگان خشمگین خیابانهای تهران و حتی حرمسرای دربار بود، ناصرالدین‌شاه را وادار به لغو امتیاز کرد. این بحران، دگرگونیهای بنیادینی را که در ایران سده نوزدهم روی داده بود، آشکار ساخت و نشان داد که اکنون شورشهای محلی می‌تواند به خیزشی عمومی تبدیل شود؛ طبقه روشنفکر و متوسط سنتی می‌تواند با هم کار کنند؛ و شاه برخلاف ادعاهایش، طبل توخالی است. بنابراین اعتراض به امتیاز تنباکو، در واقع تمرینی برای انقلاب قریب‌الوقوع مشروطه بود.

ناصرالدین شاه پس از بحران تنباکو به اعمال محدودیت سیاسی بیشتر روی آورد و از تغییر و تحولات خطرناک پرهیز کرد. امتیازات کمتری واگذار کرد؛ به دوران رشد و گسترش دارالفنون پایان داد؛ ایجاد مدارس جدید را ممنوع ساخت؛ هنگامی که گروهی مذهبی یک مؤسسه آموزشی جدید را در تبریز به آتش کشیدند، موضوع را نادیده گرفت؛ اختر و قانون را غیرقانونی اعلام کرد؛ نشریات منتشرشده در سایر کشورها را به باد انتقاد گرفت؛ میزان بورسهای دولتی برای تحصیل در خارج را محدود کرد؛ مسافرتهاى مردم از جمله وابستگان خود را به اروپا منع کرد؛ با غرور و افتخار اعلام کرد که وزیرانی می‌خواهد که ندانند آیا بروکسل نام محلی است و یا نوعی کلم؛ و به دلیل هراس از شایعات ضددولتی و به بهانه اینکه «راویان و درویش، تنبلی و سایر مفاسد را در بین طبقات پایین رواج می‌دهند»،^۱ بیهوده کوشید تا اکثر قهوه‌خانه‌های تهران را به تعطیلی بکشانند. افزون بر این، ناصرالدین‌شاه بیش از پیش به تحریک رقابتهای گروهی متوسل می‌شد و از بابیها به عنوان سپر بلا بهره‌برداری می‌کرد. مهدی ملکزاده فرزند یکی از قربانیان انقلاب مشروطه، در کتاب خود می‌نویسد که «اگر شاه وطن پرست بود، می‌بایست به منظور مهار رقابتهای گروهی، به ویژه کینه‌جوییهای قبیله‌ای، یک رشته نهادهای مرکزی ایجاد می‌کرد. اما از آنجایی که چنین شخصیتی نبود، به‌طور زیرکانه‌ای گروهی را علیه گروه دیگر تحریک می‌کرد و بنابراین کشتی دولت را در معرض غرق شدن در دریای هرج و مرج

1. De Lorey, *Queer Things about Persia*, p. 78.

اجتماعی قرار می‌داد.^۱

این سیاست سرکوب، منزوی‌سازی و تحریک - ویژگیهای «عصر ناصرالدین شاهی» - ناگهان در سال ۱۸۹۶/۱۲۷۵ پایان یافت. ناصرالدین‌شاه، هنگامی که زمینه برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت را فراهم می‌کرد، در حرم حضرت عبدالعظیم به ضرب گلوله تاجری ورشکسته که از شاگردان سید جمال‌الدین افغانی هم بود، از پای درآمد. گلوله وی نه تنها به عصر ناصرالدین‌شاهی خاتمه داد بلکه آغازگر مرحله پایانی زمامداری شاهان قاجار نیز بود.

پادشاه جدید، مظفرالدین‌شاه (۱۲۷۵-۱۲۸۵/۱۸۹۶-۱۹۰۷) نیز با پیروی از سیاستهای اقتصادی غیرمردمی، ناخودآگاه عمر رژیم را کوتاه‌تر کرد. او بازرگانان داخلی را وادار کرد تا تعرفه‌های بیشتری بپردازند، زمینهای مالیاتی را از صاحبان قبلی آن گرفت و از افزایش مالیات بر زمینها، کاهش مستمریهای دربار به‌ویژه مستمریهای علما و اعیان کنترل شدید بر موقوفات، سخن به میان آورد. مهمتر اینکه، درهای کشور را دوباره به روی سرمایه‌گذاران خارجی گشود و به فکر گرفتن وام خارجی افتاد. امتیاز انحصاری استخراج و بهره‌برداری از نفت در تمام ایالات مرکزی و جنوبی را به یک انگلیسی به نام داریسی واگذار کرد؛ امتیاز عوارض جاده‌ای جدیدی را به بانک شاهی بریتانیا داد؛ وامی به ارزش ۲۰۰,۰۰۰ پوند از شرکت فرانسوی برای خرید تسلیحات، وامی دیگر به مبلغ ۳,۰۰۰,۰۰۰ پوند از دولت روسیه برای بازپرداخت وامهای پیشین و وامی در حدود ۳۰۰,۰۰۰ پوند از دولت انگلیس برای تأمین هزینه سفر «درمانی» به لندن، دریافت کرد. در همین زمان برای ایجاد کارخانه‌های جدید آجرسازی، بافندگی، راه‌اندازی شبکه تلفن تهران و برق‌رسانی به خیابانهای اصلی تهران، تبریز، رشت و مشهد، با شرکتهای اروپایی چندین قرارداد بست و برای تضمین بازپرداخت این وامها و امنیت سرمایه‌گذارها، مسیو نوز بلژیکی را به ریاست کل گمرکات کشور منصوب کرد.

مظفرالدین‌شاه، همزمان با دنبال کردن این سیاستهای غیرمردمی، ناگهان تدابیر امنیتی و انتظامی را کاهش داد؛ تا آنجا که برخی محافظه‌کاران متعصب به شک افتادند که شاید وی تمایلات شیخیه داشته باشد.^۲ او مرزهای کشور را به روی

۱. ملکزاده، تاریخ، جلد اول، ص ۱۳۹.

۲. نگار، دین و دولت در ایران، ص ۳۳۹ - م.

روزنامه‌های لیبرالی مانند *حبل‌المتین* و *پرورش* که در کلکته و قاهره منتشر می‌شد باز کرد؛ همچنین ممنوعیت مسافرت را از میان برداشت؛ ملکم را به مقام سفیر ایران در رم گمارد؛ و مهمتر از همه اینکه تشکیل انجمنهای صنفی و آموزشی را تشویق کرد.

گروهی از بازرگانان اصفهان شرکت اسلامی را تشکیل دادند که نخستین شرکت بزرگ سهامی کشور بود. هدف آنان «رفع نیازمندیهای کشور از طریق فراگیری صنایع جدیدی مانند نساجی و پشتیبانی از صنایع دستی به‌ویژه هنر مینیاتور بود.»^۱ در تبریز، گروهی از روشنفکران جوان مسلط به زبان ترکی که با گرایشهای فرهنگی نواحی قفقاز و امپراطوری عثمانی آشنا بودند، روزنامه فارسی‌زبان گنج فنون را منتشر کردند.^۲ میرزا محمدعلی خان «تربیت» و سید حسن تقی‌زاده، دو عضو اصلی گروه بودند که در انقلاب مشروطه نقش مهمی داشتند. «تربیت» صاحب یک کتابفروشی با کتابهای غیرمذهبی بود که اعضای گروه در آن جمع می‌شدند. سید حسن تقی‌زاده نخست به دلیل علاقه شدید به شیخیه، از پیشینه مذهبی محافظه‌کارانه‌اش برید و سپس برای آشنایی با دنیای غرب، به زبانهای اروپایی و علوم جدید فیزیک، پزشکی و شیمی کاربردی روی آورد.^۳

در تهران نیز گروه دیگری از روشنفکران، «انجمن معارف» تشکیل دادند و با گردآوری کتابهای خود، نخستین کتابخانه ملی کشور را تأسیس کردند. انجمن معارف که در برابر روحانیون شدیداً محافظه‌کار، از پشتیبانی دربار برخوردار بود، توانست در مدت کوتاهی (از زمان تشکیل تا انقلاب) ۵۷ دبیرستان خصوصی در تهران دایر کند. شخصیت مهم کتابخانه و انجمن، واعظ برجسته، حاج میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین بود. ملک‌المتکلمین علی‌رغم اینکه یک شیعه سنتی شناخته می‌شد، یک ازلی باطنی، یکی از همکاران پیشین سیدجمال و از طرفداران سرسخت تمدن جدید بود. وی در مراسم گشایش یکی از مدارس جدید، منظور و احساسات یاران فرهنگ دوستش را چنین خلاصه می‌کند:

فرق میان انسان و حیوان به علم و دانش است زیرا در پرتو علم است که انسان

۱. ملک‌زاده، تاریخ، جلد اول، ص ۱۷۵.

۲. م. مجتهدی، تاریخ زندگانی تقی‌زاده، (تهران، ۱۳۲۱)، ص ۱۸.

۳. حسن تقی‌زاده، «زندگی من» راهنمای کتاب، ۱۳ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۴۹)، ص ۲۴۳-۲۶۶.

به رموز طبیعت راه یافت و به مقام توحید و خداشناسی نائل گشت. به واسطه علم و دانش فرزندان انسان که چون حیوانات در غارها زیست می‌کردند به این مقام رفیع و موقع منبع انسانیت نائل شده و قوای طبیعت را در اختیار خود درآوردند و به منافع عمومی بکار انداختند. از پرتو علم است که قوه کهربایی و برق جای چراغ پیه‌سوز و روغن کرچک را گرفت و ماشینهای بخار و خطوط آهن که هر ساعت چندین فرسنگ راه می‌پیمایند و صدها مسافر را حمل می‌کنند جای خر لنگ را اشغال کرد. از پرتو علم است که ملت گمنام ژاپن که هزاران سال در ظلمت و تاریکی می‌زیست امروز به این مقام بلند از تمدن و بزرگواری نائل شده و با ملل متمدنه جهان در تمام شئون لشگری و فرهنگی رقابت می‌کند و قسمتی از آسیا را به نور علم و تمدن روشن کرده. پس شما ای فرزندان من که برای تحصیل علم و شرف در این دبستان یا کارخانه آدم‌سازی راه یافته‌اید بدانید که خیر دنیا و آخرت شما و ملیت شما و فرزندان آتیه شما فقط و فقط در زیر پرچم علم و دانش است و سرافرازی شما در مقابل ملل زنده دنیا و همقدم شدن با کاروان تمدن و انسانیت جز از طریق آموختن علم و دانش میسر نیست.^۱

مظفرالدین شاه امیدوار بود که بتواند با این سیاست لیبرالی، مخالفت مردم را فرونشاند ولی این لیبرالیسم که همزمان با نفوذ گسترده غرب بود، فقط مخالفان را به تشکیل سازمانهای نیمه مخفی تشویق کرد. از بین این سازمانها، پنج گروه زیر، نقش مهمی در انقلاب مشروطه داشتند: مرکز غیبی، حزب اجتماعیون عامیون، مجمع آدمیت، کمیته انقلابی و انجمن مخفی.

مرکز غیبی را در تبریز، دوازده تن از جوانان تندرو که با روزنامه گنج فنون همکاری می‌کردند بنیاد گذاشتند. رهبر گروه، یک تاجر شیخی به نام علی کربلایی بود که به دلیل علاقه مندی‌اش به ادبیات و فلسفه سیاسی فرانسه، به «مسیو» معروف شده بود. همکاران او عبارت بودند از برادر کوچکتر تربیت، سه تاجر که اغلب برای تجارت به باکو مسافرت می‌کردند، دو دباغ، یک کارمند دولتی و یک زبان‌دان جوان که زبانهای روسی، آلمانی، انگلیسی و فرانسه را در مدرسه میسیونری فرانسوی محلی آموخته بود.^۲

۱. نقل از مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول، تهران: سفراط (بی‌تا) ص ۱۵۳-۵۴.
 ۲. اطلاعات راجع به مرکز غیبی از منابع زیر بدست آمده است: س. جاوید، فداکاران فراموش شده،

حزب اجتماعیون عامیون در باکو و در اوایل سال ۱۲۸۳/۱۹۰۴، توسط گروهی از مهاجران که زمانی در حزب سوسیال دموکرات روسیه فعالیت می‌کردند، تأسیس شد. این حزب با گشودن باشگاه «همت» برای یکصد هزار کارگر مهاجر ایرانی - اکثراً از آذربایجان ایران - که در حوزه نفت باکو کار می‌کردند، به فعالیت پرداخت. رهبر حزب، نریمان نریمانف، آموزگاری آذربایجانی بود که بعدها به ریاست جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی رسید. تقریباً همه بنیانگذاران حزب از روشنفکران آذربایجان ایران بودند. آنها در برنامه خود که بیشتر ترجمه‌ای از خواسته‌های اقتصادی دموکراتهای مکتب روسی بود، حق تشکّل و اعتصاب برای کارگران، هشت ساعت کار روزانه، حقوق بازنشستگی، تدوین یک نظام مالیات بر درآمد تصاعدی، توزیع زمین بین کسانی که بر روی آن کار می‌کنند، تهیه مسکن برای افراد بدون مسکن، مدارس رایگان، کاهش مالیات بر مصرف، آزادی بیان، قلم و گردنمایهای عمومی، و مدارا با همه مذاهب «مورد قبول شریعت» را خواسته بودند.^۱ مرکز غیبی که در زمان کوتاهی روابط نزدیکی با اجتماعیون عامیون برقرار ساخت، برنامه این حزب را در ایران رواج داد.

در حالی که دو سازمان نام‌برده تحت تأثیر سوسیالیسم انقلابی مارکسیسم روسی قرار داشت، «مجمع آدمیت» تهران، از پوزیتیویسم رادیکال سن سیمون و اومانیسم لیبرال اگوست کنت الهام گرفته بود. بنیانگذار جمعیت، میرزا عباس قلی خان قزوینی که بعدها به آدمیت معروف شد، از دوستان نزدیک ملکم و از اعضای مهم وزارت عدلیه بود. پسر وی، فریدون آدمیت، مورخ معروف تاریخ جنبش مشروطه، می‌نویسد که مجمع سه هدف اصلی داشت: به کاربردن مهندسی اجتماعی برای دستیابی به توسعه ملی؛ کسب آزادی فردی به منظور شکوفایی عقل و اندیشه بشری؛ دستیابی به برابری در حقوق برای همگان بدون در نظر گرفتن اصل و نسب و مذهب به منظور حفظ و تضمین شأن و منزلت همه شهروندان.^۲ در سوگندنامه

(تهران، ۱۳۴۶)؛ ۱. اقبال، «شریف‌زاده» یادگار، ۳ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۶)، ص ۵۸-۷۳؛ ک. طاهرزاده -

بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۳۱).

۱. «دربارۀ حزب سوسیال دموکرات ایران (اجتماعیون عامیون)»، دنیا، ۵ (تابستان ۱۳۴۶)، ۱۰۳-۹۹؛

«برنامه‌های حزب سوسیال دموکرات ایران»، دنیا، ۳ (زمستان ۱۳۴۱)، ۷۶-۸۰.

۲. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران، (تهران، ۱۳۴۰) ص ۲۰۶-۲۱۷.

پنهانی گروه آمده بود که «برابری در حقوق و وظایف، تنها اساس واقعی روابط بشری است. تنها برابری می‌تواند وحدت منافع ملی را مستحکم و پایدار سازد. تنها برابری می‌تواند تعهدات و حقوق قانونی افراد را تضمین کند.» اعضای جاه‌مه بیشتر از میان دولتمردان عالی‌رتبه بودند نه شاهزادگان، زیرا: درخواست برابری حقوقی برای کارکنان دولتی خسته از امتیازات موروثی جذاب بود؛ مفهوم مهندسی اجتماعی، ایفای نقش‌های مهمی را در روند توسعه ملی به آنان وعده می‌داد؛ امید به آزادی، پاسخگوی اشتیاق آنها به یافتن امنیت شخصی در مقابل تصمیمات مستبدانه بود؛ و رازداری تشریفاتی که تقلیدی از فراماسونهای اروپایی بود، آنان را در برابر مقامات محافظه‌کار و توده‌های مذهبی حفظ می‌کرد.

«مجمع آدمیت» در فعالیتهای روزمره‌اش محتاط بود، ولی کمیته انقلابی، هم تاکتیک و هم استراتژی رادیکالی داشت. بنا به گفته ملکزاده که پدرش، ملک‌المتکلمین، رهبر گروه به‌شمار می‌رفت، کمیته از پنجاه و هفت «روشنفکر رادیکال» که اغلب به کتابخانه ملی رفت و آمد می‌کردند تشکیل یافته بود.^۱ این پنجاه و هفت نفر در جریان یک گردهمایی مخفی در اطراف تهران در خرداد ۱۲۸۳/۱۹۰۴، برای «براندازی استبداد» و استقرار «حکومت قانون و عدالت» برنامه‌ای تدوین کردند. آنها در این برنامه خواهان بهره‌برداری از حسادتهای شخصی و رقابتهای سیاسی درباریان، وزرا و رهبران مذهبی و پشتیبانی از افراد کمتر محافظه‌کار در مقابل محافظه‌کاران افراطی بودند. همچنین، در این برنامه، ارتباط با رهبران مذهبی «روشنفکر»؛ پرهیز از فعالیتهای غیراسلامی به منظور کاستن از شک و تردید علما (گرچه کمیته، اصل مدارا را به‌عنوان یکی از اهداف اساسی پذیرفته بود)؛ بهره‌گیری از وعظ و سخنرانی، روزنامه، اعلامیه و ترجمه، برای نشر اصول و مفاهیم دموکراسی مشروطه در بین مردم ایران منظور شده بود. ملکزاده، چندین سال بعد می‌گوید که این رادیکالهای غیرمذهبی چاره‌ای جز جلب حمایت مراجع مذهبی نداشتند، زیرا «طبقه پایین» هنوز در سلطه و نفوذ «طبقه حاکم» شاهزادگان، رؤسای قبایل، بزرگان محلی و زمینداران بود.^۲

ترکیب اعضای کمیته انقلابی، نشان‌دهنده همگونی ایدئولوژیکی و گوناگونی

۱. ملکزاده، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۸۵.

۲. ملکزاده، زندگانی ملک‌المتکلمین (تهران، ۱۳۲۵) ص ۱۴۸-۱۴۹.

اجتماعی روشنفکران آن دوره بود. این پنجاه و هفت نفر عبارت بودند از: پانزده کارمند دولت، هشت معلم، چهار مترجم و نویسنده، یک پزشک، چهارده روحانی - که برخی از آنان با علوم جدید آشنا بودند - یک رئیس قبیله‌ای، سه بازرگان و چهار صنعتگر.^۱ همه اعضای گروه از طریق دارالفنون یا آموزش زبانهای اروپایی، مطالعه ترجمه‌های جدید و یا تحت تأثیر سیدجمال‌الدین و ملکم‌خان، با تمدن غرب آشنا شده بودند. سن بیشتر آنان بین چهل تا پنجاه بود. سه نفرشان در خانواده‌های اشرافی قاجار به دنیا آمده بودند، بیست و یک تن جزو خانواده‌های علما، هفت نفر از فرزندان کارمندان دولتی و هشت نفر دیگر نیز از خانواده‌های بازاری بودند. دوتن از آنان زرتشتی، یک نفر از رهبران دسته‌های نعمتی و حداقل پنج نفرشان از گروه مخفی ازلی بودند و به گمان روحانیون محافظه‌کار، برخی دیگر از اعضای گروه نیز «بی‌دین» به‌شمار می‌رفتند. از چهل نفر نامبرده، سی و پنج نفر در شهرهای فارسی‌زبان تهران، اصفهان، شیراز و کرمان به دنیا آمده بودند.

کمیته انقلابی علاوه بر ملک‌المتکلمین، پنج تن از شخصیت‌های برجسته انقلاب مشروطه را در خود جای داده بود: سید جمال‌الدین اصفهانی، واعظی ماهر که در پی دفاع جسورانه از عقاید غیردینی از اصفهان اخراج شده بود؛ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، پناهنده‌ای دیگر از اصفهان که ازلی مخفی و از رهبران سرشناس نهضت ترویج آموزش جدید بود؛ و علی‌قلی خان سردار اسعد بختیاری رهبر طایفه ایلخانی که پس از اعدام پدرش در سال ۱۲۶۱/۱۸۸۲ به زندان افتاد و در همانجا یک سفرنامه انگلیسی متعلق به سده هفدهم را ترجمه کرد، در سال ۱۸۹۶ آزاد شد و مدرسه‌ای به سبک جدید در اصفهان دایر کرد که به گفته خودش سایر خوانین می‌توانستند در آن به مطالعه «مزایای مشروطیت و معایب استبداد» پردازند.^۲ از دیگر اعضای فعال کمیته، دو برادر از خانواده اشرافی و تحصیلکرده اسکندری بودند. جد آنان که پسر فتحعلیشاه بود اثر معروف تاریخ‌نور را نوشته بود؛ پدر بزرگ آنان نیز بیشتر رمانهای معروف دوما را منتشر ساخت؛ و عموی آنها، تفسیر

۱. اطلاعات مربوط به این افراد از روزنامه‌های معاصر، مجلات، مطبوعات و آگهی‌های درگذشت منتشرشده در نشریات ادواری بین سالهای ۱۲۸۵-۱۳۵۹/۱۹۰۶-۱۹۸۰. آرشیوهای وزارت امور خارجه

بریتانیا و م. بامناد، تاریخ رجال ایران (تهران، ۱۳۴۷) در شش جلد، به‌دست آمده است.

۲. ملکزاده، تاریخ، جلد پنجم، صص ۲۰۳-۲۰۴.

اجتماعی جالب اوژن سو^۱ با عنوان *اسرار مردمان* را ترجمه کرد. برادر بزرگتر، یحیی میرزا، از نخستین قربانیان انقلاب مشروطه، کارمندی عالی رتبه و از فعالان مجمع آدمیت بود. برادر کوچکتر، سلیمان میرزا، از هواخواهان سرسخت روسو، سن سیمون و آگوست کنت به شمار می‌رفت. وی هنگام تحصیل در دارالفنون در سازماندهی نخستین اعتصاب دانشجویی دست داشت و به علت خودداری از حضور در جشن سالانه اعضای خانواده سلطنتی، مدت زمان کوتاهی به دستور ناصرالدین شاه در زندان بسر برد. زندگی سلیمان میرزا، سه دوره از تاریخ رادیکالیسم در ایران را دربرمی‌گیرد. او از خطرات دوران انقلاب مشروطه نجات یافت و در حزب دموکرات سالهای ۱۲۸۸-۱۲۹۸/۱۹۰۹-۱۹۱۹ شرکت کرد، در سالهای ۱۳۰۱-۱۳۰۵ حزب سوسیالیست را رهبری کرد و در سال ۱۳۲۰ دبیر کلی حزب توده را به دست گرفت.^۲

در حالی که کمیته انقلابی، مجمع آدمیت، حزب اجتماعیون عامیون و مرکز غیبی توسط اعضای طبقه جدید روشنفکران تشکیل شده بود، بیشتر اعضای انجمن مخفی از طبقه متوسط سنتی بودند. ناظم الاسلام کرمانی، از بنیادگذاران انجمن، در خاطرات خود تحت عنوان *تاریخ بیداری ایرانیان*، جزئیات تشکیل انجمن را تشریح کرده است.^۳ در بهمن ۱۲۸۳، انجمن مخفی در جریان یک گردهم‌آیی، نظام نامه و فهرستی از خواسته‌های خود را تهیه کرد. طبق این نظام نامه اعضای انجمن به قرآن سوگند خورده بودند که به رازداری، مخالفت با ظلم، احترام به علما، برپایی نماز در پایان هر جلسه و پذیرش حضرت مهدی (عج) به عنوان تنها حامی حقیقی جامعه، پایبند باشند.

خواسته‌های این گروه عبارت بود از تدوین مجموعه قوانین ملی و تأسیس عدالتخانه، بررسی موضوع ثبت زمینهای زراعی، ایجاد نظام مالیاتی عادلانه، اجرای اصلاحات در ارتش، وضع مقرراتی برای نصب و عزل حکمرانان ایالتی، تشویق

1. Eugene Sue, *Les Mystères du peuples*

۲. در زندگی‌نامه‌های منتشرشده در ایران اهمیت سلیمان میرزا اسکندری همواره نادیده گرفته شده است. برای شرح مختصری از زندگانی وی که یکی از همکاران سابقش نوشته است، رک. ز، قیامی، خاطراتی از سلیمان اسکندری، دنیا، ۱۱ (تابستان ۱۳۴۹) صص ۴۰-۴۷.

۳. ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان* (تهران، ۱۳۴۶)، ۲ جلد.

بازرگانی داخلی، تأسیس مدارس، سازماندهی مجدد گمرک، تحدید قدرت مجریان دولتی، بازرسی حقوق و مستمریهای دولتی و اجرای قوانین شرع مقدس. در پایان به این موضوع اشاره شده بود که اگر دولت پیشنهادهای فوق را قبول و اجرا کند، ایران در طول زندگی یک نسل، ژاپن را هم پشت سر خواهد گذاشت.

انجمن مخفی ضمن تدوین یک برنامه، با دو تن از سه مجتهد برجسته پایتخت، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی نیز ارتباط برقرار کرد. بهبهانی که با حمایت از امتیاز ننگین تنباکو طرفدار انگلیس دانسته می شد، اکنون به دلیل دشمنی شخصی با وزرا و نفوذ روزافزون روسیه در اداره گمرکات، به مخالفت با دربار برخاسته بود. اما طباطبایی یک اصلاح‌گر میانه‌رو شناخته می شد، زیرا با سیدجمال‌الدین همکاری نزدیکی داشت، مؤسس یکی از نخستین مدارس جدید در تهران بود و پسرش محمد صادق طباطبایی را برای آموختن زبانهای اروپایی به استانبول فرستاده بود. محمدصادق طباطبایی رابط مهم میان انجمن مخفی، بازار و علمای برجسته تهران بود.

بدین ترتیب در سال ۱۲۸۴/۱۹۰۵، زمینه یک انقلاب سیاسی به سرعت فراهم می شد. طبقه متوسط سنتی که اکنون یک طبقه گسترده ملی بود، از لحاظ اقتصادی، ایدئولوژیکی و سیاسی از هیئت حاکم جدا شده بود. طبقه روشنفکر جدید که تحت تأثیر مشروطه خواهی، ناسیونالیسم و سکولاریسم بود، گذشته را رد کرده بود، حال را زیر سؤال برده و در جستجوی نگرش نوینی نسبت به آینده بود. افزون بر این، دو طبقه، علی‌رغم تفاوتها و اختلافات به یک هدف (حکومت مرکزی) حمله می کردند. هرکدام از این طبقات، سازمانها، اجتماعات و احزاب سیاسی مخفی و نیمه‌مخفی خاصی برای خود تشکیل می دادند. هر دو از این نکته آگاه بودند که خاندان قاجار نه تنها ورشکسته، بلکه از لحاظ اخلاقی بی اعتبار، از لحاظ اداری بدون کارایی و مهمتر از همه اینکه از لحاظ نظامی نیز نالایق است. بدین ترتیب، تنها یک ضربه نهایی لازم بود تا انقلاب آغاز شود.

انقلاب (خرداد ۱۲۸۴ — مرداد ۱۲۸۵ / ژوئن ۱۹۰۵ — اگوست ۱۹۰۶)

در نتیجه بحران اقتصادی اوایل سال ۱۲۸۴/۱۹۰۵ ضربه نهایی وارد شد. برداشت بد محصول در سراسر کشور و افول ناگهانی تجارت در مناطق شمالی به دلیل شیوع

وبا، جنگ روس و ژاپن و پس از آن انقلاب روسیه، به افزایش سریع قیمت مواد غذایی در ایران منجر شد. در سه ماهه اول ۱۲۸۴/۱۹۰۵، قیمت قند و شکر ۳۳ درصد و گندم ۹۰ درصد در تهران، تبریز، رشت و مشهد بالا رفت.^۱ در این هنگام که درآمدهای حاصل از گمرکات در حال کاهش و قیمت مواد غذایی در حال افزایش بود و درخواست وامهای جدید رد می‌شد، دولت تعرفه‌های وضع شده بر تجار داخلی را افزایش داد و بازپرداخت وام اعتباردهندگان محلی را به تعویق انداخت.^۲ این بحران اقتصادی بلافاصله موجب سه اعتراض عمومی شد که هر یک شدیدتر از دیگری بود و سرانجام به انقلاب مرداد ۱۲۸۵/اگوست ۱۹۰۶ منجر شد.

نخستین اعتراض به صورت یک راهپیمایی آرام در جریان مراسم عزاداری ماه محرم بود. حدود دویست تن از مغازه‌داران و وام‌دهندگان، خواستار عزل مسئول گمرکات، مسیو نوز بلژیکی و بازپرداخت وامهایی که دولت از آنها گرفته بود، شدند. راهپیمایان که پاسخی دریافت نکرده بودند، مغازه‌ها را بستند، با توزیع عکس مسیو نوز در حالت رقص با لباس روحانی، احساسات مذهبی را برانگیختند و به رهبری یکی از شالفروشان معتبر به سوی حرم حضرت عبدالعظیم راه افتادند. سخنگوی گروه در گفتگویی با خبرنگار *حبل‌المتین*، خواسته‌های اصلی را این‌گونه خلاصه می‌کند: «دولت باید سیاست کنونی کمک به روسها را که به ضرر تجار، اعتباردهندگان و تولیدکنندگان ایرانی است، عوض کند. دولت باید از تجار حمایت کند هرچند که محصولات آنها هنوز به خوبی محصولات شرکتهای خارجی نیست. اگر سیاست کنونی ادامه یابد کل اقتصاد ما نابود خواهد شد.^۳ پس از دو هفته گفتگو، مظفرالدین‌شاه که برای سفر به اروپا بی‌تابی می‌کرد و از اعلامیه‌های شدید *الحن* و تحریک‌کننده انقلابیون هراسان بود، قول داد که در بازگشت، نوز را برکنار کند، بدهی‌ها را پردازد و کمیته‌ای متشکل از تجار در وزارت تجارت تأسیس کند. اما این وعده‌ها هرگز عملی نشد. کمیته فقط یک مرجع مشورتی بود؛ بدهی‌ها به همان حال

۱. *حبل‌المتین*، ۲-۲۳ اسفند ۱۲۸۵.

۲. شاه پیشنهاد وام ۳۵۰،۰۰۰ پوندی روسها را در ازای پذیرش یکی از افسران روسی به فرماندهی نیروهای مسلح ایران رد کرد.

British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1905", F. O. 371/Persia 1906/106.

۳. *حبل‌المتین*، ۲۹ خرداد ۱۲۸۴.

باقی ماند؛ و روس‌ها تهدید کردند که اگر اداره گمرکات دستهای «مورد اعتماد» را رد کند به «اقدامات مقتضی» دست خواهند زد.^۱

اعتراض دوم، در آذرماه و هنگامی که حاکم تهران می‌کوشید با به فلک‌بستن دو تن از تجار سرشناس شکر قیمت شکر را پایین آورد، روی داد. یکی از این افراد، تاجر هفتاد و نه ساله بسیار محترمی بود که هزینه تعمیر بازار مرکزی و احداث سه مسجد را در تهران پرداخت کرده بود. وی مدعی بود که دلیل افزایش قیمت‌ها نه احتکار بلکه اغتشاشات روسیه است. براساس گفته یکی از شاهدان عینی، خبر به فلک‌بستن تجار مثل برق در سراسر بازار پیچید.^۲ مغازه‌ها و کارگاه‌ها بسته شد؛ جمعیت در مسجد بازار گرد آمدند؛ و دوهزارتن از تجار و طلاب به رهبری طباطبایی و بهبهانی در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشستند. این گروه از همانجا چهار خواسته اصلی خود را به دولت اعلام کردند: برکناری حاکم تهران؛ عزل نوز؛ اجرای شریعت؛ و تأسیس عدالتخانه. معترضان، موضوع تأسیس عدالتخانه را مبهم گذاشتند تا در مذاکرات بعدی دستشان باز باشد. دولت، نخست با چنین نهادهایی به دلیل اینکه همه شئون و امتیازات را - «حتی میان شاهزادگان و بقالان معمولی» - از بین می‌برد، مخالفت ورزید و به معترضان اعلام کرد که اگر ایران را دوست ندارند می‌توانند به آلمان «دموکراتیک» بروند.^۳ اما پس از یک ماه تلاش ناموفق برای درهم‌شکستن اعتصاب عمومی در تهران، سرانجام تسلیم شد. معترضان پیروز در بازگشت به شهر با استقبال جمعیت پرشماری که فریاد «زننده باد ملت ایران» سر داده بودند، روبرو شدند. ناظم‌الاسلام کرمانی در خاطرات خود می‌نویسد که عبارت «ملت ایران» تا آن هنگام هرگز در خیابانهای تهران شنیده نشده بود.^۴

سومین مرحله از اعتراضات در محرم سال ۱۲۸۵/۱۹۰۶ بود. این اعتراضات پیشتر نتیجه ناتوانی شاه در تشکیل عدالتخانه و عزل نوز و تا حدودی شدت عمل پلیس برای دستگیری واعظی بود که علناً علیه دولت سخنرانی کرده بود. وی در این

1. British Minister, "Annual Report for 1905", F. O. 371/Persia 1906/106.

۲. اعظام قدسی، کتاب خاطرات من یا تاریخ صدساله (تهران، ۱۳۲۱)، جلد اول، ص ۹۹-۱۰۰.

۳. مهلوی، ملکزاده، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۰۴.

۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، جلد اول، ص ۱۲۴.

سخنرانی موارد اصلی نارضایتی را به خوبی خلاصه می‌کند:

ای ایرانیان! ای برادران عزیز من! تا کی این مستی خائنانه شما را خواب خواهد کرد؟ این مستی بس است. سرهایتان را بلند کنید. چشمهایتان را باز کنید. به اطراف خود نگاه کنید و ببینید که دنیا چقدر متمدن شده است. تمام بردگان آفریقایی و سیاهان زنگبار به سوی تمدن، دانش، کار و ثروت در حرکت‌اند. نگاهی به همسایه خود (روسها) بیندازید که ۲۰۰ سال پیش وضعیتی خیلی بدتر از ما داشت. ببینید که حالا چطور صاحب همه چیز می‌شوند. در گذشته همه چیز داشتیم و اکنون همه‌اش از دست رفته است. در گذشته، دیگران، به ما به چشم ملتی بزرگ نگاه می‌کردند. اکنون به چنان درجه‌ای تنزل کرده‌ایم که همسایگان شمالی و جنوبی، کشور ما را ثروت خود می‌دانند و هر وقت بخواهند آن را میان خودشان تقسیم می‌کنند... ما سلاح، ارتش و هیچ‌گونه نظام مالی مطمئن، دولت شایسته و قوانین تجاری نداریم. در سراسر ایران کارخانه‌ای از خودمان نداریم چون دولت ما مزاحم و مانع است... همه این عقب‌ماندگی‌ها نتیجه استبداد، بی‌عدالتی و بی‌قانونی است. روحانیون شما هم اشتباه می‌کنند چون می‌گویند زندگی کوتاه است و افتخارات زمینی (این جهانی) فقط از سر خودبینیهای انسان است. این موعظه‌ها شما را از این دنیا غافل می‌کند و به تسلیم، بردگی و جهل می‌کشاند. پادشاهان نیز با سلطه بر اموال، آزادی و حقوق‌تان شما را غارت می‌کنند. و در نتیجه اینها، بیگانگان به صحنه می‌آیند، بیگانگانی که پول و ثروت شما را می‌گیرند و در مقابل، لباسهای رنگارنگ، ظروف پرزرق و برق و اشیای لوکس می‌دهند. اینها علل بدبختی شما است و همینطور خوشگذرانی بیش از حد پادشاهان، برخی روحانیون و بیگانگان.^۱

به دنبال دستگیری واعظ مزبور و سایر سخنرانان مخالف، اجتماعات مخفی اعلامیه‌های شدیدالحن پخش کردند و گروهی از طلاب خشمگین در مقر پلیس گرد آمدند. سپس در نتیجه حمله و تیراندازی پلیس یک طلبه تظاهرکننده کشته شد. صبح روز بعد، هزاران طلبه، مغازه‌دار و اعضای اصناف - که بسیاری از آنان کفن‌پوش بودند - برای تشیع جنازه طلبه سید از بازار به سوی مسجد جامع راه افتادند. قزاقها در بیرون از مسجد با مردم رویارو شدند که نتیجه آن یک درگیری کوتاه ولی خونین

1. British Minister to the Foreign Office, "Translation of the Controversial Speech", F. O. 371/Persia 1907/34-301.

بود. در این درگیری ۲۲ تن کشته و بیش از یکصد تن زخمی شدند.^۱ این جوی خون، دربار را از ملت جدا کرد و از آن به بعد برخی از علما، آشکارا شاه قاجار را با یزید بن معاویه مقایسه کردند.

مخالقان، با راه‌انداختن دو تظاهرات گسترده به این خشونت پاسخ دادند. آیت‌الله طباطبایی، بهبهانی و دیگر شخصیت‌های مذهبی - به استثنای امام‌جمعه منصوب دولت - همرا با خانواده‌های خود، ملازمان و دو هزار طلبه علوم دینی به سوی قم راه افتادند. حتی مجتهد کاملاً محافظه‌کار ولی بسیار محترمی همچون شیخ فضل‌الله نوری نیز به آنان پیوست. رهبران مذهبی از قم اعلام کردند که تا شاه به وعده‌های گذشته عمل نکند، پایتخت بدون مراجع روحانی - و در نتیجه بدون مرجع حل و فصل مسائل قضایی و حقوقی - خواهد بود. بدین ترتیب، در واقع علما اعتصاب کرده بودند.

دو تن از تجار نیز که یکی از آنها عضو انجمن مخفی بود، نزد نمایندگان انگلیس در منطقه بیلاقی قلهمک رفتند. سفیر انگلیس در یادداشتی به لندن این رویدادها را چنین شرح می‌دهد:

پس از تیراندازی، انگار که حکومت در آن روز پیروز شده است. شهر در دست نیروهای انتظامی بود. رهبران مردمی گریخته بودند. بازار به تصرف سربازان درآمده بود و به نظر می‌رسید که هیچ راه‌گریزی نیست. در این اوضاع و احوال، مردم ناگزیر به سنت دیرین بست‌نشینی متوسل شده بودند، زیرا همه راه‌های دیگر به رویشان بسته بود.

... آن دو نفر از سفیر پرسیدند که اگر مردم در سفارت بریتانیا بست‌نشینند آیا کاردار^۲ به کمک نیروهای مسلح آنان را بیرون خواهد کرد. آقای گرانت داف پاسخ داد که امیدوار است به چنین کاری وادار نشوند. او همچنین گفت که با توجه به این رسم معمول در ایران، اعمال زور علیه آنها در حیطة قدرت وی نیست. ... عصر همان روز پنجاه تاجر و روحانی در سفارت پدیدار شدند و محل اقامت خود را برای شب آماده کردند. رفته‌رفته بر شمار آنها افزوده شد و در مدت

۱. حبل‌المثین، ۶ مهر ۱۲۸۵. ناظم‌الاسلام کرمانی معتقد است که بیش از ۱۵۰ نفر در این حادثه کشته شدند. رک: تاریخ بیداری، جلد اول، ص ۲۴۶.

اندکی ۱۴۰۰۰ نفر در باغ سفارت گرد آمدند.^۱

سازماندهی این جمعیت را که بیشتر بازاری بودند کمیته‌ای متشکل از بزرگان اصناف برعهده داشت. این کمیته، محل اصناف مختلف را تعیین می‌کرد. یکی از شاهدان می‌گوید که بیش از پانصد چادر دیده است که «تمام اصناف حتی پینه‌دوز و گردو فروش و کاسه‌بندزن که اضعف اصنافند در آنجا خیمه زده‌اند.»^۲ کمیته، همچنین، به منظور حفظ اموال و اثاثیه، مقررات و ضوابطی تعیین کرده بود. در یکی از گزارشهای بعدی سفارت آمده است که «اگرچه گل‌های باغچه لگدمال شده بود و پوست درختان پر از نوشته‌های مذهبی بود، تقریباً هیچ خسارتی وارد نشده بود.»^۳ این کمیته همچنین، تظاهرات زنان را در بیرون از قصر سلطنتی و سفارت سازمان می‌داد، بر ورود تازه‌واردان به محل نظارت می‌کرد و بعد از هفته اول فقط به دانش‌آموزان و دانشجویان دارالفنون و مدارس کشاورزی و علوم سیاسی اجازه ورود می‌داد. به گفته ناظم الاسلام کرمانی، این تازه‌واردان با ایراد سخنرانی درباره نظامهای مشروطه اروپایی و اظهارنظراتی که پیش از این بیان آنها در ایران بسیار خطرناک بود سفارت را به «یک مدرسه باز علوم سیاسی» تبدیل کرده بودند.^۴ بنا به نوشته شاهد دیگری، برخی از شاگردان دارالفنون حتی درباره مزیت‌های جمهوری سخنرانی می‌کردند.^۵ علاوه بر این، کمیته برای کمک به کارگران فقیری که توان ادامه یک اعتصاب طولانی را نداشتند به جمع‌آوری پول از تجار ثروتمند پرداخت. یکی از اشخاص حاضر در محل در خاطراتش می‌نویسد:

خوب به خاطر دارم که روزی به شعبه تبلیغ خبر دادند که از طرف مرتجعین و مخالفین در بین جوانان نجار و آزه کش اعمال غرض شده و جوانان نجار از اینکه نمی‌دانند چه می‌خواهند! برای چه به اینجا آمده‌اند! و از کار بیکار شده‌اند، ناراضی و عصبانی شده و با نونق زیاد خیال تفرقه دارند. اگر موجبات تفرقه

1. Great Britain, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia* (London, 1909), Vol. I, no. 1, pp. 3-4.

۲. احمد، کسروی، تاریخ مشروطه ایران، (تهران، امیرکبیر ۱۳۶۹)، ص ۱۱۰.

3. Great Britain, *Correspondence*, vol. I. no. 1, p. 4.

۴. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، ج ۱، ص ۵۱۴.

۵. نفرش حسینی، روزنامه اخبار مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۵۲)، ص ۴۰.

پیش آید لطمه و شکست بزرگ به نهضت آزادی خواهی وارد خواهد شد! از همه بدتر آنکه جوانان اره کش عوامند و حرف حساب به خرجشان نمی رود و نمی دانم با آنان چگونه باید رفتار کرد؟! اگر این دسته زیان نفهم از سفارت بیرون بروند طبیعی است شکست در قطار افتاده و در بین کسبه و اصناف نقاضت خواهد افتاد... شورای مبنغین تبلیغ را به نهجی صادر نموده که تمام جوانان هم قسم شده و تا آخر تحصن. مردانه ایستاده و با بیکاری و گرسنگی ساختند.^۱

سرانجام کمیته، بنا به توصیه اعضایی که تحصیلات جدید داشتند، فکر عدالتخانه را کنار گذاشت و خواستار تأسیس مجلس شورای ملی شد.

دربار، نخست خواسته مخالفان را، که «گروهی از تروریستهای جیره خوار انگلیس» خطابشان می کرد، پذیرفت،^۲ ولی هنگامی که با اعتصاب عمومی در تهران و سیل تلگرافها از ایالات در پشتیبانی از معترضان روبه رو شد، «مجلس اسلامی» کمتر دموکراتیکی را پیشنهاد کرد. اما سرسختی و پافشاری برای تشکیل مجلس ملی، رسیدن تلگرامهایی از باکو و تفلیس مبنی بر آمادگی برای اعزام نیروهای مبارز مسلح به ایران، شکاف بیشتر میان محافظه کاران و میانه روها در درون دولت و آگاهی از «خبر مصیبت بار» احتمال سرپیچی و فرار قزاقها، تسلیم شدن دربار را گریزناپذیر ساخت.^۳ مظفرالدین شاه، سه هفته پس از تحصن معترضان در سفارت انگلیس، مشیرالدوله، یکی از دولتمردان برجسته آزادیخواه را به نخست وزیری برگزید و اعلامیه تشکیل مجلس شورای ملی را امضا کرد.^۴ بدین ترتیب، انقلاب پایان یافته بود ولی مبارزه برای مشروطیت تازه آغاز شده بود.

۱. محمدحسن هروی خراسانی، تاریخ پیدایش مشروطیت ایران (مشهد، خراسان ۱۳۳۱) ص. ۵.

۲. نقل از شیخ یوسف، مذاکرات مجلس، مجلس اول، ص ۳۵۱.

۳. بسیاری از لیبرالها گمان می کردند که دربار می خواهد آنها را ملحد بخواند و از حضورشان در یک چنین «مجلس اسلامی» جلوگیری کند؟ رک: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، جلد اول، ص ۳۲۹-۳۵۹. اکثر لیبرالهای درباری در دارالفنون تحصیل کرده بودند؛ رک: حمید سیاح، خاطرات سیاح (تهران، ۱۳۲۶) ص ۵۶۵-۵۶۶.

۴. میرزا نصرالله خان، ملقب به مشیرالدوله چندین مأموریت خارجی رفته بود و در زمینه حقوق، چند کتاب از بلژیکی و فرانسه به فارسی ترجمه کرده بود.

مبارزه برای مشروطیت

(مرداد ۱۲۸۵ - خرداد ۱۲۸۷ / آگوست ۱۹۰۶ - ژوئن ۱۹۰۸)

مجلس مؤسسان به سرعت در تهران تشکیل شد تا قانون انتخابات مجلس شورای ملی آینده را تدوین کند. بیشتر نمایندگان از تجار، روحانیون و بزرگان اصناف بازار تهران بودند. پس شگفتی آور نبود که در این نظامنامه انتخاباتی خاستگاههای اجتماعی و علایق منطقه‌ای آنان منظور شده باشد.^۱ تقسیم‌بندی نمایندگان عبارت بود از: طبقه شاهزادگان و قاجاریان؛ علما و طلاب؛ اعیان و اشراف؛ تجار «دارای محل معین کسب و کار»؛ زمینداران دارای املاکی حداقل به ارزش ۱۰۰۰ تومان؛ و صنعتکاران اصناف شناخته‌شده دارای مغازه‌ای که اجاره‌اش برابر با حداقل میزان «اجاره متوسط محل» باشد. همچنین، کل کشور، به ۱۵۶ حوزه انتخاباتی تقسیم شده بود که مطابق آن تهران ۶۰ کرسی داشت و ایالات دیگر در مجموع فقط ۹۶ کرسی داشتند. حتی ایالت پرجمعیت آذربایجان تنها ۱۲ کرسی داشت. افزون بر این، نمایندگان مجلس می‌بایست بتوانند به زبان فارسی بخوانند، بنویسند و گفتگو کنند. انتخابات ایالات در دو مرحله انجام می‌گرفت: هر «طبقه» در هر بخش یک نماینده انتخاب می‌کرد و به مرکز ایالتی می‌فرستاد؛ و این نمایندگان سپس نمایندگان ایالتی را برمی‌گزیدند و روانه مجلس می‌کردند. ولی انتخابات تهران در یک مرحله انجام می‌گرفت: قاجار و شاهزادگان چهار نماینده؛ زمین‌داران ده نماینده؛ علما و طلاب چهار نماینده؛ تجار ده نماینده و اصناف سی و دو نماینده انتخاب می‌کردند. پیش از انتخابات، ریش‌سفیدان اصناف، ۱۰۳ صنف «شناخته‌شده» در تهران را به سی و دو صنف مرتبط به هم تقسیم کردند و به هر کدام از آنها یک کرسی دادند. صاحبان مشاغل کم‌درآمدی مانند باربران و شترداران از انتخابات محروم بودند.^۲

رویدادهای تابستان همان سال - تشکیل مجلس مؤسسان و سپس انتخابات مجلس شورا - منشأ گسترش سازمانهای سیاسی و انتشار روزنامه‌های رادیکال کشور بود. مردم ایالات به رهبری بازاریان به تشکیل مجالس محلی (منطقه‌ای) مستقل - که عموماً مخالف حکمرانان ایالتی بود - پرداختند. در پایتخت نیز بیش از سی انجمن طرفدار مشروطه در صحنه سیاسی پدیدار شد که برخی از آنها مانند

۱. ملکزاده، تاریخ، جلد ۲ ص ۱۸۰. برگردان قانون اساسی در کذب، براون، انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۹،

(لندن، ۱۹۱۰) ص ۳۵۴-۴۰۰ چاپ شده است. ۲. حبل‌المثین، ۲۱ آبان ۱۲۸۵.

«انجمن اصناف»، «انجمن مسترفیان»، و «انجمن طلاب» جزو انجمن‌های حرفه‌ای و برخی دیگر مانند «انجمن آذربایجانی‌ها»، «انجمن آرامنه»، «انجمن یهودیان»، «انجمن زرتشتیان» و «انجمن ایرانیان جنوب» از دسته‌های قومی بود.^۱ از میان همه این انجمنها، فعالترین و بزرگترین گروه که سه هزار عضو داشت «انجمن آذربایجانی‌ها» بود. این انجمن توسط بازرگانان تبریزی و یک مهندس برق جوان اهل قفقاز به نام حیدرعمواوغلی سازمان یافته بود. حیدرخان در یک خانواده ساکن آذربایجان ایران به دنیا آمده، در آذربایجان روسیه تحصیل کرده بود و پس از پیوستن به حزب سوسیال دموکرات روسیه به همراه برادر بزرگترش و نریم نریمانف حزب سوسیال دموکرات ایران را در باکو تأسیس کرده بود. او در مدت کوتاهی که مدیر کارخانه برق در مشهد بود، به تلاشهای ناموفقی برای تشکیل شاخه‌ای از حزب سوسیال دموکرات دست زده بود. ولی همچنان که در خاطرات خود می‌نویسد، موفق نشده بود تا در محیط «نارس» مشهد عضوگیری کند.^۲ هنگامی که علمای محلی به دلیل دشمنی با صاحب کارخانه برق، این کارخانه را نوعی «بدعت» دانستند و عده‌ای از مذهبی‌ها را برای آتش زدن کارخانه تحریک کردند، حیدرخان روانه تهران شد، به تشکیل انجمن آذربایجانی‌ها کمک کرد و در داخل آن، نخستین سلول حزب سوسیال دموکرات را در ایران تشکیل داد.^۳

نشریات نیز به همان اندازه فعال بودند. از شش ماه پس از آغاز انقلاب تا ده‌ماه پس از تشکیل مجلس شورا، شمار روزنامه‌ها و مجلات از شش به صد عنوان رسیده بود. اکثر آنها عناوینی خوش‌بینانه، ملی‌گرایانه و تندرو داشتند: ترقی، بیداری، وطن، آدمیت، اتحاد، امید و عصر نو. شدیدالحن‌ترین و پرطرفدارترین نشریات توسط اعضای سازمانهای مخفی منتشر می‌شد. میرزا رضا تربیت و سیدمحمد شبستری که از اعضای مرکز غیبی تبریز بودند، مجله‌های آزاد و مجاهد را منتشر می‌کردند. ناظم‌الاسلام کرمانی از اعضای انجمن مخفی تهران ندای وطن را انتشار می‌داد و پنج تن از اعضای کمیته انقلابی از جمله سلیمان اسکندری

۱. حبل‌المتین، ۱۳ مرداد ۱۲۸۶.

۲. اقبال، «حیدرخان»، مجله یادگار، سال سوم ۱۳۲۵-۱۳۲۶ (دی ۱۳۲۶)، ص ۶۸.

۳. ا. امیرخیزی، «حیدرخان» دنیا، ۱۱ (تابستان ۱۳۵۰)، ص ۸۹-۹۶؛ رضا روستا، «حیدرخان» دنیا، ۳ (بهار ۱۳۵۲)، ۹-۶.

روزنامه‌های معروف حقوق، صور اسرافیل، مساوات و روح القدس را منتشر می‌کردند. به نظر می‌رسید که روشنفکران پس از سالها سکوت اجباری، اکنون برای بیرون ریختن همه افکار سیاسی تازه خود به انتشار مجله و روزنامه روی آورده‌اند. در گیرودار این فعالیت‌های گسترده و شورانگیز بود که مجلس شورای ملی در مهرماه گشایش یافت. همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، نقش مهم طبقه متوسط سنتی در ترکیب اجتماعی مجلس بازتاب یافته بود: از کل نمایندگان، ۲۶ درصد از بزرگان اصناف؛ ۲۰ درصد روحانی و ۱۵ درصد از تجار بودند.^۱ وجود سه مسلک غیرمنسجم ولی مشخصی که کم‌کم گسترش یافت (مستبدین، معتدلین و آزادیخواهان) و جناح‌بندی سیاسی مجلس را شکل بخشید، دور از انتظار نبود. مستبدین که کم‌شمار بودند و طرفدارانی در مجلس نداشتند، می‌خواستند از مذاکرات مجلس دوری کنند. بیشتر آنان از شاهزادگان، اعیان و زمین‌داران بودند. معتدلین (میانه‌روها) که اکثریت عمده مجلس را تشکیل می‌دادند توسط دو تاجر ثروتمند، محمدعلی شالفروش که رهبری راهپیمایی آرام به سوی شاه عبدالعظیم در خرداد ۱۲۸۴ را به عهده داشت و امین‌الضرب مسئول پیشین ضرابخانه سلطنتی و تأمین‌کننده اصلی هزینه‌های بست‌نشینی در سفارت انگلیس، که علی‌رغم اجحاف ناصرالدین شاه هنوز یکی از اشخاص بسیار ثروتمند ایران به‌شمار می‌رفت، رهبری می‌شدند. همچنین، این گروه از پشتیبانی ارزشمند آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی برخوردار بود. این دو هرچند نماینده مجلس نبودند، اغلب در مذاکرات آن حضور داشتند.

در حالی که معتدلین از سوی طبقه متوسط سنتی حمایت می‌شدند، آزادیخواهان (لیبرالها) نیز عموماً نماینده طبقه روشنفکر به‌شمار می‌آمدند. آنان به رهبری تقی‌زاده از تبریز و یحیی اسکندری از تهران، پشتیبان اصلاحات گسترده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بودند. اکثر بیست و یک نماینده این جناح را اعضای کمیته انقلابی، مجمع آدمیت و یا گنج فنون تشکیل می‌دادند. برخی را جامعه شیخی تبریز، برخی را اصناف تهران و برخی دیگر را نیز خود مجلس برای پرکردن کرسیهای خالی نمایندگان فوت‌شده یا مستعفی انتخاب کرده بودند. گرچه شمار آزادیخواهان

۱. ز. شجعی، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری (تهران، ۱۳۱۴).

اندک بود، شخصیت برتر و اهمیت بیشتری داشتند؛ زیرا به گفته ادوارد براون، عزم آنان برای دستیابی به قانون اساسی مدون و شناخت‌شان از قوانین اساسی غربی، آنها را به «نمک مجلس» تبدیل کرده بود.^۱ اگرچه آزادیخواهان به اجرای اصلاحات گسترده، حتی اصلاحات غیردینی، تمایل داشتند حاضر بودند برای تدوین یک قانون اساسی مورد قبول، خواسته‌های خود را تعدیل و با نمایندگان میانه‌رو همکاری کنند.

نمایندگان، تدوین قانون اساسی را نخست با استحکام موقعیت و تضمین نقش مجلس آغاز کردند. در سندی که بعدها به قانون اساسی معروف شد، مجلس به‌عنوان «نماینده کل مردم» قدرت بسیاری گرفته بود. این نهاد، «مسئول ارائه هرگونه پیشنهادی برای رفاه حال مردم و بهبودی دولت» و مرجع نهایی تصمیم‌گیری درباره کلیه قوانین، مقررات، بودجه، قراردادها، وام‌ها، انحصارات و امتیازات بود. هر دوره مجلس دو سال تعیین شد که در این مدت، بازداشت نمایندگان بدون اجازه (از مجلس) غیرقانونی بود. این امتیاز نیز به شاه داده شد که سی نفر از ۶۰ سناتور مجلس سنا را تعیین کند. اما این حق برای مجلس شورا محفوظ بود که در آینده، نقش دقیق مجلس سنا را تعیین کند. همه نمایندگان این متن را با شادمانی تصویب کردند و به حضور شاه، که در بستر مرگ بود، بردند. شاه در نتیجه پافشاری مشاوران نزدیک خود و وزرای میانه‌رو، قانون اساسی را در نهم دی ماه امضا کرد و پس از پنج روز درگذشت.

سپس، محمدعلی شاه، که تصمیم داشت نه مثل پدرش مظفرالدین شاه بلکه مانند پدربزرگش ناصرالدین شاه حکومت کند، بر تخت نشست. وی با دعوت نکردن نمایندگان به مراسم تاجگذاری آنها را تحقیر کرد، برای نگهداشتن نوز و گفتگو با مقامات روس و انگلیس برای گرفتن یک وام جدید به اقدامات ناموفقی دست زد، وزرا را به نادیده گرفتن مجلس تشویق کرد و به حاکمان خود در ایالات دستور داد تا به تصمیمات انجمنهای ایالتی اعتنا نکنند. همچنین، امین‌السلطان را به جای مشیرالدوله، که فردی میانه‌رو بود، به نخست‌وزیری تعیین کرد. امین‌السلطان که پیشتر نخست‌وزیری محافظه‌کار بود، در پی دیدار از ژاپن به این نتیجه رسیده بود که

۱. براون، ادوارد. انقلاب ایران، ص ۱۴۶.

اصلاحات، بدون وجود دولت قدرتمند مرکزی و در صورت لزوم مستبد، امکان پذیر نیست. محمدعلی شاه، همچنین، می‌کوشید با احیای کشمکشهای گروهی - به‌ویژه میان شیخیه و متشرعه‌ها در تبریز، کریمخانی‌ها و متشرعه‌ها در کرمان، مسلمانان و زرتشتیان در یزد، فارس و ترک در تهران، حیدری‌ها و نعمتی‌ها در قزوین، شوشتر، شیراز و اردبیل - مخالفان دولت را تضعیف کند.

اما مبارزه و درگیری اصلی میان شاه و مجلس به ساختار آینده دولت مربوط می‌شد. نمایندگان با توجه به ترجمه‌ای که از قانون اساسی بلژیک در دست داشتند، اصول یک نظام حکومتی پارلمانی را در متمم قانون اساسی گنجانده بودند. متمم قانون اساسی از دو بخش تشکیل می‌شد: بخش نخست اصول متساوی‌الحقوق بودن اهالی مملکت در مقابل قانون، حفظ جان، مال و شرف، مصونیت از تعرض خودسرانه و آزادی مطبوعات و اجتماعات را دربرمی‌گرفت. مطابق اصول موجود در بخش دوم، اصل تفکیک قوا پذیرفته شده بود و قدرت نه در قوه مجریه بلکه در قوه مقننه متمرکز می‌شد. قوه مقننه علاوه بر اختیاراتی که داشت، اکنون حق انتصاب، بازرسی و انفصال نخست‌وزیر، وزیران و کابینه، قضاوت درباره «تخلفات» وزرا و تصویب سالانه همه هزینه‌های نظامی را هم به دست آورد.

از سوی دیگر، قوه مجریه به شاه «مفوض» شده بود که باید وزرا اعمال می‌کردند. شاه می‌بایست در برابر نمایندگان سوگند یاد کند. بودجه دربار را نیز باید مجلس تصویب می‌کرد. پسران، برادران و عموهای شاه از عضویت در کابینه منع شده بودند و فرماندهی نیروهای مسلح رسماً به شخص شاه واگذار شده بود. منشأ حاکمیت وی نه خداوند بلکه اراده مردم بود: «سلطنت و دیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.» «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.» «در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیئت وزرا یا وزیری اظهار نمایند، آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منعزل می‌شود.»^۱ شاه، در واقع، فقط یک منبع مهم قدرت، یعنی امتیاز تعیین نیمی از اعضای سنا را در اختیار داشت. ولی ۴۳ سال هیچ مجلس سنایی تشکیل نشد و او

نتوانست از این امتیاز استفاده کند.

نمایندگان که قانون اساسی بلژیک را اقتباس کرده بودند، دو تعدیل عمده در آن انجام دادند تا با اوضاع و شرایط جامعه ایران منطبق شود. آنها وجود انجمنهای ایالتی را به رسمیت شناختند، «اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه» را «با رعایت حدود قوانین مقرر» به آنها اعطا کردند. در برخی مواد نیز بر اهمیت مذهب به ویژه اهمیت رهبران مذهبی صحه گذاشتند. قوه قضایه به دادگاههای مدنی و دادگاههای شرعی با صلاحیت گسترده قضایی در رابطه با قوانین شرع، تقسیم شد. مذهب رسمی ایران شیعه اثناعشری اعلام گردید. فقط مسلمانان می توانستند وزیر کابینه شوند. قوه مجریه وظیفه جلوگیری از سازمانها و نشریات «ضاله» را به عهده گرفت. هیئتی متشکل از مجتهدان، برای بررسی و تطبیق قوانین با اسلام و عدم مغایرت آنها با شریعت به تشکیلات مجلس افزوده شد. اعضای این هیئت را که می بایست دست کم پنج نفر باشند، نمایندگان مجلس از میان بیست فرد پیشنهاد شده توسط علما، انتخاب می کردند. هیئت تا زمان «ظهور حضرت مهدی (عج)» باید برقرار می ماند. یعنی، این اعتقاد سنتی شیعه با برداشتی نوین از حکومت (که از نظریات منتسکیو ناشی می شد) ترکیب شده بود. پس به قول منتسکیو، روح جامعه به تدوین قوانین مشروطه کمک کرده بود.

شاه که اقتدار سلطنت را از دست رفته می دید، از توشیح متمم قانون اساسی خودداری کرد و چهارتن از رهبران مخالف افراطی - ملک المتکلمین، جمال الدین، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل و محمد رضا شیرازی مساوات - را «بابی های ملحد» و «خرابکاران جمهوریخواه» نامید. او گفت که به عنوان یک مسلمان خوب می تواند لفظ اسلامی «مشروع» را قبول کند اما مفهوم بیگانه «مشروطه» را نخواهد پذیرفت.^۱ در این اوضاع و احوال به قانون اساسی آلمان علاقه مند شد و پیشنهاد کرد که رئیس دولت باید همه وزراء از جمله وزیر جنگ را تعیین کند، نیروهای مسلح را رسماً و عملاً فرماندهی کند و شخصاً ۱۰,۰۰۰ نیروی مسلح در اختیار داشته باشد.

پیشنهادهای شاه، به اعتراضات عمومی در شهرهای مهم به ویژه تهران، تبریز،

۱. برای آگاهی بیشتر از این دو واژه، بنگرید به: نفی زاده، «نخستین مجلس ملی»، اطلاعات ماهانه، ۵

اصفهان، شیراز، مشهد، انزلی، کرمانشاه، کرمان و رشت منجر شد. کنسول انگلیس در کرمانشاه گزارش می‌دهد که «همهٔ تجار و بازاریان حتی باربران در تلگرافخانه بست نشسته‌اند.»^۱ حدود ۲۰,۰۰۰ نفر از مردم تبریز پیمان بسته بودند که به اعتصاب ادامه دهند و حتی تهدید می‌کردند که «اگر قانون اساسی بلافاصله تصویب نشود، آذربایجان را از ایران جدا خواهند کرد.» برخی تلگرافهای مخایره‌شده از تبریز به شاه نیز با عنوان تهدیدآمیز «ملت آذربایجان» امضا شده بود.^۲ در تهران، انجمنها و باشگاههای مختلف یک انجمن مرکزی تشکیل دادند، در بازار و ادارات دولتی اعتصابات عمومی برپا کردند، گردهمایی گسترده‌ای با حضور بیش از ۵۰,۰۰۰ تن ترتیب دادند و ۳۰۰۰ داوطلب مسلح (اکثراً از انجمن آذربایجانی‌ها) را برای دفاع از مجلس بسیج کردند. همچنین، یک صراف تبریزی که احتمالاً با گروه سوسیال دموکرات حمیدرخان ارتباط داشت، نخست‌وزیر وقت امین‌السلطان را کشت و بلافاصله در بیرون از ساختمان مجلس خودکشی کرد. بنا به اظهار یک شاهد انگلیسی، حدود ۱۰۰,۰۰۰ عزادار برای تجلیل از قاتل [امین‌السلطان] و اعلام پشتیبانی از انقلاب گرد آمده بودند.^۳

شاه که در نتیجهٔ کشته‌شدن امین‌السلطان و تظاهرات گسترده هراسان شده بود، عقب‌نشینی کرد. همان شاهد می‌نویسد: «شاه با سربازان بی‌سلاح، بی‌پول، بی‌نظم و گرسنهٔ خود در برابر تهدید به اعتصاب عمومی و شورشهای همگانی چه کاری می‌توانست انجام دهد؟»^۴ بنابراین، شاهزادگان را برای انجام مراسم سوگند وفاداری به قانون اساسی روانهٔ مجلس کرد؛ ناصرالملک، تحصیل کردهٔ آکسفورد و نجیب‌زادهٔ لیبرال را به نخست‌وزیری برگزید؛ همچنین با فروتنی، در مجلس ظاهر شد و قول داد که به قانون اساسی احترام بگذارد؛ و متن قانون اساسی را با مهر خود تأیید کرد. افزون بر این، برای اثبات صداقت خود همراه تنی چند از درباریان عضو مجمع آدمیت شد. بنابراین، تا اوایل سال ۱۲۸۷، درباریان، شاهزادگان و کارمندان

1. Great Britain, *Correspondence*, vol. I, no. I, p. 27.

۲. ا. کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ۵۱۹ و ۳۰۵.

3. Browne, *The Persian Revolution*, p. 153.

4. *Ibid.*, p. 137.

عالی رتبه بیش از نیمی از اعضای ۳۱۴ نفری مجمع آدمیت را تشکیل می دادند.^۱ شاه که تداوم نظام استبدادی قاجار را در سر داشت، نسبت به پذیرش اندیشه برابری، برادری، قانون و نوسازی مدل اگوست کنتی، سوگند یاد کرده بود. پس برای مدت کوتاهی، مشروطه پیروز و تضمین شده بود.

جنگ داخلی (خرداد ۱۲۸۷ – تیر ۱۲۸۸)

رژیم سابق، بدون اینکه صدایی به طرفداری از آن بلند شود سرنگون شده بود. تجار ثروتمند، دستفروشان، عمده فروشان و مغازه داران جزء، طلاب و تحصیلکردگان دارالفنون، روحانیون و کارمندان شرکتهای تجاری جدید و اصناف روبه افول، مسلمانان و غیرمسلمانان، فارسی زبان و غیر فارسی زبان، حیدری و نعمتی، شیخی و متشرعه، سنی و شیعه، بازاریان پایتخت و ایالات، همگی برای ویران کردن ساختار قدرت سنتی متحد شده بودند. نمایندگان میانه رو با انتخاب کمیته ای از روشنفکران تحصیلکرده غرب که می بایست اصول قانون اساسی بلژیک را تعدیل و با اوضاع کشور منطبق کنند، دین طبقه متوسط سنتی را به طبقه روشنفکر ادا کردند. ملکزاده نیز وقتی می پذیرد که بدون مشارکت بازار، از بین بردن نظام سابق قابل تصور نبود، دین طبقه جدید روشنفکر را به طبقه متوسط سنتی می پردازد. یک نویسنده مارکسیست نیز که سالها بعد تئوری آنارشیستی قیام را بررسی می کرد، تأیید می کند که انقلاب ایران از لحاظ راهپیمایی های صلح آمیز، گردهمایی های توده ای و اعتصابات عمومی در بین انقلابات بورژوازی بی نظیر بود و اگر هم گروهی از مردم طرفدار دربار بودند، نه در گفتار و نه در کردار پشتیبانی خود را نشان ندادند. حتی خوانین سالخورده و محافظه کار طایفه قاجار نیز این واقعیت تلخ را پذیرفتند و در سال ۱۲۸۶ به شاه توصیه کردند که قانون اساسی را تصویب کند.^۲

البته وقتی که لیبرالهای سرمست از پیروزی، خواستار اصلاحات بیشتر – به ویژه بودجه متعادل و نظام انتخاباتی عمومی تر – شدند، موضع و موقعیت

۱. راتین، فراموشخانه، جلد اول، ص ۶۷۷-۶۹۱.

۲. ملکزاده، تاریخ، جلد دوم، ص ۲۸؛ آرنسنجی، «آنارشیسم در ایران»، دنیا، ۱۷ (تیر ۱۳۲۴)؛

سلطنت‌طلبان رفته‌رفته بهبود یافت. براساس بودجه پیشنهادی آنها، که مورد حمایت میان‌روها قرار گرفته و به تصویب رسید، مخارج دربار قطع شد، حقوق و مستمری‌های شاهزادگان کاهش یافت، بیشتر تیولها از بین رفت و تسعیرهایی که مطابق آنها زمین‌داران مالیاتهای خود را به صورت نقدی - ولی به نرخ دوره پیش از افزایش چشمگیر قیمت‌ها - پرداخت می‌کردند، برچیده شد.^۱ در طرح اصلاح نظام انتخاباتی که با مخالفت میان‌روها روبه‌رو شد و به تصویب نرسید، کاهش میزان پیش‌شرط دارایی، توزیع مجدد کرسیها بر مبنای شهرهای ایالات و اعطای حق انتخاب نماینده به اقلیتها پیشنهاد شده بود.^۲ یکی از نمایندگان گفت در جامعه‌ای که اکثریت عظیم آن فقیر و بی‌سواد هستند، دادن حق رأی عمومی به مردان خطرناک خواهد بود. یک نماینده دیگر، تعیین نماینده ویژه‌ای برای اقلیت‌های مذهبی را مغایر با اصول شریعت دانست و نماینده دیگری نیز لایحه مذکور را به عنوان توطئه‌ای الحادی از سوی آشوبگران خارجی مورد حمله قرار داد: «من نمی‌فهمم در جایی که بیش از هزار سال این چنین رفتار خوبی با اقلیت‌هایمان داشته‌ایم، دیگر چه کسی می‌تواند در پشت چنین خواسته ظالمانه‌ای باشد.»

رادیکال‌های بیرون از مجلس نیز مبارزه در راه اصلاحات غیردینی را آغاز کرده بودند. روزنامه صور اسرافیل با طرح موضوع کناره‌گیری روحانیون از سیاست و هجو آنان به عنوان «اخاذ»هایی که اهداف پلیدشان را با موعظه‌های عالی پنهان می‌کنند، جنجال بزرگی به پا کرد.^۳ این نخستین مقاله ضد روحانی بود که در ایران منتشر می‌شد اما آخرین نبود. حبل‌المتین نویسندگان قانون اساسی را به دلیل تأسیس کمیته عالی بررسی مشروعیت دینی قوانین مصوبه مجلس مورد تمسخر قرار داد: «این کار به همان اندازه بی‌معنی است که برای بررسی دقیق اعتبار حقوقی کلیه قوانین تجاری که نمایندگان مردم تصویب کرده‌اند، یک کمیته عالی متشکل از پنج تاجر تشکیل دهیم.» هنگامی که همین روزنامه علل انحطاط خاورمیانه را نادانی، خرافه‌پرستی، کوفه‌فکری، علم‌ستیزی و دگماتیسم علما و پافشاری آنها برای

۱. نوانی، «بودجه درنخستین دوره مجلس ملی» اطلاعات ماهانه، جلد اول (مهر - آبان ۱۳۲۷)، ۸-۱۹.

۲. برای مذاکرات درباره اصلاحات انتخاباتی، رک: مذاکرات مجلس، مجلس اول، ص ۵۰۰-۵۰۲.

۳. «شهریوری»، صور اسرافیل، (بهمن ۱۳۲۵).

دخالت در سیاست اعلام کرد، غوغای دیگری به پا شد.^۱ تأسیس یک مدرسه دخترانه و یک انجمن زنان توسط خانواده اسکندری نیز سروصدایی بلند کرد. نمایندگان محافظه کار و برخی از میانه روها چنین سازمانهایی را الحادی، ضد اسلامی و نوعی بدعت دانستند. لیبرالهای آگاه پاسخ دادند که سازمانهای زنان ضداسلامی نیست، زیرا در طول تاریخ اسلام هم وجود داشته است.^۲ لیبرالهای جسورتر نیز بر این عقیده بودند که قوانین دولت باید از شریعت جدا شود.

اصول پیشنهادی روشنفکران در مورد یک بودجه سالانه دقیق، رنجش بسیاری از کارکنان درباری را به دنبال داشت. آنان با این کار نه تنها خوشگذرانی گروه اندک درباریان را تهدید کردند بلکه منبع درآمد هزاران مستخدم شاغل در باغهای وسیع، اصطبل، آشپزخانه، انبار، زرادخانه و کارگاههای قصر سلطنتی را به مخاطره انداختند. یک روز پس از تصویب بودجه، خزانه سلطنتی که برخلاف خزانه دولت به انجام دقیق وظایف مشهور بود، به کارکنان دربار اعلام کرد که به هیچ روی نمی تواند حقوق و دستمزدهای آنان را پردازد.^۳

بدتر اینکه اقدامات مذکور با چندین سال متوالی برداشت بد محصول و قیمت‌های روزافزون مواد غذایی همزمان شده بود.^۴ نمایندگان که برای متوازن کردن بودجه و گرایش به اقتصاد بازار، تمایل و اعتنایی به کاهش مالیاتها و مهار قیمت‌ها نداشتند، آماج حملات آشکار طبقات پایین ناراضی قرار گرفتند. وزیر مختار بریتانیا در مهرماه سال ۱۲۸۶/۱۹۰۷ می نویسد که «مجلس از چندین جهت مورد حمله قرار گرفته است. همه درباریان خشمگین اند و چون نان بسیار نایاب شده است مردم شهر نیز ناراضی هستند». همان وزیر مختار یک ماه بعد می نویسد که «مرتجعین» به آرامی از بین «طبقات پایین شهری» برای خود طرفدار جمع می کنند.^۵ سرانجام، بدترین ترتیب، دربار انزوای سیاسی خود را شکست.

سلطنت طلبان به محض اینکه نظر شیخ فضل الله نوری، مجتهد بسیار محترم

۱. «سنای علما» حبل المتین، خرداد ۱۲۸۶؛ «دفاع»، حبل المتین، مرداد ۱۲۸۶.

۲. برای آگاهی بیشتر از مباحث مربوط به زنان، رک: مذاکرات مجلس، مجلس اول، ص ۵۳۰-۵۳۲ و

۳. ۴۲۳-۴۸۵. ۱. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۸۷-۴۸۸.

۴. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، جلد اول، ص ۲۳۴.

5. Great Britain, Correspondence, vol. 1, no. 1, pp 21, 14.

ولی به شدت محافظه کار را که در اعتراضات سال ۱۲۸۵/۱۹۰۶ به آیت الله بهبهانی و طباطبایی پیوسته بود جلب کردند، در اواخر آذر به خیابانها ریختند. شیخ فضل الله که اکنون از رادیکالهای غیرمذهبی می ترسید، امام جمعه سلطنت طلب تهران را در تشکیل سازمانی با عنوان انجمن محمد(ص) یاری کرد و از همه مسلمین صدیق خواست تا برای دفاع از شریعت در برابر مشروطه طلبان «کافر»، در میدان توپخانه جمع شوند. بیشتر مردم به این تقاضا پاسخ مثبت دادند و به قول یک شاهد مخالف: «مرتجعین با تمام قوا در این میدان بزرگ جمع شدند»^۱ این جمعیت از گروههای مختلف تشکیل شده بود: روحانیون و طلاب، به ویژه از حوزه درس شیخ فضل الله؛ درباریان و مستخدمان به ویژه لوطی های مسلح؛ دهقانان اراضی سلطنتی و رامین؛ کارگران ساده و فقرای بازار تهران؛ و هزاران تن از صنعتگران، قاطرچی ها، خدمتکاران و شاغلان رده پایین «اقتصاد کوچک» قصر سلطنتی.^۲ ملکزاده می نویسد که این نوکران تن پرور درباری چنان مرتجعین متعصبی بودند که عناوین «قاطرچی» و «اراذل روشنفکر» را به صورت فحشی رایج درآورده بودند.^۳ شیخ فضل الله در آن گردهمایی فکر برابری را بدعت خارجی خواند، بی ثباتی، تنزل اخلاقی و تنزل فکری را به نفوذ مخرب «آن ملکم ارمنی بی دین» نسبت داد و اعلام کرد که لیبرالهای مجلس همانند ژاکوبنهای فرانسه به سوی سوسیالیسم، آنارشیزم و نیهیلیسم (پوچ گرایی) می روند.^۴ جماعتی که با این سخنان تحریک شده بودند، به هر عابری که اتفاقاً کلاه اروپایی به سر داشت به عنوان «مشروطه خواه بی دین» یورش می بردند و به تدریج آماده می شدند تا به مجلس شورای ملی حمله ور شوند.^۵

البته آنها می بایست در رویارویی با پشتیبانی عمومی گسترده از مجلس شورای ملی، عقب می نشستند. هنگامی که جامعه اصناف در پشتیبانی از مشروطه اعتصاب عمومی برپا کرد، بیش از ۱۰۰,۰۰۰ تن از جمله حدود ۷۰۰۰ داوطلب مسلح از انجمن آذربایجانی ها و انجمن فارغ التحصیلان برای دفاع از مجلس شورای ملی آماده

۱. قدسی، کتاب خاطرات من، جلد اول، ص ۱۵۷.

۲. هرری خراسانی، تاریخ پیدایش، ص ۱۲۶.

Great Britain, *Correspondence*, vol. I no. 1, p. 109;

۳. ملکزاده، تاریخ، جلد چهارم، ص ۵۹.

۴. شیخ فضل الله، «اعلامیه ای به مؤمنین» چاپ شده در کتاب ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، جلد

اول، ص ۱۶۴. ۵. «شهریوری»، صور اسرافیل، آذر ۱۲۸۶.

شدند. یک شاهد انگلیسی، صحنه را برای ادوارد براون چنین توصیف می‌کند:
 لحظه و صحنه‌ای بس تماشایی بود، چه نقطه اجتماع، خانه یزدان با آشیانه آرمان
 (کعبه آمال) بندگان (مجلس و مسجد) در کنار یکدیگر قرار داشتند. درون و
 بیرون این دو ساختمان از شگفت‌آورترین توده‌ای که دیده روزگار کهن در برابر
 نیروی ستم اهریمن تیره‌گون تاکنون ندیده بود، پر بود. اروپارفته‌گان با یقه سفید
 آهاردار. آخوندها با عمامه سفید، سیدان با عمامه سبز و سیاه که نشانی از
 نیاکانشان است، کلاه‌نمدیان، دهقانان و کارگران، عباپوشان بازاری - همه
 درهم آمیخته - در دلشان آتش مقدس فروزان است و در جنگی به سود آزادی به
 امید فداکاری گام نهاده‌اند. کیست که از روی غریزه فصل آتشین اثر کارلایل را
 درباره روز فتح باستیل به یاد نیاورد؟^۱

شاه بلافاصله عقب‌نشینی کرد: از پیروانش خواست تا پراکنده شوند، با انتقال بریگاد
 قزاق به وزارت جنگ موافقت کرد، قول داد که او باش و درباریان تظاهرکننده را تبعید
 کند و بار دیگر نسبت به مشروطیت سوگند وفاداری یاد کرد. او گرچه نتوانسته بود
 انقلاب را شکست دهد، موفق شده بود پشتیبانانی برای خود دست و پا کند.

عوامل دیگری نیز موقعیت سلطنت‌طلبان را در نیمه اول سال ۱۲۸۶/۱۹۰۸
 بهبود بخشید. قرارداد ۱۹۰۷ میان انگلستان و روسیه، مبنی بر تقسیم ایران به مناطق
 نفوذ، روحیه مشروطه‌خواهان را تضعیف کرد. یکی از بزرگان ثروتمند که پس از
 طرح بودجه در مجلس به هراس افتاده بود، وامی به مبلغ ۱۰,۰۰۰ پوند در اختیار
 شاه گذاشت و شاه نیز میزان زیادی از این وام را به عنوان پرداختهای ویژه میان قزاقها
 تقسیم کرد. رحیم‌خان، رئیس قبایل شاهسون آذربایجان، وفاداری خود را به شاه
 اعلام کرد. امیر مفخم، رئیس حاج ایلخانی بختیاری و همسر یکی از
 شاهزاده‌خانمهای قاجار نیز اعلام وفاداری کرد و با مردان مسلح خود وارد تهران شد.
 بدین ترتیب، شاه اکنون از قدرت نظامی و پشتیبانی عمومی محدودی برخوردار
 شده بود.

شاه، سرانجام، در خردادماه [۱۲۸۷] دست به کار شد. بریگاد قزاق، به فرماندهی
 کلنل لیاخوف روسی، مجلس را به توپ بست و پس از یک خونریزی شدید،
 مقاومت مشروطه‌خواهان را درهم شکست. براساس برآورد انگلیسیها بیش از ۲۵۰

تن در این درگیری کشته شدند.^۱ در ضمن افراد قبیله‌ای، اداره مرکزی تلگراف را تصرف کردند و جمعیتی انبوه، همانند جمعیت تظاهرکننده در میدان توپخانه، مجلس، دفاتر مرکزی انجمنهای گوناگون و منازل مشروطه‌طلبان برجسته را غارت کردند. ناظم‌الاسلام کرمانی می‌نویسد که در زمان کودتا «عوام» با دربار همراه شدند. ملکزاده با ناراحتی می‌پذیرد که شیخ فضل‌الله در بین توده‌های عوام و بی‌سواد نفوذ چشمگیری داشت. ملک‌الشعرای بهار هم که خود در انقلاب شرکت داشت، سالها بعد می‌نویسد: «در این جریان‌ات طبقه بالا و پایین از استبداد پشتیبانی کردند. تنها طبقه متوسط به انقلاب وفادار ماند.»^۲

شاه، به دنبال این کودتای موفق، حکومت نظامی اعلام کرد، کلنل لیاخوف را به عنوان حاکم نظامی تهران منصوب نمود. انجمنها و گردهمایی‌های عمومی، از جمله مراسم عزاداری را ممنوع ساخت، مجلس شورای ملی را منحل کرد و سی و نه تن از مخالفان را که موفق به فرار نشده بودند و یا به سفارت عثمانی پناه برده بودند بازداشت کرد. این عده که برخی اشخاص مهم جنبش مشروطیت نیز در بین آنان بود، به سرنوشت‌های متفاوتی دچار شدند: ملک‌المکلمین و جهانگیرخان صوراسرافیل خفه شدند؛ قاضی قزوینی، قاضی برجسته لیبرال و سلطان‌العلما سردبیر روح‌القدس مسموم شدند؛ سید حاجی ابراهیم آقا، نماینده لیبرال تبریز، هنگام فرار کشته شد؛ یحیی میرزا اسکندری، در اثر شکنجه جان سپرد؛ جمال‌الدین اصفهانی، به همدان تبعید شد و به‌طور مشکوکی درگذشت؛ و آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی در خانه‌هایشان زندانی شدند. نوزده نفر دیگر نیز به زندان محکوم شدند. این عده عبارت بودند از چهار تاجر، یک توتونچی، یک خیاط، دو افسر سابق ارتش، یک شاهزاده، دو روزنامه‌نگار، شش مستخدم دولت و دو خدمتکار یک زندانی ثروتمند.^۳

1. British Minister to the Foreign Office. "Annual Report for 1908", F. O. 371/Persia 1909/956-2836.

۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، جلد اول، ص ۳۶۳؛ ملکزاده، تاریخ، جلد سوم، ص ۵۵۵؛ ملک‌الشعرای بهار، تاریخ احزاب سیاسی ایران (تهران: امیرکبیر ۱۳۲۳)، ص ۲.

۳. برای آگاهی از چگونگی رفتار با ۳۹ زندانی نامبرده، رکن: ملکزاده: تاریخ، جلد چهارم، ص ۱۰۱-۱۶۳؛ کسروی، تاریخ مشروطیت ایران، ص ۶۶۲-۶۶۵؛ وحیدی‌نیا، «در رابطه با انقلاب مشروطه»، وحید، ۱۰ (خرداد ۱۳۳۱) ص ۵۶-۵۷.

بدین ترتیب، سلطنت‌طلبان تهران را تصرف کردند، اما تهران همه ایران نبود. در گذشته، چنین تصرف و تسخیری تعیین‌کننده بود، ولی این بار ثابت شد که به دست گرفتن پایتخت گره‌گشا نیست. سه تن از پنج مجتهد برجسته نجف و کربلا، بلافاصله از مشروطیت پشتیبانی کردند و علناً شاه را محکوم نمودند: «همراهی و اطاعت حکم شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزیدبن معاویه و با مسلمانی منافی است»^۱ داوطلبان مسلح نخست در تبریز و سپس در اصفهان، رشت و سرانجام در اکثر شهرهای دیگر از جمله تهران از انقلاب دفاع کردند. هرچند در گذشته، پایتخت جریان و روند رویدادهای ایالات را تعیین می‌کرد، اکنون ایالات روند تحولات پایتخت را شکل می‌دادند.

شدیدترین جنگ و درگیری در تبریز روی داد. انجمن ایالتی پس از دریافت اخبار کودتا بلافاصله اعضای سست‌اراده را بیرون کرد و در غیاب مجلس شورای ملی، خود را دولت موقت آذربایجان اعلام کرد. انجمن اصناف اعتصاب دیگری در بازار مرکزی برپا کرد. شیخ‌الاسلام که مطابق عرف محلی یک شیخی بود، خواستار تشکیل مجدد و فوری مجلس شد. مرکز غیبی ضمن ائتلاف با گروهی از روشنفکران ارمنی، خواستار تشکیل یک «سازمان کارگری» مستقل از «جنبش دموکراتیک» شد، با سوسیال دموکراتهای باکو ارتباط برقرار کرد و حدود یکصد داوطلب مسلح قفقازی را در اختیار گرفت.^۲ همچنین، داوطلبان مسلح شهر که براساس توصیف یک شاهد، عموماً از طبقات تحصیلکرده محلات شیخی بودند دور دو قهرمان محلی به نامهای ستارخان و باقرخان گرد آمدند.^۳ ستارخان که در گذشته لوطی و دلال اسب بود، در محله اصلی شیخی، امیرخیز، سمت کدخدایی داشت^۴ و باقرخان، یک خشت‌مال ماهر و لوطی معروف، کدخدای محله همجوار شیخی، خیابان، بود. مشروطه‌خواهان محله‌های طبقه متوسط‌نشین شیخی و ارمنی امیرخیز، خیابان و مارالان را به تصرف درآوردند و سلطنت‌طلبان به رهبری امام جمعه محلی و با

۱. ملکزاده، تاریخ، جلد چهارم، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۲. شاخه حزب سوسیال دموکرات تبریز با سی عضو آغاز به کار کرد و بیشتر در محله‌های شیخی، ناحیه ارمنی‌نشین و کارخانه دیباغی محلی فعالیت می‌کرد. رک: «درباره سوسیال دموکراتهای تبریز»، دنیا، ۲۲ (زمستان ۱۳۴۰)، ۷۲-۷۹.

۳. امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان (تبریز، ۱۳۳۹)، ص ۲۱۰.

۴. ن. همدانی. پدرم ستارخان (تهران، ۱۳۵۰).

حمایت قبایل شاهسون، در محلات فقیرنشین متشرعۀ سرخاب و دَوَچی سنگر گرفتند. اسماعیل امیرخیزی، یکی از مجاهدین، در خاطراتش می‌نویسد که روحانیون محافظه‌کار با مرتد، بی‌ایمان، ضد خدا و خطرناک‌خواندن لیبرالها، مردم عادی را فریب می‌دادند و آنها را نسبت به لیبرالها بدبین می‌کردند.^۱ کسروی نیز به‌عنوان یکی از شاهدان عینی جنگ داخلی در تبریز می‌نویسد:

این پیشامد می‌رسانید، که چنان‌که در شورش فرانسه در پاریس رخ داد، گروه بی‌چیزان و پابرهنگان پیش آمده‌اند و کم‌کم چیره می‌گردند، و خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و این است «خاصیت» خود را بیرون می‌آورد. این «خاصیت» شورش است که یک توده نخست دست به‌هم داده خود را از زیر دست خودکامگان و درباریان بیرون آوردند و سپس گروه بی‌چیزان و سختی‌کشان پیش آمده به کینه‌جویی از توانگران و خوش‌زیندگان پردازند. در پاریس دانتون و روبسپیر و هبر به جلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که به یک رشته کارهای هراس‌انگیز تاریخی برخاستند. در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند و گرنه در اینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی گردید.^۲

کنسول انگلیس در همان زمان گزارش می‌دهد که انجمن ایالتی ناتوان از مقابله با تورم و تبلیغات ارتجاعی، از یک قیام عمومی وحشت دارد. یکی از اعضای انجمن به همکارانش هشدار می‌دهد که ارتجاعیون به هیچ‌کس و هیچ چیز توجه نخواهند کرد. بدین ترتیب، محلات فقیرنشین و پرجمعیت به مراکز ارتجاع تبدیل شده بود و محلات طبقه متوسط‌نشین، به سنگر انقلاب.^۳

۱. امیرخیزی، قیام، ص ۱۶۹.

۲. کسروی، تاریخ مشروطۀ ایران، ص ۲۵۵ - م.

3. Great Britain, *Correspondence*, vol. I, no. 2, pp. 97-99.

می‌توان از روی فهرست ۴۴ مشروطه‌خواهی که در سال ۱۹۱۱ توسط روسها در تبریز اعدام شدند به نقش انقلابی طبقه متوسط پی برد. در میان سی و یک نفری که شغل آنان مشخص بود، پنج تاجر، سه رهبر دینی از جمله شیخ‌الاسلام، سه کارمند دولتی، دو مغازه‌دار، دو تفنگ‌ساز، دو داروساز، یک نجار، یک نانوا، یک خیاط، یک قهوه‌چی، یک جواهرساز، یک پینه‌دوز، یک دلال، یک نوازنده، یک روزنامه‌نگار، یک سلمانی و شاگردش، یک نقاش، یک طلبه و یک رئیس دبیرستان وجود داشت. چهار نفر دیگر به دلیل داشتن رابطه با انقلابیون برجسته به دار آویخته شده بودند: دو نفر از خویشاوندان نزدیک ستارخان و دو نفر دیگر نیز پسران «مسیو» علی کربلایی، رئیس سوسیال‌دموکراتهای محلی، رک: ملکزاده، تاریخ، جلد پنجم، ۱۸۴-۲۲۲؛ کسروی، تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان (تهران، ۱۳۴۶)، ص ۲۹۷-۴۲۲؛ و تقی‌زاده - بهزاد، قیام آذربایجان، ص ۳۵۱-۳۶۹.

در جریان زدوخوردهای بعدی، مشروطه‌طلبان با استفاده از نارنجکهای دستی که از قفقاز آورده بودند، صفوف دشمن را درهم شکستند، سنگ‌هایشان را ویران کردند و پس از وارد کردن تلفات سنگین، آنها را شکست دادند. اما آنان پس از «آزادسازی» تمام شهر، به محاصره شاهسون‌های مسلح و روستاییان خشمگین افتادند. امیرخیزی اشاره می‌کند که روستاییان، همانند فقرای شهری مشروطه‌خواهان را مرتد می‌دانستند و از آنها بسیار متنفر بودند. کسروی نیز در خاطراتش می‌نویسد که روستاییان زادگاه وی که در چند کیلومتری شمال تبریز قرار داشت از روحانیون مرتجع حمایت می‌کردند.^۱

در نواحی دیگر، جنگ و ستیزها گرچه شدت کمتری داشت، تعیین‌کننده‌تر بود. در رشت، چهار روشنفکر مسلمان و سه ارمنی رادیکال به رهبری پیرم‌خان، صاحب یک کارخانه آجرپزی، یک کمیته مخفی به نام کمیته ستار تشکیل دادند و با سوسیال دموکراتها، انقلابیون سوسیال و دانشناکهای ارمنی قفقاز ارتباط برقرار کردند.^۲ (دانشناکهای سوسیالیست و ناسیونالیست از استقلال ارمنه و انقلاب اجتماعی در خاورمیانه پشتیبانی می‌کردند.) پیرم با حمایت سی و پنج گرجی و بیست ارمنی از باکو، رشت را تصرف کرد و سپس پرچم سرخ خود را بر ساختمان شهرداری انزلی برافراشت. پیرم‌خان که توسط محمد ولی سپهدار، زمین‌دار بزرگ ساحل خزر، تقویت شده بود، نیروهای خود را که از چریکهای قفقازی و دهقانان مازندران تشکیل می‌شدند، به سمت تهران حرکت داد. یک شاهد انگلیسی این مبارزان را «زرادخانه‌های در حرکت» توصیف می‌کند.^۳

در اصفهان نیز صمصام‌السلطنه که اخیراً مقام ایلخانی بختیاری را به سود امیرمقخم از جناح حاج ایلخانی از دست داده بود، نیروهای قبیله‌ای خود را جمع کرد، با سردار اسعد بختیاری از کمیته انقلابی تهران متحد شد، نزاعهای قدیمی

۱. امیرخیزی، قیام، ص ۱۶۹؛ کسروی، زندگانی من (تهران، ۱۳۲۶)، ص ۳۲-۳۳. کسروی اعتراف می‌کند که در طول جنگ داخلی برای پنهان کردن گرایشات لیبرالی خود از خانواده متشرع‌ام و مردم محلی محافظه‌کار، تمام وقت خود را صرف پژوهش و مطالعه می‌کردم. شاهد دیگر جنگ داخلی تبریز در خاطراتش می‌نویسد که روستاییان گفته‌های روحانیون را که همه انقلابیون «بابی‌های ملحد» هستند، بارور می‌کردند. رک: باقر ویجویه، بلوای تبریز، (تهران، ۱۳۵۶) ص ۷۷.

۲. پیرم‌خان، «خاطرات» اطلاعات ماهانه ۲ (تیر ۱۳۲۷)، ۱۹-۲۱.

3. J. Hone, *Persia in Revolution* (London, 1910), p. 27.

مربوط به زمین میان خانواده خود و طوایف عرب همسایه را حل کرد و با تصرف اصفهان، نیروهای خود و داوطلبان اصفهانی را به سوی تهران حرکت داد.

این رویدادها الهام بخش شورشهای دیگری شد.^۱ در بوشهر و بندرعباس شوراهای محلی امور اداری و اجرائی را در دست گرفتند. در کرمانشاه، مشروطه خواهان، سلطنت طلبان را بیرون راندند و یک حاکم جدید برگزیدند. در مشهد، اصناف بازار به اعتصاب دست زدند و حکمران سلطنت طلب را دستگیر کردند. گروهی از رادیکالهای آذری نیز جمعیت مجاهدین را تشکیل دادند. جمعیت مجاهدین ضمن برقراری ارتباط با سوسیال دموکراتهای باکو اعلامیه بلندبالایی منتشر کرد. در این اعلامیه که نخستین برنامه سوسیالیستی منتشر شده در ایران بود دفاع مسلحانه از مشروطیت؛ دست یابی به «عدالت اجتماعی» و «برابری تدریجی» از طریق پارلمان؛ دادن حق رأی به همه شهروندان بدون توجه به مذهب و طبقه؛ توزیع مجدد کرسیهای مجلس بر پایه جمعیت هر منطقه؛ تضمین حق انتشار، بیان، تشکیل سازمان، انجمن (تشکیلات) و اعتصاب؛ ایجاد مدارس رایگان عمومی برای همه کودکان؛ بیمارستان و درمانگاههای رایگان برای فقرا؛ شهری؛ فروش روستاها و املاک «اضافی» سلطنتی به دهقانان بی زمین؛ وضع مالیات بر درآمد و ثروت، نه بر خانواده؛ هشت ساعت کار روزانه؛ و دو سال خدمت نظام و وظیفه اجباری خواسته شده بود.^۲

با قیام ایالات و به هم پیوستن دو گروه مسلح طرفدار مشروطه، موقعیت سلطنت طلبان در تهران به شدت تضعیف شد. بانکهای خارجی از اعطای اعتبار بیشتر به قزاقها و نیروهای قبیله‌ای خودداری کردند.^۳ بزرگان دربار که داراییهای خود را خرج کرده بودند، به منابع جدیدی دست نیافتند. سیصد تاجر که برای حل این مشکل مالی به دربار خوانده شده بودند بلافاصله به سفارت عثمانی گریختند.

۱. شاه موفق شد تنها در شش شهر، کشمکشهای قومی را زنده کند: قزوین، شیراز، شوشتر، اردبیل، زنجان و دزفول. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۹۵-۱۹۷ و ۸۰.

D. Fraser, *Persia and Turkey in Revolt* (London, 1911), p. 243).

۲. «برنامه جمعیت مجاهدین مشهد»، دنیا، ۳ (زمستان ۱۳۴۳). ص ۸۹-۹۷.

۳. فریزر مدعی است که شاه می‌کوشید جواهرات سلطنتی را بفروشد، اما بانکهای خارجی، هراسان از واکنش انقلابیون، از پذیرش پیشنهاد (شده) خودداری کردند. رک:

بزرگان اصناف اعتصاب جدیدی در بازار به راه انداختند. برخی رهبران مخالف هم که موفق به فرار شده بودند، اکنون بار دیگر پیروانشان را سازماندهی می‌کردند. سرانجام، هنگامی که در ۲۲ تیرماه پیرم‌خان و صمصام‌السلطنه به تهران رسیدند، داوطلبان مسلح شهر با گشودن دروازه‌های اصلی به یک پیروزی زودرس دست یافتند. هنگامی که سلطنت‌طلبان پراکنده و متواری شدند شاه نیز به سفارت روسیه پناهنده شد و جنگ داخلی به پایان رسید.

پانصدنفر، که از نمایندگان مجلس منحل، نیروهای بختیاری و مبارزین دیگر، بازار و آزادیخواهان دربار بودند به سرعت در تهران گرد آمدند و خودشان را مجلس عالی اعلام کردند. این مجلس که به‌عنوان جانشین مجلس شورای ملی عمل می‌کرد، محمدعلی شاه را خلع کرد و فرزند دوازده‌ساله‌اش احمد را به سلطنت تعیین نموده و عضدالملک سالخورده و ایلخان لیبرال ایل قاجار را به‌عنوان نایب‌السلطنه انتخاب کرد. مجلس بزرگ، همچنین مسئولیت اداره وزارتخانه‌ها را به سرشناسانی که از نهضت مشروطه پشتیبانی کرده بودند واگذار کرد: سپهدار مقام نخست‌وزیری و وزارت جنگ را به دست آورد و سردار اسعد نیز وزارت داخله را در اختیار گرفت. افزون بر این، دادگاه ویژه‌ای برای محاکمه سلطنت‌طلبان اصلی تعیین شد و پنج‌تن از مخالفان سرسخت مشروطیت از جمله شیخ فضل‌الله اعدام شدند. مجلس عالی قانون انتخاباتی جدیدی هم تصویب کرد که در واقع پاداش آن نیروهای اجتماعی بود که در طول جنگ داخلی از جنبش مشروطه پشتیبانی و حفاظت کرده بودند. این قانون پیش‌شرط دارایی را از ۱۰۰۰ تومان به ۲۵۰ تومان کاهش داد، نمایندگی طبقات و مشاغل را لغو کرد، کرسیهای تهران را از ۶۰ به ۱۵ رساند، کرسیهای ایالات را از ۹۶ به ۱۰۱ کرسی افزایش داد و چهار کرسی نیز برای اقلیتهای مذهبی به رسمیت شناخته شده - یک کرسی برای کلیمیان، یک کرسی برای زرتشتیان و دو کرسی برای مسیحیان آسوری و آرامنه - در نظر گرفت. بنابراین، در آبان ۱۲۸۸، دقیقاً چهارسال پس از موافقت مظفرالدین‌شاه با تشکیل مجلس مؤسسان، کابینه فرمان تشکیل مجلس شورای ملی دوم را صادر کرد. بدین ترتیب، سرانجام انقلاب به مشروطیت دست یافته بود.

سوم

رضاشاه

سرباز وطن پرستی که مردمش را از خواب رؤیایی شکوه و عظمت باستان بیدار کرد و آنها را به سده بیستم سوق داد.

– D. Wilber, *Riza Shah Pahlavi*, p. i.

در مجموع، او در سالهای پادشاهی خود، کشور را دوشید، روستاییان، قبایل و کارگران را به زور آرام کرد و از مالکان عوارض سنگینی گرفت. در حالی که عملکرد او طبقه جدید «سرمایه دارها» – تجار، انحصارگران، پیمانکاران و سیاستمداران وابسته – را ثروتمندتر کرد، تورم، مالیاتهای سنگین و نیز اقدامات دیگر، سطح زندگی توده‌ها را پایین آورد.

– A. Millspaugh, *Americans in Persia*, p. 34.

دوره از هم پاشیدگی (۱۲۸۸–۱۲۹۹ / ۱۹۰۹–۱۹۲۱)

این دوره جدید با انتظارات بزرگی آغاز شد. دوره دوم مجلس شورای ملی، در آبان ماه ۱۲۸۸ / ۱۹۰۹، در میان شور و شوق گسترده مردم گشایش یافت. این مجلس، بلافاصله، در محیطی پرهیاهو به دولت سپهدار و سردار اسعد رأی اعتماد داد، شاه سابق را با مقرری معین به اروپا فرستاد، از مجاهدان داوطلب داخلی و خارجی قدردانی کرد و پیرم‌خان را که به گاریبالدی ایران شهرت یافته بود، به ریاست پلیس تهران منصوب کرد. مجلس دوم، همچنین، طی چندماه بعدی در تلاش برای خارج کردن نیروهای روسی – که در جنگ داخلی وارد ایالات شمالی شده بودند – و دریافت وامی به مبلغ ۲۵۰,۰۰۰ پوند از بانک شاهی برای بازسازی نظام اداری، به موفقیت‌هایی دست یافت. دولت هم باموافقت کامل مجلس، یازده

افسر سوئدی برای تشکیل ژاندارمری و شانزده کارشناس مالی آمریکایی - به ریاست مورگان شوستر - برای سازماندهی امور مالی، استخدام کرد. بدین ترتیب، سرانجام دوران اصلاحات آغاز شده بود. یا این چنین به نظر می‌رسید.

البته این انتظارات بزرگ بر اثر شدت درگیریهای داخلی و فشارهای خارجی خیلی زود از بین رفت. در اواسط سال ۱۲۸۹/۱۹۱۰، نمایندگان مجلس به دو دسته رقیب تقسیم شده بودند که هواداران مسلح آنها می‌خواستند خیابانهای تهران را به میدان نبرد خونین تبدیل کنند. در اواسط سال ۱۲۹۰/۱۹۱۱، ایالات دچار جنگهای قومی و طایفه‌ای شده بودند و در نتیجه، دولت مرکزی ضعیف‌تر می‌شد. در اواخر سال ۱۲۹۰/۱۹۱۱، نیروهای انگلیسی و روسی به سوی شهرهای جنوبی و شمالی در حرکت بودند. در سال ۱۲۹۴/۱۹۱۵، نیروهای عثمانی به نواحی غرب حمله کردند و عوامل آلمانی هم مشغول قاچاق اسلحه برای طوایف جنوب بودند. بنا به گفته وزیرمختار انگلیس «دولت مرکزی» در بیرون از پایتخت وجود خارجی نداشت.^۱ اوضاع هم رفته‌رفته وخیم‌تر می‌شد. در سال ۱۲۹۹/۱۹۲۰، در آذربایجان و گیلان حکومت‌های خودمختار برقرار شده بود؛ رؤسای ایالات بیشتر مناطق کردستان، خوزستان و بلوچستان را در دست داشتند؛ نیروهای انگلیس برای «نجات» برخی «قسمتهای ثروتمند» جنوب در حرکت بودند؛ شاه، جواهرات سلطنتی را بسته‌بندی کرده و برای فرار به اصفهان آماده شده بود؛ و خانواده‌های ثروتمند نیز با دیدن شبح بلشویسم، امیدشان را نه به مجلس بلکه به مردی سوار بر اسب بسته بودند.^۲ این ناجی کسی نبود مگر رضاخان، سرهنگ دیویزیون قزاق که در اواخر سال ۱۲۹۹ وارد میدان شد. در حالی که با انقلاب مشروطه سالهای ۱۲۸۵-۱۲۸۸ نظام مشروطه لیبرال جایگزین استبداد قاجاری شده بود، کودتای ۱۲۹۹ نیز در راستای از بین بردن ساختارهای پارلمانی و ایجاد حکومت مطلقه پهلوی بود.

جناح‌بندیهای مجلس ملی دوم در سال ۱۲۸۹ آشکار شد. در حالی که بیست و هفت تن از اصلاح‌طلبان، فرقه دموکرات را تشکیل دادند، پنجاه و سه نماینده

1. British Minister to the Foreign Office, "Annual Report For 1914", F. O. 371/Persia 1915/34-2059.

2. British Financial Adviser in Tehran to the Foreign Office, Documents on British Foreign Policy, 1919-39 (London), First Series, XIII, 720, 735.

محافظه کار نیز فرقه اعتدالیون را ایجاد کردند.^۱ رهبران دموکراتها اعضای باقی مانده از اجتماعات رادیکال پیش از سال ۱۲۸۵/۱۹۰۶، تقی زاده و محمد تربیت از گنج فنون تبریز، سلیمان اسکندری و محمدرضا مساوات از کمیته انقلابی تهران و حسین قلی خان نواب از همکاران ملکم در لندن و احتمالاً عضو مخفی مجمع آدمیت تهران بودند. تقریباً همه بیست و هفت عضو دموکرات از نواحی شمالی بودند: سیزده نفر از آذربایجان، دونفر از شمال خراسان و هفت تن از تهران. این گروه از هشت کارمند دولت، پنج روزنامه نگار، پنج رهبر دینی، یک زمین دار و یک پزشک تشکیل می شد؛ از پنج رهبر دینی سه نفر شیخی و یک نفر نیز ازلی بودند.

سازماندهی فرقه دموکرات در بیرون از مجلس را بیشتر حیدرخان و محمدامین رسول زاده انجام می دادند. حیدرخان که بعدها دبیر اول حزب کمونیست ایران شد، دبیر اجرایی سازمان بود؛ میان دموکراتهای تهران و سوسیال دموکراتهای باکو ارتباط برقرار می کرد، گروهی از داوطلبان مسلح را رهبری می نمود و به تشکیل اتحادیه های کارگران چاپ و تلگراف نیز کمک می کرد. البته ندانستن زبان فارسی مانع از آن شد که وی در انتخابات مجلس نامزد شود. رسول زاده که پس از انقلاب روسیه یکی از رهبران منشویک باکو شد، برای شرکت در جنگ داخلی از قفقاز به ایران آمده بود. وی روزنامه ایران نو را که ارگان حزب بود و خیلی زود پرتیراژترین روزنامه تهران شد، منتشر کرد. مقالات ایران نو که اکثراً به قلم خود رسول زاده بود نه تنها مباحث اصلاحات اجتماعی بلکه تاریخ مختصر سوسیالیسم اروپایی را دربرمی گرفت. در برخی مقالات هم - برای نخستین بار در ایران - اصول مارکسیسم تبلیغ می شد.^۲

دموکراتها، مواد و محتوای برنامه خود را تا حد زیادی از بیانیه های اولیه سوسیال دموکراتها اخذ کردند. ملکزاده، از اعضای مؤسس این حزب، سالها بعد اعتراف می کند که گرچه واژه «سوسیالیست» به دلیل مراعات باورها و عقاید «عامه محافظه کار» کنار گذاشته شد، مواد و محتوای برنامه کم و بیش از اصول حزب پیشین گرفته شده بود.^۳ این برنامه با اعلان اینکه اروپا گذار از فئودالیسم به سرمایه داری را به پایان رسانیده است و اکنون استقلال سیاسی و ساختارهای کهن

۱. حسن تقی زاده، «لیست اعضای مجلس دوم»، کاوه، (۲۴ تیرماه ۱۲۹۷).

۲. ا. آقایی، «پیدایش مارکسیسم در ایران»، دنیا، ۳ (زمستان، ۱۳۲۱)، ۴۷-۵۲.

۳. ملکزاده، تاریخ، جلد ۵، ۱۳۳.

اجتماعی آسیا را تهدید می‌کند، آغاز می‌شد: «قرن بیستم برای شرق همانند قرن هفدهم برای غرب است - یعنی مرحله گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری.»^۱ برنامه با این تذکر که «فئودالیسم» رو به زوال در ایران، مانند دیگر نقاط آسیا، از حفظ استقلال ملی و ایجاد اصلاحات اجتماعی ناتوان است ادامه می‌یافت و با بیان این مطلب که نیروهای مترقی، مانند دموکراتها باید از راه مبارزه با سرمایه‌داری خارجی و فئودالیسم داخلی، کشور را به سوی کاروان پیشرفت بشری هدایت کنند، به پایان می‌رسید. در این برنامه، تشکیل مجلس شورای ملی قدرتمند؛ به تأخیر انداختن تشکیل مجلس سنا؛ دادن حق رأی به همه مردان؛ انتخابات آزاد، مستقیم و مخفی؛ برابری همه شهروندان بدون توجه به مذهب و نژاد؛ جدایی دین از سیاست؛ سپردن اداره موقوفات به دولت برای استفاده عموم؛ آموزش همگانی رایگان با تأکید ویژه بر آموزش زنان؛ دو سال خدمت سربازی برای مردان؛ الغای همه امتیازات بیگانگان؛ صنعتی کردن؛ ایجاد نظام مالیاتی مستقیم و پیشرفته؛ محدود کردن کار روزانه به کمتر از ده ساعت؛ پایان دادن به کار کودکان؛ و توزیع زمین در بین کسانی که آن را کشت می‌کنند، خواسته شده بود.

در سرمقاله‌های ایران نو نکته‌های اساسی برنامه حزب به دقت تشریح و بر اهمیت مبارزه با استبداد سنتی و اشرافیت معاصر - که برای واژه اولی «استبداد شرقی» و برای دومی واژه «ملوک‌الطوائفی» به کار می‌رفت - تأکید می‌شد. نویسندگان این سرمقاله‌ها، همچنین، نسبت به خطرات امپریالیسم غرب، به ویژه قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس که در آن اصفهان و ایالات شمالی منطقه نفوذ روس، و سیستان و بلوچستان منطقه نفوذ انگلیس و نواحی جنوبی منطقه بی طرف تعیین شده بود، هشدار می‌دادند. در این مقالات، بیشتر بر منافع حاصل از ایجاد خط آهن، سربازگیری عمومی، تقسیم اراضی، روند غیردینی‌سازی و صنعتی کردن سریع - ضمن اینکه به صنعتگران سنتی اطمینان داده می‌شد که کارخانجات مدرن بیشتر اشتغال‌زا خواهد بود تا شغل‌زدا - تأکید می‌شد. همچنین، محتوای برخی مقالات برای پشتیبانی از تمرکز سیاسی، همبستگی اجتماعی و وحدت ملی بود. در سرمقاله‌ای با عنوان «ما یک ملت هستیم» آمده است که فقط ملی‌گرایی سد مطمئنی

۱. حزب دموکرات، «برنامه حزب» چاپ شده در کتاب جودت، تاریخ فرقه دموکرات (تهران، ۱۳۴۸). ص ۱۶-۲۲. فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهفت مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۵۴).

در برابر فرقه‌گرایی و استبداد سلطنتی است؛ «جنبش مشروطه اجتماعات و گروه‌های بسیاری را متحد کرد و در نتیجه موجب سرنگونی رژیم استبدادی شد. برای اطمینان از عدم بازگشت چنین رژیمی، دولت ایران باید همه شهروندان خود - مسلمان و یهود، مسیحی و زرتشتی، فارس و ترک - را ایرانیانی کامل، آزاد و برابر قلمداد کند.»^۱

این برنامه، به‌زودی نیروهای رادیکال دیگری را جذب کرد. حزب ارمنی داشناک با اعلام اینکه دموکراتها نیرویی مترقی هستند، در برابر «فتووالیسم ارتجاعی» با آنان متحد شد. سوسیال دموکراتهای باکو به اعضای خود پیشنهاد کرد تا شاخه‌های حزبی خود را در ایران منحل کنند و به این سازمان جدید بپیوندند. ولی حزب سوسیال دموکرات ایران در قفقاز، به همکاری با حزب سوسیال دموکرات روسیه، به‌ویژه بلشویکها ادامه داد.^۲

در حالی که فرقه دموکرات سخنگوی طبقه روشنفکر جدید بود، فرقه اعتدال از اهداف اشرافیت زمین‌دار و طبقه متوسط سنتی پشتیبانی می‌کرد. پنجاه و سه عضو این حزب از سیزده روحانی، ده زمین‌دار، نه تاجر، ده کارمند و سه رئیس قبیله‌ای تشکیل می‌شد. ترکیب رهبری فرقه نیز همانند ترکیب اعضا بود: آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی دو مجتهد برجسته؛ سپهدار از زمین‌داران بزرگ شمال؛ و شاهزاده عبدالحسین میرزا تحصیلکرده اروپا و بزرگ خاندان اشرافی فرمانفرما و داماد مظفرالدین‌شاه که در دوران تصدی حکومت کرمان در سال ۱۲۸۵-۱۲۸۶ کمک ارزشمندی به نهضت مشروطه کرده بود. به نظر وزیر مختار انگلیس، قدرت فرقه بیشتر در بین روحانیون، تجار و صنعتگران نهفته بود: «این طبقات، حضور اعتدالیون، به‌ویژه سپهدار را در کابینه برای حفظ نظم و قانون ضروری می‌دانند.» ملکزاده نیز می‌پذیرد که اندک فارغ‌التحصیلان مدارس جدید طرفدار دموکراتها بودند

۱. «درباره اریستوکراسی»، ایران نو، ۲۲ آبان ۱۲۸۸؛ «فتووالیسم»، ایران نو، ۸ مهر ۱۲۸۹؛ «روابط بین‌الملل»، ایران نو ۱۴ شهریور - ۱۸ مهر ۱۲۸۸؛ «ایران به یک ارتش نیاز دارد»، ایران نو، ۲۹ شهریور ۱۲۸۸؛ «خوش آمدید»، ایران نو، ۳۱ شهریور ۱۲۸۸، «راه آهن»، ایران نو، ۲۴ فروردین ۱۲۸۹؛ «کارخانه‌های صنعتی»، ایران نو، ۲۴ فروردین ۱۲۸۹؛ «ما یک ملت هستیم»، ایران نو، ۲۷ بهمن ۱۲۸۹.

۲. حزب داشناک، «قطعنامه رسمی»، ایران نو، ۱۲ بهمن ۱۲۸۹؛ حزب سوسیال دموکرات، «نامه‌ای به اعضای خود در ایران»، ایران نو، ۱۲ بهمن ۱۲۸۹؛ بلشویکی کهنه‌کار، «تاریخی مختصر از حزب عدالت»، آژیر، ۲۷ تیر - ۱۶ آذر ۱۳۲۲.

در حالی که بیشتر بازاریان تحت نفوذ علمای سنتی از اعتدالیون پشتیبانی می‌کردند: «روحانیون که دلیل پنهان و مبهمی برای مخالفت با اصلاحات داشتند، مردم عادی به‌ویژه صنعتگران و کسبه را فریب داده و به آنان می‌قبولانند که دموکراتها دشمنان قسم‌خوردهٔ اسلام هستند.»^۱

همچنان‌که قابل پیش‌بینی بود، در برنامه فرقهٔ اعتدال تقویت سلطنت مشروطه؛ تشکیل مجلس سنا؛ حفظ مذهب «به‌عنوان بهترین سد در برابر ظلم و بی‌عدالتی»؛ حمایت از خانواده، مالکیت خصوصی و حقوق اساسی؛ ترویج «روح همکاری» بین توده‌های مردم از طریق آموزشهای دینی؛ کمک مالی به «طبقهٔ متوسط» به‌ویژه سرمایه‌داران جزء و بازاریان؛ اجرای شریعت؛ و دفاع از جامعه در برابر «تروریسم» آنارشیستها، «الحاد» دموکراتها و «ماتریالیسم» مارکسیستها خواسته شده بود.^۲

برخورد اجتناب‌ناپذیر اعتدالیون و دموکراتها، در مذاکرات مجلس دربارهٔ اصلاحات غیردینی آغاز شد و در جریان انتخاب نخست‌وزیر شدت بیشتری یافت. اعتدالیون به حمایت از سپهدار پیش می‌رفتند و دموکراتها هم از میرزااحسن مستوفی‌الممالک، کارمندی ثروتمند و آزادیخواه که مایل به اصلاحات غیردینی بود، پشتیبانی می‌کردند. با مرگ نایب‌السلطنه و مطرح‌شدن مسئلهٔ تعیین جانشین برای او، شدت این درگیریها باز هم بیشتر شد. اعتدالیون با همکاری بختیاری‌ها مستوفی‌الممالک را نپذیرفتند و به جای او، ناصرالملک، لیبرال سابق که اکنون به احتیاط و دوراندیشی روی آورده بود و به خیال‌پردازیها بی‌اعتماد بود و همواره خود را «محافظه‌کاری واقع‌بین» توصیف می‌کرد، برگزیدند.^۳ سرانجام، هنگامی که چهار مرد مسلح از دستهٔ داوطلبان حیدرخان، بهبهانی، مجتهد بسیار محترم را کشتند، مبارزهٔ بین دو جناح آشکار شد. اعتدالیون، دموکراتها را محرک این قتل معرفی کردند و علمای آنان هم، تقی‌زاده را مرتد خواندند و او را وادار کردند تا کشور را ترک کند. اصناف طرفدار نیز در بازار تهران اعتصاب کردند و با گردهمایی بزرگی در مسجد

1. British Minister to the Foreign Office, "Monthly Report for June 1910", F. O. 371/Persia. 1910/34-950.

-ملکزاده، تاریخ، جلد چهارم، ص ۲۱۲.

۲. فرقهٔ اعتدال، مرامنامهٔ فرقه (تهران، بی‌تا).

3. British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1911", F. O. 371/Persia 1912/34-1441.

بازار خواستار دستگیری فوری همه همدستان قاتلان شدند. همچنین، افراد مسلح آنها به تعقیب حیدرخان پرداختند و حمیدخان تربیت، یکی از قهرمانان حزب سوسیال دموکرات تبریز و برادر کوچکتر تربیت معروف و شوهرخواهر تقی زاده را کشتند. اکنون دیگر تصفیه حساب نهایی اجتناب ناپذیر به نظر می رسد.

با پیش بینی چنین برخوردی، دموکراتها و بختیاریها همراه با گروهی از نمایندگان جنوب، مستوفی الممالک را به جای سپهدار تعیین کردند. نخست وزیر جدید، با پشتیبانی پیرم خان اعلام کرد که همه افراد باید سلاحهای خود را به پلیس محلی تحویل دهند. تقریباً همه طرفداران دموکراتها از این فرمان پیروی کردند اما حدود سیصدتن از هواداران اعتدالیون به رهبری ستارخان و باقرخان سلاحهای خود را تحویل ندادند و در بخش مرکزی تهران سنگربندی کردند. ولی نیروی بیشتری متشکل از قبایل بختیاری و نیروی پلیس پیرم خان، بی درنگ منطقه را به محاصره درآوردند و سرانجام همکاران پیشین خود را خلع سلاح کردند بدین ترتیب، انقلاب ایران برخلاف سایر انقلابها سر فرزندان خود را نخورد ولی مانند انقلابهای دیگر سرانجام بیشتر آنها را خلع سلاح کرد.

در حالی که پایتخت درگیر تحولات سریع سیاسی بود، ایالات نیز در نتیجه اغتشاشات قبیله ای، پر آشوب و نابسامان بودند. ترکمن های شمال خراسان، شاهسون های آذربایجان و کردهای لرستان با سوء استفاده از وضعیت نابسامان تهران از پرداخت مالیات خودداری، روستاهای محلی را غارت، خطوط ارتباطی را قطع و از شاه سابق که در تیرماه ۱۲۹۰، برای آخرین بار به امید به دست آوردن تاج و تخت خود به ایران بازگشته بود، پشتیبانی کردند. همچنین قشقایی ها، بویراحمدی ها، اعراب، خمسه و کهکیلویه ای ها نیز برای ریشه کن کردن قدرت رو به رشد بختیاری ها متحد شدند. بختیاری ها، در اواسط سال ۱۲۹۰، موفقیت خود را کاملاً بهبود بخشیده بودند. صمصام السلطنه ایلخان، در تهران رئیس کابینه شد؛ برادر کوچکتر او، سردار اسعد نیز همچنان از اعتماد دموکراتها برخوردار بود؛ برادر دیگرش فرماندهی گارد سلطنتی را برعهده داشت؛ بزرگ خاندان حاج ایلخانی وزارت جنگ را در اختیار گرفته بود؛ و سایر وابستگان و خویشاوندان نیز بر مناطق اصفهان، خوزستان، یزد، کرمان، بروجرد، بهبهان و سلطان آباد حکومت می کردند. مسئله مهمتر اینکه، شش تن از رؤسای ایلخانی و حاج ایلخانی در ازای دریافت ۳ درصد از

سود شرکت نفت ایران و انگلیس، حفاظت از تأسیسات نفتی شرکت را به عهده گرفته بودند. پس شگفتی آور نبود که بسیاری از قبائل دیگر، مشروطه را چونان پوششی برای سلطهٔ بختیاری‌ها قلمداد کنند و برای اصلاح این وضعیت دست به کار شوند. همچنان‌که وزیر مختار انگلیس در گزارش خود به لندن می‌نویسد، قبیلهٔ عرب بنی‌کعب، به رهبری شیخ خزعل، آمادهٔ پیشروی به سوی محمّره (خرمشهر)، بلوچ‌ها به سوی کرمان، بویراحمدی‌ها به سوی بوشهر و قشقایی‌ها همراه با خمسه آمادهٔ پیشروی به سوی شیراز بودند.^۱ در سال ۱۲۹۰ هنگامی که شاهزاده ظل‌السلطان، که در زمان حکومت بر اصفهان در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه پدر صمصام‌السلطنه را کشته بود، املاکش را تحت حفاظت روس‌ها درآورد و در برابر بختیاری‌ها با روحانیون محلی همدست شد، این اتحاد مستحکم‌تر گشت. براساس گزارش کنسول انگلیس، ظل‌السلطان و علما با بهره‌گیری از نارضایتی‌های عمومی ناشی از برداشت بد محصول و قیمت‌های بالای مواد غذایی و با ایجاد شورش علیه زرتشتی‌های محلی و ترتیب‌دادن حادثهٔ عجیبی برای شعله‌ور ساختن «حرکت‌های رقابت‌آمیز در میان دسته‌های پایین‌تر»، حکمران بختیاری اصفهان را بیرون کردند.^۲

البته رقابت‌های قبیله‌ای در بین شورشیان، دولت مرکزی و بختیاری‌ها را نجات داد. حملهٔ بلوچ‌ها بر اثر انتقام‌جویی‌های طایفه‌ای به جایی نرسید. کنگدراسیون شیخ خزعل انسجام خود را از دست داد. بویراحمدی‌ها و کهکیلویه‌ای‌ها در غارت روستاها موفق بودند ولی چون نتوانستند حملات خود را هماهنگ کنند، هیچ شهری را تصرف نکردند. مهم‌تر از همه اینکه، خمسه‌ها و قشقایی‌ها هنگام ورود به شیراز به جان هم افتادند: در شرایطی که خمسه‌ها قسمتی از شهر را اشغال کرده بودند، قشقایی‌ها قوام‌الملک، ایلخان خمسه را چنان تحت فشار قرار دادند که به کنسولگری بریتانیا پناه برد، برادرش را کشتند، خانه‌اش را تاراج کردند و محلهٔ یهودیان را که در سدهٔ گذشته تحت حمایت خانوادهٔ او بود، ویران کردند. به نوشتهٔ وزیرمختار انگلیس، این حوادث به بسته‌شدن شاه‌راه‌های مرکزی و جنوبی منجر شد،

1. British Minister to the Foreign Office, "Monthly Report for March 1919", F. O. 371/Persia 1910/34-950.
2. Great Britain, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia*. (London, 1909), vol. II, no. 2, p. 115.

تجار شیراز را وحشت زده کرد و در نتیجه، دخالت فوری نیروهای انگلیس را ضروری ساخت.^۱ در مهرماه ۱۲۹۰/۱۹۱۱، نیروهای انگلیسی در بوشهر پیاده شدند و به سرعت به سوی شیراز و اصفهان راه افتادند. بدین ترتیب، قبیله گرایسی، علاوه بر نجات بختیاری‌ها، نواحی جنوبی ایران را نیز به روی نیروهای انگلیس گشود.

این کشمکشهای داخلی با تهدیدات روسیه همزمان شد. روسها ایران را به منظور حفظ بازارهای خود، اجرای قرارداد ۱۹۰۷ و برکناری گروه شوسترا، تهدید می‌کردند. شوسترا که اکثریت نمایندگان مجلس او را به عنوان خزانه‌دار کل منصوب کرده بودند، با شوق و تلاش جسورانه‌ای کار می‌کرد. او مقامات بلژیکی گمرک را که از حمایت روس‌ها برخوردار بودند، بازرسی می‌کرد؛ برای گردآوری مالیات کشور حتی در ایالات شمالی نیروی ویژه‌ای تشکیل داد؛ و املاک شاهزاده‌ای را که مدعی بود تبعه روس است ولی دولت او را خائن اعلام کرده بود، توقیف کرد. به گفته وزیر مختار انگلیس، این اقدام «کاسه صبر» تزار را لبریز کرد.^۲ روس‌ها با اشغال رشت و انزلی در آبان ۱۲۹۰/۱۹۱۱ اولتیماتومی سه‌ماده‌ای به ایران دادند: عزل و اخراج شوسترا، قول دادن به اینکه در آینده بدون اجازه روس و انگلیس هیچ مستشار خارجی استخدام نشود و پرداخت غرامت نیروهای روسی مستقر در انزلی و رشت. آنها همچنین تهدید کردند که اگر خواسته‌هایشان در عرض ۴۸ ساعت پذیرفته نشود بلافاصله تهران را اشغال خواهند کرد.

تأثیر این اولتیماتوم بسیار مهم بود، زیرا بلافاصله به قطع روابط میان نمایندگان و وزرا منجر شد و سرانجام موجبات انحلال مجلس ملی دوم را فراهم آورد. دموکراتها و اعتدالیون به تشویق داشناکها و با اکثریت آرا، التیماتوم روسها را رد کردند و خواستار تمدید دوره دوساله مجلس تا پایان گرفتن بحران شدند. در آن هنگام، تنها یکی از نمایندگان یادآوری نمود که کرامول مجلس طولانی^۳ را منحل

1. British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1911", F. O. 371/Persia 1912/34-1441. 2. Ibid.

۳. مجلس طولانی (The long parliament): پارلمانی است که چارلز اول پادشاه انگلستان در نوامبر ۱۶۴۰ فرا خواند و به تعبیری تا آوریل ۱۶۵۳، یعنی وقتی که اعضای باقیمانده آن پارلمان به وسیله ارتش کرامول اخراج شدند، ادامه یافت. و به تعبیر دیگر تا ماه مارس ۱۶۶۰، یعنی زمانی که اعضای آن پارلمان پس از اعاده خود طبق قانونی آن را منحل ساختند، دوام پیدا کرد. - م.

کرد تا دوره آن را بسیار طولانی تر کند. در ضمن، ۳۰۰ زن با طپانچه‌های پنهان در زیر چادرهایشان به راهروهای مجلس ریختند و تهدید کردند که هر نماینده پذیرنده اولتیماتوم روسها را خواهند کشت. تظاهرکنندگان خشمگین به تراموای شهر که روسها نیز در آنها سهیم بودند، حمله ور شدند. همچنین، جمعیتی پر شمار که ناظری آن را «عظیمترین جمعیت تا آن تاریخ» توصیف کرده است، با فریاد «یا مرگ یا استقلال» در اطراف مجلس اجتماع کردند.^۱ اما نخست‌وزیر، صمصام‌السلطنه، نایب‌السلطنه، کابینه و بی‌پرم‌خان با نیروهای قفقازی خود تصمیم گرفتند که اولتیماتوم را بپذیرند تا روسها پایتخت را اشغال نکنند. به محض اینکه نخست‌وزیر تقاضای روسها را پذیرفت و نایب‌السلطنه نمایندگان را به اقدام خلاف قانون اساسی محکوم کرد، بی‌پرم‌خان هم درهای مجلس را بست. در حالی که تحولات و واکنشهای داخلی به تعطیلی مجلس اول منجر شده بود، فشارهای خارجی نیز به انحلال مجلس دوّم انجامید.

اشغال کشور توسط روس و انگلیس، آغازگر اعتراضات توده‌ای بود. علمای نجف و کربلا مردم را به تحریم عمومی کالاهای روسی فرا خواندند. در تهران، تظاهرکنندگان ویتترین مغازه‌هایی که کالای روسی می‌فروختند درهم شکستند. گروه دیگری از مردم هوشیار نیز از فروش چای روسی جلوگیری کردند و افراد ناشناسی تاجر سرشناسی را که هوادار روسیه بود کشتند. تاجر شیراز برای دریافت بپرده‌هایشان به بانک شاهی هجوم بردند و از فروش مواد غذایی به نیروهای انگلیسی خودداری کردند. در تبریز، زد و خورد بین سربازان روسی و پلیس شهر به خودکشی نماینده حاکم و اعدام علنی ۴۴ تن از مشروطه‌خواهان منجر شد. ضبط مواد غذایی توسط نیروهای روسی در انزلی و رشت به زد و خوردی خونین منجر شد که در جریان آن ۴۳ نفر کشته و بیش از ۵۰ تن زخمی شدند. در مشهد، روس‌ها در واکنش به قتل یکی از افسران خود، به جمعیت متحصن در حرم حضرت رضا(ع) حمله ور شدند، حرم را به توپ بستند، مسجد را غارت نمودند و بیش از پنجاه نفر از متعرضان را زخمی کردند. به توپ بستن حرم امام رضا(ع) تأثیر عمیقی در تاریخ ملی ایران معاصر برجای گذاشت.

۱. «تظاهرات و راهپیمایی عمومی در ایران»، اطلاعات هفتگی، ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰.

البته اعتراضات رفته رفته فروکش کرد. این پایداربها که شهادت چندین نفر را در پی داشت به پیروزی نرسید، زیرا افراد غیرنظامی به هیچ روی حریف سربازان آموزش دیده نبودند. قتلها و خودکشیها شاید دیپلماتهای خارجی را تحت تأثیر قرار داد، ولی در تصمیمات دولتهای خارجی تغییری ایجاد نکرد. تحریمها و اعتصابات هم به بازارهای محلی بیش از وزرای مستقر در لندن و سن پترزبورگ آسیب رساند. گذشته از اینها، قدرتهای اشغالگر با خرید کالاهای محلی، مهار راهزنی روستایی، محدود کردن هرج و مرج قبیله‌ای و گشودن راههای اصلی تجاری، بخشهای تجاری را منتفع ساختند. بدین ترتیب، مخالفت ملی با مداخله بیگانگان، از مقاومت آشکار به خشم پنهان تبدیل شده بود.

در سال ۱۲۹۳/۱۹۱۴، کشور در برابر آینده تیره و تار اشغال بیگانگان و رکود داخلی تسلیم شده بود. مقامات انگلیسی و روسی مستقیماً با رؤسای قبایل ارتباط داشتند، جاده‌های اصلی را حفاظت می‌کردند و شهرهای شمالی و جنوبی را از سرباز پر کرده بودند. بلژیکی‌ها، نه تنها بار دیگر گمرکات را به دست گرفتند، بلکه پست خزانه‌داری کل شوستر را نیز از آن خود کردند. بزرگان ایالات موفق شدند که شمار افراد ژاندارمری را به کمتر از شش هزار نفر برسانند. نمایندگان روس و انگلیس طرحهای یکدیگر را برای ایجاد راه آهن رد می‌کردند. سپهدار که با روسها همکاری نزدیکی داشت، بیشتر نواحی دریای خزر را به ملک طلق خود تبدیل کرده بود. بختیاری‌ها هم که همکاری بیشتری با انگلیس داشتند، وزارتخانه‌ها را غنیمت ایلاتی خود می‌دانستند. به گفته وزیر مختار انگلیس: «خوانین [بختیاری] در مورد دولت مرکزی هم مطابق سنت تقسیم و تسهیم ثروت قبیله‌ای عمل می‌کردند و تصمیمات اصلی در شوراهاى خانوادگی گرفته می‌شد. همچنین، هنگامی که یکی از اعضای خانواده ایلخانی صاحب مقام و منصبی می‌شد، یکی دیگر از اعضای خانواده حاج ایلخانی نیز پنهانی با او هم همدست می‌شد تا از این خوان یغما بی نصیب نماند.»^۱ رادیکالها نیز روحیه و رهبران خود را از دست داده بودند. تقی زاده، حیدرخان و رسول زاده در تبعید به سر می‌بردند. سلیمان اسکندری، مساوات و بیشتر افراد دیگر به ایالات مرکزی گریخته بودند. پیرم خان در نبرد با نیروهای شاه سابق کشته شده

1. British Minister to the Foreign Office, "Report on Bakhtiari Khans", F. O. 371/Persia 1914/34-2073.

بود. از گروه‌های رادیکالی که برای انقلاب مشروطه جنگیده بودند، تنها داشناکها و داوطلبان ارمنی عضو نیروی پلیس، متشکل و سازمان‌یافته مانده بودند. بیشتر به دلیل وجود اینها بود که جنبش مشروطه هنوز زنده بود؛ چون پس از فروکش کردن بحران اولتیماتوم، آنان و برخی اصناف دیگر تهدید کردند که اگر دولت وظیفه قانونی خود را مبنی بر برگزاری انتخابات برای مجلس جدید انجام ندهد، دست به اعتصاب خواهند زد.^۱

مجلس سوم، بلافاصله پس از آغاز جنگ جهانی اول تشکیل شد. نمایندگان که از شکستهای اولیه روسها دلگرم شده بودند از اعلان جنگ به قدرتهای مرکزی (متحدین) خودداری کردند، مقامات بلژیکی گمرکات را عزل نمودند و رهبران دموکراتها و اعتدالیون را به عضویت کمیته مقاومت ملی برگزیدند. ریاست کمیته برعهده این چهار رهبر حزبی بود: سلیمان اسکندری و مساوات و سیدحسن مدرس، سخنگوی سرشناس اعتدالیون، واعظ متنفذ اصفهان و نماینده علمای نجف و کربلا در مجلس، و میرزا محمدصادق طباطبایی، فرزند مجتهد معروف، فارغ‌التحصیل رشته زبانهای اروپایی از استانبول و از اعضای فعال انجمن مخفی پیش از انقلاب که از جانب اکثریت اعتدالیون، روزنامه مجلس را منتشر می‌کرد. کمیته، نخست، در صحن مطهر [حضرت معصومه] قم تشکیل شد، اما هنگامی که روسها آن شهر را اشغال کردند اعضای کمیته به کرمانشاه، آنجا که افراد طرفدار عثمانی با انگلیسها می‌جنگیدند، گریختند. کمیته در آنجا دولت دفاع ملی تشکیل داد، با افسران سوئدی طرفدار آلمان در ژاندارمری ارتباط برقرار ساخت و با قبایل قشقایی و بلوچی، که از آلمانها سلاح دریافت می‌کردند، متحد شد. واکنش انگلیس در برابر این فعالیتها، ارسال سلاح برای خمسه، بختیاری‌ها و اعراب تحت ریاست شیخ خزعل و تشکیل نیروی پلیس محلی به فرماندهی انگلیسیها با عنوان پلیس جنوب ایران (SPR) بود. انگلیسیها در سال ۱۲۹۵/۱۹۱۶، کرمانشاه را تصرف کردند، دولت دفاع ملی را از بین بردند، برخی از اعضا را به ترک کشور و ادار ساختند و برخی دیگر مانند سلیمان اسکندری را در هندوستان زندانی کردند.

نیروهای روسی نیز در گیلان گرفتار چریکهای کمیته وحدت اسلامی معروف به

جنگلیها شده بودند. اغلب اعضای اولیه این نهضت را کشاورزان زمین‌دار کوچکی گیلان تشکیل می‌دادند. نهضت جنگل را یک واعظ رشتی فعال به نام میرزا کوچک خان که در جنگ داخلی مبارزه کرده بود و در مجلس دوم به فرقه اعتدالیون پیوسته بود، رهبری می‌کرد. تقی‌زاده و گروهی از دانشجویان ایرانی مقیم آلمان نیز نشریه ادواری معتبر کاوه را منتشر می‌کردند. کاوه که نام آهنگری اسطوره‌ای و سرنگون‌کننده شاهی ظالم بود، حاوی مقالاتی درباره سیدجمال، تاریخ نهضت مشروطه ایران و گسترش سوسیالیسم در اروپا، از جمله رشد مارکسیسم و بین‌الملل دوم بود. اما تأکید اصلی آن بر ضرورت استقلال ملی و اصلاحات داخلی، به ویژه اصلاحات غیردینی و آموزشی بود. در یکی از سرمقاله‌ها بر این نکته تأکید شده بود که تنها راه ایران برای پشت سر گذاشتن «قرون تاریک و سطا»، پیروی از تجربه غربی جدا کردن دین از سیاست و به کار بستن دانش عقلانی تجربی در آموزش عمومی است.^۱

انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه این جنبش ملی‌گرایانه را به شدت تکان داد. زمانی که امپراتوری تزاری سرنگون شد و نیروهای آن در آذربایجان از هم پاشید، سازمانهای سیاسی دوباره در ایران سربرآوردند. بنا به گفته وزیر مختار انگلیس، دموکراتها دوباره در تهران جان گرفتند. «اولین تأثیر انقلاب این بود که به فرقه افراطی دموکرات در تهران اجازه داد تا بیشتر قدرت پیشین خود را بازیابد. تصور بر این بود که روسیه انقلابی رفتار متفاوتی در قبال مسائل ایران در پیش خواهد گرفت و بریتانیای کبیر فعال مایشاء خواهد شد.^۲ در گیلان، نیروهای داوطلب جدیدی به رهبری خالوقربان و احسان‌الله خان به جنگلیهای گیلان پیوستند. خالوقربان، رهبری نیروی کوچکی از کارگران سقزسازی و کردهای کرمانشاه را برعهده داشت و احسان‌الله خان، روشنفکر آذری که زمان تحصیل در پاریس تحت تأثیر آنارشیزم قرار گرفته بود نیز گروهی از دموکراتهای تهران را با خود آورده بود.^۳ در اواخر سال ۱۹۱۷، جنگلیها نیروی مهمی در شمال بودند. آنها بیشتر مناطق گیلان را در اختیار

۱. «آموزش عمومی» کاوه، ۲۱ فروردین ۱۳۰۱.

2. British Minister to the Foreign Office, "Annual Reports from 1914 to 1922", F. O. 371/Persia 1922/9051-2911.

۳. کامبخش، «انقلاب اکبر و نهضت‌های آزادیبخش در ایران»، دنیا، ۸ (تابستان ۱۳۴۶)، ۳۴-۵۷.

داشتند؛ سلیمان اسکندری را با یکی از اسرای جنگی انگلیسی مبادله کردند؛ و چون برای سیرکردن فقرا دست به غارت ثروتمندان می‌زدند، به گفتهٔ یک شاهد انگلیسی، به «رابین‌هود سواحل خزر» معروف بودند.^۱ روزنامهٔ جنگل آنها که بیشتر تحت نفوذ جناح زمین‌دار - مذهبی بود تا جناح غیرمذهبی - رادیکال، خواهان کمک مالی به کشاورزان خرده‌پا، خودمختاری اداری گیلان، حمایت از اسلام، لغو همهٔ قراردادهای نابرابر و تخلیهٔ ایران از نیروهای انگلیسی بود.

در همین زمان، شیخ محمد خیابانی، دموکرات برجستهٔ آذربایجان، کنفرانس شاخهٔ ایالتی فرقهٔ دموکرات را در تبریز تشکیل داد. خیابانی، واعظ معروف محلهٔ شیخی «خیابان»، هنگام تحصیل در قفقاز به عقاید افراطی متمایل شد، در انقلاب به‌عنوان یکی از مبارزان صنف بزازان جنگید و در مجلس دوم به دموکراتی جسور معروف شد.^۲ چهارصد و پنجاه نمایندهٔ حاضر در کنفرانس که اکثراً از شهرهای آذربایجان بودند، روزنامهٔ فارسی - ترکی تجدد را تأسیس کردند، عنوان شاخهٔ فرقهٔ دموکرات در آذربایجان را به فرقهٔ دموکرات آذربایجان تغییر دادند و این چهار خواستهٔ اصلی را مطرح کردند: اجرای اصلاحات دموکراتیک مانند تقسیم اراضی؛ تعیین حاکم مورد قبول و اعتماد مردم آذربایجان؛ تشکیل فوری مجلس شورای ملی در تهران؛ و تأسیس انجمنهای ایالتی مطرح در قانون اساسی که پس از پایان جنگ داخلی ایجاد نشده بودند. خیابانی در سخنرانی پایانی، از این مسئله شکایت می‌کند که آذربایجان با وجود فداکاریهای زیاد در انقلاب مشروطه، از کرسیهای نمایندگی منصفانه و بودجهٔ عادلانه از سوی دولت مرکزی محروم مانده است.^۳ چند روز پس از کنفرانس، یک گروه اقلیت، به رهبری کسروی، به دلیل مخالفت با خواسته‌های ایالتی و تغییر نام فرقه از فرقهٔ دموکرات اخراج شدند.^۴ برای نخستین بار، مشکلی محلی، اختلاف و شکاف علنی در جنبش رادیکال به وجود آورده بود. تا آن زمان، محافظه‌کاران، به‌ویژه رؤسای قبایل به‌شدت از خودمختاری محلی جانبداری می‌کردند، در حالی که اصلاح‌طلبان خواستار ایجاد یک حکومت مرکزی قدرتمند

۱. M. Donohoe, *With the Persian Expedition* (London, 1919), p. 127.

۲. ز. قیامی، «خاطراتی از خیابانی»، دنیا، ۱۱ (زمستان ۱۳۲۹)، ۷۶-۸۲.

۳. ع. آذری، قیام خیابانی (تهران، ۱۳۲۹)، ص ۱۴۱-۱۴۵.

۴. کسروی، زندگانی من (تهران، ۱۳۲۵) ص ۸۶-۹۶.

بودند. اما از سال ۱۲۹۶/۱۹۱۷ به این سو، مزایا و معایب «تمرکزگرایی» و «تمرکززدایی»، بیشتر اصلاح‌طلبان را به خود مشغول کرده بود.

هنگامی که دموکراتها سرگرم برگزاری کنفرانس ایالتی در تبریز بودند، سوسیال دموکراتهای کهنه کارِ هوادار بلشویسم روسیه، در باکو گرد آمدند و تشکیل فرقه عدالت را اعلام کردند. فرقه عدالت که روزنامه فارسی-ترکی حریت را منتشر می‌کرد، نماینده‌ای به ششمین کنگره بلشویکها در پتروگراد فرستاد و اتحادیه‌هایی در بین کارگران ایرانی شاغل در حوزه‌های نفتی باکو تشکیل داد. تقریباً همه رهبران فرقه جدید، روشنفکرانی از آذربایجان ایران بودند که از سال ۱۹۰۶ به بعد با بلشویکهای روسی همکاری نزدیکی داشتند. اسدالله‌خان غفارزاده، دبیر اول فرقه، از اهالی اردبیل و فارغ‌التحصیل دارالفنون بود. این انقلابی کهنه کار در جنگ داخلی شرکت کرده بود و در قاجاق روزنامه ایسکرای لنین از اروپا به قفقاز، از طریق ایران، دست داشت. میرجعفر جوادزاده، سردبیر حریت در شهر کوچک خلخال به دنیا آمده بود، ولی چندین سال در یکی از دبیرستانهای باکو تدریس می‌کرد. احمد سلطانزاده (آواتیس میکائیلیان)، نظریه پرداز سرشناس فرقه و از شخصیت‌های برجسته بین‌الملل سوم، از یک خانواده ارمنی آذربایجانی بود و بیشتر دوران بزرگسالی خود را در تشکیلات مخفی بلشویکهای آذربایجان روسیه سپری کرده بود.

همزمان با سازمان‌یابی دوباره احزاب ملی‌گرا و کمونیست، در تهران نیز پس از انتشار قرارداد جنجالی ۱۹۱۹ میان ایران و انگلیس، مخالفت با حکومت مرکزی وارد مرحله تازه‌ای شد. مطابق این پیمان، انگلیس متعهد شده بود که وامی به مبلغ ۲,۰۰۰,۰۰۰ پوند در اختیار ایران بگذارد و در ایجاد راه آهن، تجدیدنظر در تعرفه‌ها و گردآوری غرامت جنگی از اشخاص ثالث به ایران کمک کند. در مقابل، ایران نیز واگذاری امتیاز انحصاری تأمین سلاح، آموزش نظامیان و مشاوران اداری را به انگلیس وعده داده بود. از دیدگاه لرد کرزن، طراح قرارداد، این توافقنامه، ایران را - با آن موقعیت سوق الجیشی، ثروت عظیم نفت و امکانات سرمایه‌گذاری سودمند - از زوال حتمی، نابسامانی مالی و بدتر از همه، توطئه بلشویکها نجات می‌داد.^۱ همچنین، به نظر نخست‌وزیر، میرزا حسن وثوق‌الدوله و مشاوران اشرافی وی،

1. Lord Curzon, "Memorandum on the Agreement", in Documents on British Foreign Policy, 1919-1939, IV, 1119.

به‌ویژه سپهدار، شاهزاده فرمانفرما و رؤسای بختیاری، این قرارداد هزینه مالی اصلاحات اداری را تأمین می‌کرد، خطر انقلاب اجتماعی را برطرف می‌ساخت و به سلطه انگلیس بر خاورمیانه رسمیت می‌بخشید. اما از دیدگاه مخالفان و بیشتر ناظران خارجی، این قرارداد نمونه‌ای از توطئه‌ای امپریالیستی با هدف تبدیل ایران به یک کشور تحت‌الحمایه بریتانیا بود. به گزارش یک خبرنگار آمریکایی از ورسای «این قرارداد هیچکس را فریب نداد. هنگامی که مفاد قرارداد برای همگان آشکار شد، دریافتند که قیمی غیررسمی برای ایران پیدا شده است و در واقع وسعت امپراتوری انگلیس فزونی یافته است.»^۱

دولت شوروی، بلافاصله، با مقایسه لغو همه امتیازاتی که تزار از ایران گرفته بود با عمل انگلیس در کسب مستمر انحصارات در خاورمیانه، قرارداد را محکوم کرد. نه‌ماه بعد، ارتش سرخ برای از بین بردن نیروهای انگلیس که به قفقاز سلاح می‌فرستادند و تقویت جنگلی‌ها در مقابل حکومت انگلوفیل تهران، نیروی کوچکی در بندر انزلی پیاده کرد. مجتهدان برجسته کربلا هم فتوایی علیه انگلیسیها صادر کردند. طبق گزارش پلیس موجود در بایگانی اداره هند، دو مجتهد حتی از بلشویکها حمایت کردند.^۲ دموکراتهای آذربایجان - با حمایت تجار محلی که این قرارداد را توطئه‌ای ماکیاولیستی برای انحراف راههای تجاری به سوی بغداد می‌دانستند - دولت تهران را به فروش کشور متهم کردند، بار دیگر خواستار تشکیل مجلس و انجمنهای ایالتی و تشکیل جمهوری شدند و با به‌کاربردن اصطلاح مملکت آزادستان به جای ایالات آذربایجان گامهای بلندتری به سوی تجزیه‌طلبی برداشتند.^۳ از خوش‌شانسی دولت مرکزی، شاهسون‌های آذربایجان جاده‌های اصلی را مسدود کردند؛ قبیله کرد شکاک با رهبری سمیتقوی بدنام از قتل‌عام آسوریان دست کشیده، به جان دموکراتها افتاد و قزاقهای تبریز هم که برقراری نظم را در شهر برعهده داشتند و مخالف مسلح شدن اعضای فرقه بودند سر به شورش برداشتند و در شهریورماه

1. W. MacDonald. "Persia and British Honor", *The Nation*, 8 September 1919.

2. India Office to the Foreign Office, "Police Report from Meso Potamia" F. O. 371/Turkey 1920/44-5074.

3. British Consul in Tabriz, "Annual Report for the Province", F. O. 371/Persia 1921/34-6440;

۱۹۲۰/۱۲۹۹ خیابانی را کشتند.

فرقه عدالت نیز ضمن گردآوری داوطلب برای ارتش سرخ و ائتلاف با جنگلی‌ها، سرگرم گسترش شاخه‌های فرقه در میان ایرانیان مقیم تاشکند بود. این فرقه، در ژوئن ۱۹۲۰، نخستین کنگره بزرگ خود را در انزلی برگزار کرد. این کنگره، با حضور ۴۸ نماینده که از جانب حدود ۶۰۰ عضو فرقه در قفقاز، آسیای میانه، گیلان و آذربایجان آمده بودند تشکیل شد. به جز چند ارمنی، تقریباً همه نمایندگان، آذری بودند.^۱ براساس برآوردهای فرقه، اغلب آنها از طبقه کارگر بودند: ۶۰ درصد کارگر و کارآموز، ۳۰ درصد کارمند، ۱۷ درصد صنعتگر و پیشه‌ور و ۳ درصد نیز روشنفکر و سرباز.^۲ کنگره، عنوان فرقه کمونیست ایران را برای خود انتخاب و سلطانزاده را به عنوان دبیر اول فرقه تعیین کرد (غفارزاده چندماه پیش کشته شده بود).^۳

در این کنگره، همچنین، درباره دو بیانیه اختلاف برانگیز که به عنوان برنامه‌های فرقه ارائه شده بود، بحث شد. براساس استدلال بیانیه اول که سلطانزاده آن را نوشته بود، ایران انقلاب بورژوازی را تکمیل کرده بود و اکنون برای انقلاب کارگری - دهقانی آمادگی داشت. نویسنده بیانیه با اعتقاد به اینکه انقلاب سوسیالیستی نزدیک است، تقسیم فوری اراضی، تشکیل اتحادیه‌های صدفی و سرنگونی مسلحانه بورژوازی و سخنگویان روحانی آن و همچنین پادشاهی، اشرافیت فئودال و امپریالیستهای انگلیسی را خواستار شده بود. استدلال بیانیه دوم به قلم حیدرخان، سوسیال دموکرات معروف، که دیگر به فرقه کمونیست پیوسته بود، این بود که ایران بیشتر به سوی انقلاب ملی در حرکت است تا انقلابی سوسیالیستی. نویسنده بیانیه براین باور بود که بنابر شواهد، اقتصاد کشور هنوز

۱. م. فاتح، پنجاه سال نفت ایران، (تهران، ۱۳۳۵) ص ۳۸۱.

۲. ا. شمیده، «حیدرخان»، دنیا، ۱۴ (بهار ۱۳۴۹)، ۱۱۳-۱۲۴.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره کنگره اول، رک: «گزارشی از نخستین کنگره فرقه کمونیست ایران»، دنیا، ۹ (تابستان ۱۳۴۷)؛ «تر حیدرخان»، دنیا، ۱۲ (تابستان ۱۳۵۰)، ۱۰۱-۱۱۰؛ سلطانزاده، ایران معاصر، (مسکو، ۱۹۲۲)؛ کامبخش، «پنجاه سال حزب پرولتاریایی در ایران»، دنیا، ۱۱ (تابستان ۱۳۴۹)، ۱۵-۲.

"The Regulations of the Iranian Communist Party (1921)", reprinted in:

اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکرات، و کمونیستی ایران

edited by Mazdak (Florence 1972) III-36-44

برای تجزیه و تحلیل عمومی برنامه‌های فرقه کمونیست، رک:

Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley and Los Angeles, 1966).

ماقبل سرمایه‌داری است، دولت همواره در دست فئودالهاست، اعضای طبقه پرولتاریا بیشتر لُمپن هستند تا پرولتر، روستاییان همچنان به خرافات مذهبی پای‌بند هستند، جمعیت وسیع قبیله‌ای هنوز آماده‌اند تا به سود خانهای مرتجع‌شان بچنگند و خرده بورژوازها، از جمله روحانیون، هراسان و دل‌نگران تهاجم بی‌درنگ امپریالیسم انگلیس هستند. نتیجه‌گیری بیانیه این بود که رهبری همه طبقات ناراضی به‌ویژه دهقانان، خرده بورژوا و لُمپن پرولتاریا علیه امپریالیسم خارجی و دست‌نشاندهانش وظیفه فوری و ضروری فرقه کمونیست است. سرانجام، پس از بحث و جدلهای زیاد نظریه افراطی سلطانزاده پذیرفته شد و برنامه‌ای مارکسیستی تدوین گردید که بر اصلاحات ارضی، تشکیل اتحادیه‌های مبارز صنفی، تشکیل مجالس ایالتی، حق تعیین سرنوشت برای اقلیتهای ملی و عضوگیری از بین «مزدبگیران، دهقانان، پزشکان، آموزگاران، کارمندان، صنعتگران، هنرجویان، خدمتکاران و همه کسانی که کارهای یدی انجام می‌دهند»، تأکید داشت. در این برنامه آمده بود که فرقه به روی «روحانیون، زمین‌داران، بازرگانان، رباخواران و سایر استثمارکنندگان طبقه کارگر» بسته است.

همچنین، در پایان کنگره اعلام شد که فرقه کمونیست با جنگلیهای گیلان، جمهوری سوسیالیستی ایمران را تشکیل داده است. این پیوند سست میان کمونیستهای شمالی و چریکهای روحانی - زمین‌دار محلی در سپتامبر ۱۹۲۰ با برگزاری کنفرانس ملل شرق در باکو، تا حدودی تقویت شده بود. در این کنفرانس، کمونیست بین‌الملل پیشنهادهای افراطی سلطانزاده را رد کرد و به جای آن راه‌حلهای معتدل‌تری شبیه نظریه حیدرخان ارائه داد. یک ماه بعد، فرقه کمونیست ایران، در یک گردهمایی سراسری، حیدرخان را به جای سلطانزاده انتخاب و اعلام کرد که نظریه حیدرخان، به دلیل توجه به اهمیت بورژوازی محلی و نفوذ روحانیون در بین دهقانان، اتحاد همه نیروهای ملی مترقی را مستحکم خواهد کرد.^۱ بدین ترتیب، در اواخر سال ۱۲۹۹/۱۹۲۰، جمهوری سوسیالیستی گیلان - با حمایت ارتش سرخ - آماده می‌شد تا با نیروی چریکی متشکل از ۱۵۰۰ جنگلی، کرد، ارمنی و آذربایجانی به تهران حمله کند.^۲

۱. م. آخوندزاده، «زندگی آخوندزاده»، دنیا، ۹ (بهار ۱۳۴۸).

2. British Military Attaché in Tehran to the Foreign Office, "The Situation in
←

خطر جدی گیلان، تحولات آذربایجان، جنگهای پی‌درپی میان قبایل، حضور ارتش سرخ در شمال و ارتش انگلیس در جنوب، بروز شورشهایی در ژاندارمری و دیویزیون قزاق و ناتوانی حکومت در تشکیل مجلسی که بتواند قرارداد منفور ۱۹۱۹ ایران-انگلیس را تصویب کند، همگی منجر به بحران حاد سیاسی در پایتخت شد. وزیرمختار انگلیس به وزارت خارجه تلگراف زد که تعویض شش کابینه در مدت نوزده ماه بعد از انتشار قرارداد نتوانسته است مردم را به پای صندوقهای رأی بیاورد؛ اتباع اروپایی تهران را ترک می‌کنند و به مناطق امن جنوب می‌گریزند؛ اندک سیاستمداران باقی مانده طرفدار انگلیس علناً قرارداد را محکوم می‌کنند و پنهانی از سفارت می‌خواهند تا آن را لغو کند؛ شاه آنچه‌ان «هراسان و نگران سلامت جانش است که نمی‌تواند عاقلانه فکر کند» و ثروتمندان نیز از ترس اینکه «آفت بلشویسم به سرعت در میان توده مردم شیوع پیدا کند»، در اندیشه فرار و یا توسل به چاره مؤثری هستند.^۱ فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران این وضعیت رو به وخامت را چنین توصیف می‌کند:

به نظر نمی‌رسد بتوان درک کرد که این قرارداد تا چه حد در ایران منفور بود و عموم چقدر از کابینه و ثوق قبل از سقوط، متنفر شده بودند. اعتقاد بر این بود که هدف از قرارداد واقعاً از بین بردن استقلال ملی است و نخست‌وزیر، ممنکت را به انگلیس فروخته است. پنهانکاری در انعقاد قرارداد، این واقعیت که مجلس نیز حضوری نداشت و به کاربردن نادرست‌ترین روشها برای انعقاد قرارداد... همگی این باور را تقویت کرد که بریتانیای کبیر در واقع از دشمن دیرین، روسیه، بهتر نیست. این احساس به وجود آمده بود که بریتانیا به هرنحوی باید از کشور بیرون برود. شورشهای آذربایجان و ایالات سواحل خزر و گسترش تبلیغات بلشویکها نتیجه این احساسات بود. چون این تصور وجود داشت که بلشویسم نمی‌تواند بدتر (از انگلیسیها) باشد و شاید، اگر ادعاهای بلشویکها مبنی بر تأمین عدالت برای ستمدیدگان راست باشد، بهتر هم باشد.^۲

Gilan", F. O. 371/Persia 1920/34-4907.

1. British Minister to the Foreign Office, Documents on British Foreign Policy, 1919-39, XIII, 481, 522, 545, 609, 657, 735.
2. The Commander of the British Military Mission to the British Minister, Ibid., p. 585.

در گیرودار این بحران کلنل رضاخان، افسری چهل و دوساله از یک خانواده نظامی ترک‌زبان و گمنام در مازندران که به تدریج به فرماندهی بریگاد قزاق در قزوین رسیده بود، با حدود ۳۰۰۰ نظامی زیردست خود، به سوی تهران حرکت کرد. او احتمالاً پیش از حرکت با افسران انگلیسی در قزوین مشورت کرده و برای نیروهای خود مهمات، آذوقه و پول گرفته بود. رضاخان هنگامی که به نزدیک تهران رسید با افسران ارشد ژاندارمری و روزنامه‌نگار جوانی به نام سید ضیاء طباطبایی، به صورت پنهانی، ملاقات می‌کند. سید ضیاء از یک سو مورد اعتماد مأمورین نظامی انگلیس بود، چون روزنامه رعد او در زمان جنگ از انگلیس پشتیبانی کرده بود و از سوی دیگر اصلاح‌طلبی مستقل شناخته می‌شد. در زمان انقلاب مشروطه، وی با پدر روحانی وفادار به سلطنت خود قطع رابطه کرد تا سردبیری روزنامه طرفدار مشروطه اسلام را در شیراز برعهده بگیرد؛ و در دوره‌های بعدی زندگی خود خواستار براندازی اشرافیت زمین‌دار بود.^۱ رضاخان با پشتیبانی افسران ژاندارمری و مشاوران نظامی انگلیس، در شب سوم اسفند به تهران رسید. حدود ۶۰ تن از سیاستمداران سرشناس را دستگیر کرد، به شاه اطمینان داد که کودتا برای نجات سلطنت از خطر انقلاب است و از او خواست تا سید ضیاء را به نخست‌وزیری منصوب کند.

شاه بلافاصله موافقت کرد، مقام سردار سپهی را به رضاخان و یک عنوان اشرافی مناسب مقام جدید (نخست‌وزیری) را به سید ضیاء داد. سید ضیاء بی‌درنگ مسئولیت جدید را پذیرفت اما از قبول لقب خودداری کرد و بدین ترتیب نخستین نخست‌وزیر بدون لقب ایران شد. سید ضیاء و رضاخان هنگام اعلان تشکیل حکومت، مدعی شدند که با پایان‌بخشیدن به هرج و مرج داخلی، ایجاد دگرگونی اجتماعی و نجات کشور از اشغال بیگانه، دوره رستاخیز ملی را آغاز خواهند کرد. آنان بلافاصله با شوروی پیمان دوستی بستند و قرارداد ۱۹۱۹ را باطل اعلام کردند. مطابق پیمان دوستی میان ایران و شوروی، مطالبات رژیم تزاری فسخ، تقریباً همه امتیازات واگذار شده به روسیه در سده نوزدهم ملغاً و با گرفتن تضمینی مبنی بر اینکه سرزمین ایران پایگاهی برای حمله به اتحاد شوروی در نخواهد آمد، مقدمات تخلیه گیلان از نیروهای ارتش سرخ فراهم شد. آنان در عین لغو قرارداد ایران و

۱. ح. حکیم آلهی، زندگی آقای سید ضیاء (تهران: ۱۳۲۳)، ص ۳۲-۳۵.

انگلیس، از مستشاران انگلیسی خواستند تا برای سازماندهی دوباره ارتش و نظام اداری باقی بمانند. خود سیدضیاء به وزیر مختار انگلیس گفت که «برای اغفال بلشویکها و ناراضیان داخلی» و امکان ایجاد دولت مرکزی قدرتمند و مترقی، قرارداد باید ملغاً می‌شد.^۱ به نظر می‌رسید که کودتا، به دوران آشوب و نابسامانی پایان داده است و آرزوهای دیرین نجات و رستگاری ملی را احیا کرده است.

ظهور رضاشاه (۱۲۹۹-۱۳۰۴ / ۱۹۲۱-۱۹۲۵)

رضاشاه شدن رضاخان آهسته ولی بی‌وقفه بود. وی در اسفند ۱۲۹۹ با عنوان جدید سردار سپه وارد کابینه شد و در اردیبهشت ۱۳۰۰، با کنارزدن مسعودخان کیهان، وزارت جنگ را در اختیار گرفت. رضاشاه، در طی نه‌ماه بعد، با انتقال ژاندارمری از وزارت داخله به وزارت جنگ، گماردن همکاران خود در دیویزیون قزاق به جای افسران سوئدی و انگلیسی و سرکوب شورشهای موجود در ژاندارمریهای تبریز و مشهد، قدرت خود را در ارتش مستحکم ساخت. در تبریز، سرگرد لاهوتی فرمانده ژاندارمری محلی و از شرکت‌کنندگان در کنفرانس ملل شرق در باکو، که تا حدودی کنفرانسی کمونیستی بود، نیروهای خود را جمع کرده و همراه با افراد باقی‌مانده از نهضت خیابانی به جنگ با حکومت مرکزی برخاسته بود. اما قزاقهای مجهز به سلاحهای بهتر وی را وادار کردند تا به شوروی فرار کند؛ جایی که بقیه عمر طولانی و درخشانش را به‌عنوان شاعر انقلابی فارس - تاجیک سپری کرد.^۲ در مشهد، کلنل محمد تقی خان پسیان، فرمانده تبریزی ژاندارمری، همراه با دموکراتهای محلی - که بیشتر آنها آذری بودند - کمیته‌ای انقلابی تشکیل داد و با قوای ملی جداگانه و مخصوصی حکومت ایالتی خراسان را تأسیس کرد. اما او در درگیری با طوایف گُرد در جعفرآباد قوچان کشته شد و قزاقها بلافاصله مشهد را دوباره به تصرف درآوردند.^۳

۱. British Minister to the Foreign Office, *Documents on British Foreign Policy*, 1919-39, XIII, 731.

۲. ا. لاهوتی، شرح زندگانی من، (تهران، بی‌نا). گرچه این کتاب جعلی است - احتمالاً توسط پلیس - در دوره شورش و حرکت‌های کمونیستی در تبعید اطلاعات جالبی دارد.

۳. ج. مجیری، «شورش خراسان»، دنیا، ۷ (زمستان ۱۳۴۷)، ۱۰۱-۱۱۸؛ ا. آقایی، «شورش ملی خراسان»، دنیا، ۶ (بهار ۱۳۴۴)، ۷۴-۸۰؛ ع. آذری، قیام کلنل تقی‌خان پسیان در خراسان، (تهران، ۱۳۲۹).

همچنین، رضاخان با سرکوب جنبش جنگل موقعیت نظامی خود را مستحکمتر کرد. وی با برقراری روابط دوستانه با شوروی و فراهم ساختن زمینه عقب‌نشینی ارتش سرخ از کشور، گردآوری لشکری عظیم و برقراری رابطه با جناح تندرو و غیرمذهبی نهضت، جنگلیها را شکست داد. مبارزان مذهبی با پی بردن به این که شورویها طرفدار دولت مرکزی شده‌اند و نیز شنیدن شایعاتی مبنی بر توطئه رادیکالها برای کشتن کوچک‌خان، واکنش شدید و خشونت باری نشان دادند. آنها حیدرخان را کشتند، فعالیت حزب کمونیست را ممنوع کردند، احسان‌الله‌خان را وادار کردند تا با ارتش سرخ به شوروی فرار کند و در تلاش برای کشتن خالوقربان، جنگجویان گرد را به آشتی با دولت مرکزی تشویق کردند. در آذرماه ۱۳۰۰، افراد خالوقربان به کمک قزاقها، که در آذربایجان با شورشیان کرد سمیتقو می‌جنگیدند، آمده بودند؛ طرفداران حیدرخان از گیلان گریخته بودند؛ و سر بریده میرزا کوچک‌خان در تهران به نمایش گذاشته شده بود تا برای همگان ثابت شود که جنبش جنگل یک‌بار و برای همیشه پایان یافته است.^۱

در چهارسال بعدی، موقعیت نظامی - سیاسی رضاخان مستحکمتر شد. وی با ترکیب ۷۰۰۰ قزاق و ۱۲۰۰۰ ژاندارم، ارتش ۴۰۰۰۰ نفری جدیدی مرکب از پنج لشکر تشکیل داد. رضاخان برای تأمین هزینه این نیروی عظیم، درآمدهای حکومتی حاصل از زمینهای دولتی و مالیاتهای غیرمستقیم را در اختیار گرفت. وی با این ارتش جدید یک رشته عملیات موفقیت‌آمیز علیه قبایل و طوایف شورشی انجام داد: در سال ۱۳۰۱، علیه کردهای آذربایجان غربی، شاهسون‌های آذربایجان شرقی و کهکیلویه‌ای‌های فارس؛ در سال ۱۳۰۲ علیه کردهای سنجابی کرمانشاه؛ در سال ۱۳۰۳ علیه بلوچ‌های جنوب شرقی و لرهای جنوب غربی؛ و در سال ۱۳۰۳ علیه ترکمن‌های مازندران، کردهای خراسان و اعراب طرفدار شیخ خزعل در محمّره. او در تهران نیز در جریان جابجایی‌های پی‌درپی کابینه‌ها فعال بود تا اینکه در آبان‌ماه ۱۳۰۲ به نخست‌وزیری رسید.

در اوایل سال ۱۳۰۳، رضاخان آنقدر قدرتمند بود که بتواند لقب فرماندهی کل قوا را از مجلس بگیرد. سرانجام، در آذرماه ۱۳۰۴، از مجلس شورای ملی خواست تا

۱. جودت، تاریخ فرقه دموکرات، صص ۸۸-۱۰۱.

برای خلع قاجار از سلطنت و واگذاری تخت سلطنت به او تشکیل جلسه دهد. سرانجام، رضاخان در اردیبهشت سال بعد، با پوشیدن لباس نظامی مزین به جواهرات سلطنتی - همانند قهرمان مورد علاقه‌اش ناپلئون - به‌عنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد.

گرچه سرچشمه قدرت رضاخان اساساً ارتش بود، بدون پشتیبانی چشمگیر مردمی نمی‌توانست به آن صورت صلح‌آمیز و قانونی بر تخت سلطنت بنشیند. او بدون چنین حمایت مردمی، شاید می‌توانست کودتای نظامی دیگری انجام دهد ولی نمی‌توانست سلطنت را از طریق قانونی تغییر دهد؛ او شاید با ارتش چهل‌هزار نفری خود پایتخت را تصرف می‌کرد ولی نمی‌توانست کشور را تسخیر کند؛ و شاید با دستکاری در انتخابات می‌توانست حزب مطیعی برای خود ایجاد کند ولی نمی‌توانست اکثریت حقیقی مجلس را به دست آورد. خلاصه اینکه به سلطنت رسیدن رضاخان صرفاً از طریق خشونت، نیروی نظامی، ترور و دسیسه‌های نظامی انجام نگرفت، بلکه به واسطه ائتلاف آشکار با گروه‌های مختلف درون و بیرون مجلس چهارم و پنجم صورت پذیرفت. این گروه‌ها از چهار حزب سیاسی تشکیل می‌شد: محافظه‌کاران حزب اصلاح‌طلبان؛ اصلاح‌طلبان حزب تجدد؛ رادیکال‌های حزب سوسیالیست؛ و انقلابیون فرقه کمونیست.

حزب اصلاح‌طلب، وارث حزب اعتدالیون پیشین بود. رهبری این حزب را که از برنامه محافظه‌کارانه مشابهی پشتیبانی می‌کرد، روحانیون برجسته، تجار ثروتمند و اشراف زمین‌دار برعهده داشتند: مدرس، واعظ جسوری که همیشه تأکید می‌کرد که نمی‌تواند عقاید مذهبی خود را از تصمیمات سیاسی جدا سازد؛^۱ شاهزاده فیروز فرمانفرما که پس از عزل سید ضیاء مستقیماً از تبعید به مجلس جدید آمده بود؛ احمد قوام‌السلطنه، برادر کوچکتر و ثوق‌الدوله و زمین‌دار بزرگ گیلان و کسی که به‌عنوان تحصیل‌کرده‌ای جوان در دربار مظفرالدین‌شاه با خواستهای مشروطه‌خواهان در سال ۱۹۰۶ موافق بود و در واقع اعلامیه شاهی اعطای مشروطه، به خط زیبا و استادانه او نوشته شده بود؛ مرتضی قلی‌خان بیات سهام‌السلطان، یکی از زمین‌داران بزرگ نواحی مرکزی ایران؛ سید احمد بهبهانی،

فرزند مجتهد معروف که در سال ۱۲۸۹/۱۹۱۰ کشته شد؛ سید مهدی فاطمی (عمادالسلطنه) از زمین‌داران ثروتمند اصفهان، و داماد ظل‌السلطان قدرتمند؛ و علی کازرونی صدرالاسلام از تجار موفق و مرفه بوشهر.

این محافظه‌کاران، اکثریت مجلس چهارم را تشکیل می‌دادند. جالب اینکه، موفقیت این گروه نتیجه همان قانون انتخاباتی بود که اصلاح‌طلبان در دوران پرهج و مرج مجلس سوم تصویب کردند. این قانون جدید با اعطای حق رأی به همه مردان، از جمله روستاییان، ناخواسته، نخبگان روستایی را تقویت کرد. همچنانکه بهار، شاعر دموکرات کهنه کار نیز سالها بعد در اثر ارزنده تاریخ احزاب سیاسی ایران اشاره می‌کند:

قانون مخفی و مستقیم و یک‌درجه که هنوز هم مبتلای آن می‌باشیم از بدترین قوانین و مضرترین آنهاست و می‌توان گفت این قانون از روی تقلید صرف و بدون یک ذره فکر و اندیشه از طرف حزب دموکرات، داخل مرام آنها شده و در دوره دوم پیشنهاد و پذیرفته گردیده بود. این قانون بود که در انتخابات دوره سوم تا دوره کنونی چهاردهم قانونگذاری امتیاز فضلی را در مورد انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده از میان برد و اختیار انتخاب را در همه جا، چه در مرکز و چه در ولایات از دست آزادیخواهان و احزاب اهل فضل گرفته به دست ملاکان یا دلان روستایی و عوام بی‌فضیلت سپرد که در مقابل پول یا زور یا توصیه ارباب نفوذ، زودتر از صاحبان سواد و تربیت‌شدگان تسلیم می‌شوند! این قانون بود که نگذاشت در ادوار قانونگذاری جوانان و رجال صاحب فضیلت وارد مجلس چهارم شوند و کار در دست رجال کهنه کار و هواداران دولت یا پول‌دهندگان و توانگران افتاد و نیز نگذاشت مردانی که به درد مشروطه بخورند برای ما زیادتر از اینها تربیت شوند.^۱

حزب تجدد که با کمک رضاخان در مجلس پنجم صاحب اکثریت شد، از اصلاح‌طلبان جوان تحصیل‌کرده غرب که پیشتر پشتیبان دموکراتها بودند تشکیل می‌شد. البته آنها بنا به دلایلی از عنوان دموکرات دوری جستند: یکم، تأثیرات محافظه‌کارانه مذهب در بین مردم آنان را متقاعد کرده بود که اصلاحات را نه با توسل به توده‌ها بلکه باید از طریق اتحاد با نخبگان قدرت - ترجیحاً با مرد

قدرتمندی مانند رضاخان - ممکن سازند. دوم، عنوان دموکرات که پیش از این با مفهوم مبارزه علیه اشغال خارجی همراه بود، اکنون عنوان بیشتر گروههای محافظه کار محلی بود. به عنوان نمونه، طی سالهای ۱۲۹۸-۱۳۰۳ در فارس، قشقایی‌ها، حزب واقعی دموکرات، خمسه، حزب دموکرات حقیقی، تجار شیراز، حزب دموکرات شرقی، زمین‌داران روستایی، حزب دموکرات غربی و جمعیت بهایی آباده، حزب مستقل دموکرات را تشکیل داده بودند.^۱ سوم، قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و شورشهای ایالتی ۱۲۹۸-۱۳۰۰، دموکراتها را به دو جناح رقیب تقسیم کرده بود: طرفداران «تشکیلی‌ها»ی نگران فروپاشی ملی، که از دولت مرکزی حمایت کرده بودند؛ و «ضد تشکیلی‌ها»ی مخالف قرارداد که از شورشهای ایالتی طرفداری کرده بودند. بهار، دلایل پیوستن خود به جناح نخست را این‌گونه توضیح می‌دهد: «با درک این مسئله که عدم تمرکز ایالتی به آسانی منجر به از هم گسیختگی ملی می‌شود من از دولت مرکزی حتی وثوق الدوله حمایت کردم و از کوچک‌خان، خیابانی و تقی‌زاده، با وجود اینکه شخصاً آنان را تحسین می‌کنم، انتقاد کردم. به همین دلایل من به حمایت خود به طرفداری از ایجاد دولت مرکزی قدرتمند ادامه داده و بر علیه تشکیل خودمختاریهای ایالتی هشدار دادم.»^۲

حزب تجدد در اصل توسط علی اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش و سیدمحمد تدین سازمان یافته بود. داور، فرزند یکی از کارمندان رده پایین وزارت عدلیه و فارغ‌التحصیل رشته حقوق بود که از سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱، با انتشار روزنامهٔ مرد آزاد، برای اصلاحات حقوقی تلاش می‌کرد. تیمورتاش، فرزند یکی از ملاکین خراسان، فارغ‌التحصیل آکادمی نظامی سن پترزبورگ و کارمند با تجربهٔ وزارتخانه‌های عدلیه و داخله که در روزهای پایانی جنبش جنگل حاکم گیلان بود. تدین، آموزگار پیشین خراسانی و از فعالان انقلاب مشروطه که در تحولات دههٔ ۱۲۸۹/۱۹۱۰، در حزب دموکرات، موقعیت برجسته‌ای یافته بود. همچنین، بسیاری از فعالان انقلاب مشروطه به حزب تجدد پیوسته بودند: تقی‌زاده؛ بهار؛ مستوفی‌الممالک؛ محمدعلی ذکاء الملک (فروغی)، معلم دربار و وزیر سابق عدلیه، یکی از همکاران

1. British Consul in Shiraz, "Report on Fars." F. O. 371/Persia 1922/34-7805; British Consul in Shiraz. "Report on Fars", F. O. 371/Persia 1924/34-9629.

۲. بهار. تاریخ مختصر احزاب، ص ۹۸.

ملکم خان، معلم حقوق دارالفنون، از اعضای کمیته انقلابی در سال ۱۲۸۸/۱۹۰۵ و از مؤسسان اولین لژ فراماسونری رسمی سال ۱۹۰۹ در تهران؛ شاهرخ ارباب کیخسرو، نماینده جامعه زرتشتیان، مدیر شرکت تلفن و همچنین یکی دیگر از مؤسسان لژ فراماسونری؛ و ابراهیم حکیم‌الملک (حکیمی) فرزند یکی از درباریان، یکی از نخستین فارغ‌التحصیلان دارالفنون که توسط ناصرالدین‌شاه به اروپا اعزام شدند، پزشک مخصوص مظفرالدین‌شاه، از طرفداران فعال انقلاب مشروطه، دموکرات برجسته مجلس دوم و از ۱۹۰۹ به بعد، یک فراماسون مخفی.

در برنامه حزب تجدد جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منظم و آموزش دیده و یک بوروکراسی کارآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی، صنعتی کردن کشور، جایگزینی سرمایه داخلی با سرمایه خارجی، تغییر زندگی عشایری کوچ‌نشینان به کشاورزی، وضع قانون مالیات بر درآمد تصاعدی، فراهم ساختن امکانات آموزشی برای همگان به ویژه زنان، تدارک مشاغل حکومتی برای افراد مستعد و گسترش زبان فارسی به جای زبان اقلیتها در سراسر ایران، خواسته شده بود.

سه روزنامه بانفوذ خواسته‌های عمومی اصلاح‌طلبان را بیان می‌کردند: *ایران‌شهر*، که از سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲ تا ۱۳۰۶/۱۹۲۷ در برلین توسط حسین کاظم‌زاده منتشر می‌شد. وی در گذشته کارمند سفارت ایران در لندن بود و از شاگردان ادوارد براون و برادر دموکرات مشهوری بود که توسط خیابانی از تبریز اخراج شده بود. *فرنگستان* که از سال ۱۳۰۳/۱۹۲۴ تا ۱۳۰۵/۱۹۲۶ توسط مشفق کاظمی عضو جوان هیئت دیپلماتیک در آلمان انتشار می‌یافت و آینده که از سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵ توسط دکتر محمود افشار فارغ‌التحصیل رشته علوم سیاسی از اروپا، در تهران منتشر می‌شد.

اگرچه *ایران‌شهر* در برلین به چاپ می‌رسید، تقریباً در چهل شهر ایران توزیع می‌شد. موضوعات مورد بحث در این نشریه، نشانگر گرایش و جهت‌گیری آن بود: از مجموع ۲۳۶ مقاله، ۷۳ تا بر اهمیت آموزش عمومی و غیرمذهبی و ۴۵ تا بر ضرورت بهبود وضع زنان تأکید داشت، حدود ۳۰ مقاله - با عبارات مورد پسند - به توصیف ایران پیش از اسلام اختصاص داشت و ۴۰ مقاله دیگر نیز درباره مسائل تکنولوژی جدید و فلسفه غرب به ویژه آنتی کلریکالیسم ولتر، نژادپرستی گوینو و آثار گوستا لوبون درباره «توده‌های غیرعقلانی» بحث می‌کرد. یکی از موضوعات مطرح و تأکید شده، پیامدهای زیان‌بار گروه‌گرایی و قومیت بود. در مقاله‌ای با عنوان

«دین و ملیت» آمده است که «مشکل گروه‌گرایی چنان جدی است که هرگاه در خارج، از یک مسافر ایرانی ملیت او را بپرسند وی نام زادگاه و محله خود را خواهد گفت نه نام افتخارآمیز کشورش را. ما باید فرقه‌های محلی، لهجه‌های محلی، لباسهای محلی، مراسم و آداب و احساسات محلی را از بین ببریم.» یکی دیگر از موضوعات مورد بحث، این نظریه بود که عقب‌ماندگی کنونی ایران نتیجه تهاجمات اعراب مسلمان است. در یکی از مقالات نیز با استناد به تعریف مارکس از مذهب به‌عنوان «افیون توده‌ها» استدلال می‌شود که اگر کشور از قید و بند خرافات و روحانیون مرتجع رها نشود، پیشرفت نخواهد کرد. در مقاله‌ای دیگر ادعا شده بود که ایران باید از انقلاب فرانسه درس بگیرد و عوام را از سیطره مذهبیهون رها کند. استدلال مقاله دیگر نیز این بود که چاره اساسی، بستن مکتبهای قدیمی و گشودن مدارس غیردینی است. در یک مقاله دیگر مطرح شده بود که تعصب مذهبی، استبداد سیاسی و امپریالیسم خارجی به‌ویژه امپریالیسم عرب «از توانائیهای آفریننده ایرانیان هوشمند آریائی نژاد» جلوگیری کرده است.^۱ یکی از این مقالات همراه با تصویری بود که قبائل عرب «وحشی» را در حال غارت، تجاوز و قتل عام مردم «متمدن» زرتشتی ایران باستان نشان می‌داد. پس شگفتی آور نبود که ایرانشهر علی‌رغم اینکه در بین طبقه روشنفکر داخل ایران خواننده‌های فراوانی داشت، همچنان در خارج از کشور منتشر می‌شد.

مطالب فرنگستان همانند مطالب ایرانشهر بود. از هفتاد مقاله منتشره در آن، پانزده مقاله درباره آموزش نوین، هشت مقاله درباره وضع زنان، ده مقاله درباره تکنولوژی صنعتی، نه مقاله درباره فلسفه سیاسی غرب از جمله نژادپرستی گوبینو، سوسیالیسم آناتول فرانس و استعمارستیزی مارکس، سه مقاله درباره ایران پیش از اسلام، سه مقاله درباره آذربایجان، دو مقاله درباره جنبش غیردینی ترکیه، چهار مقاله درباره روابط بین‌الملل و شانزده مقاله درباره ادبیات فارسی بود. در نخستین سرمقاله مجله چنین آمده است که ایران خود را از شر استبداد سلطنتی رهانیده است

۱. «مذهب و ملیت»، ایرانشهر، ۱۱ (آذر ۱۳۰۳) ص ۲-۱؛ «سرنوشت انسان»، ایرانشهر، ۱۴ (خرداد ۱۳۰۵)، ص ۱۹۳-۲۰۱؛ «انقلاب فرانسه و انقلاب آینده ایران»، ایرانشهر ۱۲ (فروردین ۱۳۰۲)، ص ۲۸۲-۲۹۳؛ ح. کاظم زاده، «دین و ملیت»، ۱۲ (آذر ۱۳۰۳)، ص ۴۵-۱؛ رضا شفق، «درخشندگیهای شخصیت دینی ایرانی»، ایرانشهر، ۱۲ (اردیبهشت ۱۳۰۳) ۴۹۷-۴۹۹.

اما اکنون به «دیکتاتوری انقلابی» نیازمند است تا به زور، توده‌های بی‌سواد را از چنگال روحانیون خرافاتی رها سازد: «در کشوری که ۹۹ درصد مردم تحت سلطهٔ روحانیون مرتجع هستند، تنها امید ما به موسولینی دیگری است تا بتواند قدرتهای سنتی را از بین ببرد و در نتیجه، بینشی نوین، مردمی جدید و کشوری مدرن به وجود آورد.» در مقالهٔ دیگر همان شماره، سردبیر استدلال می‌کند که گرچه مطبوعات ایران خواهان همه‌نوع اصلاحات هستند، مهمترین کار، کنارزدن روحانیون از زندگی عمومی و از بین بردن خرافات در بین عامه است: «البته تنها یک دیکتاتور می‌تواند چنین اصلاحی انجام دهد.»^۱

مطالب ماهنامهٔ آینده نیز همانند آن دو مجله بود ولی بیشتر بر لزوم ایجاد دولت مرکزی و هویت ملی واحد تأکید داشت. مطلب آغازین مجله، مقالهٔ سردبیر تحت عنوان «مطلوب ما: وحدت ملی ایران» است:

«ایده‌آل» یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت منی ایران است. مطلوب سایر ایرانیان و مخصوصاً طبقهٔ جوان هم غیر از این نمی‌تواند باشد. ایده‌آل وحدت ملی بود که باعث تشکیل امپراتوری و ملت بزرگ آلمان گردید، این مطلوب بود که سبب تأسیس کشورهای ایتالیا، نهرستان و رومانی شد. همین ایده‌آل بود که دولت چند ملیتی امپراتوری عثمانی را از بین برد. مقصود ما از وحدت ملی ایران چیست؟ مقصود ما از وحدت ملی ایران، وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد. چگونه به وحدت ملی خواهیم رسید؟ اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود و ملوک‌الطوایفی کاملاً از میان برود. کرد، لر و قشقایی و عرب، ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به‌زبانی متکلم نباشند... به عقیدهٔ ما، تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد. اگر ما نتوانیم همهٔ نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنا دارند یکنواخت کنیم، یعنی

۱. م. کاظمی، «ما چه می‌خواهیم؟» و «مطبوعات ایران»: فرنگستان ۱۱ (اردیبهشت و مردادماه ۱۳۰۳)، ۱-۱۱، ۱۵۴-۱۶۰.

همه را به تمام معنی ایرانی نماییم، آینده تاریکی در جلو ماست، آنها که به تاریخ ایران علاقه دارند آنها که بد زبان فارسی و ادبیات آن تعلق خاطر دارند. آنها که به مذهب شیعه علاقه مند هستند باید بدانند که اگر رشته وحدت این مملکت از هم گسیخته شود هیچ باقی نخواهد ماند. پس باید همه یکدل و یکصدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و به تدریج جای زبانهای بیگانه را بگیرد. باید مدارس ابتدایی برای آموزش زبان فارسی و تاریخ ایران تأسیس شود و راه آهن ساخته شود تا روابط سریع و ارزان میان نقاط مختلف مملکت برقرار شود و مردم شمال و جنوب، مشرق و مغرب بیشتر به هم آمیخته شوند. باید هزارها کتاب و رساله دل‌نشین کم‌بها به زبان فارسی در تمام مملکت به خصوص آذربایجان و خوزستان منتشر نمود. اسامی جغرافیایی غیرفارسی را باید تبدیل کرد و با توجه به بسیاری مسائل دیگر به وحدت ملی دست یابیم.^۱

سردبیر در مقالات بعدی، به جزئیات موضوع نامبرده می‌پردازد. وی با اعلام اینکه کشور را خطرات گوناگونی - خطر سرخ (شوروی)، آبی (انگلیس)، زرد (ترک)، سبز (عرب) و سیاه (روحانیون) - تهدید می‌کند، بر این نکته تأکید می‌گذارد که وظایف ضروری عبارت‌است از ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند، گسترش زبان فارسی در بین جوامع غیرفارسی و انتقال قبایل ترک و عرب از ایالات مرزی به نواحی داخلی.^۲ کسروی در اغلب مقالاتی که در آینده می‌نوشت و در کتابهای بسیار خود درباره زبان، قبایل، مذاهب و اسم مکانهای ایران، بر همان موضوع تأکید داشت. وی پس از قیام خیابانی نخستین اثر عمده خود را با عنوان «آذری: یا زبان باستانی آذربایجان» نوشت تا اثبات کند که آذری، زبان اصلی آریایی زادگاه وی را مهاجمان ترک از بین برده‌اند و بنابراین لهجه تحمیلی ترکی اکنون باید جای خود را به زبان فارسی بدهد. دومین اثر عمده او، تاریخ پانصدساله خوزستان تلاشی است برای نشان دادن پیامدهای زبان‌بار درگیریهای قبیله‌ای و مذهبی در نواحی جنوب غربی. کسروی اثر به‌یادماندنی تاریخ مشروطه ایران را نیز برای بیان سه نکته اساسی، یعنی آثار زبان‌آور اختلافات زبانی، نقش حیاتی آذربایجان در توسعه ایران و شکست غم‌انگیز

۱. م. افشار، «مطلوب ما: وحدت ملی ایران»، آینده، ۱۱ (خردادماه ۱۳۰۴) ص. ۵۶-۶۰. م.

۲. م. افشار، «مسئله ملیت و وحدت ملی در ایران»، آینده، ۱۱ (آبان ۱۳۰۵)، ۷۶۱-۷۷۴، ۵۵۹-۵۶۹.

نهیست مشروطه در اثر اختلافات قبیله‌ای، زبانی و مذهبی نوشت.^۱ او تا سال ۱۳۲۴ که به دست گروهی از شیعیان بنیادگرا کشته شد، همواره روی این موضوعات کار می‌کرد:

تمام ایرانیانی که اندکی آگاهی دارند، از عقب‌ماندگی کشور - به ویژه افول ایران از یک امپراتوری بزرگ و قدرتمند به دولتی ضعیف و کوچک - نگران شده‌اند. ریشه انحطاط در کجاست؟ در اوایل این قرن روشنفکران می‌توانستند ادعا کنند که مقصر اصلی - مستبدینی بودند که نفعی پنهانی در بی‌سوادی و جهل مردم کشور داشتند. اما در حقیقت بیست سال پس از حکومت مشروطه ما نمی‌توانیم همان پاسخ را بدهیم. اکنون می‌دانیم که تقصیر اصلی نه برگردن فرمانروایان بلکه فرمانداران است. آری، علت اصلی توسعه‌نیافتگی در ایران و شاید در بیشتر کشورهای شرقی تفرقه و اختلاف میان توده‌هاست.^۲

امروز یکی از گرفتاریهای ایران، بلکه بدترین گرفتاری او پراکندگی ایرانیان است. مردمی که دارای سرزمینی مشترک می‌باشند و در حیطه یک دولت زندگی می‌کنند نباید به فرقه‌های رقیب تقسیم شوند. ایران امروز به این بدبختی گرفتار است و اگر این حال دیر پاید خدا می‌داند ایرانیان چه مشقت سختی را از دست روزگار خواهند خورد!^۳

قهرمانان نامی ایران معاصر - امیرکبیر، سپهسالار، ملک‌خان، طباطبائی، شیخ‌الاسلام... - همگی بدون استثنا در انجام اصلاحات پایدار ناکام ماندند زیرا آنان از فهم این عامل بنیادی که توده مردم به واسطه اجتماعات رقیب، پاره‌پاره شده است، عاجز بودند.^۴

فرقه‌گرایی از بدترین بیماریهایی است که ایران را مبتلا ساخته است. فرقه‌گرایی از نفاق مذهبی ناشی می‌شود: من می‌توانم ۱۴ دسته جداگانه با اهداف، علائق و رهبران گوناگون را برشمارم. در واقع هر کدام از آنها دولتی در دولت هستند.

۱. اکسروی، «در باره آذربایجان»، پرچم، ۱۵ آذر ۱۳۲۱.

۲. اکسروی، «علل اصلی عقب‌ماندگی»، پرچم، ۷ اردیبهشت ۱۳۲۱.

۳. اکسروی، «اسلام و ایران»، پیمان، ۱۲ بهمن ۱۳۱۲، سال ۲۰، ص ۲۷۷-۳۸۱.

۴. اکسروی، «فساد در بین توده‌ها»، پرچم هفتگی، ۲۶ فروردین ۱۳۲۳.

فرقه‌گرایی از اختلافات قبیله‌ای و زبانی مایه می‌گیرد: قبایل بی‌شمار و حداقل هشت گروه زبانی عمده وجود دارد. فرقه‌گرایی ناشی از اختلافات گسترده اجتماعی - میان شهر و روستا، پیر و جوان، الیت آموزش‌یافته نوین و توده‌های سنتی فکر - می‌باشد.^۱ اگر همانند سیاستمداران درستکار خواهان درمان دردهای ایران هستیم باید به علت مرض توجه کنیم. ما باید مردم را از خرافات فاسدکننده نجات دهیم، بذر عشق و علاقه‌مندی به کشور را در درون آنها بیفشانیم، حس پیشرفت اجتماعی را در آنان بیدار سازیم، ایثارگری را به آنها بیاموزیم و مهمتر از همه اینکه آنها را در قالب مردمی آگاه از ملیتشان، متحد سازیم.^۲

در حالی که حزب تجدد را دموکراتهای پیشینی که به توده‌ها بی‌اعتماد شده بودند رهبری می‌کردند، حزب سوسیالیست توسط دموکراتهای پیشین که هنوز به بسیج طبقات متوسط و پایین امیدوار بودند، سازمان یافته بود. بهار، در انتقاد غیرمستقیم از حزب سوسیالیست می‌گوید: «آیا بذر عقاید سوسیالیستی را می‌توان در زمین لم‌یزرع محیط عقب‌مانده‌ای همچون ایران که هیچ سرمایه‌دار صنعتی، هیچ کارخانه‌دار و بنابراین هیچ کارگر صنعتی ندارد، پاشید؟»^۳ در یکی از مقالات آینده استدلال شده است که احزاب سوسیالیستی نمی‌توانند در ایران پا بگیرند، زیرا طبقه کارگر شهری وجود ندارد، طبقه متوسط حرفه‌ای کوچک است و طبقه بالای زمین‌دار هنوز بر طبقات پایین روستایی تسلط دارند.^۴ بنابراین، تا هنگامی که ساختار اقتصادی - اجتماعی فتودالی، در نتیجه روند صنعتی شدن از میان نرود، فعالیت برای احزاب سوسیالیست زود است. یک اصلاح‌طلب هوادار سوسیالیسم در جزوه‌ای با عنوان ایران و بلشویکها به جزئیات موضوع فوق می‌پردازد.^۵ نویسنده با بیان اینکه جمعیت روستایی ایران معاصر، همانند «سیب‌زمینی‌هایی» است که مارکس در مبارزه طبقاتی در فرانسه توصیف می‌کند، بر این نکته تأکید دارد که تا زمانی که طبقه

۱. ا. کسروی، «تاریخ مختصر»، پرچم، ۱۰ اسفند ۱۳۲۱.

۲. ا. کسروی، «چرا سیاستمدار نیستیم»، پیمان، ۱۷ (اردیبهشت ۱۳۲۱)، ص ۵۸۱.

۳. بهار، تاریخ احزاب سیاسی، ص ۳۱۹.

۴. م. چیره، «احزاب سیاسی و نظام مشروطه ایران»، آینده، ۱۰ (اسفندماه ۱۳۰۵)، ۴۷۳-۴۸۰.

۵. ایران و بلشویکها (بی‌تا، ؟)، صص ۲۴-۱.

کارگر صنعتی به صورت نیروی اجتماعی توانمندی درنیامده است، سوسیالیسم نمی تواند در ایران جایگاهی داشته باشد. وی به خوانندگان به ویژه اعضای حزب سوسیالیست اندرز می دهد که تا فرارسیدن آن هنگام از شعارهای غیر واقع بینانه انقلابی دست بکشند، به اهداف واقعی اصلاح طلبانه روی آورند و با عناصر لیبرال تر طبقه بالا متحد شوند. رهبران حزب سوسیالیست، سلیمان اسکندری، مساوات و قاسم خان صور، مدیر روزنامه رادیکال صور اسرافیل و برادرزاده صور اسرافیل معروف که در سال ۱۹۰۶ کشته شد، بودند. حزب سوسیالیست برای جلوگیری از حملات روحانیون، محمدصادق طباطبایی - فرزند لیبرال مجتهد معروف و رهبر نهضت مشروطه - را به عنوان نماینده پارلمان حزب برگزید. مسئولان حزب که می خواستند از انجمن پارلمانی به حزب فراگیر ملی تبدیل شوند، در شماری از شهرها به ویژه تهران، رشت، قزوین، انزلی، تبریز، مشهد، کرمان و کرمانشاه شاخه های حزبی دائر کردند. در رشت، گروهی از روشنفکران محلی به رهبری دبیری به نام حسین جودت یک انجمن فرهنگی ایجاد کردند.^۱ گروه مشابهی در قزوین، با راهنمایی یک آموزگار، انجمن آموزشی را تشکیل دادند.^۲ این دو انجمن به انتشار مجلات ادبی، برگزاری کلاسهای سوادآموزی و تئاتر و تشکیل سازمانهای زنان همت گماشتند.

البته، فعالیتهای حزب در تهران متمرکز بود. در این شهر، حزب نه تنها چهار روزنامه از جمله روزنامه معروف طوفان را منتشر می کرد، بلکه جامعه مستأجران، اتحادیه کارکنان وزارت پست و تلگراف و جامعه زنان وطن پرست را نیز تشکیل داد. سردبیر طوفان محمد فرخی، شاعر برجسته یزدی بود که قشقایها لبهایش را به هم دوخته بودند.^۳ دبیر انجمن زنان وطن پرست، محترم اسکندری همسر سلیمان اسکندری و مدیر یکی از اندک مدارس دخترانه کشور بود. عمده فعالیتهای حزب عبارت بود از مبارزه برای وضع قوانین حمایتی زنان، برگزاری کلاسهای

۱. ذ. روستا، «خاطراتی از انجمن فرهنگی رشت»، دنیا، ۶ (پاییز ۱۳۴۴)، ۸۲-۸۴؛ ع. کویاری، «خاطراتی از

انجمن فرهنگی گیلان»، دنیا، ۱۲ (زمستان ۱۳۵۰)، ۸۰-۸۳.

۲. ع. کامبخش، «خاطراتی از انجمن آموزشی در قزوین»، دنیا، ۶ (پاییز ۱۳۴۴)، ۸۵-۸۸.

۳. ح. جوان، «محمد فرخی»، ستاره سرخ، ۹ (۹ مهر ۱۳۲۹)، ۷۵-۷۷.

سوادآموزی، انتشار مجله و اجرای نمایشنامه برای ارتقای سطح آگاهی عمومی.^۱ بنا به گفته وابسته نظامی انگلیس، حزب سوسیالیست در تهران حدود ۲۵۰۰ عضو داشت که بیشتر آنها «افراد تحصیل کرده» بودند.^۲

در برنامه حزب سوسیالیست استقرار نهایی «جامعه برابر»؛ ملی کردن ابزارهای تولید از جمله زمینهای کشاورزی؛ انجام طرحهای آب‌رسانی برای کمک به کشاورزان؛ تقویت حکومت مرکزی و تشکیل انجمنهای ایالتی؛ عدل بالسویه برای همه شهروندان «بدون توجه به نژاد و ملیت»؛ آزادی بیان، اندیشه، مطبوعات و اجتماع و حق تشکیل اتحادیه‌ها و اعتصاب؛ انتخاباتی که آزاد، عمومی، برابر، مخفی و مستقیم باشد؛ آموزش اجباری برای همه کودکان در سنین ابتدایی؛ استفاده از «زبان مادری» در این مدارس؛ آموزش زنان؛ ممنوعیت کار کودکان؛ هشت ساعت کار روزانه؛ پرداخت حقوق برای روزهای تعطیل جمعه؛ و اجرای طرحهای دولتی برای از بین بردن بیکاری در روستاها و شهرها خواسته شده بود.^۳

فرقه کمونیست با سوسیالیستها ائتلاف و همکاری نزدیکی داشت. در واقع، همکاری آن دو بسیار نزدیک بود و بیشتر اعضای حزب سوسیالیست عضو فرقه کمونیست نیز بودند، به طوری که وابسته نظامی انگلستان همواره این دو سازمان را با یکدیگر اشتباه می‌گرفت.^۴ پس از سرکوبی جمهوری سوسیالیستی گیلان، فرقه کمونیست بسیار متحول شد. کانونهای فعالیت خود را از شمال به نواحی مرکزی، به ویژه تهران منتقل کرد. شورشهای ایالتی را تقبیح و دولت را تشویق کرد که حکومت مرکزی را تقویت کند.^۵ همچنین، از شعار قیام مسلحانه روی برگردانده بود و با اتخاذ برنامه معتدل‌تر حیدرخان، برای «دموکراتیزه کردن بورژوازی»،

۱. م. فیروز، تاریخ مختصر جنبش زنان در ایران، رزم ماهانه، ۱۰ (مرداد ۱۳۲۷)، ۴۶-۲۵.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, "A Report on Socialist Party", F. O. 371/Persia 1923/34-9027.

۳. «برنامه حزب سوسیالیست»، دنیا، ۱۴ (دی ۱۳۵۶)، ۶۳-۵۸.

4. British Military Attaché to the Foreign Office, "A Report on Socialist Party", F. O. 371/Persia 1923/34-9027.

۵. افخرائی، سردار جنگل (تهران، ۱۳۴۲)، ص ۱۶-۳۱۱. هنگامی که لاهوتی پس از شورشی ناموفق در تبریز به باکو گریخت نه یک قهرمان انقلابی، بلکه آشوبگری رمانتیک تلقی می‌شد. هنگامی که جنگلیها برای احیای قیام خود می‌کوشیدند، کمونیستها مشارکت نکردند.

یکپارچه کردن کشور در مقابل امپریالیسم انگلیس، استحکام سازمان حزبی و تشکیل اتحادیه‌های کارگری قدرتمند در سرتاسر کشور، تلاش می‌کرد.^۱

در سال ۱۹۲۵/۱۳۰۴ کمونیستها در تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، انزلی و کرمانشاه شعبه‌هایی دایر کرده بودند و در بیشتر شهرهای جنوبی شبکه‌های زیرزمینی داشتند.^۲ آنها به تناوب شش روزنامه منتشر می‌کردند: حقیقت در تهران؛ پیکار در رشت؛ نصیحت در قزوین؛ صدای شرق در مشهد؛ فریاد کارگران آذربایجان در تبریز و بنوار (کارگر) - روزنامه‌ای ارمنی‌زبان - در تهران. کمونیستها، همچنین در داخل حزب بخشهای ویژه‌ای برای زنان، آرامنه و جوانان، به ویژه دانشجویان دارالفنون تشکیل دادند. مهمتر از همه اینکه، با همکاری سوسیالیستها، شورای متحده اتحادیه کارگران را تأسیس کردند.^۳

شورای متحده، در سال ۱۹۲۱/۱۳۰۰ فقط با نه اتحادیه وابسته، در تهران آغاز به کار کرد: اتحادیه چاپخانه‌داران، داروسازان، کفّاشان، دلاکان، نانویان، کارگران ساختمانی، کارکنان شهرداری، خیاطان و کارگران نساجی تنها کارخانه بافندگی مدرن تهران. سه سال بعد شورای متحده گسترش یافت و شمار اعضای آن در سراسر کشور به بیش از ۸۰۰۰ نفر رسید.^۴ در مراسم روز کارگر در تهران که این شورا سازمان داده بود، بیش از ۲۰۰۰ تن شرکت داشتند. شورا توانست اتحادیه آموزگاران و اتحادیه کارکنان پست و تلفن را با خود همراه سازد. همچنین شورا اعتصاب

1. British Military Attaché to the Foreign Office, "A Report on the Communist Party in Persia", F. O. 371/Persia 1922/34-7805.

شوروی، در سال ۱۹۲۵، به نمایندگان خود در ایران دستور داد تا از هرگونه رابطه مستقیم با کمونیستهای داخلی خودداری کنند. رک:

British Minister to the Foreign Office, "Letter from Moscow to the Soviet Representative in Tehran", F. O. 371/Persia 1925/34-10848.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, "Communist Activity in Persia", F. O. 371/Persia 1923/84-9027.

۳. م. ناشچی، «سازمانهای کارگری در ایران»، رهبر، ۲۱ فروردین ۱۳۲۳؛ ش. مانی، تاریخچه نهضت کارگری در ایران (تهران، ۱۳۲۵)؛ ر. روستا، «شورای مرکزی فدرال اتحادیه‌های صنفی»، رزم ماهانه، ۱۱ (خرداد ۱۳۲۷)، ۶۲-۶۴؛ م. ایوانف، طبقه کارگر در ایران معاصر، (مسکو، ۱۹۶۹)، ص ۱۰-۲۰.

۴. ا. آوانسیان، «خاطراتی از حزب کمونیست ایران»، دنیا، ۳ (بهار ۱۳۴۱)، ۳۹-۳۳.

چاپخانه‌داران علیه سانسور مطبوعات و اعتصاب آموزگاران، پستی‌ها، نانوایان و کارگران نساجی برای دستمزدهای بالاتر را رهبری کرد. افزون بر این، به تشکیل بیست و یک اتحادیه جدید در نواحی مختلف کشور یاری رساند. این اتحادیه‌ها عبارت بودند از اتحادیه کارگران بارانداز و اسکله بندر انزلی؛ بافندگان فرش کرمان؛ کارگران نساجی اصفهان؛ کارگران صنعت نفت جنوب؛ آموزگاران، باربران، کارگران دخانیات و کارگران کارخانه شالی‌کوبی رشت؛ آموزگاران، خیاطان، کفاشان، کارکنان دفتری، بافندگان فرش، قنادان و کارگران تلگراف مشهد؛ و اتحادیه آشپزها، خدمتکاران، بافندگان فرش، گاری‌چی‌ها، نجاران و کارگران دخانیات تهران. همین نخستین جنبش کارگری ماهیت عقب‌مانده اقتصاد را نشان می‌داد، زیرا از سی و دو اتحادیه موجود در سال ۱۳۰۴، تنها شش اتحادیه نماینده کارگران صنایع مدرن بود. بیشتر اعضای فرقه کمونیست و اتحادیه‌های وابسته را آذری‌ها و ارمنی‌ها تشکیل می‌دادند. مثلاً، در تهران بیشتر کارکنان چاپ، کارگران نساجی، دخانیات، کارگران ساختمانی و دلاکان، مهاجران آذربایجانی و بسیاری از داروسازان، تلگراف‌چی‌ها، کفاشان و قنادان، ارمنی بودند. در مشهد تقریباً همه خیاطان، تلگراف‌چی‌ها، بافندگان فرش و قنادان آذربایجانی بودند که از قیام ناموفق تقی‌خان پسیان حمایت کرده بودند. ولی نکته قابل توجه این است که فرقه کمونیست نتوانست در بین روستاییان نفوذ کند.^۱ به گفته کنسول انگلیس، فرقه، علی‌رغم برخی موفقیتها در میان کارگران شهری، در بین توده‌های روستایی کاملاً شکست خورد، زیرا روستاییان هنوز استثمارگران محلی را «اربابان طبیعی» خود قلمداد می‌کردند.^۲ اگرچه کمونیستها برای ایجاد طبقه کارگری در سرتاسر ایران به تلاشی هماهنگ دست زدند، کادر رهبری فرقه، همانند رهبران فرقه‌های عدالت و سوسیال دموکرات پیشین، اکثراً روشنفکر و غیرفارسی زبان بودند (رک: جدول شماره ۲). به عنوان نمونه، کریم نیک‌بین که پس از کشته شدن حیدرخان، دبیر اول فرقه شد روزنامه‌نگار تحصیلکرده دانشگاه مسکو بود. نیک‌بین به سال ۱۸۹۳، در یک خانواده تجارت‌پیشه کوچک در تبریز به دنیا آمد، در قفقاز بزرگ شد و برای تحصیل در رشته

۱. ا. اوانسیان، «سازمان حزب کمونیست ایران در خراسان»، دنیا، ۶ (پاییز ۱۳۴۴). ۸۱-۸۰ کویاری؛

«خاطرات»، ص ۸۳

2. British Consul in Kerman, "Intelligence Report", F. O. 416/Persia 1926-76.

بازرگانی به مسکو رفت. وی در اوج انقلاب روسیه به بلشویکها پیوست، برای مبارزه در گیلان به ایران بازگشت و سپس رهبری تشکیلات فرقه را در تهران برعهده گرفت. حسین شرقی، جانشین نیک‌بین، در سال ۱۹۰۳ در آسیای میانه، جایی که پدر تبریزی الاصل وی از راه خیاطی روزگار می‌گذرانید، به دنیا آمد و پس از تحصیل در مدارس محلی ایران و روسیه وارد دانشگاه زحمتکشان شرق مسکو - که برای آسیا و خاورمیانه کادرهای حزبی تربیت می‌کرد - شد. اردشیر آوانسیان، مسئول سازمان جوانان فرقه در یک خانواده ارمنی روستایی مقیم آذربایجان به دنیا آمد، اما نزد خویشاوندانش در رشت بزرگ شد. آوانسیان در نتیجه مشکلات مالی مدرسه میسیونری ارمنی رشت را ترک کرد، به داروسازی پرداخت، به جنبش جنگلیها پیوست و سپس به اتحاد شوروی گریخت و زبانهای جدید - به ویژه فرانسوی، آلمانی، انگلیسی و روسی - را در «دانشگاه زحمتکشان شرق» فراگرفت.

قدرت گرفتن رضاخان از راه ائتلاف با حزب محافظه کار اصلاح طلب در مجلس چهارم، آغاز شد. این ائتلاف در واقع برای محافظه کاران سودمند بود. رضاخان، اشرافی را که سید ضیاء زندانی کرده بود آزاد کرد؛ از انتخاب قوام السلطنه به جای نخست وزیر وقت، سید ضیاء، طرفداری کرد؛ سپهدار را به موقعیت برجسته اش در ایالات ساحل خزر بازگرداند؛ علمای شیعه را که پس از شورشی ناموفق علیه انگلیس از عراق گریخته بودند به گرمی پذیرفت؛ و برای توقیف سه روزنامه تندرو - حقیقت، طوفان و ستاره سرخ - به حکومت نظامی متوسل شد. وی، همچنین، در تدوین سیاست خارجی با محافظه کاران کنار آمد. رضاخان همزمان با تسریع خروج نیروهای انگلیسی از ایران، از طریق اعطای امتیاز نفت شمال به شرکت استاندارد اوایل نیویورک و انتصاب دکتر آرتور میلسپو از وزارت امور خارجه آمریکا به سمت خزانه دار کل ایران، در صدد جلب کمک آمریکاییها برآمد. در سال ۱۳۰۱، دوست و پنجاه و شش تاجر طی نامه ای سرگشاده، مراتب قدردانی خود را از رضاخان اعلام کردند: «چون در موقعی که پریشانی و خرابی مملکت اسلامی ایران به درجه قصوی رسیده و رشته امور گسیخته و آبروی مملکت بر خاک ریخته و از دوایر کشوری و لشکری جز اسمی نبوده... و بیگانگان به چشم حقارت بر ما می‌نگریستند... آقای رضاخان با یک حرکت رشیدانه... بساط نالایقان را برهم زده و زمام امور کشوری را در کف با کفایت خود گرفتند... لذا... از صمیم قلب از زحمات و

خدماتشان تشکر [می‌کنیم]».^۱

نمایندگان محافظه کار نیز با حفظ رضاخان در مقام وزارت جنگ، افزایش بودجه نظامی برای سرکوب شورشهای عشایر، و دادن اجازه جمع‌آوری درآمدهای حکومتی حاصل از زمینهای دولتی و مالیاتهای غیرمستقیم به وی، خدماتش را تلافی کردند. آنها، همچنین، در بیشتر نواحی قبیله‌ای حکومت نظامی برقرار کردند، بودجه‌ای به منظور اعزام سالانه شصت افسر برای تحصیل در آکادمی‌های نظامی فرانسه تصویب کردند و هنگامی که احمدشاه تلاش می‌کرد تا مقام فرماندهی کل را حفظ کند، به پشتیبانی رضاخان برخاستند.

البته هنگامی که در آخرین روزهای مجلس چهارم رضاخان لایحه نظام وظیفه اجباری را به مجلس داد، این ائتلاف، ناگهان برهم خورد. در این لایحه پیشنهاد شده بود که همه مردان جوان باید دو سال کامل در خدمت نیروهای مسلح قرار گیرند. به نظر رضاخان، سربازگیری عمومی، ارتش حرفه‌ای را در حقیقت به ارتش ملی تبدیل می‌کرد. به اعتقاد بیشتر زمین‌داران بزرگ چنین نظام وظیفه‌ای اقتدار پدران آنان را از بین می‌برد و نیروی کار اصلی را از روستاهایشان خارج می‌کرد. از دیدگاه علما هم، به‌ویژه مدرس، دو سال تلقین و آموزش در یک نهاد غیرمذهبی تحت اداره افسران ضدروحانی، اخلاق اجتماعی و دیانت عمومی را فاسد می‌کرد. بنابر فتوای جداگانه برخی علما، خدمت نظامی اصول تشیع و بنیادهای اسلام را به خطر می‌انداخت.^۲

بنابراین، رضاخان فرصت را غنیمت شمرد تا در فاصله میان مجلس چهارم و پنجم، با اصلاح‌طلبان غیرمذهبی، که از سال ۱۲۸۵ به بعد طرفدار نظریه سربازگیری عمومی بودند، متحد شود. رضاخان با به‌کارگیری ارتش برای دستکاری در انتخابات بیشتر حوزه‌های قبیله‌ای، توانست اکثریتی مؤثر از حزب سوسیالیست و حزب تجدد را به مجلس جدید وارد کند. این اکثریت بلافاصله به اصلاحات گسترده‌ای دست زدند. آنها، رضاخان را به‌عنوان نخست‌وزیر، فروغی از حزب تجدد را به سمت وزیر خارجه و سلیمان میرزا اسکندری را به‌عنوان وزیر معارف برگزیدند. مجلس جدید لایحه خدمت نظام وظیفه اجباری را تصویب کرد؛ بودجه

۱. مکی، تاریخ بیست‌ساله: جلد دوم، ۲۷-۳۶.

۲. م. فرخ، خاطرات سیاسی فرخ، (تهران، ۱۳۴۸)، ص ۲۲۲-۲۲۵.

جدول شماره ۲. رهبران اصلی نخستین جنبش کمونیستی

نام	شغل	میزان تحصیلات	زائگاه	تاریخ تولد	خاستگاه طبقاتی	خاستگاه قومی	فعالیت‌های پستی
اسدالله عفا‌نژاده	روزنامه‌نگار	دارالفنون	آذربایجان ایران	۱۲۵۵	طبقه متوسط شهری	آذری	در گیلان کشته شد
احمد سلطانزاده	روزنامه‌نگار	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۶۷	طبقه متوسط شهری	ارمنی	در دوران تصفیه‌های استالین کشته شد
جیدرخان عموآوغلی	مهندس	مدرسه مهندسی	آذربایجان ایران	۱۲۵۹	طبقه متوسط شهری	آذری	در گیلان کشته شد
جعفر پیمه‌وری	آموزگار	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۷۲	طبقه متوسط شهری	آذری	رهبر ترقه دموکرات آذربایجان
کریم نیک‌بین	روزنامه‌نگار	دانشگاه مسکو	آذربایجان ایران	۱۲۷۲	طبقه متوسط شهری	آذری	در دوران تصفیه‌های استالین کشته شد
حسن شرفی	روزنامه‌نگار	دانشگاه مسکو	آسیای میانه	۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	آذری	در دوران تصفیه‌های استالین کشته شد
اروشیر آوانسیان	داروساز	دانشگاه مسکو	آذربایجان ایران	۱۲۸۴	طبقه متوسط روستایی	ارمنی	رهبر حزب توده
آقابابا یوسفزاده	آموزگار	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۶۵	طبقه متوسط شهری	آذری	در دوران تصفیه‌های استالین کشته شد
محمد آخوندزاده	آموزگار	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۶۳	طبقه متوسط شهری	آذری	در شوروی باقی ماند
محمد دهقان	نویسنده - مترجم	دبیرستان	کازان	؟	طبقه متوسط شهری	فرانس	در سال ۱۳۰۷ از سیاست کناره‌گیری کرد
سلام‌اله چاروبد	پژشک	مدرسه طب	آذربایجان ایران	۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	آذری	رهبر ترقه دموکرات آذربایجان
عی سریشی‌زاده	روزنامه‌نگار	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۷۶	طبقه متوسط شهری	آذری	سیاستمدار ضد حزب توده در ۱۳۲۱-۱۳۳۲
محمد حجازی	حرفه‌نویس	دبیرستان	تهران	۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	لاریس	در سال ۱۳۰۹ در زندان تهران کشته شد
ابراهیم عزیزاده	کارمند	دارالفنون	آذربایجان ایران	؟	طبقه متوسط شهری	آذری	عضو ترقه دموکرات آذربایجان

دربار را قطع کرد؛ القاب اشرافی مانند الدوله، السلطنه، الممالک را ملغاً ساخت؛ و همه شهروندان و اتباع ایرانی را به گرفتن شناسنامه و تعیین نام خانوادگی موظف ساخت. رضاخان هم نام خانوادگی پهلوی را برای خود برگزید. مجلس، همچنین، به گفتگو با شرکت استاندارد اوایل پایان داد؛ برای تأمین هزینه طرح پیشنهادی راه آهن ایران، بر چای، شکر و درآمدها مالیات بست؛ نظام هماهنگ اوزان و مقادیر را در کشور ایجاد کرد؛ تقویم هجری شمسی را جایگزین هجری قمری کرد؛ با اعطای فرماندهی کل - مقامی که مطابق قانون اساسی مختص شاه بود - به رضاخان، پادشاه سرکوبی موفقیت آمیز شیخ خزعل را پرداخت؛ و جنجال برانگیزتر از همه اینکه طرحی برای الغای سلطنت دو هزار ساله پیشنهاد کرد. مجله ایرانشهر دیدگاه اکثریت مجلس را در سرمقاله‌ای با عنوان «جمهوریخواهی و انقلاب اجتماعی» چنین خلاصه می‌کند:

امروزه، اغلب ممالک اروپا حتی روسیه بزرگ نیز جمهوری شده است. تردیدی نیست که در این دوران جدید شکل جمهوری حکومت بهترین نظام حکومتی می‌باشد. هر چند تردیدی نسبت به شایستگیهای جمهوریخواهی نداریم ولی باید بپذیریم که جمهوریخواهی به خودی خود هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای یک هدف بالاتر - نابودی سلطنت و استبداد روحانی به خاطر هدایت توده‌ها به یک انقلاب اجتماعی. اگر به حزب اقلیت مجلس نظری بیندازید، ضرورت چنین انقلابی را درک خواهید کرد. این نمایندگان روحانی و مذهبی با سوءاستفاده از جهل، ترس، عقب ماندگی و خرافات عمومی انتخاب شده بودند. اکنون درست موقع براندازی قدرت پادشاهی است. موقعی که این کار را انجام دادیم، می‌توانیم توجه مان را به قدرت ارتجاعی تر روحانیت مزاحم و بی‌ثمر معطوف سازیم.^۱

نمایندگان محافظه کار از ترس چنین تهاجمی و با مشاهده از میان رفتن سلطنت به دنبال الغای خلافت در ترکیه آن روز، به توده‌های عوام متوسل شدند. هنگامی که مدرس اعلام کرد که حمله به پادشاهی حمله به شریعت مقدس است، بزرگان اصناف در بازار تهران اعتصاب عمومی به راه انداختند و از مسجدشاه تا ساختمان مجلس راهپیمایی کردند. معترضان یک شعار اصلی سر می‌دادند: «ما دین نبی

۱. ح. کاظم‌زاده، «جمهوریت و انقلاب اجتماعی»، ایرانشهر، ۱۳ (بهمن ۱۳۰۳)، ص ۲۵۷-۲۵۸.

خواهیم، جمهوری نمی‌خواهیم، ما مردم قرآنیم، جمهوری نمی‌خواهیم.»^۱ در واکنش به این تظاهرات، احزاب تجدد و سوسیالیست نیز با پشتیبانی شورای متحده، در طرف دیگر ساختمان مجلس تظاهرات کردند. شاهان مخالف ادعا کردند که هواداران جمهوری بیش از سیصد نفر نبودند و بیشتر شرکت‌کنندگان را کارمندان دولتی، تلگرافچی‌ها و کارکنان اداره پست تشکیل می‌دادند که مزد آن روز آنان پرداخت شده بود.^۲

رضاخان با توجه به نابرابری میان دو دسته تظاهرکننده و خطر آشوب عمومی بلافاصله تسلیم شد. وی پس از گفتگو در پشت درهای بسته از اکثریت مجلس خواست تا لایحه را رد کنند. حدود دو‌یست تظاهرکننده دستگیر شده را آزاد و اعلام کرد که برای زیارت حرم مطهر حضرت معصومه (س) به قم خواهد رفت. اقلیت مجلس نیز، در همان زمان، قول دادند که از احمدشاه و سلطنت قاجار دفاع نکنند. پیامدهای این آشتی به‌زودی آشکار شد. از یک‌سو، رضاخان آشکارا پذیرفت که «اندیشه جمهوری خواهی موجد آشوب اجتماعی است»،^۳ نه نفر از فعالان کمونیست - همگی ارمنی - را دستگیر و اعلام کرد که «نهاد پادشاهی مشروطه بهترین مانع در برابر بلشویسم بود». از سوی دیگر، نمایندگان محافظه کار شایع کردند که دربار قاجار پنهانی با شیخ خزعل علیه دولت مرکزی وارد مذاکره شده است. علما نیز تصویری از احمدشاه را منتشر کردند که در آن وی با کلاه حصیری اروپایی و همراه با گروهی از زنان فرانسوی در پاریس دیده می‌شد. بزرگان اصناف تبریز هم به تشویق فرمانده نظامی محل در بازار دست به اعتصاب زدند و ضمن ارسال تلگرافی اعلام کردند که اگر مجلس رضاپهلوی را جانشین احمدشاه نکند، آذربایجان را از ایران جدا خواهند کرد.^۳

در پاییز ۱۳۰۴، این ائتلاف جدید میان رضاخان و نمایندگان محافظه کار به اوج

۱. مکی، تاریخ بیست‌ساله، جلد دوم، ص ۳۴۲-۳۴۳.
 ۲. همانجا، ص ۳۱۹-۳۴۹؛ م. هدایت، خاطرات و خطرات (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۳۶۳-۳۶۴؛ مستوفی، شرح زندگانی من (تهران، ۱۳۲۲-۱۳۲۴) جلد سوم، ص ۴۱۰-۴۱۹؛ دولت‌آبادی، حیات یحیی (تهران، ۱۳۳۰)، جلد چهارم، ص ۳۴۵-۳۶۱.

3. D. Wilber, *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran* (New York, 1975), p. 79; British Minister to the Foreign Office, "Annal Report for 1925", F. O. 371/Persia 1926/34-11500.

خود رسید. حزب تجدد، با حمایت تقریباً همه نمایندگان حزب اصلاح طلبان، طرحی مبنی بر خلع قاجار از سلطنت و واگذاری دولت به رضاپهلوی تا زمان تشکیل مجلس مؤسسان پیشنهاد کرد. این پیشنهاد با ۸۰ رأی موافق، ۳۰ رأی ممتنع و ۵ رأی مخالف به تصویب رسید. مهمترین مخالف لایحه، دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه) بود. او یک اشراف‌زاده تحصیل‌کرده اروپا بود که در گذشته در سمتهای وزیر عدلیه، مالیه و امور خارجه و حکمرانی فارس و آذربایجان خدمت کرده بود. مصدق طی نطقی طولانی توضیح داد که رضاپهلوی نخست‌وزیر و فرمانده کل فوق‌العاده‌ای است، اما دادن هرگونه مقام اضافی، او را به فردی خطرناک برای قانون اساسی عزیزمان تبدیل می‌کند.^۱ به محض تصویب طرح، رضاخان فروش مشروبات الکلی را ممنوع کرد، قیمت نان را پایین آورد، قماربازی را غیرقانونی کرد، به زنان توصیه کرد که «عفت عمومی» را حفظ کنند و اجرای اصول اخلاقی را وعده داد. همچنین، ادعا کرد که دو آرزوی بزرگ وی در زندگی دستیابی به صلح و امنیت برای مردم و اجرای شرع مقدس اسلام بوده است.^۲ یک روز پس از رأی‌گیری، ولیعهد برای پیوستن به احمدشاه، تهران را به قصد پاریس ترک کرد. سفیر انگلیس می‌نویسد که «هیچ نشانی از تأسف و تأثر برای پایان سلطنت قاجار» ندید.^۳ رضاخان با بهره‌گیری از مقام وزارت جنگ و داخله، مجلس مؤسسان را از طرفداران خود در حزب تجدد و اصلاح طلبان پر کرد. بنابراین، شگفتی آور نبود که اکثریت قاطع مجلس، واگذاری سلطنت به خاندان پهلوی را تصویب کنند. از ۲۶۰ نماینده تنها سلیمان اسکندری و دو سوسیالیست دیگر از دادن رأی خودداری کردند. اسکندری اظهار داشت که گرچه حزب او از اصلاحات رضاخان کاملاً پشتیبانی می‌کند، اصول سوسیالیستی - جمهوری مانع از تصویب یک پادشاهی جدید است.^۴ سفیر انگلیس می‌نویسد که چپ‌گرایان از رضاخان سرخورده شده‌اند، ولی راست‌گرایان به این توهم گرفتار شده‌اند که رضاخان اکنون به چرخهای ارابه خود

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، ۳۸۵-۳۸۶.

2. British Minister to the Foreign Office, "Report for October 1925", F. O. 371/Persia 1925/34-10840.

3. British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1925", F. O. 371/Persia 1926/34-11500.

۴. ایران، ۲۰ آذر ۱۳۰۴.

بسته شده است. اما سفیر می‌افزاید که رضاخان راست‌گرایان را به چرخهای ارابه خود بسته است.^۱

سلطنت رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۰۴)

سالهای سلطنت رضاشاه، دوران پی‌ریزی یک نظام جدید بود. وی پس از رسیدن به سلطنت در سال ۱۳۰۴، با ایجاد و تقویت سه پایه نگهدارنده‌اش - ارتش نوین، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار - برای تثبیت قدرت خود گام برداشت. برای نخستین بار پس از حکومت صفویها، دولت می‌توانست به واسطه سه ابزار مناسب نهادهای حکومتی، قانون و زور و سلطه جامعه را کنترل کند. رضاخان هم می‌توانست پس از تحکیم قدرت خود، برنامه بلندپروازانه اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را آغاز کند. وی بیشتر نوآوریهای را که در سده‌های گذشته اصلاح‌گرانی مانند شاهزاده عباس میرزا، امیرکبیر، سپهسالار، ملک‌خان و دموکراتهای انقلاب مشروطه پیشنهاد کرده بودند، ولی کاملاً عملی نشده بود، به انجام رسانید. در واقع، تا سال ۱۳۲۰، رضاشاه نظام جدیدی بنیاد نهاده بود و فقط اشغال کشور توسط شوروی و انگلیس به کناره‌گیری اجباری وی منجر شد.

رضاشاه به ارتش مدرن به‌عنوان پایه اصلی نظام جدید خود تکیه کرد. هنگامی که بودجه دفاعی سالانه از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ بیش از پنج برابر شد و قانون سربازگیری موجب افزایش امکان دسترسی به جمعیت - نخست در روستاها، سپس در شهرها و سرانجام در قبایل - شد، شمار افراد نیروهای مسلح از پنج دیویزیون که در مجموع ۴۰,۰۰۰ نفر را دربرمی‌گرفت، به هجده دیویزیون (۱۲۷,۰۰۰ نفر) رسید.^۲ این ارتش با یک نیروی هوایی کوچک، یک هنگ مکانیزه شامل ۱۰۰ تانک و چند کشتی جنگی در خلیج فارس تکمیل می‌شد. افزون بر این، رضاشاه به‌طور منظم و حساب‌شده‌ای سران نظامی را به رژیم خود متصل کرد. وی در همه مراسم عمومی لباس نظامی می‌پوشید، سطح زندگی افسران حرفه‌ای را به

1. British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1925", F. O. 371/Persia 1926/34-11500.

2. War Office to the Foreign Office, "Memorandum on the Persian Army", F. O. 371/Persia 1941/34-27206.

سطحی بالاتر از زندگی سایر کارکنان دولتی رساند، زمینهای دولتی را به قیمت ناچیزی به آنان فروخت، باشگاه بزرگی در تهران برای افسران بنا کرد و فارغ‌التحصیلان ممتاز دانشکده‌های نظامی را به آکادمی نظامی سن‌سیر^۱ فرانسه فرستاد. همکاران وفادارش را که در هنگ قدیمی قزاق بودند به ریاست هنگهای ارتش جدید منصوب کرد، با هر نوع نشانی از خیانت به شدت برخورد نمود و یک سیستم فرماندهی سلسله مراتبی زنجیره‌ای ایجاد کرد که از دفتر نظامی او در دربار به رؤسای ستاد و سپس فرماندهان نواحی می‌رسید. او، همچنین، پسران خود، به ویژه محمدرضا را آنچنان تربیت کرد که از نخستین و بهترین افسران نیروهای مسلح باشند. رضاشاه، ولیعهد را همواره به آموزشگاههای نظامی می‌فرستاد - جز مدت کوتاهی که در مدرسه لاروزی^۲ سویس بود - و در سال ۱۳۱۹ او را به عنوان بازرس ویژه نیروهای مسلح انتخاب کرد.

رضاشاه، همچنین این نظام جدید را با بوروکراسی نوین دولتی تقویت کرد. او کم‌کم تجمع گاه‌به‌گاه مستوفیان سنتی، میرزاهای موروثی و وزاری بدون ادارات ایالتی را به حکومتی با حدود ۹۰,۰۰۰ کارمند تمام وقت مستقر در ده وزارتخانه داخلی، امور خارجه، عدلیه، مالیه، آموزش، تجارت، پست و تلگراف، کشاورزی و راه و صنعت تبدیل کرد.^۳ وزارت داخله که بر پلیس، اداره امور داخلی، خدمات پزشکی، انتخابات و سرپازگیری نظارت داشت، کاملاً بازسازی شد. تقسیمات کشوری قدیمی که عبارت بود از چند ایالت بزرگ و ولایتهای کوچک بی‌شمار منسوخ شد و به جای آن، این وزارتخانه، اداره یازده استان، چهل و نه شهرستان، و تعداد زیادی بخش و دهستان را برعهده گرفت. استانها توسط استاندار، شهرستانها توسط فرماندار، بخشها توسط بخشدار و برخی دهستانها به وسیله شوراهای ویژه انتصابی وزارت داخله اداره می‌شد. برای نخستین بار در دوران جدید، دولت مرکزی به شهرهای استانی، شهرستانها و حتی برخی روستاهای بزرگ دسترسی یافت.

پشتیبانی دربار، پایه سوم نظام جدید بود. رضاشاه، فرزند زمین‌داری کوچک و سرهنگی که در سال ۱۳۰۰ با حقوق اندکی زندگی می‌کرد، در زمان سلطنت، چنان ثروتی جمع‌آوری کرد که به ثروتمندترین مرد ایران تبدیل شد. در کتابی که اخیراً در

1. St. Cyr

2. La Rosey

3. «تعداد کارمندان دولت»، خواندنیها، ۲۸ شهریور ۱۳۲۶.

غرب منتشر شده و از تعصب و جانبداری هم خالی نیست، آمده است که رضاشاه در زمان کناره‌گیری از سلطنت، سرمایه‌ای در حدود ۳,۰۰۰,۰۰۰ پوند و بیش از ۳,۰۰۰,۰۰۰ اکرا^۱ زمین به ارث گذاشت.^۲ این زمینها که در استان حاصل‌خیز مازندران واقع شده بود از طریق مصادره مستقیم، فروشهای اجباری و طرح ادعاهای مشکوک مبنی بر تعلق زمینها به املاک سلطنتی که در سده گذشته مرسوم نبود، به دست آمده بود. سفارت انگلیس گزارش می‌دهد که شاه با «علاقه شدیدی» که به ثروت‌اندوزی داشت، زمین یک زمین‌دار عمده را به بهانه توطئه علیه دولت مصادره می‌کرد، روستاهای فرد دیگری را به دلیل بی‌توجهی به منافع ملی ضبط می‌نمود و با منحرف کردن آبهای کشاورزی شماری از روستاییان را ورشکست می‌کرد.^۳ این ثروت، هزینه تاسیس هتلها، کازینوها، کاخها، شرکتها، مؤسسات خیریه و بنگاههای سلطنتی را تأمین کرد و به افزایش مشاغل، حقوق، مستمری‌ها و جیره‌خوارهای دربار انجامید. بدین ترتیب، دربار به مجتمع نظامی-زمین‌دار ثروتمندی تبدیل شد که برای افراد مشتاق خدمت به خاندان پهلوی، مقامات و مساعدتهای سودآور و آینده‌ای روشن فراهم می‌کرد.

رضاشاه با بهره‌گیری از ارتش و بوروکراسی و پشتیبانی دربار می‌توانست نظام سیاسی را کاملاً در دست خود داشته باشد. در بیست‌سال گذشته، از مجلس اول تا پنجم، سیاستمداران مستقل در شهرها رقابت می‌کردند و متنفذان روستایی، افراد تحت فرمان خود را مانند گله‌های گوسفند به صفوف رأی‌گیری می‌آوردند. اما در شانزده سال بعدی، از مجلس ششم تا سیزدهم، شخص شاه نتایج انتخابات و بنابراین ترکیب هر مجلس را تعیین می‌کرد. کار او این بود که با همکاری رئیس پلیس، اسامی گروهی از نامزدها را برای وزیر داخله تهیه کند. وزیر کشور نیز آن اسامی را برای استانداران می‌فرستاد. سرانجام، استاندار هم فهرست مذکور را به شورای نظارت بر انتخابات که وزارت کشور تعیین می‌کرد، می‌فرستاد. بنابراین،

۱. acre. برابر با حدود ۴۰۴۷ مترمربع است. - م.

2. Wilber, *Riza Shah*, pp. 243-44.

3. British Minister to the Foreign Office, "Report on the Seizure of Lands", F. O. 371/Persia 1932/34-16077; "The Shah's Acquisition of Lands", F. O. 371/Persia 1935/34-18992.

مجلس دیگر نه یک نهاد مفید و مؤثر بلکه نهادی بی‌خاصیت بود و به صورت لباس آراسته‌ای درآمدی بود که بدن عریان حکومت نظامی را می‌پوشاند. یکی از وزرای رضاشاه پس از چندسال اظهار می‌کند که «از آنجا که شاه اصرار داشت تا همه کارهای اجرایی باید توسط قوه مقننه تصویب شود، مجلس به مکانی برای اعمال تشریفاتی تبدیل شده بود.»^۱ نمایندگان وظایف خود را چنان به درستی انجام می‌دادند که شاه به تشکیل مجلس سنای فراموش شده و یا اصلاح قانون اساسی نیازی پیدا نکرد. سفیر انگلیس، در سال ۱۳۰۵ گزارش می‌دهد که «مجلس ایران را نمی‌توان جدی گرفت، نمایندگان مجلس، نمایندگان آزاد و مستقلی نیستند و انتخابات مجلس آزادانه برگزار نمی‌شود. هنگامی که شاه طرح یا لایحه‌ای را مدنظر دارد، تصویب می‌شود. زمانی که مخالف است رد می‌شود و هنگامی که بی‌اعتنا است بحثهای فراوانی [درباره طرح یا لایحه موردنظر] صورت می‌گیرد.»^۲

شاه با تبدیل مجلس به نهادی مطیع و تشریفاتی می‌توانست وزرای دلخواه خود را دست‌چین کند. در شرایطی که پادشاهان گذشته پس از مشورتهای بسیار با سیاستمداران برجسته کابینه خود را تشکیل می‌دادند، رضاشاه روش جدیدی معمول کرد که براساس آن ابتدا نخست‌وزیر و همه وزرای دیگر را انتخاب می‌کرد و سپس برای اخذ رأی اعتماد که اقدامی لازم ولی بی‌اهمیت بود، آنان را به مجلس می‌فرستاد. همه مجریان و دست‌اندرکاران این دوره از مجلس رأی اعتماد گرفتند و همه آنها تا زمانی که نه اعتماد مجلس، بلکه اعتماد شاه را از دست نداده بودند بر سر کار باقی ماندند.

رضاشاه برای تضمین قدرت مطلق خود روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت پارلمانی نمایندگان را سلب کرد و حتی احزاب سیاسی را از بین برد. از هنگامی که مدرس و همکاران روحانی وی کرسیهای نمایندگی خود را از دست دادند، حزب اصلاح‌طلبان هم از فعالیت محروم شد. حزب تجدد که صادقانه از رضاشاه حمایت کرده بود، نخست به حزب ایران نو و سپس حزب ترقی - که سازمانی براساس الگوی حزب فاشیست موسولینی و حزب جمهوریخواه

۱. متین دفتری، «خطراتی از انتخابات گذشته»، خواندنیها، ۱۶ فروردین ۱۳۳۵.

2. British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1927", F. O. 371/Persia 1928/34-13069.

مصطفی کمال بود - تبدیل شد. حتی فعالیت حزب ترقی نیز به دلیل این سوءظن که «احساسات جمهوری خواهی»^۱ خطرناک را می‌پروراند غیرقانونی شد. هنگامی که سلیمان اسکندری به ناچار کناره گرفت، حزب سوسیالیست هم منحل شد و باشگاههای حزب را گروهی سازمان یافته به آتش کشیدند. مثلاً در بندرانزلی به بهانه اجرای نمایش تارتوف^۲ مولیر که در آن یک بازیگر زن بر روی صحنه ظاهر شده بود، پلیس، گروهی مذهبی را تشویق کرد تا به سالن نمایش سوسیالیست‌ها حمله کنند. در تهران نیز، پلیس نظاره‌گر سنگ‌اندازی جمعیتی متعصب به سوی انجمن زنان وطن پرست و به آتش کشیدن مجلات انجمن بود.

اما پلیس فرقه کمونیست را بیشتر از احزاب دیگر سرکوب کرد. با دومین کنگره فرقه کمونیست ایران که در اواخر ۱۳۰۶ در ارومیه تشکیل شد گرایش شدید به چپ افراطی آغاز شد؛ گرایشی که می‌بایست ده ماه بعد در ششمین کنگره بین‌الملل سوم در مسکو تکمیل شود. این کنگره کودتای ۱۲۹۹ را توطئه‌ای انگلیسی خواند، رضاشاه را به عنوان دست‌نشانده امپریالیسم محکوم کرد، او را با چیانگ کای‌شک، عامل کشتار کمونیستهای چینی در شانگهای، مقایسه کرد و خواستار انقلاب دهقانان، کارگران و سرمایه‌داران ملی علیه رژیم «فئودالیستها، شبه‌استعمارگران و سرمایه‌داران کمپرادور» شد.^۳ کنگره، اصلاح‌طلبان را «خرده بورژوازی» و سوسیالیستها را «مردود» و مدفون خواند و برای حفظ و حمایت از ملیتهای موجود در ایران - اعراب، ترک، ترکمن و کرد - خواستار تشکیل جمهوری فدرال شد. همچنین، سلطانزاده که در گذشته به عنوان یک چپ‌گرای افراطی طرد شده بود به کمیته مرکزی فرا خوانده شد و دوتن از رهبران حزب که همچنان رضاشاه را نماینده «خرده بورژوازی» درگیر با «فئودالیستهای محلی و امپریالیستهای خارجی» می‌دانستند، از حزب بیرون شدند.

در پاسخ، حکومت نیز همه اتحادیه‌های کارگری، به ویژه شورای متحده کارگران را از فعالیت محروم کرد و از ۱۳۰۶ تا سال ۱۳۱۲ یکصد و پنجاه و شش تن از سازمان‌دهندگان نیروهای کارگری را دستگیر کرد. ۴۰ نفر در آبادان، ۳۰ نفر در

1. British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1932", F. O. 371/Persia 1933/34-16967. 2. Tartuffe

۳. «تر دومین کنگره حزب کمونیست ایران»، دنیا، ۱ (ژوئان ۱۳۳۹) ۱۱۵-۱۲۶.

مشهد، ۱۰ نفر در اصفهان، ۲۰ نفر در تبریز، ۳۲ نفر در تهران و ۲۴ نفر از اعضای انجمن آموزشی قزوین دستگیر شدند. بیشتر این افراد به شهرهای دور از زادگاه خود تبعید شدند. همچنین، پنج تن از اعضای فعال فرقه به علت برخوردهای خشن و ناگوار مسئولان زندان جان خود را از دست دادند و برخی دیگر، از جمله پیشه‌وری و آوانسیان، تا سال ۱۳۲۰ در حبس باقی ماندند. در واقع، فقط آن عده از رهبران فرقه که تا آن هنگام به اتحاد شوروی تبعید شده بودند، دستگیر نشدند. اما بسیاری از آنها نیز مانند سلطانزاده، نیک‌بین و شرقی در زمان تصفیه‌های استالین ناپدید شدند.^۱ بدین ترتیب، استالین به‌طور غیرمستقیم در قلع و قمع و از بین بردن فرقه کمونیست ایران به رضاشاه کمک کرد.

رضاشاه، پس از تحکیم و تثبیت کامل قدرت سیاسی به اصلاحات اجتماعی پرداخت. اگرچه هرگز طرح و برنامه منظمی برای نوسازی ارائه نداد - رساله مهمی ننوشت، سخنرانی جالبی ایراد نکرد و وصیت‌نامه‌ای باقی نگذاشت - اصلاحاتی هرچند نامنظم انجام داد که نشانه علاقه شدید وی به تلاش در راه ایران بود؛ ایرانی که از یک‌سو دور از نفوذ روحانیون و نیروهای مذهبی، دسیسه‌های خارجی، شورش‌های قبیله‌ای و اختلافات قومی و از سوی دیگر دارای نهادهای آموزشی غربی، زنان غربی‌مآب فعال در بیرون از خانه و ساختار اقتصادی نوین دارای کارخانه‌های دولتی، شبکه‌های ارتباطی، بانکهای سرمایه‌گذاری و فروشگاههای بزرگ باشد. هدف درازمدت وی ایجاد جامعه‌ای شبه‌غربی بود - یا به هر ترتیب جامعه‌ای که مطابق برداشت او از غرب باشد - و ابزارهایش برای رسیدن به این هدف، غیردینی‌سازی، مبارزه با قبیله‌گرایی، ملی‌گرایی، توسعه آموزشی و سرمایه‌داری دولتی بود.

غیر دینی‌ساختن جامعه در چندین جبهه آغاز شد. وظیفه دشوار نوسازی کامل وزارت عدلیه به داور، حقوقدان تحصیلکرده سويس واگذار شده بود. وی

۱. پنج نفر نیز، احتمالاً در اثر شکنجه و بدرفتاری، در زندان جان باختند: محمد انزلی، دبیر دبیرستانی در آذربایجان؛ محمد حجازی، حروفچین آهن تهران؛ محمد تنها، حروفچینی که برای سازماندهی کارگران صنعت نفت به آبادان رفته بود؛ علی شرقی، کارگر آذربایجانی و محمد صادق‌پور، کارگر آذربایجانی پالایشگاه آبادان. رک: ر. نامور، یادنامه شهیدان (۱۳۴۳)، بی‌تا، ص ۹-۱۱؛ «چهل و پنجمین سال تأسیس فرقه کمونیست ایران»، مراسمنامه مردم، ۱۶ (اردیبهشت - تیر ۱۳۲۲)، ص ۳.

حقوقدانان تحصیلکرده جدید را جایگزین قضات سنتی کرد؛ ترجمه‌های تعدیل‌یافته‌ای از حقوق مدنی فرانسه و حقوق جزای ایتالیا را که برخی از آنها با قوانین شرع متعارض بود به نظام حقوقی ایران وارد کرد و به مقررات شرعی مربوط به احوال شخصیه مانند ازدواج، طلاق و حضانت از اطفال سرورسامان داد. داور، همچنین مشاغل سودآور ثبت اسناد را از علما گرفت و به وکلای غیرروحانی واگذار کرد؛ سلسله مراتبی از دادگاههای دولتی به شکل دادگاههای بخش، ناحیه و استان و یک دادگاه عالی ایجاد کرد و مهتر از همه این‌که مسئولیت تشخیص شرعی یا عرفی بودن موارد حقوقی را به قضات دولتی واگذار کرد. رضاشاه نیز حضور روحانیون را در مجلس بسیار کاهش داد، به طوری که شمار آنان از ۲۴ نفر در مجلس پنجم به شش نفر در مجلس دهم رسید.^۱ وی رسم قدیمی بست‌نشینی و تحصن در اماکن مقدس را از اهمیت انداخت؛ تظاهرات عمومی در عید قربان و زنجیرزنی در ماه محرم را غیرقانونی کرد؛ و برای عزاداری در ماه محرم محدودیتهایی قائل شد. علاوه بر این، رضاشاه مساجد اصلی اصفهان را به روی جهانگردان خارجی گشود؛ از صدور روایید به کسانی که خواهان زیارت مکه، مدینه، نجف و کربلا بودند جلوگیری کرد؛ به دانشکده‌های پزشکی دستور داد که تعصب مسلمانان را در حرمت کالبدشکافی نادیده بگیرند؛ مجسمه‌های خود را در میادین شهرهای اصلی برپا کرد؛ و مهتر از همه این‌که در سال ۱۳۱۸، دستور داد تا دولت همهٔ املاک و زمینهای وقفی را تصرف کند. در نتیجه، روحانیون نه تنها در حوزهٔ سیاست بلکه در امور قضایی، اجتماعی و اقتصادی نیز نفوذ خود را از دست دادند. سفیر وقت انگلیس دربارهٔ پیامدهای این اصلاحات غیردینی بسیار نگران بود: «شاه که قدرت روحانیون را از بین می‌برد، این گفتهٔ ناپلئون را فراموش کرده است که هدف اساسی مذهب جلوگیری از کشتار اغنیا به دست تهیدستان و فقراست. اکنون چیزی نیست که جای مذهب را بگیرد، جز ملی‌گرایی ظاهری که شاید با مرگ شاه از بین برود و هرج و مرج به دنبال آورد.»^۲

در مورد ایلات و عشایر نیز اقدامات نظامی گذشته دنبال شد. رضاشاه با

۱. از شجعی، نمایندگان مجلس... (تهران، ۱۳۲۴). ص ۱۹۶-۱۹۷.

2. British Minister to the Foreign Office. "Report on the Situation in Iran", F. O. 371/Persia 1935/34-18992.

شکست دادن قبایل، تلاش می‌کرد تا با توسعه پاسگاهها در آن نواحی، خلع سلاح افراد مسلح، به سربازی فرستادن جوانان قبایل، تضعیف رؤسا، محدود کردن کوچهای سالانه و راندن عشایر به درون «روستاهای نمونه»، قدرت مسلط و پایدار خود را تضمین کند. مانند بیشتر شهرنشینان خاورمیانه، رضاشاه نیز بر این اعتقاد بود که قبایل، وحشیانی ناهنجار، سرکش، غیرمولد و بی‌سواد هستند که در وضع طبیعی بدوی باقی مانده‌اند.

سیاست رضاشاه در مورد قبایل، در برخورد وی با بختیاری‌ها نمایان شد. از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶ که ارتش در جنگ با اعراب، لرها، بلوچ‌ها و قشقایی‌ها به کمک بختیاری‌ها نیاز داشت، حکومت مرکزی، وزارت جنگ و استانداری خراسان را به جعفرقلی خان سردار اسعد، از اعضای برجسته خانواده ایلخانی و از پسران سردار اسعد معروف انقلاب مشروطه داد. دولت، همچنین، مقام ایل‌بیگی را به امیرجنگ برادر کوچکتر سردار اسعد و مقام ایلخانی را به سردار محتشم رئیس خانواده حاج ایلخانی رقیب واگذار کرد. ولی از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ که ارتش دیگر به همکاری نیروهای بختیاری نیازی نداشت، رضاشاه با متحدان پیشین خود به مخالفت برخاست. وی آتش نیمه‌روشن میان خانواده‌های ایلخانی و حاج ایلخانی و جناحهای هفت‌لنگ و چهارلنگ را ماهرانه شعله‌ور ساخت. بار مالیاتی را به دوش هفت‌لنگ منتقل کرد، مراتع را دوباره به ثبت رسانید و یک بخش اداری جدید با یک ایلخان جدید، برای چهارلنگ ایجاد کرد. در نتیجه، هنگامی که هفت‌لنگ در سال ۱۳۰۸ شورش کرد، چهارلنگ به پشتیبانی از دولت مرکزی برخاست. رضاشاه پس از این شورش، هفت‌لنگ را خلع سلاح کرد، برخی دسته‌های آنان را اسکان داد، رؤسایشان را وادار کرد تا زمینهای خود را به تجار محلی بفروشند، سهام نفتی آنان را مصادره کرد و هفده‌تن از خوانین آنها از جمله سردار اسعد، امیرجنگ و سردار محتشم را زندانی کرد. پس از هفت‌لنگ، نوبت به چهارلنگ رسید. رضاشاه آنان را نیز خلع سلاح کرد و تحت نظارت حکومت نظامی درآورد و مناطق بختیاری را به دو استان همجوار تقسیم کرد. در سال ۱۳۱۰، با لغو همه القاب ایلاتی، مقامهای ایلخانی و ایل‌بیگی نیز لغو شد. البته در سطوح پایین‌تر، سازمانهای قبیله‌ای دست‌نخورده باقی ماندند؛ زیرا همچنان که کنسول انگلیس در اصفهان متذکر می‌شود، یک خلأ سازمانی در این سطح محلی، خطر هجوم «رادیکالیسم خطرناک»

را به دنبال داشت:

خوانین حاکم بختیاری که سی یا چهل سال پیش زندگی ایلی را کنار گذاشته بودند، علایق و مسئولیتهای جدیدی پیدا کرده‌اند. ولی چادر نشینان هنوز در کنفدراسیون سست قبیله‌ای به همراه خانهای محلی که حکمران آنها هستند، زندگی می‌کنند. آنان هنوز عوارض می‌پردازند، برای حل و فصل مشکلات خود به شوراها، قبیله‌ای مراجعه می‌کنند و هنوز برخورد مستقیمی با حکومت ندارند... برخی خوانین زمین‌دار با دهقانان قبیله خود مشکلاتی داشته‌اند؛ دهقانانی که سر به شورش برداشته و مدعی شده‌اند که زمین و آب به خداوند و کسی که بر روی آن کار می‌کند، یعنی به خود آنها، تعلق دارد. در یکی از روستاها کمیته‌ای مرکب از رعایای پیشین که توسط خوانین اخراج شده و از اصفهان و تهران دیدار کرده بودند، برنامه‌ای را که کاملاً رنگ و بوی بلشویکی داشت تدوین کردند. آنها عقاید جدیدی مانند آزادی و برابری را بین روستاییان تبلیغ می‌کردند. بنابراین، به ارتش دستور داده شد تا در صورت لزوم، با زور، دهقانان را به اطاعت از خوانین محلی و ادای حق آنها وادار کند. دولت همچنین آماده می‌شود تا در صورت گسترش گرایشهای بلشویکی، به‌ویژه در بین شمار بسیاری از بختیاری‌های شاغل در حوزه‌های نفتی، آن را سرکوب کند.^۱

سیاستهای راجع به قبایل با آرزوی دیرینه تبدیل امپراتوری چند قومی به دولتی واحد با مردمی واحد و یک قوم، یک زبان، یک فرهنگ و یک قدرت سیاسی، کاملاً مرتبط بود. همزمان با گسترش مدارس عمومی، دادگاههای غیر مذهبی و ارتباطات عمومی، شمار باسوادان فارسی زبان نیز افزایش یافت. از سوی دیگر، با تعطیل شدن اندک مدارس و انتشاراتی‌های متعلق به جمعیت غیرفارس - به‌ویژه آذری، عرب و آرمنی - شمار باسوادان غیرفارس کاهش یافت. گرچه فرهنگستان ایران در ایفای وظیفه «پیرایش زبان از واژه‌های بیگانه» - عربی و ترکی حدود ۴۰ درصد زبان فارسی امروز را تشکیل می‌دهد - ناموفق بود، در ساختن شمار فراوانی واژه‌های فارسی توفیق یافت. مثلاً در ارتش عناوین جدیدی جایگزین درجه‌های قدیمی عربی و ترکی شد و به جای عبارت عربی *منورالفکر*، واژه روشن‌فکر که

1. British Consul in Isfahan, "Report on the Bakhtiari Tribes", F. O. 371/Persia 1928/34-13069.

توصیف‌کننده طبقه روشنفکر جدید بود رواج یافت.

در سال ۱۳۰۷، مجلس نیز لباسهای محلی سنتی را غیرقانونی و افراد ذکور بزرگسال را، به جز روحانیون رسمی، به پوشیدن لباسهای مدل غربی و «کلاه پهلوی» موظف کرد. پس از هشت سال، کلاه بین‌المللی، کلاه نمودی اروپایی، جایگزین کلاه پهلوی شد. رضاشاه این کلاه لبه‌دار را نه فقط با هدف ریشه‌کن کردن هویت‌های قومی بلکه برای مقابله با نمازگزاران مسلمان که هنگام نماز می‌بایست سجده کنند، انتخاب کرد. رژیم، همچنین در تلاش برای کاهش تمایزات اجتماعی، عناوین افتخاری باقی مانده، همچون میرزا، خان، بیگ، امیر، شیخ و سردار را ملغا کرد. به تقلید از ماشین تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی، سازمان پرورش افکار ایجاد شد تا با استفاده از مجله، کتاب، روزنامه، اعلامیه و برنامه‌های رادیویی، آگاهی مردم را افزایش دهد. اداره شهرها چنان سازمان داده شد که کلانتران شهری، کدخداها و دیگر مسئولان نظام قدیمی محله از بین رفت. افزون بر این، اسامی برخی مکانها تغییر یافت؛ مثلاً عربستان به خوزستان، بندر انزلی به بندر پهلوی، بخشی از کردستان به آذربایجان غربی، ارومیه به رضائیه، استرآباد به گرگان، علی‌آباد به شاهی، سلطانیه به اراک و محمّره به خرمشهر تبدیل شد. همچنین، در سال ۱۳۱۳، شاه با ترغیب سفارت ایران در برلین دستور داد که از این پس نام «ایران» جای «پرسیا»^۱ را خواهد گرفت. در یک بخشنامه حکومتی این توضیح آمده بود که واژه «پرسیا» با فساد گذشته قاجار هم‌معنا بود و تنها به بخشی از ایران، استان فارس، اطلاق می‌شد درحالی که «ایران» یادآور شکوه باستانی کشور و نشان‌گر اهمیت زادگاه نژاد آریایی است.^۲

مبارزه با نفوذ خارجی نیز مؤثر بود. رضاشاه امتیازات سده نوزدهم را که به اروپاییان مصونیت قضایی فراسرزمینی داده بود، لغو کرد و میلسپو را از سمت خزانه‌داری کل برکنار کرد، زیرا براین عقیده بود که «در یک کشور نمی‌تواند دو شاه وجود داشته باشد و من شاه خواهم بود.»^۳ حق چاپ اسکناس را از بانک شاهی

1. Persia

2. British Minister to the Foreign Office. "Annual Report for 1934". F. O. 371/Persia 1945/34-18995.

3. A. Millspaugh. *Americans in Persia* (Washington, D. C., 1946), p. 26.

انگلیس گرفت و به بانک ملی ایران، که به تازگی تأسیس کرده بود، واگذار کرد. او همچنین اداره تلگراف را از شرکت تلگراف هند و اروپا و امتیاز جمع‌آوری عوارض گمرکی را از مقامات باقی‌مانده بلژیکی گرفت. افزون بر این، خارجیها، به‌ویژه میسیونرها، از اداره مدارس، خرید زمین و یا مسافرت به استانها، بدون اجازه پلیس، منع شدند. البته رضاشاه در یک مورد مهم - کاهش نفوذ مؤثر و گسترده شرکت نفت ایران و انگلیس - شکست خورد. وی، گرچه در سال ۱۳۱۱ ناگهان امتیاز نامناسب داری را لغو کرد، یک‌سال بعد به دلیل جلوگیری از ضبط داراییهای خارجی ایران، عقب‌نشینی نمود و قرارداد نامناسب مشابهی امضا کرد.^۱ شرکت نفت در قرارداد جدید ۴۰۰,۰۰۰ مایل مربع زمین را از دست داد (بیشتر آنها جزو زمینهای بی‌اهمیت بود)، به آموزش ایرانیان برای انجام مشاغل اداری گردن نهاد و سهم سالانه ایران را از ۱۶ درصد سود به مقدار نسبتاً کم ۲۰ درصد افزایش داد. در مقابل، ایران نیز می‌بایست مدت امتیاز را برای سی‌و‌دو سال دیگر، یعنی از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۳، تمدید کند. همین قرارداد ۱۳۱۲/۱۹۳۳ بود که دو دهه بعد در روابط ایران و انگلیس مشکلاتی پدید آورد.

اقدام برای بهبود موقعیت زنان، در سال ۱۳۱۳، بلافاصله پس از دیدار رضاشاه از ترکیه، که در آنجا نیز مصطفی کمال به اقدام مشابهی دست زده بود، آغاز شد. مؤسسات آموزشی، به‌ویژه دانشگاه تهران درهای خود را به روی دختران و پسران بازکردند. اماکن عمومی مانند سینماها، کافه‌ها و هتلها در صورت تبعیض قائل شدن بین زن و مرد می‌بایست جریمه‌های سنگینی پرداخت کنند. سازمانهای فرهنگی که بیشتر جایگزین انجمن زنان وطن‌پرست و حزب سوسیالیست شده بودند، دوباره به فعالیت پرداختند. مهمتر از همه اینها، رضاشاه دستور کشف حجاب داد و پوشیدن چادر را ممنوع ساخت. پس از سال ۱۳۱۴، مقامات عالی‌رتبه اگر با همسران بدون حجاب خود در میهمانیهای رسمی حضور نمی‌یافتند، احتمالاً مقام خود را از دست می‌دادند. کارکنان رده پایین حکومت نیز، مانند رفتگران، اگر همراه زنان بی‌حجاب خود در خیابانهای اصلی به گردش نمی‌پرداختند، جریمه و مجازات می‌شدند. پس شگفتی آور نبود که بیشتر مردم این اقدام را نه آزادی زنان بلکه نوعی سرکوب قلمداد

۱. شاه، همچنین مرعوب ورود نیروی دریایی انگلیس به خلیج فارس شده بود.

کنند. ولی با وجود اینها، قانون، هنوز هم در امور مهم مردان را برتر می‌دانست. مردان هنوز امتیاز داشتن چهار همسر در یک زمان و طلاق دادن آنان به اراده خود را داشتند، سرپرست قانونی خانواده شناخته می‌شدند و از حقوق ارثی بیشتری بهره‌مند بودند. افزون بر این، زنان همچنان از حق رأی و نامزدی در انتخابات عمومی محروم بودند.

در بین اصلاحات مدنی، اصلاحات آموزشی مؤثرترین اصلاحات بود. از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، میزان ثبت نام سالانه دوازده برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۰۴، کمتر از ۵۵,۹۶۰ دانش‌آموز در ۶۴۸ مدرسه ابتدایی دولتی، شبانه‌روزی خصوصی، مکتب‌خانه‌های دینی و مدارس میسیونرهای خارجی ثبت‌نام کرده بودند.^۱ در سال ۱۳۲۰، بیش از ۲۸۷,۲۴۵ دانش‌آموز در ۲۳۳۶ مدرسه ابتدایی جدید که تقریباً همه آنها زیر نظر وزارت آموزش و پرورش بود، به تحصیل اشتغال داشتند. در ضمن، شمار ثبت‌نام‌شدگان در مکتب‌های سنتی چندان افزایش نداشت (از ۲۸,۹۴۹ به ۳۷,۲۸۷ نفر). در سال ۱۳۰۴، تعداد ۱۴,۴۸۸ دانش‌آموز در ۴۷ دبیرستان امروزی تحصیل می‌کردند که ۱۶ تا از آن دبیرستانها از مؤسسات میسیونری بود. در سال ۱۳۲۰، تعداد ۲۸,۱۹۴ دانش‌آموز در ۱۱۰ دبیرستان خصوصی و ۲۴۱ دبیرستان دولتی که براساس نظام آموزشی لیسه^۲ فرانسه اداره می‌شدند مشغول تحصیل بودند. در همین دوره، شمار طلاب مدارس دینی از ۵۹۸۴ به ۷۸۵ نفر کاهش یافت. آموزش عالی نیز رشد کرد. در سال ۱۳۰۴، کمتر از ۶۰۰ دانشجو در ۶ مؤسسه آموزش عالی مدرن و غیرمذهبی پزشکی، کشاورزی، تربیت معلّم، حقوق، ادبیات و علوم سیاسی تحصیل می‌کردند. در سال ۱۳۱۳، با ادغام این شش مؤسسه آموزش عالی، دانشگاه تهران تشکیل شد. در پایان دهه ۱۳۱۰، این پنج دانشکده جدید به مجموعه نامبرده افزوده شده بود: دندانپزشکی؛ داروسازی؛ دامپزشکی؛ هنرهای زیبا؛ علوم. در سال ۱۳۲۰، بیش از ۳,۳۰۰ نفر در یازده دانشکده دانشگاه تهران ثبت‌نام کرده بودند. شمار فارغ‌التحصیلان از دانشگاههای خارجی نیز چشمگیر بود. گرچه تا سالهای میانی سده نوزدهم اشخاص و گاهی وزارتخانه‌ها، دانشجویانی به

۱. آمارها از وزارت آموزش، سالنامه احصائیه (تهران ۱۳۰۴) و سالنامه و آمار، ۱۳۱۹-۱۳۲۲، (تهران،

۱۳۲۲)، گرفته شده است.

خارج می‌فرستادند، شمار این‌گونه افراد تا سال ۱۳۰۸ که دولت تصمیم گرفت هر ساله ۱۰۰ دانشجو به اروپا بفرستد اندک بود. در سال ۱۳۱۹، بیش از ۵۰۰ تن از این فارغ‌التحصیلان بازگشتند و ۴۵۰ نفر دیگر در حال تکمیل تحصیلات خود بودند. افزون بر این، در سال ۱۳۲۰، وزارتخانه‌ها حدود ۳,۲۰۰ نفر از کارکنان خود را در مدارس فنی آموزش می‌دادند و وزارت آموزش و پرورش نیز ۱۷۳,۹۰۷ نفر از بزرگسالان را در کلاسهای شبانه سوادآموزی ثبت نام کرده بودند. علی‌رغم این پیشرفتها، هنوز بیش از ۹۰ درصد جمعیت روستایی بی‌سواد بودند.

شمار بسیاری از فارغ‌التحصیلان دبیرستانها و دانشکده‌ها به صورت کارمند اداری، تکنیسین حرفه‌ای، مدیر، آموزگار، قاضی، پزشک و یا استاد دانشگاه به بخش خدمات دولتی وارد می‌شدند. بدین ترتیب، با گسترش بوروکراسی دولتی و تسهیلات آموزشی، بر شمار اعضای طبقه روشنفکر افزوده شد. پیش از رضاشاه، طبقه روشنفکر قشر کوچکی بود که اعضای آن افرادی با مشاغل، موقعیت خانوادگی، گروههای درآمدی، پیشینه تحصیلی و شیوه‌های زندگی متفاوت و گوناگون بودند، ولی در دوره رضاشاه این طبقه روشنفکر حدود ۷ درصد از نیروی کار کشور را دربرمی‌گرفت و به طبقه متوسط جدیدی تبدیل شده بود که اعضای آن نه تنها نگرشهای مشترکی نسبت به نوسازی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشتند، بلکه دارای پیشینه آموزشی، شغلی و اقتصادی همسانی بودند. بدین ترتیب، طبقه روشنفکر از یک قشر به طبقه اجتماعی دارای روابط یکسانی با شیوه تولید، نهادهای حکومتی و اداری و فرایند نوسازی تبدیل شده بود. تأثیر این دگرگونی می‌بایست در دوران کشمکشهای آشکار پس از کناره‌گیری رضاشاه نمایان می‌شد.

توسعه اقتصادی با پیشرفتهایی در حوزه ارتباطات آغاز شد. رضاشاه، پس از تثبیت قدرت در سال ۱۳۰۴، پروژه بحث‌انگیز راه‌آهن ایران را بلافاصله آغاز کرد. در سال ۱۳۰۸، بندر شاه، در ساحل خزر به ساری در مرکز مازندران و بندر شاهپور در خلیج فارس به دزفول در شمال خوزستان متصل شد. در سال ۱۳۱۰، نخستین قطار از بندر شاه به تهران و از آنجا به بندر شاهپور رسید. در سال ۱۳۲۰، تهران از طریق سمنان به مشهد و از طریق زنجان به تبریز وصل شد. این خط آهن را که بیش از ۱۶۰۰ کیلومتر بود و از سخت‌ترین و مشکل‌ترین مسیرهای جهان عبور می‌کرد، مهندسانی از آلمان، انگلستان، آمریکا، کشورهای اسکاندیناوی، ایتالیا، بلژیک،

سوئیس و چکسلواکی ساخته بودند. مهندسان خارجی، همچنین، در ساختن جاده‌های جدید همکاری داشتند. در سال ۱۳۰۴، کمتر از ۳,۲۰۰ کیلومتر جاده اصلی در کشور وجود داشت که بیشتر آنها نیز تعمیر نشده بود. اما در سال ۱۳۲۰، وزارت تازه تأسیس راه، ۲۲,۴۷۰ کیلومتر راه اصلی را که وضعیت نسبتاً خوبی داشت، اداره می‌کرد. گرچه این راهها به دلایل نظامی ایجاد شده بود، زیرساخت توسعه اقتصادی، به ویژه توسعه صنعتی را نیز فراهم می‌کرد.

توسعه صنعتی در دهه ۱۹۳۰، هنگامی که «رکود بزرگ»، قیمت کالاهای سرمایه‌ای را بسیار پایین آورد، به صورت جدی آغاز شد. دولت با بالابردن تعرفه‌ها، ایجاد انحصارات حکومتی، تأمین مالی کارخانه‌های نوین از طریق وزارت صنایع و اعطای وام‌های کم‌بهره فراوان به کارخانه‌داران از طریق بانک ملی، سرمایه‌گذاریهای صنعتی را تشویق می‌کرد. در دوران رضاشاه، شمار کارخانه‌های صنعتی مدرن، بدون احتساب تأسیسات صنعت نفت، هفده برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۰۴، کمتر از بیست کارخانه صنعتی جدید در کشور وجود داشت. در بین این کارخانه‌ها فقط پنج کارخانه بزرگ وجود داشت که هرکدام بیش از پنجاه کارگر داشتند: کارخانه مهمات‌سازی در تهران، تصفیه‌خانه شکر در حومه تهران، کبریت‌سازی خوی و دو کارخانه نساجی در تبریز. بقیه آنها، کارگاهها و کارخانه‌های صنعتی کوچکی بودند؛ مانند: چاپخانه، آبجوسازی، کارخانه‌های تولید برق در تهران، تبریز، رشت و مشهد. ولی در سال ۱۳۲۰، شمار کارخانه‌های مدرن به ۳۴۶ رسیده بود^۱ که ۲۰۰ تا از این تعداد، کارخانه‌ها و کارگاههای کوچکی مثل تعمیرگاههای ماشین، سیلو، کارگاههای تقطیر، دباغی و موتورخانه‌های برق همه مراکز شهری بود. اما ۱۴۶ کارخانه دیگر، تأسیسات بزرگی مانند ۳۷ کارخانه نساجی، ۸ تصفیه‌خانه شکر، ۱۱ کارخانه کبریت‌سازی، ۸ مجتمع صنایع شیمیایی، ۲ کارخانه شیشه‌سازی جدید، یک کارخانه سیگار و ۵ مرکز چای خشک‌کنی بود. در نتیجه از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، شمار مزدبگیرانی که در کارخانه‌های بزرگ مدرن کار می‌کردند از کمتر از ۱۰۰۰ نفر به بیش از ۵۰,۰۰۰ نفر رسید.

در این دوره، نیروی کار شاغل در صنعت نفت از ۲۰,۰۰۰ نفر به حدود ۳۱,۰۰۰

۱. وزارت کار، آمار صنایع ایران (تهران، ۱۳۲۷).

نفر رسید. افزون بر این، در دهه ۱۳۱۰، بیشتر کارگاههای کوچک به ویژه کفاشیهها، فرش بافیها و خیاطیهها به کارگاههای بزرگتری که هر کدام بیش از ۳۰ کارگر داشتند، تبدیل شد. بنابراین، شمار کارکنان صنعت نفت و کارخانههای بزرگ مدرن همراه با ۱۰,۰۰۰ کارگر کارخانههای کوچک مدرن، ۲,۵۰۰ کارگر شیلات خزر، ۹,۰۰۰ کارگر راه آهن، ۴,۰۰۰ کارگر معادن ذغال سنگ، ۴,۰۰۰ شاغلی بنادر و شمار چشمگیر کارگران فصلی بخش ساختمان سازی، در مجموع به بیش از ۱۷۰,۰۰۰ کارگر رسید. بدین ترتیب، یک طبقه کارگر جدید به وجود آمده بود.

این طبقه کارگر جدید گرچه کمتر از چهار درصد نیروی کار را تشکیل می داد، بیشتر اعضای آن در چند شهر بزرگ و در کنار طبقه کارگر سنتی گرد آمده بودند. بیش از ۷۵ درصد از کارخانههای بزرگ در تهران، تبریز، اصفهان، گیلان و مازندران قرار داشت. تهران ۶۲ کارخانه تولیدی جدید و شمار بسیاری کارگاههای صنایع دستی با ۶۴,۰۰۰ کارگر را در خود جای داده بود.^۱

در تبریز ۱۸ کارخانه متوسط قرار داشت. اصفهان، که به منچستر ایران معروف شده بود، ۱۱,۰۰۰ کارگر را تنها در ۹ کارخانه نساجی بزرگ جای داده بود. شرکت نفت نیز ۱۶,۰۰۰ کارگر پالایشگاه آبادان و ۴,۸۰۰ کارگر بخش حفر چاههای نفتی خوزستان را در استخدام خود داشت.

نخستین نسل کارگران صنعتی از مناطق مختلف روستایی آمده بودند. براساس نخستین سرشماری ملی در سال ۱۳۳۵، ۱۴ درصد از مهاجران ساکن تهران از روستاهای اطراف، ۲۳ درصد از آذربایجان، ۱۹ درصد از گیلان، ۱۰ درصد از مازندران، ۱۰ درصد از کرمانشاه، ۹ درصد از اصفهان، ۶ درصد از خراسان، ۴ درصد از خوزستان و ۲ درصد از فارس بودند.^۲ ترکیب مهاجران مقیم شاهی - مرکز صنعتی مازندران - نیز این گونه بود: ۵۲ درصد از روستاهای اطراف، ۲۰ درصد از تهران، ۱۶ درصد از آذربایجان، ۶ درصد از گیلان و ۲ درصد از خراسان. مهاجران ساکن آبادان را نیز ۳۶ درصد اصفهانی و یزدی، ۲۳ درصد خوزستانی، ۲۲ درصد اهل فارس، ۳ درصد کرمانی، ۲ درصد گیلانی و ۲ درصد آذربایجانی تشکیل می دادند.

۱. ج. بکرنگان، جغرافیای شهر ری و تهران (تهران، ۱۳۳۲).

۲. وزارت کشور، آمار عمومی (تهران، ۱۳۳۵)، جلد دوم.

رشد سریع صنعت و ادارات دولتی، چهرهٔ مراکز شهری را دگرگون ساخت. از یک سو، آنچه از محلات قدیمی باقی مانده بود از بین رفت. به همین دلیل، در سال ۱۳۲۰، در بیشتر شهرها پدیدهٔ محله‌های نعمتی، حیدری، کریمخانی، شیخی و متشرعه به تاریخ پیوسته بود. از سوی دیگر، مناطق صنعتی، تجاری، دولتی و مسکونی جدیدی به وجود آمد. مثلاً با افزایش جمعیت تهران از ۱۹۶,۲۵۵ نفر در سال ۱۳۰۰ به حدود ۷۰۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۲۰، پنج منطقهٔ جداگانه در این شهر به وجود آمد: بازار قدیمی مرکزی، منطقهٔ اداری شمال میدان توپخانه، منطقهٔ مسکونی طبقهٔ متوسط جدید در شمال شهر، یک منطقهٔ صنعتی در جنوب غربی و منطقهٔ فقیرنشین اطراف جادهٔ جنوب شرقی در مسیر گورستان شهر.

هزینهٔ طرح‌های عظیم به‌ویژه توسعه و نوسازی ارتش، وزارتخانه‌ها، کارخانه‌های صنعتی و مؤسسات آموزشی نوین، بودجه دولتی را هجده برابر کرد؛ یعنی از کمتر از ۲۴۵ میلیون ریال در سال ۱۳۰۴ به بیش از ۴/۳ میلیارد ریال در سال ۱۳۲۰ رساند.^۱ این هزینه‌های فزاینده از راه‌های گوناگونی تأمین می‌شد. نخست، افزایش تولید نفت که در نتیجهٔ آن میزان حق‌الامتیاز از یک میلیون پوند به حدود چهار میلیون پوند رسید. بخش زیادی از این درآمد به حساب ویژهٔ خرید سلاح‌های جدید و ماشین‌آلات صنعتی ریخته می‌شد. دوم، تعرفه‌های بیشتر و بهبود وضع تجارت پس از نابسامانی‌های جنگ جهانی اول، درآمدهای گمرکی را از ۹۱ میلیون ریال به ۴۲۱ میلیون ریال رساند. سوم، همزمان با اعمال کنترل بیشتر دولت بر استانها و مناطق دورافتاده، درآمد حاصل از قانون معتدل مالیات بر درآمد نیز که در سال ۱۳۰۵ به جای مالیاتهای محلی پیشین وضع شده بود، افزایش یافت. در سال ۱۳۲۰، این درآمد مالیاتی به ۲۸۰ میلیون ریال رسید. چهارم، دولت با به‌انحصاردرآوردن کالاهای مصرفی همچون شکر، چای، تنباکو و مواد سوختی، درآمدهای حاصل از این‌گونه انحصارات را تقریباً از صفر به بیش از ۱/۲ میلیارد ریال در سال رساند. پنجم، در اواخر سال ۱۳۱۶ رژیم به کسر بودجه متوسل شد و حجم اسکناسهای در گردش را از ۰/۱۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۱۱ به بیش از ۱/۷۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۲۰ افزایش داد. این اقدام که با دو سال برداشت اندک و

۱. د. نوروزی، «رشد بودجه در ایران»، رزم ماهانه، ۱۰ (آبان، ۱۳۲۷) ۱۱-۱۸.

نامساعد محصول همزمان شده بود، شاخص هزینه زندگی را از میزان پایه ۱۰۰ در سال ۱۳۱۵ به ۲۱۸ در تابستان ۱۳۲۰ رساند. همچنان‌که یکی از مورخان، با اندکی اغراق نوشته است، نظام جدید رضاشاه «خانه‌ای ساخته شده بر روی تورم» بود.^۱

بنابراین، رضاشاه از جهات گوناگون به مرد معاصر سرشناس‌تر از خود، مصطفی کمال، شباهت زیادی داشت. هردو می‌خواستند جامعه چند فرقه‌ای سنتی خود را به ملتی مدرن مبدل سازند. هردو نوسازی را با غربی‌کردن و گذشته را با عدم کارایی اداری، هرج و مرج قبیله‌ای، اقتدار مذهبی و عدم تجانس اجتماعی و آینده را با همگونی فرهنگی، وحدت سیاسی و تجانس قومی، یکسان می‌دانستند. هردو به تشکیل دولتهایی قدرتمند و فارغ از نفوذ بیگانه امیدوار بودند. هردو در تلاش بودند تا با زور، زنان را از خانه‌هایشان بیرون آورند و به زندگی اجتماعی وارد کنند. هردو می‌کوشیدند کشور خود، به ویژه مناطق شهری را با افزایش درآمدهای حاصل از منابع داخلی – به ویژه گرفتن مازاد از توده‌های روستایی – توسعه دهند. هردو با همکاری نظامیان به قدرت رسیدند و عقیده داشتند که بدون استبداد سیاسی، دسترسی به اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی امکان‌پذیر نیست. اما آن دو از یک جنبه مهم، متفاوت بودند. در شرایطی که مصطفی کمال آگاهانه طبقه روشنفکر حلقه‌مند و پشتیبان خود را در حزب جمهوریخواه سازمان داد، رضاشاه، رفته‌رفته نخستین پشتیبانان داخلی خود را از دست داد، در کسب پایگاههای اجتماعی جدید ناکام ماند و بنابراین بدون پشتیبانی حزب سیاسی سازمان‌یافته‌ای حکومت کرد. بدین ترتیب، در حالی که اقتدار مصطفی کمال کاملاً بر طبقه روشنفکر ترکیه مبتنی بود، دولت رضاشاه که هیچ‌گونه پایگاه طبقاتی نداشت، به‌نحو تقریباً مخاطره‌آمیزی بر بستر جامعه ایران معلق بود.

دولت رضاشاه و جامعه ایران

ساختار سیاسی رضاشاهی در مقایسه با ساختارهای سیاسی ایران سنتی، به ویژه پادشاهی‌های پیشین، ثبات داشت. چون این نظام نه بر نیروهای مسلح قبیله‌ای و دستکاریهای گروهی، بلکه بر سه پایه استوار ارتش قدرتمند، بوروکراسی مدرن و

1. P. Avery, *Modern Iran* (London, 1965), p. 304.

پشتیبانی گستردهٔ دربار مبتنی بود. اما این ساختار در مقایسه با ساختارهای سیاسی جهان نو، به ویژه غرب، چندان استوار نبود. زیرا این رژیم علی‌رغم داشتن نهادهای کارآمد، پایگاه‌های طبقاتی قدرتمند و پشتیبانان اجتماعی نیرومند و بنابراین بنیادهای مدنی استواری نداشت. کوتاه سخن اینکه، دولت پهلوی، از لحاظ داشتن وسایل اجبار و زورگویی قدرتمند بود، ولی از این لحاظ که نتوانست وسایل و نهادهای اجبار را بر ساختار طبقاتی و پایگاه اجتماعی مبتنی کند، ضعیف بود.

سیاست رضاشاه این بود که با جلب برخی خانواده‌های طبقهٔ بالا و طرد برخی دیگر، در بین اعضای این طبقه شکاف و چنددستگی پدید آورد. وی با انباشت ثروت و ازدواج با یک شاهزادهٔ قاجار، که زن سومش بود، به طبقهٔ بالا پیوست. او، همچنین، دختر کوچکتر خود، اشرف را به عقد یکی از اعضای خانوادهٔ قوام‌الملک و فوزیهٔ مصری را به عقد ولیعهد درآورد. رضاشاه، در این هنگام، با پایان دادن به گفتگوهای اصلاحات ارضی، انتقال بار مالیات کشاورزی از دوش زمین‌داران به دوش دهقانان و تشویق زمین‌داران مناطق به ثبت زمینها به نام خودشان از طریق ادارهٔ ثبت املاک، در راستای منافع طبقهٔ زمیندار عمل می‌کرد. او، همچنین، دستور داد که در آینده کدخداهای روستا را نه مردم محلی بلکه زمین‌داران تعیین کنند. بدین ترتیب، وی با حرکت قلم خود حامیان اصلی روستاییان را از بین برد. افزون بر اینها، او با گماردن اشراف قابل اعتماد به مقامهای مهم در مجلس، کابینه، هیئتهای دیپلماتیک و کارخانه‌های تازه تأسیس دولتی، آنها را بی‌پاداش نگذاشت. مثلاً در حالی که ۸ درصد از نمایندگان مجلس اول و ۱۲ درصد از نمایندگان مجلس چهارم را زمین‌داران تشکیل می‌دادند، این نسبت در مجلس دوازدهم به ۲۶ درصد رسید.^۱ آنان همراه با کارمندان دولتی عالی‌رتبه و تجار غیربازاری، حدود ۸۴ درصد از کل نمایندگان رضاشاه را تشکیل می‌دادند. مهمتر اینکه، از دی‌ماه ۱۳۰۴ تا شهریور ۱۳۲۰، از پنجاه وزیری که به ۹۸ مقام وزارتی در ده کابینه منصوب شدند، ۳۷ تن در خانواده‌های دولتی لقب‌دار و اشرافی متولد شده بودند.^۲

۱. شجیعی، نمایندگان مجلس، ص ۱۷۵-۱۷۸.

۲. از سیزده نفری که به خانواده‌های بدون لقب تعلق داشتند، دو نفر از خانواده‌های مذهبی و چهار نفر دیگر از خانواده‌های زمین‌دار ثروتمند ولی بدون لقب بودند. سی و شش تن از آن پنجاه نفر دارای سوابق طولانی در

رضاشاه در عین جلب نظر و با خود همراه کردن برخی خانواده‌های اشرافی، آنها را از موقعیتهایشان به‌عنوان بزرگان محلی - جایگاهی که در سده نوزدهم به‌دست آورده بودند - و از ایفای نقش طبقه حاکم کشور - نقشی که پس از پایان انقلاب مشروطه ایفا می‌کردند - محروم ساخت. او با وادار ساختن برخی از آنها به فروش زمینهای خود به قیمت‌های ارزان و محروم کردن برخی دیگر، نه تنها از قدرت و ثروت بلکه بیشترشان را از آزادی، شأن و مقام و حتی زندگی خلع ید کرد. سپهدار که توسط یک بازرس مالیاتی تهدید شده بود، چاره‌ای جز خودکشی نیافت. احمد قوام که به توطئه علیه پادشاه متهم شده بود، به اروپا گریخت. مصدق پس از گذراندن مدت کوتاهی در زندان، بر سر املاک خود در نزدیکی تهران بازگشت. شیخ خزعل، سمیتقو و آخرین ایلخان قشقایی وقتی که در منازل خود تحت نظر بودند، در شرایط مشکوکی جان باختند. هشت تن از رؤسای طوایف اعدام و پانزده نفر دیگر به حبسهای درازمدت محکوم شدند که دوتن از آنها در زندان جان باختند. بنابراین، بی‌گمان زندگی برای اعضای طبقه بالای قدیمی، پست و ناچیز نبود اما به آسانی می‌توانست به چیزی کثیف، حیوانی و کوتاه‌مدت تبدیل شود.

میزان مرگ و میر در بین آن عده از اعضای طبقه بالا که نخست اعتماد شاه را به‌دست آورده و سپس از دست داده بودند، حتی بیشتر بود. تیمورتاش، زمین‌دار مترقی و جوان، که از سال ۱۳۰۲ پشیمان رضاشاه و از سال ۱۳۰۴ وزیر دربار او بود، ناگهان در سال ۱۳۱۱ به جرم ارتشا، اخاذی و اختلاس به پنج‌سال زندان محکوم شد و پنج‌ماه بعد ظاهراً در اثر «حملة قلبی» درگذشت.^۱ فیروز فرمانفرما، شاهزاده قاجار، که از سال ۱۳۰۲ یاور و دست راست رضاشاه بود، در سال ۱۳۰۸ به اتهام اختلاس اموال دولتی برکنار شد و در حالی که هشت‌سال در خانه‌اش تحت نظر بود، خفه شد. سردار اسعد که نیروهای بختیاری او از سالهای ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۷ به حکومت مرکزی کمکهای ارزشمندی کرده بودند، در سال ۱۳۱۲ از مقام وزارت

کارهای دولتی - از جمله در وزارت خانه‌های مهم مالی و امور خارجه - بودند. همچنین اعضای این گروه تحصیلات خوب و بالایی داشتند؛ چهل نفر درجات عالی داشتند و از این تعداد نیز بیست و شش نفر تحصیلکرده اروپا بودند. تقریباً همه آنها می‌توانستند به یک یا چند زبان اروپایی - ۳۲ نفر فرانسوی، ۱۲ نفر انگلیسی، ۱۱ نفر روسی و ۶ نفر آلمانی - گفتگو کنند.

۱. برای آگاهی از اتهامات وارده از سوی پلیس و جریان محاکمات این قربانیان، رکن: پرچم، ۲۶ مرداد - ۳۰ شهریور ۱۳۲۱.

جنگ برکنار، بدون محاکمه بازداشت و اندکی بعد در زندان کشته شد. همچنین، عبدالحسین دیبا (وکیل‌الملک) زمیندار ثروتمند و عموی ملکه فرح دیبا، از مقام معاونت نخست‌وزیر خلع و درحالی که منتظر محاکمه بود، کشته شد. می‌توان گفت که از نخستین روزهای قتل ناصرالدین‌شاه به این سو، چنین رفتار مستبدانه‌ای با دولتمردان سابقه نداشت.

گرچه رضاشاه توانست بخشی از طبقه بالای قدیمی را با خود همراه کند، در جلب حمایت طبقه متوسط سنتی موفقیت ناچیزی داشت. ایجاد انحصارات دولتی و کارخانه‌هایی که دولت آنها را تأمین مالی می‌کرد، اگرچه موجب پیدایش معدود بازرگانان و صاحبان صنایع مرتبط با دربار شد، موجبات نارضایتی گسترده جامعه تجاری قدیمی را نیز فراهم ساخت. همچنان‌که کنسولهای انگلیس اغلب گزارش می‌دادند، کنترل تجارت خارجی توسط دولت، به زیان تجار خصوصی بود و حتی ورشکستگیهایی به بار می‌آورد؛ مالیاتهای وضع شده بر درآمد و کالاهای مصرفی باعث می‌شد تا تجار به صورت پنهانی شکایت کنند که هزینه ارتش جدید و پروژه خط آهن بسیار زیاد است؛ کارخانه‌های بافندگی جدید بسیاری از کارگاههای سنتی را از بین برد؛^۱ و تمرکز اقتصادی، مخالفت بازاریان دیگر استانها را برانگیخت:

ایجاد اقتصاد ملی متفاوت و تا حدودی مستقل از اقتصادهای محلی مانند آذربایجان، سرنوشت این ناحیه را عملاً با سرنوشت نواحی دیگر گره می‌زند. این بدان مفهوم است که اگر حادثه ناگواری روی دهد جنبه‌ای عمومی خواهد داشت نه محلی، و این، خطری است که با هیچ‌گونه انتظار و احتمال رفاه و ثروتمندی عمومی بیشتر، قابل توجیه نیست. همچنین آذربایجانیها معتقدند که اگر به حال خود رها شوند بهتر می‌توانند موفقیت و خوشبختی خود را فراهم کنند. اهالی شمال احساس می‌کنند که جنوبیها گول عقاید فریبنده را می‌خورند و این کار، هم آنها و هم شمالیها را به فقر و بدبختی دچار خواهد کرد. البته شاه مسئول وابستگی شمال و جنوب است و بنابراین از وی متنفرند؛ حتی شاید او بدین لحاظ مورد تنفر شدید قرار می‌گیرد که در همه آشفته‌گی‌هایی که به وجود آورده، در فکر دستیابی به مال و ثروت بیشتر برای خود نیز بوده است.^۲

1. British Consul in Shiraz, "Conditions in Fars", F. O. 371/Persia 1934/34-18994: idem, "Conditions in the province of Fars", F. O. 371/Persia 1937/34-20834.

2. British Consul in Tabriz, "Economic Situation in Azerbaijan", F. O. 371/Persia

مسئله عجیب اینکه، رضاشاه، با لغو مالیاتهای ۲۱۶ صنف، مخالفت طبقه متوسط تجاری را تشدید کرد. زیرا لغو این‌گونه مالیاتها، قدرت و اختیارات تعیین میزان مالیات اعضای هر صنف را از بزرگان و رؤسای اصناف گرفت و در نتیجه، سازمانها و تشکیلات بازار را تضعیف کرد.^۱ همان‌طور که یکی از سخنگویان بازار بعدها اعتراف می‌کند، لغو مالیاتهای صنفی مانند بوسه مرگ بود که برای از بین بردن نظارت استادکاران و بنگاه‌داران بر زیردستان، شاگردان، صنعت‌گران و کنارگران آنها طراحی شده بود.^۲ افزون بر این، اصلاحات غیردینی، به‌ویژه ایجاد تغییرات اساسی در نظام قضایی، رایج کردن «کلاه بین‌المللی» و کشف اجباری حجاب، نارضایتی‌های عمیقی در بین علما، رهبران عقیدتی طبقه متوسط سنتی به وجود آورد.

مخالفت طبقه متوسط با رژیم، در سالهای ۱۳۰۵-۶ و ۱۳۱۴-۱۵ آشکار شد. اعتراضات ۱۳۰۵-۶، واکنشی بود به اجرای قوانین غیردینی داور و اعزام جوانان شهری به خدمت سربازی. درحالی که علمای تهران در قم متحصن شدند، اصناف تهران، قم، قزوین، اصفهان، شیراز و کرمان نیز به اعتصابات عمومی دست زدند. حکومت با این وعده که جوانان شهری را به خدمت سربازی نفرستد و تنی چند از روحانیان را به عضویت یک کمیته قضایی منصوب کند، به این اعتراضات پایان داد. اما این کمیته در عرض دو سال از بین رفت و وعده اعزام نکردن جوانان شهری به خدمت نظام نیز طی شش سال عملی نشد. ناآرامیهای ۱۳۱۴-۱۵ به علت کشف حجاب (زنان) و ترویج «کلاه بین‌المللی» آغاز شده بود. در تیرماه ۱۳۱۴، سالگرد بیماریان حرم مطهر امام رضا(ع) توسط روسها، واعظ اصلی حرم از فرصت استفاده می‌کند و «بدعتهای کفرآمیز»، مالیاتهای گزاف کالاهای مصرفی و گسترش فساد در بین مقامات بالا را به باد انتقاد می‌گیرد. روز بعد، جمعیت پرشماری از بازار و روستاهای اطراف در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند و فریاد زدند «یا امام حسین ما را از دست این شاه بی‌دین خلاص کن». هنگامی که مقامات محلی دریافتند که پلیس و نیروهای ارتشی خراسان از هتک حرمت حرم خودداری می‌کنند، به مدت دو روز تمام از هرگونه اقدامی عاجز ماندند. کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که مقامات

1937/34-20830.

۱. رئیس مجلس، «قانون لغو مالیاتهای اصناف»، مذاکرات مجلس، مجلس ششم، ۲۰ آذر ۱۳۰۵.

۲. حائری‌زاده، مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۷ تیر ۱۳۲۷.

محلی در حالی که کلاههای اروپایی خود را زیر پیراهنهایشان پنهان کرده و آماده بودند تا فقط هنگام رویاروشدن با همکاران خود آن را بر سر نهند، با عجله به تلگرافخانه رفت و آمد می‌کردند.^۱ در روز سوم که نیروی کمکی ارتش از آذربایجان رسید و به سرعت به سرکوب و قلع و قمع جمعیت پرداخت، اوضاع کاملاً دگرگون شد. در این زد و خورد نزدیک به دویست تن به شدت زخمی و بیش از یکصد تن دیگر، از جمله شمار فراوانی زن و کودک جان خود را از دست دادند. در ماههای بعد، متولّی حرم اعدام شد؛ مدرس که از سال ۱۳۰۶ به اجبار خانه‌نشین شده بود در وضعیت مشکوکی درگذشت؛ و سه سربازی که از تیراندازی به سوی مردم بی‌سلاح خودداری کرده بودند به جوخه آتش سپرده شدند. کنسول انگلیس می‌گوید، گرچه عملکرد سریع نیروی نظامی از مخالفت بیشتر و پیشروی مخالفان جلوگیری کرد، این خونریزی شکاف میان شاه و مردم را گسترش داد.

شاید این کشتار به زودی فراموش نشود. بی‌گمان با سرکوب شدید، از آشکارشدن این نارضایتیها جلوگیری خواهد شد، ولی شاید در زمان مناسب دیگری، مانند درگذشت شاه، دوباره پدیدار شود. علی‌رغم این خشم و اندوههایی که مردم را متأثر می‌سازد، شک دارم که در بین نظامیان و دولتیان کسی به این موضوع فکر کند که آیا سیاست شاه اساساً نادرست نیست.^۲

رضاشاه در حالی که طبقه متوسط سنتی را به شدت از خود متنفر ساخت، در میان طبقه متوسط جدید نیز احساسات و گرایشهای بی‌ثبات و متغیری به وجود آورد. نسل جوان طبقه روشنفکر مخالف منفعل رضاشاه بود، در حالی که نسل قدیم این طبقه نخست پشتیبان او بود ولی بعدها از این کار دست کشید. این مبارزان کهنه کار جنگ داخلی که در دوران نابسامانی داخلی نتوانسته بودند توده‌ها را بسیج کنند، نخست از ایجاد نظام جدید - به ویژه آرام کردن قبایل، عرفی سازی و تمرکز قدرت دولتی - پشتیبانی کردند. ولی در دهه ۱۳۱۰ که شاه قرارداد ناخوشایند نفت را امضا کرد، حرص و طمع وی برای جمع‌آوری ثروت شخصی بیشتر شد، با افزایش هزینه‌های ارتش تورم گسترده‌ای به وجود آورد و با منع فعالیت همه احزاب سیاسی

1. British Consul in Mashad, "Report on the Events in Meshed", F . O. 371/Persia 1935/34-18997.

2. Ibid.

از جمله حزب اصلاح طلبان قدرت سیاسی را منحصرأ در دست گرفت، این پشتیبانی پرشور کاهش یافت. در سال ۱۳۱۶، شمار کمی از اصلاح طلبان پیشین در صحنه عمومی باقی مانده بودند. داور، وزیر عدلیه، شاید به این دلیل که پیش‌بینی می‌کرد به بهانه‌ای رسوا یا کشته شود، خودکشی کرد. تقی‌زاده، از مقام خود (سفیر ایران در لندن^۱) برکنار شد و به ایران بازگشت. سلیمان میرزا اسکندری، پس از مدت کوتاهی که استاندار کرمان بود، در سال ۱۳۰۶ بازنشسته شد. فرخی، شاعر تندرو حزب سوسیالیست، در بیمارستان یکی از زندانها درگذشت. تدین، که در جریان جمهوری خواهی نقش عمده‌ای داشت، هنگامی که مسئله بودجه اندک وزارت معارف و بودجه زیاد وزارت جنگ را مطرح کرد از کابینه اخراج شد و به زندان افتاد. علی دشتی، نویسنده برجسته‌ای که روزنامه شفق سرخ او از سال ۱۳۰۱ در خدمت رضاشاه بود، از مصونیت پارلمانی محروم و در یک آسایشگاه دولتی نگهداری شد. کسروی هم بلافاصله پس از صدور حکم به نفع گروهی از زمین‌داران کوچک که شاه خلع ید کرده بود، از مقام قضاوت برکنار شد.

کسروی در رشته مقالاتی که در سال ۱۳۲۱ منتشر شد، ایستار و دیدگاه متغیر نسل معاصر خود را نسبت به رضاشاه بیان می‌کند. وی اقدامات شاه را در تمرکز دولت، آرام کردن قبایل، محدود کردن روحانیون، کشف حجاب، لغو القاب اشرافی، اجرای نظام سربازگیری، تضعیف قدرتهای «فتودال»، تلاش برای همگون‌ساختن جمعیت و تأسیس مدارس، شهرها و صنایع جدید بسیار ارج می‌نهد. ولی او را به دلیل پایمال کردن قانون اساسی مشروطه، ترجیح ارتش بر سایر نهادهای دولتی، گردآوری ثروت شخصی، غارت اموال مردم، کشتار روشنفکران مترقی و افزودن بر شکاف میان داراها و ندارها، سرزنش می‌کند.^۲

اما نسل جوانتر دلایل چندانی برای ستایش و تحسین رضاشاه نداشتند. آنها او را نه میهن‌پرست بلکه قزاق دست‌آموز تزارها که توسط انگلیس به قدرت رسیده بود؛ نه پیشانگذار ملت بلکه مؤسس خودخواه یک پادشاهی جدید؛ و نه اصلاح‌گر حقیقی درگیر با نیروهای سنتی بلکه مستبد تقویت‌کننده طبقات زمین‌دار قلمداد می‌کردند. کسروی، در سال ۱۳۲۱، هنگام پذیرش مسئولیت ناخوشایند دفاع از یک گروه افسر

۱. در اصل: پاریس.

۲. کسروی، «درباره رضاشاه پهلوی»، پرچم، ۲-۴ تیرماه ۱۳۲۱.

امنیتی محکوم به قتل زندانیان سیاسی، می‌گوید: «روشنفکران جوان ما به‌آسانی قادر به فهم دورهٔ پادشاهی رضاشاه نبوده و بنابراین شاید نتوانند در این باره داوری کنند، بلی آنها نمی‌توانند چون جوانتر از آن هستند که اوضاع پر آشوب و هرج و مرجی را که منجر به ظهور مستبدی مانند رضاشاه شده بود، به یاد آورند.»^۱

روشنفکران جوان، کم‌کم در دههٔ ۱۳۱۰ به مخالفت برخاستند. در سال ۱۳۰۹، دانشجویان مخالف مقیم اروپا با تشکیل کنگره‌ای در کلن، خواستار آزادی همهٔ زندانیان سیاسی و ایجاد جمهوری شدند و رضاشاه را «آلت دست امپریالیسم انگلیس»^۲ خواندند. در سال بعد، گروهی از دانشجویان مقیم مونیخ، که با اعضای باقیماندهٔ فرقهٔ کمونیست ایران همکاری نزدیکی داشتند، نشریه جدیدی به نام پیکار منتشر کردند.

رضاشاه برای رویارویی با این‌گونه فعالیتها دولت آلمان را وادار کرد تا از انتشار پیکار جلوگیری کند و به مجلس فرمان داد تا قانونی برای حفظ امنیت ملی تصویب کند.^۳ براساس این قانون، اعضای سازمانهایی که «پادشاهی مشروطه» را به خطر می‌انداختند یا «مرام اشتراکی» را تبلیغ می‌کردند، به ده‌سال زندان محکوم می‌شدند. در این قانون، عبارت عربی مبهم و قدیمی «اشتراکی» به کار رفت تا هر سه ایدئولوژی سوسیالیسم، کمونیسم و آنارشیسم را دربرگیرد. البته وضع و تصویب چنین قوانینی نتوانست از مخالفتها جلوگیری کند. اعتراضات دانشجویی در اروپا دنبال شد. گروههای کوچک، روشنفکران تندرو خود را باز یافتند و بلافاصله در تهران، تبریز، رشت، اصفهان و قزوین گردهم آمدند. در سال ۱۳۱۳، دانشجویان دانشکدهٔ پزشکی برای برکناری رئیس دانشکده که منصوب دولت بود، اعتصاب موفقیت‌آمیزی ترتیب دادند. در سال ۱۳۱۵، سیصد دانشجوی تربیت معلم در مخالفت با این پیشنهاد که باید پس از فارغ‌التحصیلی با حقوقی که پیش از موج اخیر تورم معین شده بود در مدارس دولتی تدریس کنند، به اعتصاب موفق دیگری دست

۱. ا. کسروی، «قضیهٔ دفاع از منتهمین»، پرچم ۲۵ مرداد ۱۳۲۱.

۲. British Minister to the Foreign Office, "Student Protests in Europe", F. O. 371/Persia 1931/34-15352.

۳. «توقیف پیکار»، دنیا، ۵ (زمستان ۱۳۲۷)، ۱۰۴-۱۰۷؛ کمیتهٔ قضائی، «قانون برای پاسداری از امنیت ملی»، مذاکرات مجلس، مجلس هشتم، ۱۰ تیر ۱۳۱۰.

زدند. در سال ۱۳۱۶ نیز، دانشجویان دانشکده حقوق، در اعتراض به هزینه‌های بیهوده و گزاف برای آماده‌ساختن دانشگاه جهت بازدید ولیعهد، در کلاسها حاضر نشدند. آنها شکایت داشتند که در حالی که اکثر روستاها، هنوز امکانات آموزشی ندارند، چرا بیش از ۱۲۰,۰۰۰ ریال برای خرید ادکلن جهت معطرکردن سالنهای دانشگاه به هدر رفته است.^۱ در همان سال، بیست فارغ‌التحصیل دانشگاه - که بیشتر آنها در حال گذراندن خدمت سربازی بودند - به جرم پشتیبانی از «فاشیسم» و توطئه برای قتل شاه بازداشت شدند. رهبر گروه، دانشجوی بیست و شش ساله رشته حقوق و دارای درجه ستوان دومی، به طور پنهانی اعدام شده بود.^۲

مهمترین دستگیریها در اردیبهشت ماه ۱۳۱۶ به وقوع پیوست. در این سال، پلیس ۵۳ نفر را به اتهام تشکیل سازمان مخفی اشتراکی، انتشار بیانیه ماه مه (روز کارگر)، سازماندهی اعتصابات دانشکده فنی و کارخانه نساجی اصفهان و ترجمه «کتابهای الحادی» مانند کاپیتال مارکس و مانیفست کمونیست، دستگیر کرد. اگرچه پنج تن از دستگیرشدگان بلافاصله آزاد شدند، این گروه به «پنجاه و سه نفر» معروف شد. همین افراد، چندسال بعد هسته اولیه حزب توده را تشکیل دادند. اکثر چهل و هشت نفری که در آبان ۱۳۱۷ محاکمه شدند به نسل جوان روشنفکر فارسی‌زبان ساکن تهران تعلق داشتند.^۳ تنها نه نفر از طبقات پایین و پنج نفر نیز از آذربایجان

1. British Minister to the Foreign Office, "Strike at the College of Law", F. O. 371/Persia 1937/34--20835.

۲. اکسپروی، «محسن جهانسوز»، پرچم، ۲۲ اسفند ۱۳۲۱:

British Minister to the Foreign Office, "New Arrests", F. O. 371/Persia 1937/34-20835.

۳. اطلاعات مربوط به «پنجاه و سه نفر» از مصاحبه‌ها، روزنامه‌های گوناگون و جریان محاکمات که از ۱۱ تا ۲۶ آبان ۱۳۱۷ در اطلاعات چاپ می‌شد، گردآوری شده است. یک گزارش دست اول از این محاکمات، عبارت است از: بزرگ‌علوی، پنجاه و سه نفر (تهران، ۱۳۲۳). شغل این چهل و هشت نفر عبارت بود از سیزده دانشجو، دوازده کارمند دولت، چهار استاد دانشگاه، سه پزشک، سه دبیر دبیرستان، دو وکیل، دو مکانیک، دو کارگر کارخانه، یک تاجر، یک نویسنده، یک خیاط، یک پینه‌دوز، یک حرفه‌چین، یک کارمند راه آهن و یک کشاورز.

از لحاظ پایگاه طبقاتی، سی و چهار نفر از طبقه متوسط شهری، پنج نفر از خانواده‌های لقب‌دار یا ثروتمند و هشت نفر از دهقانان و مردم فقیر شهری بودند. از نظر خاستگاه قومی، این گروه دارای سی و شش فارسی‌زبان، هفت آذری، دو فاجاری و یک ترکمن بود. در مجموع، سی و هشت نفر در تهران و سی و

بودند. (رک: جدول شماره ۳). پس برای نخستین بار در ایران، یک گروه مارکسیست از میان روشنفکران غیرآذری و غیرارمنی عضوگیری کرده بود.

در جریان محاکمه، وکلای مدافع پذیرفتند که این عده گروهی غیررسمی برای بحث و تبادل نظر درباره سوسیالیسم تشکیل داده بودند، ولی هرگونه وابستگیهای بین‌المللی گروه را رد و استدلال کردند که امکان ندارد روشنفکران تحصیل‌کرده و فرزندان روحانیون «محترم»، بازرگانان و کارمندان دولتی به تبلیغ و نشر عقاید الحادی پردازند. در پایان محاکمه، سه نفر تبرئه، ولی به استانهای دیگر تبعید شدند؛ ده نفر به دو تا چهار سال زندان، هفده نفر به پنج سال، هشت نفر به شش تا هشت سال و ده نفر به حداکثر مجازات ممکن یعنی ده سال زندان محکوم شدند. سفیر انگلیس در گزارش خود می‌نویسد که چنین مجازاتهای ناروایی برای عضویت در «آنچه یک انجمن بحث دانشجویی بیش نبود»، نشان‌دهنده «ناخشنودی مردم از رژیم» و «هشدار به دیگر افراد دارای چنین گرایشهای چپ‌گرایانه بود».^۱

شخصیت اصلی «پنجاه و سه نفر»، استاد ۳۶ ساله فیزیک، تقی ارانی بود. وی که فرزند یکی از کارمندان رده پایین وزارت مالیه بود، در تبریز به دنیا آمده ولی در تهران بزرگ شده بود. ارانی با رتبه اول از دارالفنون و دانشکده پزشکی فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۳۰۲، با استفاده از بورس تحصیلی به آلمان رفت. او هنگام تحصیل در رشته دکترای شیمی در دانشگاه برلین، در همان مؤسسه زبان عربی تدریس می‌کرد و سه جزوه درباره فرهنگ و ادب فارسی - درباره عمر خیام، سعدی و ناصر خسرو - نوشت. ارانی سپس با همکلاسیهای تهرانی خود گروه بحث و مناظره تشکیل داد و کم‌کم از ناسیونالیسم ایرانی به سوسیالیسم مدرن روی آورد. همچنان‌که یکی از شرح حال‌نویسهای کمونیست می‌گوید: «ارانی هنگام تحصیل در تهران که مبارزات ناسیونالیستی علیه قرارداد ایران و انگلیس در جریان بود، به شووینیسم بسیار علاقه‌مند شد. او همانند بسیاری از معاصران خود، معتقد بود که تنها از طریق پاکسازی زبان پارسی از واژه‌های بیگانه، احیای مذهب باستانی زرتشت و تجدید

چهار نفر در نواحی فارسی‌زبان تهران، قزوین، الموت و مناطق مرکزی به دنیا آمده بودند. از لحاظ ساختار سنی، سن متوسط گروه سی بود و تنها دو نفر بالای چهل سال داشتند.

1. British Consul to the Foreign Office, "The Trial of the Fifty-three", F. O. 371/Persia 1938/34-21890.

بنای دولت متمرکزی مانند دولت ساسانیان می‌توان کشور را از عقب‌ماندگی و امپریالیسم نجات داد.^۱

ارانی، در نخستین سالهای تحصیل در آلمان، به تبلیغ و انتشار چنین نظراتی ادامه داد. وی در مقاله‌ای با عنوان «قهرمانان بزرگ ایران» که در ایرانشهر منتشر شد از زرتشت، ابن سینا، خیام، فردوسی و داریوش نام می‌برد ولی اصلاح‌گران سده نوزدهم و مزدک، انقلابی معروف پیش از اسلام، را نادیده می‌گیرد. در مقاله دیگری با عنوان «آذربایجان، مشکل حیاتی ایران» که در نشریه فرنگستان به چاپ رسید، از حذف و نابودی زبان آذری در استان بومی خود پشتیبانی و ادعا می‌کند که مهاجمان مغول، لهجه ترکی خود را بر جمعیت آریایی محلی تحمیل کرده‌اند: «همه ایرانیان میهن پرست، به ویژه مقامات و وزارت آموزش، باید نهایت تلاش خود را برای ترویج زبان فارسی به جای ترکی به کار بندند. ما باید مجلات فارسی، روزنامه‌های فارسی، کتابهای فارسی و آموزگاران فارسی زبان به آذربایجان، سرزمین باستانی زرتشت و آریاییها، بفرستیم.»^۲

ارانی، طی سالهای بعدی اقامت در آلمان، آثار مارکس، انگلس، کائوتسکی و لنین را با دقت و اشتیاق مطالعه کرد، به جنبشهای چپ اروپایی بسیار علاقه‌مند شد و با روزنامه پیکار همکاری کرد. وی هنگام بازگشت به ایران، مارکسیستی آگاه و سوسیالیستی معتقد بود، گرچه شاید عضو فرقه کمونیست نبود. ارانی زمان تدریس در دانشگاه تهران گروههای مباحثه دانشجویی تشکیل داد و با همکاران قدیمی خود که از اروپا بازگشته بودند، مجله تئوریک دنیا را منتشر کرد. اگرچه دنیا مقالات بسیاری درباره ماتریالیسم تاریخی داشت و عنوانش را از روزنامه لوموند به سردبیری هانری باربوس،^۳ نویسنده کمونیست فرانسوی، گرفته بود، ترکیب غیرسیاسی و محتوای دانشگاهی آن مقامات سانسور را متقاعد کرد که این نشریه

۱. «دکتر نفی ارانی» ماهنامه مردم، ۱۵ (خرداد ۱۳۳۹). ۱. برای بیوگرافیهای ارانی، رک: ر. رادمشر، «دکتر نفی ارانی»، نامه مردم، ۱۳ (دی، ۱۳۳۸)، ۸۱-۸۰ ن. کیانوری، «دکتر نفی ارانی»، دنیا، ۴ (بایز ۱۳۴۲): ۳۹-۴۶. ۱. مسعود، «ارانی چراغی جاودانه»، ماهنامه مردم، ۱۶ (دی-بهمن ۱۳۴۹).

۲. ت. ارانی، «قهرمانان بزرگ ایران»، ایرانشهر، ۱۱ (شهریور ۱۳۰۲)، ۶۳-۶۴؛ همچنین، «آذربایجان: مشکل حیاتی ایران»، فرنگستان، ۱۰ (شهریور ۱۳۰۳)، ۲۴۷-۲۵۴.

3. Henri Barbusse

جدول شماره ۳. پیشینه سیاسی و اجتماعی «پنجاه و سه نفر»*

نام	شغل	تحصیلات عالی	اقامت	محل و تاریخ
ارائی، تقی	استاد دانشگاه	دانشگاه برلین	تهران	تهریز، ۱۲۸۱
کامبخش، عبدالصمد	مهندس هواپیما و مدرس آکادمی نظامی	دانشگاه مسکو	تهران	قزوین، ۱۲۸۳
بهرامی، محمد	پزشک	دانشگاه برلین	تهران	تفرش، ۱۲۷۷
شورشیان، محمد	مکانیک	ندارد	تهران	گیلان، ۱۲۶۴
صادقپور، علی	مکانیک	ندارد	تهران	قزوین، ۱۲۸۳
بقرایی، محمود	مدیر دبیرستان	دارالفنون	تهران	رشت، ۱۲۸۳
پژوه، محمد	دانشجوی مهندسی	دانشگاه تهران	تهران	قزوین، ۱۲۸۵
الموتی، ضیاء	کارمند	ندارد	تهران	لموت، ۱۲۹۳
اسکندری، ایرج	حقوقدان	دانشگاه گرنویل	تهران	تهران، ۱۲۸۷
خامه‌ای، انور	دانشجوی تربیت معلم	دانشگاه تهران	تهران	تهران، ۱۲۹۶
علوی، بزرگ	نویسنده	دانشگاه برلین	تهران	تهران، ۱۲۸۳
یزدی، مرتضی	استاد دانشگاه، پزشک	دانشگاه برلین	تهران	یزد، ۱۲۸۷
فرجامی، محمدمباقر	کارمند	ندارد	تهران	انزلی، ۱۲۸۴
جهانشاملو، نصرت‌الله	دانشجوی طب	دانشگاه تهران	تهران	تهران، ۱۲۹۱
آذری، عباس	تعمیرکار خط‌آهن	ندارد	تهران	تهران، ۱۲۷۹
اعزازی، نصرت‌الله	کارمند	ندارد	تهران	تهران، ۱۲۸۰
افشارفتولی، اکبر	حرفه‌نویس	ندارد	تهران	تهران، ۱۲۸۸
منکی، خلیل	دبیر دبیرستان	دانشگاه برلین	تهران	تهریز، ۱۲۸۹
مکی‌نژاد، تقی	دانشجوی مهندسی	دانشگاه تهران	تهران	اراک، ۱۲۹۴
شاندورمنی، علی	خیاط	ندارد	آبادان	انزلی، ۱۲۹۶
قلوه، محمدرضا	دانشجوی تربیت معلم	دانشگاه تهران	تهران	اراک، ۱۲۹۱
رادمنش، رضا	استاد دانشگاه و پزشک	دانشگاه پاریس	تهران	لاهیجان، ۱۲۸۵
سجادی، مرتضی	پزشک	دانشگاه تهران	تهران	اراک، ۱۲۹۱
رضائی، مهدی	کارمند	؟	تهران	قزوین، ۱۲۷۷
نائینی، جلال	کارمند	؟	قزوین	قزوین، ؟
رضوی، مرتضی	کارمند	ندارد	گرگان	قزوین، ۱۲۹۴
سیاح، سیف‌الله	کارگر نساجی	ندارد	اصفهان	اصفهان، ۱۲۸۱
حکمی، علینقی	دانشجوی حقوق	دانشگاه تهران	تهران	تهران، ۱۲۹۱
اشتری، عبدالقاسم	کارمند	ندارد	تهران	تهران، ۱۲۹۴
طبری، احسان	دانشجوی حقوق	دانشگاه تهران	تهران	ساری، ۱۲۹۶
گرکانی، فضل‌الله	دانشجوی تربیت معلم	دانشگاه تهران	تهران	تهران، ۱۲۹۷
خواججوی، ولی	روستایی، کشاورز	ندارد؛ بیسواد	لموت	لموت، ۱۲۷۲
ثقفی، یوسف	کارمند	ندارد	تهران	قزوین، ۱۲۹۲
عتیقه‌چی، عزت‌الله	دانشجوی مهندسی	دانشگاه تهران	تهران	تهران، ۱۲۹۶
الموتی، رحیم	کارمند	ندارد	تهران	لموت، ۱۲۷۸
زمانی، شعبان	کفایش	ندارد	تهران	بلبل، ۱۲۹۵
تربیت، حسین	مدیر دبیرستان	دانشگاه تهران	آبادان	آبادان، ۱۲۸۷
نسیمی، رجیبعلی	کارمند	ندارد	تهران	تهریز، ۱۲۹۶
شمالی، بهمن	مکانیک و کارگر کارخانه	ندارد	قزوین	خلخال، ۱۲۸۲
لاله، مهدی	تاجر	دانشگاه تهران	تهران	تهران، ۱۲۸۱
الموتی، میرعماد	کارمند	ندارد	قزوین	لموت، ۱۲۹۱
سجادی، حسن	پزشک	دانشگاه تهران	اصفهان	اراک، ۱۲۸۹
سجادی، مجتبی	دانشجو	دانشگاه تهران	تهران	اراک، ۱۲۹۲
شاهین، تقی	کارمند	ندارد	تهران	تهریز، ۱۲۸۲
نراقی، عباس	دانشجوی حقوق	دانشگاه تهران	تهران	کاشان، ۱۲۸۳
دلشور، مهدی	دانشجوی تربیت معلم	دانشگاه تهران	تهران	شیراز، ۱۲۸۳
حیبی، حسن	دانشجوی تربیت معلم	دانشگاه تهران	تهران	کرماتشاه، ۱۲۸۵
ترکمن، آنا قلیچ	حقوقدان	؟	گرگان	گرگان، ۱۲۷۷

* این گروه شامل ۴۸ نفر می‌باشد که در آبان سال ۱۳۱۷ محاکمه شدند. - م.

خاستگاه طبقاتی

خاستگاه قومی

فعالیت‌های سیاسی قبلی

فعالیت‌های سیاسی بعدی

مرگ در زندان، سال ۱۳۱۹	ندارد	آذری	طبقه متوسط شهری
از رهبران حزب توده	احزاب کمونیست و موسیالیست	قاجار	طبقه اشراف قاجار
از رهبران حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	احزاب کمونیست و موسیالیست	فارس	طبقه پایین
ندارد	حزب کمونیست	فارس	طبقه متوسط شهری
از رهبران حزب توده	احزاب کمونیست و موسیالیست	فارس	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	حزب کمونیست	فارس	طبقه متوسط شهری
از رهبران حزب توده	حزب موسیالیست	فارس	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	ندارد	قاجار	طبقه متوسط شهری
از رهبران حزب توده	ندارد	فارس	طبقه اشراف قاجار
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از رهبران حزب توده	جنبش جنگل	فارس	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس (بهائی)	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	ندارد	آذری	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	ندارد	آذری	طبقه پایین
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	؟	طبقه پایین
از رهبران حزب توده	ندارد	آذری	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه پایین
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از رهبران حزب توده	جنبش جنگل	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	فارس	طبقه بالای زمین‌دار
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از رهبران حزب توده	ندارد	فارس	طبقه پایین
از طرفداران حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	فارس	طبقه پایین
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	آذری	طبقه متوسط شهری
از طرفداران حزب توده	ندارد	آذری	طبقه پایین
از سازماندهان حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از طرفداران حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از طرفداران حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از طرفداران حزب توده	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
از طرفداران حزب توده	حزب کمونیست	آذری	طبقه متوسط شهری
رهبر حزب هم‌زمان	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	فارس	طبقه متوسط شهری
ندارد	ندارد	ترکمن	؟

چنان مبهم و پیچیده است که نمی‌تواند خطرناک باشد.^۱ ارانی در رشته مقالاتی با عنوان «ماتریالیسم تاریخی»، «دانش و عناصر ماده»، «مفهوم ماتریالیستی بشریت»، «زنان و ماتریالیسم» و «پایه‌های مادی زندگی و اندیشه»، نخستین بار، برای خوانندگان فارسی زبان دیدگاه مارکسیسم را در مورد مسائل معاصر علوم اجتماعی تشریح کرد. او همچنین در جزوه‌هایی با عنوان اصول شیمی، اصول زیست‌شناسی، اصول علم فیزیک و بنیادهای ماده، کاربرد مارکسیسم را در علوم فیزیکی نشان داد. ارانی در «مفهوم ماتریالیستی بشریت» که ساده‌ترین و آشکارترین اثر سیاسی او است، کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت انگلس را خلاصه و بر این نکته تأکید می‌کند که زیربنای اقتصادی جامعه، روبناهای نهادی، ایدئولوژیکی، فرهنگی و سیاسی آن را تعیین می‌کند. وی مقاله را با سه انتقاد عمده از نظریه پردازان نژادی معاصر به پایان می‌برد: نخست، در توضیح و تبیین آنان از رویارویی شرق و غرب به مراحل اقتصادی توسعه تاریخی توجه نشده است؛ دوم، این‌گونه یافته‌ها و شواهد زیست‌شناختی که بیشتر جوامع از نژادهای گوناگون اما برابر تشکیل شده است، فرضیه بنیادی آنها را زیر سؤال می‌برد؛ سوم، آنها با ایده‌آلیزه کردن دولت و ملت، این واقعیت آشکار را که دولت «کمیته اجرایی طبقه حاکم» است و ملت به طبقات متخاصمی با منافع، ایدئولوژیها، اجتماعات و احزاب سیاسی متضاد تقسیم می‌شود، پنهان می‌کنند. کسروی، که به‌هیچ‌روی نژادپرست نبود، در اثر معروف‌اش آئین پاسخ می‌دهد که مفهوم غربی ماتریالیسم تاریخی بسیار خطرناک است، زیرا تئوری مبارزه طبقاتی را به جامعه‌ای وارد می‌کند که اختلافات و چند دستگیهای اجتماعی فراوانی دارد.^۲

در سال ۱۳۱۶، پس از آنکه گروه ارانی بیانیه اول ماه مه (روز کارگر) را در دانشگاه توزیع کرد و با برخی اعضای کهنه کار اتحادیه‌ها ارتباط برقرار ساخت، پلیس ناگهان به این مباحث روشنفکرانه پایان داد. در دادگاه، ارانی محاکمه خود را با دادگاههای پوشالی نازیها مقایسه کرد، پلیس را به شکنجه دادن متهم ساخت، اعلام کرد که قانون ۱۳۱۰ حق آزادی بیان موجود در قانون اساسی را نقض می‌کند و ثابت

۱. اسکندری، «خاطراتی از دکتر ارانی و مجله دنیا»، دنیا، ۱۰ (زمستان ۱۳۴۸)، ۹-۱۳. این نکته در مقالات عمده ارانی درباره «ماتریالیسم تاریخی»، «مفهوم ماتریالیستی بشریت» و «دانش و عناصر ماده» نیز به چاپ رسیده است.
۲. کسروی، آئین (تهران، بی‌تا).

کرد که هیچ قانونی نمی‌تواند از اشاعهٔ اجتناب‌ناپذیر تئوریهای غربی سوسیالیسم و کمونیسم جلوگیری کند: «اگر شما می‌خواهید از لباس غربی، روش، نمادها، تکنولوژی و شیوهٔ زندگی غرب تقلید کنید باید فلسفهٔ سیاسی غرب را نیز به کار بندید.»^۱ ایرانی به حداکثر مجازات یعنی ده سال زندان انفرادی محکوم شد، ولی شانزده ماه بعد در بیمارستان زندان درگذشت. دوستان و همکارانش گمان می‌کردند که پلیس او را کشته است. پلیس نیز مدعی شد که وی در اثر بیماری تیفوس مرده است. سفارت انگلیس بعدها گزارش کرد که احتمالاً ایرانی در اثر کوتاهی در امر معالجه درگذشته است.^۲ به هر صورت، در واقع ایرانی بنیانگذار فکری حزب توده شد.

در سالهای پادشاهی رضاشاه، همچنین، یک طبقهٔ کارگر صنعتی ناراضی شکل گرفت. مزدهای پایین، ساعات کار زیاد، وضع مالیاتهای گزاف بر کالاهای مصرفی، انتقال اجباری کارگران به منطقهٔ مالاریاخیز مازندران و شرایط نامساعد کاری که به گفتهٔ یکی از شاهدان اروپایی «عملاً به بردگی شباهت داشت»،^۳ همگی موجب نارضایتی کارگران صنعتی شد. از آنجا که در سال ۱۳۰۵، اتحادیه‌های کارگری، ممنوع شده بود، نارضایتیها به شکل فعالیتهای زیرزمینی و اعتصابات غیرمجاز درآمد. در روز کارگر سال ۱۳۰۸، یازده هزار کارگر پالایشگاه نفت برای دستمزدهای بالاتر، هشت ساعت کار روزانه، پرداخت حقوق تعطیلات سالانه، خانه‌های سازمانی و به رسمیت شناخته شدن اتحادیه‌ها دست به اعتصاب زدند. گرچه شرکت نفت دستمزدها را افزایش داد، ولی نیروی دریایی بریتانیا یکی از قایقهای توپ‌دار خود را به بصره فرستاده و مقامات ایران نیز بیش از ۵۰۰ کارگر را دستگیر کردند. وزیر خارجهٔ انگلیس برای «حل و فصل سریع و مؤثر قضیه»^۴، رسماً از شاه قدردانی کرد. پنج تن از رهبران اعتصاب هم تا سال ۱۳۲۰ در بازداشت باقی ماندند. در سال

۱. ایرانی، «دفاع در محاکمهٔ ۵۳ نفر»، دنیا، ۴ (بهار-تابستان ۱۳۴۲)، ۱۰۷-۱۲۰.

2. British Minister to the Foreign Office, "Report on Political Murders", F. O. 371/Persia 1944/2118-40228.

3. British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1934", F. O. 371/Persia 1935/34-18995.

4. British Minister to the Foreign Office, "The Strike in Abadan", F. O. 371/Persia 1929/34-13783.

۱۳۱۰، پانصد نفر از کارکنان کارخانه نساجی وطن در اصفهان برای دستمزد بیشتر، هشت ساعت کار روزانه و پرداخت حقوق یک روز تعطیل در هفته دست از کار کشیدند. گرچه سازمان‌دهندگان اعتصاب دستگیر شدند، مزد کارگران ۲۰ درصد افزایش و ساعات کار روزانه یک ساعت (از ده ساعت به نه ساعت) کاهش یافت.^۱ در اواخر سال ۱۳۱۰، تنها دو سال پس از تکمیل نخستین قطعه خط آهن، هشتصد کارگر راه آهن در مازندران برای دستمزد بیشتر به اعتصاب موفقیت‌آمیز هشت‌روزه‌ای دست زدند. سازمان‌دهندگان آن اعتصاب نیز تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند.^۲ کنسول انگلیس در تبریز، وضعیت عمومی کارگران را چنین بیان می‌کند: «ما در یک مرحله انتقالی میان قدیم و جدید هستیم، روابط شخصی کارگر با کارفرما از بین می‌رود و کارگر هرچه بیشتر با محصول دست خود بیگانه‌تر می‌شود. هنوز قوانین مناسبی برای زمان مصدومیت و یا بیکاری وجود ندارد که جانشین مسئولیت اخلاقی کارفرماهای قدیمی شود. حکومت، ساختاری را ویران کرده است بدون آنکه چیزی به جای آن گذاشته باشد... در واقع، رضاشاه خداوند را از حوزه اقتصادی کنار گذاشته و در عوض خودش را به حوزه رفتار اخلاقی در صنعت وارد کرده است و این، احتمالاً اقدام خطرناک‌تری است».^۳

اقدامات رضاشاه، برای ایجاد وحدت و یکپارچگی ملی نیز نارضایتی‌های زیادی در میان اقلیتهای مذهبی و زبانی پدید آورد. مدارس بهایی که تنها در تهران بیش از ۱۵۰۰ دانش‌آموز داشت، در سال ۱۳۱۳، به بهانه برگزاری مراسمی به مناسبت سالگرد شهادت باب تعطیل شد. در سال ۱۳۱۰ ساموئل حییم، نماینده یهودیان در مجلس، ناگهان به دلایل نامعلومی اعدام شد. شاهرخ ارباب کیخسرو، نماینده زرتشتیان، که از سال ۱۳۰۰ طرفدار سرسخت رضاشاه بود، به دلیل اینکه پسرش در آلمان برخلاف خواست پدر به طرفداری از نازیها سخنرانی کرده بود به ضرب گلوله پلیس کشته شد. در مورد مدارس آرامنه، نخست کلاسهای تدریس زبانهای اروپایی تعطیل شد و سپس در سال ۱۳۱۷، اجازه‌نامه فعالیت این‌گونه

۱. «تاریخ مختصر اتحادیه‌های کارگری در اصفهان»، رهبر، ۲۸ خرداد ۱۳۲۳.

۲. «تاریخچه‌ای از اتحادیه‌های کارگری در راه آهن»، ظفر، ۱۸ مرداد ۱۳۲۵.

3. British Consul in Tabriz, "The Economic Situation in Azarbaijan", I. O. 371/Persia 1937/34-20830.

مدارس باطل شد. در همان سال، روزنامه نیمه رسمی اطلاعات، با چاپ مقالاتی درباره «جنایات خطرناک» که همگی با نامهای ارمنی و آسوری بود، مبارزه شدیدی علیه اقلیت مسیحی به راه انداخت. سفارت بریتانیا در گزارش خود می نویسد که چنین اقداماتی بازتاب افراط کاریهای نازی بود و برای تحریک میهن پرستان متعصب و روحانیون بسیار مرتجع طراحی شده بود.^۱ سیاست بستن مدارس و انتشاراتیها برای اقلیتها، به ویژه آذریها بسیار زیان بار بود؛ آذریهایی که نسبت به کردها، اعراب، بلوچها و ترکمنها، بیشتر شهرنشین شده بودند و روشنفکران بومی خود را داشتند. بنابراین، هنگامی که مدارس، روزنامهها و انتشاراتیهای فارسی زبان جای مدارس روزنامهها و انتشاراتیهای ترک زبان آذربایجان را گرفت، نارضایتی فرهنگی افزایش یافت. بدین ترتیب، روند نوسازی، شکل جدیدی از گروه گرایی را پدید آورد که نه بر جوامع روستایی، قبایل و محلات شهری، بلکه بر اقلیتهای فرعی زبانی و فرهنگی مبتنی بود.

رژیم، دیگر برای مهار مخالفتهای طبقاتی و قومی، هرچه بیشتر به خشونت متوسل می شد، تا جایی که در سال ۱۳۲۰ بیشتر اروپاییان و ایرانیان در این فکر بودند که آیا کار سرکوب ادامه خواهد داشت، آیا افسران رژیم را سرنگون خواهند کرد و یا تنشهای اجتماعی دیر یا زود به انقلابی خونین تبدیل خواهد شد. ولی ناگهان در شهریور ۱۳۲۰، با هجوم نیروهای انگلیس و شوروی این پیش بینیها و تصورات پایان یافت. متفکین، نه تنها به دلایل آشکاری همچون گشودن راهی جدید به روسیه، از بین بردن مأموران آلمانی و حفظ تأسیسات نفتی، بلکه برای پیشدستی بر افسران طرفدار دولتهای محور که احتمالاً تلاش می کردند تا شاه منقرض را برکنار و رژیمی طرفدار آلمان ایجاد کنند، ایران را اشغال کردند.^۲ سفیر انگلیس در خرداد ۱۳۲۰ به وزارت خارجه هشدار می دهد که «نارضایتی عمومی در ایران، موقعیت مناسبی برای دسیسه چینی آلمانیها فراهم کرده است. شاه تقریباً مورد تنفر عمومی

۱. اطلاعات، ۷-۱۳ آذر ۱۳۲۷؛

British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1936", F. O. 371/Persia 1934/34-17909; British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1933", F. O. 371/Persia 1937/34-20836.

2. Foreign Office, "The Situation in Iran", F. O. 371/Persia 1941/34-27153.

است و نمی‌تواند بر حمایت کامل ارتش خود متکی باشد. لحظه مناسبی برای برکناری شاه و یا حتی پایان‌دادن به پادشاهی پهلوی فراهم آمده است. بیشتر مردم ایران از هرگونه انقلابی خشنود خواهند شد.» وابسته مطبوعاتی انگلیس در تهران نیز چنین گزارش می‌دهد: «اکثریت وسیع مردم از شاه متنفرند و از هرگونه تغییری استقبال خواهند کرد... به نظر می‌رسد که این مردم حتی گسترش جنگ در ایران را به بقای رژیم حاضر ترجیح خواهند داد. بیشتر مردم معتقدند که جدا از این واقعیت که ایران ضعیف‌تر از آن است که بتواند در مقابل آلمان یا روسیه ایستادگی کند، دلیلی برای جنگیدن آنان وجود ندارد؛ آنها از شاه متنفرند و بنابراین می‌پرسند که چرا باید برای دوام حکومت وی بجنگند.»^۱

اشغال متفقین، بلافاصله سرنوشت رضاشاه را رقم زد. ارتش، طی سه روز، در اثر حملات هواپیماهای انگلیس و شوروی چنان به سرعت عقب‌نشینی کرد که فرماندهی عالی متفقین نیز آن را پیش‌بینی نکرده بود. یک روز بعد، فروغی، قاضی مستقلی که مجبور به بازنشستگی شده بود، برای مذاکره با متفقین، نامزد نخست‌وزیری شد.^۲ نخست‌وزیر جدید در عرض یک هفته درخواست صلح نمود و پنهانی متفقین را به برکناری رضاشاه تشویق کرد. انگلیس نیز که خواستار پشتیبانی عمومی بود، در طی ده روز، آشکارا از سوء اداره، حرص و بی‌رحمی رضاشاه انتقاد کرد.^۳ دو هفته بعد، نمایندگان مطیع و دست‌چین شده آشکارا شاه را به انباشت

1. British Minister to the Foreign Office, "The Situation in Persia", F. O. 371/Persia 1941/34-27149; British Press Attaché in Tehran, "The Situation in Persia", India Office L/p & S / 12-3405.

۲. سفیر بریتانیا فروغی را دولتمردی لیبرال که «هیچیک از پسران رضاشاه را متمدن نمی‌داند» توصیف کرده است.

British Minister to the Foreign Office, 10 April 1942, F. O. 371/Persia 1943/34-31385.

۳. سفیر انگلیس حوادث مهمی را که به استعفای رضاشاه انجامید، چنین خلاصه می‌کند: «در حالی که ایرانیان انتظار داشتند که ما در مقابل اشغال کشور حداقل آنان را از دست شاه مستبد نجات دهیم، به این نکته پی بردند که باید هم اشغال بیگانه و هم شاه را تحمل کنند. نخست‌وزیر جدید، فروغی، گرچه می‌دانست که یافتن جانشینی برای رضاشاه که به همان شکل اعمال قدرت کند غیرممکن است، سرانجام به این نتیجه رسید که آن اصلاحات را با وجود رضاشاه نمی‌توان حفظ کرد... در نتیجه دولت اعلیحضرت پذیرفت که اکنون رادیو بی. بی. سی بخش برنامه‌های فارسی از پیش آماده‌شده را آغاز کرده: نخست به سخنانی درباره

ثروتی عظیم، کشتار مردم بی‌گناه و سوءاستفاده از القاب خود (سردار سپه و فرمانده کل) متهم می‌کردند.^۱ سه هفته بعد، شاه بدون گفتگو با متفقین به نفع ولیعهد خود کناره‌گیری کرد و به امید نجات سلطنت، کشور را به سرعت ترک کرد. در آن زمان، سفیر بریتانیا نوشت که اشغال کشور نارضایتی عمومی چندانی پدید نیاورده است، زیرا مردم به سامان و پیشرفت اجتماعی امیدوارند و بنابراین احساس دوستانه‌ای نسبت به نیروهای متفق دارند. سفیر آمریکا هم به نتیجه مشابهی می‌رسد: «سرنگونی و سرانجام مرگ وی در تبعید، که در آخرین سالهای پادشاهی به مستبدی حریص، بی‌رحم و مرموز تبدیل شده بود، کسی را متأسف و متأثر نکرد.»^۲ پس، سقوط رضاشاه، در واقع پایان دوران سیاست مهار دولتی و آغاز سیاست کشمکش اجتماعی بود.

حکومت مشروطه پردازد و سپس آب و رنگی بدان بدهد تا همه اشتباهات رضاشاه، مانند سوء اداره، حرص و بیرحمی‌های وی برای مردم روشن شود. احتمالاً هیچ برنامه‌ای محرکتر و قابل قبول‌تر از این نبود. اگر مردم ایران این گفته‌ها را می‌پذیرفتند، ضربه شدیدی بر شاه وارد می‌شد و او نیز از نخست‌وزیر درخواست می‌کرد که از بخش برنامه‌ها جلوگیری کند که درخواست بیهوده‌ای بود. در نتیجه تشویق و هدایت بی.بی.سی، نمایندگان که برای چندین سال آلت دست رضاشاه بودند از او خواستند که اصلاحاتی انجام دهد. یکی از نمایندگان به نمایندگی از سوی دیگران در بیست و پنج شهریور منتظر شده بود تا از او بخواهد که استعفا دهد؛ ولی در جو ترس و وحشی که آنان در برابر شاه داشتند، به احتمال زیاد یا از تقاضا و خواسته خود متصرف می‌شدند و یا با وعده‌هایی راضی می‌شدند. به هر حال، صبح همان روز، رضاشاه باخبر شد که نیروهای انگلیسی و روسی آماده‌اند تا از قزوین به سوی تهران حرکت کنند، بنابراین استعفای خود را که توسط فروغی تنظیم شده بود امضا و سلطنت را به ولیعهد واگذار کرد.

British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1941", India Office/ Lp&S/ 12-3472A.

۱. نطق نمایندگان، مذاکرات مجلس، مجلس دوازدهم، مرداد، شهریور ۱۳۲۰.

2. British Minister to the Foreign Office, "The Effects of the Abdication", F. O. 371/Persia 1941/34-27153; American Minister to the State Department *Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C. 1945), III, 385.

بخش دوم

سیاست ستیز اجتماعی

چهارم

نظام سیاسی در حال دگرگونی: از پادشاهی نظامی به پادشاهی ضعیف و گرفتار

دو ایرانی هرگز نمی‌توانند همکاری کنند، حتی اگر این همکاری برای گرفتن پول از شخص سوومی باشد.

British Consul in Isfahan, 15 April 1945, F. O. 371/ Persia 1945 / 34-45476.

در مجالس ما به‌خصوص در مجلس چهارده و پانزده که من به‌چشم خود مشاهده می‌کردم، مثل این دیده می‌شد که بعضی تصور می‌کردند عضو مقننه‌بودن یعنی با مجریه مخالفت کردن، وکیل یعنی دشمن وزیر، مجلس یعنی محل حمله و توهین به دولت...

واقعاً صحیح گفته‌اند که ایران کشور منفردین است، درین کشور هر فرد برای خودش سلطانی است و... علت ظهور صدها حزب نارس کوچک و به‌وجود نیامدن یکی دو حزب خصیابی ملی همین روح تفرد و تشخص بی‌لزوم است.

رضازاده شفیق، خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟ کیهان، ۱۳۴۴، صص ۳-۴.

آغازی دوباره

با هجوم نیروهای انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ و فروریختن پایه‌های استبداد، نارضایتی‌های سرکوب‌شده شانزده‌ساله بیرون ریخت. هنگامی که افسران از پایتخت گریختند و سربازان به روستاهای خود فرار کردند، رؤسای ایلات و عشایر هم که بسیاری از آنها به بهبود اوضاع امیدی نداشتند، از حوزه نظارت پلیس

در تهران گریختند و به سوی دارو دسته‌های طایفه‌ای خود روانه شدند. سیاستمداران کهنه کار هم که در بازنشستگی‌های اجباری زخم‌هایشان را درمان می‌کردند، با شتاب به صحنه عمومی بازگشتند. رهبران مذهبی از کتابخانه‌های حوزه‌ها خارج شدند و وعظ و خطابه را از سر گرفتند. روشنفکران نیز که بیشترشان جوانتر از آن بودند که مشکلات و گرفتاریهای سالهای ۱۲۸۶-۱۳۰۴ را به یاد آورند، به قصد ساختن کشوری جدید و با انتشار روزنامه، جزوه و تشکیل احزاب سیاسی با شور و شوق تمام وارد صحنه سیاست شدند. حتی نمایندگان چاپلوس و بوروکراتهای متملق نیز جسارت به خرج دادند، عدم وابستگی خود را اعلام و ارباب سابق خود را متهم کردند. بدین ترتیب، دوران سکوت جای خود را به فریاد نمایندگان پرشور، روزنامه‌نگاران سرزنده و بانشاط، رهبران صریح‌اللهجه حزبی و تظاهرکنندگان ناراضی داد.

در شانزده سال گذشته، قدرت کاملاً در دستهای یک مرد متمرکز شده بود. اما در سیزده سال بعد، یعنی از سقوط سلطنت نظامی رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا آغاز سلطنت نظامی محمدرضاشاه در مرداد ماه سال ۱۳۳۲، قدرت در بین پنج قطب جداگانه دست به دست می‌شد: دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم. البته در هر کدام از این مراکز قدرت کشمکشهای درونی خاصی وجود داشت. دربار، مشاوران غیرنظامی خراهان دموکراسی مشروطه حقیقی و افسران ارتشی علاقه‌مند به ایجاد دوباره استبداد قدرتمند را دربرمی‌گرفت. مجلس به جناحهای محافظه‌کار، لیبرال، تندرو و نیز طرفداران انگلیس، آمریکا و شوروی تقسیم می‌شد. کابینه، وزرایی را دربرمی‌گرفت که مقام خود را به دربار و یا یکی از جناحهای مجلس و یا به قدرتهای خارجی مدیون بودند. قدرتهای خارجی نیز پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، دشمن و مخالف یکدیگر شدند. همزمان با فرصت‌یافتن احزاب سیاسی برای تهییج، بسیج و نمایندگی گروههای نفوذگوناگون مردم نیز به سرعت به نیروهای اجتماعی رقیب تقسیم شدند.

این مراکز قدرت، بیشتر درگیریهای خود را به درون کابینه کشاندند که نتیجه آن بی‌ثباتی دائمی در این نهاد بود. در شانزده سال گذشته (دوره رضاشاه)، تنها ۷ نخست‌وزیر ۱۰ کابینه و ۵۰ وزیر، که ۱۹۸ منصب وزارت را اشغال می‌کردند، به صحنه سیاسی وارد شدند. در حالی که در سیزده سال بعدی ۱۲ نخست‌وزیر، ۳۱

کابینه و ۱۴۸ وزیر که ۴۰۰ پست وزارت را در دست گرفتند، به میدان آمدند. به طور میانگین، نخست‌وزیران هشت‌ماهه و کابینه‌ها کمتر از پنج ماه بر سر کار بودند. البته این جابه‌جایی‌های پی‌درپی بدین معنا نبود که تحرک اجتماعی در ایران آغاز شده است و طبقات متوسط به حوزه قدرت و سیاست گام گذاشته‌اند. از این ۱۲ نخست‌وزیر، ۹ نفر از خانواده‌های لقب‌دار سده نوزدهم، ۲ نفر از بوروکراتهای رضاشاه و یک‌تن نیز از افسران ارشد نظامی وی انتخاب شده بودند. همچنین از ۱۴۸ وزیر کابینه، ۸۱ نفر از فرزندان خانواده‌های ثروتمند و لقب‌دار، ۱۳ نفر از تکنوکراتهای نماینده دربار، ۱۱ نفر افسر ارتش و ۸ تن نیز از کارگزاران ثروتمند غیربازاری بودند.^۱

بی‌ثباتی سیاسی تنها به کابینه محدود نمی‌شد. طی شانزده سال گذشته، صحنه سیاسی - به‌ویژه خیابانها - آرام بود. برخی معتقد بودند که این ثبات موجب پیدایش مجالسی منظم، روزنامه‌هایی متعهد، مردمی تابع نظم و قانون و حتی برقراری نظم و ترتیب در حرکت قطارها شد. اما بیشتر افراد این ثبات را به آرامش و سکوت سیاهچال تشبیه می‌کردند. ولی در سیزده سال بعدی، کشور از یک آشوب اجتماعی به آشوبی دیگر، از یک بحران سیاسی به بحرانی دیگر و از یک بلوای دیپلماتیک به بلوای دیگر دچار می‌شد. به عقیده برخی، این بی‌ثباتی پیش‌درآمد هرج و مرج اجتماعی و از هم‌پاشیدگی ملی بود. عده‌ای دیگر نیز آن را نتیجه طبیعی ولی رنج‌آور دموکراسی سیاسی و مشارکت مردمی قلمداد می‌کردند. در سالهای پادشاهی رضاشاه، دولت گروه‌های ذی‌نفوذ را کنترل کرد، بر کشمکشهای داخلی سرپوش گذاشت و جامعه را دگرگون ساخت؛ به بیان دیگر، بر ساختار اجتماعی مسلط بود. اما در سیزده سال بعدی، ساختار اجتماعی به صورت صحنه کشمکشهای شدید درآمد، این منازعات به صحنه سیاسی انتقال یافت و در نتیجه قالب و چارچوب نظام سیاسی دگرگون شد. بنابراین، این دوره سیزده‌ساله فرصت کمیاب و ارزشمندی پدید آورد تا کارشناسان علوم اجتماعی بتوانند کشمکشهای

۱. از ۱۴۸ وزیر تنها ۱۵ نفر جزو افراد حقوق‌بگیر و متخصصان تحصیل‌کرده و وابسته به طبقه متوسط و غیردرباری بودند. مهمتر اینکه از ۵۰ وزیری که سه بار یا بیشتر به وزارت رسیده بودند، ۳۹ نفر از خانواده‌های لقب‌دار و زمیندار، ۷ نفر از دولتیهای عالی‌رتبه، دوتن از نظامیان برجسته و تنها یک نفر از خانواده متوسط حقوق‌بگیر بودند.

داخلی ریشه‌داری را که معمولاً در جوامع در حال توسعه، توسط نظامهای تک‌حزبی، سانسورهای پلیسی، بوروکراتهای ناشی و نظامیان اقتدارطلب پنهان می‌شود، مشاهده و بررسی کنند.

پیدایش احزاب گوناگون، گروههای پارلمانی و اجتماعات حرفه‌ای، در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، بیشتر ناظران و دست‌اندرکاران ایرانی و غیرایرانی را متقاعد کرد که «خصلت ملی» ایرانی عبارت است از احساس ناامنی، بی‌اعتمادی، حسادت، سوءظن شدید، تمرد هرج و مرج طلبانه، بدبینی مفرط، فردگرایی آشکار و گروه‌گرایی اجباری.^۱ همچنین نماینده انگلیس پس از ناکامی در ایجاد جناح قدرتمند ضدشوروی در مجلس، ادعا می‌کند که «ایرانیان از این‌گونه بیماریهای پیش‌رفته، چونان یک بحران سیاسی، لذت کودکانه‌ای می‌برند. آنها خودخواهانی فاقد وفاداری، انضباط یا انسجام هستند و از پنهان‌کردن اختلافاتشان، توافق در مورد یک سیاست مشترک و انتخاب رهبرانی برای انجام آن سیاست، متنفرند.»^۲ یک جامعه‌شناس آمریکایی نیز معتقد است که فرقه‌گرایی ایرانیان ریشه در «سیاست بی‌اعتمادی و سوءظن» دارد: «موازنه متغیر و ناپایدار بین افراد و گروههای بسیار ضعیف، هم از عملکرد مؤثر مسئولان حکومت جلوگیری کرده است و هم امکان شکل‌گیری یک نیروی مخالف کارآمد را از بین برده است.»^۳

البته واقعیت این است که وضعیت پیچیده و گیج‌کننده احزاب سیاسی و گروههای پارلمانی نه نتیجه مشکلات روانی بلکه نتیجه اختلافات سیاسی، نه نشانه بارز خودبزرگ‌بینی مفرط - گرچه بدون تردید چنین ویژگی‌هایی در برخی افراد وجود داشت - بلکه نشانه اختلافات سیاسی میان نیروهای اجتماعی درگیر و نه ناشی از احساس ناامنی فردی و دشمنیهای غیرعقلانی، بلکه ناشی از اختلافات عقلانی و شدید بر سر مسائل پیچیده ملی و بین‌المللی بود.

فروپاشی ساختار سیاسی در شهریور ۱۳۲۰، از وجود دو شکل عمده ستیز و

1. H. Vreeland. ed., *Human Relations File on Iran* (New Haven), 1957.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, 20 November 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40206.

3. A. Westwood, "Politics of Distrust in Iran", *Annals of the American Academy of Political and Social Sciences*, no. 358 (March 1956), pp. 122-23.

کشمکش در ساختار اجتماعی پرده برداشت: تضادهای طبقاتی به ویژه در شهرها؛ و رقابتهای قومی به خصوص در میان قبایل همجوار، فرقه‌های مذهبی و گروه‌های زبانی در مناطق غیرشهری. از نخستین سالهای پس از کناره‌گیری رضاشاه نمایندگان آمریکا و انگلیس همواره هشدار می‌دادند که: اختلاف میان فقرا و ثروتمندان امنیت ملی را به خطر انداخته و شرایط حادی در شهرها به وجود آورده است؛ فشار و گرفتاری شدید توده‌های مردم از یک سو و ثروتمندتر شدن تجار و زمین‌داران از سوی دیگر، کیان اجتماع را تهدید می‌کند؛ و نارضایتی طبقات پایین از کمبود شدید مواد غذایی، لباس، دارو و درمان و آموزش شاید به «انقلابی خشونت‌بار علیه طبقه حاکم» بینجامد. آنان همچنین هشدار می‌دادند که «خروج زود هنگام نیروهای متفکرین شاید آشوب شدید انقلاب مانند‌ی را به دنبال داشته باشد؛ آشوبی که بیانگر نارضایتی گسترده مردم از حکومت و نظام اجتماعی موجود خواهد بود.» حتی یکی از کنسول‌های انگلیس وضعیت آن روز را با اوضاع انگلیس در اوایل سده نوزده می‌سنجید: «این وضعیت همانند اوضاع انگلستان پیش از ۱۸۳۲ است. کشوری با طبقه زمین‌دار کنترل‌کننده حکومت‌های محلی و در واقع گرداننده پارلمان و کابینه؛ یعنی کشوری با دو طبقه - که یکی بسیار ثروتمند و دیگری بسیار فقیر و فاقد قدرت است.»^۱

بیشتر مطالب مطبوعات ایران نیز به کشمکش‌های طبقاتی مربوط می‌شد. از سی و شش مجله و روزنامه‌ای که به طور مرتب در چهار سال پس از کناره‌گیری رضاشاه در تهران چاپ می‌شد تقریباً همگی، حتی آنهایی که به زمین‌داران ثروتمند تعلق داشتند، جامعه ایران را جامعه‌ای با طبقات متخاصم معرفی می‌کردند. برخی از این نشریات مدعی بودند که توده‌ها تحت سلطه گروه حاکم کوچکی - مرکب از

1. British Consul in Mashad, "Six Monthly Report for July-December 1943", F. O. 371/Persia 1944/34-40184; idem, "Six Monthly Report for July-December 1942", F. O. 371/Persia 1943/34-35061; British Minister to the Foreign Office, 15 October 1941, F. O. 371/Persia 1941/34-27155; British Military Attaché to the Foreign Office, 6 April 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35110; American Chargé d'Affaires to the state Department, 29 December 1943, *Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C., 1943), IV, 427; British Consul in Kermanshah, "Monthly Report for October 1942", F. O. 371/Persia 1942/34-31402.

زمین‌داران فئودال، درباریان بانفوذ، افسران ارتش و دولتیان عالی‌رتبه هستند.^۱ برخی مجلات و روزنامه‌های دیگر این دیدگاه را مطرح می‌کردند که توده‌های زحمتکش را طبقه بالایی مرکب از زمین‌داران بزرگ، سرمایه‌داران وابسته، دولتیان ثروتمند و صاحبان صنایع تازه به‌دوران‌رسیده استثمار می‌کنند.^۲ موضوع اصلی شمار دیگری از نشریات هم طبقه متوسط کوچک ولی سخت‌کوشی بود که در میان طبقه بالای درنده‌خو و طبقه پایین عقب‌مانده و بی‌سواد قرار داشت.^۳ مطابق دیدگاه برخی دیگر هم، جامعه به دو قطب تقسیم می‌شد که در یک سوی آن اریستوکراسی قدیم و جدید، بورژوازی صنعتی و وابسته، و در سوی دیگر، طبقه روشنفکر، بورژوازی بازار، طبقه کارگر شهری، عشایر کوچ‌نشین و دهقانان بی‌زمین قرار داشتند.^۴ حتی روزنامه اطلاعات که به فرمان رضاشاه سالها از کاربرد واژه نفاق‌افکن «طبقه» خودداری می‌کرد، اکنون هشدار می‌داد که ستیزهای طبقاتی حیات کشور را به خطر می‌اندازد.^۵

در حالی که موضوع اصلی روزنامه‌های تهران ستیزها و کشمکشهای طبقاتی بود، کنسولهای انگلیس در استانها نیز به رقابتهای قومی، به‌ویژه میان ایلات و عشایر، مسلمانان و غیرمسلمانان و میان اقلیتهای عمده زبانی و دولت تحت سلطه فارسی‌زبانان توجه می‌کردند. کنسول انگلیس در شیراز با توصیف وضعیت قشقایی‌ها، بویراحمدی‌ها و لرها، در واقع وضعیت قبایل را در بیشتر نواحی ایران بیان می‌کند:

با سقوط رضاشاه، پیاده‌نظام و ارتش که مایه فخر وی بود، روحیه خود را از

۱. «طبقات اجتماعی ایران»، جبهه، ۱۵ اسفند ۱۳۲۵؛ «بحران اخیر»، امید، ۲۶ آبان ۱۳۲۶؛ «مبارزه طبقاتی ایران را به خطر می‌اندازد»، امید، ۱۰ بهمن ۱۳۲۴؛ ع. صمدی «جنگ طبقاتی»، مرد امروز، ۹ شهریور ۱۳۲۵؛ «کشمکشهای اجتماعی دولت را تهدید می‌کند»، کوشش، ۶ دی ۱۳۲۴؛ «گروه بیات»، رعد امروز، ۱۷ آذر ۱۳۲۳.

۲. ارسنجانی. «مبارزات طبقاتی در ایران»، داریا، ۲۷-۳۰ تیر ۱۳۲۳؛ «روابط طبقات»، میهن، ۵ فروردین ۱۳۲۵؛ «برنامه ما»، شمع، ۲۲ فروردین ۱۳۲۳.

۳. «تقسیم کار»، پرچم، ۱۳-۱۷ فروردین ۱۳۲۱؛ «از مردم نشأت می‌گیرد»، پرچم، ۲۰ بهمن ۱۳۲۱؛ کسروی، «فساد در میان مردم»، پرچم هفتگی، ۲۶ فروردین ۱۳۲۲؛ «چرا طنزنویس هستیم؟»، قیام ایران، ۳۰ آبان ۱۳۲۱.

۴. «جنگ طبقاتی»، مردم، ۵ اردیبهشت ۱۳۲۱؛ آوانسیان، «شکافهای طبقاتی»، رهبر، ۸ آبان ۱۳۲۴.

۵. ع. مسعودی، «زنگهای خطر»، اطلاعات، ۹ مرداد ۱۳۴۱.

دست داده و توسط عشایر سرنگون شدند. عشایر از دستیابی مجدد به آزادی شور دیگری یافته، سلاح‌های خاک‌شده دوباره روشنایی روز دیده و با دقت پاک شدند. تسلیحات جدیدی نیز به دست آمد و خریداری شد؛ برخی را نظامی‌ها و یا قاچاقچی‌های اسلحه فروختند و تعدادی نیز در حمله به پاسگاه‌های دورافتاده قشون به دست آمد. انبوه اسلحه فراریان ارتش، که تعدادی از آن‌ها از میان ایلات به خدمت نظام درآمده بودند و به سرعت نیز به ایلات خود مراجعت کردند نیز، بر این مجموعه افزوده شد. مسابقه تجدید تسلیحات آغاز شده بود.

آن گروه از خوانین سابق که از ادوار طولانی تبعید و محبس جان بدر برده بودند، بی‌سر و صدا به میان طوایف خود بازگشتند و برای اعاده اقتدار از دست‌رفته و استرداد املاک مصادره‌شده خود دست به کار شدند. استرداد املاک هنوز نیمه‌تمام مانده و تاکنون به نبردهای خونین متعددی با دولت منجر شده است، اعاده قدرت از دست‌رفته نیز معمولاً با سهولت چندانی روبرو نبوده است. اگرچه اکثر اتباع دیرین و خویشاوندان ضعیفتری که اجازه داشتند در سیان ایل بمانند در مقام کسانی که خودشان نیز در دوره رضاشاه آسیب و محنت بسیار کشیده بودند، از بازگشت خوانین استقبال کردند، ولی باز هم بودند کسانی در میان آن‌ها که یا به علت دور از دسترس بودن بیلاق و قشلاق آن‌ها و یا به دلیل آن‌که آلت دست حکومت قرار گرفتند، نه فقط آن‌قدرها مورد ظلم و ستم قرار نگرفتند، که از مصائب همسایگان‌شان نیز بهره‌مند شده و اینک از اعاده حکومت مطلقه‌ای که در برابر آن جز طغیان یا جداسدن از ایل، راه چاره دیگری وجود نداشت، رضایت نداشتند.^۱

سفیر انگلستان در تهران معتقد بود که حکومت مرکزی تنها با «سیاست قدیمی تحریک قبیله‌ای علیه قبیله دیگر و تداوم بخشیدن به نزاعهای قبیله‌ای» می‌توانست نفوذ دولت را در این مناطق حفظ کند: «کاملاً مسلم است که سیاست تحریک قبیله‌ای علیه قبیله دیگر هرگز به صلحی پایدار نخواهند انجامید. اما در حال حاضر حفظ موازنه قدرت در نواحی معین، تنها چاره دولت برای حفظ صلح و آرامش موقتی است.»^۲

1. British Consul in Shiraz, "Report on Tribal Areas", F. O. 371/Persia 1944/34-40180.

2. British Minister to Provincial Consuls, "Note on Tribal Policy", F. O. 371/Persia

دشمنی‌های مذهبی، بیشتر در شهرهای استانها به وجود می‌آمد. مثلاً در تبریز، خصومت‌های بین مسلمانان و مسیحیان به درجه‌ای رسیده بود که کنسول بریتانیا هشدار می‌داد که با خروج متفقین از ایران جوی خون جاری خواهد شد. رهبران کلیسای آسوری ارومیه نیز نگرانیهای مشابهی داشتند و به دنبال جلب حمایت انگلیس پس از خاتمه جنگ در آینده نزدیک بودند. در مراسم ماه محرم سال ۱۳۲۱، نیروهای شوروی مستقر در مشهد مجبور شدند حفاظت از محله یهودیان را برعهده گیرند. حدود هشتصد مسلمان اهوازی که از شایعه رבוده شدن یک کودک مسلمان توسط یهودیان خشمگین بودند، می‌کوشیدند تا کنیسه محلی را به آتش بکشند. در کرمان یک گروه احساساتی به رهبری یکی از روحانیون متعصب با حمله به محله زرتشتی‌ها، دو نفر را کشتند و خانه‌های بسیاری را غارت کردند. گروه مشابهی نیز در شاهرود با حمله به مرکز بهائیان، سه نفر را به دار آویختند و پنجاه مغازه را غارت کردند.^۱ با همه اینها، رقابت‌های حیدری-نعمتی و شیخی-کریمخانی-مشرعه سده نوزدهم اهمیت پیشین خود را از دست داده بود. در واقع، در زمان مورد بحث، عبارت «حیدری-نعمتی» برای توصیف ستیزهای بی‌اهمیت و قدیمی به کار می‌رفت.

در مناطق آذربایجان، کردستان و عرب‌نشین، مسئله زبان بسیار برجسته و آشکار بود. شیخ جاسب فرزند شیخ خزعل در سال ۱۳۲۱ به ایران بازگشت و بلافاصله با شرکت شیوخ عرب، یک گردهمایی برگزار کرد. در این گردهمایی، با این استدلال که «امارت عربستان» تا سده بیستم عملاً مستقل بوده است، دولت مرکزی به سلب آزادی مردم عرب و برنامه‌ریزی برای نابودی زبان ملی آنان متهم شد. شرکت‌کنندگان در این گردهمایی همچنین با ارسال پیامهایی به دولتهای انگلستان و آمریکا اعلام

1944/34-40178.

1. British Consul in Tabriz, "The Christian Minority in Azerbaijan", F. O. 371/Persia 1942/34-31430; British Minister to the Foreign Office, 9 January 1942, F. O. 371/Persia 1942/34-31430; British Consul in Ahwaz, 15 October 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35090; British Consul in Mashad, 8 September 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40184;

رهبر، ۲ آبان ۱۳۲۴؛ ح. کوهی کرمانی، از شهر یور ۱۳۲۰ تا غائله آذربایجان، (تهران، ۱۳۲۵) جلد دوم،

کردند که «ما اعراب عربستان... با جمعیتی بیش از یک میلیون نفر، معتقدیم که روز رهایی مان از دست ایرانیان مهاجم نزدیک است.»^۱ البته به دلیل مخالفت انگلستان و نیز نپوستن بزرگترین قبیله عرب، بنی طرف، به شیخ جاسب، این جنبش به جایی نرسید. وضعیت مناطق کردنشین نیز به همین ترتیب بود. همچنان که ناظران انگلیسی استانهای غربی اغلب پی برده بودند، مقامات ایرانی می‌بایست برای جلوگیری از تأسیس جمهوریهای مستقل و کوچک که از شهریور ۱۳۲۰ پیدا شده بودند، پیچ و خمهای زیادی را طی می‌کردند.^۲ آن لمبتون، که از طرف سفارت انگلیس به کردستان سفر کرده بود، در سال ۱۳۲۳، چنین می‌نویسد: «از تبریز تا مهاباد شهرها و روستاها پر از کردهای مسلح بود. من پلیس یا ژاندارم فارسی را ندیدم. چند کردی که با آنان گفتگو کردم همگی با شور و علاقه، درباره استقلال کردها صحبت می‌کردند.»^۳ البته در سالهای نخست، متفقین، از جمله شوروی، می‌خواستند به ناسیونالیستهای کرد کمک کنند.

مسئله زبان در آذربایجان از این هم حادث‌تر بود. تهاجم شوروی و سپس فرار مقامات ایرانی، خلأ قدرتی در تبریز به وجود آورد. گروهی از برجستگان محلی بلافاصله این خلأ را پر کردند. این عده از شناسایی دولت مرکزی طفره می‌رفتند، خواستار حق استفاده از زبان آذری در مدارس دولتی بودند و با گردآوری مهاجران حدود ۵۰۰۰ ترک‌زبان ایرانی که در دهه ۱۳۱۰ از شوروی بازگشته بودند، ولی در یافتن شغل و انطباق با محیط جدید مشکلاتی داشتند - یک نیروی چریکی داوطلب تشکیل دادند.^۴ دیپلمات آمریکایی که برای بررسی اوضاع به تبریز اعزام شده بود در گزارشی به واشینگتن می‌نویسد که نیروهای شوروی پس از اندکی مغالزه سیاسی با ناراضیان محلی، از میزان علاقه راستین اکثریت مردم نسبت به

1. Minister of State in Cairo to the Foreign Office, "Petition of Arab Tribes in Persia", F. O. 371/Persia 1943/34-35074.

2. British Consul in Kermanshah, 21 January 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35092.

3. A. Lambton, "Report on Kurdistan", F. O. 371/Persia 1944/34-40173.

4. British Consul in Tabriz, "Report on the Recent Occupation of Tabriz", F. O. 371/Persia 1941/34-27153.

بی‌اعتمادی و سوءظن رضاشاه نسبت به مهاجران چنان زیاد بود که آنها را از سکونت در شهرها منع کرده بود.

تشکیل یک آذربایجان خودمختار کاسته‌اند.^۱ هرچند دولت مرکزی، با کمک شوروی، دوباره بر تبریز مسلط شد، سازمانها و روزنامه‌های محلی همچنان به تحریک آذربایجانیها علیه تهران ادامه دادند و از نارضایتی آنها پشتیبانی کردند. همچنان‌که یک ناظر آمریکایی گزارش می‌دهد، اگر شورویها می‌خواستند، می‌توانستند یک‌شبه با استفاده از نارضایتی عمومی «یک حکومت دست‌نشانده در آذربایجان بر سر کار آورند.»^۲ مهمترین روزنامه تبریز، آذربایجان در اغلب سرمقاله‌ها تأکید می‌کرد که علت بدبختی آذربایجان چیست؟ سبب اصلی، عدم وجود اتحاد در بین ملت آذربایجان است. دیگران به علت عدم وحدت داخلی ما بویژه میان سنی و شیعه، مسلمانان و مسیحی، روستاییان و عشایر کرد و ترکمن توانسته‌اند ما را آلت دست قرار داده و استثمار کنند. ما تنها زمانی می‌توانیم حقوقمان را بگیریم که این اختلافات را کنار گذاشته و علیه استثمارگران خود در تهران متحد شویم. هدف اصلی ما چیست؟ آنها به بهانه‌اینکه ما خواهان جدایی آذربایجان از ایران هستیم، روزنامه ما را توقیف کرده‌اند. البته هدف اصلی ما حق دموکراتیک مردم در استفاده از زبان مادری خود، می‌باشد. این فرصت مناسبی برای حکومت است تا بپذیرد آذربایجانیها هرگز فارسی‌زبان نبوده و نیستند. زبان اصلی و مادری ما آذربایجانی می‌باشد. ما آنچه را که بتوانیم برای پرورش و رواج زبان مادری در مدارس و ادارات دولتی خود، انجام خواهیم داد. آنهایی که سعی در از بین بردن زبان ما داشتند باید عقیده خود را تغییر دهند.^۳

مجلس سیزدهم (آبان ۱۳۲۰ – آبان ۱۳۲۲)

گرچه در سیزده سال بعدی، کشمکشهای طبقاتی و قومی از لحاظ سیاسی اهمیت بیشتری داشت، مسئله ضروری کشور در سال ۱۳۲۰، بقای پادشاهی بود. شاه جدید

1. J. Moose, "Memorandum on Azerbaijan." (unpublished dispatch in the files of the U.S. State Department, Washington, D. C., sent 10 November 1941), pp. 1-22.

2. American Ambassador to the State Department, 8 January 1943, *Foreign Relations of the United States* (1943), IV, 329.

۳. سبب بدبختی آذربایجان چیست؟ «آذربایجان»، ۱۷ آذر ۱۳۲۰؛ «هدف ما چیست؟» آذربایجان ۱۳ بهمن ۱۳۲۱.

در آغاز پادشاهی خود می‌کوشید تا حد امکان با یافتن دوستان بیشتری موقعیت خود را حفظ کند. وی برای جلب اعتماد متفقین، همکاری کامل با آنها، حتی فرستادن نیروی داوطلب جنگ به اروپا و سکوت در برابر بازداشت ۵۰ افسر طرفدار آلمان را پذیرفت.^۱ در مقابل، انگلیس و شوروی با امضای معاهده همکاری با ایران، به‌طور ضمنی، پشتیبانی از خاندان پهلوی را تضمین کردند و آشکارا متعهد شدند که در عرض شش ماه پس از پایان جنگ، کشور را ترک کنند. شاه جدید، همچنین، برای مطمئن ساختن مردم از بازنگشتن دیکتاتوری، همه زندانیان سیاسی را بخشید و در چندماه بعدی بیش از ۱۲۵۰ ناراضی دستگیرشده را آزاد کرد؛^۲ از حمایت عاملان پدرش که به کشتن زندانیان سیاسی متهم شده بودند خودداری کرد؛ و دستور داد تا زمینهای وقفی به مؤسسات مذهبی بازگردانده شود. همچنین دانشکده الهیات را در دانشگاه تهران تأسیس کرد؛ بسیاری از زمینهای ارثی خود را به دولت واگذار کرد تا در بین مالکان سابق آن زمینها توزیع شود؛ و کوشید تا در برابر دیدگان همه خود را یک جوان غیرسیاسی تحصیل کرده کشور دموکراتیک سوئیس که همواره از حکمرانی مستبدانه پدرش ناراضی بوده است، نشان دهد. افزون بر این، شاه برای آرام کردن طبقه بالا، مراسم سوگند را در برابر نمایندگان انجام داد، امتیاز مصونیت پارلمانی نمایندگان را دوباره معتبر ساخت، استفاده از القاب اشرافی قدیمی را در مراسم درباری تشویق کرد، ژاندارمری را به وزارت کشور واگذار کرد و مهمتر از همه، از مجلس خواست تا دوباره در جریان تشکیل کابینه‌ها دخالت و مشارکت داشته باشد. عادت رضاشاه این‌گونه بود که نخست‌وزیر منتخب خود را همراه با فرمان سلطنتی برای کسب رأی اعتماد به مجلس می‌فرستاد، ولی اکنون نمایندگان نخست‌وزیر را انتخاب می‌کردند و سپس برای گرفتن فرمان به شاه معرفی می‌کردند و سرانجام به برنامه و کابینه وی رأی اعتماد می‌دادند.

تلاش شاه برای حفظ سلطنت با بخت بلندی نیز همراه شد. اشغال کشور درست هنگامی صورت گرفت که رضاشاه آخرین اقدامات و زمینه‌سازیه‌ها را برای انتخابات

1. War Office to the Foreign Office, "Memorandum on the Reorganization of the Persian Army", F. O. 371/Persia 1941/34-27251.

2. British Minister to the Foreign Office, 11 October 1941, F. O. 371/Persia 1941/34-27154.

مجلس سیزدهم انجام داده بود. بنابراین، شاه جدید وارث مجلسی شد که آماده بود با او مصالحه کند تا نظرش را در مسائل سیاسی اعمال نکند، ولی ارتش و امور نظامی را همچنان در دست داشته باشد. در نتیجه، سلسله مراتب فرماندهی در ارتش همچنان دست نخورده باقی ماند. دستورات نظامی، طبق روال گذشته، از دفتر نظامی دربار به رئیس ستاد ارتش و از آنجا نیز به فرماندهان محلی می‌رسید، بدون آنکه وزرای جنگ دخالتی داشته باشند. برای تضمین برقراری رابطه‌ای آسان میان شاه و فرماندهان محلی، سلطنت‌طلبان بسیاری به استخدام وزارت جنگ درآمدند. بدین ترتیب، وزارت جنگ صرفاً به اداره تدارکات نظامی و وزیر جنگ نیز به یک نظامی تشریفاتی بدون قدرت تبدیل شده بود.

شاه ضمن اینکه ارتش را در دست خود نگه داشت، حرکت جدی ولی آرامی را برای حفظ وفاداری افسران ارتش آغاز کرد. وی با ترتیب دادن مانورهای نظامی، بازدید، بررسی دقیق ترفیع‌های افراد عالی‌رتبه (سرگرد به بالا)، به‌ویژه نیروهای زرهی و شرکت در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشکده‌های نظامی، علاقه شخصی خود را به ارتش حفظ کرد. شاه با استفاده از این مراسم به مخاطبان خود یادآوری می‌کرد که ارتش وجود خود را به سلطنت پهلوی مدیون است. چنان‌که یک افسر جوان به یک روشنفکر ضد‌دربار می‌گوید که آن مرد کارآزموده با غیرنظامیان غیرمنصفانه رفتار کرد اما با عده‌ای از اراذل و اوباش ارتشی مدرن به وجود آورد و بدون او ما نمی‌توانستیم ارتشی واقعی داشته باشیم.^۱ شاه جدید از محاکمه عمومی فرماندهان ارشدی که در شهریور ۱۳۲۰ محل مأموریت خود را ترک کرده بودند، جلوگیری کرد؛ با تسریع در ترفیع درجه افسران، شمار سرهنگها و فرماندهان عالی‌رتبه را در عرض بیست‌ماه و برابر تعدادی کرد که پدرش در عرض بیست سال بدان میزان رسانده بود؛ و برای سازماندهی، آموزش و تجهیز دوباره نیروهای مسلح با ایالات متحده آمریکا قرارداد بست. شاه، همچنین، در حفظ بودجه دفاعی، افزایش حقوق افسران و حتی افزایش شمار نیروهای مسلح موفق بود. شمار نفقات ارتش که در آستانه اشغال کشور ۱۲۴ هزار نفر بود و پس از فرارهای دسته‌جمعی به کمتر از ۶۵ هزار نفر رسیده بود، به تدریج در اواسط سال ۱۳۲۲ به ۸۰ هزار رسید.^۲ سِر ریدر بولارد، سفیر

۱. ر. مستوفی، تهران دمکرات (تهران، ۱۳۲۱) ص ۲۱.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, "General Ridley's

انگلیس، در گزارش خود می‌نویسد شاه که «در علاقه مردم به سلطنتش تردید دارد»، به افسران دل بسته است، ارتش را کاملاً اداره می‌کند و بنابراین «عنوان و قدرت واقعی بزرگ ارتشتاران را به دست آورده است.» او می‌افزاید که شاه می‌خواهد ارتشی نیم‌میلیونی بوجود آورد: «آنچه شاه را نگران می‌سازد وضع روحی مردم است. وی می‌گوید آنها آرمانی ندارند و او می‌خواهد از طریق ارتشی بزرگ، آرمانی به آنها بدهد.»^۱ با وجود این، بعدها مورخان استدلال کردند که دلیل بقای سلطنت «جنبه عرفانی» داشتن پادشاهی نزد ایرانیان بود. اگر چنین احساسی هم در سالهای ۲۲-۱۳۲۰ وجود داشت، شاه از آن ناآگاه بود و از ضرورت ادامه اداره مؤثر ارتش آگاهی داشت.

بدین ترتیب، اشغال کشور دوپایه از سه پایه نگهدارنده رژیم شاه، یعنی بوروکراسی و حمایت دربار را از بین برد. پشتیبانی نهادهای اداری و اجرایی، با مسئول شدن وزرا در برابر مجلس از شاه گرفته شد. املاک سلطنتی نیز به دولت واگذار شد. بنابراین، محمدرضا شاه می‌کوشید تا حداقل باقیمانده ستون مرکزی یعنی ارتش را نجات دهد. در حقیقت، شمار نفرات ارتش کاهش یافته بود، روحیه افراد آن ضعیف شده بود و پایه‌های نظم و انضباط در آن می‌لرزید. اما همان ارتش، بزرگترین نهاد کشور، وسیله اصلی اجبار قانونی و منظم و منسجم‌ترین سازمان دولت بود. پس تا زمانی که مجلس به حفظ مصالحه با شاه گرایش داشت، ارتش می‌توانست از سلطنت پشتیبانی کند.

البته با تقسیم مجموعه غیرمنسجم و غیرمتشکل نمایندگان مجلس سیزدهم به چهار گروه متغیر، بی‌ثبات ولی مشخص، این سازش موقتی نیز کم‌کم از بین رفت. این چهار گروه عبارت بودند از: فراکسیون اتحاد ملی، فراکسیون میهن، فراکسیون آذربایجان و فراکسیون عدالت (واژه فراکسیون از اصطلاح آلمانی "Fraction" گرفته شده بود و به گروه‌های پارلمانی اطلاق می‌شد).^۲ این چهار گروه نه تنها در مسائل

Recommendations for the Reorganization of the Persian Army", F. O. 371/Persia 1948/34-35129.

1. British Minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1942", F. O. 371/Persia 1943/34-35117; idem, "Conversations with the Shah", F. O. 371/Persia 1942/34-31385.

۲. در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ اکثر فراکسیونها اساسی اعضای خود را منتشر نمی‌کردند. دیپلماتهای خارجی

داخلی، به‌ویژه این مشکل قانون اساسی که چه کسی باید ارتش را در دست داشته باشد توافق نداشتند، در مسائل خارجی به‌ویژه مشکل حیاتی چگونگی حفظ استقلال ملی در زمان اشغال نیروهای خارجی نیز اختلاف نظر داشتند.

فراکسیون اتحاد ملی که بزرگترین جناح مجلس بود، ولی اکثریت را نداشت، نماینده بخشی از اشراف بود که در رژیم رضاشاه مشارکت موفقیت‌آمیزی داشتند. همچنین بیشتر اعضای این فراکسیون از حوزه‌های انتخاباتی خارج از محدوده اشغال متفقین، یعنی نواحی آشوب‌زده قبیل‌های استانه‌های مرکزی و غربی تحت حکومت نظامی بودند. در مورد قانون اساسی، آنان به حفظ مصالحه با شاه امیدوار بودند. در خصوص روابط خارجی نیز - همانند شاه - از انگلیس و شوروی می‌ترسیدند و در نتیجه تلاش می‌کردند تا برای ایجاد موازنه در برابر این دو دشمن دیرینه، آمریکا را به صحنه آورند. رهبر آنان، مرتضی قلی‌خان بیات (سهام‌السلطان) بود که به تازگی با کمک بانک ملی در املاک خانوادگی خود در غرب ایران تأسیسات استخراج و بهره‌برداری معدن ذغال‌سنگ برپا کرده بود. بیات، عضو پیشین حزب قدیمی اعتدالیون، در نه مجلس گذشته نماینده حوزه انتخابیه اراک بود. حسن اسفندیاری (محتشم‌السلطنه)، سالمندترین دولتمرد فراکسیون، با چهل سال تجربه پیوسته در خدمات عمومی، رئیس مجلس سیزدهم بود. در سالهای اخیر، حسن اسفندیاری در صنعت ابریشم سرمایه‌گذاری چشمگیری کرده بود و امتیاز دولتی صدور پیله کرم ابریشم را در اختیار داشت. و بالاخره، سید احمد بهبهانی، فرزند مجتهد معروف دوره انقلاب مشروطه، می‌کوشید تا سخنگوی گروه در بازار باشد. گرچه پدر وی به‌عنوان یک رهبر دینی از داشتن هرگونه رابطه مالی و اداری با دولت خودداری کرده بود، احمد بهبهانی از رضاشاه مقرری دولتی و کرسی ثابتی در شش دوره متوالی مجلس دریافت کرد.

اگر فراکسیون اتحاد ملی با توری‌های^۱ سده نوزدهم انگلستان قابل مقایسه بود، فراکسیون میهن نیز به‌ویژه^۲ می‌مانست. اعضای فراکسیون میهن که از قانون اساسی ناراضی بودند، از زمین‌داران و بازرگانان مناطق جنوب و جنوب غربی تحت اشغال

هم به‌ندرت به سیاستهای مجلس پی می‌بردند. در تحویل این فراکسیونها از خاطرات، مذاکرات مجلس، آمار رأی‌گیریهای مجلس و سرمقالات روزنامه‌ها استفاده شده است.

1. Thory

2. Whig

انگلیس تشکیل می‌شدند. هاشم ملک مدنی، سخنگوی اصلی گروه، زمین‌دار-تاجر ثروتمندی بود که در هشت دوره متوالی به عنوان نماینده زادگاهش، ملایر، به مجلس راه یافته بود. مدنی، در چهار دوره بعدی مجلس، سیاستمداران طرفدار انگلیس را رهبری می‌کرد. مهدی نمازی، ثروتمندترین عضو گروه، مهم‌ترین واردکننده کالاهای انگلیس بود. او در چهار دوره مجلس، نماینده شهر خود، شیراز بود. دکتر هادی طاهری عضو برجسته دیگر فراکسیون، تاجر میلیونر ابریشم یزد بود که از سال ۱۳۰۵ نمایندگی زادگاه خود را در مجلس برعهده داشت. اعضای خانواده طاهری مانند بیشتر بزرگان استانهای دیگر، بر امور سیاسی منطقه خود تسلط داشتند. مثلاً در سال ۱۳۲۴، یکی از برادران وی ریاست یک شرکت خشکبار و مهم‌ترین بنیاد مذهبی یزد را برعهده گرفت؛ برادر دیگرش به مدیریت کارخانه نخریسی محلی منصوب شد؛ یکی دیگر از بستگانش امتیاز فروش پوست را به دست آورد و به عضویت هیئت امنای انجمن فرهنگی شهر برگزیده شد؛ خویشاوند دیگرش مدیر دبیرستان دولتی بود؛ یکی از خویشاوندانش رئیس بهداری منطقه و یکی دیگر نیز سرپرست اداره ثبت زمین استان بود.^۱

گرچه اعضای فراکسیون میهن تا سالهای اخیر خادمان مطیع شاه بودند، اکنون هدف آنان به قدرت رساندن سید ضیاء طباطبایی انگلوفیل، نخست‌وزیر سال ۱۳۰۰ شمسی بود که رضاشاه او را از قدرت برکنار کرده بود. وی که ۲۰ سال از زندگی تبعیدی خود را در فلسطین سپری کرده بود، در شهریور ۱۳۲۲ به کشور بازگشت و به قول سفیر انگلیس، ترس و وحشت شدیدی در بین سلطنت‌طلبان و سوءظن عمیقی میان مقامات شوروی پدید آورد. سفیر آمریکا در گزارش خود می‌نویسد که انگلیس باید بسیار تلاش کند تا شاه را نسبت به بازگشت سید ضیاء به کشور راضی نماید. وی می‌افزاید که سید ضیاء نامزد نامناسبی برای نخست‌وزیری خواهد بود، زیرا وی چونان «آلت دست انگلیسی» یک ضد شوروی سرسخت و یک «زمینه‌ساز پی‌احتیاط» کودتای ۱۲۹۹ شناخته شده است.^۲

۱. «گروه دکتر طاهری در یزد»، رهبر: ۶ بهمن ۱۳۲۴.

2. British Minister to the Foreign Office, 20 January 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40186; American Minister to the State Department, *Foreign Relations of the United States* (1943), IV, 329, 374, 389.

در حالی که فراکسیون میهن با انگلیس متحد بود، فراکسیون آذربایجان که توسط تنی چند از اشراف قاجار رهبری می‌شد، به دلیل مخالفت با شاه و انگلیس، آماده بود تا به شرط حمایت نکردن شوروی از یک انقلاب اجتماعی در ایران، با این کشور همکاری نزدیکی داشته باشد. رهبر این گروه چند نفره، محمدولی فرمانفرما، برادر شاهزاده فیروز معروف بود که به دست رضاشاه کشته شده بود. فرمانفرما، در سال ۱۳۲۰، با پایان یافتن دورهٔ بازنشستگی اجباری‌اش در انتخابات به تأخیرافتادهٔ سراب که تحت اشغال شوروی بود و خانواده‌اش در آن منطقه مالک چندین روستا بودند، شرکت کرد و به نمایندگی انتخاب شد. امیر نصرت اسکندری از دیگر اعضای برجستهٔ گروه، از نوادگان فتحعلیشاه و وارث ثروتمندترین زمین‌دار آذربایجان بود. این نمایندگان آذربایجانی امیدوار بودند که احمد قوام (قوام‌السلطنه) را به قدرت برسانند. وی سیاستمداری با سابقه بود که پیشتر ریاست چهار کابینه را برعهده داشت و سپس توسط رضاشاه به پاریس و بعداً به کشتزارهای چای خود در گیلان تبعید شده بود. به گفتهٔ بولارد وی گرچه نه بی‌طرف و نه طرفدار انگلیس بود، در بین دولتمردان قدیمی ضد دربار تواناترین، زیرکترین، ماهرترین، جسورترین، جاه‌طلب‌ترین و مقتدرترین فرد شناخته می‌شد.^۱ پژوهش‌گری ایرانی می‌نویسد که قوام با دندانهای تیزی که به خانوادهٔ سلطنتی نشان می‌داد و آنها را تهدید می‌کرد که پیوندهایشان را با ارتش قطع خواهد کرد، در سال ۱۳۲۰، دوباره وارد گود سیاست شد. پژوهش‌گر دیگری مدعی است که قوام در نظر داشت حکومت جمهوری تشکیل دهد و خود نخستین رئیس‌جمهور آن شود. شاه در گفتگو با سفیر انگلیس، قوام را توطئه‌گری خطرناک توصیف می‌کند که به همراه «مشتی آدم‌کش» منتظر بود تا روسها نقشهٔ شوم خود را اجرا کنند.^۲

در حالی که این سه گروه، جناحهای مختلف طبقهٔ بالای زمین‌دار را

1. British Minister to the Foreign Office, "Monthly Report for February 1943", F. O. 371/Persia 1943/34-35070; British Minister to the Foreign Office, 31 August 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35073.

۲. ا. سپهر، «قوام‌السلطنه پس از شهریور ۱۳۲۰»، سالنامهٔ دنیا، ۱۵ (۱۳۳۸) صص. ۵۵-۵۶؛ ن. شبستری، «قوام‌السلطنه»، وظیفه، ۱۶ اسفند ۱۳۲۵.

British Minister to the Foreign Office, 31 August 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-3573.

در برمی گرفت، فراکسیون عدالت نماینده روشنفکران نسل قدیم بود. اعضای آن که از دولتیان عالی رتبه، تکنوکراتها و روشنفکران قدیمی تشکیل می شدند، نخست از رضاشاه پشتیبانی کردند، ولی سپس رفته رفته از روشهای مستبدانه وی به هراس افتادند. بنابراین، در خصوص مسائل داخلی، خواستار اداره ارتش توسط غیرنظامیان بودند و در مسائل خارجی نیز امیدوار بودند تا برای مقابله با دو قدرت بزرگ (روس و انگلیس)، ایالات متحده را به صحنه سیاسی ایران وارد کنند. پس آنها بر سر مسائل خارجی با فراکسیون اتحاد ملی هماهنگ بودند. اما در خصوص مسائل مربوط به قانون اساسی با گروه فوق اختلاف داشتند. سخنگوی اصلی فراکسیون عدالت، علی دشتی، نویسنده معروف بود که پس از سالها پشتیبانی از رضاشاه ناگهان در یک آسایشگاه بازداشت شد. در سال ۱۳۱۷، از علی دشتی عذرخواهی شد و او دوباره به مجلس بازگشت. وی در سالهای پس از اشغال کشور اصلی ترین منتقد پارلمانی دربار بود و همواره به شاه جدید هشدار می داد که «اگر در سیاست دخالت کند تاج و تختش را از دست خواهد داد»^۱ نامزد برجسته این گروه برای نخست وزیری، علی سهیلی، دولت مرد غیر اشرافی تحصیل کرده غرب بود. سهیلی در گذشته مشاغل مهمی در تهران داشت ولی در سال ۱۳۱۷ به دلایل نامعلومی مورد بی مهری قرار گرفته و به عنوان سفیر ایران در افغانستان به کابل فرستاده شد.

در اسفند ۱۳۲۰ که سه فراکسیون میهن، آذربایجان و عدالت برای برکنار کردن فروغی متحد شدند، موقعیت ضعیف فراکسیون اتحاد ملی آشکار شد؛ فروغی از شهریور ۱۳۲۰ ریاست سه کابینه طرفدار دربار را برعهده داشت. در مانور بعدی برای انتخاب نخست وزیر جدید، فراکسیون میهن با حمایت سفارت انگلیس سید ضیاء را علم کرد. فراکسیون آذربایجان نیز به کمک سفارت شوروی قوام را پیشنهاد کرد، اما از آنجایی که هریک از گروههای فوق نامزد مورد نظر طرف مقابل را رد می کردند، فراکسیون عدالت با پشتیبانی سفارت آمریکا توانست برای نامزد خود، سهیلی، آرای کافی به دست آورد. سهیلی پس از انتخاب وزرا، براساس توصیه فراکسیونها و حتی تعیین یک تیسمار ارتش برای وزارت جنگ، رأی اعتماد اکثریت

۱. ع. دشتی، مذاکرات مجلس، مجلس دوازدهم، ۱۵ شهریور ۱۳۲۰.

بالای مجلس را برای کابینه خود به دست آورد. البته در پنج ماه بعد که سهیلی برای نزدیکی علائق متضاد تلاش می‌کرد، این اکثریت از میان رفت. وی برای جلب حمایت نمایندگان که می‌ترسیدند اگر متفقین مبالغ زیادی پول وارد کشور کنند تورم فزاینده‌ای پدید خواهد آمد، اجرای طرح چاپ ۳۰۰ میلیون ریال اسکناس توسط بانک ملی برای قدرتهای اشغالگر را به تأخیر انداخت. نیروهای متفق که برای پرداخت حقوق کارکنان بومی به این اسکناسها نیاز داشتند، با اقدام مذکور مخالفت کردند. سهیلی برای حفظ حدود یکصدتن از همکاران تکنوکرات خود که ارتباط آنان با آلمانیها توسط انگلیس کشف شده بود، با توسل به بهانه‌هایی دستگیری آنها را به تعویق انداخت. این اقدام سرانجام طاقت انگلیس را طاق کرد. سهیلی، همچنین، برای رضایت متفقین که معتقد بودند بدون حصول توافق حکومت مرکزی با عشایر شورشی خطوط ارتباطی آنان امن نخواهد شد، اعلام کرد که دولت کوچهای سالانه را مجاز، مجریان بی‌انصاف را مجازات، اهمال‌کاریهای گذشته را جبران و برای امور ایلات و عشایر یک شورای دائمی تعیین می‌کند و زمینهایی که رضاشاه مصادره کرده بود، باز می‌گرداند. این کار مخالفت مالکان جدید و همچنین فرماندهان نظامی را برانگیخت. در نتیجه، فرمانده کل ارتش در شورش نان در برخی شهرهای استانهای دیگر دخالت نکرد. بولارد می‌نویسد که این بی‌نظمی‌های عمومی و خونسردی ارتش، «هراس شدیدی در بین ثروتمندان» به وجود آورد.^۱ سرانجام سهیلی در پی از دست‌دادن اکثریت پارلمانی خود، در مرداد ۱۳۲۱ کناره‌گیری کرد.

اکنون قوام که هم آماده چاپ اسکناسهای مورد نیاز و هم آماده دستگیری افسران طرفدار آلمان بود، مناسبترین نامزد نخست‌وزیری به نظر می‌رسید. قوام که با رضایت فراکسیونهای آذربایجان، میهن و عدالت کابینه خود را تشکیل داده بود، پست وزارت جنگ را برای خود نگهداشت و به نمایندگان اعلام کرد که در آینده فرماندهی کل ارتش تابع وزارت جنگ خواهد بود.^۲ برای نخستین بار، پس از سال ۱۳۲۰، غیرنظامیان می‌خواستند اداره ارتش را به دست گیرند. قوام در چهارماه بعدی روابط خود را با متفقین بهتر کرد و کوشید تا شاه را تضعیف کند. وی بیش از ۱۵۰

1. British Minister to the Foreign office, "Annual Report for 1942", F. O. 371/Persia 1943/34-35117.

۲. «جلسه محرمانه قوام با نمایندگان مجلس»، مردم، ۱۵ مرداد ۱۳۲۲.

افسر طرفدار آلمان، از جمله فرماندار نظامی فارس، را دستگیر کرد و برای چاپ اسکناسهای مورد نیاز متفقین کمیسیون فوق‌العاده تشکیل داد. علاوه بر این، لایحه ویژه‌ای به تصویب رسانید تا مسئولیت امور مالی کشور به دکتر میلسپو، اقتصاددان آمریکایی که در اوایل دهه ۱۳۰۰ شمسی در ایران خدمت کرده بود، سپرده شود. همچنین، قوام سلطنت‌طلبان را از وزارت جنگ بیرون ریخت و به اعضای کابینه دستور داد که فقط از طریق دفتر نخست‌وزیر با شاه تماس بگیرند. سرانجام کشمکش میان قوام و شاه به خیابانهای تهران کشیده شد. این درگیری هنگامی شروع شد که اصناف بازار، در ۱۷ آذرماه ۱۳۲۱، برای اعتراض به قیمت بالای مواد غذایی، مسئله جدید چاپ اسکناسها و قانون مالیات بر درآمدی که به تازگی میلسپو وضع کرده بود، در بیرون مجلس به آرامی راهپیمایی کردند. البته هنگامی که چاقوکشان و افسران ارتش اعلام کردند که شاه هرگز اجازه نمی‌دهد تا سربازان به طرف «مردم محبوبش» تیراندازی کنند،^۱ راهپیمایان به سوی ساختمان مجلس حمله‌ور شدند. وقتی که ارتش از مداخله پلیس جلوگیری کرد، تظاهرکنندگان دو نماینده را مورد ضرب و شتم قرار دادند، به ناوایها حمله‌ور شدند، فروشگاههای لوکس و منزل قوام را غارت کردند و محله اعیان‌نشین شهر را تهدید کردند. نظم و آرامش هنگامی برقرار شد که نیروهای انگلیسی وارد عمل شدند. هرچند متفقین به کمک قوام شتافتند، این مداخله آنها را متقاعد کرد که شاید رقابت میان نخست‌وزیر و شاه موجب شود تا اندک منابع ارتش برای انجام وظیفه حیاتی انتقال تجهیزات جنگی، در راه ایفای مسئولیت بیهوده حفظ نظم و قانون صرف شود. پس آنان از بین این دو نفر، شاه را ترجیح دادند، زیرا همچنان‌که وابسته نظامی انگلیس تأکید می‌کند، «ارتش تنها نیروی کارآمد کشور بود». همان‌گونه که وایل موتر، مورخ ارتش ایالات متحده، درباره مداخله آمریکا در ایران نوشته است، وزارت جنگ آمریکا نظر مشاوران

۱. چاقوکشان و ورزشگاههای آنها میراث لوطیها و زورخانه‌های سده نوزدهم بود. البته در جریان تغییر و تحولات اجتماعی سده نوزدهم، پیوندهای محلی قدیمی از بین رفته بود و روابط پولی میان افراد متنفذ و خانواده‌های آنان، اهمیت یافته بود. علی‌رغم این دگرگونیها، تقریباً همه چاقوکشان احساسات مذهبی خود را حفظ کرده بودند و به خدمت سازمانهای غیرمذهبی در نمی‌آمدند.

American Minister to the State Department, "Rioting in Tehran", *Foreign Relations of the United States* (Washington D. C., 1942), IV, 219; British Minister to the Foreign Office, 9 December 1942, F. O., 371/Persia 1942/34-31886.

نظامی آمریکا در تهران وارد و بر حمایت از شاه در برابر نخست‌وزیر تأکید کرد.^۱ به هر حال، این شورشها نمایندگان، به‌ویژه اعضای فراکسیونهای میهن و عدالت را متقاعد کرده بود که نابودی ارتش و نظم نظامی، شاید هرج و مرجی اجتماعی به دنبال داشته باشد. در [۲۴] بهمن‌ماه ۱۳۲۱، قوام چاره‌ای جز استعفا نداشت. بدین ترتیب، شاه جوان نخستین مرحله مبارزه برای حفظ موقعیت نظامی خود را پیروزمندانه سپری کرد. بولارد می‌گوید که نمایندگان به این دلیل قوام را بیرون کردند که «خودشان گروهی دمدمی و بی‌ثبات بودند و هیچ اصل راهنمایی برای خود نداشتند»^۲ ولی به نظر من گفته‌ او غیرمنصفانه است.

پس از برکناری قوام، فراکسیونهای عدالت و میهن برای بازگرداندن سهیلی با فراکسیون اتحاد ملی متحد شدند. سهیلی پس از کسب اکثریت عمده مجلس، با جلب رضایت نیروهای مذهبی موقعیت خود را تقویت کرد. وی یک قاضی شرع پیشین را به وزارت دادگستری منصوب کرد؛ رسماً پذیرفت که پلیس به هیچ عنوان نمی‌تواند در مسئله حجاب اعمال زور کند؛ نظارت دولت بر مکتبها و مدرسه‌ها را تعدیل کرد؛ وعده داد تا کلاسهای مختلط مدارس دولتی را برچیند؛ و درس تعلیمات دینی را به برنامه درسی مدارس دولتی افزود. سهیلی، همچنین به واسطه برقراری روابط جدیدی با آمریکا موقعیت خود را بیش از پیش تقویت کرد. او اعلام آمادگی کرد که برای گفتگو درباره یک پیمان بازرگانی به واشینگتن برود؛ به صورت پنهانی امتیاز بهره‌برداری از منابع نفتی بیشتر نواحی جنوب غربی ایران را به شرکت نفت استاندارد و اکیوم پیشنهاد کرد؛ و برای جریمه محکمران مواد غذایی، مهار قیمتها، توزیع و واردات کالاهای غیر غذایی، به میلسپو قدرت بیشتری تفویض کرد. سهیلی، همزمان با این اقدامات، برای اینکه بولارد را مطمئن سازد که سیاست دوستی با آمریکا آسیبی به منافع انگلیس وارد نخواهد کرد، مذاکره در باره یک امتیاز نفتی با شرکت بریتیش رویال داچ شل را به‌طور پنهانی مطرح کرد. اگرچه طی سالهای بعد،

1. British Military Attaché to the Foreign Office, "Memorandum on the Persian Army," F. O. 371/Persia 1942/34-35129; T. Vail Motter, *U. S. Army in World War II - The Middle East Theatre: The Persian Corridor and Aid to Russia* (Washington, D. C. 1952), pp. 162-436, 471.

2. British Minister to the Foreign Office, 9 February 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35068.

جنگ سرد همه رقابتهای بین‌المللی را تحت‌الشعاع قرار داد، در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۱ رقابتهای انگلیس و آمریکا برای دستیابی به امتیازات اقتصادی در ایران، بدگمانی‌های شدیدی به وجود آورد. همچنان‌که سفارت آمریکا اغلب شکایت می‌کرد، مقامات انگلیسی مقیم ایران از «طبقه بالای مرتجع» حمایت می‌کردند، در امور داخلی دخالت‌های بی‌موردی داشتند و حتی با تهدید به ندادن مواد غذایی ضروری، از نخست‌وزیران باج می‌گرفتند. یک فرستاده شخصی پرزیدنت روزولت می‌نویسد که در سال ۱۳۲۲، انگلیس چنان مورد نفرت مردم بود که اگر ایرانیان مجبور می‌شدند از بین شوروی و انگلیس یکی را برگزینند، «بدون تردید» شوروی را ترجیح می‌دادند.^۱

گرچه سهیلی، در سال ۱۳۲۲، اکثریت مجلس را حفظ کرد، در روابط وی با شاه سه بحران جدی پدید آمد. نخستین بحران در پی خودداری وی از توقیف روزنامه‌هایی به وجود آمد که مسائل شخصی و شرم‌آور اعضای خانواده سلطنتی را چاپ کرده بودند.^۲ بحران دوم بر سر مسئله بودجه سالانه پیش آمد. سهیلی به تشویق میلسپو، پیشنهاد کرد که برای متوازن‌ساختن بودجه، شمار نیروهای ارتش از ۶۵ هزار نفر به ۳۰ هزار نفر کاهش یابد، ولی شاه می‌خواست ارتش ۱۰۸ هزار نیرو داشته باشد. سرانجام رئیس هیئت نظامی آمریکا، ژنرال ریدلی، این میزان را به ۸۶ هزار نفر رساند. سفیر آمریکا می‌نویسد که «شاه با نظر میلسپو درباره کاهش بودجه نظامی موافق نیست زیرا این اقدام، تسلط وی را بر ارتش که نقطه امیدش برای باقی ماندن در قدرت است، به مخاطره می‌اندازد.»^۳

بحران سوم نیز همزمان با نزدیک‌شدن انتخابات مجلس چهاردهم، در مورد

1. American Minister to the State Department, *Foreign Relations of United States* (1943), IV, 319, 330, 333, 363, 369, 370, 534; Personal Representative of President Roosevelt to the President, *Foreign Relations of the United States* (1943), IV, 370.
2. British Minister to the Foreign Office, 29 July 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35072.
3. British Military Attaché to the Foreign Office, "General Ridley's Recommendation for the Reorganization of the Persian Army", F. O. 371/Persia 1943/34-35129; American Minister to the State Department, 14 April 1943, *Foreign Relation of the United States* (1943), IV, 520.

وزارت کشور پدید آمد. از آنجا که وزارت کشور استانداران، فرمانداران و شوراهای نظارت بر انتخابات را تعیین می‌کرد، سهیلی، شاه و فراکسیون میهن بر سر این پست مهم با یکدیگر به رقابت برخاستند. آنها در عرض نُه ماه، سه وزیر کشور مختلف و ده استاندار جدید به صحنه آوردند. از یک سو، سهیلی مخفیانه سفیر آمریکا را آگاه کرد که «اگر به خاطر ترس از سوءاستفاده شاه و دار و دسته‌اش از وقفه کار مجلس و برقراری دیکتاتوری نظامی نبود، مجلس را منحل و انتخابات جدیدی برگزار می‌کردم.»^۱ از سوی دیگر، شاه نیز که نگرانی‌اش از نتیجه انتخابات بیشتر شده بود، به متفقین می‌گفت که دوره مجلس حاضر باید تا پایان جنگ تمدید شود. ولی متفقین پاسخ دادند که انتخابات سوپاپ اطمینان باارزشی خواهد بود و مردم مجلس جدید را «تضمینی برای آزادیهای خود» می‌دانند. سپس شاه تشکیل مجلس سنا را براساس قانون اساسی پیشنهاد کرد. اما بولارد با این استدلال که تشکیل مجلس دیگر فقط به «اشکال تراشی» پارلمانی خواهد افزود، پیشنهاد فوق را رد کرد. شاه که خود را در شرایط مخاطره‌آمیزی یافت، سرانجام برای سرمایه‌گذاری جهت «دسیسه چینی سیاسی» در این انتخابات اجتناب‌ناپذیر، ۵۰۰,۰۰۰ دلار از نیویورک به کشور انتقال داد. به نظر بولارد «شاه که یقیناً از ترکیب مجلس جدید نگران است، در نظر دارد تا همه اقدامات احتیاطی ممکن را انجام دهد.»^۲

انتخابات مجلس چهاردهم (آبان — بهمن ۱۳۲۲)

انتخابات مجلس چهاردهم طولانی‌ترین، رقابتی‌ترین و بنابراین بااهمیت‌ترین انتخابات در ایران معاصر بود. مبارزات انتخاباتی که از خرداد ۱۳۲۲، شش ماه پیش از پایان مجلس سیزدهم آغاز شده بود، در برخی حوزه‌ها تا روزهای نخست اردیبهشت ۱۳۲۳ یعنی سه ماه پس از گشایش مجلس چهاردهم ادامه داشت. در این انتخابات بیش از ۸۰۰ نامزد انتخاباتی بر سر ۱۳۶ کرسی رقابت می‌کردند. افزون بر

1. American Minister to the State Department, 14 June 1943, *Foreign Relations of the United States* (1943), IV, 531.

2. British Minister to the Foreign Office, 14 February and 13 March 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35068; idem, 27 May 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35070; idem, 11 April 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40187.

این، نتیجه انتخابات را نه دولت بلکه از یک سو نیروهای اجتماعی و از سوی دیگر گروههای سازمان یافته، به ویژه احزاب سیاسی، فواکسیونهای پارلمانی و طرفداران خارجی آنان در بوروکراسی دولتی تعیین می کردند. دیگر آن روزهایی که شاه می توانست نمایندگان وفادارش را به مجلس بازگرداند، سپری شده بود. اکنون کشور به واسطه برگزاری انتخاب مهیج و بسیار پیچیده بین نامزدهای رقیب، جان تازه ای گرفته بود؛ نامزدهایی که تمایلات متفاوتی داشتند، از نظرگاههای گوناگونی پشتیبانی می کردند و وابسته به نیروهای اجتماعی متخاصمی بودند.

وضعیت بوروکراسی دولتی از منطقه ای به منطقه دیگر کاملاً متفاوت بود. برخی از فرمانداران با متفقین همکاری نزدیکی داشتند؛ برخی دیگر روابط نزدیک خود را با شاه حفظ کرده بودند؛ برخی پشتیبان نخست وزیر بودند و برخی دیگر نیز به بزرگان محلی، گروههای ذی نفوذ منطقه ای و احزاب سیاسی ملی وابسته بودند. وزارت تازه تأسیس خواروبار هم می توانست با اعمال نفوذ در انتخابات اوضاع را پیچیده تر کند، زیرا هیچکس نمی توانست بدون کارت جیره بندی خود رأی بدهد. در نتیجه، نخست وزیر و وزرای کشور و خواروبار در انتخابات تهران و مازندران، دو استان مهم خارج از محدوده حکومت نظامی و اشغال خارجی، بیشترین نفوذ را اعمال کردند. از طرف دیگر، شاه نیز در حوزه هایی که حکومت نظامی برقرار بود، به ویژه در مناطق آشفته اصفهان، فارس، کرمان و کردستان، بیشترین نفوذ را به کار برد. متفقین هم در نواحی ویژه تحت اشغال خود دست بالا را داشتند: انگلیس در خوزستان، کرمانشاه و بخشهایی از استان تهران؛ شوروی در آذربایجان، گیلان و شمال خراسان.

البته هیچ کدام از این نیروها، انتخابات را به انحصار خود درنیاوردند. آنها که کنترل دقیقی بر آرای مردم نداشتند، فقط می توانستند نتیجه رأی گیری را دستکاری کنند و همچنین ناتوان از اعمال نفوذ در نتیجه انتخابات، همواره به نامزدهایی که تاکنون پیروان بسیاری در مناطق خودشان داشتند کمک می کردند. هرچند در آغاز انتخابات سفارت انگلیس به کنسولهای خود در مناطق مختلف گوشزد کرده بود که «بهترین عناصر را تقویت کنند»، نتیجه انتخابات نشان داد که افراد اندکی کرسیهای خود را صرفاً به مداخله خارجیان مدیون بودند. وزارت خارجه انگلیس در پایان انتخابات خاطر نشان کرد که «شگفت آور است که برخلاف پیش بینی ها و

پیشگویی‌های کاساندرایی^۱ آمریکاییها، شرکت نفت ایران و انگلیس و دیگران، روسها در رأی‌گیری‌های نواحی تحت اشغال خود کمتر اعمال نفوذ کردند.»^۲

قدرت نسبی نیروهای اجتماعی مختلف به ساختار اجتماعی حوزه‌های انتخاباتی بستگی داشت. در مناطق روستایی، رؤسای ایلات و زمین‌داران بزرگ به واسطه سلطه بر عشایر و دهقانان، نتیجه انتخابات را تعیین می‌کردند. همچنان‌که کنسول انگلستان در تبریز به درستی پیش‌بینی کرده بود، «زمین‌داران، به حق مطمئن بودند که علی‌رغم رادیکالیسم در شهرها، اکثر روستاییان در روز انتخابات نیز از آنان پیروی خواهند کرد.»^۳ در شهرهای کوچک نیز رهبران مذهبی و تجار ثروتمند برای بسیج طبقه متوسط سنتی به اصناف بازار و مساجد محلی متوسل شدند. از سوی دیگر، در بیشتر شهرهای مدرن رهبران مذهبی و تجار ثروتمند، احزاب سیاسی خاص خود را تشکیل دادند تا در برابر روشنفکران رادیکالی که تشکلات حرفه‌ای، روزنامه‌های انقلابی و مهمتر از همه احزاب سیاسی داشتند، ایستادگی کنند. سفارت انگلیس در تلاش برای سردرآوردن از این تصویر پیچیده و مبهم، شانزده حزب سیاسی شرکت‌کننده در انتخابات را چنین توصیف می‌کند: «در حالی که بیگانه‌ترسی ایرانی به صورت گرایش به یکی از نیروهای متفق در انتخابات هم بازتاب داشت، اما جناح‌بندی عمده‌ای که در حال تکوین است، جناح‌بندی مرتجعان در برابر چپ‌گرایان، یا جناح‌بندی بین دارا و ندار است.» همین منبع در پایان انتخابات گزارش می‌دهد که آن شانزده حزب سیاسی به چهل و دو حزب تقسیم شده است.^۴

یکی از روشنفکران ایرانی در توصیف اوضاع سیاسی آن دوران می‌نویسد که در زمان رضاشاه هرکس واژه حزب را بر زبان می‌آورد احتمال زندانی شدن خود را هم در نظر می‌گرفت، درحالی که اکنون هر سیاستمدار دارای آرزوهای بزرگ، دار و دسته

۱. Cassandra: (افسانه یونانی) دختر پریام پادشاه تروا که آپولو عاشقش شد و به او قدرت غیبگویی داد. ولی سپس از او رنجید و اعلام داشت که کسی نباید غیبگویی‌های او را باور کند. هنگام تصرف شهر تروا وی بدست آگامنون افتاد و کشته شد. این اصطلاح کنایه از غیبگویی دروغگو است. - م.

2. Foreign Office in London, 3 December 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35117.

3. British Consul in Tabriz, 9 July 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35093.

4. British Minister to the Foreign Office, "Memorandum on parties Active in the General Elections", F. O. 371/Persia 1943/34-35074; idem, "A Note on political parties in Persia", F. O. 371/Persia 1945/34-45512.

خود را جمع و تشکیل یک حزب سیاسی جدید را به جهان اعلام می‌کند. به نظر او باید این سالها را عصر «پارتی‌بازی» نامید.^۱

طی دو سال بعد، بسیاری از این احزاب سیاسی ناپدید شدند و یا اینکه فعالیتهای خود را به نواحی ویژه‌ای محدود کردند. ولی شش حزب زیر همچنان فعال باقی ماندند و برای ایجاد سازمانهای فراگیر تلاش کردند: حزب توده، که توسط «پنجاه و سه نفر» رهبری می‌شد؛ حزب هم‌رهان؛ حزب ایران؛ حزب عدالت؛ حزب اتحاد ملی؛ و حزب وطن.

حزب هم‌رهان در آبان ماه ۱۳۲۱، توسط گروه کوچکی از روشنفکران تندرو که با حزب توده همکاری نزدیکی داشتند ولی بعدها از پشتیبانی سرسختانه حزب توده از اتحاد شوروی نگران شده بودند، تشکیل شد. مصطفی فاتح، شخصیت برجسته حزب، اقتصاددان فارغ‌التحصیل انگلیس و یکی از عالی‌رتبه‌ترین مقامات ایرانی در شرکت نفت ایران و انگلیس بود. فاتح، در دوره کوتاهی جبهه متحد انجمن ضدفاشیست، با همکاری رهبران حزب توده روزنامه مردم را منتشر می‌کرد، ولی سپس آن را ترک گفت و روزنامه خود، امروز و فردا را تأسیس کرد. سالها بعد، فاتح اثر جالب مارکسیستی پنجاه سال نفت ایران را نوشت. عباس نراقی، یکی دیگر از بنیان‌گذاران حزب، حقوق‌دان جوانی بود که به دلیل یکی از «اعضای جوان و گمراه» «پنجاه و سه نفر» بودن، مدت کوتاهی زندانی شده بود. خانواده نراقی از خانواده‌های معروف کاشان بود؛ شهری که پدر واعظ و طرفدار مشروطه او، طی جنگ داخلی در آنجا به شهادت رسیده بود. حزب هم‌رهان دو هدف عمده داشت: «تأمین برابری سیاسی برای همه شهروندان»، و ملی‌کردن ابزارهای اصلی تولید برای رسیدن به اصل «به هرکس به اندازه کارش».^۲ این حزب در جریان انتخابات در نواحی تحت اشغال انگلیس به فعالیت پرداخت و از ده نامزد که همگی متخصصان و دولتیان تحصیل‌کرده غرب بودند، حمایت کرد.^۳

هسته اصلی حزب ایران که در اندک‌زمانی سازمان ملی غیرمذهبی کشور شد،

۱. مستوفی، تهران دموکرات، ص ۳۲.

۲. حزب هم‌رهان، «برنامه حزب»، مرد امروز، ۸ اردیبهشت ۱۳۲۲.

۳. ده نامزد عبارت بودند از ۵ کارمند دولت، دو پزشک، یک روزنامه‌نگار، یک مدیر بانک و یک مشاور حقوقی شرکت نفت.

کانون مهندسين ايران بود که در مهرماه ۱۳۲۰ تأسیس شده بود. مهدی بازرگان، یکی از اعضای مؤسس انجمن و حزب، علت و انگیزه تأسیس را درخشش انجمنهای آزاد دانشجویی، اتحادیه‌های آزاد مذهبی و احزاب آزاد سیاسی در کشورهای اروپایی ذکر می‌کند که هنگام تحصیل در اروپا شاهد آن بوده است.^۱ البته این انجمن در آستانه انتخابات مجلس چهاردهم به دو جناح تقسیم شد. درحالی که اعضای تندرو به جنبش کارگری طرفدار حزب توده پیوستند، اعضای میانه‌روتر نیز حزب ایران را تشکیل داده به دیگر همفکران خود - به‌ویژه حقوقدانان، پزشکان، استادان - پیوستند تا در کنار شخصیت بسیار محترمی به نام دکتر مصدق و دیگر رهبران حزب خود مبارزه کنند.

مصدق که نظریاتش اغلب با دیدگاههای حزب ایران هماهنگ بود، در سال ۱۳۲۰، به عرصه سیاست بازگشت ولی به دلیل اینکه به عنوان شخصیتی مستقل مشهور بود از وابستگیهای حزبی دوری جست. مصدق با پشتیبانی رهبران صنفی تهران و انجمنهای حرفه‌ای، مبارزه انتخاباتی خود را با طرح سه موضوع عمده آغاز کرد. یکم، وی معتقد بود ایران تنها هنگامی می‌تواند استقلال ملی خود را حفظ کند که سیاست خارجی نادرست و گمراه‌کننده گذشته یا به قول خودش «موازنه مثبت» را ترک کند و سیاست مناسب بی‌طرفانه‌ای در پیش گیرد که وی آن را «موازنه منفی» می‌خواند.^۲ به گفته مصدق، رهبران سنتی گاهی همسایه شمالی (روسیه) و همسایه جنوبی (انگلیس) را به جان هم می‌انداختند؛ گاهی امتیازی به یکی از آنان واگذار می‌کردند؛ و گاهی هم برای ایجاد موازنه در برابر «دو همسایه» قدرتمند، به دنبال «نیروی سوم» مانند آلمان، فرانسه و یا آمریکا بودند. رهبران سنتی در تعقیب این سیاست «باز»، به چپ و راست امتیاز دادند و اشتهای قدرتهای خارجی را تحریک کردند که در نتیجه آن ایران به صحنه زدو خورد همگانی تبدیل شد. مصدق به این نتیجه می‌رسد که تنها راه پایان دادن به این وضعیت خطرناک خاتمه بخشیدن به دادن امتیازهای عمده و مطمئن ساختن قدرتهای بزرگ به‌ویژه انگلیس و شوروی از این است که ایران شیوه غیرمتعهدانه سختی در پیش خواهد گرفت.

دومین موضوع مورد بحث مصدق در مبارزه انتخاباتی، شاه بود. وی با این

۱. م. بازرگان، مدافعات در دادگاه (بی‌نا، ۱۳۴۴)، ص ۳۷.

۲. ح. کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، تهران، ۱۳۲۹، ج. ۲.

استدلال که دیکتاتوری رضاشاه بر بنیادهای نظامی استوار بوده است، تأکید می‌کرد که دموکراسی نوپای کنونی پایدار نخواهد بود مگر اینکه نیروهای مسلح از نظارت پادشاه خارج و به غیرنظامیان و مجلس واگذار شود. موضوع سوم، ضرورت تغییر نظام انتخاباتی بود. او با پافشاری بر این مسئله که تا وقتی خانواده‌های زمین‌دار مجلس را پر کنند اصلاحات اجتماعی غیرممکن خواهد بود، دوبرابرکردن نمایندگان تهران، گرفتن حق رأی از بی‌سوادان - بدین ترتیب توده‌های روستایی که به آسانی آلت دست قرار می‌گرفتند از حق رأی محروم می‌شدند - و جایگزینی کمیته‌های غیرنظامی به سرپرستی استادان دانشگاه، آموزگاران و دیگر «شهروندان تحصیل‌کرده» با شوراهای نظارت بر انتخابات را مطرح می‌کرد.^۱ گرچه مصدق به زودی در غرب به یک اشرافی «بیگانه ترس» کهنه‌پرست و کوتاه‌فکر معروف شد، سیاست خارجی وی بر این اصل مبتنی بود که فقط منع هرگونه گفتگو درباره امتیازات تا مدت معین، قدرتهای خارجی را راضی و به ترک ایران ترغیب خواهد کرد. سیاستهای داخلی مصدق نیز به ویژه مخالفت با نظامی‌گری، مشروطه‌خواهی و لیبرالیسم سیاسی، بیشتر، طبقات متوسط را جذب کرد تا خانواده‌های زمین‌دار قدیمی.

حزب ایران، زمینه انتخاب مصدق و همچنین پنج نفر از رهبران خود را فراهم کرد که عبارت بودند از: دکتر رضازاده شفق، دکتر غلامعلی فریور، دکتر عبدالحمید زنگنه، دکتر حسین معاون و دکتر سیف‌الله معظمی. این پنج نفر نیز مانند دیگر رهبران حزب ایران از نسل جوان طبقه روشنفکر تحصیل‌کرده غرب ساکن تهران بودند (رک: جدول شماره ۴). اما برخلاف بیشتر رهبران حزب، این پنج نفر از آن رو در انتخابات برنده شدند که خانواده‌هایشان در حوزه‌های رأی‌گیری مربوطه، نفوذ چشمگیری داشتند. مثلاً زنگنه، با وجود اینکه حقوقدانی تندرو بود و بیشتر سالهای زندگی خود را در تهران و پاریس گذرانده بود، بیشتر به این دلیل از حوزه انتخاباتی کرمانشاه برنده شد که پدرش رئیس یکی از ایلات بزرگ اطراف آن شهر بود.

حزب ایران، افزون بر پشتیبانی از سیاستهای عمومی مصدق، هوادار شکل معتدلی از سوسیالیسم فرانسوی بود. حزب خواهان انقلاب ملی علیه زمین‌داران

۱. مصدق، «لایحه اصلاح انتخابات»، آینده، ۳: ۲ (۱۳۲۳)، ۶۱-۶۳.

فتودال بود تا اصلاحاتی که نهضت مشروطه آغاز کرده بود کامل شود. این حزب همچنین اعتقاد داشت که ستیز اجتماعی اصلی در ایران نه بین طبقات متوسط و پایین بلکه میان «مردم استثمارشده» و «حاکمان استثمارگر» است. حزب ایران، دولت را به اتخاذ برنامه‌ای برای صنعتی‌کردن پرشتاب تشویق می‌کرد و مدعی بود که کشورهایی با اقتصاد کشاورزی و مصرف‌کننده کالاهای کشورهای توسعه‌یافته نمی‌توانند به استقلال واقعی دست یابند. حزب همچنین پافشاری می‌کرد که دولت باید مالکیت صنایع بزرگ را در دست گیرد، زیرا سرمایه‌داری لسه‌فر (اقتصاد آزاد) قدرت سیاسی و اقتصادی را «در دست بارون‌های چپاول‌گری قرار می‌دهد که نه تنها توده‌ها را استثمار می‌کنند بلکه برای مشاغل حرفه‌ای و تکنیسینهای ماهر چندان احترامی قائل نیستند»^۱ افزون بر این، حزب ایران مبارزه‌ای تبلیغاتی علیه خانواده‌های ثروتمند قدیمی و جدید به راه انداخته بود. در یکی از اعلامیه‌های حزب درباره اشراف ایران، آمده است که «مانع اصلی پیشرفت ملی، این طبقه صاحب امتیاز» است:

قبل از رضاشاه، اریستوکراسی سرسختی بر ایران حکومت می‌کرد که با تمام اصلاحات مخالف بود زیرا امتیازات آن [اریستوکراسی] به حفظ وضع موجود بستگی داشت.... البته در دوره رضاشاه این اریستوکراسی دو بخش شد. آن عده‌ای که حاضر به پذیرش نظام جدید نبودند و بنابراین یا به تبعید فرستاده و یا ساکت شدند. و آنانی که حاضر شده بودند به پادشاه جدید خدمت کنند، جذب رژیم جدید شدند. در مقایسه این دو گروه، باید به خاطر داشته باشیم صرف نظر از کوتاهی‌های گروه نخست، آنان نسبت به گروه دوم جنایتهای کمتری مرتکب شدند. اگر گروه اول هزارها تومان استثمار کردند و همچون فتودالها عمل کردند، گروه دوم صدها هزار تومان جمع کرده و همانند سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده و فتودالهای تنگ نظر رفتار کردند. بر این اساس، رژیم مشکل استثمار طبقاتی را حل نکرد و تنها مشکلات موجود را بیشتر کرد... این مشکل به چنان مرحله انفجار آمیزی رسیده است که ما اکنون در آستانه انقلابی خشونت‌آمیز هستیم؛ انقلابی که می‌تواند عناصر خطرناکی را به صحنه آورد. تنها امید ما انتقال قدرت

۱. «ضرورت یک انقلاب ملی»، جبهه، ۷ خرداد ۱۳۲۵؛ ذ. زیرک‌زاده «ایران معاصر»، جبهه، ۱۸ تیر ۱۳۲۵؛ کوهزاده پور «دولت باید صنعت ایجاد کند»، جبهه، ۲ اردیبهشت ۱۳۲۵، ع. راسکی، «برنامه اقتصادی حزب ما»، جبهه، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۵.

از طریق اصلاح نظام انتخاباتی به طبقه روشنفکر است.^۱

در حالی که احزاب ایران و هم‌رهان را روشنفکران پرورش یافته در دهه ۱۳۱۰ رهبری می‌کردند، حزب عدالت از نسل قدیمی روشنفکرانی که در نابسامانیها و آشوبهای اوایل سالهای ۱۳۰۰ شرکت داشتند، تشکیل شده بود. حزب عدالت که انشعابی از فراکسیون عدالت مجلس بود، توسط علی دشتی نماینده تندرو؛ دادگر، دموکرات کهنه‌کاری که در کودتای ۱۲۹۹ شرکت داشت و پیش از فرار به تبعیدگاهش در اروپا، رئیس مجلس رضاشاه بود؛ و ابراهیم خواجه‌نوری، روزنامه‌نگار و مدیر پیشین مطبوعات و تبلیغات، رهبری می‌شد. روزنامه‌های نزدیک به این حزب - بهرام، ندای عدالت، مهر ایران و قیام ایران - خواهان کاهش بودجه نظامی، اصلاح بوروکراسی حکومتی، گسترش امکانات آموزشی، استخدام مشاوران آمریکایی و هوشیاری در برابر خطرات سرمایه‌داری و کمونیسم بودند. دادگر، سالها بعد اعتراف می‌کند که حزب عدالت را در روزهای هراسناک جنگ برای مقابله با «پنجاه و سه نفر» کمونیستی که حزب خطرناک توده را بنیاد گذارده بودند، تشکیل دادیم.^۲

حزب اتحاد ملی هم از یک فراکسیون پارلمانی ریشه گرفته بود. این حزب که نمایندگان سلطنت طلب آن را تشکیل داده بودند و ارگان اصلی آن روزنامه ندای ملت بود، از همان سیاستهای فراکسیون اتحاد ملی پشتیبانی می‌کرد. این حزب در مسائل خارجی به دنبال کمک آمریکا، به ویژه کمک نظامی آن کشور برای مقابله با نفوذ انگلیس و شوروی بود و در مسائل داخلی حفظ آشتی و هماهنگی با شاه و ادامه برنامه‌های محافظه کارانه اجتماعی را تعقیب می‌کرد. رهبران حزب، در مردادماه ۱۳۲۳، براساس پیشنهادی برای کسب حمایت گسترده‌تر مردمی و مبارزه با حزب توده، نام سازمان را به حزب مردم تغییر دادند، نشریه رادیکالتری به نام صدای مردم منتشر کردند و حتی در بین عموم از مزایای «سوسیالیسم» سخن گفتند. با وجود این، فعالیت‌های روزانه آنها همچنان نشان‌گر پایگاه محافظه کارانه سلطنت طلبانه‌شان بود. حزب وطن، در شهریور ۱۳۲۲، بلافاصله پس از بازگشت سیدضیاء از تبعید، توسط خود او تشکیل شد. سیدضیاء ضمن انتشار روزنامه قدیمی رعد با عنوان

۱. ع. خلعتبری، اریستوکراسی ایران (تهران، ۱۳۲۳)، صص ۱۱-۲۹.

۲. دادگر، «چگونه به سیاست بازگشتم»، خواندنیها، ۱۱ اسفند ۱۳۳۵.

جدول شماره ۴. نخستین رهبران حزب ایران

نام	شغل	تحصیلات عالی	محل سکونت	محل و تاریخ تولد
لریور، غلامعلی	مهندس	دانشگاه پاریس	تهران	انزلی، ۱۲۸۵
[صادق] رضازاده شفق	استاد ادبیات	دانشگاه برلین	تهران	تهران، ۱۲۷۶
زنگنه، عبدالحمید	حقوقدان	دانشگاه پاریس	تهران	کرمانشاه، ۱۲۸۳
معاون، حسین	پرشک	دانشگاه پاریس	تهران	کرمانشاه، ۱۲۸۵
معظمی، سیف‌الله	استاد حقوق	دانشگاه پاریس	تهران	کلیپایگان، ۱۲۸۶
سنجابی، کریم	استاد حقوق	دانشگاه پاریس	تهران	کرمانشاه، ۱۲۸۳
بازرگان، مهدی	استاد رشته مهندسی	دانشگاه پاریس	تهران	تهران، ۱۲۸۶
زیرک‌زاده، احمد	مهندس	دانشگاه ژنو	تهران	اصفهان، ۱۲۸۷
صالح، ال‌هیبار	کارمند	مدرسه میسیونرها	تهران	کاشان، ۱۲۷۵
امیرعلائی، شمس‌الدین	حقوقدان	دانشگاه پاریس	تهران	تهران، ۱۲۷۴
حق‌شناس، جهانگیر	مهندس	دانشگاه تهران	تهران	تهران، ۱۲۷۶
حسینی، کاظم	مهندس	دانشگاه پاریس	تهران	تهران، ۱۲۷۶
پارسا، اصغر	کارمند	دانشگاه تهران	تهران	شوی، ۱۲۹۲
رجیبی، داود	استاد مهندسی	دانشگاه برلین	تهران	۹، ۱۲۹۱
غفاری، ذکاء	استاد علوم سیاسی	دانشگاه برلین	تهران	تهران، ۱۲۶۵

فعالیت‌های سیاسی بعدی	فعالیت‌های سیاسی قبلی	خاستگاه قومی	خاستگاه طبقاتی
جبهه ملی مصدق	ندارد	فارس	طبقه متوسط
در سال ۱۳۲۴ حزب ایران را ترک کرد	حزب دموکرات	آذری	طبقه متوسط
جبهه ملی مصدق	ندارد	کرد	اشراف ایلی
جبهه ملی مصدق	در سال ۱۳۱۹ زندانی بود	فارس	طبقه بالا
جبهه ملی مصدق	ندارد	فارس	طبقه بالا
جبهه ملی مصدق	ندارد	کرد	اشراف ایلی
در سال ۱۳۲۵ حزب ایران را ترک کرد	ندارد	آذری	طبقه متوسط
جبهه ملی مصدق	ندارد	فارس	طبقه متوسط
جبهه ملی مصدق	ندارد	فارس	طبقه متوسط
در سال ۱۳۲۴ حزب ایران را ترک کرد	ندارد	قاجاری - فارس	اشراف قاجاری
جبهه ملی مصدق	ندارد	فارس	طبقه متوسط
جبهه ملی مصدق	ندارد	فارس	طبقه متوسط
جبهه ملی مصدق	ندارد	آذری	طبقه متوسط
جبهه ملی مصدق	ندارد	فارس	طبقه متوسط
در سال ۱۳۲۴ حزب ایران را ترک کرد	در سال ۱۳۱۹ زندانی بود	فارس	طبقه متوسط

جدید رعد امروز، می‌کوشید تا بازاریان، علما و ایلات و عشایر را علیه «بازمانده‌های خطرناک دیکتاتوری نظامی»، «کمونیسم الحادی» حزب توده، و «الیگارشی فاسد» خانواده‌های صاحب زمین لقب‌دار بسیج کند. سیدضیاء، پنج‌ماه بعد، نام سازمان را دوباره به حزب اراده ملی تغییر داد و براساس سلسله مراتب متمرکز و سختی آن را سازماندهی کرد. گرچه این حزب کاملاً با انگلیس همگام بود، ساختار آن، اکثر ناظران غربی از جمله میلسپو را به یاد حزب فاشیست ایتالیا می‌انداخت.^۱ در برنامه این حزب، لغو همه قوانین مغایر با روح مشروطیت؛ تشکیل شوراهای ایالتی مطابق قانون اساسی؛ ایجاد کمیته‌های عشایری در وزارت کشور؛ حمایت از صنایع دستی؛ تقویت مذهب و روحیه میهن‌پرستی از طریق مدارس عمومی، باشگاههای محلی و روزنامه‌ها؛ ممنوعیت نشریات ضد مذهبی؛ توزیع زمینهای دولتی در بین دهقانان؛ تشکیل ارتش داوطلبانه؛ تشویق تجارت داخلی؛ و نابودی «بازمانده‌های استبداد شخصی و بنیادهای الیگارشی طبقاتی»، خواسته شده بود.^۲

نشریه حزب، رعد امروز، بیشتر به موضوعات اصلی برنامه حزب می‌پرداخت. این نشریه، رضاشاه را - که همواره با عنوان رضاخان از وی نام می‌برد - به دلیل چپاول کشور، تضعیف مذهب، زیرپا گذاشتن اصول قانون اساسی، تشدید خصومت‌های طبقاتی، زیر فشار قراردادن مردم یا گرفتن مالیاتهای سنگین، ایجاد بوروکراسی سرطانی و مصرف منابع کمیاب برای ایجاد ماشین عظیم جنگی و بی‌توجهی به نیازهای ضروری داخلی محکوم می‌کرد.^۳ این نشریه، برای جلوگیری از برقراری دوباره دیکتاتوری، کاهش نفقات ارتش به ۵۰ هزارتن، از بین بردن نفوذ شاه در بین افسران، محکومیت عمومی هواداران رضاشاه و مصادره همه داراییهای دربار و زمینهای سلطنتی را پیشنهاد می‌کرد. همچنین، در مقالات رعد امروز همواره این بحث وجود داشت که حق مالکیت خصوصی اصل اساسی اسلام و قانون

1. A. Millspaugh, *Americans in Persia* (Washington, D. C., 1946), p. 78.

۲. حزب اراده ملی. مراننامه حزب (تهران، ۱۳۲۴)، صص ۲۵-۱.

۳. «ارتش باید اصلاح شود»، رعد امروز، ۲۱ دی ۱۳۲۳؛ «رضاخان و ارتش»، همانجا، ۱ خرداد ۱۳۲۴؛ «رضاخان دشمن مذهب»، همانجا، ۱۶ فروردین ۱۳۲۴؛ «خطر انقلاب»، همانجا، ۱۸ مرداد ۱۳۲۳؛ «وضعیت سرطانی»، همانجا، ۲۵ خرداد ۱۳۲۳.

اساسی ایران است؛ انحصارات دولتی و مالیات بر درآمدها «بار سنگینی بر دوش اصناف بی چیز است»؛ «عملکرد شرم آور» رضاشاه در تنبیه بدنی ناقضان مقررات مهار قیمتها باید متوقف شود؛ و تا هنگامی که قدرت در دست السلطنه‌ها، الدوله‌ها و الممالک‌ها متمرکز باشد، کشور عقب مانده خواهد بود. رعد امروز به روشنفکران نیز سخت می تاخت و آنان را به دلیل افاده فروشی روشنفکرانه، همکاری با استبداد رضاشاهی، الحاد، هدر دادن منابع ملی برای کسب مدارک تحصیلی از خارج و تقلید کورکورانه از غرب، محکوم می کرد.^۱ او همچنین بر استفاده از لقب سید و استفاده از کلاه خزدار قدیمی ایرانی به عنوان نماد احساسات و دلسوزیهایش پافشاری می کرد. شگفتی آور نبود که برنامه‌های سیدضیاء را خرده فروشان بازار، از جمله صنفهای مغازه داران و مقامات مذهبی محافظه کار و به ویژه واعظ برجسته، خلیل زاده که در سال ۱۳۰۳ در سازماندهی نهضت ضد جمهوری خواهی فعال بود، بپذیرند. همچنان که وابسته نظامی انگلیس در گزارش خود می نویسد، بیشتر بازرگانان، رهبران صنفی و روحانیون، «از ترس حزب توده» به سیدضیاء پیوستند.^۲ حزب وطن، علی رغم این کامیابیها از نامزدهای خود در انتخابات مجلس پشتیبانی نکرد و در عوض برای انتخاب دوباره نمایندگان طرفدار انگلیس فراکسیون میهن تلاش کرد. با وجود این، خود سیدضیاء با کمک حزب و نفوذ خانواده ثروتمند طاهری، از خورده یزد انتخاب شد.

برخوردهای پیچیده میان بیشتر نامزدها - اعم از وابستگان حزبی و یا نامزدهای مستقل - نیروهای گوناگون اجتماعی و جناحهای مختلف موجود در پور و کراسیهای محلی را می توان به خوبی در انتخابات اصفهان، شیراز و تبریز دید. انتخابات اصفهان با رقابت پنج نامزد برجسته و بیش از بیست نامزد معمولی بر سر کرسی آغاز شد. قدرتمندترین نامزد، حقوقدان جوانی از حزب توده به نام تقی

^۱ «بروجه نظامی» همانجا، ۱۸ خرداد ۱۳۲۳؛ «دربار و سیاست»، همانجا، ۱۱ خرداد ۱۳۲۳؛ «ایران به یک ارتش واقعی ملی نیازمند است»، همانجا، ۱۰ بهمن ۱۳۲۳؛ «برای ۲۷۰ میلیون تومان دیگر چه اتفاقی افتاد» همانجا، ۵ خرداد ۱۳۲۴؛ «حق مالکیت خصوصی»، همانجا، ۷ خرداد ۱۳۲۳؛ «انحصارات دولتی»، همانجا، ۲۷ خرداد ۱۳۲۳؛ «مجازات بدنی علیه مسلمین هرگز»، همانجا، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۳؛ «روشنفکران: بدبختی ایران»، همانجا، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۳.

فداکار بود. کارگران تازه سازمان‌یافته نساجی و تا حدودی مزدبگیران بازار از او پشتیبانی می‌کردند. کنسول انگلیس با توصیف اوضاع این حوزه انتخاباتی به عنوان نمونه تمام عیاری از مبارزه طبقاتی میان سرمایه و کار، قدرت تقی فداکار را چنین شرح می‌دهد:

زمان رضاشاه، زمین‌داران و کارخانه‌داران - که اغلب جاهل، معتقد به همه‌کاره بودن پول، تا حدودی ارتجاعی و منحصرأ علاقه‌مند به جمع‌آوری هرچه بیشتر پول بودند - با کمک دولت مرکزی دوباره بر اصفهان مسلط شده بودند. اما پس از تغییر رژیم در سال ۱۳۲۰ و از بین رفتن ممنوعیت تبلیغات کمونیستی، حزب توده با حمایت شوروی و به رهبری محلی فداکار و با بهره‌گیری از نخاع میان کارگران و سرمایه‌داران، گسترش یافت. اکنون اصفهان به علت وجود شمار بسیاری کارگر ناآگاه که به آسانی سازمان یافته‌اند، مرکز این مبارزه است.^۱

مخالفان اصلی حزب توده را سیاستمداری محلی، به نام سید حسام‌الدین دولت‌آبادی رهبری می‌کرد. دولت‌آبادی فرزند یک رهبر برجسته مذهبی، بیشتر از جانب بزرگان اصناف و تجار بازار - به ویژه تجاری که در نتیجه مصادره زمینهای خوانین بختیاری توسط رضاشاه، صاحب زمین شده بودند - حمایت می‌شد. به گفته کنسول انگلیس، این تجار اکنون از یک سو از «انتقام» بختیاری‌ها و از سوی دیگر از «نمایندگان کارگران، که برای تحریک دهقانان، به روستاهای آنها هجوم آورده بودند» می‌ترسیدند.^۲ دولت‌آبادی را حزب اتحاد ملی نیز پشتیبانی می‌کرد. بنابراین، طبقه متوسط سنتی اصفهان به دلیل ترس از واکنش عشایر و انقلاب دهقانان و کارگران آماده بود تا برای همکاری با حزب سلطنت طلب اتحاد ملی، سیاستهای ضد مذهبی رضاشاه را فراموش کند.

سومین نامزد مهم، حیدرعلی امامی، تاجر و کارخانه‌دار ثروتمند بود. حامیان اصلی وی عبارت بودند از: کارخانه‌داران؛ خانواده‌های قدیمی زمین‌دار؛ اکبرمسعود (صارم‌الدوله) وارث ظل‌السلطان، شاهزاده معروف قاجار و حکمران سی‌ساله

1. British Consul in Isfahan, "Report on Isfahan", F. O. 371/Persia 1945/34-45476.

2. Idem, 3 May 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35120.

اصفهان؛ افسران پلیس، که بنا به گفته کنسول انگلیس رشوه‌های زیادی گرفته بودند؛^۱ و حزب وطن که می‌کوشید تا در برابر جنبش کارگری حزب توده اتحادیه‌های کارگری محافظه‌کار را سازمان دهد.

نامزد مهم دیگر، سیف‌پور فاطمی (مصباح‌السلطان) بود. فاطمی که یک زمین‌دار بزرگ و مشاور حقوقی رؤسای بختیاری بود، در حومه اصفهان به‌ویژه نائین و چهارمحال نفوذ زیادی داشت. گرچه مردم عادی فاطمی را نامزد انگلیس می‌دانستند و روزنامه خانواده وی، باختر نیز این تصور را تقویت می‌کرد، کنسول انگلیس از او چندان پشتیبانی نکرد و حتی او را به عنوان «فردی به شدت فرصت‌طلب» طرد کرد.^۲ آخرین نامزد، احمد قلی خان بختیاری، پسر بزرگ مرتضی قلی خان بختیاری بود. احمد قلی خان، بزرگ خاندان ایلخانی، در سال ۱۳۲۰ برای تصرف زمینهای مصادره‌شده خود، کسب اقتدار دوباره در خانواده حاج ایلخانی و «ها کردن بختیاری‌ها از سلطه نظامی به صحنه سیاست بازگشت. وی در سال ۱۳۲۲ به اهداف اصلی خود رسیده بود: بر کل منطقه بختیاری، از دزفول در غرب تا چهارمحال در شرق و از رامهرمز در جنوب تا فریدن در شمال حکمران شده بود، بیشتر زمینهای خانوادگی خود را به دست آورده بود و رؤسای حاج ایلخانی را به قبول حکمرانی خود وادار کرده بود. مهمتر اینکه، او ارتش، از جمله ژاندارمری را ترغیب کرده بود تا سرزمینهای بختیاری را ترک کنند. کنسول بریتانیا در اصفهان در گزارش خود می‌نویسد که حکومت به محض آگاهی از اینکه نیروهای مسلح به «تیراندازی به سوی افسران خود تمایل بیشتری دارند تا به سوی مردان مسلح ایلات و عشایر»، آنها را از سرزمینهای بختیاری خارج ساخت.^۳

با اوج گرفتن مبارزه انتخاباتی، دو نامزد آخر، نامزدی خود را به حوزه‌های همجوار منتقل کردند. فاطمی با کمک بختیاری‌ها نماینده نجف‌آباد شد. احمد قلی خان بختیاری هم به نمایندگی شهرکرد، مرکز تجاری قبیله‌اش، برگزیده شد و دایی او محمدتقی خان اسعد که ده سال در زندان به سر برده بود، از حوزه انتخاباتی دزفول برنده شد. با کنارکشیدن فاطمی و احمد قلی خان، سه نامزد باقی‌مانده به

1. Idem, 21 August 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-31412.

2. Idem, 10 March 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40163.

3. Idem, 15 April 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-31412.

تشویق کنسول انگلیس و اکبر مسعود که اکنون رئیس شورای نظارت بر انتخابات شده بود قرار گذاشتند تا از طرفداران خود بخواهند که سه رأی خود را به اسم هر سه نفر به صندوق بریزند. در شمارش نهایی، فداکار با ۳۰۴۹۹ رأی، اول؛ دولت آبادی با ۲۹۴۷۰ رأی، دوم و امامی با ۲۷۸۷۰ رأی، سوم شد. کنسول انگلیس اعتراف می‌کند که نامزد حزب توده در رتبه اول قرار داده شد تا نوعی «سوپاپ اطمینان» لازم برای نارضایتی طبقه کارگر فراهم شود.^۱

از سوی دیگر، انتخابات شیراز نیز نوع تغییر یافته و جدید سیاست سنتی دستکاری‌های قبیله‌ای بود. در یک سو، ناصرخان، فرزند ارشد ایلخان قشقایی که به دست رضاشاه کشته شد، قرار داشت. ناصرخان پس از رهایی از زندان در سال ۱۳۲۰، با مأموران آلمانی ارتباط برقرار کرد، با بویراحمدی‌ها متحد شد و در جنگ سمیرم، در تیرماه ۱۳۲۲، آخرین بازمانده‌های ارتش را از سرزمینهای عشایری خود بیرون راند. وی پیش از شروع انتخابات پیشنهاد کرد در صورتی که حکومت مرکزی لقب ایلخان را به او بازگرداند و در انتخاب شش نامزد قشقایی همکاری کند او نیز به ارتباط با آلمانیها پایان خواهد داد. در سوی دیگر، ابراهیم قوام (قوام‌الملک) وارث ایلخان پیشین خمسه و دوست نزدیک انگلیسیها بود. حکومت مرکزی در روزهای حساس پس از جنگ سمیرم، ابراهیم قوام را به استانداری فارس منصوب کرد و هزار قبضه تفنگ در اختیار او قرار داد تا در میان خمسه و لرهای ممسنی که از قشقایی‌ها می‌ترسیدند پخش کند. وی با شروع مبارزه انتخاباتی، هواداران خود را به عضویت شورای نظارت بر انتخابات درآورد، تنها نامزد حزب توده را از شهر بیرون راند و صندوقهای رأی را از نواحی قشقایی و بویراحمدی دور کرد. در نتیجه، سه تن از پنج نامزد پیروز - مهدی قوام، امام جمعه و علی دهقان - کاملاً پشتیبان ابراهیم قوام شدند. نفر چهارم، سردار فاخر حکمت به شدت با قشقایی‌ها مخالف بود، زیرا آنان در ناحیه خویش رعایای او را به تحویل ندادن سهم سالانه محصول تشویق می‌کردند. پنجمین نامزد پیروز، مهدی نمازی تاجر میلیونری از فراکسیون میهن بود که بر سر آرای مردم ممسنی وارد معامله شد. ناصرخان، پس از ناکامی در شیراز، تنها توانست برادر کوچکتر خود را از حوزه انتخاباتی آباده، شهری در مرکز سرزمین

1. Idem, 16 August 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35121.

قشقایی، به مجلس بفرستد.

انتخابات تبریز و جنجال بعدی آن در مجلس غالباً عنوانهای اصلی نشریات بود. پیش از شروع انتخابات، مهمترین صاحبان صنایع شهر دست یاری به سوی کنسولگری انگلیس دراز کردند، چرا که به نظر آنان حزب توده مالکیت خصوصی، مذهب، حضور اشراف در مجلس و بهره‌وری اقتصادی را «از آن رو که کارگران بدون نظارت دائمی کارفرمایان کار نمی‌کردند تهدید می‌کرد.»^۱ کنسول انگلیس می‌نویسد که «در میان محافظه کاران، صاحبان صنایع بیش از همه بیمناک هستند، زیرا نگران‌اند که گروه‌های نسبتاً متشکل کارگران کارخانه‌ها از کمونیستها پشتیبانی کنند. ولی زمین‌داران چندان نگران و عصبانی نیستند، زیرا به درستی مطمئن هستند که اکثریت دهقانان همچنان به رهبری آنان گردن خواهند نهاد.»^۲

صاحبان صنایع که از کمک انگلیسیها ناامید شده بودند، نه کرسی شهر را به دوازده نامزد زیر واگذار کردند: امیر نصرت اسکندری، زمین‌دار ثروتمند قاجاری از فراکسیون آذربایجان؛ دکتر ابوالحسن صادقی، پزشک تحصیلکرده اروپا که با حزب ایران ارتباط نزدیکی داشت؛ شیخ الاسلام فرزند رهبر معروف شیخی که در انقلاب مشروطه شرکت کرده بود و در سال ۱۲۹۰ توسط روسها اعدام شده بود؛ دکتر یوسف مجتهدی، زمین‌دار بزرگ، نامزد فرقه عدالت و بستگان یکی از مجتهدان نامدار که در سالهای پایانی سده نوزدهم جامعه محافظه کار متشرعه را رهبری کرده بودند؛ ایپکچیان، تاجر محلی که با شوروی رابطه تجاری داشت؛ اصغر پناهی، تاجر و زمین‌دار ثروتمند اطراف تبریز؛ علی سرتیپ‌زاده، متحد شیخ الاسلام و انقلابی کهنه کاری که در انقلاب مشروطه جنگید و تا سال ۱۳۰۶، که در پی ادامه پشتیبانی از رضاشاه از حزب اخراج شد، دبیر شاخه محلی فرقه کمونیست بود؛ و بالاخره سه نامزدی که حزب توده و اتحادیه‌های محلی وابسته کاملاً از آنها پشتیبانی می‌کردند. این اتحادیه‌های کارگری نه تنها خواستار اصلاحات اقتصادی بلکه استفاده از زبان آذری در مدارس دولتی و دادگاهها، حفاظت از صنایع محلی، توزیع زمینهای رضاشاه در بین دهقانان بی‌زمین و حمایت از اقلیتهای مذهبی بودند.^۳ این سه نامزد

1. British Consul in Tabriz, 3 August 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35073.

2. Idem, 8 July 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35092.

3. Idem, "The programme of the Azerbaijan workers Committee", F. O. 371/Persia

انتخاباتی توسط پیشه‌وری، کمونیستی که یازده سال در زندان به سر برده بود، رهبری می‌شدند.

با آغاز انتخابات، استاندار آذربایجان، سرلشکر مقدم، زمین‌داران هواخواه خود را به عضویت شورای نظارت بر انتخابات درآورد، همهٔ صندوقهای رأی را از دسترس توده‌های فقیر دور کرد و به پلیس دستور داد تا رأس ساعت شش - ساعتی که کارگران کارخانه‌ها از کار روزانه بومی‌گشتند - حوزه‌های رأی‌گیری را تعطیل کند. واکنش دیر هنگام مقامات شوروی، وادار ساختن مقدم به کناره‌گیری و استفاده از کامیونهای خود برای انتقال کارگران به حوزه‌های رأی‌گیری بود. در گزارش وزارت خانه انگلیس آمده است که «در مشهد، کنسول شوروی خیلی دیر جنید و هیچ نامزدی از حزب توده در انتخابات پیروز نشد. اکنون به نظر می‌رسد روسها می‌کوشند تا فرصت از دست رفته را در آذربایجان جبران کنند. از این وضعیت نباید ناراحت شویم، زیرا کنسولهای ما در مناطق خودشان نامزدهای محلی را رد کرده‌اند. به همین دلیل، کل پنج نامزد کنونی حزب توده هم تا آن اندازه خطرناک به نظر نمی‌رسند.»^۱ در شمارش نهایی، پیشه‌وری و نامزد دیگری از حزب توده حداکثر آرا را در بین نه نمایندهٔ منتخب به دست آوردند. البته شورای نظارت بر انتخابات اعتبارنامه‌های آنها را تأیید نکرد و در عوض کرسیها را به امیر نصرت اسکندری، صادقی، شیخ‌الاسلام، سرتیپ‌زاده، مجتهدی، پناهی و ایپکچیان داد. نتیجهٔ این اقدام دو سال بعد در غائلهٔ آذربایجان آشکار شد.

گشایش مجلس چهاردهم (بهمن - اسفند ۱۳۲۲)

ورود نمایندگان به تهران، در اوایل بهمن ماه ۱۳۲۲، پیش‌بینی‌های بدبینانهٔ شاه را قوت بخشید. زیرا گرچه برخی مجلس آینده را مجلسی پر از انقلابیون تصور می‌کردند، بسیاری دیگر پی بردند که به احتمال زیاد نمایندگان سلطنت طلب در برابر زمین‌داران، رؤسای ایلات، روشنفکران، کارمندان دولتی و رهبران دینی ضدسلطنت به زانو درمی‌آیند. وابستهٔ نظامی انگلیس پنج هفته پیش از گشایش مجلس گفته بود که «احتمالاً مسئلهٔ ارتش، هم از لحاظ میزان بودجهٔ اختصاصی آن و مزایای اندکی که

برای کشور دارد و هم از این لحاظ که شاه می‌خواهد آن را کاملاً در سلطه خود نگهدارد، اولین مسئله مورد بحث مجلس جدید خواهد بود.^۱ یک هفته بعد، همان منبع گزارش می‌دهد که «در این چند روز آشکار شده است که اگر شاه می‌توانست از گشایش مجلس جلوگیری کند، مجلسی در بین نبود. او درباره گروه قدرتمند مشروطه‌خواه مجلس که تهدیدی برای جلوگیری از عملی شدن آرزوهای استبدادی است، گزارشهای ناراحت‌کننده‌ای داشت.»^۱ شاه در آخرین اقدام برای جلوگیری از این وضعیت خطرناک پیشنهاد کرد که اگر مصدق نماینده برجسته تهران، انتخابات را باطل سازد و زمینه‌های فساد و دخالت‌های بیجا را از میان بردارد، نخست‌وزیری را به وی واگذار خواهد کرد. البته مصدق نیز پاسخ داد تنها در شرایطی پیشنهاد را می‌پذیرد که نظام انتخاباتی فوراً اصلاح شود و رأی‌گیری دوباره بدون هیچ‌گونه تأخیری آغاز شود.^۲ شاه با این حساب که رویارویی با خطر کنونی بهتر از رویارویی خطر بزرگتری است که چند هفته بعد در نتیجه اصلاح نظام انتخاباتی پدید می‌آید، آن شرط را نپذیرفت.

با گشایش مجلس، به نظر می‌رسید که نگرانیهای اولیه شاه بی‌اساس نبوده است، زیرا هرچند مجلس جدید از لحاظ ترکیب اجتماعی همانند مجالس پیشین بود، حضور ۶۰ نماینده جدید در مجلسی با ۱۲۶ نماینده، ترکیب سیاسی آن را تغییر می‌داد.^۳ فراکسیون سلطنت طلب اتحاد ملی نه تنها موقعیت مسلط خود را از دست داده بود، بلکه اکنون در محاصره شش گروه مخالف زیر قرار گرفته بود: فراکسیون دموکرات؛ فراکسیون میهن؛ فراکسیون آزادی؛ فراکسیون مستقل؛ فراکسیون توده؛ و فراکسیون منفردین.

ائتلافهای همواره در حال تغییر میان این هفت فراکسیون، مجلس چهاردهم را به محیط پیچیده چانه‌زنی سیاسی تبدیل کرد و در نتیجه آن، طی دو سال بعدی، ۷

1. British Military Attaché to the Foreign Office, 17 and 24 January 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40205.

2. British Minister to the Foreign Office, 20 and 22 January 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40186.

۳. مجلس چهاردهم ۱۳۶ کرسی داشت، اما از میان نمایندگان منتخب، ۵ تن از آنها اعتبارنامه‌هایشان به تصویب نرسید؛ در نماینده اندک زمانی بعد از افتتاح مجلس درگذشتند و دو نفر دیگر استعفا دادند و یک نفر نیز به دلیل فعالیت به طرفداری از آلمانیها، توسط انگلیس زندانی شد.

نخست‌وزیر، ۹ کابینه و ۱۱۰ وزیر بر سر کار آمدند. در واقع، بی‌ثباتی حکومتی چنان جدی و بحث‌های مجلس اغلب چنان داغ و پرشور شده بود که بیشتر ناظران خارجی، به‌ویژه دیپلمات‌های غربی، از تلاش برای سردرآوردن از کار مجلس دست کشیدند و به این نتیجه رسیدند که سیاست ایران چیزی بیش از داد و بیدادهای افراد عقب‌مانده نیست. البته بررسی دقیق فراکسیونها نشان می‌داد که رفتار نمایندگان کاملاً با علائق مذهبی، دیدگاه‌های ایدئولوژیکی، پیوندهای خارجی و مهمتر از همه پایگاه‌های طبقاتی آنان هماهنگ بود.

فراکسیون اتحاد ملی کمتر از سی نماینده را دربرمی‌گرفت. گرچه این فراکسیون نسبت به مجلس پیشین هواداران بسیاری را از دست داده بود، پشتیبانی چهار نماینده برجسته‌تر را به دست آورده بود: عزت‌الله بیات، نماینده و عضو خانواده بیات اراک؛ ناصر قلی اردلان، بزرگ خاندان خانواده‌ای لقب‌دار و زمین‌دار در کردستان؛ دولت‌آبادی، نماینده محافظه‌کار اصفهان؛ و سیدمحمد صادق طباطبایی، رئیس فرقه اعتدالیون در سالهای ۱۲۹۰ و فرزند مجتهد معروف مشروطه‌خواه. این فراکسیون از بیست زمین‌دار، چهار کارمند، سه رهبر مذهبی، دو بازرگان و یک حقوق‌دان تشکیل شده بود. همه آنها در زمان رضاشاه کار و بار خوبی داشتند: سیزده تن به‌طور منظم نماینده مجلس بودند؛ چهارده تن دیگر از کارمندان عالی‌رتبه رضاشاه بودند؛ سه تن نیز از طریق طرح‌های اقتصادی زمان رضاشاه به ثروت هنگفتی رسیده بودند. همچنین، بیشتر آنها از حوزه‌هایی نامزد شده بودند که انتخابات آن حوزه‌ها بیشتر در دست فرماندهان ارتش قرار داشت.

از سوی دیگر، فراکسیون میهن بیست و شش نماینده را دربرمی‌گرفت که بیشتر آنها نماینده حوزه‌های انتخاباتی تحت نفوذ انگلیس بودند. اعضای این فراکسیون با رهبری مدنی، نمازی و طاهری - همان رهبرانی که در مجلس گذشته نیز حضور داشتند - اکنون از پشتیبانی سه تازه‌وارد مهم برخوردار بودند: سیدضیاء، سیاستمدار طرفدار انگلیس از یزد؛ امامی، کارخانه‌داری از اصفهان؛ و فاطمی، نماینده نجف‌آباد. این گروه از سیزده زمین‌دار، پنج تاجر - که اغلب با انگلیس روابط تجاری داشتند - سه روزنامه‌نگار، سه کارمند دولت، یک حقوق‌دان و یک شخصیت مهم مذهبی تشکیل می‌شد. در بیرون از مجلس، نظرات فراکسیون نه تنها توسط حزب وطن و جانشین آن، حزب اراده ملی، بلکه از طریق چند نشریه که مهمترین آنها نشریه

کوشش به سردبیری یک نماینده طرفدار انگلیس از بوشهر بود، بیان و تبلیغ می‌شد. اعضای فراکسیون میهن با ۱۱ نماینده فراکسیون دموکرات همکاری نزدیکی داشتند. دموکراتها را که نزد مخالفان به «فراکسیون عشایر» معروف بودند، سه نماینده رهبری می‌کردند: صولت قشقایی؛ عباس قبادیان؛ رئیس طایفه کرد کلهر در کرمانشاه^۱ که پانزده سال در زندان به سر برده و بیشتر زمینهای خانوادگی خود را از دست داده بود؛ و مهدی فرخ (معتصم السلطنه) وزیری که توسط رضاشاه برکنار و اکنون با کمک طوایف ساکن سیستان به نمایندگی مجلس چهاردهم انتخاب شده بود. دموکراتها طبیعتاً به دنبال این‌گونه علائق و منافع مشترک خود بودند: حفظ امتیازاتی که عشایر از سال ۱۳۲۰ به دست آورده بودند؛ بازگرداندن زمینهای از دست رفته؛ حق حمل سلاح و کوچهای سالانه همانند روزهای خوب گذشته؛ بهبود موقعیت پشتیبانان آنها در ادارات دولتی محلی؛ و جبران سختیهای ناشی از اجبار آنان به ترک شیوه زندگی ایلی در دوره رضاشاه.

در حالی که بیشتر اعضای فراکسیونهای میهن و دموکرات از نواحی تحت اشغال انگلیس بودند، تقریباً همه افراد فراکسیون آزادی، از حوزه‌های تحت اشغال شوروی انتخاب شده بودند. اعضای این گروه را که جانشین فراکسیون آذربایجان بودند، همان اشراف شمالی رهبری می‌کردند: فرمانفرما؛ امیر نصرت اسکندری و احمد قوام که بیرون از مجلس بود. ابوالقاسم امینی، یکی از تازه‌واردان گروه، خویشاوند نزدیک آخرین پادشاه قاجار بود. امینی پس از اینکه فعالیت سیاسی را به اجبار رضاشاه کنار گذاشت، در تجارت خصوصی به کامیابیهای دست یافت و سپس در سال ۱۳۲۰ با انتشار روزنامه امید دوباره به صحنه سیاست بازگشت. روزنامه امید در دوره مجلس چهاردهم ارگان غیررسمی فراکسیون آزادی بود. در بین بیست نماینده فراکسیون دوازده اشراف زمین‌دار، دو رهبر مذهبی که در زمان رضاشاه مورد تعقیب و آزار بودند و چهار تاجر شمالی که به تقویت روابط تجاری با شوروی امیدوار بودند حضور داشتند. یکی از دو تاجر نامبرده بر این باور بود که کشاورزان و بازرگانان ما ناامیدانه به بازاری جهانی نیازمندند و چنین بازاری در شمال کشور وجود دارد، بنابراین، باید برای گسترش روابط با شوروی هر کاری را که می‌توانیم انجام دهیم.^۲

۱. در اصل: خوزستان.

۲. غ. رحیمیان، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۲ خرداد ۱۳۲۳.

حزب توده از دیدگاههای فراکسیون آزادی دربارهٔ مسائل خارجی و موضوعات قانون اساسی پشتیبانی می‌کرد. همهٔ هشت نمایندهٔ فراکسیون توده از روشنفکران جوان بودند، هرچند که دو نفر از آنها به خانواده‌های اشرافی تعلق داشتند.^۱ پنج تن از این هشت نفر، از جمله دو اشراف‌زادهٔ نامبرده، را رضاشاه به جرم حمایت از مارکسیسم زندانی کرده بود. به جز فداکار، همهٔ این نمایندگان از استانهای شمالی انتخاب شده بودند. اما آنان کرسیهای خود را بیشتر مدیون رأی دهندگان اتحادیه‌ها و زمین‌داران طرفدار شوروی، همچون احمدقوام و ابوالقاسم امینی بودند تا مقامات شوروی. گرچه فراکسیون توده همانند حزب توده نمی‌خواست با درگیر شدن در بن‌بستهای پارلمانی از فعالیتهای سیاسی در بین توده‌ها غافل بماند، از مجلس هم به‌عنوان نهاد قانونگذاری اجتماعی و جایگاه تبلیغاتی کاملاً بهره‌برداري کرد. سه نشریهٔ اصلی حزب، مردم، رهبر، رزم - که هر سه را اعضای فراکسیون منتشر می‌کردند - از نزدیک رخدادهای روزانهٔ آشفته و پیچیدهٔ مجلس چهاردهم را دنبال می‌کردند. افزون بر این، حزب توده در تیرماه ۱۳۲۲، سیزده سردبیر را در قالب «جبههٔ آزادی» و برای مبارزه با «ارتجاع طبقاتی» و «دیکتاتوری سلطنتی» متحد کرد. این جبهه، در بهمن‌ماه ۱۳۲۲، چنان گسترش یافته بود که بیش از بیست و هفت سردبیر روزنامه‌های کشوری و استانی را دربرمی‌گرفت.

فراکسیون مستقل با فراکسیون توده بسیار تفاوت داشت. پانزده عضو فراکسیون مستقل که وارثان فراکسیون عدالت مجلس سیزدهم بودند به دو دلیل عمده عنوان پارلمانی خود را تغییر دادند. این فراکسیون به رهبری دشتی، دولتمرد غیراشرافی گروه، برای نشان دادن عدم وابستگی فراکسیون به شاه و طبقهٔ بالای زمین‌دار اهمیت زیادی قائل بود. همچنین، از آنجا که اعضای فراکسیون کرسیهای خود را مدیون سهیلی طرفدار آمریکا بودند، خود را مستقل از انگلیس و اتحاد شوروی قلمداد می‌کردند. این فراکسیون با پیوستن عباس مسعودی سردبیر روزنامهٔ بانفوذ اطلاعات به آن، تقویت شد. فراکسیون مستقل را در بیرون از مجلس نیز حزب عدالت و نشریات پرنفوذ آن پشتیبانی می‌کردند.

فراکسیون منفردین هم ائتلاف سستی بود متشکل از حدود شانزده نماینده که

۱. از این هشت نفر، دو نفر حقوقدان، یک نفر پزشک، یک نفر استاد دانشگاه، دو نفر دبیر دبیرستان و یک نفر نیز مهندس بود. یک نفر نیز بیشتر دوران بزرگسالی خود را در فعالیتهای مخفی اتحادیه‌ای گذرانده بود.

معمولاً از رهبری مصدق، به‌ویژه در مورد مسائل خارجی و موضوعات مربوط به قانون اساسی پیروی می‌کردند. نزدیکترین افراد به مصدق، پنج نماینده حزب ایران و دو رهبر حزب هم‌رهان بودند. دیگر افراد نیز نمایندگان غیرحزبی بودند که از حوزه‌های انتخابی شمال کشور به مجلس راه یافته بودند. بیرون از مجلس، فراکسیون منفردین از جانب روزنامه‌های مستقل زیر حمایت می‌شد: مظفر با سردبیری حسین کی استوان، نظریه‌پرداز سیاست موازنه منفی؛ مرد امروز با سردبیری محمد مسعود که سرانجام به دلیل نوشتن مقاله‌های جنجال‌برانگیز و دودسرافرین کشته شد؛ و کیهان رقیب اصلی اطلاعات به‌عنوان مهمترین روزنامه‌های غیرحزبی کشور.

بنابراین، هفت فراکسیون مجلس و متحدین آنها در بیرون از مجلس در مسائل مهم خارجی، اجتماعی و قانونی با یکدیگر اختلاف داشتند. در مسائل خارجی به‌ویژه پس از شروع جنگ سرد، فراکسیونهای «میهن» و «دموکرات» طرفدار انگلیس، «توده» و «آزادی» طرفدار اتحاد شوروی، «مستقل» و «اتحاد ملی» طرفدار ایالات متحده و «منفردین» نیز بی طرف بودند. در خصوص مسائل اجتماعی به‌ویژه ضرورت اصلاحات اساسی، فراکسیونهای «توده»، «منفردین» و گاهی اوقات فراکسیون «مستقل» خواستار تغییرات اساسی بودند؛ اما فراکسیونهای «میهن»، «آزادی» و «اتحاد ملی» برای حفظ وضع موجود تلاش می‌کردند. درباره مسائل مربوط به قانون اساسی، به‌ویژه مشکل جدی تعیین مقام اداره‌کننده نیروهای مسلح، فراکسیون اتحاد ملی به تنهایی در برابر فراکسیونهای میهن، دموکرات، آزادی، توده، مستقل و منفردین قرار گرفته بود.

مجلس چهاردهم (اسفند ۱۳۲۲ — اسفند ۱۳۲۴)

مجلس چهاردهم که عادی و آرام‌گشایش یافته بود ناگهان به کانون حمله‌ای شدید علیه شاه تبدیل شد. فراکسیونهای آزادی، میهن، دموکرات، مستقل و منفردین همراه با نمایندگان حزب توده، به آسانی فراکسیون اتحاد ملی را در انزوا قرار دادند و بلافاصله با ترتیب دادن مراسم سوگند جدید بر وظیفه هر نماینده در دفاع از حقوق قانونی مجلس تأکید کردند. نمایندگان، همچنین، اسعد بختیاری از فراکسیون دموکرات و مدنی از فراکسیون میهن را به ترتیب به مقام رئیس و نایب‌رئیس مجلس

انتخاب کردند. افزون بر این، آنان مهمترین پستهای کمیته‌های مهم مجلس را اشغال کردند؛ جایی که همه قوانین نخست در آنجا بررسی و اصلاح می‌شد. اعضای فراکسیون ملی، فقط پنج کرسی از هجده کرسی کمیته امور مالی، دو کرسی از شانزده کرسی کمیته امور خارجی و دو کرسی از سیزده کرسی کمیته نظامی را به دست آوردند. کمیته نظامی که از لحاظ حفظ کنترل ارتش برای شاه ضروری بود، شامل پنج رئیس عشایری بود که در دهه گذشته فشار حملات نظامی را تحمل کرده بودند. بدین ترتیب، دشمنان ارتش تصمیم داشتند سرنوشت ارتش را تعیین کنند.

هنگامی که کارهای عادی کاملاً به انجام رسید، جناح ضدسلطنت با وادار کردن سهیلی به استعفا، حالت تهاجمی به خود گرفت. هرچند سهیلی به هیچ روی مورد علاقه دربار نبود، با راه دادن شش سلطنت طلب به آخرین کابینه خود، دخالت جنجال برانگیز در انتخابات و خلافکاری در توزیع مواد غذایی، مخالفت بسیاری از اعضای جناح ضدسلطنت را برانگیخت.^۱ حتی برخی از اعضای فراکسیون مستقل نیز نسبت به وی بی اعتماد شده بودند.

بلافاصله پس از سقوط کابینه سهیلی، نمایندگان از گروههای اصلی ضد دربار – فرمانفرمایان از فراکسیون آزادی، فرخ از فراکسیون دموکرات، طاهری از فراکسیون میهن و مصدق از فراکسیون منفردین – پس از ساعتها نشست و گفتگو درباره انتخاب محمدساعد به توافق رسیدند. ساعد که در مقام یک دیپلمات حرفه‌ای دوازده سال در خارج از کشور خدمت کرده بود، فردی مستقل از دستگاه رضاشاه قلمداد می‌شد. او، همچنین، به عنوان دوست نزدیک مدنی و یک آذربایجانی تحصیل کرده باکو که مدتی سفیر ایران در مسکو بود، هم مورد پذیرش سیاستمداران طرفدار انگلیس و هم مورد پذیرش اشراف طرفدار شوروی قرار گرفت. وزارت امور خارجه انگلیس معتقد بود که ساعد فردی محترم و قابل اعتماد است و با متفقین هم برخورد دوستانه‌ای دارد ولی نمی‌تواند در برابر نمایندگان ایستادگی کند.^۲ ساعد پس از کسب آرای اکثریت مجلس و فرمان سلطنتی، ضمن مشورت نزدیک با فراکسیونها، به تعیین وزرا مشغول شد. او در عین پافشاری بر حفظ پست وزارت

1. British Minister to the Foreign Office, 14 February 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35069.

2. British Foreign Office, 21 March 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40189.

امور خارجه برای خود، سه پست وزارت را به اعضای شمالی فراکسیون آزادی، یک پست را به فراکسیون مستقل و چهار پست دیگر را به نمایندگان جنوبی فراکسیونهای میهن و دموکرات واگذار کرد. او سالها بعد شکایت می‌کند که فراکسیونها آنقدر در ترکیب کابینه دخالت می‌کردند که نظیر آن را تا به حال هرگز ندیده بود و بالاخره مجبور به کناره‌گیری شد. در این هنگام روزنامه‌های هواخواه سلطنت اعتراض کردند که نمایندگان با دخالت مستقیم در انتخاب وزرا، تفکیک قوا میان مقننه و مجریه را نقض می‌کنند.^۱ این نخستین انتقاد از چندین انتقاد قانونی از مجلس چهاردهم بود.

ساعد با معرفی وزرا و ارائه برنامه دولت به مجلس، رأی اعتماد بیشتر نمایندگان را به دست آورد. در این برنامه دو تغییر مهم وعده داده شده بود. یکم، اینکه بودجه سالانه نیروهای مسلح ماه به ماه پرداخت شود تا ارتش از نظر مایحتاج روزانه به دولت وابسته باشد. دوم، در این برنامه اعلام شده بود که نخستین هدف دولت اصلاح ارتش و قانونی‌ساختن شیوه اداره آن خواهد بود.^۲ بنابراین، مباحث بعدی، به حملات همه‌جانبه‌ای علیه ارتش تبدیل شد.^۳ سخنگویی از فراکسیون آزادی استدلال کرد که شمار نفرات ارتش باید بسیار کاهش یابد و برای حفظ آزادیهای مدنی دوباره سازماندهی شود. فرد دیگری از همان فراکسیون پیشنهاد کرد که بخش زیادی از بودجه ارتش به شهربانی و ژاندارمری زیر نظر وزارت کشور داده شود. نفر بیوم از گروه مذکور، خواستار رسیدگی عمومی به «مسائل مالی» و «فعالیت‌های خائنانه» افسرانی شد که خودخواسته با رضاشاه همکاری کرده بودند. نماینده‌ای از فراکسیون «مستقل» بر لزوم نظارت فوری غیرنظامیان بر ارتش تأکید کرد. فرخ، سخنگوی دموکراتها، به افشای فعالیت‌های سیاسی رؤسای ستاد ارتش به ویژه تشکیل انجمن مخفی برای افسران محافظه کار پرداخت. نماینده‌ای از منفردین، از وزارت جنگ به دلیل تبلیغ نژادپرستانه علیه اقلیت‌های زبانی به ویژه علیه «ایرانیان عرب‌زبان

۱. م. ساعد، «نخستین تجربه من در نخست‌وزیری»، ۲۸ اسفند ۱۳۲۳، سالنامه دنیا، ۱۵ (۱۳۲۸)،

۱۵۹-۱۶۲؛ «در رابطه با نقش مجلس در تشکیل کابینه»، آینده، ۳ (مهر ۱۳۲۳)، ۲۸ و ۵۰.

۲. م. ساعد، مذاکرات مجلس. مجلس چهاردهم، ۲۶ فروردین ۱۳۲۳.

۳. درباره گفتگوهی مجلس در رابطه با دولت ساعد، رک: مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۷-۲۷، فروردین ۱۳۲۳.

خوزستان» انتقاد کرد. یک عضو دیگر «منفردین» مدعی شد که افسران عالی رتبه راههای گریز بسیاری را در مقررات مهم نظام وظیفه به وجود آورده بودند تا بتوانند دیپلمه‌هایی را که خواستار خرید کارتهای معافیت خود بودند بچاپند. این مباحث با حملات مستقیم سیدضیاء به شاه پایان یافت: «بیست سال تمام، منابع کمیاب را در راه ارتشی بی‌کفایت، فاسد و مستبد هدر داده‌ایم. این ارتش مردم را به وحشت انداخته، شهروندان بی‌گناه را دستگیر کرده و به ملت خیانت ورزیده است. فرصتی عالی است تا بودجه دفاعی را کاهش داده و ارتش را تحت نظارت مجلس قرار دهیم و مهمتر از همه اینها، رشته‌های پیوند میان فرماندهان عالی رتبه و شاه را قطع کنیم.» وابسته نظامی انگلیس در گزارش خود می‌نویسد که حزب توده به منظور همکاری علیه دربار، به سیدضیاء نزدیک شده است و مجلس به محدود کردن شاه «در چارچوبهای سخت قانونی» علاقه‌مند است.^۱ یک کارشناس حقوقی در وزارت امور خارجه که وظیفه تجزیه و تحلیل این «محدودیت‌های قانونی» را برعهده داشت، می‌نویسد: «شاه فرمانده کل است. اما حوزه عمل این فرماندهی، مورد بحث است. از آنجا که براساس متمم قانون اساسی، تفسیر قانون وظیفه مجلس است، مجلس می‌تواند بگوید که شاه تا چه حدودی باید نیروهای مسلح را فرماندهی کند.»^۲ همچنین، بولارد - که اکنون پس از تبدیل نمایندگیهای متفقین در تهران به سفارتخانه، سفير شده بود - گزارش می‌دهد که شاه در گفتگویی خصوصی، از نبود اقتدار در قانون اساسی شکایت می‌کرد و از این می‌ترسید که در «برابر نمایندگان، بی‌دفاع خواهد ماند.»^۳

نمایندگان ضدسلطنت، در بیرون از مجلس نیز مورد پشتیبانی چشمگیر جبهه آزادی و هیئت مالی آمریکایی به سرپرستی میلیسپو بودند. جبهه آزادی که از ۳۱ سردبیر نشریات تشکیل می‌شد، اکنون نشریه‌های مختلفی مانند مردم حزب توده، باختر خانواده فاطمی اصفهان، ندای عدالت حزب عدالت و امید امینی در

1. British Military Attaché, 3 April and 17 July 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40205.

2. British Embassy, "Memorandum on Royal Prerogatives in the Constitution," F. O. 371/Persia 1944/34-40187.

3. British Ambassador to the Foreign Office, 2 May 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40187.

فراکسیون آزادی را دربرمی‌گرفت. میلسپو که برای اجرای برنامه خود بر توازن در بودجه پافشاری می‌کرد، برای افزایش درآمدهای دولتی، در اختیارگرفتن همه ثروت رضاشاه و کاهش هزینه‌ها از طریق پایان‌بخشیدن به عملیات نظامی علیه عشایر و ایلات و کاهش مدت خدمت سربازی از ۲۴ ماه به ۱۲ ماه را پیشنهاد کرد. وابسته نظامی انگلیس بعدها می‌نویسد که «کاهش دوره خدمت سربازی، ارتش را به نهاد پیهوده‌ای مبدل خواهد کرد. یک‌چهارم تا یک‌سوم سربازان تنها به زبان ترکی سخن می‌گویند. پس، ۶ الی ۱۲ ماه وقت لازم است که آنها زبان فارسی را فراگیرند تا بتوانند دستورات را درک کنند.»^۱

دیگر زمان درگیری فرا رسیده بود و دست‌یابی به راه‌حلی درباره بحران قانون اساسی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. اکثر افراد انتظار داشتند که نمایندگان خواسته‌های خود را به شاه بقبولانند و یک دموکراسی پارلمانی حقیقی برقرار سازند. چند نفری هم فکر می‌کردند که شاه برای برپایی دوباره سلطنت نظامی، دست به کودتایی پیشگیرانه خواهد زد. اما روند رویدادها به گونه‌ای دیگر بود. زیرا تنها چند هفته پس از گشایش مجلس، برخی مسائل خارجی و اجتماعی در حوزه سیاسی مطرح شد و در نتیجه شکاف‌افتادن در جناح مخالف درباره سلطنت دوباره جان گرفت.

مسئله اجتماعی، شورش کارگری در اصفهان بود. بحران هنگامی آغاز شد که کارخانه‌داران محلی که در برابر خواسته‌های جنبش رادیکال کارگری عقب‌نشینی کرده بودند، به حمله متقابلی دست زدند. آنها نخست احزاب وطن، هم‌رهان و عدالت را به تشکیل اتحادیه‌های میانه‌رو تشویق کردند؛ سپس به فرماندهان نظامی رشوه دادن تا حکومت نظامی برقرار کنند؛ و سرانجام با خشم و نفرت کارگران خود را بیرون کردند و از شهر گریختند. به قول بولارد، «کارخانه‌داران از اینکه کارگران به اشخاص مهمی مثل آنان بی‌احترامی کرده بودند، خشمگین بودند... آنها، همچنین، از اینکه کارگزارانشان شعارهای خارجی مانند «برابری» سر می‌دادند عصبانی بودند.»^۲

1. British Military Attaché to the Foreign Office, 14 March 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45458.

2. British Ambassador to the Foreign Office, "A Note on Isfahan", F. O. 371/Persia 1944/34-40222.

این اقدام نه تنها کارگران را از دستمزد بلکه از نان روزانه نیز محروم می‌کرد، زیرا آنها جیره غذایی خود را از انبارهای غله کارخانه می‌گرفتند. کارگران ناامید، محاصره ارتشیان را شکستند و به انبارهای کارخانه راه یافتند. طبق برآورد، در این درگیری بیش از پنجاه تن به شدت زخمی شدند. دیگر اتحادیه‌های وابسته به حزب توده نیز با راه‌انداختن اعتصاب عمومی در شهر، بلافاصله همدردی خود را با آسیب‌دیدگان نشان دادند.

حوادث اصفهان که برخی افراد آن را «قیام کارگری»^۱ توصیف کرده‌اند، در سیاستهای محلی، ملی و پارلمانی واکنشهای چشمگیری پدید آورد. ناصر قشقایی، که از سال ۱۳۲۰ با ارتش و خمسه‌ای‌های طرفدار انگلیس می‌جنگید اکنون برای کمک به سرکوب «قیام» نیرو می‌فرستاد و به صورت پنهانی با ابراهیم قوام از خمسه، مرتضی قلی‌خان از بختیاری‌ها و استانداران فارس و اصفهان پیمان دوستی می‌بست. همچنین، به آگاهی شاه رساند که هرچند افراد قبیله او را رژیم پیشین مورد تعقیب و آزار قرار داده بود، آنها هیچ کینه‌ای به تاج و تخت ندارند و در حقیقت «حامی سلطنت» هستند. قشقایی به کنسول انگلیس نیز گفت که برای حفظ و برقراری نظم هرکار ممکن را انجام خواهد داد، زیرا وی از روسها به دلیل بدرفتاری با ترکمن‌ها و محبوبیت روزافزون آنها در بین شهرنشینان فقیر ایران می‌ترسد. وابسته نظامی انگلیس می‌نویسد که «ثروتمندان جنوبی» از این پیمان دوستی که علیه «خرابکاری حزب توده» بود، پشتیبانی کردند. سفیر انگلیس نیز می‌گوید که رقبای پیشین حاضر بودند اختلافهای گذشته را کنار بگذارند و با یکدیگر همکاری کنند، زیرا آنها مانند «همه ثروتمندان» امیدوار بودند تا با ایجاد ثبات ظاهری در منطقه «جنوب فتودالی» خود، از انقلاب اجتماعی جلوگیری کنند.^۲

در سطح ملی هم واکنشها شدید بود. شش سردبیر ضد دربار از جمله فاطمی، جبهه آزادی را ترک کردند و به تشویق سیدضیاء ائتلافی از نشریات ضدحزب توده

1. N. Fatemi, *Oil Diplomacy: Powderkeg of Iran* (New York, 1954), p. 216.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, 9 May and 7 August 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40187; British Consul in Shiraz, "Memorandum on Naser Khan", F. O. 371/Persia 1944/34-40180; British Ambassador to the Foreign Office, 18 July 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40187.

به نام «جبهه استقلال» به وجود آوردند. در عرض چندماه، اعضای جبهه استقلال به ۲۹ روزنامه و مجله رسید که باختر، کشور، کوشش، مرد امروز، وظیفه و رعد امروز از آن جمله بودند.^۱ رعد امروز در سرمقاله‌ای با عنوان «شورش در اصفهان» نگرانیهای بیشتر سردبیران محافظه‌کار را چنین خلاصه می‌کند: «حزب توده با دگرترین شیطانی مبارزه طبقاتی خود، کارگران ناآگاه را به نقض حق مقدس مالکیت خصوصی تحریک و مراکز صنعتی کشور را دچار هرج و مرج کرده است. این آشوب ثابت می‌کند که حزب توده دشمن مالکیت خصوصی، ایران و اسلام است. اگر حکومت حزب توده را سرکوب نکند این شورش حتماً، به انقلاب عمومی تبدیل خواهد شد.»^۲ همین روزنامه، در سرمقاله دیگری از ناصر قشقایی، ابراهیم قوام و مرتضی قلی بختیاری با عنوان قهرمانان ملی تمجید کرد و از شاه دست برداشته، حزب توده را مورد حمله قرار داد.

این رویداد به انشعاب حزب هم‌رمان نیز منجر شد. یک جناح که توسط دو نماینده حزبی رهبری می‌شدند، به شدت مخالف حزب توده و پشتیبان رؤسای عشایر و ایلات جنوبی بودند و نشریه جدیدی به نام شمع منتشر می‌کردند. اعضای جناح دیگر که از سوی سردبیران روزنامه امروز و فردا رهبری می‌شدند، از حزب توده پشتیبانی می‌کردند و از رؤسای ایلات و عشایر انتقاد می‌کردند و سازمان جدیدی به نام حزب سوسیالیست تشکیل دادند. آخرین بار نبود که «خطر کمونیستی» موجب تشکیل یک حزب سوسیالیست می‌شد.

این واکنشهای محلی و ملی، در سیاستهای مجلس هم آشکار شد. همچنان‌که وابسته نظامی انگلیس می‌گوید، میزان تلفات حوادث اصفهان - که در تهران بیش از ۶۰۰ نفر شایع شده بود - بلافاصله مسئله قانون اساسی را تحت الشعاع قرار داد و در نتیجه، دو گروه محافظه‌کار جنوبی «میهن» و «دموکرات» را از اشراف طرفدار شوروی و ضددربار شمالی فراکسیون آزادی جدا ساخت.^۳ فراکسیونهای میهن و دموکرات با پیوستن به فراکسیون درباری «اتحاد ملی» و تشکیل جناح اکثریت

۱. جبهه استقلال، «برنامه ما»، کوشش، ۱۶ آذر ۱۳۲۳.

۲. «شورش در اصفهان»، رعد امروز، ۲۶ اردیبهشت - ۵ خرداد ۱۳۲۴.

3. British Military Attaché to the Foreign Office, 8 May 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40205.

جدید، فعالیتهای ضد درباری خود را تعدیل و در عوض سیاستهای ضد توده‌ای خود را تشدید کردند. آنها، به اصطلاح یک قانون کار تهیه کردند که در آن به فرمانداران اجازه داده شده بود تا در مراکز صنعتی حکومت نظامی برقرار کنند. در این قانون آمده بود که چنین راه‌حل اساسی ضروری است، زیرا دو سال کشمکش پایدار میان کارفرمایان و کارگران، کشور را به آستانه هرج و مرج اجتماعی کشانده بود.^۱ آنها، همچنین، یک سلطنت طلب ضد کمونیست افراطی را به استانداری اصفهان منصوب کردند و به او دستور دادند که به هر قیمت، ولو پخش سلاح در بین عشایر بالقوه خطرناک، نظم و قانون را به آن شهر بازگرداند. افزون بر این، آنها با آوردن افراد مورد نظر دربار به جای وزرای عضو فراکسیون آزادی، کابینه ساعد را هم تغییر دادند. آنها در انتخابات میان دوره‌ای مجلس هم در کمیته‌های مهم، به ویژه کمیته نظامی، صاحب اکثریت شدند و محمدصادق طباطبایی از فراکسیون اتحاد ملی را به ریاست مجلس برگزیدند. بدین ترتیب، شاه به حمایت پارلمانی دور از انتظاری دست یافته بود.

فراکسیونهای میهن، دموکرات و اتحاد ملی طی چندماه بعدی ائتلاف خود را مستحکم کردند. هنگامی که دولت لایحه بودجه سالانه را به مجلس تقدیم کرد، اعضای فراکسیون آزادی که در کمیته مالی عضویت نداشتند، دریافتند که بودجه اختصاصی تهران بیست برابر بودجه کل آذربایجان غربی است، در حالی که جمعیت آذربایجان غربی سه برابر جمعیت تهران برآورد شده بود. نماینده‌ای از تبریز شکایت کرد که هروقت موضوع آموزش عمومی پیش می‌آید مردم اصرار می‌کنند که ترک‌زبانان باید فارسی یاد بگیرند. اما در عمل حاضر نیستید حتی درآمدهای جمع‌آوری شده در آذربایجان را برای ساختن مدرسه در آن استان بازگردانید.^۲ هنگامی که ساعد برخلاف توصیه‌های میلسپو لایحه فوری اختصاص ۱۵ میلیون تومان اضافی به وزارت جنگ را به مجلس تقدیم کرد، نه تنها فراکسیون اتحاد ملی بلکه فراکسیونهای میهن و دموکرات نیز از وی پشتیبانی کردند.^۳ فاطمی از فراکسیون

۱. وزیر صنایع، «قانون کار»، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۳.

۲. شیخ الاسلام، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۳ بهمن ۱۳۲۳.

۳. درباره گفتگوهای مجلس در خصوص این لایحه فوری، رک: مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم،

میهن که چندماه پیش خواهان کاهش نفقات ارتش بود، اکنون می‌گفت: «اگر ارتش قوی ایجاد نشود اصول مالکیت مخدوش است.» همچنین، فردی از فراکسیون دموکرات که سخنگوی آن پیشتر رؤسای ستاد ارتش را به شدت محکوم می‌کرد، می‌گفت که اکنون که خانه ما در آتش می‌سوزد، همه شهروندان باید از ارتشی قدرتمند پشتیبانی کنند، چرا که بدون ارتش قدرتمند این آتش سرتاسر ایران را فراخواهد گرفت.

گروه مخالف که نمی‌توانستند از تصویب این لایحه فوری جلوگیری کنند، بحث را به شکایت و عیب‌جویی عمومی از ارتش کشاندند. نماینده‌ای از حزب توده با پیشنهاد یک طرح ناموفق برای تحقیق از میزان فساد در ارتش، سؤال پیچیده و عجیبی طرح کرد: «گرچه پزشکی هستم با ده‌سال پیشینه، نمی‌توانم اجاره یک خانه مناسب را پرداخت کنم، ممکن است همکاران نماینده توضیح دهند که افسران ارتش با پیشینه چندساله چگونه می‌توانند نه تنها چنین خانه‌هایی بلکه همه خیابانها را بخرند؟» نماینده توده‌ای دیگر، طرحی مبنی بر تشکیل کمیته تحقیق دربارهٔ اخراج افسران عالی‌رتبه که در شهریور ۱۳۲۰ از جبهه فرار کرده بودند، ارائه داد. نماینده‌ای از فراکسیون مستقل، طرح اولیهٔ میلسپو برای کاهش مدت خدمت نظام از دو سال به یک سال را دوباره مطرح کرد ولی موفقیتی به دست نیاورد. فرد دیگری از همان فراکسیون استدلال کرد که مطابق قانون اساسی اداره همهٔ امور مهم، از جمله امور نظامی باید تحت نظارت غیرنظامیان باشد. معاون وزیر جنگ که برای سخنرانی در پشتیبانی از این لایحه فوری در جلسه حضور داشت، پاسخ داد که اگرچه گفته‌های سخنران پیشین کاملاً درست بود، قانون اساسی فرماندهی کل نیروهای مسلح را به شخص شاه واگذار کرده است. در این هنگام، مصدق پشت تریبون قرار گرفت و پس از تشریح تاریخ کوتاه جنبش مشروطیت، آشکارا ادعا کرد که «شاه به هیچ وجه حق ندارد در سیاست ملی دخالت کند، زیرا براساس قانون اساسی وزرا در مقابل مجلس مسئول هستند نه شاه. اگر شاه در سیاست ملی مداخله کند می‌تواند مسئول باشد و اگر مسئول باشد، پس بیشتر نمایندگان به این نتیجه خواهند رسید که پادشاهان هم ممکن است خلع شوند همان‌گونه که وزرا تغییر می‌کنند.» همچنین، مصدق نخست‌وزیر را نیز به باد انتقاد گرفت که به گونه‌ای رفتار می‌کند که «گویا ایران به یزد، کرمان و سایر قسمت‌های جنوب محدود می‌شود.»

علی‌رغم این گفت و شنودهای طولانی، ساعد لایحه فوری را به سبب حمایت فراکسیونهای دموکرات، میهن و اتحاد ملی به تصویب رساند. نمایندگان ضددربار جنوبی اکنون به دلیل ترس از حوادث اصفهان تصمیم گرفته بودند که از حمله به شاه صرف نظر کنند. هدف اصلی آنها دیگر نه از بین بردن پایه‌های نظامی استبداد سلطنتی بلکه تقویت نهادهایی بود که سدی در برابر این خطر اجتماعی تشکیل می‌دادند. بدین ترتیب، این قاعده قدیمی دوباره بیان می‌شد: نبود ارتش یعنی نبود شاه؛ و نبود شاه یعنی نبود مالکیت خصوصی. بنابراین، کارگران صنعتی، جدیدترین طبقه ایران معاصر، ناخودآگاه فرصت زندگی جدیدی به شاه، کهنترین نهاد سنتی ایران دادند.

در آبان‌ماه ۱۳۲۳، با پدید آمدن بحران نفتی، ائتلاف میان سلطنت‌طلبان و محافظه‌کاران جنوبی بیشتر تقویت شد. در اوایل مرداد، یکی از نمایندگان عضو فراکسیون منفردین این اطلاعات جنجال‌برانگیز را فاش ساخت که ساعد مخفیانه یک امتیاز نفتی در نواحی جنوبی به شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی پیشنهاد کرده است.^۱ همچنین، شایع شده بود که به محض خروج نیروهای شوروی از کشور، در نواحی شمالی امتیازی به شرکت استاندارد و اکیوم داده خواهد شد.^۲ دو ماه بعد شورویها، با درخواست همان امتیاز، واکنشی آرام و قابل پیش‌بینی نشان دادند. کلارمونت اسکراین، کنسول انگلیس در مشهد، بعدها در خاطرات خود می‌نویسد: «دخالت قدرتمندانه آمریکا، به صورت حضور هیئت‌های مالی، نظامی و هیئت‌های ژاندارمری، یورش آشکار آمریکا برای تصرف بازار ایران و مهمتر از همه، تلاش شرکت‌های استاندارد و اکیوم و شل برای دستیابی به امتیازات نفتی بود که روسها را در این کشور، از متحد دوران جنگ به رقیب دوران جنگ سرد تبدیل کرد.»^۳ همچنین، جورج‌کنان کاردار آمریکا در مسکو می‌نویسد: «انگیزه اصلی رفتار اخیر شوروی در شمال ایران شاید صرفاً نفت نباشد، بلکه نگرانی از نفوذ احتمالی خارجی‌ها در آن منطقه که با مسئله و جهت عمومی ارتباط می‌یابد نیز مطرح است.

۱. دکتر طوسی، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۹ مرداد ۱۳۲۳.

2. American Chargé d'Affaires to the State Department. 3 April 1944, *Foreign Relations of the United States* (Washington D. C., 1944), V, 446.

3. C. Skrine, *World War in Iran* (London, 1962), p. 227.

نفت شمال ایران مهم است، اما نه به عنوان چیزی که مورد نیاز روسیه است بلکه به عنوان چیزی که ممکن است در صورت بهره‌برداری هر کشور دیگری از آن، خطرناک باشد.^۱

ساعد که با این درخواست شوروی به خود آمده بود، پاسخ داد که همه گفتگوهای مربوطه تا پایان جنگ به تعویق خواهد افتاد. او در همان زمان به بولارد می‌گوید که دلیل پاسخ «مبهم» این است که «بلی» گفتن صریح، شورویها را به مداخله و نفوذ بیشتر تحریک می‌کند و «خیر» گفتن صریح نیز آنان را ترغیب می‌کند که نهضت‌های جدایی طلبانه در کردستان و آذربایجان را تشویق کنند.^۲ وی، همچنین، به شرکت‌های نفتی گفت که پیشنهاد‌های آنان پس از پایان یافتن اشغال کشور، پذیرفته خواهد شد. البته شورویها این پاسخ «مبهم» را نپذیرفتند و در تقاضا برای یک قرارداد فوری پافشاری کردند و پس از ناکامی در دستیابی به چنین قراردادی، مبارزه تبلیغاتی شدیدی را علیه «ساعد فاشیست مرموز» آغاز کردند.

این بحران نفتی - که آغازگر جنگ سرد در ایران، مدتها پیش از شروع آن در اروپا بود - با تشدید اختلافات مخالفان پارلمانی شاه درباره سیاست خارجی، موقعیت وی را تحکیم بخشید. درحالی که گروه‌های طرفدار شوروی - اعضای فراکسیون‌های آزادی و توده - ساعد را «دست‌نشانده انگلیس» می‌خواندند، گروه‌های طرفدار غرب - فراکسیون‌های میهن، دموکرات و مستقل - همراه با فراکسیون دریاری «اتحاد ملی»، از «مقاومت قهرمانانه» ساعد پشتیبانی می‌کردند. البته اعضای فراکسیون منفردین نیز ضمن مخالفت با تقاضای شوروی و انتقاد از ساعد طرفدار غرب بی‌طرفی خود را حفظ کردند و معتقد بودند که بحران مذکور این نظریه را ثابت می‌کند که دادن هرگونه امتیازی به یک طرف، طرف مقابل را به تقاضای امتیاز متقابل ترغیب خواهد کرد.^۳ در بیرون از مجلس، جبهه استقلال را که خواستار رد خواسته‌های شوروی بود، بیست و نه سردبیر پشتیبانی می‌کردند. از سوی دیگر،

1. American Charge d'Affaires in Moscow to the State Department, 7 November 1944, *Foreign Relations of the United States* (1944), V, 470.

2. British Ambassador to the Foreign Office, "Memorandum on the Present Political Situation in Persia", F. O. 371/Persia 1944/34-40187.

۳. مصدق، مذاکرات مجلس، ۱۹ مهر ۱۳۲۳.

«جبهه آزادی» هم که استعفای فوری ساعد را درخواست کرده بود، از حمایت بیست و هفت سردبیر برخوردار بود. حزب توده هم با سازماندهی یک راهپیمایی «آرام» ۳۵۰۰۰ نفری در برابر ساختمان مجلس، خواستار اعطای امتیاز نفتی به شورویها و کناره‌گیری فوری «دولت ارتجاعی» ساعد شد.^۱

نمایندگان - به‌ویژه اعضای فراکسیون اتحاد ملی - در رویارویی با تظاهرات عمومی و پیشنهاد شوروی مبنی بر صرف‌نظر از تقاضای امتیاز نفتی به شرط روی کارآمدن دولتی به ریاست «شخصی مورد اعتمادتر»، از حمایت ساعد دست کشیدند. بولارد که تا پایان کار از پشتیبانی ساعد دست نکشید، می‌گوید که نمایندگان از زدوبند شوروی با جدایی طلبان شمالی می‌ترسیدند و بنابراین شهادت ادامه جنگ تبلیغاتی را از دست دادند. وابسته نظامی انگلیس، طبق معمول، این رفتار مجلس را نه براساس هراس و نگرانیهای عقلانی بلکه براساس خصوصیات ملی غیرعقلانی، کودکانه، نامنظم، بی‌اساس و متغیر تفسیر می‌کند.^۲

برکناری ساعد آغازگر دو هفته بحث و بررسی شدید برای یافتن جانشین مناسب بود که بیشتر در جلسات غیرعلنی مجلس انجام می‌گرفت. روشن بود که شخص طرفدار غرب مورد قبول شورویها نخواهد بود و هر نامزد طرفدار شوروی را هم غرب نخواهد پذیرفت. در نتیجه، احتمال موفقیت یا با اعضای بی‌طرف فراکسیون منفردین و یا با اعضای فراکسیون اتحاد ملی طرفدار دربار بود. فراکسیون منفردین با حمایت فراکسیونهای توده و آزادی و پشتیبانی اندک فراکسیون اتحاد ملی نظر مساعد اکثر نمایندگان را برای نامزد موردنظر خود، مصدق، به‌دست آوردند. اما مصدق که از وضعیت متزلزل و خطرناک اکثریت طرفدار خود آگاهی داشت و نگران بود که ممکن است در صورت برکناری از نخست‌وزیری، کرسی نمایندگی خود را از دست بدهد، درخواست کرد تا وی استثنائاً، مشمول یکی از اصول قانون اساسی، اصلی که مطابق آن اعضای قوه مجریه باید از همه سمتهای خود در قوه مقننه استعفا

1. American Chargé d'Affaires to the State Department, 1 November 1944, *Foreign Relations of United States* (1944), V, 461.

2. British Ambassador to the Foreign Office, 9 November 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40188; British Military Attaché to the Foreign Office, 20 November 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40206.

دهند، نشود. اعضای فراکسیون اتحاد ملی، با این استدلال که چنین تقاضایی به معنای نقض اصل تفکیک قواست، خواسته وی را رد کردند.

اکنون اعضای فراکسیون اتحاد ملی فرصت یافته بودند تا رضایت فراکسیونهای میهن و دموکرات را نسبت به مرتضی قلی بیات، فرد موردنظر دربار، به دست آورند. بیات که محافظه کاری سرسخت و زمینداری بزرگ از منطقه کرمانشاه تحت اشغال انگلیس بود، به نظر می رسید که برای محافظه کاران جنوبی طرفدار انگلیس قابل قبول باشد. او پس از کسب اکثریت ضعیف آرای نمایندگان، هفت پست وزارت را به همکاران سلطنت طلب خود و چهار پست را نیز به سیاستمداران طرفدار انگلیس واگذار کرد. بولارد این کابینه را «کابینه خوب» توصیف می کند^۱. بیات سپس کوشید تا نگرانیهای اعضای فراکسیونهای آزادی و منفردین را کاهش دهد. وی پذیرفت که نخست وزیران پیشین با شرکت در مذاکرات پنهانی درباره نفت، اشتباهات بزرگی مرتکب شده اند. او همچنین، به مصدق کمک کرد تا علیه هر مقام دولتی که پنهانی درباره امتیازات نفت با هر شرکت و یا حکومت خارجی گفتگو کند قانون سختی به تصویب برساند.

طی شش ماه بعدی، موضع نمایندگان مجلس نسبت به بیات کاملاً دگرگون شده بود. او، در آبان ۱۳۲۳، با پشتیبانی فراکسیونهای میهن، دموکرات و اتحاد ملی به نخست وزیر رسید و در فروردین ۱۳۲۴ نیز در حالی مقام خود را ترک کرد که فراکسیونهای میهن، دموکرات و اکثر اعضای فراکسیون اتحاد ملی او را تضعیف می کردند، اما فراکسیونهای توده، آزادی و اقلیت اتحاد ملی پشتیبان او بودند. مسئله روشن کردن تکلیف میلسپو نیز به این دگرگونی سرعت بخشید. بیات، پس از تشکیل دولت جدید، پی برد که این «مشاور» خارجی نه تنها همه تصمیمات مهم اقتصادی را کنترل می کند بلکه در تصمیم خود مبنی بر اجرای طرح کاهش بودجه نظامی پافشاری می کند و حتی با استفاده از قدرت ویژه خود از انتقال ۱۵ میلیون تومان مبلغ فوق العاده به وزارت جنگ، که در دوره دولت قبلی برای این وزارتخانه در نظر گرفته شده بود، جلوگیری به عمل می آورد.^۲ بیات که بر سر دوراهی انتخاب عده ای

1. British Ambassador to the Foreign Office. "Three Monthly Report for October-December 1944", F. O. 371/Persia 1945/34-45446.

۲. «اقدامات دولت علیه میلسپو»، ایران ما، ۱۵ دی ۱۳۲۴.

کارمند بی‌ثمر یا خروج فوری میلسپو قرار گرفته بود، برای محدود کردن اختیارات گسترده‌ای که دو سال پیش به هیئت مالی آمریکایی داده شده بود، لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد. این لایحه بلافاصله گروه‌های طرفدار سرسخت غرب را که معتقد بودند ایران برای رهایی از دست اتحاد شوروی باید همه پیوندهای خارجی خود را حفظ کند، خشمگین کرد. اما افراد بی‌طرف و طرفدار شوروی که میلسپو را مایه دردسر تلقی می‌کردند و معتقد بودند که وی ایران را به اتحادهای خارجی خطرناک می‌کشاند، از این اقدام راضی شدند. گرچه همه صاحب‌نظران غربی، بیطرفها و کمونیستها را مسئول اخراج میلسپو دانستند، عاملان اصلی این عمل، سلطنت‌طلبانی بودند که برای حفظ نیروهای مسلح مبارزه می‌کردند. دگرگونی در موضع‌گیری پشتیبانان بیات در دیدگاه‌های قدرتهای بزرگتر نیز بازتاب یافت. سفارت شوروی که همواره نخست‌وزیر پیشین را تضعیف می‌کرد، سیاست عدم مداخله جدی را در پیش گرفت. از سوی دیگر، سفیر انگلیس که نخست‌کابینه بیات را «مجموعه‌ای از مردان شایسته» توصیف کرده بود، اکنون گزارش می‌داد که اعتمادش را به آن کابینه از دست داده است. وی یک‌سال بعد، بیات را «یکی از کودن‌ترین مردان ایران»^۱ توصیف کرد.

بیات، پس از برانگیختن دشمنی دوستان اولیه نسبت به خود، به سرعت کوشید تا دوستان جدیدی پیدا کند. او آنها را یاری کرد تا برای بررسی روابط تجاری سیدضیاء که در رسوایی فروش غیرقانونی مجوزهای صادرات دست داشت، کمیته پارلمانی تشکیل دهند. همچنین استاندار کاملاً ضد کمونیست اصفهان را برکنار کرد و فرد میانه‌رویی را به جای او برگزید که توزیع سلاح در بین ایلات و عشایر را متوقف کند و محدودیت سخت وضع شده بر اتحادیه‌های کارگری را تعدیل کرد. طرفداران پروپاقرص انگلیس اعلام کردند که این تغییر احتمالاً موجب هرج و مرج دیگری خواهد شد.^۲ بیات، در صدور مجوز برای حزب توده در برگزاری راهپیمایی‌های پی‌درپی در تهران، از نخست‌وزیر پیشین سخاوتمندتر بود. در مقابل، با محدود کردن فعالیت‌های حزب اراده ملی سیدضیاء و توقیف ده روزنامه وابسته به

1. British Ambassador to the Foreign Office, 26 November 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40189; idem, 22 November 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45436.

۲. ا. س. بختیاری؛ مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۵ بهمن ۱۳۲۲.

جبهه استقلال، علیه ضدکمونئیستها حکومت نظامی اعلام کرد. افراد طرفدار انگلیس، این اقدام را به عنوان کاربرد غیرقانونی حکومت نظامی برای سرکوب حق قانونی آزادی بیان محکوم کردند.^۱ بیات، همچنین، این موضوع را مطرح کرد که نمایندگان اصفهان از سه به شش، تهران از دوازده به پانزده و آذربایجان از پانزده به بیست نفر افزایش یابد. افزون بر این، او قانون کار جامع کشور را تدوین کرد که محدودیت ساعات کار، تنظیم شرایط کارخانه‌ها، پرداخت دستمزد روزهای تعطیل، منع کار کودکان و تضمین حق تشکیل اتحادیه، از جمله حق اعتصاب را دربرمی‌گرفت. نشریهٔ محافظه کار رعد امروز که از انتخاب بیات به نخست‌وزیری استقبال کرده بود، اکنون می‌نوشت که او کابینه را از «اقوام فتودال»^۲ خود پر کرده است. نشریهٔ تندرو رهبر هم که در آغاز بیات را به عنوان یک «فتودالیست شاخص»^۳ محکوم کرده بود، اکنون استدلال می‌کرد که با وجود دشمنانی همچون سیدضیای «مرتجع»، بیات نیازمند و سزاوار دوستی همهٔ نیروهای مترقی است.^۴

گرچه بیات به درستی برآورد کرده بود که آرای طرفداران شوروی و بی طرفها با آرای طرفداران انگلیس تقریباً برابر خواهد بود، ترس و وحشت همکاران سلطنت طلب خود را کمتر از واقع ارزیابی کرده بود. او هنگامی که به توصیهٔ شاه میاست نوآورانهٔ خود را مطرح کرد، به این مسئله پی نبرد که شاید بیشتر سلطنت طلبان محافظه کار سیاستهای وی را نه سیاسی مناسب بلکه کاملاً نامناسب، نه جسورانه بلکه به شدت خطرناک و نه عمل‌گرایانه بلکه سیاست «مغایزهٔ سیاسی با کمونیستهای متعصب» قلمداد کنند.^۵ این ترس و نگرانیها که در دی ماه با تغییر استاندار اصفهان آغاز و در بهمن ماه با تدوین قانون جدید کار بیشتر شد، در اسفندماه، پس از تظاهرات دانشجویی خشونت‌آمیز در برابر ساختمان مجلس علیه «سیاستمداران فاسد»، آشکار شد. نشریات محافظه کار، با سرزنش کردن دولت به دلیل صدور مجوز راهپیمایی، نوشتند که دانشجویان، «شورشیان بدون هدف و

۱. ش. فاطمی، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۹ بهمن ۱۳۲۴.

۲. «گروه بیات»، رعد امروز، ۱۷ آذر ۱۳۲۴.

3. Typical Feudalist

۴. «چرا به بیات رأی دادیم»، رهبر، ۳۱ فروردین ۱۳۲۴.

5. Fatemi, *Oil Diplomacy*, p. 260.

انگیزه واقعی» بودند که می‌خواستند «دیکتاتوری طبقه روشنفکر»^۱ ایجاد کنند. این نشریات، همچنین بر این نکته تأکید می‌کردند که اگر بیات به سیاست بازی با حزب توده پایان ندهد این نوع دیکتاتوری ایجاد خواهد شد.

این بحران، فراکسیون «اتحاد ملی» بیات را دو دسته کرد. یک گروه که توسط عزت‌الله بیات رهبری و از سیزده نماینده استانیهای غربی تشکیل می‌شد، به نخست‌وزیر وفادار ماندند. اما گروه دیگر به رهبری دولت‌آبادی و متشکل از شانزده نماینده استانیهای مرکزی و جنوبی، فراکسیون را ترک کردند و فراکسیون جدیدی به نام فراکسیون ملی به وجود آوردند. آنان با این اقدام، هم برخلاف توصیه شاه دولت را ساقط کردند و هم ثابت نمودند که دست‌نشانده صرف دربار نیستند، بلکه اشراف مستقلی هستند که نظراتشان معمولاً، اما نه همیشه، با نظرات پادشاه همسو است.

با سقوط بیات، بحرانی شش هفته‌ای پدید آمد که طی آن فراکسیونهای اصلی در حمایت از افراد مورد نظر خود به تکاپو افتادند، اما چون نتوانستند برای این افراد اکثریت کافی به دست آورند، در مورد ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) که مورد قبول همه بود، به توافق رسیدند. حکیمی، پزشک پیشین دربار که در انقلاب مشروطه و حزب دموکرات شرکت داشت، پشتیبانی نه چندان پایدار نمایندگان سلطنت طلب و ضد سلطنت را به دست آورد. او به عنوان یک آذربایجانی دارای پیوندهای سیاسی دیرینه با سیاستمداران فارسی‌زبان، هم مورد قبول شمالیها بود و هم مورد قبول جنوبیها. وی همچنین به عنوان دولتمرد محترم بدون روابط نزدیک با قدرتهای خارجی، حمایت ضعیف همه گروهها را به دست آورد. حتی بولارد نیز او را قبول داشت، هرچند او را فردی گمنام، لجوج، بی تجربه و بی ضرر قلمداد می‌کرد.^۲

حکیمی با دست‌یابی به یک اکثریت ضعیف، می‌کوشید تا «حکومت ملی فراتر از سیاست‌بازیهای فرقه‌ای» تشکیل دهد. او با انتخاب وزرای بدون وابستگیهای نزدیک با فراکسیونهای مجلس، در نظر داشت تا رضایت نسبی همه گروهها را تداوم بخشد، ولی نتیجه برعکس بود. همچنان‌که بولارد گزارش می‌دهد، هنگامی که

۱. «دیکتاتوری طبقه روشنفکر»، رعد امروز، ۱۹ اسفند ۱۳۴۴.

2. British Ambassador to the Foreign Office, "Three Monthly Report for June-August 1945", F. O. 371/Persia 1945/34-45450.

نخست‌وزیر برای کسب رأی اعتماد به مجلس بازگشت، با مخالفت عمومی روبه‌رو شد.^۱ اعضای فراکسیون آزادی به این دلیل که شمالیها هیچ نماینده‌ای در کابینه ندارند، با وی مخالفت کردند. منفردین با این استدلال که می‌بایست دولتمردی «بی‌طرف» برای آماده‌سازی وزارت کشور جهت انتخابات آینده مجلس پانزدهم دعوت می‌شد، از پشتیبانی وی دست کشیدند.^۲ همچنین، اعضای فراکسیونهای میهن و دموکرات نیز با اعتراض به اینکه هیچ‌یک از سخنگویان آنها عضو کابینه نیستند، در رأی‌گیری شرکت نکردند.^۳ بدین ترتیب، دولت حکیمی پیش از آغاز به کار رسمی، ساقط شد. سفیر آمریکا گزارش داد که بلافاصله پس از سقوط حکیمی، شاه در گفتگویی محرمانه با من، گلایه می‌کرد که چهل سال دیگر زمان لازم است تا ایرانیان بتوانند دموکراسی را به درستی به کار بندند و اظهار تأسف نمود که قدرت قانونی لازم را برای انحلال مجلس آشفته ندارد. او همچنین می‌نویسد که «شاه تلاش می‌کرد سخنانی از من بیرون بکشد که مشوق او برای توسل به قدرت شخصی بدون توجه به مزایای محدودیتهای پارلمانی باشد.»^۴

شکست حکیمی باعث شد تا سلطنت‌طلبان وفادار هوشیاری و احتیاط خود را از دست بدهند. فراکسیون اتحاد ملی ضمن پیوستن به سلطنت‌طلبان غیروفادار، با فراکسیونهای میهن و دموکرات ائتلاف کرد تا از محسن صدر (صدرالاشراف) قاضی محافظه‌کار و برجسته هشتادساله‌ای که در زمان رضاشاه نگهبان روحانیون قم بود و بر اعدام روشنفکران آزادیخواه انقلاب مشروطه نظارت می‌کرد، پشتیبانی کنند. بولارد که دوماه پیش صدر را «ملای سابق مرتجع و کله‌شق»^۵ توصیف کرده بود، اکنون او را به نامزدی برای مقام نخست‌وزیری تشویق می‌کرد. هنگام رأی‌گیری برای نخست‌وزیری صدر، تنها سه نماینده سلطنت‌طلب به هشدار شاه مبنی بر اینکه

1. Ibid.

۲. اپیکچیان، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۴؛ مصدق، همانجا، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۴.

۳. رک: توضیح مصدق درباره سقوط حکیمی، همانجا، ۱۲ خرداد ۱۳۲۴.

4. American Ambassador to the State Department, 26 June 1945, *Foreign Relations of the United States* (Washington D.C., 1945), VIII, 385-86.

5. British Ambassador to the Foreign Office, 3 Decembre 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-351117.

چنین انتخاب افراطی می‌تواند موجب واکنش بسیار بد مخالفان شود، توجه کردند. صدر، به محض اینکه به نخست‌وزیری برگزیده شد، وزارت کشور را برای خود نگه‌داشت، چهار پست وزارت را به سلطنت‌طلبان و پنج پست دیگر - از جمله وزارت امور خارجه - را به افراد طرفدار انگلیس داد. به همین دلیل، سفیر وقت آمریکا گلایه می‌کند که وزیر خارجه جدید، بیش از حد طرفدار انگلیس است.^۱

این انتصابها، فراکسیونهای آزادی، منفردین، توده و اعضای فراکسیون مستقل مخالف را چنان خشمگین کرد که سه‌ماه تمام، یعنی از اواخر خرداد تا اواخر شهریور، مجلس را تحریم کردند. هر وقت که صدر کابینه‌اش را برای اخذ رأی اعتماد معرفی می‌کرد، مخالفان با ترک مجلس شمار نمایندگان را به پایین‌تر از حد نصاب رأی‌گیری می‌رساندند و بدین ترتیب کار مجلس ناتمام می‌ماند. در این بحران، مخالفان با این استدلال که کابینه‌ها بدون تأیید مجلس غیرقانونی خواهند بود، از حقوق مجلس دفاع می‌کردند. حامیان دولت نیز به امتیازات ویژه سلطنتی متوسل شده، ادعا می‌کردند که به محض اینکه فرمان شاهی به دست نخست‌وزیر برسد، کابینه قانونی می‌شود.^۲ از دیدگاه گروه نخست، رأی اعتماد اصل بود و فرمان فرع؛ و برای گروه دوم نیز فرمان اصل بود و رأی اعتماد فرع. یکی از اعضای کابینه و همکار سیدضیاء که چندی پیش خواستار از بین بردن همه نفوذ دربار شده بود، اکنون قانون اساسی را دوباره تفسیر می‌کرد تا به این نتیجه برسد که شاه حق و قدرت ویژه نامحدود عزل و نصب همه وزراء را دارد.^۳ طرفداران دولت که اصول استدلال حقوقی خود را سست می‌دیدند، به بحث جنبه اخلاقی دادند و مدعی شدند که یک اقلیت سد راه اکثریت می‌شود. مخالفان نیز پاسخ دادند که اقلیت ناچار است از اقدام اکثریتی غیردموکراتیک و غیرقانونی که کشور را به سوی بلاهای داخلی و خارجی سوق می‌دهد، جلوگیری کند. البته بولارد این بحران پارلمانی و نابسامانیهای ناشی از آن را نشانه‌ای از رشدنیافتگی ذهنی - روانی ایرانیان قلمداد می‌کرد.^۴

۱. British Ambassador to the Foreign Office, "Three Monthly Report for June-August 1945", F. O. 371/Persia 1945/34-45450; *ibid.*, 3 November 1945.

۲. اقلیت پارلمانی، «نامه سرگشاده»، رهبر، ۲۸ خرداد ۱۳۲۲؛ اکثریت پارلمانی، «یک نامه سرگشاده»، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۶ مهر ۱۳۲۲.

۳. ک. هدایت، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۶ مهر ۱۳۲۲.

۴. اقلیت پارلمانی، «گزارشی از خرابکاری»، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۲ خرداد ۱۳۲۲.

هنگامی که صدر سیاستهای سفت و سخت خود را به کار بست، نگرانی مخالفان بیشتر شد. او طرحهای اصلاحی بیات را کنار گذاشت، محدودیتهای وضع شده بر فعالیت اعضای جبهه استقلال را تعدیل کرد و کمیته پارلمانی تحقیق و بررسی فساد راجع به فروش مجوزهای واردات را منحل ساخت. سرلشکر ارفع، انگلوفیل محافظه کار را به فرماندهی ستاد ارتش منصوب کرد و به وی دستور داد تا ایلات و عشایر «ضد توده» را مسلح و افسران «چپ‌گرای» نیروهای مسلح را تصفیه کند. او همچنین با امضای قرارداد مالی جدیدی با بانک شاهنشاهی ایران که در مالکیت انگلیس بود، ایران را به طور کامل در حوزه استرلینگ قرار داد.^۱ انگلیس نیز در برابر این کار و همچنین برای تحت فشار قراردادن شورویها جهت خروج از ایران تا انتخابات آینده، اعلام کرد که نیروهای خود را زودتر از موعد مقرر (شش ماه پس از پایان جنگ) از ایران خارج خواهد کرد. افزون بر این، صدر برای محدود کردن گردهمایی‌های عمومی در تهران به حکومت نظامی متوسل شد و حدود ۴۸ مجله وابسته به جبهه آزادی را توقیف، دفتر مرکزی حزب توده را اشغال و بیش از ۱۰۰ تن از کادر حزبی آن را دستگیر کرد. وی بعدها اظهار تأسف می‌کند که مصونیت پارلمانی مانع از دستگیری ۸ نماینده حزب توده شد. سفیر آمریکا بر این باور بود که دولت ایران می‌کوشد تا حزب توده را از میان بردارد.^۲ در چنین شرایطی، جناح مخالف احساس کرد که چاره‌ای جز پافشاری بر تحریم مجلس ندارد.

بحران مجلس تا اواخر تابستان ادامه داشت و در آن هنگام سرانجام تحت‌الشعاع حوادث داغ‌تر بیرون از مجلس قرار گرفت. در اواسط شهریور، پیشه‌وری که اعتبارنامه‌اش را مجلس رد کرده بود، به تبریز بازگشت و به همراه همکاران کهنه کار

رهبر، ۱۴ خرداد ۱۳۲۴؛

British Ambassador to the Foreign Office, 15 August 1945, P. O. 371/Persia 1945/34-45436.

۱. ایران موافقت کرد که جز برای کالاهای ضروری اقتصادی و غیرقابل حصول در حوزه استرلینگ، بیرون از این حوزه هیچ نوع اعتباری دریافت نکند. برای آگاهی از نگرانیها و شکایات آمریکا در این زمینه، رک: U. S. Chargé d'Affaires to the State Department, 9 December 1947, *Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C. 1947), V, 993-94.

۲. م. صدر، «داستان دولت من»، سالنامه دنیا، ۱۵ (۱۳۳۸)، ۴۰-۴۴؛

American Ambassador to the State Department, *Foreign Relations of United States* (1945), VII, 417.

باقی مانده از فرقه کمونیست قدیمی و قیام خیابانی، تشکیل سازمان جدید «فرقه دموکرات آذربایجان» را اعلام کرد. رهبران حزبی که آگاهانه همان عنوان سازمان خیابانی را برگزیده بودند، اعلام کردند که تحت حاکمیت ایران باقی خواهند ماند، ولی خواستار سه اقدام اصلاحی عمده شدند: استفاده از زبان آذری در مدارس و ادارات دولتی؛ صرف درآمدهای مالیاتی منطقه برای رشد و توسعه خود منطقه؛ و تشکیل انجمنهای ایالتی مقرر در قانون اساسی. بدتر اینکه آنها سیاستمداران تهرانی را به دلیل بی توجهی به نیازها و مشکلات واقعی استانهای دیگر محکوم کردند و اعلام نمودند که زبان، تاریخ و فرهنگ آذربایجان به مردم این سرزمین «هویت ملی جداگانه‌ای» داده است. فرقه دموکرات آذربایجان، ضمن اتحاد فوری با شاخه حزب توده در آن استان، برای قیامی مسلحانه آماده می‌شد، درحالی که نیروهای شوروی از ورود قوای کمکی ایران به آن استان جلوگیری می‌کردند. در مهاباد نیز ناسیونالیستهای گُرد به تشویق شوروی، فرقه دموکرات کردستان را تشکیل دادند و حقوق و مزایای مشابهی را برای آن منطقه خواستار شدند. ترس و نگرانیهایی که در چهارسال گذشته صورت پنهانی داشت، اکنون آشکار می‌شد. کنسول آمریکا در تبریز پیش‌بینی می‌کند که این حرکت‌های مخالف شاید بدون حمایت‌های شوروی شکست بخورد ولی تأکید می‌کند که چنین جنبش‌هایی از حمایت وسیع مردمی برخوردار است و شکایات و نارضاایتی‌های حقیقی از حکومت مرکزی را نشان می‌دهد.^۱ کنسول انگلیس در تبریز نیز پس از یک بازدید کامل از منطقه شمال غرب، در گزارش خود می‌نویسد:

گرچه غیرقابل تصور است که این جنبش بتواند بدون حمایت روسها به نتیجه برسد و هرچند که روسها به دلیل اهداف خود از آن پشتیبانی می‌کنند، نمی‌توان انکار کرد که در بین کارگران و دهقانان این استان احساسی وجود دارد که من همیشه آن را خشم طبیعی نسبت به بی‌لیاقتی و فساد حکومت ایران قلمداد کرده‌ام و باز نمی‌توان انکار کرد که بدبختی‌ها و بی‌عدالتی‌هایی وجود دارد که اگر در هر کشور دیگری بود به شورشی خودانگیخته منجر می‌شد. نمی‌توانم باور کنم که این نهضت کاملاً کار روسها باشد. بلکه به نظر می‌رسد که آنها از یک

1. American Consul to the State Department, 28 November 1945, *Foreign Relations of the United States* (1945), VIII, 456.

وضعیت انقلابی واقعی بهره‌برداری می‌کنند. هرچند آنان مهاجران را به میان دهقانان فرستاده‌اند، دهقانان هم آماده همکاری بوده‌اند... اگر بخشی از ایران را به‌ناچار باید مشتی فرومایه و نادان اداره کنند، مردم آذربایجان به این نتیجه رسیده‌اند که نامزدهای محلی آنها می‌توانند به‌خوبی تهرانیها از عهده این کار برآیند.^۱

رویدادهای آذربایجان و کردستان، تهرانیها را به شدت خشمگین کرد. کسروی که برای یک دهه بر اهمیت یکپارچگی ملی تأکید کرده بود، اکنون شورشیان را به دلیل اینکه آذربایجانیان را ملتی جداگانه می‌دانستند و خواسته‌هایی را مطرح می‌کردند که بقای ایران را به خطر می‌انداخت، محکوم می‌کرد و معتقد بود که اگر چنین ادعاهای را دیگر اقلیتهای زبانی - به ویژه ارمنی، آسوری، عرب، گیلانی و مازندرانی - مطرح کنند، چیزی از ایران باقی نمی‌ماند. افشار، مدیر مجله آینده که مقالات ۲۵ سال گذشته او درباره مسئله ملی اکنون هدف حملات شدید روزنامه آذربایجان بود، استدلال پیشین خود را مبنی بر ریشه‌کنی زبانهای اقلیت تکرار می‌کرد و می‌افزود که: «اساس ملیت تنها زبان نیست و جوهر ملیت ایرانی باید بر تاریخ، ترکیب نژادی و بالاتر از همه، بر احساسات مردم آن استوار باشد.» اطلاعات در سرمقاله‌ای با عنوان «آذربایجان مرکز میهن پرستی ایرانی»، می‌نویسد که ترکی، زبان اصلی آذربایجان نیست بلکه زبانی خارجی است که مهاجمان مغول و تاتار بر این منطقه تحمیل کرده‌اند و ما درحالی که از زبان ترکی که یادآور خفت‌های تحمیل شده بر ایران در زمان مهاجمان وحشی است شرمساریم، به زبان فارسی به عنوان زبان و ادبیات غنی خود افتخار می‌کنیم که تا حد زیادی در تمدن جهانی سهیم بوده است. همان روزنامه در مجموعه مقالاتی با عنوان «زبان ترکی در آذربایجان» که ادیب معروفی نوشته بود استدلال می‌کند که تاریخ مشترک، مذهب مشترک، خاستگاه نژادی مشترک و فرهنگ مشترک، آذربایجان را جزء جدایی‌ناپذیر ایران ساخته است. این سلسله مقالات، با طرح یک پرسش احساس برانگیز به پایان می‌رسد که «چه کسی این ادبیات فرهنگی و عالمگیر فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ را با یاهوهای زشت و

1. British Consul in Tabriz, "Report of Visit to Mianeh", india office /Lip&sl/ 12-3417.

ناشناخته غارتگران ترک عوض می‌کند؟» روزنامه کوشش، وابسته به حزب اراده ملی سیدضیاء هم پافشاری می‌کرد که فارسی باید تنها زبان آموزشی مدارس عمومی باشد، زیرا زبان ترکی تنها «یادگار منحوسی» است که از «مغولهای وحشی» هنگام گذر از ایران برای غارت و چپاول و ویرانگری خاورمیانه به جای مانده است.^۱ رویدادهای تبریز به چهار واکنش فوری نمایندگان مجلس انجامید. یکم، نمایندگان یکی پس از دیگری پیاخته، استدلال می‌کردند که ایران از یک ملت تشکیل شده است نه چند ملت جداگانه، زیرا مردم آن تاریخ، مذهب و خاستگاه نژادی مشترک دارند.^۲ حتی برخی برای نشان دادن اینکه زبان به تنهایی نمی‌تواند هویت ملی جداگانه‌ای به وجود آورد می‌گفتند که هرچند سوئیس چهار زبان رسمی دارد ولی یک کشور است. اما عده بسیار کمی آماده بودند تا از این کشور پیروی کنند و زبان اقلیتها را به رسمیت بشناسند. دوم، اعضای فراکسیون اتحاد ملی این نظر شاه را پذیرفتند که حکومت صدر موجب واکنشهای تند مخالفان می‌شود. سوم، بیشتر نمایندگان ضد دربار شمالی که پیشتر از شاه و ارتش انتقاد کرده بودند، دست از انتقاد کشیدند و طرفدار افزایش و گسترش نیروهای مسلح شدند. به طوری که یکی از اعضای برجسته فراکسیون آزادی که همواره ارتش را متهم می‌کرد، دیگر می‌گفت که به جز سربازان کسی نمی‌تواند ملت را از دست جدایی طلبان نجات دهد.^۳ بیشتر اعضای فراکسیون آزادی، بحران آذربایجان را همان‌گونه تلقی می‌کردند که فراکسیونهای میهن و دموکرات شورش اخیر اصفهان را. چهارم، برخی از نمایندگان مناطق شمال که پیشتر از شورویها به دلیل عدم تشویق جدایی طلبان انقلابی ایران حمایت می‌کردند، در سیاست خارجی خود تجدیدنظر می‌کردند. شش تن از نمایندگان با کناره‌گیری از فراکسیون آزادی، به جناح جنوبیها پیوستند و فرقه دموکرات آذربایجان را به دلیل «تضعیف امنیت ایران» محکوم کردند.^۴ به نظر یکی از این افراد، فرقه دموکرات آذربایجان در بین مردم صلح‌دوست ترس و وحشت ایجاد

۱. کسروی، «در ارتباط با آذربایجان»، پرچم: آبان ۱۳۲۴؛ م. افشار، «یک پاسخ»، داریا: ۶ آبان ۱۳۲۴؛

«آذربایجان مرکز میهن پرستی ایران»، اطلاعات، ۲ مهر ۱۳۲۴؛ ع. اقبال، «زبان ترکی در آذربایجان»،

اطلاعات، ۲۱-۲۹ آبان ۱۳۲۴؛ «آذربایجان یعنی ایران، ایران یعنی آذربایجان»، کوشش، ۴ مهر ۱۳۲۴.

۲. برای آگاهی از این مباحثات، رک: مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، شهریور-آبان ۱۳۲۴.

۳. صادق، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲ آبان ۱۳۲۴.

۴. گروه ۲۵ نماینده، «اعلامیه‌ای درباره آذربایجان»، کوشش، ۵ مهر ۱۳۲۴.

می‌کرد و این تصور غلط را به وجود می‌آورد که فارسی، زبان مادری همهٔ ایرانیان نیست. بنابراین می‌بایست با استفاده از فرصت به دست آمده، بن بست پارلمانی را از میان بردارند و با ایجاد دولتی توانمند، به تفرقه و نابسامانی‌های ملی بیشتر خاتمه دهند.^۱

تحت تأثیر این تحولات، طرفداران و مخالفان دولت صدر به توافق رسیدند. اعضای گروه نخست به ویژه فراکسیون اتحاد ملی وعده دادند که فرصت دیگری به حکیمی بدهند. گروه دوم به ویژه فراکسیونهای آزادی و منفردین موافقت کردند تا اجازه دهند که دو طرح اصلی به آسانی تصویب شود. مطابق طرح نخست، انتخابات مجلس آینده تا خروج همهٔ نیروهای قدرتهای خارجی به تعویق می‌افتاد. مصدق با این استدلال که اقدام مذکور، انتخابات آزاد را تضمین نخواهد کرد بلکه در نتیجهٔ آن کشور مدت زیادی بدون مجلس خواهد ماند، با لایحهٔ فوق مخالفت کرد ولی نتیجه‌ای نگرفت. به نظر او، گرچه در بیست و پنج سال گذشته هیچ نیروی خارجی در کشور نبوده است، انتخابات آزادی برگزار نشد. بنابراین، مصدق چارهٔ کار را نه به تعویق انداختن انتخابات بلکه اصلاح نظام انتخاباتی می‌دانست.^۲ مطابق طرح دوم مبنی بر افزایش نفقات ارتش از ۹۰,۰۰۰ نفر به ۱۰۲,۰۰۰ نفر برای تشکیل دو لشکر در شمال و افزایش حقوق و مزایای افسران و اعطای امتیازاتی مانند خانه‌های سازمانی، ترفیع‌های سالانه، حق اولاد و تعاونیها، بودجهٔ نظامی بسیار افزایش می‌یافت. فقط نمایندگان حزب توده این استدلال وزیر جنگ را که ارتش تنها سازمانی است که می‌تواند ایران را از هرج و مرج کامل نجات دهد، پذیرفتند.^۳ این منطق نظامی را نه تنها محافظه‌کاران جنوبی طرفدار انگلیس بلکه دولتمردان طرفدار آمریکا و اشراف ضد دربار طرفدار شوروی نیز پذیرفته بودند.

با تصویب این دو طرح در مهرماه، صدر به نفع حکیمی کناره‌گیری کرد. نخست‌وزیر جدید با برنامه‌ای شامل رفتار «ملایم» بیات با اتحاد شوروی و برخورد «شدید» صدر با حزب توده بر سر کار آمد. هدف از بخش اول این برنامه، جلب نظر فراکسیونهای آزادی و منفردین و ترغیب شورویها به خروج از ایران و دست‌کشیدن

۱. ن. حکمت، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۵ مهر ۱۳۲۴.

۲. مصدق، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۹ مهر ۱۳۲۴.

۳. وزیر جنگ، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۶ مهر ۱۳۲۴.

از پشتیبانی نهضت‌های مخالف بود. هدف از بخش دوم نیز کاستن نگرانیهای نمایندگان محافظه کار به ویژه فراکسیونهای میهن، دموکرات و اتحاد ملی بود.

حکیمی برای اجرای بخش اول برنامه، سه پست وزارت را به نمایندگان شمالی طرفدار شوروی، یک پست را به یکی از افراد بی طرف و شش پست دیگر را به سلطنت طلبان واگذار کرد ولی به جنوبیهای طرفدار انگلیس هیچ پستی نداد. همچنین مرتضی بیات را به استانداری آذربایجان منصوب کرد؛ قوام را به عضویت شورای تازه تأسیس مشاوران عالی نخست وزیر درآورد؛ و به توصیه مصدق، خود را برای گفتگوی رودر رو با استالین به مسکو دعوت کرد. فراکسیونهای آزادی، منفردین، مستقل و اتحاد ملی به دولت جدید رأی اعتماد دادند؛ ولی فراکسیونهای میهن و دموکرات رأی ندادند و اعلام کردند که تنها دلیل برای ندادن رأی مخالف به دولت، نگرانی از این «وضعیت بحرانی» است.^۱

حکیمی در اجرای بخش دوم برنامه نیز تظاهرات خیابانی را ممنوع کرد، به اشغال دفتر مرکزی حزب توده توسط ارتش ادامه داد و از انحلال این حزب سخن گفت. وی همچنین از گفتگو با «آنارشیستهای» رهبری کننده فرقه دموکرات آذربایجان خودداری کرد، اعلام کرد که کردها هیچ گونه ادعا و شکایت واقعی ندارند، زیرا جزئی از نژاد ایرانی هستند و این استدلال را تکرار کرد که ترکی زبان خارجی است که «مغولهای وحشی»^۲ به آذربایجان تحمیل کرده اند.

گرچه برنامه حکیمی در کسب اکثریت مجلس نتیجه بخش بود، نتوانست مخالفت و دشمنی شوروی را کاهش دهد. برعکس، شورویها اعلام کردند که «فقط با قوام السلطنه می توانند باب مذاکره را مفتوح کنند و بس».^۳ آنان، همچنین، خواستار پایان دادن به محدودیتهای وضع شده بر حزب توده شدند؛ از تعیین تاریخ مشخصی برای تخلیه کامل ایران خودداری کردند؛ انتقال کالاهای کشاورزی از آذربایجان به مناطق جنوبی ایران را متوقف کردند؛ و مهمتر از همه اینکه همچنان از ورود نیروهای دولتی به استانهای شمالی جلوگیری کردند. در نتیجه، فرقه دموکرات آذربایجان با تصرف شهرهای اصلی استان، تشکیل «کنگره ملی» و اعلام تأسیس

۱. فراکسیون میهن، «اعلامیه‌ای به مردم»، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۴ آبان ۱۳۲۴.

۲. صادقی، «گفتگوهای محرمانه حکیمی در مجلس»، کوشش، ۲۸ آذر ۱۳۲۴.

۳. کی استوان، سیاست موازنه، جلد دوم، ۲۱۴.

حکومت خودمختار آذربایجان در آذرماه، قیام مسلحانه خود را پیش برد. حتی فرقه دموکرات کردستان نیز فراتر رفته و تشکیل جمهوری مستقل کردستان را اعلام کرد. شورشیان مسلح استانهای ساحل خزر هم حزب جنگلی را تشکیل دادند تا قیام ۱۲۹۹ شمسی را که به واسطه آن جمهوری سوسیالیستی گیلان تشکیل شده بود، احیا کنند.

حکیمی نه تنها نتوانست با شورویها کنار بیاید بلکه مخالفت انگلیس را هم برانگیخت. بولارد که از آغاز به این سیاست «فرو نشاندن» جناح راست بی اعتماد بود، اکنون استدلال می کرد که «تمرکزگرایی علت واقعی نابسامانی کنونی است» و به منظور حفظ منافع انگلیس، اعطای خودمختاری به همه استانها به ویژه استانهای جنوبی را پیشنهاد کرد.^۱ همچنین، بی. بی. سی در دی ماه اعلام کرد که انگلیس، آمریکا و اتحاد شوروی برای حل مسائل داخلی ایران کمیسیونی سه جانبه تشکیل خواهند داد. به قول سفیر آمریکا، این خبر بی. بی. سی وحشت و اضطراب فراوانی در تهران به وجود آورد، چرا که ملی گرایان فقط یک ترس بزرگتر و مهمتر از مشاهده قدرت های بزرگ در ایران داشتند که ترس از مداخله قدرت های بزرگ نه به منظور جنگ بلکه تقسیم ایران به مناطق نفوذ، همانند اقدام روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ بود.^۲ فقط یک راه گریز احتمالی باقی بود و آن اینکه قوام می توانست پیش از تشکیل کمیسیون سه جانبه، مستقیماً با شورویها به گفتگو بنشیند. مصدق نیز بر این باور بود که اگر ایران مستقیماً با همسایه شمالی گفتگو نکند، احتمال تجزیه کشور بسیار افزایش می یابد، زیرا اگر کمیسیون سه جانبه تشکیل می شد، این خطر وجود داشت که همانند سال ۱۹۰۷ ایران دوباره تجزیه شود. از نظر مصدق، چاره ای نبود مگر اینکه به جای حکیمی کسی به نخست وزیری انتخاب می شد که مسکو از او استقبال می کرد.^۳ این راه حل نه تنها از جانب فراکسیونهای منفردین، توده و آزادی حمایت شد بلکه اعضای جناح مخالف فراکسیون آزادی که به فراکسیون خود

1. British Ambassador to the Foreign Office, 27 November 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45436.

2. American Ambassador to the State Department, *Foreign Relations of United States* (1945), VIII, 475.

۳. مصدق، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۹ دی ۱۳۲۴.

بازگشته بودند و حتی افراد برجسته دیگر فراکسیونها، مانند مدنی از فراکسیون میهن و محمدصادق طباطبایی از فراکسیون اتحاد ملی که فراکسیونهای خود را ترک کرده بودند نیز از آن پشتیبانی کردند. البته وابسته نظامی انگلیس مقبولیت عام این راه حل را نه ناشی از ترس و اضطرابهای برحق، بلکه نشانگر «خصوصیت ملی» می‌داند. ایرانی. اگرچه گاهگاهی شجاعت‌های چشمگیری از خود نشان می‌دهد، به شخصیتی که در شرایط ناسازگار، جسارت پایداری طولانی و سرسختانه‌ای داشته باشد، مشهور نیست. ترس وی از این بود که نزدیکی‌های اخیر به شوروی نتیجه فوری مطلوبی نداشت. بنابراین جسارت ایرانی در حال رنگ باختن است. حدود چهل و پنج نماینده سندی در پشتیبانی از قوام امضا کردند. همانند بیشتر ایرانیان، او نیز خود را زرننگ می‌داند و عقیده دارد که می‌تواند با روسها وارد معامله شود. این باوری است که به جز هموطنانش، افراد بسیار کمی می‌پذیرند.^۱

در اوایل بهمن، شمار نمایندگان که از فراکسیونهای سلطنت طلب و هوادار انگلیس جدا شده بودند تا به نخست‌وزیری قوام رأی مثبت دهند به اکثریت لازم رسیده بود. این اکثریت هرچند ضعیف بود، تنها اکثریتی بود که یک نخست‌وزیر ضد سلطنت طرفدار شوروی در مجلس چهاردهم به دست آورد. قوام که از موقعیت پارلمانی خود نامطمئن ولی از پایان دوره مجلس چهاردهم در بیستم اسفندماه مطمئن بود، سیاست حساب‌شده دفع‌الوقت در پیش گرفت. وی به مدت سه هفته درباره ترکیب دولت جدید با شاه گفتگو کرد و در پایان این چانه‌زنیها، پستهای مهم وزارت کشور و امور خارجه را خود در اختیار گرفت؛ پنج پست وزارت را به هواداران نزدیک خود سپرد؛ دو پست دیگر را به افراد مورد نظر دربار واگذار کرد؛ و وزارت جنگ را به سپهبد امیر احمدی، از اعضای کهنه کار بریگاد قزاق و مأمور رضاشاه در مبارزه با عشایر که جاه‌طلبی و فکر مستقل او اغلب شاه جوان را نگران می‌کرد، سپرد.

قوام تنها بیست‌ساعت پیش از پرواز به مسکو، کابینه را به مجلس معرفی کرد و با کمک رئیس مجلس، نمایندگان را ترغیب کرد که بحث رأی اعتماد را تا انجام این

1. British Military Attaché to the Foreign Office. 21 December 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45458.

مأموریت اضطراری وی به تعویق اندازند. وی در مسکو این دیدار جنجالی خود را با گفتگوهای طولانی ادامه داد. این گفتگوها عبارت بود از پیشنهاد یک امتیاز نفتی در منطقه شمال و حل مسالمت‌آمیز قضیه آذربایجان در صورت خروج نیروهای شوروی تا اردیبهشت‌ماه. وی حتی مدتی برای تفریح به «کیف»^۱ رفت و گفتگوها را ناتمام گذاشت. طرفداران وی نیز برای به حد نصاب‌نرسیدن نمایندگان جهت تشکیل جلسه، مجلس را تحریم کردند و حزب توده هم به منظور جلوگیری از ورود دیگران به مجلس، در مقابل درب ورودی تظاهرات وسیعی ترتیب داد. نمایندگان گروه مخالف نیز که نمی‌توانستند جلسه رسمی تشکیل دهند، روزهای بعد را به انتقاد از یکدیگر سپری کردند. نمایندگان طرفدار انگلیس، سلطنت‌طلبان را به دلیل تصمیم‌گیری سرنوشت‌ساز در به تعویق‌انداختن انتخابات مجلس آینده، سرزنش کردند. سلطنت‌طلبان نیز مدعی شدند که نمایندگان طرفدار انگلیس با روی کار آوردن صدر، چنین وضعیت خطرناکی را پدید آوردند. سرانجام پس از مدتی طولانی و یک روز پیش از تشکیل آخرین جلسه مجلس، قوام به تهران بازگشت و روز بعد، یک ساعت پیش از پایان آخرین جلسه، خود را به نمایندگان معرفی کرد. آنگاه وی با حالتی طعنه‌آمیز، اظهار تأسف کرد که نبود وقت و حد نصاب لازم مانع از آن شد تا نمایندگان جلسه مفید و مهمی درباره دولت و مذاکرات خارجی وی برگزار کنند.^۲

بدین ترتیب، مجلس چهاردهم با آشکار ساختن اختلافات و طبقه‌بندی‌های اصلی اجتماعی به پایان رسید، اما نتوانست سه مشکل عمده سیاسی را حل کند. مشکل قانون اساسی اگرچه به زودی در نزد بیشتر محافظه‌کاران جنوبی بی‌اهمیت شد، در دستور کار اشراف شمالی به رهبری نخست‌وزیر قوام، طبقات متوسط به رهبری مصدق و جنبش کارگری حزب توده باقی ماند. شاه در مبارزه برای حفظ ارتش فقط در یک رشته کشمکشها پیروز شده بود تا مزاحم اصلی خود، قوام را که رئیس دولت بود و مبارزه دیگری علیه شاه طراحی می‌کرد، بشناسد. همچنین مشکل سیاست خارجی به ویژه مبارزه برای حفظ استقلال ملی، با وجود اشغال‌گران خارجی در کشور، تقاضای امتیازات اقتصادی از سوی شورویها و اداره منبع اصلی درآمد کشور توسط شرکت انگلیسی نفت، ضرورت و اهمیت خود را از دست نداد. برعکس، با

1. Kiev

۲. قوام، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۰ اسفند ۱۳۲۴.

آغاز جنگ سرد بین قدرتهای بزرگ، تقسیم جهان به دو بلوک رقیب و درضمن، خطر تجزیه شدن ایران، اهمیت و ضرورت این مشکل آشکار شد. مشکل اجتماعی، به ویژه نیاز به اصلاحات داخلی هم با برانگیختن برخی گروههای قومی علیه دولت تحت سلطه فارسی زبانان و تحریک طبقات متوسط و پایین علیه طبقه بالای زمین دار، همچنان به قوت و اهمیت خود باقی ماند. طی هفت سال بعدی، این سه مشکل همچنان صحنه سیاست را در ایران تحت الشعاع قرار داد.

پنجم

نظام سیاسی در حال دگرگونی: از پادشاهی ضعیف و گرفتار به پادشاهی نظامی

نظام مشروطه بدون حزبی منضبط، مانند خانه بدون سقف است.

— احمد قوام «یادداشت‌هایی از خاطرات قوام»، خواندنیها، ۶ مهر، ۱۱ آبان ۱۳۲۴.

مملکت ما افرادش رشد برای تشکیل حزب سیاسی ندارد و به محض اینکه حزب تشکیل شد همه متوقع واگذاری شغل و مقام به آنها می‌باشند و چون محال است بتوانیم موجبات ارضای خاطر همه را فراهم نمائیم مخالفت شروع می‌شود و آن وقت است [که] حزب هر قدر قوی باشند متلاشی می‌گردد و همین فورم فعلی جبهه ملی برای انجام سه مقصود کافی است و اگر موفق شدیم بزرگترین خدمت را به مملکت انجام داده‌ایم.

— محمد مصدق، «چگونه جبهه ملی شکل گرفت»، خواندنیها، شماره ۵۹، ۱۷ بهمن ۱۳۳۲

نخست‌وزیری قوام (بهمن ۱۳۲۴ — آذر ۱۳۲۶)

قر بین همه سیاستمداران قدیمی، احمد قوام، مرموزترین آنها بود. او می‌کوشید خودش را فرد قاطعی نشان دهد که کاملاً بر اوضاع مسلط است، در حالی که همواره هم از جانب راست — شاه، ارتش و رؤسای ایلات و عشایر — و هم از جانب چپ — حزب توده، فرقه دموکرات آذربایجان و فرقه دموکرات کردستان — به مبارزه طلبیده می‌شد. گرچه، در واقع، قوام نماینده کشوری ضعیف و توسعه‌نیافته بود که هر یک از قدرتهای بزرگ می‌توانستند یک‌شبه آن را از صفحه روزگار محو کنند، خود را سیاستمداری جهانی همتای استالین، چرچیل و ترومن نشان می‌داد. می‌کوشید

طرفداران خود را مطمئن سازد که برای حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی برنامه‌ای مخفی دارد؛ اما در واقع در چنگ رویدادها بود و با سرهم بندی کردن کارها، شعبده‌بازیهای سیاسی و بهره‌برداری از فرصتها به جای خلق فرصتها بحرانها را پشت سر می‌گذاشت. او اطمینان می‌داد که همه‌چیز به‌خوبی پایان می‌یابد؛ ولی فردی واقع‌بین و خونسرد بود که سیاست را هنر ممکنات می‌دانست و آگاه بود که شرایط سیاسی خطرناک شاید بدترین نتیجه ممکن را هم برای شخص او و هم برای کشورش به دنبال داشته باشد. این تفاوت در فکر و عمل، امیدها و ترسها و خواستها و قابلیت‌های قوام باعث شد تا اهداف حقیقی‌اش را پنهان کند. او بدون اتخاذ شیوه عمل خاصی به پیشواز بحرانها می‌رفت، با رودرروی هم قراردادن بحرانها به کار خود ادامه می‌داد و به شنوندگان خود مطالبی می‌گفت که بیشتر مورد علاقه آنها بود، نه مطالبی که باید می‌گفت. همچنین، با ادعاهایی مبنی بر پیش‌بینی پیامد بحرانها، ارائه گزارشهای غیرقابل بررسی از گفتگوهای پنهانی و بازگذاشتن درها به روی مخالفان بیرون از قدرت - چرا که آموخته بود که رقبای امروز می‌توانند متحدان خوب فردا باشند - بحرانها را پشت سر می‌گذاشت.

بنابراین، قوام در زمانهای مختلف و از نظر افراد مختلف شخصیت متفاوتی بود. ائتلافهای متغیر وی این نکته را به روشنی نشان می‌دهد. شاه در سالهای ۲۱-۱۳۲۰، قوام را دشمن کینه‌توز حکومت پهلوی قلمداد می‌کرد؛ در سالهای ۲۶-۱۳۲۵، که او را سد محکمی در برابر کمونیسم می‌دانست به کمک وی شتافت؛ و در سال ۲۷-۱۳۲۶، دوباره او را به عنوان دشمن سلطنت و ادار به ترک کشور کرد؛ و بار دیگر در سال ۱۳۳۱، در برابر مصدق با وی متحد شد. از سوی دیگر، حزب توده نیز در سالهای ۲۵-۱۳۲۰، از وی به عنوان یک مشروطه‌خواه مخالف با نظامی‌گری پشتیبانی کرد؛ در سالهای ۲۷-۱۳۲۵، با او به عنوان نماینده اشرافیت زمین‌دار به مخالفت برخاست؛ دوباره در سالهای ۲۸-۱۳۲۷، برای تضعیف و شکست قدرت روزافزون سلطنت به وی نزدیک شد؛ و در سال ۱۳۳۰، از وی به عنوان نوکر شاه، انگلیس و طبقه حاکم یاد کرد. انگلیس هم در سال ۱۳۲۱، از قوام به عنوان نخست‌وزیری قاطع و طرفدار متفقین پشتیبانی نمود؛ در سال ۲۵-۱۳۲۱، به دلیل جانبداری از شوروی با وی مخالفت کرد؛ در سالهای ۲۶-۱۳۲۵، او را برای گفتگو با شوروی بر سر تخلیه خاک ایران تحسین کرد؛ بار دیگر در سالهای ۲۷-۱۳۲۶، با او

به علت تهدید منافع انگلیس در خوزستان و بحرین مخالفت کرد؛ و در سال ۱۳۳۰، او را جانشین مناسبی برای مصدق دانست. مصدق نیز در سالهای ۲۴-۱۳۲۰ از سیاست خارجی «موازنه مثبت» او انتقاد کرد؛ در سال ۱۳۲۴، به او به عنوان تنها دولتمرد قادر به گفتگو با روسها رأی داد؛ در سالهای ۲۶-۱۳۲۵، او را به تضعیف مجلس متهم کرد؛ در سالهای ۲۷-۱۳۲۶ در برابر شاه از وی پشتیبانی کرد و در سال ۱۳۳۰، او را آلت دست امپریالیسم انگلیس خواند.

اما قوام با اینکه شخصیتی مرموز، ریاکار و مشخصاً ناسازگار بود، به سه هدف اصلی وفادار ماند. او به عنوان سیاستمدار کهنه کار پشتیبان انقلاب مشروطه که پنج پست وزارت از جمله وزارت جنگ را برعهده گرفته بود و پیش از تبعید توسط رضاشاه، چهار بار نخست وزیر شده بود، می خواست سلطنت را تضعیف و اداره ارتش را به غیرنظامیان واگذار کند. او به عنوان زمین داری ثروتمند، فرزند ارشد یک وزیر دربار، پسر یک زن اشرافی قاجاری و همسر یک اشرافی ثروتمند، طبیعتاً حفظ وضع موجود را بر خطر انقلاب اجتماعی ترجیح می داد. با این حال، آماده بود تا جایی که موقعیت خودش به خطر نیفتد، در برابر شاه از انقلابیون بهره برداری کند. سوم اینکه او به عنوان یکی از دانش آموختگان مکتب سنتی سیاست خارجی که بر نظریه «موازنه مثبت» تأکید داشت، بر آن بود تا روس و انگلیس را رودرروی هم قرار دهد و در صورت امکان برای دستیابی به این موازنه ایالات متحده را نیز وارد صحنه کند.

قوام، در بهمن ۱۳۲۴، دوره نخست وزیری خود را با چهار امتیاز عمده آغاز کرد. یکم، مجلس پیش از انتخاب او به نخست وزیری قانونی به تصویب رسانده بود که انتخابات مجلس آینده تا خروج نیروهای خارجی برگزار نشود. بنابراین، شاه بدون ایجاد جنجالی حقوقی و قانونی نمی توانست وی را برکنار سازد. دوم، شورویها به او کاملاً اعتماد داشتند و تأکید می کردند که جز او با شخص دیگری درباره خروج نیروهای روسی از خاک ایران گفتگو نخواهند کرد. شگفت اینکه وی مورد پشتیبانی وزارت خارجه آمریکا نیز بود و مقامات آمریکایی او را کارآمدترین سیاستمدار ایرانی که می تواند با روسها کنار بیاید قلمداد می کردند. سوم، او از پشتیبانی هواداران اشرافی خود در مناطق شمالی و حزب توده و همچنین حکومتهای خودمختار تبریز و مهاباد برخوردار بود.

چهارم، قوام و پشتیبانان وی، بیشتر وزارت‌خانه‌های اصلی را در اختیار خود داشتند. قوام دو پست وزارت امور خارجه و کشور را برای خود نگه‌داشت و نزدیکترین مشاورش، مظفر فیروز را معاون خود کرد. مظفر فیروز، فرزند شاهزاده فیروز میرزای معروف که توسط رضاشاه کشته شد، در سالهای ۲۲-۱۳۲۰، تا وقتی سیدضیاء پی برد که «تهدید سرخ» خطر رژیم پهلوی را تحت‌الشعاع قرار داده است، با وی همکاری می‌کرد. وابسته نظامی انگلیس می‌گوید که مظفر فیروز «فرد باهوشی بود و قلم خوبی هم داشت اما احتمالاً همه چیز را برای سرنگون کردن شاه قربانی می‌کرد»؛ «همه فعالیت‌های سیاسی وی تنها متوجه یک هدف است - مخالفت با شاه؛ او برای گرفتن انتقام پدرش، خواستار کناره‌گیری شاه است.^۱» وزیر راه، سرلشکر محمدحسین فیروز فرمانفرما، برادر محمدولی فرمانفرما، رهبر فراکسیون آزادی در مجلس چهاردهم بود. فرمانفرما، که که فارغ‌التحصیل از آکادمیهای نظامی تزاری و فرانسوی بود، پیش از بازنشستگی اجباری و کوتاه‌مدتش توسط رضاشاه، مقام‌های مهمی داشت. سفارت انگلیس می‌نویسد که زمینهای وسیع خانوادگی او در آذربایجان، وی را به این نتیجه رساند که «توسل به روسیه تنها سیاست عملی است.»^۲ وزیر فرهنگ، ملک‌الشعراى بهار، شاعر معروف و از اعضای کهنه کار فرقه دموکرات قدیم بود. رضاشاه او را به دلیل وفاداری به مشروطه، از تهران اخراج کرده بود. شمس‌الدین امیرعلایی، حقوق‌دان جوان تحصیلکرده فرانسو و یک اشراف قاجاری، کفیل وزارت کشاورزی بود. امیر علایی با پیوستن به همکلاسیهای خود که از پاریس آمده بودند، حزب ایران را تشکیل داد. اما، در سال ۱۳۲۴، این حزب را ترک کرد و به محفل سیاسی قوام پیوست. افزون بر این، سپهبد [احمد] امیر احمدی، وزیر جنگ اگرچه از افراد قوام به‌شمار نمی‌رفت، دست‌نشانده دربار هم نبود. به گفته سفیر انگلیس، شاه به دلیل «جاه‌طلبیهای سیاسی امیر احمدی»، به او بی‌اعتماد و مشکوک بود.^۳

قوام با داشتن این امتیازها، نخست به سراغ مشکل خارجی رفت و مشکل قانون

1. British Military Attaché to the Foreign Office, 18 February 1946, *India Office* /L/p&s/ 12-3505.

2. Ibid

3. British Ambassador to the Foreign Office, 19 December 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35077.

اساسی را به فرصت مناسبتر دیگری واگذار کرد. وی پس از بازگشت از مسکو به گفتگو با شورویها ادامه داد و در فروردین ۱۳۲۵، با آنها به توافق نهایی رسید. این توافق چهار بخش بود: شورویها می‌بایست تا اواخر اردیبهشت همه نیروهای خود را بیرون می‌بردند؛ ایران شکایتهای خود را که نخست‌وزیر پیشین به سازمان ملل تسلیم کرده بود، پس می‌گرفت؛ دولت مرکزی ایران نیز می‌بایست اختلافات خود را با دولت محلی آذربایجان «مسالمت‌آمیز» و با توجه به اصلاحات مورد نیاز و قانون اساسی حل می‌کرد؛ و قوام می‌بایست موضوع تشکیل یک شرکت نفتی متعلق به ایران و شوروی را در مجلس پانزدهم مطرح کند؛ مدت فعالیت این شرکت می‌بایست پنجاه سال باشد، در استانهای شمالی فعالیت کند و سود آن به صورت برابر بین شرکا، تقسیم شود.^۱ دستاوردهای قوام چشمگیر بود، زیرا این قرارداد به روسها اجازه می‌داد تا با حفظ آبروی خود ایران را ترک کنند و بدون مداخله مستقیم غرب به نتیجه رسیده بود.^۲ قرارداد نامبرده با دادن یک امتیاز نفتی به شوروی، میان آن کشور و شرکت نفت ایران و انگلیس در جنوب، موازنه‌ای برقرار می‌کرد. همچنین، در این قرارداد، خواست قوام، یعنی خروج نیروهای شوروی و آنچه به نظر می‌رسید مورد تقاضای شورویها باشد یعنی قرارداد نفتی، به‌طور ضمنی به هم پیوند خورده بود. زیرا، بدون خروج نیروها انتخاباتی برگزار نمی‌شد؛ بدون انتخابات مجلسی تشکیل نمی‌شد؛ و بدون مجلس هم هیچ نوع قرارداد نفتی طرح و تصویب نمی‌شد. بنابراین، با خروج آخرین نیروهای باقیمانده شوروی در اواسط اردیبهشت، شاه احساس کرد که باید لقب جناب اشرف را به قوام اعطا کند.

در شرایطی که قوام یک امتیاز نفتی در شمال به شورویها داده بود، می‌کوشید تا با پیشنهاد امتیازی متقابل در مناطق جنوب شرقی به آمریکا و تجدید مأموریت هیئت نظامی این کشور، آمریکاییها را نیز مطمئن سازد. سفیر آمریکا می‌نویسد که

۱. در متن پیشنهادی دولت شوروی درباره شرکت نامبرده آمده است که در بیست و پنج سال نخست، ۵۱ درصد سهام متعلق به شوروی باشد و در بیست و پنج سال دوم، هریک از طرفین، ۵۰ درصد سهم داشته باشند. - م.

۲. گرچه رئیس جمهور ترومن ادعا کرد که اولتیماتومی برای استالین فرستاد، چنین اولتیماتومی تاکنون پیدا نشده است. رک:

قوام به طور خصوصی به او گفت که دادن امتیاز نفت شمال «اجتناب‌ناپذیر و خیلی دیرتر از موعد» بود، زیرا ایران در گذشته «علیه روسها تبعیض قائل شده است»: «وی تأکید کرد که اگر قراردادی درباره نفت شمال با روسیه به امضا رسیده است، مواظب است که آمریکاییها نیز حقی در بلوچستان داشته باشند. وقتی من یادآوری کردم که انگلیس کوشیده است تا امتیازی در بلوچستان به دست آورد، او گفت که انگلیس هرگونه امتیاز نفتی که می‌بایست از ایران بگیرد، گرفته است. این اظهارات تأییدکننده دیدگاه مثبت دیرین وی نسبت به سرمایه‌گذاری آمریکاست.»^۱

در همان هنگام، قوام دست دوستی به سوی جناح چپ دراز کرد. او به ارتش دستور داد تا دفتر مرکزی حزب توده را تخلیه کنند، کادرهای حزبی را از زندان آزاد کرد، به حکومت نظامی در تهران پایان داد، تشکیل گردهماییهای عمومی را مجاز کرد و حزب را به بازگشایی باشگاههای خود در شهرهای جنوبی که هنگام نخست‌وزیری صدر به آتش کشیده شده بود، تشویق نمود و بدین ترتیب محدودیتهای تحمیل‌شده بر حزب را تعدیل کرد. همچنین، سیدضیاء؛ طاهری، سیاستمدار طرفدار انگلیس؛ قبادیان، رئیس ایل کردی کلهر در کرمانشاه؛ دولت‌آبادی، نماینده سلطنت‌طلب اصفهان؛ دشتی، رهبر حزب عدالت؛ و سه تاجر را که به حزب اراده ملی کمکهای مالی می‌کردند، دستگیر و زندانی کرد. سفارت انگلیس گزارش داد که تجار محتاط‌تر طرفدار انگلیس، به بهانه گذراندن تعطیلات در جنوب، زیارت در عراق و معالجات طولانی پزشکی در فلسطین، تهران را ترک می‌کنند.^۲ قوام، همچنین، ده روزنامه دست راستی را تعطیل کرد؛ هشدار «ضمنی» ولی «شدید» مبنی بر عدم دخالت در سیاست به شاه داد؛^۳ و با مصادره اموال احزاب عدالت و اراده ملی، آنها را به آسانی خلع سلاح کرد. همچنین، سرلشکر ارفع، رئیس ستاد ارتش را به دلیل مسلح کردن ایلات ضدتبریزی شاهسون دستگیر و سپهد علی رزم‌آرا را به جای وی منصوب کرد. ارفع و رزم‌آرا، نه تنها به لحاظ

1. U. S. Ambassador to the State Department, 22 March 1946, *Foreign Relations of United States* (Washington, D. C., 1946), VII, 369-73.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, 25 March 1946, *India Office L/p&s/ 12-3505*.

3. British Military Attaché to the Foreign Office, 22 May 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52710.

شخصی دشمنان قسم خورده یکدیگر بودند، بلکه دیدگاههای سیاسی آنها هم کاملاً متضاد بود. براساس گزارش وابسته نظامی انگلیس، ارفع اشرافی محافظه کاری بود که با علاقه تمام از انگلیس پشتیبانی می کرد، دچار «جنون شکار جاسوس» بود و بنابراین هر روز توطئه های چپی ها را علیه شاه افشا می کرد.^۱ رزم آرا از خانواده ای متوسط بود. بدگمانی شدیدی به انگلیس داشت و بنابراین از روسیه و افسران جوان چپگرا هواداری می کرد. سپهبد امیر احمدی، وزیر جنگ، می کوشید تا به دلیل دوستی نزدیک رزم آرا با مظفر فیروز و افسران ناراضی رده پایین، از انتصاب وی به این مقام جلوگیری کند.^۲ شاه نیز به اعضای سفارت انگلیس می گفت که رزم آرا «خائنی است که باید نابود شود؛» «او فردی بی صداقت، متقلب و اندکی بهتر از یک عامل روسیه است.»^۳

قوام، همچنین، در خردادماه با فرقه دموکرات آذربایجان به سازش موقت رسید. براساس این سازش، حکومت مرکزی «حکومت ملی آذربایجان» را به جای شورای ایالتی آذربایجان؛ «مجلس ملی» را به جای انجمن ایالتی؛ و فدائیه ها را که عامل شورش بودند به جای نیروهای امنیتی محلی، به رسمیت شناخت.^۴ همچنین، حکومت مرکزی پذیرفت که در آینده استانداران آذربایجان را از میان فهرست تنظیمی انجمن ایالتی، انتخاب کند؛ به شورای ایالتی اجازه داد تا رؤسای ادارات دولتی محلی را تعیین کند؛ ۷۵ درصد از درآمدهای مالیاتی آذربایجان در خود استان به مصرف برسد؛ در مدارس ابتدایی از زبان آذری و در دادگاهها و ادارات دولتی از هر دو زبان آذری و فارسی استفاده شود؛ توزیع اراضی در بین دهقانان را به دست شورای ایالتی رسماً تصویب کند؛ هرچه زودتر راه آهن را تا تبریز امتداد دهد؛ قانون انتخابات جدیدی مبنی بر اعطای حق رأی به زنان و افزایش نمایندگان آذربایجان برحسب جمعیت آن استان به مجلس پانزدهم تسلیم کند؛ و بخشی از هزینه

1. British Military Attaché to the Foreign Office, 18 February 1946, *India Office* /L/p&s/ 12-3505.

۲. امیر احمدی، «نقش من در کابینه قوام السلطنه»، سالنامه دنیا، ۱۳ (۱۳۳۶)، ۸۰-۸۲.

3. British Military Attaché to the Foreign Office, 9 July 1946, *India Office* /L/p&s/ 12-3505.

۴. «توافق بین تهران و تبریز»، آذربایجان دموکرات، به سردبیری عمیدی نوری (تهران، ۱۳۲۵)، صص ۹۰-۹۳.

ساختمان دانشگاه تبریز را «به یاد قربانیانی که مردم آذربایجان در انقلاب مشروطه تقدیم کرده‌اند»، پردازد. البته در این سازش، تصمیم‌گیری درباره دو موضوع حساس به تعویق افتاد. در این توافق تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به شکایات زمین‌دارانی که به دلیل مخالفت با فرقه دموکرات زمینهای خود را از دست داده بودند، پیش‌بینی شده بود. همچنین، طبق توافق، کمیسیون بزرگی برای حل مشکلات نظامی به‌ویژه مسائل سربازگیری، نقش ارتش مرکزی در آن استان و وضعیت افسران ایرانی که به آذربایجان فرار کرده بودند، تشکیل شد.

در تهران، نه تنها روزنامه‌های حزب توده بلکه بیشتر روزنامه‌های مستقل از این توافق استقبال کردند. امید، روزنامه ابوالقاسم امینی اریستوکرات، به هر دو طرف قرارداد به دلیل آمادگی برای سازش تبریک گفت. مظفر که توسط کی‌استوان، همکار مصدق، منتشر می‌شد همه مواد قرارداد به‌جز استفاده از زبان آذری را پسندید و نوشت که زبان مشترک بهترین عامل ایجاد وحدت ملی است و بنابراین باید برای گسترش زبان فارسی - زبان فردوسی، سعدی، نظامی و مولوی - در سراسر ایران، به‌ویژه آذربایجان، آنچه می‌توان انجام داد.^۱ روزنامه جبهه ارگان حزب ایران نیز فرقه دموکرات را به دلیل اجرای اصلاحات گسترده در آذربایجان و تقویت نیروهای مرفقی در سراسر ایران ستود.

از آن‌روزی که پرده از روی دسائس ایلات فارس برداشته شد، هر روز مردم ایران از خود می‌پرسند: بین قضایای فارس و نهضت آذربایجان از نقطه نظر «ماهیت» چه اختلافی موجود است...

نهضت آذربایجان آزادی‌خواه، اصلاح طلب و مرفقی است، در آذربایجان املاک را تقسیم می‌کنند، عوارض را حذف می‌نمایند، تمام عملیات در جهت ترقی دادن سطح زندگی دهقانان انجام می‌گیرد... در آذربایجان محیط مساعد برای توسعه زندگی افراد مهیا می‌کنند.^۲

قوام در شرایطی که به سیاست کمک به جناح چپ و محدودکردن جناح راست ادامه می‌داد، در اواخر خرداد پیش‌بینی‌های لازم را برای تشکیل سازمانی به نام حزب

۱. «روابط حکومت با آذربایجان»، امید، ۱۲ آذر ۱۳۲۵؛ «یک نامه سرگشاده به آقای پیش‌پوری»، مظفر، ۱۹ شهریور ۱۳۲۵.

۲. «تطبیق نهضت آذربایجان با وقایع جنوب»، جبهه، ۸ مهر ۱۳۲۵.

دموکرات انجام داد. او برای ایجاد این سازمان جدید دو دلیل ضمنی و متناقض داشت. از یک سو، می‌خواست در کنار وزارت کشور از این حزب برای شکست نامزدهای سلطنت‌طلب و طرفدار انگلیس در انتخابات آینده استفاده کند و بدین ترتیب مجلس پانزدهم را مملو از افراد موردنظر خود کند. او از این سازمان سیاسی مدرن برای پیشبرد مبارزه قدیمی خود علیه سلطنت استفاده می‌کرد. برخی گمان می‌کردند که او در اندیشه ایجاد دولت تک‌حزبی است. از سوی دیگر، امیدوار بود که از این ابزار برای بسیج اصلاح‌گران غیرکمونیست، ربودن فرصتهای مناسب از دست نیروهای چپ و در نتیجه برقراری توازن در برابر حزب توده استفاده کند. وی با انتخاب این عنوان در نظر داشت حزب را جانشین فرقه دموکرات قدیم و رقیب فرقه دموکرات آذربایجان نشان دهد. یکی از مشاوران قوام، بعدها اعتراف کرد که شرایط ما را مجبور کرد تا برای رقابت با انقلابیون، دیدگاه رادیکالی اختیار کنیم.^۱ بنابراین، حزب دموکرات همچون شمشیر دودم، چپ و راست را نشانه رفته بود.

کمیته مرکزی حزب از دو گروه اشراف شمالی ضد انگلیس و روشنفکران تندرو غیرتوده‌ای تشکیل می‌شد (رک: جدول شماره ۵). اعضای گروه نخست عبارت بودند از قوام، دبیرکل؛ مظفر فیروز؛ محمدولی فرمانفرما؛ ابوالقاسم امینی؛ و سردار فاخر حکمت، نماینده پیشین شیراز. گرچه حکمت از زمین‌داران بزرگ فارس بود، در مجلس چهاردهم با اشراف ضد دربار شمالی همکاری نزدیکی داشت، زیرا هم رضاشاه او را به بازی گرفته بود و هم اینکه خانواده‌اش از قدیم با عشایر خمسه طرفدار انگلیس مخالف بود. اعضای گروه دوم نیز عبارت بودند از: بهار، وزیر فرهنگ؛ محمود محمود، از دیگر اعضای کهنه کار فرقه دموکرات قدیم و نویسنده یک اثر افشاگرانه معروف درباره دسیسه‌های انگلیس در ایران؛ و حسن ارسنجانی، حقوقدان جوانی که در دهه ۱۳۴۰، به عنوان طراح اصلاحات ارضی مشهور شد. ارسنجانی، فرزند یکی از روحانیون رده پائینی که از انقلاب مشروطه پشتیبانی کرده بود در دانشگاه تهران تحصیل کرد، به معرفی و ترجمه نامه‌های ایرانی منتسکیو پرداخت و در سال ۱۳۲۳، روزنامه دست‌چپی مستقل داریا را منتشر کرد که از سوی سلطنت‌طلبان روزنامه جمهوری خواه خطرناک، از سوی انگلیس روزنامه

۱. فرهنگ، «تحولات حزب دموکرات»، خواندنیها، ۵ فروردین ۱۳۲۸.

جدول شماره ۵ رهبران حزب دموکرات

نام	شغل	محل تحصیلات عالی	زادگاه	تاریخ تولد	خانستگاه طبقاتی	خانستگاه نژادی	فصاحت‌های سیاسی قبل
قوام احمد	زمین‌دار	فزانه	تهران	۱۲۷۵	اشراف فاجار	فاجار - فارس	توسط رضاشاه تبعید شد
غیروز مظفر	زمین‌دار	انگلیس	تهران	۱۲۸۵	اشراف فاجار	فاجار - فارس	همکاری سابق با سیدضیاء
نورالله محمد	زمین‌دار	هند	تبریز	۱۲۷۹	اشراف فاجار	فاجار - فارس	رهبر نواکسیون آزادی
امینی، ابوالقاسم	زمین‌دار	فزانه	رشت	۱۲۸۵	اشراف فاجار	فارس	رهبر نواکسیون آزادی
حکمت، سردار قاجور	زمین‌دار	فزانه	شیراز	۱۲۷۹	بالای زمین‌دار	فارس	رهبر نواکسیون آزادی
بهار اسکالتمس، محمدتقی شاعر	نویسنده و کارمند	هند	مشهد	۱۲۶۵	پسر شاعر دربار	فارس	حزب دموکرات
محمود محمود	نویسنده و کارمند	ایران	تبریز	۱۲۶۱	متوسط شهری	فارس	احزاب دموکرات و سوسیالیست
ارستجانی، حسن	حقوق‌دان و روزنامه‌نگار	ایران	ارستجان	۱۳۰۰	متوسط روستایی	فارس	همکار قوام در ۱۳۲۲-۱۳۲۴
صادقی، ابوالحسن	پزشک	فزانه	تبریز	۱۲۸۱	بالای زمین‌دار	آزری	حزب ایران
عمادی، نوری، ابوالحسن	روزنامه‌نگار - حقوق‌دان	ایران	پایه	۱۲۸۳	متوسط شهری	فارس	همکار قوام ۱۳۲۲-۱۳۲۶
زکی، سیدهاشم	حقوق‌دان	ایران	قم	۱۲۵۵	متوسط شهری	فارس	هند
فروزش، زین‌العابدین	حقوق‌دان	ایران	تهران	۱۲۹۹	متوسط شهری	فارس	حزب همروزان
ترابی، عباس	حقوق‌دان	ایران	کازان	۱۲۸۳	متوسط شهری	فارس	رهبر حزب همروزان

مارکسیستی و «ناسزاگو» و از سوی روسها روزنامه «فاشیست مرموز» خطاب می‌شد.^۱

حزب دموکرات، برنامه خودخواستار اصلاحات گسترده اقتصادی، اجتماعی و اداری بود.^۲ این برنامه «تجدیدنظر اساسی در نیروهای امنیتی کشور - مانند ارتش، پلیس و ژاندامری» را وعده می‌داد. در این برنامه، همچنین، توزیع زمینهای دولتی؛ اعطای حق رأی به زنان؛ تشکیل انجمنهای ایالتی مقرر در قانون اساسی؛ رفع مشکل بیکاری؛ معمول ساختن دوباره انتخابات کدخدایان روستاها؛ و ساختن مدارس، درمانگاهها و اجرای پروژه‌های آبرسانی روستایی نیز وعده داده شده بود. حزب، برای بیان دیدگاههای خود، چهار روزنامه مهم تأسیس کرد: دموکرات ایران، فرمان، روزنامه عصر حزب؛ دیپلمات، ارگان کمیته مرکزی که بیشتر به مسائل بین‌المللی می‌پرداخت؛ و بهرام که ویژه دانش‌آموزان و دانشجویان بود. حزب، همچنین، شعبات استانی، ناحیه‌ای و محلی؛ سازمانهای زنان، جوانان و سازمان شبه‌نظامی ایجاد کرد؛ کنگره‌های دوسالانه‌ای برای انتخاب کمیته مرکزی، دبیرکل و نامزدهای مجلس برگزار می‌نمود؛ و فراکسیونی منضبط تشکیل داد که اعضای آن سوگند یاد می‌کردند که به دستورات حزب پای‌بند باشند و از سیاستهای دبیرکل پیروی کنند.^۳ البته حزب دموکرات، آگاهانه از جنبش کارگری دوری جست تا باعث دشمنی حزب توده نشود. در این زمینه، قوام در مصاحبه‌ای مطبوعاتی گفت که چون حزب نمی‌خواهد در بین کارگران اختلاف پدید آورد از فعالیتهای اتحادیه‌ای دست خواهد کشید. همچنین، مظفر فیروز اعلام کرد که تا وقتی حزب توده دهقانان را به حزب دموکرات واگذار کند، حزب دموکرات نیز طبقه کارگر را به

۱. سلطنت‌طلبان با خواست ارسنجان‌ی مبنی بر تشکیل مجلس مؤسسان برای اصلاح قانون اساسی به شدت مخالفت کردند. رک: ذ. شبستری، «خطرا»، وظیفه، ۶ اسفند ۱۳۲۵. هنگامی که ارسنجان‌ی اثر «حکومت انگلیس در هند» مارکس را منتشر کرد، سفیر انگلیس کوشید تا روزنامه داریا را توقیف کند. رک:

British Chargé d'Affairs to the Foreign Office, 28 July 1944, F. O.371/34-40187.

اعتراض شورویها احتمالاً بر این اساس بود که داریا با انتشار مقالاتی درباره اقلیتهای مذهبی، یهودیان، ارمنه و آسوریان را به عنوان جاسوس، خائن، قاچاقچی و اسنتمارگران بورژوازی متهم می‌کند. رک: «مسئله اقلیتهای مذهبی در ایران»، داریا، ۱۲-۲۷ بهمن ۱۳۲۵.

۲. حزب دموکرات، «برنامه حزب»، دموکرات ایران، ۲ آبان ۱۳۲۵.

۳. حزب دموکرات، «نظامنامه حزب»، دموکرات ایران، ۳ آبان ۱۳۲۵.

حزب توده واگذار خواهد کرد.^۱

قوام با تشکیل حزب دموکرات، باز هم به جناح چپ نزدیکتر شد. او در اواخر خرداد شورای عالی اقتصادی ایجاد کرد و به آن دستور داد تا برای توزیع زمینهای سلطنتی، کمک به دهقانان، منع کشت خشخاش، تعیین حداقل مزد، اجرای برنامه‌های پنج‌ساله و حفاظت از صنایع ملی، برنامه‌هایی تدوین کند.^۲ قوام، در اوایل تیرماه، روزنامه مذهبی پرچم اسلام را به بهانه تحریک تظاهرکنندگان علیه زنان بی‌حجاب تعطیل کرد و آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، مجتهد برجسته سیاسی را به بهانه سازماندهی اعتراضات بازار علیه دولت دستگیر کرد؛^۳ در اواخر تیرماه، به ارتش دستور داد که دادن اسلحه به عناصر ضدتوده‌ای در گیلان و مازندران را متوقف سازد؛ عباس اسکندری، سیاستمدار طرفدار شوروی را به شهرداری تهران منصوب کرد؛ یکی از سیاستمداران هوادار حزب توده را استاندار اصفهان کرد؛ یک قاضی تندرو را به ریاست دادگاه ویژه محاکمه مسئولان دولتی متهم به فساد سیاسی منصوب کرد؛ و مظفر فیروز را به خوزستان فرستاد تا شرکت نفت را به مصالحه با ۶۰,۰۰۰ کارگر اعتصابی آن شرکت وادار کند. به همین دلیل، مقامات انگلیسی در اوایل مردادماه گزارش می‌دادند که نه تنها اصفهان بلکه بیشتر نواحی گیلان، مازندران و خوزستان در دست حزب توده است.^۴

هنگامی که قوام در اواسط مرداد - بدون مشورت با شاه - کابینه‌ای ائتلافی

۱. ظفر، ۱۷-۱۹ مرداد ۱۳۲۵.

۲. سفارت انگلیس گزارش می‌دهد که هرچند صحبت از تقسیم زمینهای سلطنتی شاید «نمایشی برای جلب حمایت بیشتر حزب توده» بود، موجب شد که برخی از زمینداران به اشکال اصولی‌تر اصلاحات ارضی «پیش‌بینی بدبینانه‌ای» داشته باشند.

۳. کاشانی که بعدها مهمترین روحانی فعال در جریان ملی‌کردن نفت شد، تا آن هنگام پیشینه فعالیت‌های سیاسی چشمگیری داشت. در جنگ اول جهانی، علیه انگلیس سلاح به دست گرفت و پدرش که مجتهدی بسیار محترم بود، در شورش ۱۹۲۱ عراق، در جنگ با انگلیس کشته شد. وی در سال ۱۳۲۱-۱۳۲۴ از حزب اعتدالیون در برابر اجتماعيون حمایت کرد و آشکارا علیه نهضت جمهوریخواهی سخن گفت. در سال ۱۳۰۴، به علت مخالفت با رضاشاه تبعید شد. در سال ۱۳۲۰، به تهران بازگشت و با حمایت اصناف به نمایندگی انتخاب شد، اما بلافاصله به جرم داشتن رابطه با مغنی اعظم طرفدار آلمان در اورشلیم، انگلیسیها او را دستگیر کردند و در سال ۱۳۲۵، از زندان آزاد و راهی تهران شد تا علیه قوام فعالیت کند.

4. British Consul in Isfahan, "Monthly Report For June 1946," F. O. 371/Persia 1946/34-52736; British Military Attaché to the Foreign Office, Weekly Summaries for June and July 1946, India Office /L/p&s/ 12-3505.

متشکل از احزاب دموکرات، توده و ایران تشکیل داد، به جناح چپ نزدیکتر شد. قوام، دوباره با حفظ وزارت کشور و امور خارجه برای خود، وزارت کار و تبلیغات را به مظفر فیروز؛ وزارت جنگ، راه و کشاورزی را به ترتیب به امیراحمدی، فیروز فرمانفرما و امیر علایی؛ وزارت دارایی را به یک سلطنت طلب؛ وزارت دادگستری را به اللهیار صالح، قاضی جوانی از حزب ایران؛ وزارت خانه های بهداری، فرهنگ و پیشه و هنر و بازرگانی را به سه تن از نمایندگان حزب توده؛ و پست وزیر مشاور را به یکی از اعضای فرقه دموکرات آذربایجان واگذار کرد. سرجان هلیر لا روگتیل^۱ سفیر جدید انگلیس می نویسد که هشت تن از یازده وزیر یا کمونیست بودند و یا «هوادر» کمونیستها.^۲ قوام، به پشتیبانی اکثریت اعضای کابینه دستور داد که یک قانون کار جامع تهیه شود؛ وزرای توده ای را تشویق کرد تا وزارتخانه هایشان را دوباره سازماندهی کنند؛ وعده داد که اتحادیه های کارگری حزب توده را به منزله تنها نماینده طبقه کارگر به رسمیت بشناسد؛ و برای رسیدگی به امور ایجاد بیمه بیکاری، تعیین سطح مزدها و تشکیل کمیته های میانجی کارگران و کارفرمایان، شورای عالی کار تشکیل داد. هنگامی که قوام، در شهریورماه، طی سخنرانی در دفتر مرکزی حزب توده اعلام کرد که دموکراتها نه تنها با احزاب توده و ایران بلکه با فرقه دموکرات آذربایجان و کردستان ائتلاف انتخاباتی برای مجلس آینده تشکیل خواهند داد، این روند نزدیکی به جناح چپ به نقطه اوج خود رسید. اکثر ناظران احتمال می دادند که طرفین این ائتلاف، اکثریت قابل توجهی در مجلس به دست خواهند آورد و سپس مسئله جنجالی قانون اساسی را دوباره علیه شاه مطرح خواهند کرد.^۳

البته در مهرماه به دنبال حمله جناح راست، برنامه های قوام برهم خورد. این حمله عبارت بود از شورشهای عشایری به رهبری رؤسای جنوبی؛ آشوب در ارتش به رهبری شاه و اعمال فشار قدرتهای غربی به ویژه انگلیس. حرکت عشایر بلافاصله به شورش فراگیر تبدیل شد. آغازگر این شورش ناصر قشقایی بود که به دلیل ترس از قدرت حزب توده افراد ایل خود را بسیج کرد و اعلام نمود که کمونیسم، الحاد و

1. Sir John Helier Le Rougetel

2. British Ambassador to the Foreign Office, 2 August 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52709.

3. British Military Attaché, 16 October 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52711.

آنارشیسم، سلطنت، ایران و اسلام را تهدید می‌کند.^۱ قشقایی‌ها که بلافاصله مورد پشتیبانی بختیاری‌ها قرار گرفتند، خواستار همان امتیازاتی شدند که به آذربایجان داده شده بود: انجمن ایالتی، تعیین مقامات محلی توسط همان انجمن، اختصاص ۶۶ درصد درآمدهای مالیاتی حاصل از آن دو استان برای خود استانها و امتداد راه آهن تا اصفهان، شیراز و بوشهر.^۲ شورشیان عشایری ضمن اتحاد با خمسه، بویراحمدی‌ها، داودی‌ها و ممسنی‌های فارس و تنگستانی‌های حاشیة خلیج فارس، با قتل عام نظامیان پادگانهای بوشهر و کازرون این دو شهر را به تصرف درآوردند. حدود پانزده هزار جنگجوی مسلح نیز در شیراز گرد آمدند. شورشیان به تشویق اعراب خوزستان، شاهسون‌های اردبیل، افشارهای اردلان و کردهای کلهر کرمانشاه، تقاضای بیشتری کردند و خواستار انحلال کابینه ائتلافی، راه‌اندادن توده‌ای‌ها به کابینه‌های آینده، انحلال سازمانهای توده‌ای در جنوب و دادن دو پست وزیر مشاور به آنان، به‌عنوان نمایندگان «نهضت جنوب»^۳ شدند.

مخالفت افسران ارتش تازگی نداشت. وقتی که قوام سرگرم گفتگو درباره خروج نیروهای شوروی از ایران بود، وزیر جنگ که نسبت به زدوبندهای پنهانی بدگمان شده بود، به روزنامه‌ها گفت که روسها به جای کاهش نیروهای خود در آذربایجان، آنها را تقویت می‌کنند.^۴ هنگامی که قوام تقریباً به توافقی کامل با تبریز دست یافته بود، فرماندهان محلی حوادثی مرزی به وجود آوردند و نمایندگان نظامی شرکت‌کننده در کمیسیون مشترک، آشکارا از شناسایی فدائی‌ها و ارتشهای فراری به‌عنوان اعضای قانونی نیروهای مسلح خودداری کردند.^۵ هنگامی که قوام در جریان

1. British Military Attaché to the Foreign Office, "Document of the Resistance Movement in the South," F. O. 371/Persia 1946/34-52711.

۲. ن. قشقایی. «نامه سرگشاده به نخست‌وزیر»، داد، اول مهر ۱۳۲۵.

۳. «مذاکرات دولت و ناصر قشقایی»، خواندنیها، ۹ مهر ۱۳۲۵.

۴. م. داودی، قوام السلطنه، تهران، ۱۳۲۶، صص ۱۱۵-۱۱۶.

5. British Military Attaché to the Foreign Office, 29 May 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-5270.

شاه بعد از نوشتن: «قوام حتی می‌خواست افسران خائن فراری را به ارتش بازگرداند... و از من خواهش کرد که این خواست را قبول کنم اما من پاسخ دادم که ترجیح می‌دهم پیش از این کار دستم را ببرند...» (رکنا: محمدرضا شاه پهلوی، مأموریت برای وطنم، لندن، ۱۹۶۱، ص ۱۱۷). سفارت آمریکا گزارش داد که قوام ←

اعتصاب عمومی در خوزستان، علیه شرکت نفت از حزب توده جانبداری کرد، فرمانده نظامی آبادان رهبران اتحادیه را دستگیر کرد، سلاح در میان عشایر عرب توزیع کرد، آنها را تشویق کرد که به دفتر مرکزی حزب توده حمله کنند و پس از جرّ و بحث شدید با مظفر فیروز، به سوی او هفت تیر کشید. همچنین، هنگامی که قوام کوشید تا فرمانده نظامی آبادان را دستگیر کند، رئیس ستاد ارتش مداخله کرد و تهدید کرد که اگر یک افسر ارتش در دادگاه عمومی تحقیر شود استعفا خواهد داد.^۱ زمانی که شورش عشایری آغاز شد، «محافل نظامی و عناصر دست‌راستی در تهران» درباره امکان کودتا با سفارت انگلیس مشورت کردند و فرمانده نظامی فارس نیز تواناییهای ارتش را کمتر از واقع نشان داد، تصویر اغراق‌آمیزی از اهمیت شورش ارائه کرد و حکومت را در فشار گذاشت تا خواسته‌های آنها را بپذیرد.^۲ کنسول بریتانیا در شیراز گمان می‌کرد که فرمانده نظامی شهر به‌طور پنهانی کوشیده است تا افسران ارشد را علیه جناح چپ متحد سازد.^۳ در ضمن، وزرای توده‌ای هم از قوام خواستند تا پیشنهادهای نظامیان را نادیده بگیرد و اتحادیه‌های کارگری را در برابر مردان قبیله‌ای مسلح کند.

همزمان با نزدیک‌تر شدن قوام به حزب توده و اتحاد شوروی، مخالفت قدرتهای غربی شدت یافت. در اسفندماه، بولارد درباره مأموریت قوام در مسکو چنین می‌گوید: «این واقعیت که ایرانیان طعمه مورد علاقه استالین هستند، مایه تأسف است. آنان بی صداقت، سخن‌چین، بی انضباط، ناتوان از اتحاد و بی برنامه هستند. ولی نظام شوروی برای هر چیزی، از خدا گرفته تا گالش، به اصولی تئوریک مجهز است.» در فروردین‌ماه، وزارت امور خارجه انگلیس دست‌اندرکار تهیه طرحهایی

با اطمینان کامل به کاردار امریکا گفته است که با شاه بیشتر مشکل داشت تا با تبریز... رک:

U. S. Chargé d'Affaires to the State Department, 6-8 May 1946, *Foreign Relations of the United States*, 1946, VII, 449-54.

1. British Military Attaché to the Foreign Office, 18 September and 9 October 1946. F. O. 371/Persia 1946/34-52711.

۲. «چرا کابینه ائتلافی سقوط کرد»، خواندنیها، ۳۰ مهر ۱۳۲۵؛

British Military Attaché to the Foreign Office, 9 October 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52711.

3. British Consul in Shiraz, "Conversations with Military Commander," F. O. 371/Persia 1946/34-52737.

بود که اگر قوام «به این وضعیت دست‌نشانندگی روسیه ادامه می‌داد»، به اجرا گذاشته می‌شد. این طرحها عبارت بود از اعمال فشار به واسطه شرکت نفت، حمایت از نهضتهای خودمختار در جنوب و اشغال نظامی خوزستان، به‌عنوان چاره‌نهایی. وابسته نظامی انگلیس در اردیبهشت‌ماه می‌نویسد: «اینکه آیا قوام کشورش را به روسها فروخته یا نه، موضوعی است که هنوز قابل اثبات نیست. اما اینکه کابینه او نسبت به فشار حزب توده آسیب‌پذیر است، واقعیت دارد.» لاروگتیل، جانشین بولارد، در خردادماه هشدار می‌دهد که: «بی‌میلی قوام در اقدام علیه حزب توده ناشی از قدرت روزافزون این سازمان است. اگر او سیاست تندی علیه آنها در پیش می‌گرفت، آنها یقیناً با برکناری او و جانشین‌کردن یک کمونیست تمام‌عیار تلافی می‌کردند.» انگلیس، در تیرماه، پایگاه خود را در بصره تقویت کرد، دو کشتی جنگی به آبادان فرستاد و مقدمات اعزام نیرو به خوزستان را فراهم ساخت.^۱ در مردادماه، دولت کنسول انگلیس در اصفهان را به تحریک بختیاری‌ها به شورش متهم کرد. سفارت انگلیس می‌نویسد: «اکنون برای همه ایرانیان میهن‌پرست روشن است که قوام آشکارا کشور را به روسها فروخته است.» در شهریورماه، هنگامی که قوام در برابر انگلیس و شاه خواهان کمک آمریکا شد، سفیر آمریکا به وی توصیه کرد تا مظفر فیروز و وزرای توده‌ای را برکنار کند، مسئله آذربایجان را دوباره مطرح سازد، مخالفانش را «مرتجعین فاشیست» نخواند و از «اظهارات گرم و دوستانه به شوروی» بکاهد.^۲

بنابراین، در مهرماه، قوام خود را در وضعیتی دشوار و خطرناک یافت. او می‌توانست به جناح چپ نزدیکتر شود، اتحادیه‌های کارگری را مسلح سازد و از

1. British Ambassador to the Foreign Office, 29 March 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52670; British Foreign Office, "Memorandum on Persia," 13-16 April 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52673; British Military Attaché to the Foreign Office, 22 May 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52710; British Ambassador to the Foreign Office, 13 June 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52678; British Cabinet, 4 July 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52706.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, 16 October 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52711; U. S. Ambassador to the State Department, *Foreign Relations of United State* (1946), VII, 496, 522-29, 541-44.

روسها کمک نظامی درخواست کند؛ اما این اقدامات اگر به جنگ داخلی هم منجر نمی‌شد، حتماً به یک انقلاب اجتماعی تبدیل می‌شد. قوام، همچنین، می‌توانست به جناح راست روی آورد، دست از ائتلاف با حزب توده بردارد و با قبایل و افسران ارتش سازش کند؛ اما این اقدام نیز مبارزهٔ قانونی علیه شاه را به تعویق می‌انداخت. سرانجام راه دوم را برگزید. مظفر فیروز را در سمت سفیر ایران در مسکو به آن شهر فرستاد؛ وزرای وابسته به احزاب توده و ایران را برکنار کرد؛ فرامین و طرحهای بلندپروازانه را که در آنها اصلاحات ارضی و قوانین کار وعده داده شده بود کنار گذاشت؛ مخالفان پیشین همچون سیدضیاء، ارفع، طاهری و کاشانی را آزاد کرد؛ چپ‌گرایان را از سمتهای دولتی و شورای عالی نظارت که قرار بود بر انتخابات آتی نظارت کند، کنار گذاشت؛ و افراد ضد کمونیست تندرو را به استانداری اصفهان، خوزستان، گیلان و مازندران منصوب کرد. این استانداران با کاربرد حکومت نظامی، دوازده روزنامهٔ چپی را توقیف، دفتر مرکزی حزب توده را اشغال و بیش از ۳۴۰ میلیشیای حزبی را دستگیر کردند. ارگان حزب ایران نوشت که از زمان رضاشاه تاکنون، نخستین بار است که ارتش به مرکز قدرت مهمی تبدیل شده است و علناً در مسائل سیاسی دخالت می‌کند.^۱

قوام، همچنین، حزب دموکرات را به جناح راست نزدیک کرد. عده‌ای از رؤسای بختیاری و قشقایی؛ قبادیان از ایل کلهر؛ ناصر ذوالفقاری، از بزرگان زنجان که انقلاب را حکومت تبریز مصادره کرده بود؛ مسعودی، مدیر روزنامهٔ اطلاعات؛ امامی، کارخانه‌دار و نمایندهٔ سابق اصفهان؛ محمد هراتی، صاحب یک کارخانهٔ نساجی در یزد؛ علی و کیلی، رئیس اتاق بازرگانی تهران؛ و عزیزالله اعزاز نیک‌پی، زمین‌داری ثروتمند از اصفهان را به کادر رهبری حزب آورد. بدین ترتیب، به گفتهٔ یکی از همکاران قوام، حزب دموکرات پناهگاه افرادی شد که از حزب توده می‌ترسیدند، زیرا به نظر می‌رسید که این آخرین و قویترین مانع در برابر کمونیسم باشد.^۲

گام بعدی قوام، تشکیل «اسکی»^۳ بود. به طوری که یکی از رهبران این سازمان بعدها اعتراف می‌کند، حزب دموکرات برای شکست قدرت بیش از حد اتحادیه‌های

۱. «چه کسی قدرت دارد»، جبهه، ۳۰ آبان ۱۳۴۵.

۲. «یادداشتهایی از خاطرات قوام»، خواندنیها، ۲۳ مهر ۱۳۳۴.

۳. اتحادیهٔ سندیکاهای کارگری ایران (اسکی).

کارگری وابسته به حزب توده، اسکی را پدید آورد.^۱ وظیفه تشکیل اسکی به خسرو هدایت، رئیس راه آهن و حبیب نفیسی، رئیس کارخانه‌های دولتی واگذار شده بود. خسرو هدایت، مهندس تحصیلکرده بلژیک، برادر یک نظامی برجسته سلطنت طلب، فرزند یک اشرافی لقب دار و خویشاوند نزدیک یکی از نخست وزیران دوران رضاشاه بود. حبیب نفیسی، مهندس تحصیلکرده آلمان، فرزند یکی از معلمان خصوصی دربار رضاشاه و نوه یکی از پزشکان دربار قاجار بود. اسکی، با کمک مهندسان شاغل در بخش دولتی و کمک مالی وزارت کار، روزنامه کارگران ایران را منتشر کرد و در مراکز صنعتی دولتی - به ویژه کارخانه‌های دخانیات، مراکز مهمات سازی و مؤسسات راه آهن، - شعباتی دایر کرد.^۲ تشکیل اسکی با انتقاد شدید حزب توده روبرو شد. این حزب با حمله به سازمان جدید به عنوان یک «اتحادیه زرد»، بوروکراتهای دولتی را متهم ساخت که با رشوه، زور و تهدید به اخراج کارگران، بین طبقه کارگر، شکاف و دودستگی ایجاد می کنند.^۳ حزب، همچنین، برای دفاع از باشگاههای خود در برابر سازمانهای شبه نظامی حزب دموکرات، راهپیماییهای گسترده ای ترتیب داد و در ۲۱ آبان برای اعتراض به کشته شدن یک کارگر راه آهن به دست چاقو کشانی که به قولی اجیر اسکی بوده اند، اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته ای اعلام کرد.

افزون بر این، قوام روابط خود را با تبریز و مهاباد کاهش داد و سرانجام در آذرماه، به ارتش اجازه داد تا به آذربایجان و کردستان حمله کنند، هرچند که حوادث پیش از هجوم ارتش در تیرگی و ابهام توضیحات ناقص و گمراه کننده پنهان ماند. پس از این جریانات، قوام مدعی شد که اعتماد و اطمینان کاملی به این اقدام مهم و مخاطره آمیز داشته است و از همان آغاز کار در راستای این امر کوشیده است.^۴ البته او پیش از آغاز حمله با احتیاط تمام به تبریز رفت و جوئی را در بین مردم به وجود

۱. «یادداشت‌هایی درباره اتحادیه‌های صنفی»، خواندنیها، ۱۵ مهر ۱۳۳۳.

۲. علی رغم تلاش برای جذب کارگران، اسکی همچنان در دست مدیران و مهندسان باقی ماند. به عنوان مثال، در نخستین کنگره ملی اسکی، ۲۱ نماینده مهندس و تنها دو نماینده کارگر حضور داشتند. رکن:

«نخستین کنگره اسکی»، کارگران ایران، ۱۵ آبان ۱۳۲۸.

۳. حزب توده، «نامه سرگشاده به قوام»، رهبر، ۵ آذر ۱۳۲۵.

۴. دموکرات ایران، ۱۳ دی ۱۳۲۵.

آورد که گویی در برابر خواسته‌های غیرمنطقی شاه از آنها دفاع می‌کند.^۱ این اقدام احتیاطی قوام به دلایل زیر بود: ترس از دخالت شوروی؛ عدم اطمینان به توانایی‌های رزمی ارتش؛ آگاهی از این نکته که در مجلس آینده می‌تواند از بیست و پنج نمایندهٔ دموکرات آذربایجان و کردستان علیه شاه استفاده کند؛ و تردید به این امر که وقتی نظامیان، منطقه را به دست گرفتند شاید با انتخاب نمایندگان سلطنت طلب موقعیت وی را در مجلس پانزدهم تضعیف کنند.

علی‌رغم این هراسها، قوام مجبور شد تا دست به کار شود. ارتش، در اواسط آبان، مسلح کردن مخالفان حکومت تبریز - به‌ویژه دار و دستهٔ ذوالفقاری و ایلهای افشار و شاهسون - را از سر گرفت و در اوایل آذرماه، زنجان را تصرف کرد. وابستهٔ نظامی انگلیس گزارش می‌دهد که قوام «چندین ماه پی‌درپی از موافقت با درخواست وزیر جنگ مبنی بر صدور اجازهٔ تصرف زنجان طفره رفته بود.»^۲ روز پس از اشغال زنجان، فرماندار نظامی تهران با استفاده از اختیارات فوق‌العادهٔ زمان حکومت نظامی، روزنامهٔ بهرام ارگان جوانان حزب دموکرات را به جرم ستایش از عملیات موفقیت‌آمیز نخست‌وزیر توقیف کرد.^۳ سرانجام، در ۱۹ آذرماه، قوام فرمان ورود ارتش به آذربایجان و کردستان را برای «حفظ نظم و امنیت در انتخابات مجلس» امضا کرد. حکومت‌های خودمختار پس از دو روز جنگ - احتمالاً با فشار روسها - تقاضای صلح کردند و فدائیه‌ها که فقط به سلاح‌های سبک مجهز بودند، یا تسلیم شدند و یا به اتحاد شوروی گریختند. شاه در گفتگویی با سفیر انگلیس از پذیرفتن «هرگونه نقشی برای قوام در این روند دلخواه رویدادها» خودداری کرد. از سوی دیگر، قوام نیز در محافل خصوصی استدلال می‌کرد که اعتبار وی در مسکو مانع از دخالت شورویها شده است و در پیشگاه مردم نیز مدعی بود که اگر ارتش برای چنین اقدامی آماده بود، زودتر از اینها دستور حمله را صادر می‌کرد.^۴ بدین ترتیب، در

1. British Consul in Tabriz, "Three Monthly Report for January-June 1946," F. O. 371/Persia 1946/34-52679.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, 27 November 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52711.

۳. بهرام، ۵ آبان ۱۳۲۵.

4. British Military Attaché to the Foreign Office, 18 December 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52689; قوام، مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۲۱ آذر ۱۳۲۶.

حالی که عمر حکومت‌های خودمختار پایان یافته بود، نبرد میان شاه و نخست‌وزیر تازه آغاز شده بود.

انتخابات مجلس پانزدهم (آذر ۱۳۲۵ - تیر ۱۳۲۶)

بازپس‌گرفتن آذربایجان و کردستان زمینه را برای انتخابات مجلس فراهم کرد. خود انتخابات مجلس مبارزه قدرت میان قوام و شاه را آشکار کرد. البته این مبارزه در شرایطی کاملاً متفاوت از آنچه قوام طراحی کرده بود اتفاق افتاد، چرا که قوام از چهار امتیازی که در فروردین ماه داشت، اکنون سه امتیاز را به‌طور کامل از دست داده بود. زیرا ائتلاف او با حزب توده از هم پاشیده بود و متحدانش در تبریز و مهاباد تارومار شده بودند. روسیه، مهمترین پشتیبان خارجی او، دیگر شمال ایران را در تصرف نداشت و با حمله حکومت به آذربایجان پشتیبانی خود را کاهش داده بود و منتظر سرنوشت قرارداد نیمه‌کاره نفت بود. تسلط قوام بر دستگاه انتخاباتی نیز در بیشتر مناطق، مورد تهدید افسران ارتش، بزرگان محلی مستقل و یا استانداران طرفدار انگلیس بود. بدین ترتیب، انتخابات به کشمکش سه‌جانبه میان قوام، شاه و سیاستمداران محافظه‌کار طرفدار انگلیس تبدیل شد.

قدرت قوام در تهران، خراسان، اصفهان و مازندران نهفته بود. قوام چنان بر شورای نظارت بر انتخابات تهران مسلط بود که بیست و سه نامزد برجسته شهر با دیدگاه‌های سیاسی متفاوت متحد شده بودند تا با تحصن در باغ سلطنتی دست به یک اعتراض عمومی بزنند. این اعتراض را مصدق رهبری می‌کرد که دیگر بی‌اعتمادی‌اش به ارتش تحت‌الشعاع تنفرش از سیاست قوام درباره امتیازات نفتی و هراس از اقدام او در ایجاد دولت تک‌حزبی قرار گرفته بود. دیگر معترضان عبارت بودند از: محمدصادق طباطبایی، رئیس مجلس چهاردهم؛ فرّخ، سخنگوی گروه عشایر در مجلس پیشین، اردلان، زمین‌دار سلطنت‌طلب کردستانی که به فراکسیون اتحاد ملی پیوسته بود؛ دکتر حسن امامی، امام‌جمعه تهران و متولی بزرگترین بنیاد وقفی که علی‌رغم پیشینه دیرین محافظه‌کاری مذهبی خانواده‌اش مطیعانه از اصلاحات غیردینی رضاشاه پشتیبانی کرد؛ و احمد متین‌دفتری، حقوقدان فارغ‌التحصیل آلمان و از خانواده‌ای لقب‌دار که نسب او به خاندان زند می‌رسید. او فردی بود که در سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۱۹ به نخست‌وزیری رسیده بود و متفقین او را به

جرم ارتباط با آلمانیها زندانی کرده بودند. در حالی که این سیاستمداران در حیاط کاخ گرد آمده بودند، حدود ۲۰۰ مغازه‌دار و ۶۰۰ دانشجوی به خیابانها ریختند. مغازه‌داران نه تنها به انتخابات ناعادلانه بلکه به سیاست دولت و عملکرد اتاق بازرگانی در راستای منافع واردکنندگان و صادرکنندگان ثروتمند و به زیان بازرگانان بازار نیز معترض بودند.^۱ دانشجویان نیز از این شکایت داشتند که «روشنفکران مترقی» حزب دموکرات را فتودالها، مرتجعان و چاقوکشان، وادار به سکوت کرده‌اند.^۲ قوام برای پایان دادن به اعتراضات، وعده داد که انتخابات آزاد برگزار کند. ولی علی‌رغم این وعده، انتخابات به‌درستی برگزار نشد و دموکراتها همه دوازده کرسی تهران را به‌دست آوردند. البته در این انتخابات تنها ۳۰ درصد افراد واجد شرایط شرکت کردند.^۳

از سوی دیگر، قدرت سلطنت‌طلبان نیز در مناطق تحت حکومت نظامی، به‌ویژه آذربایجان، کردستان و حوزه‌های ناآرام طوایف حومه کرمانشاه نهفته بود. مثلاً فرمانده نیروهای اعزامی به آذربایجان استاندار فرستاده نخست‌وزیر را نپذیرفت؛ کابینه را در فشار قرار داد تا فردی کاملاً سلطنت‌طلب را به‌عنوان استاندار جدید تعیین کنند؛ و دموکراتهای قوام را از تشکیل شاخه حزبی در تبریز منع کرد. پس شگفتی آور نیست که قوام مایل نبوده که ارتش را به استانهای شمالی اعزام کند. انگلیس هم در خوزستان نفوذ فراوانی داشت، زیرا در این منطقه مجریان محلی بدون همکاری نزدیک با شرکت نفت ایران و انگلیس نمی‌توانستند وظایف روزانه خود را انجام دهند. استاندار، مصبح فاطمی (عمادالسلطنه) با پشتیبانی کامل سفارت انگلیس به آن مقام رسیده بود. مصبح فاطمی، زمین‌دار بزرگ اصفهانی و داماد شاهزاده ظل‌السلطان معروف، در کابینه‌های رضاشاه خدمت کرده بود ولی سپس اعتماد وی را از دست داد و پشتیبانی انگلیس را به‌دست آورد. وی با کمک شرکت نفت توانست برادرش مهدی فاطمی را به استانداری فارس برساند و بیشتر کرسیهای خوزستان را به رؤسای قبایل زمین‌داران طرفدار انگلیس بدهد.

۱. ارس، ۲۳-۲۷ دی ۱۳۲۶.

۲. م. مبارز، [نام مستعار]. حزب دموکرات ایران را بشناسید، (تهران، ۱۳۲۶).

۳. در تهران با جمعیتی حدود ۸۰۰،۰۰۰ نفر در سال ۱۳۲۵، ۲۳۰،۰۰۰ نفر می‌توانستند رأی دهند، اما از این شمار تنها ۷۰،۰۰۰ نفر رأی دادند. مردم، ۲ بهمن ۱۳۲۵.

در حوزه‌های دیگر، بزرگان محلی نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. مثلاً، بختیاری‌ها در شهر کرد، قشقایی‌ها در فیروزآباد، رؤسای خمسه در فسا، بیات‌ها در اراک، ذوالفقاری‌ها در زنجان، امینی‌ها در رشت، حکمت‌ها در شیراز، جایی که زمینهای وسیع خانوادگی داشتند، چند خانواده متنفذ در بوشهر و مهمتر از همه سردار فاخر حکمت در استان کرمان که رسماً استاندار فرستاده قوام بود اما در عمل همچون یک فرد معتبر مستقل عمل می‌کرد، نتیجه انتخابات را تعیین کردند.

مجلس پانزدهم (تیر ۱۳۲۶ - مرداد ۱۳۲۸)

چنان‌که انتظار می‌رفت، مجلس پانزدهم، بلافاصله پس از گشایش به سه فراکسیون عمده تقسیم شد. حزب دموکرات با کسب هشتاد کرسی تهران، گیلان، مازندران، خراسان و کرمان اکثریت را در دست داشت. این گروه را سردار فاخر حکمت، سخنگوی جناح زمین‌داران محافظه‌کار حزب و بهار، رئیس جناح روشنفکران رادیکال حزب رهبری می‌کرد. در گروه نامبرده، دموکراتهای برجسته‌ای مانند ارسنجانی، محمود محمود، صادقی، مسعودی، نمازی، ابوالقاسم امینی و برادر کوچکترش علی امینی و دوتن از خوانین بزرگ قشقایی حضور داشتند. افزون بر یک سوم از این هشتاد نفر در زمانهای مختلف به دستور رضاشاه زندانی شده بودند.

سلطنت‌طلبان که هنوز از عنوان فراکسیون اتحاد ملی استفاده می‌کردند، دومین گروه بزرگ را تشکیل می‌دادند و حدود سی و پنج نفر بودند. رهبران این گروه، عزت‌الله بیات از اراک، اردلان از کردستان و متین دفتری از شهری کوچک در آذربایجان، که مدعی بود آن را ندیده است، بودند. بیشتر اعضای غیربرجسته فراکسیون، زمین‌داران آذربایجانی بودند که آنها را مقامات شوروی از حضور در مجلس چهاردهم بازداشته بودند و حکومت تبریز داراییهایشان را مصادره کرده بود. متین دفتری، بعدها می‌نویسد که از شرکت در جلسات فراکسیون ناراحت بود زیرا تقریباً همه اعضای دیگر گروه به زبان آذری گفتگو می‌کردند.^۱

گروه طرفدار انگلیس سومین فراکسیون بزرگ بود که بیست و پنج نماینده را دربرمی‌گرفت. این گروه را که فراکسیون ملی نام داشت، مدنی و طاهری، دو

۱. ا. متین دفتری، «خاطرات»، سالنامه دنیا، ۱۹ (۱۳۴۱)، ۱۶-۳.

سیاستمدار برجسته باقی مانده از مجلس چهاردهم رهبری می کردند. بیشتر اعضای گروه از حوزه های خوزستان، فارس و حاشیه خلیج فارس انتخاب شده بودند. آنان در رأی گیری های مهم و بحث های خصوصی آشکارا از انگلیس حمایت می کردند، ولی در اظهارات عمومی و مباحث آزاد ترجیح می دادند که بر «توسعه طلبی کمونیستی» اتحاد شوروی و انزوگرایی پیشین آمریکا تأکید کنند تا بر پیوندهای محکم دوستی میان ایران و انگلیس.

بنابراین، مجلس پانزدهم در حالی آغاز به کار کرد که قوام اکثریتی چشمگیر ولی بی ثبات داشت. او با دادن دو پست وزیر مشاور به دو دموکرات دیگر، ترکیب کابینه را برهم زد و حکمت را یاری کرد تا به ریاست مجلس برسد. بودجه های اختصاصی همه وزارتخانه ها به جز وزارت جنگ را افزایش داد، لایحه ای برای گفتگو درباره خرید تسلیحاتی به ارزش ۱۰ میلیون دلار از ایالات متحده پیشنهاد کرد و درخواست خانواده سلطنتی را برای بازگرداندن جسد رضاشاه به منظور تشییع جنازه رسمی رد کرد. هنگامی که کابینه این درخواست را بررسی می کرد، امیر احمدی، امیر علایی را به خیانت متهم کرد و جلسه با زدو خورد به پایان رسید. متین دفتری، در همان زمان از وضعیت تقریباً ناامیدکننده شکایت می کند: «ما قدرتی نداریم. این مرد، قوام، این نمایش را دو سال ادامه خواهد داد و در پایان این دو سال در وضعیتی قرار خواهد گرفت که در انتخابات بعدی دست ببرد. تنها و تنها امید ما این است که در حزب دموکرات شکاف ایجاد کنیم.»^۱

این امید و انتظار، زودتر از زمانی که خوش بین ترین سلطنت طلبان می توانستند پیش بینی کنند به پایان رسید، زیرا قوام به دلیل شتابی که برای تضعیف حزب توده و شاه داشت، افراد متفاوت و مخالف بسیاری را به درون حزب آورده بود، مثلاً اشراف زمین داری مانند حکمت، امینی، فرمانفرما و روشنفکران رادیکالی چون بهار، آرسنجانی، محمود محمود؛ کارخانه داران ثروتمندی چون نیکپی، نمازی، هراتی و اعضای اتحادیه هایی که می خواستند زیر نفوذ حزب توده نباشند؛ بزرگان قبیله ای همچون آقاخان بختیاری و خسرو قشقایی و همچنین دولتیان پشتیبان مبارزات رضاشاه علیه ایلات و عشایر، در حزب دموکرات گرد آمده بودند. روزنامه

۱. «فرانمنند»، «خاطرات»، سالنامه دنیا، ۱۹ (۱۳۴۱)، ۳۰-۳۵.

قیام ایران، وابسته به فراکسیون ملی، این اختلافات را به روشنی توصیف کرده است. در این روزنامه، حزب دموکرات، حزبی متشکل از گرگ و گوسفند توصیف شده بود که میلیونرها، کارخانه‌داران و تجار قدرتمندی که به مردم زور می‌گویند آنها را به وحشت می‌اندازند و کارگران و دهقانانی که با رشوه به پای صندوقهای رأی آورده می‌شوند، اعضای آن را تشکیل می‌دادند. نویسنده مقاله، همچنین، ادعای روزنامه حزب را که نیک‌پی نماینده «کارگران» است، رد کرد، او را راهزنی توصیف می‌کند که کارگران خود را استثمار می‌کند. به نظر نویسنده، شگفتی آور بود که هراتی، کارخانه‌دار میلیونریزیدی، با گستاخی تمام ادعا کند که اگر با کادیلاک به مجلس برود منافع کارگران را بهتر حفظ خواهد کرد.^۱

این تضادها شکافی در حزب دموکرات به وجود آورد. هنگامی که فراکسیون حزب، برای نخستین بار، تشکیل جلسه داد اکثریت اعضا بدون توجه به توصیه قوام تصمیم گرفتند تا در رأی دادن به اعتبارنامه نمایندگان، نه به صورت گروهی بلکه براساس آگاهی فردی خود عمل کنند.^۲ در نتیجه، دموکراتهای محافظه کار برای رد اعتبارنامه ارسنجانی، به جبهه سلطنت‌طلبان و نمایندگان طرفدار انگلیس پیوستند. ذوالفقاری با ارسنجانی مخالفت می‌کرد که چگونه توانست برای تصاحب یک کرسی نمایندگی آرای کافی به دست آورد، در حالی که در گذشته نه نماینده بود، نه وزیر، نه استاندار و نه حتی یک بخشدار بلکه فقط روزنامه‌نگار بود و آن هم روزنامه‌نگاری با روابط سیاسی مشکوک.^۳ هنگامی که کارگران یک کارخانه آجر در حومه تهران برای مزد بیشتر دست به اعتصاب زدند، اسکی از خواسته‌های آنان پشتیبانی کرد اما دولت برای سرکوب اعتصاب و اشغال چاپخانه اسکی نیرو فرستاد. هنگامی که قوام از تقاضای تشکیل کنگره دوسالانه برای حذف ماده راجع به حقوق زنان خودداری کرد، سه نماینده وابسته به بازار از حزب کناره‌گیری کردند. هنگامی که روزنامه دموکرات ایران در انتقاد از شکاف گسترده میان فقیر و غنی پافشاری کرد، نمایندگان ثروتمندی همچون آقاخان بختیاری اعتراض کردند که «حزب تبلیغات خائنانه می‌کند و طبقه‌ای را علیه طبقه دیگر تحریک می‌کند»^۴ سلطنت‌طلبان نیز با

۱. «حزب دموکرات»، قیام ایران، ۱۲ تیر ۱۳۲۶. ۲. دموکرات ایران، ۵ مرداد ۱۳۲۶.

۳. ذوالفقاری، مذاکرات مجلس. مجلس پنزدهم. ۳۱ شهریور ۱۳۲۶.

۴. دموکرات ایران، ۸ دی ۱۳۲۵ و ۱۹ فروردین ۱۳۲۶. بختیاری، مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم.

ادعای اینکه دموکراتها با کاربرد روشهای هراس‌انگیز، تحریک دشمنیهای اجتماعی و تضعیف طبقه زمین‌دار، کشور را به مخاطره می‌اندازند، این دیدگاهها را تقویت کردند.^۱

این اختلافات و کناره‌گیریها اکثریت قوام را از بین برد. در اوایل تیرماه، پنج تن از دموکراتهای تندرو از ادای سوگند در رعایت انضباط حزبی خودداری و اعلام کردند که براساس شایستگیهای خود و بدون کمک دولت به نمایندگی انتخاب شده‌اند. در اواسط خرداد نیز پنج نفر دیگر با این پیشنهاد قوام که اختلافات داخلی می‌بایست در فراکسیون حزب حل شود نه در مجلس، مخالفت کردند. یکی از اعضای حزب گفت که «برای برخی از به اصطلاح رهبران حزب احترام چندانی قائل نیست.» فرد دیگری گفت که برای او به عنوان فردی کارکشته و سخت‌کوش مشکل است که از میلیونرهای فاسد و تنبل پشتیبانی کند.^۲ سرانجام، در اواخر مهرماه، هنگامی که قوام پس از تعلل زیاد پیشنهاد امتیاز نفت شمال به شوروی را به مجلس تسلیم کرد، اکثریت پرشماری از دموکراتها به مخالفان پیوستند و قرارداد را رد کردند. البته قوام ماهرانه از دو تاکتیک برای طرح موضوع استفاده کرد. یکی اینکه، به‌طور مستقیم، از قرارداد پشتیبانی نکرد و بدین ترتیب از خطر رأی عدم اعتماد که شاید در پی رد تقاضای نفت مطرح می‌شد، رهایی جست. دوم اینکه، او پس از رد قرارداد، به انگلیس حمله کرد تا سیاست «موازنه مثبت» را رعایت کند. مجلس به او اجازه داد تا درباره قرارداد «با عادلانه» ۱۳۱۲/۱۹۳۳ با شرکت نفت ایران و انگلیس گفتگو کند و روزنامه‌ها را تشویق کرد تا با توسل به این دلایل که «امپریالیسم قایقهای توپدار» بحرین را از ایران جدا کرده است، خواستار بازگرداندن آن جزیره به ایران شوند. وی، سپس، به ایستگاه راه‌آهن رفت تا به کشور و اتحاد شوروی اطمینان دهد که سیاست «موازنه مثبت» را همچنان دنبال خواهد کرد.

اگرچه قوام، مسئله نفت را همچنان مطرح می‌کرد، دو هفته پس از آن که حکمت از حزب دموکرات کناره گرفت، سقوط کرد. دلایل این کناره‌گیری هم معلوم نشد. هواداران قوام مدعی بودند که جناح مخالف، حکمت را تطمیع کرده است. هواداران

حکمت نیز استدلال می‌کردند که قوام با تشکیل ندادن کنگره دوسالانه حزب و اجرای اصلاحات اجتماعی، اصول و موازین حزب را مراعات نکرده است. ولی خود حکمت بعدها نوشت که پیروانش او را در فشار گذاشته بودند تا با همکار قدیمی خود، قوام، قطع رابطه کند.^۱ به هردلیل، حکمت با کناره‌گیری خود حدود بیست نماینده را که در حوزه‌های کرمان و فارس به انتخاب آنان کمک کرده بود از چنگ حزب دموکرات بیرون آورد. اعضای جناح مخالف با گردآمدن در مجلس و طرح نیاز دولت به رأی اعتماد، بلافاصله حالت تهاجمی به خود گرفتند. از ۱۱۲ نماینده حاضر در جلسه رأی اعتماد، ۳۶ نفر رأی مخالف؛ ۴۵ نفر - کمتر از نصف حاضران - رأی موافق؛ و ۳۱ نفر - تقریباً همه دموکراتهای پیشین - رأی ممتنع دادند. به محض اینکه قوام استعفا داد و برای «معالجه» روانه پاریس شد، شاه لقب جناب اشرف را از وی گرفت و سلطنت‌طلبان هم طرحی برای پی‌گرد قانونی او ارائه دادند زیرا دلیل می‌آوردند که او برای پرکردن صندوقهای حزب دموکرات، مجوزهای واردات را می‌فروخته است.

با رفتن قوام، شکافهای بیشتری در بین دموکراتها پدید آمد. هنگامی که سازمان جوانان حزب استقلال خود را از «زمین‌داران محافظه‌کار» عضو کمیته مرکزی اعلام کرد، کمیته مرکزی نیز این سازمان را به دلیل «انحرافات فوق‌چپ‌گرایانه» اخراج کرد و بهرام، روزنامه وابسته سازمان را به علت انتشار مقاله‌ای افشاگرایانه با عنوان «ثروتمندان چپاول‌گر» به باد انتقاد گرفت. همچنین، کمیته مرکزی اسکی را اخراج کرد؛ زیرا اعضای اسکی به زور وارد مراکز کمیته مرکزی شده بودند تا داراییهای حزب را تصرف کنند. دموکراتهایی که هنوز به قوام وفادار بودند بیهوده اعتراض کردند که «این یک واقعیت مسلم جهانی است که وقتی یک اتحادیه کارگری در سیاست مداخله می‌کند ویژگی اتحادیه حقیقی را از دست می‌دهد. طبقه کارگر، که پیش از اجرای سیاستهای محتاطانه خنثی‌کننده قوام مسئله‌سازترین طبقه بود، دوباره به اقدامی نفاق‌افکنانه تحریک شده است و متأسفانه تحریک‌کنندگان اعضای پیشین حزب هستند.»^۲ بدین ترتیب، طرح بلندپروازانه قوام برای ایجاد سازمان

۱. ا. رضوی، مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۲۰ آذر ۱۳۲۶؛ س. حکمت، «نقش من در مجلس»، سالنامه دنیا، ۲۱ (۱۳۴۳) صص ۲۵۰-۵۴۰.

۲. م. آشتیان‌زاده، مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۲۸ دی ۱۳۲۶.

سیاسی منضبط و حتی احتمالاً یک دولت تک‌حزبی راه به جایی نبرد. پس از خروج قوام، شاه اندک‌اندک، در عرض دو سال، به مرکز صحنه سیاست کشور گام گذاشت. او تا سال ۱۳۲۶، خود را پادشاه مشروطه نشان می‌داد که سلطنت می‌کند نه حکومت، هرچند در پشت صحنه ارتش را اداره می‌کرد و اغلب در تضعیف یا تقویت وزرا نیز دخالت داشت. اما در سال ۱۳۲۷، آشکارا در سیاست مداخله می‌کرد و به عزل و نصب نه تنها وزرا بلکه نخست‌وزیران نیز می‌پرداخت. در سال ۱۳۲۸، شاه به قدر کافی قدرتمند بود تا مجلسی تشکیل دهد و امتیازات قانونی خود را به زیان مجلس افزایش دهد. شاه جوانی که پادشاهی خود را با مبارزه مرگ و زندگی با مخالفان خود آغاز کرده بود، اکنون نه تنها دوران آشفته‌گی سیاسی را از سر گذرانده بود بلکه سلطنت را به صورت اصلی‌ترین نهاد کشور به صحنه آورده بود.^۱

قدرت‌یابی روزافزون شاه دو علت داشت: گسترش فزاینده نیروهای مسلح و توازن نیروها در مجلس. نیروهای مسلح که از ۶۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۲۰ به ۱۰۲,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۲۵ رسیده بود، در سال ۱۳۲۸ - با کمک آمریکاییها - به ۱۲۰,۰۰۰ نفر رسید. روحیه ارتش نیز بیشتر در اثر «پیروزیهای دلیرانه» بر شورشیان گوردستان و آذربایجان تقویت شده بود. در سال ۱۳۲۷، یکی از اندک نمایندگان که هنوز شهادت انتقاد از دربار را داشت هشدار می‌دهد که: «این قانونی کلی است که هرکس تفنگهای ملت را کنترل کند، سیاست ملت را نیز در دست خواهد داشت و شاه با نوسازی نیروهای مسلح، آزادیهای قانونی کشور را بیشتر تهدید می‌کند.» در همین زمان، رئیس ستاد ارتش ضروری دانست تا به مردم اطمینان دهد که یک «ارتش میهنی» ۱۲۰,۰۰۰ نفری امکان ندارد برای پانزده میلیون «شهروند دوستدار آزادی» خطرناک باشد.^۲

همچنین، توازن نیروها در مجلس پانزدهم، همانند مجلس پیشین، به نفع شاه

۱. قدرت روزافزون شاه در مجله خواندنیها، خلاصه مطالب هفتگی مطبوعات ملی، نیز منعکس شد. تصویر وی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۱، تنها یک‌بار به چاپ رسید. در ۱۳۲۱-۱۳۲۲ نیز یک‌بار، در ۱۳۲۲-۱۳۲۳ دو بار، در ۱۳۲۳-۱۳۲۴ دوازده بار، و در سال ۱۳۲۴-۱۳۲۵ هجده بار، که در هفته تصویر با لباس نظامی دیده می‌شد.
۲. رضوی، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۹ اسفند ۱۳۲۷؛ رزم‌آرا، «سخنی با ملت»، اطلاعات، ۷ مهر ۱۳۲۷.

بود. در یک سو، چهل و پنج نمایندهٔ دموکرات قرار داشتند. آنها که هنوز به قوام وفادار بودند دولت را در فشار گذاشته بودند تا دوباره دربارهٔ امتیاز نفت گفتگو کند و همچنین می‌کوشیدند تا در برابر انگلیس از آمریکا کمک بگیرند. آنها دیگر همچون گذشته به اتحاد شوروی علاقه‌مند نبودند، زیرا مذاکرات قوام دربارهٔ نفت به جایی نرسیده بود و استالین نیز پس از سال ۱۹۴۷/۱۳۲۶ علاقهٔ زیادی به منافع کشورش در ایران نداشت. در سوی دیگر، بیست و پنج نمایندهٔ محافظه‌کار طرفدار انگلیس از فراکسیون ملی قرار داشتند. هرچند آنها علنی از قرارداد نفتی ۱۹۳۳/۱۳۱۲ پشتیبانی نمی‌کردند، با هرگونه سیاستی که روابط ایران و انگلیس را به خطر اندازد مخالف بودند. در میان این دو جناح، ۳۵ نمایندهٔ سلطنت‌طلب و حدود ۳۰ نمایندهٔ بی‌طرف و مستقل قرار داشتند. سلطنت‌طلبان، که در قالب فراکسیون اتحاد ملی سازمان یافته بودند، در سیاستهای داخلی و خارجی از شاه پیروی می‌کردند. مستقل‌ها که به هیچ فراکسیونی وابسته نبودند عبارت بودند از چهار نمایندهٔ هوادار مصدق، دو سیاستمداری که پیشتر طرفدار شوروی بودند و بیش از ۲۰ عضو پیشین حزب دموکرات که به همراه حکمت از آن حزب کناره‌گیری کرده بودند. بنابراین، سلطنت‌طلبان در موقعیتی قرار داشتند که می‌توانستند ضمن اتحاد با هریک از جناحهای فراکسیون ملی یا حزب دموکرات نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کنند. تنها نگرانی آنها این بود که دو گروه نامبرده با یکدیگر و با مستقل‌ها ائتلاف کنند.

پس از سقوط دولت قوام، اعضای فراکسیون اتحاد ملی با فراکسیون ملی و شماری از مستقل‌ها متحد شدند تا حکیمی را به نخست‌وزیری انتخاب کنند. دموکراتها و بیشتر مستقل‌ها نیز از مصدق پشتیبانی کردند و شمار آرای وی تنها یک عدد کمتر از آرای حکیمی بود. نخست‌وزیر جدید چهار پست وزارت را به افراد طرفدار انگلیس و پنج پست وزارت را به سلطنت‌طلبان داد و برای مطمئن ساختن ایالات متحدهٔ آمریکا یک پست را هم به سهیلی - نخست‌وزیر طرفدار آمریکا در سال ۱۳۲۲ - واگذار کرد. دولت حکیمی، در شش ماه بعد، سیاستهای موردنظر دربار و انگلیس را اجرا کرد، زیرا همهٔ تلاشهای راجع به انجام گفتگوی دوباره دربارهٔ قرارداد امتیاز نفتی سال ۱۹۳۳/۱۳۱۲ را بی‌ثمر گذاشت و لایحهٔ تشکیل مجلس سنای وعده داده شده در قانون اساسی ۱۹۰۶/۱۲۸۵ را به مجلس داد. این دولت، همچنین، طرح دعوا علیه قوام را دربارهٔ اختلاس در خزانهٔ دولتی به جریان انداخت و

خواستار اختصاص اعتباری به ارزش ۲۰ میلیون دلار برای خرید تسلیحات شد. افزون بر اینها، کابینه حکیمی با تعطیل باشگاههای حزب توده، دستگیری ۱۲۰۰ کارگر هوادار «توده» و بازداشت آخرین استاندار حکومت خودمختار آذربایجان که قوام کاملاً از وی حمایت کرده بود، مبارزه علیه نیروهای چپ را تشدید کرد.

البته ائتلافی هم که حکیمی به وجود آورده بود، اندک اندک فرو پاشید. فراكسیون ملی، به دلیل فشار و سرسختی ارتش در خلع سلاح عشایر جنوب و تعلل پلیس در رسیدگی به قتل مرموز محمد مسعود، دیگر مانند گذشته از دولت حمایت نمی کرد. محمد مسعود، مدیر روزنامه جنجالی مرد امروز بود که اطلاعات شرم آوری از اعضای خانواده سلطنتی افشا کرده بود.^۱ پس از کشته شدن مسعود، نمایندگان طرفدار انگلیس و دموکراتها به کاهش بودجه ارتش از ۲۰ میلیون به ۱۰ میلیون دلار رأی دادند و روزنامه های طرفدار بریتانیا به روزنامه های دموکرات و توده ای پیوستند تا جبهه ای مطبوعاتی علیه دیکتاتوری تشکیل دهند. ضمناً، سلطنت طلبان هم به این نتیجه رسیدند که برای اخذ ۲۵۰ میلیون دلار پول مورد نیاز برای اجرای طرح بلندپروازانه هفت ساله، دولت مصمم طرفدار آمریکا بهتر از دولت طرفدار انگلیس است. در نیمه خرداد، هنگامی که رهبران فراكسیونها برای اعلام عدم رأی اعتماد مجلس به کابینه روانه دربار شدند، حکیمی کناره گیری کرد.

اکنون اعضای فراكسیون اتحاد ملی به دشمنان پیشین خود (دموکراتها) پیوسته بودند تا عبدالحسین هژیر را به نخست وزیری برگزینند. نخست وزیر جدید از اندک دولتیانی بود که هم با قوام و هم با شاه میانه خوبی داشت. هژیر، بدین دلیل از پشتیبانی قوام برخوردار بود که آشکارا از برقراری روابط نزدیک با آمریکا جانبداری می کرد و در همه پستهای اجرایی اخیر خود صادقانه خدمت کرده بود. دربار هم هوادار او بود، زیرا از ارتش انتقاد نمی کرد و در دولت رضاشاه نیز خدمت کرده بود. هژیر، فرزند یکی از مبارزان انقلاب مشروطه، از پستهای پایین اداری به سمت بازرس بانک ملی ارتقا یافته بود. گرچه در دوران خدمت به مال و منالی رسیده بود، پس از سهیلی نخستین نخست وزیر بود که در خانواده ای بدون لقب به دنیا آمده بود.

۱. خبرنگار تایمز لندن به این دلیل که 'دعا کرده بود اعضای خانواده سلطنتی مقدمات قتل محمد مسعود را فراهم کرده بودند از ایران اخراج شد.

هنگام تشکیل کابینه، هژیر پنج پست وزارت را به سلطنت‌طلبان و چهار پست دیگر را به هواداران قوام و اگذار کرد. وی، همچنین، وعده داد که اقامه دعوا علیه قوام را کنار بگذارد و گفتگوهای پنهانی برای «تجدید نظر کامل» در قرارداد نفتی ۱۳۱۲/۱۹۳۳ را آغاز کند.^۱ در مقابل، دموکراتها نیز از اقدامات دولت در تصویب طرح افزایش بودجه ارتش از ۱۰ میلیون دلار به ۱۶ میلیون دلار برای خرید تسلیحات و امضای قراردادهایی با شرکتهای آمریکایی برای احداث فرودگاههای نظامی در اهواز و فیروزآباد پشتیبانی کردند. واکنش مخالفان به این اقدامات شدید بود. مخالفان مذهبی، به رهبری کاشانی، در اعتراض به انتخاب مردی که بیست سال آلت دست دیکتاتوری نظامی بوده است^۲، اعتصاب عمومی یک‌روزه‌ای ترتیب دادند و در خارج از مجلس نیز تظاهرات کردند. در این تظاهرات، یک‌تن کشته و بیش از هفتاد تن دیگر زخمی شدند. فراقسیون ملی طرفدار انگلیس و تنی چند از مستقل‌ها نیز در کار دولت اخلاص کردند؛ از میزان بودجه اختصاصی به ارتش انتقاد کردند، در برابر تلاشهایی برای کنارگذاشتن طرح دعوا [علیه قوام] کارشکنی کردند و مهمتر از همه، از تصویب بودجه سالانه کشور خودداری نمودند.^۳ بنابراین، مجلس به محل اتهامات متقابل، پرسش و پاسخ و قهر و آشتی‌ها تبدیل شده بود. هژیر چهارماه پس از این بن‌بست و اشکال‌تراشی کناره‌گیری کرد.

فراقسیونها، به مدت دو هفته نتوانستند جانشینی برای هژیر پیدا کنند. شاه که از این وقفه و تعلل به خشم آمده بود، ساعد، نخست‌وزیر سال ۱۳۲۳ را برای تشکیل دولت جدید دعوت کرد. واکنش نمایندگان به این اقدام بحثها و استدلال‌ات جنجالی له یا علیه آن بود. سلطنت‌طلبان استدلال می‌کردند که شاه می‌تواند وزیران را تعیین

۱. مصطفی فلاح، پنجاه سال نفت ایران، (تهران، ۱۳۳۵): ص ۳۸۷.

۲. ف. کشاورز «دولت هژیر»، رزم ماهانه، ۱ (تیرماه ۱۳۲۶)، ۱۶-۱۹.

۳. سیدضیاء در یک مصاحبه مطبوعاتی می‌گوید که اگر او نخست‌وزیر می‌شد، قرارداد خرید تسلیحات را لغو می‌کرد، زیرا «کشور به ماشین‌آلات کشاورزی و امکانات درمانی نیز دارد نه به توپ و تانک». همچنین، وی می‌افزاید که محدودیتهای تحمیل‌شده بر حزب توده را از میان برمی‌داشت چون به رقابت آزاد میان همه احزاب سیاسی ایمان دارد... خواندنیها، ۹ اسفند ۱۳۲۷. مسئول بخش شرقی سفارت انگلیس دو ساعت تلاش کرد تا مانع ائتلاف سیدضیاء با حزب توده شود.

کند تا آنها از مجلس رأی اعتماد بگیرند ولی ادعای دموکراتها این بود که تنها مجلس حق انتخاب کابینه را دارد و نقض این حق ایران را دچار وضعیت خطرناکی همانند دوران تاریک «استبداد قاجاری» خواهد کرد.^۱ دموکراتهای هوادار قوام با جلب نظر شماری از نمایندگان مستقل مانعی کارا در برابر نخست‌وزیر ایجاد کردند و اعلام کردند که به چنین شیوه‌های سختی متوسل می‌شوند تا به مردم نشان دهند که چگونه «درباریان مرتجع»، «شاه جوان» را گمراه کرده‌اند تا قانون اساسی ایران را ریشخند کند. مشخص بود که قوام با وجود خروج از کشور، هنوز برای ایجاد مانع در برابر شاه قدرت کافی داشت. در آذرماه ۱۳۲۷، مقامات وزارت امور خارجه آمریکا شایعاتی شنیدند که شاه به دنبال فرصتی برای مطرح کردن اصلاح قانون اساسی است تا از آن طریق موقعیت خود را در برابر مجلس تقویت کند.^۲

در اواسط بهمن‌ماه که شاه از دانشگاه تهران بازدید می‌کرد، هدف گلوله یک خبرنگار قرار گرفت و زخمی شد. بدین ترتیب، فرصتی که به دنبالش بود فراهم آمد. هرچند که فرد تیراندازی‌کننده پیش از آنکه وابستگی‌های سیاسی‌اش روشن شود بلافاصله کشته شد، کارت شناسایی و مدارک وی نشان می‌داد که برای روزنامه مذهبی پرچم اسلام کار می‌کرد و مبالغی به اتحادیه روزنامه‌نگاران وابسته به جنبش کارگری طرفدار حزب توده پرداخت کرده است.^۳ شاه با بهره‌گیری از حس همدردی

۱. برای مطالعه بحران حقوقی قانون اساسی سال ۱۳۲۷، رک: «شاه و قانون اساسی»، زندگی، ۱۷ آبان ۱۳۲۷؛ م. تمدن، «دولت سعد»، رزم ماهانه، ۱ (آذر ۱۳۲۷)، صص ۷۳-۸۰؛ و حزب دموکرات، آیا شاه می‌تواند در امور مملکت مداخله کند؟ (تهران، ۱۳۲۸).

2. State Department to the U.S. Embassy in Tehran, 1 February 1949, *Foreign Relations of United States* (Washington D.C., 1949), 6, 476.

سفارت انگلیس و آمریکا با هرگونه تغییر و اصلاح در قانون اساسی ایران مخالفت می‌کردند، زیرا کاملاً به شاه اعتماد نداشتند و همچنین به‌نوعی نظام نمایندگی پارلمانی علاقه‌مند بودند. در گزارش وزارت امور خارجه آمده است که: «مجلس علی‌رغم ایجاد مزاحمت در مسائل داخلی، نمونه حقیقی احساسات ملی است و در مواردی مانند قرارداد ایران و شوروی نقش بسیار ارزشمندی ایفا می‌کند. اگر مجلس قابل انحلال بود، نقش مؤثر خود را از دست می‌داد. شاه ممکن است روزی در فشار قرار گیرد تا مجلس را متحل کند و مجلسی مشابه مجلس روسها ایجاد کند.» 9 March 1948, F. O. 371/Persia 1948/34-68711.

۳. در همان هنگام، شایع شده بود که تنی چند از رهبران حزب توده به‌ویژه در شاخه‌های نظامی حزب، نقشه این قتل را بدون مشورت با همکاران خود ریخته بودند. یک رهبر نوده‌ای که در سال ۱۳۳۶ از حزب کناره‌گیری کرد این نظر را تصدیق می‌کند: فریدون کشاورز، «من متهم می‌کنم» (تهران، ۱۳۵۷)، صص

مردم و این ادعا که قاتل به توطئه‌گران کمونیستی - مذهبی وابستگی داشت، سرکوب مخالفان را بلافاصله آغاز کرد. او در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام کرد، همه روزنامه‌ها و مجلات مهم منتقد دربار را تعطیل و حزب توده را غیرقانونی اعلام نمود، کاشانی را به بیروت تبعید کرد، مصدق را در املاک خودش محدود ساخت و کوشید تا پای قوام را نیز به این توطئه بکشاند. مهمتر اینکه، شاه بلافاصله مجلس مؤسسان تشکیل داد. اعضای این مجلس که در شرایط حکومت نظامی انتخاب شده بودند، همگی به ایجاد مجلس سنا که نیمی از اعضایش را شاه تعیین می‌کرد رأی دادند و به شاه حق دادند که هرگاه بخواهد مجلس را منحل کند، به شرطی که در عرض سه ماه دوباره انتخابات برگزار کند و مجلس جدید را تشکیل دهد.

شاه در چندماه باقی‌مانده از عمر مجلس پانزدهم، همچنان از آن امتیاز می‌گرفت. دولت ساعد که اکثریت نمایندگان از آن حمایت می‌کردند وعده داد که نیروهای مسلح را تقویت کند، حقوق ارتشیه‌ها را افزایش دهد و هر نوع «تبلیغات مخل نظم و قانون عمومی»^۱ را ممنوع کند. قانون مطبوعات درباره انتقادکنندگان از حکومت و اعضای خانواده سلطنتی سخت‌تر شد. رضاشاه به لقب کبیر مفتخر و جسدش به تهران بازگردانده شد تا رسماً تشییع شود. زمینهای سلطنتی که در سال ۱۳۲۰ به دولت واگذار شده بود دوباره به شاه بازگردانده شد. یکی از نمایندگان سلطنت طلب در حمایت از این اقدام گفت که اعلیحضرت باید همه این زمینها را مالک شود، زیرا به نظر او پادشاهی ایران که از قدیمترین پادشاهی‌های جهان است، شایستگی آن را داشت که با ثروتمندترین دربارهای اروپا، هم‌تراز باشد.^۲

سرانجام، دکتر منوچهر اقبال، سلطنت‌طلبی وفادار از خانواده‌ای زمین‌دار و لقب‌دار، وزیر کشور شد تا زمینه انتخابات مجلس شانزدهم را آماده سازد. بدین ترتیب، همچنان‌که قوام، مصدق و سایر مخالفان می‌گفتند، شاه آن تیراندازی را به کودتایی سلطنتی تبدیل کرد.

۱۰۴-۱۰۵. البته این نظر می‌تواند به دو دلیل اصلی مورد تردید قرار گیرد. یکم، هیچکدام از رهبران حزب

توده راه‌حلی برای فرار از دستگیری‌های بعدی پلیس پیش‌بینی نکرده بودند. دوم، نه پلیس و نه رهبران مرتد حزب هرگز مدرک معتبری مبنی بر وابستگی قاتل به حزب توده ارائه نکردند.

۱. م. ساعد، «برنامه دولت»، مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۹ اسفند ۱۳۲۷.

۲. ف. صاحب دیوانی، مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۲۰ تیر ۱۳۲۸.

انتخابات مجلس شانزدهم (تیر ۱۳۲۸ — بهمن ۱۳۲۸)

همچنان‌که نیمه نخست دوره مجلس پانزدهم به مبارزه قدرت میان قوام و شاه مسئله امتیاز نفت شوروی اختصاص یافته بود؛ روزهای آغازین مجلس شانزدهم نیز با کشمکش قانونی بین مصدق و شاه و بحران شرکت نفت سپری شد. شاه این اشرافی ماکیاولیست را تنها بدان دلیل باقی گذاشته بود که مورد تهدید او، که یک مردم‌باور فسادناپذیر مصمم به ایجاد نوعی حکومت مشروطه‌راستین و ملی کردن منابع طبیعی کشور بود، قرار داشته باشد. بنابراین، کشمکشهای قدیمی قانون اساسی دوباره ولی به اشکالی نوین و با سلاحهای متفاوت رخ می‌نمود.

هنگامی که انتخابات مجلس شانزدهم و دوره نخست سنا آغاز شد، بلندای موقعیت شاه تسخیرناپذیر به نظر می‌رسید. قانون اساسی تغییر یافته بود تا رئیس دولت تقویت شود. نیروهای مسلح در نظارت شخصی شاه باقی مانده بود. زمینهای سلطنتی به دربار بازگردانده شده بود و بوروکراسی به‌ویژه دستگاه انتخاباتی، کاملاً در دست سلطنت‌طلبان بود. به نظر می‌رسید که قدرت پادشاه تقریباً به اندازه دوره پیش از شهریور ۱۳۲۰ رسیده باشد.

البته این نموده‌ها فریبنده بود، زیرا شاه دو نقطه ضعف جدی داشت. نخست آنکه، رفته‌رفته پشتیبانی عمومی خود را در نیمه دوم سال ۱۳۲۸ از دست داد، زیرا اولاً در موضوع نفت با انگلیس درگیر نشد و ثانیاً قدرتمندتر شدن او مردم را بیش از پیش به یاد پدر دیکتاتورش می‌انداخت. دوم آنکه، نه تنها برای مشاوران و جنگ‌افزارهای نظامی بلکه برای کمکهای اقتصادی برای آغاز برنامه جنجالی هفت‌ساله به آمریکا وابسته بود. اما آمریکا که هنوز ماجرای شکست کومین‌تانگ را فراموش نکرده بود، به سادگی حاضر نبود چیزی ببخشد. همچنان‌که نیویورک تایمز می‌نویسد، کنگره یادگرفته بود که دیگر «پولی به سوراخ موش نریزد» و در نتیجه پیش از در نظر گرفتن هر نوع کمک بیشتری به ایران خواهان اصلاحات اجتماعی و رفع فساد بود.^۱ در ضمن وزارت خارجه هم می‌دید که شاه به مشاوران نظامی توجهی ندارد، قانون اساسی را با شتاب تغییر می‌دهد، علاقه جنون‌آمیزی به

1. *The New York Times*, 14 February 1950.

تانک دارد و به طور غیرواقعی گرایانه‌ای رؤیای ۵۰۰ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۲۰۰ میلیون دلار کمک نظامی برای تأمین هزینهٔ یک ارتش ۳۰۰,۰۰۰ نفری را در سر دارد. حتی سفیر آمریکا پیشنهاد کرد که شاه «جنگ‌افزار درمانی خفینی»^۱ شود.^۲

در [۲۲] مهرماه ۱۳۲۸ که شاه در پی کمکهای آمریکا، برای سفر به آن کشور آماده می‌شد و وزیر کشور هم می‌خواست تا مجلس شانزدهم را از افراد موردنظر پر کند این ضعفها خود را نشان دادند. یک روز پیش از رفتن شاه، جمعیتی از سیاستمداران، دانشجویان و تجار بازار به رهبری مصدق وارد محوطهٔ کاخ شدند تا به نبود انتخابات آزاد اعتراض کنند. این اعتراض تکرار همان اعتراض سال ۱۳۲۶ بود، با این تفاوت که اکنون شاه، موردنظر بود. هنگامی که تظاهرکنندگان به حیاط دربار رسیدند کمیته‌ای دوازده نفری، به سرپرستی مصدق، انتخاب کردند تا با هژیر، وزیر دربار، گفتگو کند. این کمیته که به هستهٔ اولیهٔ جبههٔ ملی تبدیل شد از سه گروه تشکیل می‌شد. (رک: جدول شمارهٔ ۶). اعضای گروه اول عبارت بودند از سیاستمداران ضددربار برجسته‌ای مانند امیر علایی، حقوقدان و اشراف‌زاده‌ای که در دولت قوام خدمت کرده بود؛ محمود نریمان، کارمند عالی‌رتبهٔ مستقلمی که او هم در دورهٔ قوام خدمت کرده بود؛ و یوسف مشاراعظم، دوست قدیمی مصدق و سیاستمدار کهنه‌کاری که توسط رضاشاه از کشور اخراج شده بود. گروه دوم را این‌گونه سیاستمداران مرتبط با بازار تشکیل می‌دادند: سیدابوالحسن حائری‌زاده، متحد نزدیک کاشانی از زمان مبارزات ضد جمهوری خواهی در سال ۱۳۰۳؛ مظفر بقایی، حقوقدان تحصیل‌کردهٔ اروپا، که هواداران زیادی در بین محافظه‌کاران بازار کرمان داشت؛ و حسین مکی، کارمند جوانی از یک خانوادهٔ بازاری یزدی و نویسندهٔ کتاب معروف تاریخ بیست‌سالهٔ ایران که دیدگاه مثبتی به روحانیون و نظر

۱. در متن انگلیسی عبارت "gentle harpoon therapy" به کار رفته است. - م.

2. American Chargé d'Affaires to the State Department, 14 February 1949; Assistant to the Secretary of Defense, "Memorandum on Military Assistance to Iran (1949)"; American Ambassador to the State Department, 18 November 1949, *Foreign Relations of United State* (1949), VI, 57-80, 479-80, 583; American Ambassador to the State Department, 3 September 1948, *Foreign Relations of United States* (Washington, D. C., 1948), V, 176-77.

خصمانه‌ای به سلطنت پهلوی داشت. مکی، بقایی و حائری‌زاده، به منزله طرفداران قوام، به مجلس پانزدهم راه یافته بودند اما از حزب دموکرات کناره‌گیری کرده بودند تا اعتراضات بازاریان علیه دولت را سازمان دهند.

سومین و مهمترین گروه این کمیته را شماری از تندروهای جوان و تحصیلکرده غرب تشکیل می‌دادند که اغلب از طبقه روشنفکر فارسی‌زبان بودند؛ مانند دکتر کریم سنجانی و زیرک‌زاده، دوتن از رهبران حزب ایران؛ دکتر علی شایگان، رئیس دانشکده حقوق و وزیر فرهنگ قوام در سال ۱۳۲۵؛ حسین فاطمی روزنامه‌نگار تحصیلکرده فرانسه و از خانواده فاطمی اصفهان که بعدها شهید اصلی جبهه ملی شد؛ و احمد رضوی، مهندس تحصیلکرده فرانسه که هرچند از خانواده ثروتمندی بود. پدر وی رئیس جامعه شیخی کرمان بود. از حزب توده و جناح تندرو حزب دموکرات پشتیبانی می‌کرد.

اعتراض و تظاهرات در باغ کاخ سلطنتی آن‌چنان مؤثر بود که دربار وعده داد تا به بی‌نظمیهای انتخاباتی پایان دهد. پس از این وعده، کمیته دوازده نفری، هواداران خود را پراکنده ساخت و به منزل مصدق بازگشتند و پس از بحثهای طولانی تصمیم گرفتند تا ائتلاف گسترده‌ای به نام جبهه ملی تشکیل دهند. جبهه ملی در نخستین یبانیه عمومی خود سه خواسته مشخص را مطرح کرد: برگزاری انتخابات درست، لغو حکومت نظامی و آزادی مطبوعات.^۱ یکی از شرکت‌کنندگان در همان نشست، بعدها می‌نویسد که مسئله نفت در آن جلسه مطرح نشد، زیرا در آن هنگام رهبران جبهه متوجه انتخابات بودند نه شرکت نفت ایران و انگلیس.^۲ همچنین شرکت‌کنندگان در این جلسه، مصدق را دبیرکل جبهه انتخاب کردند و کمیته‌ای برای تدوین برنامه و اساسنامه جبهه تعیین کردند. در برنامه جبهه که چندماه بعد منتشر شد، برقراری عدالت اجتماعی و اجرای قانون اساسی، انتخابات آزاد و بیان آزادانه افکار سیاسی و توسعه و بهبود شرایط اقتصادی خواسته شده بود.^۳ مطابق اساسنامه جبهه، یک شورای مرکزی تعیین شده بود، و نه از افراد، بلکه از سازمانهایی مانند دفاتر روزنامه‌ها، اتحادیه‌های دانشجویی، انجمنهای حرفه‌ای و

۱. جبهه ملی، «اعلامیه به مردم»، شاهد: ۲ آبان ۱۳۲۸.

۲. ا. ملکی، تاریخ جبهه ملی، (تهران، ۱۳۳۳) صص ۱-۴.

۳. جبهه ملی، «برنامه و منشور جبهه ملی»، باختر امروز، ۱۰ تیر ۱۳۲۹.

احزاب سیاسی دعوت شده بود تا به جبهه ملی بپیوندند. مصدق هم پیش از شکل‌گیری جبهه و هم پس از آن، پافشاری می‌کرد که ائتلافی آزاد و باز از سازمانها با یک هدف عمومی برای ایران مناسبتر است تا یک حزب سیاسی سازمان‌یافته با اعضای منضبط و برنامه‌های مدوّن. او، همچنین، پافشاری می‌کرد که می‌خواهد نه از زبان یک حزب، بلکه از زبان همه ملت سخن بگوید.^۱ در ماههای بعدی چهار سازمان حزب ایران، حزب زحمتکشان؛ حزب ملت ایران؛ و جامعه «مجاهدین اسلام» به جبهه ملی پیوستند و پشتیبانان اصلی و سازمان‌یافته مصدق را تشکیل دادند.

گرچه حزب ایران در سال ۱۳۲۶، از یک سازمان هوادار حزب توده به پشتیبان مصدق تغییر موضع داده بود، کادر رهبری حزب دیدگاه سوسیالیستی و پایگاه طبقه متوسط حرفه‌ای خود را حفظ کرده بود. این پایگاه، به‌ویژه در بین مهندسان (مؤسسان حزب)، فارغ‌التحصیلان دانشگاهی شاغل در ادارات دولتی، خصوصاً در وزارت اقتصاد و اداره ثبت؛ زنان تحصیلکرده جدید که حزب سازمان زنان را برای آنان تشکیل داده بود؛ و دانشجویان که به یاری حزب از یک سازمان جوانان و یک نشریه هفتگی به نام جوانان سوسیالیست بهره‌مند بودند، قرار داشت. از آنجا که مطابق برگه‌های درخواست عضویت پیوستن غیرمسلمانان به حزب ممنوع بود، حزب را صرفاً مسلمانان تشکیل می‌دادند.^۲

جبهه آزادی، روزنامه حزب، خواهان تقویت و حفظ سلطنت مشروطه، برقراری استقلال ملی، خلع ید از اشرافیت زمین‌دار و استقرار جامعه‌ای سوسیالیستی بود. منظور از تقویت سلطنت مشروطه، قطع پیوند دربار و نظامیان، لغو اصلاحیه‌های مجلس مؤسسان و تبدیل شاه به رئیس دولت تشریفاتی بود. این روزنامه، در مقاله‌ای با عنوان «ملت باید حکومت و شاه باید سلطنت کند»، از روح‌القوانین منتسکیو نقل قول می‌آورد تا ثابت کند که تمرکز قدرت در دست پادشاهان جامعه‌ای ضعیف و مردمی فاسد به بار می‌آورد. منظور از برقراری استقلال ملی، تعقیب خط‌مشی سختگیرانه بی‌طرفی در امور خارجی، از جمله مخالفت با امپریالیسم، پایان دادن به مأموریت هیئت نظامی آمریکا، ملی کردن شرکت نفت انگلیس و

۱. غفاری، «زندگی دکتر مصدق»، خواندنیها، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۷.

۲. حزب ایران، «شرایط عضویت»، جبهه، ۲۳ فروردین ۱۳۲۵.

شیلات در دست شوروی و به‌راه‌انداختن مبارزه‌ای ایدئولوژیکی علیه «طرفداری کورکورانه» حزب توده از کمونیسم خارجی» بود. منظور از خلع ید از اشراف، استفاده از شیوه‌های مسالمت‌آمیزی مانند اصلاحات ارضی، وضع قوانینی علیه فساد و مجازات‌هایی برای پارتی‌بازی در ارتش با هدف از بین‌بردن قدرت «خانواده‌های فئودال» بود. منظور از جامعهٔ سوسیالیستی هم برابری کامل شهروندان از جمله زنان با مردان و مالکیت اجتماعی ابزارهای اصلی تولید بود. از دیدگاه حزب، فقط سوسیالیسم می‌توانست صنعتی‌کردن پرشتاب را عملی کند، دموکراسی را - که در آن «اکثریت با حفظ و رعایت نظرات اقلیت حکومت می‌کند» - برقرار سازد، جنگ طبقاتی میان «غنی استثمارکننده» و «فقیر استثمارشونده» را از میان بردارد و برخلاف «کمونیسم بین‌المللی الحادی» حقوق مشروع مذهب و هویت ملی را به رسمیت بشناسند.^۱

حزب زحمتکشان را بقایی، دموکرات پیشین و خلیل ملکی، روشنفکر مارکسیستی که حزب توده را به دلیل اختلافات سیاسی با رهبران آن ترک کرده بود، تشکیل دادند. در برنامهٔ حزب زحمتکشان، ایجاد سلطنت مشروطهٔ حقیقی، از بین‌بردن امتیازات طبقهٔ بالا، تشویق صنایع کوچک، عدم وابستگی ملی به «همهٔ اشکال امپریالیسم از جمله امپریالیسم روس» و «کاهش تنش‌های طبقاتی میان کارگران و کارفرمایان» خواسته شده بود.^۲ دیدگاه‌های حزب را روزنامهٔ شاهد بیان می‌کرد و هنگام توقیف آن، نشریهٔ عطار جایگزین می‌شد. اعضای حزب که ۵۰۰۰ نفر برآورد شده بود، بیشتر از این سه منبع متفاوت جذب شده بودند: دانشگاه تهران که روزنامهٔ جوانان حزب، نیروی سوم، و مجلهٔ روشنفکری علم و زندگی خوانندگان بسیاری داشت؛ کرمان، زادگاه بقایی؛ و مغازه‌داران کرمانی به‌ویژه عطاران بازار تهران. از نخستین اعلامیهٔ حزب نه‌تنها از مصدق بلکه از کاشانی و مکی - که هواداران زیادی در بازار داشتند - پشتیبانی شده بود.^۳ افزون بر این، حزب از پشتیبانی شعبان «بی‌مخ» نیز برخوردار بود. شعبان «بی‌مخ» که ورزشکاری از یک

۱. «ملت باید حکومت و شاه باید سلطنت کند»، جبههٔ آزادی، ۱۸ اسفند ۱۳۳۱؛ «سیاست خارجی»، جبههٔ آزادی، ۴ اسفند ۱۳۳۱؛ «سوسیالیسم و غرب ایران»، جبههٔ آزادی، ۷ اسفند - ۱۷ اسفند ۱۳۳۱.
 ۲. حزب زحمتکشان، «برنامهٔ حزبی ما»، شاهد، ۲۵ اسفند ۱۳۲۹.
 ۳. حزب زحمتکشان، تاریخ حزب زحمتکشان ایران، (تهران، ۱۳۳۰).

جدول شماره ۶. بنیانگذاران جبهه ملی

نام	شغل	کشور تحصیلات عالی	مسکونت، زادگاه و تاریخ تولد	خاستگاه طبقاتی
مصدق محمد	زمیندار	سوئیس و فرانسه	تهران، تهران، ۱۲۵۷	طبقه بالای زمین دار
فاطمی، حسین	روزنامه‌نگار	فرانسه	تهران، نائین، ۱۲۹۶	طبقه بالای زمین دار
سنجانی، کریم	استاد حقوق	فرانسه	تهران، کرمانشاه، ۱۲۸۳	اشراف ایلاتی
زیرک‌زاده، احمد	مهندس	سوئیس	تهران، اصفهان، ۱۲۸۷	طبقه متوسط شهری
شایگان، علی	استاد حقوق	فرانسه	تهران، شیراز، ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری
رضوی، احمد	مهندس	فرانسه	تهران، کرمان، ۱۲۸۵	طبقه بالای زمین دار
امیرعلایی، شمس‌الدین	حقوقدان	فرانسه	تهران، تهران، ۱۲۷۳	اشراف قاجاری
نریمان، محمود	کارمند	سوئیس	تهران، تهران، ۱۲۷۲	طبقه متوسط شهری
یوسف مشارالمنظم	کارمند	ایران	تهران، تهران، ۱۲۶۷	طبقه متوسط شهری
کاویانی، رضا	حقوقدان	فرانسه	تهران، تهران، ۱۲۹۴	طبقه متوسط شهری
مکی، حسین	کارمند	ایران	تهران، یزد، ۱۲۹۱	طبقه متوسط شهری
بقایی، مظفر	حقوقدان	فرانسه	تهران، کرمان، ۱۲۹۱	طبقه متوسط شهری
حائری‌زاده، ابوالحسن	روحانی	ایران	تهران، یزد، ۱۲۶۸	طبقه متوسط شهری
غروی، آیت‌اله	روحانی	عراق (نجف)	تهران، لاهیجان، ۹	طبقه متوسط شهری
حمیدی نوری، ابوالحسن	حقوقدان	ایران	تهران، بابل، ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری
ملکی، احمد	روزنامه‌نگار	ایران	تهران، تهران، ۱۲۸۴	طبقه متوسط شهری
جلالی نائینی، م. رضا	حقوقدان	ایران	تهران، نائین، ۱۲۹۳	طبقه متوسط شهری
آزاد، عبدالقادر	کارمند	ندارد	تهران، سبزوار، ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری
خطیلی، عباس	روزنامه‌نگار و نویسنده	ندارد	تهران، ۱۲۸۴	طبقه متوسط شهری
خلعتیری، آرسلان	حقوقدان	فرانسه	تهران، بابل، ۱۲۸۳	طبقه بالای زمین دار

توجه: اسامی اعضا، براساس اهمیت آنان در جبهه ملی، طی سالهای بعدی، تنظیم شده است.

خاستگاه نژادی	وابستگیهای سازمانی	فعالیت‌های سیاسی قبلی	فعالیت‌های سیاسی بعدی
فارس	ندارد	مخالفت بارشاه	دبیرکل جبهه ملی
فارس	سردبیر باختر امروز	پشتیبان حزب نوده ۱۳۲۰-۱۳۲۲	کابینه مصدق
کزد	حزب ایران	حزب ایران	کابینه مصدق
فارس	حزب ایران	حزب ایران	کابینه مصدق
فارس	انجمن حقوقدانان	حزب دمکرات قوام	کابینه مصدق
فارس	ندارد	حزب دمکرات قوام	کابینه مصدق
فارس - قلیجاری	انجمن حقوقدانان	حزب ایران ۱۳۲۲-۱۳۲۳	کابینه مصدق
فارس	ندارد	حزب ایران ۱۳۲۲-۱۳۲۳	کابینه مصدق
فارس	ندارد	مخالفت بارشاه	کابینه مصدق
فارس	انجمن حقوقدانان	ندارد	کابینه مصدق
فارس	بازارهای تهران و یزد	حزب دمکرات قوام	در سال ۱۳۳۱ جبهه ملی را ترک کرد
فارس	بازارهای تهران و کرمان	حزب دمکرات قوام	در سال ۱۳۳۱ جبهه ملی را ترک کرد
فارس	بازارهای تهران و یزد	حزب دمکرات قوام	در سال ۱۳۳۱ جبهه ملی را ترک کرد
فارس	بازارهای تهران و گیلان	ندارد	در سال ۱۳۳۱ جبهه ملی را ترک کرد
فارس	سردبیر داد	حزب دمکرات قوام	در سال ۱۳۳۰ جبهه ملی را ترک کرد
فارس	سردبیر ستاره	حزب دمکرات قوام	در سال ۱۳۳۰ جبهه ملی را ترک کرد
فارس	سردبیر کشور	همکاری با سیدضیاء ۱۳۲۰-۱۳۲۳	در سال ۱۳۲۹ جبهه ملی را ترک کرد
فارس	سردبیر آزاد	مخالفت بارشاه	در سال ۱۳۲۹ جبهه ملی را ترک کرد
فارس	سردبیر اقدام	حمایت از سیدضیاء ۱۳۲۰-۱۳۲۳	در سال ۱۳۲۹ جبهه ملی را ترک کرد
فارس	ندارد	حزب ایران ۱۳۲۳-۱۳۲۴	در سال ۱۳۲۹ جبهه ملی را ترک کرد

محلّه بدنام تهران بود، به عنوان یک قهرمان مذهبی مردمی پیرو سنت حقیقی لوطی‌گری محبوبیت زیادی در بین طرفدارانش داشت، ولی مخالفان، او را چاقوکشی قلدر قلمداد می‌کردند.

در حالی که شاهد روی سخنش اغلب با بازار بود، روزنامه‌روشنفکری نیروی سوم و مجله علم و زندگی، از بی‌طرفی، سوسیالیسم و مشروطه‌خواهی پشتیبانی می‌کرد. خلیل ملکی، در سلسله مقالاتی با عنوان «نیروی سوم چیست؟» می‌نویسد: «کلیه نیروهای اجتماعی که سطحی یا عمیق، به امکان مبارزه ملت ایران با توسعه‌طلبی اجنبی معتقدند ممکن است در جبهه وسیع و متحد ضد استعماری که همان نیروی سوم به معنی اعم است وارد گردند... نیروی سوم به معنی اعم آن به نیروی سوم به معنی اخص آن که جناح چپ جبهه ملی است و به جناح راست آن تفکیک می‌شود. پس نیروی سوم به معنی اخص آن جناح چپ جبهه ملی است. نیروی سوم به معنی اخص خود در مقابل جناح راست نیروی سوم به معنی عمومی آن قرار می‌گیرد»^۱ وی، همچنین، توضیح می‌دهد که حزب زحمتکشان بیشتر نظریه‌های مارکس را درباره اقتصاد، سیاست، تاریخ و جامعه می‌پذیرد ولی تحلیل مادی‌گرایانه وی را از مذهب رد می‌کند، زیرا اسلام دین مردم و دولت ایران و آخرین دین جهانی است که برای پیش‌برد آگاهی اجتماعی بشریت آمده است.^۲ علم و زندگی بر فلسفه سیاسی غرب به ویژه سوسیالیسم دموکراتیک تمرکز داشت. این نشریه مقالاتی درباره جنبش چارتیست^۳، حزب کارگر انگلیس، سازمانهای سوسیالیستی فرانسه، بین‌الملل دوم، «مهار کارگران» یوگسلاو و اهمیت مانیفست کمونیست مارکس منتشر می‌کرد. این نشریه، همچنین، چکیده‌هایی از سوسیالیسم مدرن مندرس فرانس، من یک کمونیست بودم اثر ریچارد رایت، بلشویسم برتراند راسل، خدایی که شکست خورد آندره ژید و گزارش‌های هوارد فاست درباره سرخوردگی اش از کمونیسم ترجمه می‌کرد. بدین ترتیب، حزب زحمتکشان ترکیب

۱. خ. ملکی، «نیروی سوم چیست؟» نیروی سوم، ۷ شهریور ۱۳۳۱.

۲. خ. ملکی، «مذهب و کمونیسم»، نیروی سوم، ۱ آبان ۱۳۳۱.

۳. جنبش چارتیستها (Chartlists) جنبش کارگران اصلاح طلب انگلیسی در سالهای ۲۸-۱۸۳۸ بود. در سال ۱۸۳۷، این جنبش کارگری طی منشوری خواسته‌های خود را مبنی بر اعطای حق رأی عمومی به مردان و الغای شرط مالکیت برای رأی‌دادن به اطلاع مردم رسانید. در نتیجه فعالیت چارتیستها برخی اقدامات اصلاحی انجام شد. - م.

عجیبی از بازاریان خرده‌پای بازار قدیمی تهران و روشنفکران سوسیالیست دانشگاه تهران بود. این دوگانگی، در سالهای بعدی موجب بروز شکاف در حزب شد.

حزب ملت ایران را دانشجوی حقوق جوانی به نام داریوش فروهر که تا انقلاب اسلامی در جبهه ملی فعالیت می‌کرد، تأسیس کرده بود. فروهر، فرزند یک افسر ارتش، در سال ۱۳۰۸ در اصفهان به دنیا آمد ولی در ارومیه و تهران بزرگ شد. فعالیت‌های سیاسی خود را در سال ۱۳۲۱، یعنی بلافاصله پس از اینکه به علت داشتن رابطه احتمالی با آلمان، توسط انگلیسیها دستگیر شده بود، آغاز کرد. داریوش فروهر، از نخستین هواداران سرسخت مصدق، در سال ۱۳۲۳، برای حمایت از مصدق تظاهرات دانش‌آموزان را سازمان می‌داد و به دلیل فعالیت در دانشگاه تهران از دستگیرشدگان سال ۱۳۲۸ بود. وی به هنگام تحصیل در دانشگاه، با همکاری دوست دانشجوی خود محسن پزشک‌پور سازمان بسیار ناسیونالیستی «حزب پان‌ایرانیست ایران» را تشکیل داد. اما فروهر که در طرفداری همکار خود از مصدق تردید داشت، حزب پان‌ایرانیست را ترک و حزب ملت را تشکیل داد، حزب ملت که در اندیشه و آرمان ستوان جهانسوز، که در سال ۱۳۱۸ به جرم طرح یک «توطئه فاشیستی» علیه رضاشاه اعدام شده بود، ریشه داشت، به شدت ضد دربار، ضد کمونیست، ضد سرمایه‌داری، ضد یهود و حتی ضد روحانیون بود. این حزب پیشنهاد می‌کرد که با بازگرداندن «سرزمینهای از دست‌رفته» بحرین، افغانستان و قفقاز، ایران را از نو بسازیم. ادعای حزب این بود که «نژاد اصیل ایرانی» را نه تنها کمونیسم شوروی و سرمایه‌داری انگلیس بلکه توسعه‌طلبی اعراب و ترکها نیز مورد تهدید و مخاطره قرار داده است. دیگر دیدگاه حزب نیز این بود که «ملاهای مرتجع»، «زمین‌داران استثمارگر»، قدرتهای خارجی و اقلیتهای مذهبی به‌ویژه یهودیان و بهایی‌ها مسئول عقب‌ماندگی ایران هستند. حزب ملت با اعضای اندک خود، که اکثراً دانش‌آموزان دبیرستانی بودند، نقش مهمی در جبهه ملی نداشت.

جامعه مجاهدین اسلام را آیت‌الله کاشانی، خانواده او، سه تاجر ثروتمند بازار و واعظی به نام شمس‌الدین قنات‌آبادی رهبری می‌کرد. این جامعه را که ساختار سنتی داشت بیشتر بازاریان، به‌ویژه رؤسای اصناف، طلاب و مغازه‌داران جزء حمایت می‌کردند. این جامعه، با وجود ویژگیهای برجسته مذهبی آن، سازمان بنیادگرای متعصبی نبود. هدف اصلی جامعه مجاهدین اسلام تقویت موضع سیاسی

کاشانی بود و در اعلامیه‌های عمومی زیادی که به نام بازار منتشر می‌کرد خواستار اجرای شریعت، لغو قوانین غیردینی رضاشاه، رعایت حجاب، حفظ صنایع ملی و اتحاد مسلمانان در برابر غرب بود.

سازمان دیگری که از نزدیک با کاشانی همکاری داشت ولی رسماً به جبهه ملی وابسته نبود، سازمان کوچک فدائیان اسلام بود. این سازمان را، در سال ۱۳۲۴، طلبه‌ای بیست و دو ساله - که برای اعلام وحدت هویت با بنیانگذاران نخستین دولت شیعی در ایران، نام سید نواب صفوی را انتخاب کرده بود - در تهران تأسیس کرد. «فدائیان اسلام» که برای مبارزه با «تمام اشکال بی‌دینی» ایجاد شده بود در نخستین اقدام، کسروی نویسنده مشهور غیرمذهبی و مورخ سنت‌شکن را کشت.^۱ قاتلان در یک دادگاه نظامی تبرئه شدند، زیرا هم رهبران مذهبی از آنها پشتیبانی می‌کردند و هم مقامات حکومتی امیدوار بودند تا در برابر حزب توده از آنان بهره‌برداری کنند.^۲ اما فدائیان به جای همکاری با مقامات حکومتی به کاشانی روی آوردند و او را در سازماندهی اعتصابات بازاریان علیه قوام، گردهماییهای عمومی در حمایت از اعراب فلسطین و تظاهرات خشونت‌آمیز علیه نخست‌وزیر هژیر، یاری کردند. تا سال ۱۳۲۸، خارجیان، اغلب کاشانی را به اشتباه رهبر فدائیان می‌دانستند.

ولی فدائیان اسلام و گروه کاشانی هم از نظر ترکیب اجتماعی و هم از نظر برداشتهای ایدئولوژیکی تفاوت‌هایی داشتند. در حالی که گروه کاشانی را بیشتر اقشار طبقه متوسط سنتی سراسر کشور پشتیبانی می‌کردند، اعضای اندک فدائیان اغلب از میان جوانان دارای مشاغل رده پایین بازار تهران بودند.^۳ افزون بر این، در حالی که کاشانی از نظر سیاسی عمل‌گرا بود، فدائیان به اسلام بنیادگرا تعهد متعصبانه‌ای

۱. «چگونه کسروی، هژیر و رزم‌آرا به قتل رسیدند»، خواننده‌نیاها، ۱ مهر - ۱۰ آبان ۱۳۳۲.

2. Special Correspondent, "Revival of Iran's Fedayan Islam", *Jerusalem Post*, 18 March 1965.

۳. مثلاً، میانگین سن هشت‌تن از فدائیان که در سال ۱۳۳۴ به جرم قتل محاکمه شدند، فقط بیست و شش سال بود. این گروه از سه طلبه، دو شاگرد مغازه، یک نجار، یک خیاط و یک پیراهن‌دوز تشکیل می‌شد. (رک: اطلاعات، ۵-۲۶ دی‌ماه ۱۳۳۲). همچنین، میانگین سن بیست و نه مبارز فدایی که در سال ۱۳۳۱ زندانی شدند، بیست و پنج بود. در بین چهارده تن از اعضای گروه که شاغل بودند، چهار دست‌فروش، دو پیراهن‌دوز، یک واعظ، یک دانش‌آموز، یک تعمیرکار دوچرخه، یک بافنده، یک پناه، یک قلم‌زن، یک نجار و یک رختشویی دیده می‌شد. رک: اطلاعات، ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱.

داشتند. مفاد برنامه این سازمان از کلیاتی دربارهٔ پرهیزکاری و مستحبات شرعی فراتر می‌رفت و خواسته‌های ویژه‌ای همچون منع الکل، سیگار، تریاک، فیلم و قماربازی؛ قطع دست جنایتکاران و اعدام متجاوزان اصلاح‌ناپذیر؛ ممنوعیت همه‌نوع لباس خارجی؛ مجازات رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده؛ تنبیه روحانیونی که از موقعیتهای مذهبی خود سوءاستفاده می‌کردند؛ حذف رشته‌های غیراسلامی مانند موسیقی، از دروس مدارس؛ و مقررکردن حجاب برای زنان تا جایی که «بتوانند به نقش سنتی و پاک خود در خانه بازگردند»^۱ را دربرمی‌گرفت.

بنابراین، جبههٔ ملی دو جناح مختلف داشت: طبقهٔ متوسط سنتی - بازار - متشکل از تاجران خرده‌پا، روحانیون و بزرگان اصناف؛ و طبقهٔ متوسط جدید - طبقهٔ روشنفکر - شامل افراد متخصص، مزدبگیران و روشنفکران تحصیلکردهٔ غیرمذهبی. اعضای جناح نخست که زیر نفوذ مدرسان مکتبها و وعاظ مساجد بودند، اسلام را یک شیوهٔ زندگی، شریعت را منبع قوانین درست، و علما را نگاهبانان حقیقی جامعهٔ شیعی می‌دانستند. اعضای جناح دوم که فارغ‌التحصیلان مدارس دولتی بودند، مذهب را امری خصوصی، کد ناپلئونی^۲ را پایه و اساس مناسبی برای قانون مدنی و روشنفکران تحصیلکردهٔ غرب را شایسته‌ترین سازمان‌دهندگان و نوسازان جامعه قلمداد می‌کردند. اعضای گروه نخست، با تجار بازار پیوند داشتند، در امور تجاری فعالیت می‌کردند، از اقتصاد آزاد پشتیبانی می‌کردند و با دخالت دولت در اقتصاد بازار مخالف بودند. اعضای گروه دوم، به درآمدهای دولتی وابسته بودند، احتکار تجاری را قبیح می‌دانستند، از تورم - که از سال ۱۳۱۶ گسترش یافته بود - هراس داشتند و دولت را به عنوان نهادی پیشگام در نوسازی پرشتاب تحسین می‌کردند. اعضای این دو گروه حتی در سلیقه‌های غذایی، گذران اوقات فراغت، لباس و زیان نیز متفاوت بودند. اعضای طبقهٔ متوسط سنتی بیشتر به قهوه‌خانه‌های بازار رفت و آمد داشتند، گهگاهی کراوات می‌بستند و در گفتگوهای روزانه واژه‌های عربی را که از متون قدیمی مذهبی آموخته بودند به کار می‌بردند. در حالی که اعضای طبقهٔ متوسط جدید در رستورانهای سبک اروپایی غذا می‌خوردند، در پوشیدن لباسهای غربی دقت زیادی داشتند و زبان فارسی خود را با

۱. فدائیان اسلام، اعلامیهٔ فدائیان اسلام، (تهران، ۱۳۲۹) صص ۱-۹۶.

۲. مجموعه قوانینی که بنا به دستور ناپلئون گردآوری، تنظیم و تدوین شد. - م.

عبارات فرانسوی که از آموزشهای غیردینی و کتابهای جدید اخذ کرده بودند، می‌آراستند. خلاصه، یکی محافظه‌کار، مذهبی، خداشناس و تجارت‌پیشه و دیگری نوگرا، غیرمذهبی، تکنوکرات و سوسیالیست بود.

سه علاقه و تعهد مشترک این گروه‌های متفاوت را در قالب جبهه ملی گرد آورده بود: مبارزه مشترک علیه ائتلاف دربار و ارتش؛ مبارزه با شرکت انگلیسی نفت؛ و عقاید سیاسی و شخصیت فره‌مند^۱ مصدق. مصدق، مستوفی پیشین و استانداری که از فامیل‌بازی و پرکردن جیب خود خودداری کرده بود، به دلیل فسادناپذیری اش - ویژگی نادری در محیطی پر از فساد حکومتی - مشهور شده بود. وی به‌عنوان نماینده بی‌باکی که با کودتای ۱۲۹۹، دیکتاتوری رضاشاه و نفوذ خانواده سلطنتی مخالفت کرده بود، تجسم اصول عالی و ناکامیهای انقلاب مشروطیت بود. او، همچنین، به‌عنوان دولتمردی که همواره با امتیازهای خارجی مخالفت می‌کرد به وطن‌پرستی واقعی و بدون وابستگیهای خارجی مشهور بود. وی از اشراف نادری بود که در روستای خود زندگی می‌کرد، با رعایایش رفتار مناسبی داشت، و لخرجی نمی‌کرد، کمتر در کار تجارت بود، مجلس چهاردهم را «کمینگاه دزدان» می‌نامید، از مالیات بر اصناف و مصرف انتقاد می‌کرد. از طبقه بالا بود اما از زبان و به نفع طبقات متوسط سخن می‌گفت.

جبهه ملی پس از گردآوری این نیروها، با قدرت بسیار در انتخابات مجلس شرکت کرد. این جبهه در شهرهای اصلی به‌ویژه تهران، اصفهان، یزد، شیراز، کاشان و کرمان نامزدهایی داشت. جبهه ملی، مجلس مؤسسان را به‌عنوان نهادی غیرمشروع محکوم می‌کرد و همواره برای انتخابات درست چانه می‌زد. این جبهه، اصناف را یاری کرد تا علیه پیشنهاد حکومت مبنی بر افزایش مالیاتهای پیشه‌وران و صنعت‌گران اعتصابات ترتیب دهند و همچنین در گردهماییهای اعتراض‌آمیز نانوایان علیه بی‌کفایتی دولت در توزیع گندم همکاری کرد. جبهه ملی، در دانشگاه و بازار نیز یک رشته گردهماییهای عمومی برگزار کرد که اوج این اقدامات گردهمایی ۱۲۰۰۰ نفری خارج از مجلس بود. همچنین، دربار را به پافشاری در طرح نقشه‌هایی برای دست‌بردن در نتایج انتخابات متهم ساخت. هنگامی که یکی از اعضای فدائیان

اسلام - همان شخصی که در سال ۱۳۲۴ کسروی را کشته بود - هژیر را کشت، این مبارزه به اوج خود رسید. ساعد، نخست‌وزیر وقت بلافاصله انتخابات را متوقف و دستور برگزاری دوباره انتخابات تهران را صادر کرد. در انتخابات بعدی، مصدق، خائری‌زاده، مکی، نریمان و شایگان از تهران، آزاد از سبزوار، بقایی از کرمان و صالح از کاشان به نمایندگی انتخاب شدند.^۱ به نظر می‌رسید که در مجلسی با بیش از ۱۳۰ نماینده انتخاب این هشت نفر اهمیتی نداشته باشد. اما در ماههای بعد ثابت شد که این هشت نفر با پشتیبانی طبقات متوسط نه تنها توانستند مجلس، بلکه شاه و کل کشور را تحت تأثیر قرار دهند. به گفته ریچارد کاتم نویسنده کتاب ناسیونالیسم در ایران شاه «شاید اجازه برگزاری انتخابات آزاد در تهران را بزرگترین اشتباه در زندگی خود بداند».^۲

مجلس شانزدهم (بهمن ۱۳۲۸ - اردیبهشت ۱۳۳۱)

از دیدگاه ترکیب اجتماعی، مجلس شانزدهم هیچ تفاوتی با مجلسهای پیشین نداشت، زیرا بیشتر اعضای تشکیل‌دهنده آن از طبقات بالا بودند. ۸۵ درصد از ۱۳۱ نماینده مجلس را زمین‌داران، تجار ثروتمند و یا کارمندان عالی‌رتبه دولت تشکیل می‌دادند.^۳ از نظر سیاسی، این مجلس به چهار گروه تقسیم می‌شد: نمایندگان اندک‌شمار جبهه ملی؛ یک فراکسیون طرفدار انگلیس، متشکل از اعیان محافظه‌کار جنوب؛ حدود چهل نماینده برجسته مستقل، مانند ابوالقاسم امینی، خسرو قشقایی و ناصر ذوالفقاری؛ و اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان سلطنت طلب. البته این اکثریت می‌توانست به مجلس سنا تکیه کند؛ مجلس که از سلطنت‌طلبان کهنه‌کاری مانند اسفندیاری و متین‌دفتری و سیاستمداران برجسته‌ای همچون قهی‌زاده، حکیمی، ملک‌زاده، فرخ و عباس مسعودی، که با وجود اختلافات گذشته با شاه اکنون از وی پشتیبانی می‌کردند، پر شده بود.

هنگامی که مجلس جدید در [۲۰] بهمن ماه ۱۳۲۸ آغاز به کار کرد،

۱. صالح، وزیر دادگستری کابینه ائتلافی قوام در سال ۱۳۲۵، بلافاصله پس از حادثه اعتراض در باغ کاخ سلطنتی، به جبهه ملی پیوسته بود.

2. R. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh, 1964), p. 261.

۳. ز. شجیعی، نمایندگان مجلس شورای ملی، (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۱۷۳.

سلطنت‌طلبان دارای اکثریت، ساعد را که در کابینه‌اش سه وزیر طرفدار انگلیس حضور داشتند برکنار کردند و نخست‌وزیری را به علی‌منصور (منصورالملک) واگذار کردند که در دوره رضاشاه، نخست‌وزیر و پس از بازپس‌گیری تبریز، استاندار آذربایجان بود. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، منصور کابینه خود را از سلطنت‌طلبان وفادار پر کرد. برای نخستین بار، پس از سال ۱۳۲۰، دربار توانسته بود نمایندگان همه گروه‌های دیگر را از کابینه بیرون کند.

جبهه ملی همچنان بی‌باکانه دربار را زیر فشار قرار می‌داد و اعلام می‌کرد که گرچه نمایندگان اندکی در مجلس دارد، صدای آنها رسا و پرطنین خواهد بود زیرا صدای تمام ملت است.^۱ مصدق می‌گفت که ترکیب دولت جدید نشان‌دهنده افزایش بیش از اندازه قدرت سلطنتی است. وی استدلال می‌کرد که اگر کشور در معرض تهدید هیچ قدرت خارجی نیست، بودجه ارتش باید بسیار کاهش یابد.^۲ او درحمله دیگری به سلطنت، اصول فلسفه سیاسی خود را چنین خلاصه می‌کند:

بعد از مجلسی که به‌عنوان مجلس مؤسسان برخلاف افکار عمومی تشکیل شد و از این مردم کسی به‌نماینده‌گی در آن نبود که از قانون اساسی... دفاع کند اینجانب تصمیم گرفتم... آنچه در صلاح مملکت و شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است به‌عرض ملت ایران برسانم... من نمی‌گویم قانون اساسی که زاده فکر بشر است لایتغیر است ولی می‌گویم قانون اساسی را باید نمایندگان حقیقی ملت تغییر دهند و هرگونه تغییری که غیر از این باشد مورد تصدیق ملت ایران نیست و کار مجلس مؤسسان بی‌ارزش و غیرمعتبر است... استفاده از حق انحلال بدون قید و شرط، گذشته از اینکه مجلس و مملکت [را] دچار مشکل می‌کند، برای نمایندگان مجلس هم متضمن ضررهای بسیار است. [هنگامی که مرا از زندان بیرجند... آزاد کردند، موقع تشریف به پیشگاه اعلیحضرت عرض کردم که] حساب خودتان را با حساب شاه فقید یکی نکنید والا ورشکست می‌شوید. [اعلیحضرت] باید در امور دولتی دخالت نفرمایند [زیرا] به‌هیچ‌وجه به‌صلاح شاه و مملکت نیست. ممالک مشروطه باید از ممنکت مشروطه اصلی تقنین کنند که انگلستان است... عظمت و جلال انگلیس به این است که شاه در این قبیل امور دخالت نمی‌کند و یک‌رجال بزرگی آنجا هست که مملکت را

۱. بقایی، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۱ تیر ۱۳۲۹.

۲. مصدق، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۵ خرداد ۱۳۲۹.

به این صورت درآورده‌اند. مملکتی که رجال ندارد هیچ چیز ندارد، مخالفت من با دیکتاتوری این بود که از خصائص دیکتاتوری یکی این است که مملکت فاقد رجال و دیکتاتور رجل منحصر به فرد باشد... اگر می‌گویید که میل مردم غلط است این حرف اساسی ندارد و مملکت مال مردم است و هیچوقت اکثریت مملکت کار بد نمی‌کند... بنابراین، اکثریت هیچوقت برخلاف مصالح مملکت رأی نمی‌دهد ولی اگر مردم دخالت نکنند و فقط چند نفر دخالت کنند، آن چند نفر اشخاصی را مطابق میل و مأموریتی که دارند انتخاب می‌کنند.^۱

ضمناً، آزاد نیز دولت را به سانسور ارگان اصناف تهران متهم کرد. صالح، در پشتیبانی از کارکنان دولتی که برای حقوق بیشتر اعتصاب کرده بودند، سخن گفت. حائری‌زاده استدلال کرد که «ناکامی در اجرای عدالت واقعی، برابری اجتماعی و حقوق اسلامی، طبقه‌ای را علیه طبقه دیگر - کارگران را علیه کارخانه‌داران، دهقانان را علیه زمین‌داران، روشنفکران را علیه رهبران مذهبی - تحریک می‌کند.» وی، همچنین، اظهار داشت که دولت با دخالت در همه حوزه‌های اقتصاد، به ویژه بازار، مشکلات بیشتری ایجاد کرده است.^۲ مکی تشکیل یک کمیته پارلمانی را برای بررسی قتل مسعود پیشنهاد کرد، پلیس را به دخالت در انتخابات اصناف متهم ساخت و به ثروتمندان ایراد گرفت که با هدر دادن پولهای خود برای گشت و گذار در اروپا، «کمونیسم را تشویق می‌کنند.» او، همچنین، اعمال محدودیت بر واردات مشروبات ارزان‌قیمت را پیشنهاد کرد و از دولت شکایت کرد که پیشه‌وران خرده‌پا را به جرم رعایت نکردن قانون مهار قیمت‌ها شلاق می‌زند اما تجار عمده را با میلیونها ریال کالاهای احتکاری به حال خود گذاشته است.^۳ کاشانی هم پیامی مبنی بر اعتراض به ادامه تبعیدش در بیروت به مجلس فرستاد و هشدار داد ملتی که برای به‌دست آوردن مشروطه و قانون اساسی خون ریخته است دیگر هرگز قربانی دیکتاتورها و مستبدان نخواهد شد.^۴

در خرداد ۱۳۲۹، پس از آنکه دولت در پی سالها بحث و گفتگو با شرکت نفت

۱. همانجا، ۲ خرداد، ۱۳۲۹.

۲. حائری‌زاده، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۹ شهریور ۱۳۲۰ و ۳ شهریور ۱۳۲۹.

۳. مکی، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۳۰ خرداد و ۵ مهر ۱۳۲۹.

۴. کاشانی، «نامه به مجلس»، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲۸ خرداد ۱۳۲۹.

ایران و انگلیس، سرانجام پیشنهاد مجلس مبنی بر تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۳۳/۱۳۱۲ را پذیرفت توجه جبهه ملی هم از مسائل داخلی به امور خارجی معطوف شد. جبهه ملی - که اکنون از جانب حزب نیمه مخفی توده پشتیبانی می شد - این پیشنهاد را با فروش کشور برابر دانست و خواستار ملی کردن شرکت نفت شد. این جبهه، شرکت را به دادن سهم ناکافی، خودداری از پرداخت مالیاتهای محلی، خودداری از آموزش کارکنان ایرانی، اعمال زور در کسب امتیاز ۱۹۳۳/۱۳۱۲، مداخله در سیاست ملی و نقض حاکمیت ملی متهم کرد. منصور، که از پشتیبانی عمومی از ملی کردن هراسان شده بود، در به رأی گذاشتن این پیشنهاد درنگ نمود و با کشته شدن یک سیاستمدار طرفدار انگلیس از مقام خود استعفا کرد. شاه که نگران حل مسئله نفت بود، رزم آرا رئیس ستاد ارتش را به نخست وزیری تعیین کرد. هرچند شاه و رزم آرا میانه خوبی با هم نداشتند، این انتخاب از جهات گوناگونی زیرکانه بود. رزم آرا، یک سپهبد جاه طلب و عمل گرا، آماده بود که این پیشنهاد را حتی به قیمت جاننش از تصویب مجلس بگذراند. انتظار می رفت که او به عنوان افسری خودخواه ولی مستقل، موج نفرت عمومی را از دربار به سوی خود و کابینه اش برگرداند. رزم آرا، منتقد پیشین دربار، در سالهای اخیر که برای حفظ ارتش در برابر قوام و گرفتن تجهیزات مدرن از آمریکا با شاه همکاری می کرد، به وی نزدیکتر شده بود. او به عنوان فرد خودساخته ای که با خواهر یک نویسنده برجسته چپ گرا ازدواج کرده بود، برای انتقاد آشکار از ثروتمندان، نزدیکی به روشنفکران رادیکال و در نتیجه عمیقتر کردن شکاف میان حزب توده و جبهه ملی آمادگی داشت. همچنین، امید می رفت که وی به عنوان طرفدار اصلاحات اجتماعی و اداری بتواند با کسب اعتماد آمریکا، کمکهای اقتصادی لازم را برای اجرای برنامه هفت ساله به دست آورد. همچنان که نیویورک تایمز نوشت، رزم آرا تنها فردی بود که می توانست ایران را از بی ثباتی سیاسی و ورشکستگیهای مالی نجات دهد.^۱

رزم آرا، همان گونه که انتظار می رفت عمل کرد. دوازه چهره جدید به کابینه آورد، افزایش مالیات ثروتمندان را پیشنهاد کرد و کمیته ویژه ای برای بررسی فساد در رده های بالا تشکیل داد. وی شخصاً از پیشنهادهای راجع به قرارداد جدید نفت

1. *New York Times*, 28 June 1950.

پشتیبانی کرد. رزم‌آراء همچنین، دو لایحهٔ اصلاحی مهم ارائه داد: یکی برای توزیع زمینهای دولتی در بین دهقانان و دیگری برای ایجاد انجمنهای ایالتی وعده داده شده در قانون اساسی. او برای نزدیکتر شدن به جناح چپ از اعزام نیرو به جنگ کره خودداری کرد، یک قرارداد بازرگانی با شوروی امضا کرد و محدودیتهای تحمیل شده بر حزب توده را اندکی کاهش داد. هنگامی که ده‌تن از رهبران حزب توده از زندان فرار کردند، در بین عموم شایع شده بود که رزم‌آرا با سپردن مسئولیت این زندانیان به یک افسر چپ‌گرا آگاهانه قصد کمک به آنان را داشته است.^۱

البته ثابت شد که این طرح‌ها چندان هم زیرکانه نیست. توسعه روابط با مسکو به‌سردی روابط دوستانه با واشینگتن انجامید و در نتیجه احتمال دستیابی به کمک اقتصادی آمریکا را کاهش داد. پیشنهادهای اصلاحی و ظهور دوبارهٔ حزب توده، نمایندگان محافظه‌کار را هراسان ساخت. یکی از نمایندگان گفت که گفتگو دربارهٔ تقسیم اراضی، نفرت طبقاتی را علیه یک‌هزار خانوادهٔ شریف - خانواده‌هایی که نگهدارندهٔ اصلی ایران و حافظان شناخته‌شدهٔ اسلام هستند - برانگیخته است. نمایندهٔ دیگری اعتراض کرد که گروه کوچکی از آشوبگران آموزش‌دیدهٔ خارج، بدگمانی گسترده‌ای علیه زمین‌داران - طبقه‌ای که همواره آمادهٔ ایثار منافع خود در راه خیر عمومی است - به‌وجود آورده‌اند. یکی دیگر از نمایندگان هم گفت که بحث از اصلاحات ارضی نه‌تنها به رقابتهای طبقاتی دامن می‌زند بلکه «موضوعات نامربوطی» را مطرح می‌کند:

پیشنهاد اصلاحات ارضی شاید برای اروپای قرون وسطا مناسب داشته باشد ولی به‌هیچ‌وجه در ایران اسلامی قابل اجرا نیست. چون ایران برخلاف اروپا هرگز شاهد فئودالیسم نبوده است؛ دهقانان ما به‌صورت افراد آزاد سهم در روند تولید باقی مانده‌اند و زمین‌داران ما همچون شهروندانی مسئول و صلح‌جو عمل می‌کنند و با دهقانان خود مانند فرزندان خود رفتار می‌نمایند. بنابراین، روابط ارباب و رعیت بر محبت و احترام مبتنی است. آنهایی که امروز فریاد اصلاحات ارضی سرداده‌اند فردا برای برپایی دیکتاتوری پرولتاریا طرح خواهند ریخت. از بین بردن هر نوع قانونی به‌ویژه تقدس و حرمت مالکیت خصوصی، کل قانون

۱. «حمایتی که رزم‌آرا جستجو می‌کرد»، اطلاعات هفتگی، ۸ اسفند ۱۳۳۰ - ۱۴ فروردین ۱۳۲۹؛ شاهد، ۵ آذر ۱۳۲۹.

اساسی ما را به مخاطره خواهد افکند... دشمنان و دوستان ما می‌دانند که در ایران ارباب و رعیت همیشه رفتار خوبی با هم داشتند. اکثریت عمده زمین‌داران به اسلام احترام گذارده، حداقل ممکن را برای خود نگهداشته و بخش زیادی از محصول را به روستاییان خود داده‌اند. ریشه نارضایتی کنونی نه به نظام مالکیت ارضی بلکه به مالیات بر درآمدهای سنگینی مربوط می‌شود که حکومت مرکزی وضع می‌کند. اگر دولت تصمیم جدی به تعدیل تنشهای طبقاتی گرفته است، باید مالیاتها را کاهش و بودجه کشاورزی را افزایش دهد.^۱

لایحه تشکیل انجمنهای ایالتی نیز جنجال برانگیز بود. از دیدگاه بقایی، تمرکززدایی توطئه‌ای انگلیسی برای متلاشی کردن ایران بود. شایگان نیز معتقد بود که قوام تنها برای نجات دادن آذربایجان، انجمنهای ایالتی را پذیرفته بود. (یک نماینده سلطنت طلب در این هنگام اعتراض می‌کند که آذربایجان را شاه نجات داد نه آن قوام «خائن».) مکی هشدار داد که تمرکززدایی اداری در کشوری با تفاوت‌های زبانی گوناگون عاقلانه نیست، زیرا همیشه این خطر وجود دارد که یکی از سازمانهای محلی استقلال خود را از مرکز اعلام کند. کاشانی طی تلگرافی به مجلس اعلام کرد که هیچ مسلمان واقعی به فروپاشی دولت هزارساله ایران راضی نخواهد شد. مصدق هم تأکید کرد که انجمنهای ایالتی شاید در زمان انقلاب مشروطه سودمند بوده است اما در جو جنگ سرد کنونی خطرناک خواهد بود و آنهایی که موافق سازمانهای محلی هستند باید تجربه اخیر ما را در آذربایجان و جنگ کنونی در کره را به‌خاطر داشته باشند.^۲ بنابراین، شگفتی آور نیست که در ماههای بعدی، طرفداران جبهه ملی در آذربایجان کمتر از دیگر بخشهای ایران بود.^۳

پیشنهاد‌های راجع به نفت بحث‌انگیزترین موضوع کار رزم‌آرا بود. جبهه ملی اعلام کرد که رزم‌آرا در نظر دارد نوعی دیکتاتوری نظامی به‌وجود آورد تا از این راه

۱. برای آگاهی از گفتگوهای راجع به طرح توزیع زمینهای دولتی، رک: مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۵ اسفند ۱۳۲۸، ۱ تیر ۱۳۲۹، ۲۸ اسفند ۱۳۳۰. سخنرانیهایی از شوشتری. م. همانجا، ۱۵ اسفند ۱۳۲۸؛ ناظرزاده کرمانی، همانجا، ۲۰ فروردین ۱۳۲۹؛ ب. کهبذ، همانجا، ۱ اسفند ۱۳۲۹.

۲. برای آگاهی از مباحث راجع به لایحه انجمنهای ایالتی، رک: مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۵ تیر ۱۹ مرداد ۱۳۲۹. سخنرانیهایی از بقایی، همانجا، ۱۷ فروردین ۱۳۲۹؛ شایگان، همانجا، ۲۱ تیر ۱۳۲۹؛ مکی، همانجا، ۸ مرداد ۱۳۲۹؛ کاشانی، همانجا، ۸ مرداد ۱۳۲۹؛ مصدق، همانجا، ۱۹ مرداد ۱۳۲۹.

۳. ع. مجتهدی، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲۱ خرداد ۱۳۳۰.

پیشنهادها را به زور به ملت بقبولاند. مکی گفت که اصلاحات داخلی باید تا حل شدن این مسئله خارجی به تعویق افتد، زیرا این پرسش که آیا باید اصلاحات ارضی انجام دهیم در مقایسه با خطر شرکت نفت انگلیس بی اهمیت است. صالح، بیانیه‌ای از طرف دانشگاه تهران تسلیم کرد که در آن «دفاع از حاکمیت ملی در مسئله نفت» خواسته شده بود. مصدق، در یک سخنرانی برای حدود ۱۲۰۰۰ نفر در تهران، دولت را به دلیل درخواستهای ناچیز از انگلیس محکوم و تأکید کرد که این مبارزه تا ملی شدن کامل نفت پایان نخواهد یافت. آیت‌الله کاشانی همه مسلمانان صادق و شهروندان میهن پرست را تشویق کرد تا با پیوستن به مبارزه ملی کردن صنعت نفت، علیه دشمنان اسلام و ایران بجنگند.^۱ سرانجام فدائیان اسلام، یکی از اعضای خود را که نجاری بیست و شش ساله بود، به «مأموریت مقدس» کشتن رزم‌آرا، آن «دست‌نشانده انگلیس» فرستاد. این مأموریت، در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ تهران به انجام رسید.^۲

شادمانی عمومی پس از کشته شدن رزم‌آرا نمایندگان را به هراس انداخت تا دوباره از حقوق پارلمانی خود دفاع کنند. آنها با نپذیرفتن فرد موردنظر شاه برای جانشینی، باز هم به حقوق مندرج در قانون اساسی متوسل شدند و پس از سه روز گفتگو در پشت درهای بسته به حسین علاء رأی دادند. این انتخاب به دو دلیل صورت گرفت: او که اشرافی لقب‌دار و وزیر دربار بود، مورد اعتماد زمین‌داران محافظه کار و به عنوان دیپلماتی قدیمی و مشهور به ضدیت با انگلیس، مورد قبول جبهه ملی بود. علاء که وزیرانش را به توصیه مصدق انتخاب می‌کرد، امیر علایی از جبهه ملی را وارد کابینه کرد و به کاشانی اجازه داد تا به تهران بازگردد. افزون بر این، هنگامی که طرح ملی شدن نفت را مصدق ارائه داده بود، نخست در کمیته مربوط، سپس در مجلس، و سرانجام در ۲۹ اسفند در سنا به تصویب رسید، علاء دست به اقدامی نزد بدین ترتیب، یک اقلیت پارلمانی کوچک که از پشتیبانی شدید عمومی

۱. جبهه ملی، «اعلامیه‌ای به مردم»، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۶ تیر ۱۳۲۹؛ مکی، همانجا، ۶ فروردین ۱۳۳۰؛ صالح، همانجا، ۱۹ بهمن ۱۳۲۹؛ مصدق، «سخنی با ملت»، شاهد، ۹ دی ۱۳۲۹؛ کاشانی، «اطلاعیه»، شاهد، ۳۰ آذر ۱۳۲۹.

۲. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حکومت تلاش ناموفقی به خرج داد تا قتل را به افراد وابسته به مصدق، کاشانی، بقایی، شایگان، نریمان و سایر رهبران جبهه ملی نسبت دهد. رک: اطلاعات، ۵ دی ۲۲ بهمن ۱۳۳۴.

برخوردار بود، آن چنان نمایندگان سلطنت طلب و طرفدار انگلیس را ترسانده بود که نمی توانستند مطابق میل خود رأی دهند.

هنگامی که در اواسط فروردین، حزب توده توان حقیقی خود را به نمایش گذاشت، این ترس به وحشت و اضطراب تبدیل شد. حزب توده در اعتراض به وضعیت نامساعد خانه های مسکونی و دستمزدهای پایین کارگران صنعت نفت، یک اعتصاب عمومی در خوزستان به راه انداخت و علیه اهمال کاری دولت در اجرای قانون ملی کردن، راهپیماییهای گسترده ای ترتیب داد. هنگامی که پلیس آبادان به سوی تظاهرکنندگان شلیک کرد و شش نفر را کشت و انگلیس هم برای «حفظ جان و مال انگلیسیها» کشتیهای جنگی به خلیج فارس فرستاد، حزب توده به نشانه همدردی و پشتیبانی با سازماندهی چندین اعتصاب همدلانه و تظاهرات خیابانی در تهران، اصفهان و شهرهای شمالی مبارزه را تشدید کرد. علاء به این دلیل که اعتصابات و تظاهرات به اختلافات طبقاتی دامن می زند و به سود دشمن خارجی است، حکومت نظامی اعلام کرد. از دیدگاه شفق، که اکنون سناتور بود، تنشهای طبقاتی به چنان نقطه خطرناکی رسیده بود که شاید جامعه را نابود می کرد، زیرا مبلغان خارجی می خواستند جنگ طبقاتی به راه اندازند و در نتیجه کشور را به هرج و مرج بکشانند. شفق می گفت که «متأسفانه شعارهای فریبنده، بیشتر طبقات ناآگاه و بی سواد ما را گمراه کرده است و تنها راه نجات ایران متحد کردن همه طبقات علیه دشمن خارجی است.» شاه، در یک نطق رادیویی اعلام کرد که تضادهای طبقاتی بزرگترین بدبختی ایران است، زیرا این تضادها دیدگاههای اجتماعی و زندگی سیاسی را مسموم می سازد و بهترین راه کاهش آنها توسل به قوانین اسلام است. به نظر او، اگر مردم همانند مسلمانان واقعی زندگی می کردند، تضادهای طبقاتی به همگونی طبقاتی و وحدت ملی تبدیل می شد. سرانجام، جمال امامی که موافق نظر اکثریت مجلس بود و اگذاری نخست وزیری به مصدق را پیشنهاد کرد، زیرا معتقد بود که مصدق می توانست قانون ملی کردن را عملی سازد. امامی گفت که همه نمایندگان به مصدق اعتماد دارند چرا که او - برخلاف بیشتر سیاستمداران دیگر - فرزند یکی از قدیمی ترین و ممتازترین خانواده های ایرانی است. مصدق در برابر شگفتی بیشتر نمایندگان، این پیشنهاد را پذیرفت. در آن هنگام، روزنامه تأیمز اوضاع را این گونه ارزیابی می کند: «تنشهای داخلی جامعه ایران - به سبب حماقت، آزمندی و

ارزیابیهای نادرست طبقه حاکم - به چنان درجه‌ای رسیده است که تنها با منحرف کردن آن به سوی این سپر بلای خارجی - انگلیس - برطرف می‌شود.^۱

نخست‌وزیری مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ - مرداد ۱۳۳۲)

پس از نخست‌وزیر شدن مصدق، در [۷] اردیبهشت ۱۳۳۰، کانون توجه عامه، دیگر نه مجلس بلکه نخست‌وزیر و خیابانها بودند، که مرکز قدرت جبهه ملی باقی مانده بود. همچنان که اطلاعات روزنامه‌ها و ادارات سلطنت می‌نویسد، مصدق همواره به تظاهرات خیابانی متوسل می‌شد تا مخالفان را در فشار قرار دهد و در نتیجه «مجلس را زیر نفوذ خود درآورد»^۲ جمال امامی نیز از صحن مجلس اعتراض می‌کند که:

دولت‌مداری به سیاست خیابانی نزول کرده است. چنین به نظر می‌رسد که این کشور چیزی بهتر از برگزاری تظاهرات خیابانی ندارد. ما اکنون اینجا و آنجا و همه جا میتینگ داریم. گردهمایی برای این مسئله، برای آن موضوع و برای هر پیشامدی. راهپیمایی دانشجویان، دبیرستانها، هفت‌ساله‌ها و حتی شش‌ساله‌ها. من از این گردهماییهای خیابانی بیزار و خسته شده‌ام.^۳

این نخست‌وزیر است یا هوچی یا انقلابی؟ کدام نخست‌وزیر این حرف را می‌زند که من می‌روم با مردم حرف می‌زنم... می‌دانستم که هوچی است ولی جاه‌طلبی او را اینقدر نمی‌دانستم. من اینقدر فرض نمی‌کردم یک پیرمرد هفتاد و چندساله‌ای که همیشه تمارض می‌کند، مردم را فریب دهد... او که شما را نماینده نمی‌داند. چاقوکشهای جلوی مجلس را نماینده می‌داند... دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است.^۴

گرچه مصدق اغلب به مردم متوسل می‌شد، ترکیب نخستین کابینه وی بسیار

1. *The Times*, 14 April 1951;

غلاء، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲۲ فروردین ۱۳۳۰؛ شفق، مذاکرات مجلس، نخستین سن، ۲۴ فروردین ۱۳۳۰؛ شاه، «پیامی به ملت»، تهران مصور، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۰؛ ج. امامی، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۰؛

Special Correspondent, "Internal Issues behind the Persian oil Demand", *The Times*, 22 March 1951.

۲: اطلاعات هفتگی، ۳۰ خرداد ۱۳۳۰.

۳: ج. امامی، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۲ آبان ۱۳۳۰.

۴: نقل از فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۵۸۰.

محافظه کارانه بود. او هشت پست وزارت، از جمله وزارت مهم کشور و امور خارجه را به دولتیان عالی رتبه هوادار جبهه ملی واگذار کرد. ولی چهار پست دیگر، از جمله وزارت جنگ را در اختیار افراد طرفدار دربار قرار داد. این اقدام، بلافاصله، خشم فدائیان اسلام را برانگیخت و آنها دولت را به دلیل نادیده گرفتن شریعت و آزاد نکردن قاتل رزم آرا، که می خواست حسین فاطمی معاون ویژه نخست وزیر را هم بکشد، به باد انتقاد گرفتند. از سوی دیگر آیت الله کاشانی به رهبران فدائیان اسلام گفت که «موضوع نفت» باید بر سایر مسائل تقدم داشته باشد و به مردم اعلام کرد که تا وقتی جبهه ملی «این مبارزه مقدس و ملی علیه انگلیس را ادامه دهد»، کاملاً پشتیبان مصدق خواهد بود.^۱

همچنان که انتظار می رفت، مصدق نخست سراغ مسئله نفت رفت. وی چند هفته پس از رسیدن به نخست وزیری، مجلس را ترغیب کرد تا چهار نماینده عضو جبهه ملی را به عضویت کمیته پنج نفره ای که وظیفه همکاری با دولت را برای اجرای قانون ملی کردن به عهده داشت، انتخاب کنند. مصدق، سپس در خردادماه، این کمیته را به خوزستان فرستاد تا تأسیسات نفتی را تحویل بگیرد. در تیرماه، هنگامی که شرکت نفت تهدید کرد که کارمندان را خارج خواهد کرد و به صاحبان نفتکشها هشدار داد که نفت خریداری شده از دولت ایران در بازار جهانی پذیرفته نخواهد شد، مصدق نیز گفتگو با آن شرکت را قطع و اعلام کرد که دولت اصل ملی کردن را می پذیرد هرچند این اصل عملاً تحقق نیافته باشد. در شهریورماه، که شرکت نفت تکنیسینهای خود را خارج و تأسیسات نفتی را تعطیل کرد، دولت انگلیس هم نیروی دریایی خود را در خلیج فارس تقویت و علیه ایران به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد. مصدق، در مهرماه، برای اقامه دعوا در شورای امنیت به نیویورک رفت، برای دستیابی به کمک مالی بانک جهانی به تلاش ناموفقی دست زد و با متهم کردن انگلیس به مداخله در سیاست داخلی ایران همه کنسولگریهای این کشور را تعطیل کرد. بدین ترتیب، در اواخر پاییز ۱۳۳۰، مصدق در یک انقلاب بزرگ دیپلماتیک درگیر شده بود.

البته آماده کردن زمینه انتخابات مجلس هفدهم، مصدق را متوجه مسائل داخلی

۱. «کسروی، هژیر و رزم آرا چگونه به قتل رسیدند»، خواندنیها، ۱ مهر ۱۰ آبان ۱۳۳۴؛ کاشانی، «پیامی به ملت»، باختر امروز، ۱۶ تیر ۱۳۳۰.

کرد. مصدق که به تضعیف سلطنت طلبان و محافظه کاران طرفدار انگلیس علاقه بسیاری داشت یک لایحه اصلاح نظام انتخاباتی به مجلس تسلیم کرد که در واقع صورت تعدیل یافته همان پیشنهاد سال ۱۳۲۳ او بود. مطابق این متن جدید، دیگر بی سوادان فاقد حق رأی نبودند بلکه باسوادها و بی سوادها در حوزه های متفاوتی قرار می گرفتند و نمایندگان جمعیت شهرنشین، به ویژه تهران افزایش یافته بود. مخالفان، با این استدلال که این لایحه «تبعیض ناعادلانه ای است علیه میهن پرستانی که چهل سال رأی داده اند» آن را تأیید نکردند.^۱ جبهه ملی ناتوان از به تصویب رساندن این لایحه، به صحنه مبارزه انتخاباتی وارد شد تا نه تنها با سلطنت طلبان و ارتش بلکه با زمین داران محافظه کار و رؤسای عشایر و ایلات رقابت کند. در شهرهای بزرگ، جبهه ملی بیشتر کرسیها را صاحب شد. در تهران که مجموع آرا دو برابر انتخابات پیشین بود، جبهه ملی همه دوازده کرسی را به دست آورد. ولی در اکثر حوزه های دیگر استانها به ویژه نواحی روستایی، مخالفان موفق تر بودند. مثلاً، طاهری سیاستمدار برجسته طرفدار انگلیس از یزد؛ ملک مدنی همکار وی از ملایر؛ ناصر و محمد ذوالفقاری از زادگاهشان زنجان؛ و امام جمعه تهران از اهر، انتخاب شدند. مصدق با پی بردن به اینکه جناح مخالف، اکثریت قابل توجه کرسیهای استانی را به دست خواهند آورد، پس از اینکه انتخاب شوندهاگان به حد نصاب لازم رسیدند (هفتاد و نه نماینده)، انتخابات را متوقف کرد.

مجلس هفدهم، در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ گشایش یافت. از ۷۹ نماینده، ۳۰ نفر یا وابسته به جبهه ملی بودند و یا موضعی بسیار نزدیک با آن داشتند. این عده عبارت بودند از سنجابی و زیرک زاده عضو حزب ایران؛ بقایی از حزب زحمتکشان؛ کاشانی و قنات آبادی از جامعه مجاهدین اسلام؛ پشتیبانان غیرحزبی مصدق همچون شایگان، رضوی، نریمان، مکی و حائری زاده؛ و خسرو و ناصر قشقایی که پس از پیروزی در انتخابات فارس به این فراکسیون پیوستند. بیشتر این سی نفر از طبقات متوسط جدید و سنتی بودند. در این گروه چهار حقوقدان، چهار مهندس، سه روزنامه نگار، سه استاد دانشگاه، یک مورخ و ده روحانی حضور داشتند. چهل و نه نماینده دیگر، که بیشتر از زمین داران بودند، به دو فراکسیون سلطنت طلب و طرفدار

۱. ا. نیوعی، مذاکرات مجلس: مجلس شانزدهم، ۱۶ خرداد ۱۳۳۰.

انگلیس تقسیم می‌شدند.

سلطنت‌طلبان و محافظه‌کاران طرفدار انگلیس، که جرأت رویارویی مستقیم با افکار عمومی را نداشتند کوشیدند تا با طرح مسائل اختلاف‌برانگیز فرعی دولت را تضعیف کنند. آنها امام‌جمعه تهران را به ریاست مجلس انتخاب کردند؛ از اعطای اختیارات ویژه به مصدق برای مقابله با بحران اقتصادی حاصل از کاهش شدید درآمدهای نفتی خودداری نمودند؛ و صدای شکایتهای منطقه‌ای را علیه مرکز بلند کردند. ملک‌مدنی، با سردادن شعاری که در آغاز دهه ۱۳۲۰ حزب توده طرح کرده بود، اعلام کرد که ایران تنها تهران نیست و استانهای دیگر هم بخشی از ایران هستند. نماینده‌ای از گیلان اظهار داشت که کارکنان صنایع شیلات خزر بیشتر ارمنی، آسوری، آذری و تهرانی هستند تا گیلانی. نماینده‌ای از بلوچستان گفت که دیگر استانها ویران شده است زیرا دولت تنها به تهران علاقه‌مند است.^۱ یک نماینده سلطنت‌طلب آماری ارائه داد که شهر تهران ۲۹ بیمارستان، ۲۸۰ داروخانه، ۴۶۸ پزشک و ۸۷ دندانپزشک دارد درحالی‌که همه دیگر استانهای کشور کمتر از ۷۹ بیمارستان، ۳۸۶ داروخانه، ۴۵۲ پزشک و ۲۸ دندانپزشک دارد. سلطنت‌طلب دیگری دولت را به نادیده گرفتن وظیفه ملی احداث مدارس در روستاها متهم کرد و گفت که «گرچه ایران از یک ملت تشکیل شده است ولی لهجه‌های گوناگونی دارد. در نتیجه یک سممانی نمی‌تواند زبان یک مازندرانی، لرستانی، آذربایجانی یا بلوچستانی را بفهمد. دولت باید از طریق مدارس، رادیو و کلاسهای سوادآموزی، زبان فارسی را در سراسر کشور گسترش دهد.»^۲

جبهه ملی نیز با به‌راه‌انداختن جنگ تبلیغاتی علیه طبقه بالای زمین‌دار واکنش نشان داد. نریمان استدلال کرد که مردم باید برای رسیدن به پیشرفت اجتماعی و استقلال کامل ملی، قدرت را از دست افراد صاحب‌امتیاز درآورند. زیرک‌زاده گفت که پستهای عالی از بوروکراتهای فاسد پر شده است در حالی‌که مشاغل سطح پایین به کارمندان درستکار و سخت‌کوش واگذار می‌شود. سیدجواد خلخالی، یکی از همکاران کاشانی، اعلام کرد که گرچه پس از انقلاب مشروطه درباره اصلاحات

۱. مک‌مدنی، مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۳ اسفند ۱۳۳۰ م. ریگی. همانجا، ۲۰ دی ۱۳۳۰؛
۲. دماوندی، همانجا، ۹ دی ۱۳۳۰.

۲. ح. وکیلی‌پور، همانجا، ۳۰ بهمن ۱۳۳۰؛ ۱. فرامندی، همانجا، ۳۰ آذر ۱۳۳۰.

اجتماعی سخنان زیادی گفته شده است، کار مهمی انجام نشده است. او بر این باور بود که سرانجام مردم نماینده‌ای واقعی به نام دکتر مصدق پیدا کرده‌اند که می‌تواند این اصلاحات را انجام دهد، فساد را ریشه‌کن سازد و شکاف میان فقیر و غنی را کاهش دهد.^۱ علی مدرس، یکی از هواداران شایگان، نیز هشدار داد که کشمکشهای طبقاتی، کشور و ملت را تهدید می‌کند:

اساسی‌ترین بدبختیهای این کشور وجود دو زندگی متمایز است که شکاف هولناکی بین طبقات ایجاد نموده و جز با یک سلسله قوانین و اقدامات جدی و سریع قابل مرمت و التیام نمی‌باشد.

یک طبقه بر اثر لذات و شهوات و غوطه در ناز و نعمت فاسد و تباه گردیده و برای جامعه سربازی بیش نیست، طبقه دیگر شانه‌اش زیر بار فشار و زحمت خرد شده و برای ادامه حیات پرمشقت خود حتی از تحصیل نان خالی و خشک عاجز است... اگر هرچه زودتر یک راه حل عادلانه و تدبیر عملی برای تعدیل آن اتخاذ نگردد، خواه و ناخواه جبر تاریخ باین بیدادگریها و حق‌کشیها پایان خواهد داد.^۲

پس از پنج ماه کشمکشهای پارلمانی در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱، مصدق به ناگاه با استفاده از حق قانونی نخست‌وزیر در تعیین وزیر جنگ، کشمکش را به یک بحران مهم ملی تبدیل کرد. هنگامی که شاه فرد موردنظر مصدق را نپذیرفت، وی بدون توجه به نمایندگان و با نوشتن استعفانامه‌ای مستقیماً به مردم متوسل شد. مصدق در استعفانامه خود به این موضوع اشاره کرده بود که چون به وزیر جنگ مورد اعتمادی نیازمند بود و شاه هم فرد موردنظر او را نپذیرفت، استعفا می‌دهد تا اعلیحضرت فرد مورد اعتماد و مجری سیاستهایش را به نخست‌وزیری تعیین کند.^۳ برای نخستین بار، یک نخست‌وزیر آشکارا از شاه به دلیل نقض قانون اساسی انتقاد می‌کرد، دربار را به دلیل مقاومت در برابر مبارزه ملی محکوم می‌نمود و جسارت می‌کرد تا مشکل قانون اساسی را مستقیماً برای ملت مطرح سازد. این عمل واکنش شدیدی به دنبال داشت. نمایندگان سلطنت طلب و طرفدار

۱. نریمان، همانجا، ۲۹ مرداد ۱۳۳۱؛ زیرک‌زاده، همانجا، ۷ مرداد ۱۳۳۰؛ ج. خلخالی، ۱۴ دی ۱۳۳۰.

۲. ع. مدرس، مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۵ آذر ۱۳۳۱.

۳. مصدق، «استعفانامه عمومی»، اطلاعات، ۲۶ تیر ۱۳۳۱.

انگلیس با انتخاب قوام به نخست‌وزیری، امید بیهوده‌ای داشتند که وی بتواند پشتیبانان پیشین خود را از مصدق جدا کند، در حالی که جبهه ملی - با حمایت حزب توده - از مردم خواست تا در پشتیبانی از مصدق به اعتصابات عمومی و تظاهرات گسترده دست بزنند. کاشانی نیز با حالت شدیداللحنی، قوام را «دشمن دین، آزادی و استقلال ملی»، خواند.^۱ شاه نخست تلاش کرد تا با توسل به ارتش بحران را آرام سازد، اما پس از پنج روز تظاهرات گسترده، خونریزی و پیدایش نشانه‌هایی از نافرمانی در ارتش تسلیم شد و از مصدق خواست تا دولتی جدید تشکیل دهد. بدین ترتیب، مصدق پیروز شد و این پیروزی با عنوان «سی تیر» در تاریخ ایران به ثبت رسید.

در جریان ناآرامیهای تیرماه اعتصابات گسترده‌ای در شهرهای مهم برگزار شد و بیش از ۲۵۰ تظاهرکننده در تهران، همدان، اهواز، اصفهان و کرمانشاه کشته و یا به شدت زخمی شدند. خشونت‌آمیزترین برخوردها در تهران بود.^۲ بحران پایتخت همزمان با رسیدن خبر استعفای مصدق به بازار آغاز شد. اصناف و بازاریان مغازه‌ها و کارگاههای خود را بسته، در میدان مرکزی بازار گرد آمدند و مردم را تشویق کردند تا روز بعد در اطراف مجلس تظاهرات کنند. صبح روز بعد جمعیت پرشماری از بازار به سوی مجلس حرکت کردند؛ کارمندان دولتی، کارکنان راه‌آهن و رانندگان اتوبوس دست از کار کشیدند؛ و جبهه ملی هم از همه مردم خواست تا در روز ۳۰ تیر دست به اعتصاب بزنند. چند ساعت بعد حزب توده نیز مردم را به اعتصاب عمومی و راهپیمایی سراسری در روز ۳۰ تیر فراخواند. روز موعود با سکوت شومی آغاز شد، در حالی که شهر - حتی بخش ثروتمندترین شمال شهر - آرام بود. هنگامی که تظاهرکنندگانی که به سوی مجلس می‌رفتند با تانکهای ارتش روبه‌رو شدند، قیام آغاز شد. اوضاع شهر طی پنج ساعت بعدی آشفته بود. در این گیرودار حتی چیزی نمانده بود که یکی از برادران شاه کشته شود، زیرا راننده‌اش ندانسته می‌خواست از

۱. کاشانی، «اعلامی‌های به ملت»، شاهد، ۲۸ تیر ۱۳۳۱.

۲. برای آگاهی از جزئیات رزیدادهای سی تیر، رک: ح. ارسنجانی، یادداشتهای سیاسی، (تهران، ۱۳۳۵) صص ۱۸-۱ «سی تیر»، سالنامه دنیا، ۹ (۱۳۳۲)، ۱۷۶-۱۸۱؛ ع. شایگان، «قیام سی تیر»، یغما، ۵ (شهریور ۱۳۳۱)، ۳۱۰-۳۱۳؛ قدسی، کتاب خاطرات من، جلد دوم، ۷۳۳-۷۳۶؛ اطلاعات، ۲۶ شهریور - ۲ مرداد ۱۳۳۱؛ باختر امروز، ۲۶ شهریور - ۲ مرداد ۱۳۳۱.

بین تظاهرکنندگان خشمگین بگذرد. یکی از نمایندگان هوادار مصدق هم که می‌کوشید معترضان خشمگین را مطمئن سازد که می‌توان مسئله را به صورتی صلح‌آمیز حل کرد، با سنگ مورد حمله قرار گرفت. هنگامی که مأمورین انتظامی شهر یونیفرمهای خود را از تن درآوردند و پنهان شدند، ۶۰۰ نفر از کسانی که در تظاهرات چهار روز پیش بازداشت شده بودند از زندان فرار کردند. پس از پنج ساعت تیراندازی، فرماندهان نظامی، که از میزان وفاداری نیروهایشان نگران بودند، دستور دادند تا افراد به پادگانها بازگردند و شهر را در اختیار تظاهرکنندگان قرار دهند. یک کمیته پارلمانی بررسی‌کننده حوادث سی تیر، در آن هنگام، اعلام کرد که خونین‌ترین برخوردها در چهار محله شهر روی داده است: بازار، به‌ویژه بازار فرش‌فروشان، عطاران و آهنگران، که مردم با فریاد «یا حسین» به شدت با ارتش درگیر شده بودند؛ مناطق کارگرنشین شرق تهران، به‌ویژه اطراف تأسیسات راه‌آهن و کارخانه‌ها؛ مسیر دانشگاه تا مجلس؛ و میدان بهارستان، که از قدیم محل گردهمایی تظاهرکنندگان بود. شغل‌های پانزده‌تن از بیست و نه تظاهرکننده‌ای که در تهران کشته شده بودند، بعدها منتشر شد: چهار کارگر، سه راننده، دو صنعتگر، دو شاگرد مغازه، یک دستفروش، یک خیاط، یک دانش‌آموز و یک آرایشگر.^۱

مصدق پیروزی خود را با حمله‌های شدیدی علیه شاه، ارتش، اشراف زمین‌دار و مجالس سنا و شورای ملی دنبال کرد. او سلطنت‌طلبان را از کابینه اخراج کرد، خودش کفیل وزارت جنگ شد؛ سی تیر را روز قیام مقدس ملی و قربانیان این روز را شهدای ملی اعلام کرد؛ زمینهای رضاشاه را به دولت بازگرداند؛ بخشی از بودجه دربار را قطع کرد و به وزارت بهداری داد؛ بنیادهای خیریه سلطنتی را در نظارت دولت درآورد؛ ابوالقاسم امینی را به وزارت دربار منصوب کرد؛ شاه را از برقراری ارتباط مستقیم با دیپلماتهای خارجی ممنوع کرد؛ شاهزاده اشرف، خواهر دوقلوی شاه را که فعالیت سیاسی می‌کرد و ادار به ترک کشور ساخت؛ و از هر اقدامی علیه روزنامه‌های توده‌ای که دربار را «مرکز فساد، خیانت و جاسوسی» معرفی می‌کردند خودداری کرد.^۲ در واقع، سرانجام، خود مصدق هم دربار را به دخالت در سیاست متهم کرد و اطمینان داد که یک کمیته ویژه پارلمانی مسائل قانونی میان کابینه و شاه

۱. تهران مصور، ۲۴ تیر ۱۳۳۲.

۲. به‌سوی آینده، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱.

را بررسی کند. در گزارش این کمیته آمده بود که قانون اساسی سرپرستی و اداره نیروهای مسلح را در صلاحیت دولت قرار داده است، نه شاه. بدین ترتیب، شاه در اردیبهشت ۱۳۳۲، همه قدرت و اختیاراتی را که از شهریور ۱۳۲۰ به خاطر آن جنگیده بود و دوباره به دست آورده بود، از دست داد.

مصدق با افسران ارتش هم به شدت برخورد کرد. وی نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع تغییر داد، ۱۵ درصد از بودجه نظامی را کاهش داد و اعلام کرد که دولت در آینده فقط تجهیزات دفاعی خواهد خرید. او، همچنین، یکی از بستگان خود را از مقام معاونت وزارت دفاع ملی کنار گذاشت؛ ۱۵۰۰۰ نفر را از ارتش به ژاندارمری منتقل کرد؛ و بودجه سرویسهای اطلاعاتی را بسیار کاهش داد. افزون بر این، مصدق دو کمیسیون تحقیق و رسیدگی تشکیل داد: یکی زیر نظر وزارت اقتصاد و دارایی برای بررسی دعاوی راجع به فساد در تهیه و خرید تسلیحات؛ و دیگری زیر نظر کابینه برای بازرسی شیوه‌های ترفیع ارتشیها در گذشته. همچنین، از پایان دادن به مأموریت هیئت نظامی آمریکا سخن گفت؛ ۱۳۶ نفر از افسران ارتش، از جمله ۱۵ ژنرال را از ارتش بیرون کرد؛ و با گماردن تنی چند از افسران مورد اعتماد خود به پستهای مهم، حکومت نظامی را علیه مخالفان سیاسی خود به کار برد. در این هنگام، یک وزیر جنگ پیشین با تحصن در سنا، اعلام کرد که حکومت نظامی «مغایر با قانون اساسی» است و دولت را به «دامن زدن به جنگ طبقاتی» متهم ساخت.^۱

حمله علیه مخالفان غیرنظامی نیز شدید بود. مصدق اختیارات فوق‌العاده شش‌ماهه‌ای از مجلس گرفت تا براساس آن هر قانونی را که برای حل مشکلات مالی، اصلاحات انتخاباتی، قضایی و آموزشی ضروری بداند وضع کند. وی در پایان شش‌ماه موفق نشد که با در فشار قراردادن مجلس، زمان اختیارات فوق‌العاده را تا دوازده‌ماه دیگر تمدید کند. مصدق با همین اختیارات یک قانون اصلاحات ارضی وضع کرد که مطابق آن می‌بایست شوراهای روستایی تشکیل شود و سهم دهقانان از محصول سالانه تا ۱۵ درصد افزایش یابد. همچنین، قانون مالیاتی جدیدی صادر کرد که بار مالیاتی را از دوش مصرف‌کنندگان کم‌درآمد برمی‌داشت. به وزرای دادگستری، کشور و فرهنگ دستور داد تا ساختارهای قضایی، انتخاباتی و آموزشی

۱. ف. زاهدی، مذاکرات مجلس، نخستین مجلس سنا، ۲۳ مهر ۱۳۳۱.

را کاملاً اصلاح کنند. هنگامی که مجلس سنا به این اصلاحات اعتراض کرد، جبهه ملی از آن به عنوان «یک باشگاه اشرافی» که «روح برابری انقلاب مشروطه» را نقض می‌کند انتقاد کرد^۱ و با گذراندن قانونی از مجلس شورای ملی مبنی بر کاهش دوره مجلس سنا از چهار سال به دو سال، آن را منحل کرد. همچنین، هنگامی که نمایندگان مخالف در مجلس شورای ملی جرأت مقاومت پیدا کردند، همه نمایندگان وابسته به جبهه ملی یکباره استعفا دادند تا شمار نمایندگان باقی مانده به حد نصاب لازم برای تشکیل جلسه نرسد و بدین ترتیب، در واقع، مجلس هفدهم را منحل کردند. مصدق در مرداد ۱۳۳۲، برای مشروع ساختن این انحلال - با پشتیبانی حزب توده - خواستار برگزاری همه پرسی ملی شد. زیرا به نظر او در چنین مواردی تنها مردم حق قضاوت داشتند، مردمی که قانون اساسی، مشروطیت و نظام کابینه‌ای را به وجود آورده بودند. همچنین مصدق اعتقاد داشت که چون قوانین برای مردم است و نه برعکس، آنها می‌توانند در مورد قانون اظهار نظر کنند و در صورت تمایل آن را تغییر دهند.^۲

مصدق، حقوقدان کاملاً آشنا به قانون اساسی که آن را با دقت و ظرافت بسیاری علیه شاه به کار برده بود، اکنون بدون توجه به همان قانون، به نظریه اراده عمومی متوسل می‌شد. اشرافی آزادی خواهی که در گذشته روی سخنش اغلب با طبقه متوسط بود، اکنون به طبقات پایین متوسل می‌شد. اصلاح طلب میانه رویی که سلب حق رأی از بی سوادان را توصیه کرده بود اکنون برای جلب رضایت و تحریک توده‌ها تلاش می‌کرد. برای اطمینان از پیروزی در همه پرسی، صندوقهای رأی مثبت و منفی در مکانهای گوناگونی قرار داده شد. همچنان که انتظار می‌رفت، مصدق با کسب رأی مثبت از مجموع ۲,۰۴۳,۳۰۰ رأی مثبت از مجموع ۲,۰۴۴,۶۰۰ رأی در سراسر کشور و ۱۰۱,۳۹۶ رأی مثبت از مجموع ۱۰۱,۴۶۳ رأی در پایتخت، پیروزی چشمگیری به دست آورد.^۳

بنابراین، در مرداد ۱۳۳۲، به نظر می‌رسید که مصدق کاملاً بر اوضاع مسلط است. او پشتیبانان خود را به کابینه و سازمانهای دولتی وارد کرد، دربار را از نفوذ

۱. سنجان، مذاکرات مجلس، نخستین مجلس سنا، ۱ آبان ۱۳۳۱.

۲. مصدق، «سخنانی با ملت»، باختر امروز، مرداد ۱۳۳۲.

نظامی، مالی و سیاسی محروم و شاه را به یک رئیس تشریفاتی تبدیل کرد و بنابراین، در مبارزه قانونی علیه شاه که قوام آن را باخته بود، پیروز شد. همچنین، با انحلال مجلس، وضع قانون اصلاحات ارضی و توسل مستقیم به انتخاب‌کنندگان، مخالفت اشراف را هم از میان برداشته بود. افزون بر این، شرکت نفت ایران و انگلیس را ملی کرده بود، تأسیسات شیلات دریای خزر را از دست شورویها بازگرفته بود و بدین ترتیب، سیاست «موازنه منفی» خود را عملی ساخته بود. به نظر می‌رسید که ایران نیز مانند دیگر کشورهای آسیایی پیمودن راه جمهوری خواهی، بی‌طرفی و رادیکالیسم طبقه متوسط را آغاز کرده است. از سال ۱۳۰۴ به این سو، چنان قدرت فراوانی در دست نخست‌وزیر و چنان قدرت اندکی در دستهای شاه سابقه نداشت.

اما قدرت مصدق ناپایدار و غیرواقعی بود. زیرا مصدق با کسب پیروزیهای جدید، متحدان پیشین خود را از دست داد. وی که اصلاحات اجتماعی گسترده‌ای را وعده می‌داد، به مشکل درآمد در حال کاهش نفت، بیکاری روزافزون و فیمتهای به شدت فزاینده کالاهای مصرفی گرفتار بود. او شادمان از نتیجه همه‌پرسی، نمی‌دانست که گروهی از افسران ارتش دست‌اندرکار طراحی کودتا هستند؛ کودتایی که یک هفته بعد ناگهان به سرنگونی او و دست‌یابی دوباره شاه به قدرت پیشین خود انجامید. پیروزی آسان کودتاگران دو علت داشت: گسترده شدن شکاف میان طبقات سنتی و طبقات متوسط درون جبهه ملی؛ و جدایی روزافزون افسران از نهادهای حکومتی غیرنظامی و نارضایتی آنها.

جبهه ملی، با وجود اختلافات درونی، تا هنگامی که انگلیس و شاه بسیار خطرناک به نظر می‌رسیدند، ظاهراً یکپارچه باقی ماند. همچنین، مصدق، تا سی تیر برای خشنود ساختن نیروهای سنتی و همچنین جناح جدید جبهه بسیار خوب کار کرد. او در نخستین کابینه خود، باقر کاظمی، سیاستمدار با سابقه و مورد اعتماد علما را به وزارت دارایی و مهدی بازرگان را به معاونت وزیر فرهنگ تعیین کرد. فروش مشروبات الکلی را ممنوع ساخت، برای تشویق صنایع دستی تعرفه‌ها را افزایش داد؛ و فعالیتهای پیروان کسروی را نیز محدود کرد. وی، همچنین، یک قانون انتخاباتی جدیدی وضع کرد که در آن زنان همچنان از حق رأی محروم بودند و بر حضور علما در شوراهای نظارت بر انتخابات صحنه گذاشته شده بود؛ و پس از برخوردهای مختصر با فدائیان اسلام، بیست و هشت تن از اعضای آن، از جمله قاتل

رزم آرا را آزاد کرد.

البته مصدق هنگامی که در ماههای پس از سی تیر با اطمینان از شکست شاد و انگلیس، به تغییرات اجتماعی بنیادی دست زد، پشتیبانی جناح سنتی جبهه را از دست داد. هنگامی که وزارت کشور و وزارت راه را به رهبران غیرمذهبی حزب ایران، وزارت دادگستری را به عبدالعلی لطفی، قاضی ضدروحانی که در بازسازی نظام قضایی یاور رضاشاه بود و وزارت فرهنگ را به دکتر مهدی آذر، استاد دانشگاه آذربایجانی هوادار حزب توده واگذار کرد، قنات آبادی و دیگر رهبران مذهبی جبهه ملی نسبت به آینده اظهار نگرانی کردند.^۱ هنگامی که وزیر راه ملی کردن شرکت اتوبوسرانی تهران را پیشنهاد کرد، مکی هشدار داد که چنین اقدامی زمینه‌ای فراهم خواهد ساخت تا دولت همه مشاغل کوچک، حتی بقالیها را هم به دست گیرد. به نظر او، نتیجه چنین روندی گرفتار شدن کشور به سرنوشت اتحاد شوروی بود که دولت همه چیز را در اختیار دارد و شهروندان چیزی از خود ندارند. مکی، همچنین، در سخنان خود دولتمردان ایران را بازرگانان نالایقی معرفی کرد.^۲ هنگامی که وزیر اقتصاد می‌کوشید تا با ایجاد نانواییهای جدید قیمت نان را پایین آورد، اصناف بازار به تشویق کاشانی - به مخالفت برخاستند و مدعی شدند که دولت حق ندارد در بازار آزاد دخالت کند.^۳ هنگامی که وزیر پست و تلگراف پیشنهاد کرد که شرکت تلفن ملی شود، کاشانی از سهامداران درخواست کرد تا اعتراض کنند و حائری زاده هم اظهار داشت که اسلام از مالکیت خصوصی حمایت و سلب مالکیت را منع کرده است.^۴ هنگامی که فاطمی شکایت کرد که ممنوعیت فروش مشروبات الکلی درآمدهای مالیاتی دولت را کاهش و مصرف الکل خالص را افزایش داده است، قنات آبادی گفت که نمی‌تواند باور کند یک وزیر مسلمان نماینده یک کشور مسلمان، قانونی کردن چیزی را که شرع آشکارا منع کرده است پیشنهاد کند.^۵ وقتی مشاوران مصدق با این استدلال که در قانون اساسی همه شهروندان برابرند، اعطای

۱. قنات آبادی، مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۹ مرداد ۱۳۳۱.

۲. مکی، همانجا، ۱۲ بهمن ۱۳۳۱.

۳. اطلاعات، ۱۲ شهریور ۱۳۳۱؛ قنات آبادی، مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۱۴ دی ۱۳۳۱.

۴. اطلاعات، ۱۹-۲۲ آبان ۱۳۳۱.

۵. قنات آبادی، مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۱۶ بهمن ۱۳۳۱.

حق رأی به زنان را پیشنهاد کردند، علما با حمایت طلاب و بزرگان اصناف اعتراض کردند که در شرع اسلام حق رأی فقط به مردان داده شده است.^۱ کاشانی نیز تأکید کرد که دولت باید از دادن حق رأی به زنان جلوگیری کند چرا که آنان باید در خانه بمانند و به وظیفه حقیقی خودشان - پرورش فرزند - پردازند.^۲ یک نماینده روحانی استدلال کرد که قوانین موجود به خوبی حقوق زنان را حفظ می‌کند و هشدار داد که هرگونه تغییری به بی‌ثباتی سیاسی، فساد مذهبی و هرج و مرج اجتماعی خواهد انجامید.^۳ هنگامی که طلاب قم برای اعتراض به پیشنهاد اعطای حق رأی به زنان به خیابانها ریختند، یک نفر کشته و ده‌تن دیگر به شدت زخمی شدند.

هنگامی که مصدق از مجلس خواست تا اختیارات فوق‌العاده او را برای دوازده ماه دیگر تمدید کند، کشمکش میان جناحهای سنتی و جدید جبهه ملی به اوج خود رسید. بیشتر نمایندگان روحانی در مخالفت با این درخواست، جبهه ملی را ترک کردند و فراکسیون اسلام را تشکیل دادند. کاشانی این اختیارات فوق‌العاده را نوعی دیکتاتوری خواند؛ به روزنامه‌نگاران خارجی اعلام کرد که برقراری دموکراسی حقیقی در ایران مستلزم اجرای درست و کامل شریعت است؛ و به آیت‌الله بهبهانی سلطنت طلب گفت که مشاوران چپ‌گرای مصدق امنیت ملی را به خطر می‌اندازند.^۴ قنات‌آبادی نیز اظهار داشت که وزرای دادگستری و هنر کارکنان مسلمان را بیرون کرده‌اند و به جای آنان «ملحدان تحت امر کرملین» را انتخاب می‌کنند. او افزود که به دلیل ائتلاف حزب ایران با حزب توده در سال ۱۳۲۵، همیشه به آن حزب مشکوک بوده است و معتقد است که شیوه‌های مستبدانه دولت، ایران را به یک زندان بزرگ تبدیل می‌کند.^۵ یکی از نمایندگان روحانی ناگهان از دیدگاههای کاملاً غیردینی و ضدروحانی موجود در رساله دکتری مصدق که سی و پنج سال پیش در سوئیس نوشته شده بود، پرده برداشت.^۶ حائری‌زاده، مصدق را به‌عنوان یک اشرافی

۱. نریمان، همانجا، ۹ دی ۱۳۳۱.

۲. کاشانی، «یک پیام»، تهران مصور، ۱۵ فروردین ۱۳۳۲.

۳. ب. جلالی، مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۱۴ دی ۱۳۳۱.

۴. اطلاعات، ۷ مرداد ۱۳۳۲ و ۲۰ مهر ۱۳۳۱؛ «کشمکش بین مصدق و کاشانی»، خواندنیها، ۳ اسفند ۱۳۳۵.

۵. قنات‌آبادی، مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۱۳ آبان ۱۳۳۱، ۲۹ دی ۱۳۳۱ و ۴ خرداد ۱۳۳۲.

۶. نقل از آتش [نام مستعار]، قیام در راه سلطنت، (تهران، ۱۳۳۳)، صص ۵۰-۵۶.

شاخص، که در سال ۱۲۹۹ به دلیل داشتن روابطی با انگلیس، والی‌گری فارس را به دست آورده بود، به باد انتقاد گرفت. او گفت که هنگام تأسیس جبهه ملی هیچ کس تصور نمی‌کرد از مردی پشتیبانی می‌کند که با جنگ طبقاتی کشورمان را ویران خواهد کرد. بقایی هم مصدق را با هیتلر مقایسه کرد؛ ارتش را به عنوان «سدی در برابر کمونیسم» ستود و اظهار داشت که از یک قیام ملی پشتیبانی می‌کند نه از یک «انقلاب» اجتماعی.^۱ بقایی در عین جدا شدن از مصدق، خلیل ملکی را هم به دلیل اینکه مارکسیسم را تبلیغ و از «حکومت دیکتاتوری» پشتیبانی می‌کند از حزب زحمتکشان خود اخراج کرد.^۲

هنگامی که خلیل ملکی از حزب زحمتکشان اخراج شد، سازمان جدیدی تشکیل داد و نام روزنامه خود، نیروی سوم را بر آن گذاشت. به زودی بخش جوانان و زنان حزب زحمتکشان از نیروی سوم پشتیبانی کردند. نیروی سوم ضمن پشتیبانی کامل از مصدق، بقایی را به همکاری با «عناصر ضد میهن پرست» متهم کرد؛ از روحانیون به دلیل دخالت دادن دین در سیاست انتقاد کرد و هشدار داد که حزب توده «به پیروی کورکورانه از کرملین» ادامه می‌دهد.^۳ نیروی سوم، همچنین، از مارکسیسم به مثابه ابزار کارآمدی برای تحلیل جامعه ستایش کرد؛ به اعضای خود توصیه کرد که جامعه‌شناسی را از الهیات جدا کنند، مارکسیسم را با فلسفه اخلاق اشتباه نگیرند؛ و خواستار «انقلاب دموکراتیک اجتماعی» شامل اصلاحات گسترده از جمله توزیع اراضی و دادن حق رأی به زنان شد.^۴

حزب ایران نیز پشتیبان مصدق بود و همچنان بر ضرورت بی‌طرفی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم تأکید می‌کرد. از دیدگاه حزب، اسلام دینی مقدس بود و نمی‌شد آن را با مسائل سیاسی روزمره «نان و کره» آلوده ساخت. حزب ایران، بقایی را متهم کرد که می‌کوشد برای تشکیل باندهای مسلح و «اتحادیه‌های شیاد» از ارتش

۱. حائری‌زاده، مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ بقائی، همانجا، ۲۵ و ۲۹ دی ۱۳۳۱؛ م. بقائی، چه کسی منحرف شد: دکتر مصدق یا دکتر بقائی؟ (تهران، ۱۳۳۹)، صص ۳۶۱-۳۶۰.
۲. اطلاعات، ۲۰ مهر ۱۳۳۱.

۳. «ملت حامی مصدق است»، نیروی سوم، ۱۹ دی ۱۳۳۱؛ خلیل ملکی، «علما و سیاست»، نیروی سوم، ۷ آذر ۱۳۳۱؛ «برنامه حزبیها»، نیروی سوم، ۲۲ خرداد ۱۳۳۲.

۴. خ. ملکی، «مذهب و مارکسیسم»، نیروی سوم، ۱ آبان ۱۳۳۱؛ «انقلاب فرهنگی»، جهان نو، ۲۷ مهر ۱۳۳۱.

کمک بگیرد. حزب، همچنین، کاشانی را یک «روحانی سیاسی» و دیگر افراد کناره گرفته از جبهه ملی، به ویژه قنات آبادی، مکی و حائری زاده را «خودپرستانی» که در اندیشه پرکردن وزارتخانه‌ها از دوستان و اقوام خود هستند، توصیف می‌کرد.^۱

بدین ترتیب، در مرداد ۱۳۳۲، تضادهای اساسی و پنهان بین طبقه متوسط سنتی و جدید، علنی شد. مصدق در نتیجه اتحاد یا طبقه متوسط جدید، پشتیبانی سه گروه نماینده بازار - مجاهدین اسلام، حزب زحمتکشان و فدائیان اسلام - را از دست داده بود، اما سه نماینده طبقه روشنفکر - حزب ایران، حزب ملی و نیروی سوم - و مشاوران رادیکالی همچون فاطمی، شایگان و رضوی هنوز به او وفادار بودند. کوتاه‌سخن اینکه، جبهه ملی از جنبش طبقه متوسط سنتی و جدید به جنبش طبقه متوسط جدید تبدیل شد. مصدق، مردی که خود را سنت زنده جنبش مشروطه تلقی می‌کرد، اکنون به حکم تاریخ وادار شده بود تا تجربه انقلاب مشروطه را تکرار کند.

در شرایطی که مصدق طرفداران سنتی خود را از دست می‌داد، افسران ناراضی سلطنت طلب به‌طور پنهانی مشغول طراحی کودتا بودند. گروهی از فرماندهان نظامی که پس از سی‌تیر به دستور مصدق اخراج شده بودند با گردهمایی منظم در باشگاه افسران، کمیته نجات وطن را تشکیل دادند. در منشور کمیته نجات آمده بود که وظیفه میهنی افسران است تا در راه سلطنت و نیروهای مسلح بجنگند، با تندروها مبارزه کنند و کشور را از آشوب و فروپاشی اجتماعی نجات دهند.^۲

شخصیت برجسته این کمیته، سپهد فضل‌الله زاهدی - همان شخصی که در سال ۱۳۲۲ به جرم فعالیت‌هایی به طرفداری از آلمان، توسط انگلیس دستگیر شده بود و در سال ۱۳۲۵ نیز چونان آلت دستی برای سرنگون کردن دولت ائتلافی قوام فعالیت می‌کرد - بود. زاهدی، ستوانی بود که در بریگاد قزاق رضاشاه با جنگلیها جنگیده و به درجه سرتیپی رسیده بود. او آن‌چنان از رزم‌آرای «تازه به‌دوران رسیده» نفرت داشت که پیش از آنکه به این نتیجه برسد که پایداری یا سقوط پادشاهی و ارتش جدایی‌ناپذیر است با جبهه ملی مغالزه‌ای کرده بود. وی در عین طرفداری از شاه،

۱. «عوام‌فریبی»، جبهه آزادی، ۲۱ فروردین ۱۳۳۲؛ «حوادث اخیر»، جبهه آزادی، ۴ اسفند ۱۳۳۱؛

«کنفرانس مطبوعاتی کاشانی»، جبهه آزادی، ۲ تیر ۱۳۳۲.

۲. «حوادث پنهانی آشوب»، اطلاعات هفتگی، ۱۳ شهریور ۱۳۳۲.

آشکارا از مصدق انتقاد و روابط خوب خود را با بقایی، مکی و کاشانی حفظ کرده بود.

در این کمیته مخفی، چهره‌های برجسته نظامی دیگری نیز حضور داشتند: سرهنگ مقدم، فردی از یک خانواده ثروتمند آذربایجانی که در حوادث سی‌تیر رئیس ژاندارمری بود؛ سرلشکر ارفع، رهبر گروه طرفدار انگلیس در ارتش و رئیس محافظه کار ستاد کل ارتش در سال ۱۳۲۵؛ سرلشکر حجازی، دوست نزدیک ارفع در بریگاد قزاق؛ و سرلشکر هدایت افسر اشرافی ستاد ارتش که از سال ۱۳۲۰ با شاه همکاری نزدیکی داشت. این کمیته، همچنین، با سرویس مخفی انگلیس نیز در ارتباط بود. این سازمان پس از قطع روابط دیپلماتیک تهران با لندن، گروه فعالی را تحت نظارت و سرپرستی رشیدیان، تاجر ثروتمندی که در دهه ۱۳۲۰ از سیدضیاء حمایت کرده بود و نیاز مالی چاقوکشان بازار تهران را تأمین می‌کرد، در تهران باقی گذاشته بود.

به مجرد اینکه مصدق مبارزه با این افسران را آغاز کرد و حکومت جدید واشینگتن به رهبری ژنرال آیزنهاور نیز سیاست پیشین خود را تغییر داد از انگلیس در برابر ایران حمایت کرد و کرمیت روزولت را از سازمان سیا برای تأمین مالی کودتای نظامی به تهران فرستاد، کمیته مخفی هم شبکه خود را گسترده‌تر کرد.^۱ زاهدی و کمیته مخفی وی با کمک روزولت، ارتشیان عالی‌رتبه را نیز با خود همراه کردند که می‌توان از افراد زیر نام برد: سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی؛ سرلشکر گیلانشاه، فرمانده نیروی هوایی؛ سرلشکر تیمور بختیار عموی ملکه ثریا و فرمانده لشکر زرهی کرمانشاه؛ سرهنگ اردوباری فرمانده ژاندارمری؛ سروان معتضد رئیس رکن دوم تیپ سه کوهستانی؛ سروان قهرانی فرمانده لشکر موتوریزه رشت؛ و مهمتر از همه فرماندهان مهم زرهی در پادگانهای تهران مانند سرهنگ غلامرضا اویسی و سرهنگ محمد خواجه‌نوری.^۲

۱. در شرح چگونگی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از مصاحبه‌هایی با یکی از گردانندگان کودتای سازمان سیا و کتابهای زیر استفاده شده است:

Cottam, *Nationalism in Iran*, pp. 227–29; G. de villiers, *The Imperial Shah* (Boston, 1977), pp. 177–206; and K. Roosevelt, *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran* (New York, 1979).

۲. داورپناه، «کودتای ۱۳۳۲»، اطلاعات، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

افسران سلطنت طلب با گسترش شبکه‌های مخفی دولت را بی‌ثبات ساختند. آنها برای ایلات و عشایر شورشی به ویژه شاهسون، بختیاری، افشار و ترکمن، سلاح فراهم کردند و نه تنها با روحانیون محافظه‌کار برجسته‌ای مانند آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله بروجرودی بلکه با افراد رویگردان از جبهه ملی به ویژه کاشانی، قنات‌آبادی، مکی، بقایی و شعبان «بی‌مخ» نیز رابطه برقرار کردند. عده‌ای چاقوکش و او‌باش استخدام کردند تا با حمل پرچمهای حزب توده، به مساجد حمله و بی‌حرمتی کنند. افزون بر این، سرتیپ افشار طوس، افسر برجسته طرفدار مصدق را کشتند و جسد مثله‌شده‌اش را در اطراف تهران انداختند تا هشدار به دیگر افسران پشتیبان مصدق باشد.

اقدام بعدی افسران طرفدار شاه ساقط کردن مصدق بود. در ۲۵ مرداد سه روز پس از رفتن شاه به سواحل خزر برای «یک معالجه تفریحی»، سرلشکر نصیری با داشتن یک فرمان سلطنتی مبنی بر برکناری مصدق از نخست‌وزیری و انتصاب زاهدی به جای او رهسپار دفتر نخست‌وزیری شد. البته این اقدام به شکستی مفتضحانه انجامید زیرا فرمانده ارتش که طرفدار مصدق بود و شبکه نظامی حزب توده او را از ماجرا آگاه کرده بود، سرهنگ نصیری و گاردهای سلطنتی همراه وی را هنگام نزدیک شدن به اقامتگاه نخست‌وزیر بازداشت کرد. روز بعد شاه به بغداد گریخت، جبهه ملی کمیته‌ای برای تعیین سرنوشت سلطنت تشکیل داد و توده‌ای‌ها هم به خیابانها ریختند، مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند. حتی در برخی شهرها مثل رشت و بندر انزلی، توده‌ای‌ها ساختمانهای شهرداری را تصرف کردند. صبح روز بعد، مصدق پس از گفتگویی سرنوشت‌ساز با سفیر آمریکا که وعده داده بود در صورت برقراری دوباره نظم و قانون، آمریکا به دولت مصدق کمک خواهد کرد به ارتش فرمان داد تا خیابانها را از همه تظاهرکنندگان پاک سازند. جالب اینجاست که مصدق تلاش می‌کرد تا برای پراکنده کردن مردم که پشتیبانان اصلی او بودند، از ارتش، دشمن پیشین خود، استفاده کند.^۱

شگفتی آور نیست که ارتش از این فرصت برای سرکوبی خود مصدق استفاده کرد. در ۲۸ مرداد که توده‌ای‌ها در نتیجه پشت کردن مصدق به آنها صحنه را ترک کرده

1. Cottam, *Nationalism in Iran*, p. 226; S. Margold, "The Streets of Tehran," *Reporter*, 10 November 1953. *Time*, 31 August 1953.

بودند، زاهدی با فرماندهی ۳۵ تانک شرمین اقامتگاه نخست‌وزیر را محاصره و پس از نه‌ساعت درگیری، مصدق را بازداشت کرد. در تکمیل این اقدامات، شعبان «بی‌مخ» تظاهرات پرسروصدایی به‌سوی بازار ترتیب داد و ژاندارمری هم حدود ۸۰۰ نفر زارع را از اصطبل‌های سلطنتی و رامین به تهران آورد.^۱

همزمان با بازگشت شاه به کشور، نیروهای مسلح هم جبهه ملی و حزب توده را سرکوب و متلاشی کردند. آنها مصدق، رضوی، شایگان و پس از سه ماه پی‌گیری فاطمی را هم که در یک مخفیگاه حزب توده پنهان شده بود، دستگیر کردند. همچنین، هشت افسر عالی‌رتبه طرفدار مصدق، وزرای مهم کابینه از جمله ابوالقاسم امینی و سران حزب ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم نیز بازداشت شدند. به‌جز فاطمی که اعدام شد و لطفی وزیر دادگستری که کشته شد، با سایر رهبران جبهه ملی به مدارا رفتار کردند و بیشتر آنها به زندانهای کمتر از پنج سال محکوم شدند. اما رفتار با توده‌ای‌ها خشن و شدیدتر بود. طی چهارسال بعدی که مخفیگاه‌های حزب توده به تدریج کشف می‌شد، نیروهای امنیتی چهل مقام حزبی را اعدام کردند، ۱۴ نفر دیگر را زیر شکنجه کشتند، دویست نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از ۳۰۰۰ تن از اعضای عادی حزب را دستگیر کردند. پس رژیم می‌توانست مطمئن شود که اگر نه جاذبه، دست‌کم سازمان حزب توده و جبهه ملی را از بین برده است. اکنون محمدرضا شاه می‌توانست همچون پدرش رضاشاه، بدون مخالفت سازمان‌یافته‌ای حکومت کند و بدین ترتیب تاریخ تکرار می‌شد.

۱. «قیام ۲۸ مرداد»، اطلاعات هفتگی، مرداد ۱۳۳۲. براساس گفته یکی از افسران طرفدار مصدق، در جریان کودتا ۱۶۴ سرباز و تظاهرکننده کشته شدند. رک: س. فشارکی، «کودتای ۱۳۳۲»، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.

ششم

حزب توده

هدف حزب توده متحدکردن توده‌ها - کارگران، دهقانان، تجار، صنعتگران و روشنفکران مترقی است. البته این طبقات از نظر اقتصادی تفاوت دارند. مثلاً، در حالی که کارگران چیزی غیر از نیروی کار خود ندارند، صنعتگران کنترل ابزار تولیدشان را در دست دارند و دهقانان هم قطعه‌زمینی دارند و یا در آرزوی به‌دست‌آوردن آن هستند. ولی در ایران معاصر، این اختلاف تحت‌الشعاع مبارزه مشترک علیه امپریالیسم، زمینداران غایب، سرمایه‌داران استثمارگر و صاحبان چپاولگر صنایع قرار گرفته است. وظیفه ما متحدکردن طبقات استثمارشده و ایجاد حزبی متشکل از توده‌هاست.

- ابرج اسکندری، «خطاب به نخستین کنگره حزب»، رهبر، ۱۳ شهریور ۱۳۲۳.

شکل‌گیری (شهریور ۱۳۲۰ - مهر ۱۳۲۱)

حزب توده، پس از کناره‌گیری رضاشاه و آزادی زندانیان سیاسی «کم‌خطر» شکل گرفت. بیست و هفت نفر از اعضای جوان «پنجاه و سه نفر» مارکسیست زندانی شده در سال ۱۳۱۶، با گردهمایی در تهران، تشکیل یک سازمان سیاسی با عنوان بلندیروازانه حزب توده ایران را در هفتم مهرماه - سیزده روز پس از استعفای رضاشاه - اعلام کردند.^۱ بنیادگذاران حزب، سپس سلیمان میرزا اسکندری، شاهزاده رادیکال و محترم را به دبیرکلی برگزیدند. اسکندری کسی بود که در انقلاب مشروطه جنگید، در تشکیل فرقه دموکرات در مجلس دوم شرکت داشت، کمیته مقاومت ملی

۱. ابرج اسکندری، «زندگی من»، ایران ما، ۱۴ مرداد ۱۳۲۵.

را در جنگ اول جهانی رهبری کرد و دبیرکلی حزب اجتماعیون را از سال ۱۳۰۰ تا زمان انحلال آن در سال ۱۳۰۵ به عهده داشت.^۱

این گروه، چهار هدف موقت و اولیه داشت: آزادی باقی مانده «پنجاه و سه نفر»؛ به رسمیت شناخته شدن حزب توده به عنوان سازمانی قانونی؛ انتشار روزنامه؛ و تهیه و تدوین برنامه‌ای که برخلاف برنامه‌های غیرمذهبی پیشین و بدون برانگیختن مخالفت علما، امکان جذب دموکراتها، سوسیالیستها و کمونیستهای کهنه کار، مارکسیستهای جوان و حتی غیرمارکسیستهای رادیکال را فراهم کند.

در شش ماه بعدی این اهداف تأمین شد. هنگامی که دولت، در اواسط مهرماه، همه مخالفان زندانی شده در دوره رضاشاه را عفو کرد، باقی مانده «پنجاه و سه نفر» هم آزاد شدند. در اواسط بهمن ماه که پلیس اجازه داد تا حزب توده مجلس یادبودی برای سالگرد درگذشت ارانی برگزار کند در واقع شناسایی رسمی حزب هم حاصل شد. هنگامی که عباس اسکندری، از اعضای حزب توده و برادرزاده سلیمان اسکندری، در اواخر بهمن ماه، روزنامه خود را - که در دوره پیش از رضاشاه با عنوان سیاست، چاپ می شد - دوباره منتشر کرد، این گروه دارای یک روزنامه شد. در همان زمان، گروه نامبرده با تأسیس انجمنی ضدفاشیست و با روزنامه‌ای به نام مردم و جبهه آزادی متشکل از سردبیران روزنامه‌های توقیف شده توسط رضاشاه، یاری رساند.

همچنین، حزب توده در اوایل اسفند برنامه موقتی خود را منتشر کرد. در این برنامه بر لزوم محو «آثار دیکتاتوری رضاشاه»؛ حراست از قانون اساسی، آزادیهای مدنی و حقوق انسانی؛ حمایت از حقوق همه شهروندان به ویژه حقوق توده‌ها؛ و همیاری در مبارزه جهانی دموکراسی علیه وحشی‌گری فاشیسم، تأکید شده بود.^۲ همان طور که یکی از رهبران حزب نوشته است، هدف اصلی این برنامه موقتی متحدساختن همه شهروندان در برابر «فاشیسم داخلی» با برخورداری از پشتیبانی

۱. سلیمان میرزا اسکندری شغل دولتی خود را بعد از سال ۱۳۰۵ از دست داده بود و برخلاف بیشتر اشراف قاجار، در حالی که هیچگونه درآمدی نداشت مجبور شده بود تا معاش خود را از راه خرده‌فروشی تأمین کند.
 ۲. حزب توده، «برنامه موقتی حزب»، سیاست، ۳ اسفند ۱۳۳۰. برای آگاهی از مذاکرات بعدی، در باره برنامه، رک: ع. کامبخش «تأملاتی در باره تاریخ حزب توده»، دنیا، ۷ (بهار ۱۳۴۶)، ۲۸-۶۸؛ ع. کامبخش، «تشکیل حزب توده»، دنیا، ۷ (پاییز ۱۳۴۶)، ۲۴-۳۶؛ ع. اسکندری، تاریخ مشروطیت ایران، (تهران، ۱۳۲۲) جلد اول، ۱۳-۱۵.

دارودسته رضاشاه و فاشیسم بین‌المللی به رهبری هیتلر و موسولینی بود.^۱ حزب توده برای جلوگیری از حملات روحانیون، مارکسیست را از برنامه خود کنار گذاشت، سالگرد درگذشت ارانی را به شیوه مذهبی برگزار کرد و به یاد ارانی، مدرس - روحانی مخالف رضاشاه - و فرّخی شاعر تندرو ولی بسیار مذهبی که در ۲۵ مهر ۱۳۱۸ کشته شد، گردهمایی گسترده‌ای ترتیب داد.

گرچه بنیادگذاران حزب توده مارکسیست (و همچنان‌که رویدادهای بعدی نشان داد، طرفدار سرسخت اتحاد شوروی) بودند، خودشان را کمونیست نمی‌خواندند. رهبران حزب، علاوه بر ترس از علما، دلایل دیگری نیز برای این کار خود داشتند: قانون اساسی ۱۳۱۰، هرگونه «مراستراکی» را ممنوع کرده بود؛ تبلیغات بیست و پنج‌ساله حکومت، «بین مردم نگرش خصمانه‌ای به سوسیالیسم، کمونیسم و اتحاد شوروی ایجاد کرده بود»؛ علاقه به جذب «اصلاح‌طلبان، رادیکالها و انقلابیون مترقی»؛ و درک این واقعیت که طبقه کارگر صنعتی هنوز بخش کوچکی از کل جمعیت را تشکیل می‌دهد.^۲ یکی از اعضای «پنجاه و سه نفر» می‌نویسد:

نقشه و طرز عمل یک نفر کمونیست ایرانی می‌بایستی روی مقتضیات ایران طرح گردد. و اگر یک کمونیست ایرانی بخواهد در ایران برنامه حزب کمونیست آلمان و یا یکی از کشورهای صنعتی دنیا را که در آن کارگران صنایع دارای تشکیلات منظم و قدرت پابرجایی هستند برنامه خود تلقی کند، این عمل و طرز تفکر او سر به دیوار کوفتن است و چنین شخصی کمونیست نبوده و از فلسفه مارکسیسم و منطق دیالکتیک به کلی بی‌اطلاع است. چنین شخصی را در زبان سیاسی «پرووکاتور» می‌نامند.^۳

البته یک دلیل ناگفته و پیچیده‌تر نیز برای پرهیز از عنوان کمونیست وجود داشت. در حالی‌که بنیادگذاران حزب توده در اندیشه جذب فعالان جوان و اعضای حزب کمونیست ایران بودند، نمی‌خواستند مطیع رهبران کهنه کار آن سازمان

۱. اسکندری، «نکاتی چند درباره تشکیل حزب توده»، دنیا، ۱ (شهریور ۱۳۵۳)، ۲-۱۷؛ اسکندری،

«نخستین سال مبارزه حزب توده»، دنیا، ۱ (آذر ۱۳۵۳)، ۱۳-۱۸.

۲. اسکندری، «نخستین سال از مبارزه حزب توده»، صص ۱۳-۱۸؛ س. اسکندری، «خطاب به نخستین کنگرایی تهران»، رهبر، ۱۰ بهمن ۱۳۲۱.

۳. ب. علوی، پنجاه و سه نفر، (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱۹۰.

شوند.^۱ بنیادگذاران حزب توده اغلب جوان، تهرانی و فارسی‌زبان ولی رهبران حزب کمونیست ایران، آذربایجانی و آذری‌زبان بودند. درحالی‌که بنیادگذاران حزب توده را روشنفکرانی با تحصیلات دانشگاهی که به واسطه جنبشهای چپ اروپای غربی به مارکسیسم گرویده بودند تشکیل می‌دادند، رهبران حزب کمونیست، فعالان روشنفکر خودآموخته‌ای بودند که از طریق لنینیسم حزب بلشویک روسیه مارکسیست شده بودند. بنیادگذاران حزب توده، به‌عنوان مارکسیستهای تحصیل‌کرده اروپا، سیاست را تنها از دیدگاه طبقاتی می‌نگریستند، ولی رهبران حزب کمونیست که قتل‌عام قومی مردم قفقاز و قیامهای محلی خیابانی و کوچک‌خان را تجربه کرده بودند جامعه را از دیدگاه فرقه‌ای و طبقاتی تحلیل می‌کردند. این تفاوتها در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ آشکار نبود ولی در سالهای بعدی نمایان شد.

حزب توده، پس از تدوین برنامه موقت مشغول سازماندهی شد و کار را از تهران آغاز کرد. این حزب، در مهرماه ۱۳۲۱، برای برگزاری نخستین کنفرانس موقتی خود آماده بود. در این گردهمایی، ۳۳ ناظر از استانها و ۸۷ نماینده از تهران حضور داشتند.^۲ هریک از این ۸۷ نفر نماینده ده عضو بودند. به گفته یکی از رهبران حزبی، در آن هنگام، حزب توده در سراسر کشور شش هزار عضو داشت.^۳ او می‌افزاید که یک‌چهارم اعضا را روشنفکران و بیشتر اعضای دیگر را «کارگران، افزارمندان و صنعت‌گران» تشکیل می‌دادند. این کنفرانس که بیش از یک هفته به طول انجامید

۱. کارشناسان غربی که به اشتباه رهبران حزب توده را همان «پیشگامان» کمونیستهای کهنه‌کار می‌دانستند، به این نتیجه نادرست رسیدند که حزب توده جز بخش آشکار حزب کمونیست ایران چیز دیگری نیست. مثلاً، جی. لئوزوسکی مدعی است که در واقع حزب توده را پیشه‌وری رهبری می‌کرد و پیشه‌وری همان سلطانزاده کمونیست کهنه‌کار بود. رک:

G. Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, 1918-48 (Ithaca, 1949), pp. 223-25.

همچنین، سیا (CIA) نیز در سال ۱۳۳۳ گمان می‌کرد که حزب توده یک کمونیست کهنه‌کار به‌نام کامران کنترل و هدایت می‌کند. رک:

The U.S. Embassy to the State Department, "Anti-Tudeh Campaign", *The Declassified Documents Retrospective Collection*, Microfiche 1952-54 (75), 309A.

این کارشناسان نه تنها تفاوت‌های چشمگیر میان بنیادگذاران حزب توده و حزب کمونیست ایران را در نظر نمی‌گرفتند بلکه این واقعیت را نیز نادیده می‌گرفتند که سلطانزاده و کامران در جریانات تصفیه‌های استالینی در دهه ۱۹۳۰ «از بین رفته» بودند.

۲. «اقدامات نخستین کنفرانس موقتی تهران»، رهبر، ۱۰-۲۱ بهمن ۱۳۲۱.

۳. ر. رادمنش، «خطاب به اولین کنفرانس تهران»، رهبر، ۱۰ بهمن ۱۳۲۱.

برنامه دقیق‌تری تدوین کرد تا جایگزین برنامه موقت شود؛ براساس اصول «سانترالیسم دموکراتیک»، ساختار و سلسله مراتب حزبی دقیقی طرح کرد؛ و یک کمیته مرکزی موقت برگزید تا هنگام تشکیل نخستین کنگره حزب، رهبری آن را در دست داشته باشد.

این برنامه جدید از فراخواندن همه شهروندان برای اتحاد علیه فاشیسم فراتر می‌رفت و برای جذب توده‌ها - به ویژه «کارگران، دهقانان، زنان و قشرهایی از طبقه متوسط مانند روشنفکران، خرده‌مالکان، پیشه‌وران و کارمندان سطح پایین» - پیشنهادهای ویژه‌ای مطرح می‌کرد.^۱ در این برنامه، برای کارگران، قانون کار هشت‌ساعت کار روزانه، پرداخت مزد برای روزهای جمعه و تعطیل، اضافه‌کاری، بیمه از کارافتادگی، خانه‌های سازمانی، تعیین مستمری و ممنوعیت کار کودکان وعده داده شده بود. برای دهقانان، توزیع زمینهای دولتی و سلطنتی؛ خرید املاک بزرگ خصوصی توسط دولت و فروش دوباره آنها به دهقانان بی‌زمین با بهره کم؛ تخصیص بخش زیادی از محصول به زارعان؛ انتخاب کدخداها توسط اهالی روستاها؛ حذف خراجها و تعهدات اربابی؛ تشکیل بانک کشاورزی و تعاونیهای روستایی؛ و تأسیس درمانگاهها و مدارس روستایی و اجرای طرحهای آبیاری، پیشنهاد شده بود. برای زنان، تأمین حقوق سیاسی، کمکهای رفاهی به مادران تنگدست و دستمزد برابر برای کار برابر وعده داده شده بود. آنچه برای تجار و پیشه‌وران وعده داده شده بود، عبارت بود از ایجاد اصناف قدرتمند، کارگاههایی با یارانه دولتی و حمایت از محصولات داخلی در برابر رقابت خارجی. برای طبقه متوسط مزدبگیر هم، امنیت شغلی، درآمدهای بیشتر، وضع مالیات کمتر بر کالاهای مصرفی، نظارت دولت بر قیمت مواد غذایی و اجاره‌ها و برنامه‌های دولتی برای استخدام دانشجویان و دیپلمه‌ها پیشنهاد شده بود. در این برنامه، همچنین، «عدم وابستگی ملی به همه اشکال استعمار و امپریالیسم»؛ حفظ آزادیهای مدنی و حقوق انسانی؛ رعایت اصول قانون اساسی، به ویژه اصل تفکیک دو قوه قضائیه و مجریه؛ و تشکیل «دادگاه عالی ویژه برای محاکمه مقامات دولتی که در سالهای اخیر قانون اساسی را نقض کرده‌اند» خواسته شده بود.

۱. حزب توده، «برنامه حزب»، رهبر، ۱۰ بهمن ۱۳۲۱.

در این کنفرانس، ضمن بحث درباره برنامه جدید یک رشته تصمیمات مهم گرفته شد. قرار شد که سازمانهای ویژه‌ای برای زنان و جوانان ایجاد شود. به نهاد رهبری دستور داده شد تا ایجاد جنبش اتحادیه‌ای کارگری گسترده‌ای را در دستور کار خود قرار دهد. عباس اسکندری، به دلیل همکاری بسیار نزدیک با قوام اخراج شد و مالکیت و مسئولیت روزنامه سیاست را از دست داد. روزنامه رهبر هم ارگان مرکزی حزب شد. همچنین، شرکت‌کنندگان در کنفرانس مردم را به شرکت در انتخابات آینده مجلس تشویق کردند و امکانات و محدودیتهای ایجاد تغییرات عمده اجتماعی را از راههای قانونی را مورد بحث و بررسی قرار دادند. نگرش حزب به قانون اساسی در یکی از سرمقاله‌های رهبر بیان شده است. نویسنده سرمقاله ضمن محکوم کردن افرادی مانند سیدضیاء که حزب توده را کمونیست معرفی می‌کردند، پای‌بندی کامل حزب به قانون اساسی را اعلام کرد و شرایط اجتماعی ایران را برای ایدئولوژی کمونیستی نامناسب دانست. او، سپس، می‌افزاید که هدف حزب متحدکردن اکثریت در برابر اقلیت استثمارگر و تقویت نیروهای دموکرات است.^۱ همچنین، یک روشنفکر حزبی در مقاله‌ای با عنوان «چگونه نظام را تغییر دهیم: از راه انقلاب یا مجلس؟» استدلال می‌کند که تجربه اسپانیا خطرهای انقلاب زودرس را به ایران نشان داده است. او می‌نویسد که ایران به دلیل وضعیت بین‌المللی به‌ویژه خطر فاشیسم و شرایط داخلی به‌ویژه نبود سازمانهای توده‌ای، آماده انقلاب نیست. وی با این نتیجه‌گیری که سخن‌گفتن از انقلاب غیرمسئولانه است، استدلال می‌کند که حزب باید از راه «متحدکردن همه نیروهای مترقی» و «فعالیت در درون و بیرون مجلس» در راستای تضعیف طبقه حاکم تلاش کند.^۲

در قوانین و مقررات حزبی که کنفرانس تصویب کرده بود بر نیاز به «مرکز قدرتمند» و «رفتار دموکراتیک» تأکید می‌شد.^۳ براساس این مقررات و قوانین، شعبه‌های محلی حزب در محل کار شکل می‌گرفت؛ کنفرانسهای استانی که در آن هر فرد نماینده ده عضو حزبی بود، هر سال یک‌بار برای بحث و بررسی مسائل حزب و انتخاب کمیته مرکزی استانی و نمایندگان برای کنگره ملی حزب برگزار می‌شد؛ و

۱. «حزب توده و دنبال‌روی در سیاست خارجی»، رهبر، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۳.

۲. ح. متساوی، «چگونه نظام را تغییر دهیم: از راه انقلاب یا مجلس؟»، مردم، ۳۰ آذر ۱۳۲۲.

۳. حزب توده، «اساسنامه حزب»، رهبر، ۲۴ بهمن ۱۳۲۲.

کنگره ملی حزب هم که در آن هر فرد نماینده ۱۵۰ عضو بود، سالانه برای ارزیابی پیشرفت حزب، تدوین استراتژی آینده و انتخاب کمیته مرکزی ملی با کمیسیونهای خاص مورد نیاز، تشکیل می‌شد. در کتاب اصول تشکیلاتی حزب آمده است که مفهوم «سانترالیسم دموکراتیک»، به همه اعضای حزب، حقوق و وظایفی واگذار می‌کند.^۱ هر عضو حق دارد از مسائل آزادانه بحث کند، مقامات حزبی را برگزیند و در تهیه و تدوین سیاستهای حزب همیاری کند. همچنین، هر عضو وظیفه دارد که از مقامات منتخب پیروی کند و سیاستهای حزبی را نیز - حتی اگر علیه آن مقام و یا سیاست مورد بحث رأی داده باشد - اجرا کند. بدین ترتیب، اجرای تصمیمات به صورت متمرکز، ولی طرح و بررسی آنها به صورت دموکراتیک خواهد بود.

همه پانزده عضو کمیته مرکزی موقت که در کنفرانس تهران برگزیده شدند از بنیادگذاران و رهبران بعدی حزب توده بودند. علاوه بر سلیمان اسکندری که دوباره به دبیرکلی انتخاب شد، دیگر اعضای کمیته عبارت بودند از: دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، ایرج اسکندری، نورالدین الموتی، عبدالحسین نوشین، علی کباری، نصرت‌الله اعزازی، ابراهیم محضری، رضا روستا، دکتر فریدون کشاورز، اردشیر آوانسیان، دکتر رضا رادمنش، علی امیرخیزی و ضیاء الموتی.^۲

دکتر بهرامی، یکی از اعضای اصلی «پنجاه و سه نفر»، به ده سال زندان محکوم شده بود. وی فرزند یک پزشک برجسته، متولد استان تهران و بزرگ‌شده پایتخت بود و در برلین، جایی که با ارانی آشنا شد، به تحصیل طب پرداخته بود. یزدی، دیگر عضو برجسته «پنجاه و سه نفر»، استاد دانشگاه تهران و یکی از شناخته‌شده‌ترین جراحان کشور بود. او فرزند یک واعظ تندرو یزدی بود که در سال ۱۲۸۷ به جرم پشتیبانی از مشروطه زندانی شده بود. یزدی در تهران به دنیا آمد، در دارالفنون تحصیل کرد، در سال ۱۳۰۰ مدت کوتاهی به دلیل پخش اعلامیه‌های جنگلی‌ها بازداشت و در سال ۱۳۰۴ با بورس دولتی به برلین فرستاده شد. ایرج اسکندری، از اعضای «پنجاه و سه نفر» برادرزاده سلیمان اسکندری و فرزند یحیی میرزا اسکندری شاهزاده تندرو معروف بود که در انقلاب مشروطه توسط شاه کشته شده بود. وی که

۱. آوانسیان، اصول تشکیلاتی حزب، (تهران، ۱۳۲۲).

۲. اطلاعات راجع به زندگی همه افراد از مصاحبه‌ها، خاطرات چاپ شده در روزنامه‌های سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ و آگهیهای درگذشت افراد از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ به دست آمده است.

در تهران نزد عموی خود بزرگ شده بود، پس از پایان دورهٔ تحصیل در دارالفنون از طریق بورس دولتی برای تحصیل در رشتهٔ حقوق به فرانسه رفت و هنگام بازگشت به ایران در انتشار مجلهٔ دنیا با ارانی همکاری کرد. اسکندری، زمان انتخاب شدن به عضویت این کمیته، روزنامهٔ رهبر ارگان حزب توده را منتشر می‌کرد. نورالدین الموتی، حقوقدان برجسته، از اندک اعضای کمیته بود که بیش از پنجاه و پنج سال سن داشتند. وی اهل منطقهٔ روستایی الموت بود، در سال ۱۲۹۸ به حزب دموکرات پیوست، در سال ۱۳۰۲ به جرم تحریک دهقانان محلی مدت کوتاهی بازداشت شد و در دوران اصلاحات غیردینی رضاشاه به وزارت عدلیه (دادگستری) راه یافت. الموتی هرچند که با ارانی دستگیر شده بود، جدا از «پنجاه و سه نفر» محاکمه شد. نوشین، یکی از افراد نزدیک به گروه ارانی، کارگردان برجستهٔ تئاتر بود. وی در یک خانوادهٔ متوسط مشهدی به دنیا آمد، در دورهٔ نوجوانی به قیام کوتاه مدت کلنل تقی خان پیوست، سپس برای ثبت نام در دارالفنون به تهران آمد و از طریق بورس دولتی برای آموختن رشتهٔ تئاتر مدرن رهسپار فرانسه شد. نوشین، اگرچه با «پنجاه و سه نفر» همکاری نزدیکی داشت، دستگیر نشد زیرا در زمان این بازداشتها نمایندهٔ ایران در کنفرانس جهانی نمایشنامه نویسان بود. کباری، از بازماندگان نخستین دورهٔ جنبش کارگری و کارمند متوسط وزارت راه بود. وی در رشت بزرگ شده و از تنها مدرسهٔ جدید آن شهر فارغ التحصیل شد، با روزنامهٔ جنگلی ها همکاری کرد و پس از این قیام به تشکیل انجمن فرهنگی محلی، اتحادیه های آموزگاران و کارگران کارخانه های شالی کوبی و دخانیات پرداخت. اعزازی، دیگر کارمند متوسط عضو کمیته، پیش از اینکه به عنوان یکی از اعضای «پنجاه و سه نفر» دستگیر شود، در نخستین موج جنبش کارگری تهران شرکت کرده بود. محضری، از بازماندگان اعضای نخستین اتحادیه های کارگری، تراشکاری بود که در کارخانهٔ مهمات سازی تهران کار می‌کرد. پدر وی یک آذربایجانی مبارز راه آزادی بود که در انقلاب مشروطه کشته شد. محضری، در پی یافتن کار به گیلان رفت و در دههٔ ۱۳۱۰، چندین بار به دلیل فعالیتهای اتحادیه ای غیرقانونی دستگیر شد.

روستا، مهمترین شخصیت در تاریخ جنبش کارگری ایران، دهقان زاده ای گیلانی و فارغ التحصیل مدرسهٔ کشاورزی رشت بود. وی در کلاسهای سوادآموزی انجمن فرهنگی محلی تدریس کرد؛ نخستین اتحادیهٔ آموزگاران را تشکیل داد؛ نخست به

حزب سوسیالیست و سپس به شاخه جوانان حزب کمونیست پیوست؛ در سال ۱۳۰۶، به مسکو رفت و پس از دو سال برای سازماندهی اتحادیه‌های کارگری در تهران، اصفهان و بندرعباس به ایران بازگشت. وی در سال ۱۳۱۰ دستگیر و به ده سال زندان محکوم شد و در همان جا بود که با گروه «پنج‌جاه و سه‌نفر» آشنا شد.

کشاورز، تنها عضو بدون پیشینه سیاسی این کمیته، استاد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بود. پدر او یک تاجر گیلانی و از فعالان انقلاب مشروطه بود. کشاورز، نخست در رشت، سپس در دارالفنون درس خواند و سرانجام با استفاده از بورس دولتی در پاریس ادامه تحصیل داد. وی، سه‌ماه پس از تشکیل حزب توده، به کمک دوست خود سلیمان اسکندری به عضویت حزب درآمد. او انسیان تنها عضو غیرمسلمان کمیته، همان فرد فعالی بود که در اوایل دهه ۱۳۱۰ سرپرستی بخش جوانان حزب کمونیست را برعهده داشت. وی در یک خانواده ارمنی روستایی آذربایجانی به دنیا آمد و سپس به همراه خانواده خود به گیلان رفت. او انسیان در مدرسه میسیونری آمریکایی رشت به تحصیل داروسازی پرداخت، در تهران سازماندهی اتحادیه‌ها را برعهده گرفت و پس از پیوستن به حزب کمونیست، دو سال در مسکو به تحصیل خود ادامه داد. او پس از بازگشت به ایران، یازده سال زندان به سر برد و در آن جا با «پنج‌جاه و سه‌نفر» آشنا شد. او انسیان، در سی و هفت‌سالگی مطالبی درباره مارکسیسم و سازمان سیاسی نوشت و بنابراین به‌عنوان تئوریسینی برجسته مطرح شد. در یکی از اسناد وزارت خارجه انگلیس آمده است که او انسیان «زیرک‌ترین عضو حزب توده» و «یکی از دو شخصیت برجسته» در نخستین کنفرانس حزب بود.^۱

رادمنش، «دیگر شخصیت برجسته» فیزیکدان فارغ‌التحصیل فرانسه و استاد دانشگاه تهران بود. اگرچه او از یک خانواده زمین‌دار گیلانی بود، در نوجوانی به جنگلی‌های محلی کمک می‌کرد؛ هنگام تحصیل در دارالفنون به حزب سوسیالیست پیوست؛ زمان تحصیل در اروپا با ارانی آشنا شد و هنگام بازگشت، به جرم عضویت در گروه «پنج‌جاه و سه‌نفر» به پنج سال زندان محکوم شد. در همان گزارش آمده است که رادمنش به دو دلیل شخصیت مهمی است: روزنامه مردم را با شایستگی منتشر

1. British Chargé d'Affaires to the Foreign Office, "Memorandum on the Tudeh Congress", F. O. 371/Persia 1944/34 - 40187.

می‌کند و دلیل مهمتر اینکه حتی سرسخت‌ترین دشمنانش نیز او را فردی «درست‌کار و بی‌توجه به منافع شخصی» می‌دانند.^۱ امیرخیزی، دومین فرد مسن کمیته، پیشینه فعالیت سیاسی طولانی داشت. برادر وی، در سالهای پرتلاطم ۱۲۹۸-۱۲۹۶، روزنامه خیابانی را در تبریز منتشر می‌کرد. امیرخیزی در جنبش جنگل مبارزه کرد؛ نخست به حزب سوسیالیست و سپس به حزب کمونیست پیوست؛ در راه ایجاد نخستین اتحادیه آموزگاران تهران تلاش کرد؛ و پس از اینکه در اواسط دهه ۱۳۱۰ مدت کوتاهی بازداشت شد، مدیریت یک کارخانه مقواسازی را برعهده گرفت. ضیاءالموتی، برادر کوچکتر نورالدین الموتی، کارمند متوسط وزارت راه در مازندران بود. وی از اعضای کهنه کار حزب سوسیالیست بود و بعدها به عنوان یکی از اعضای مهم «پنجاه و سه نفر» به ده سال زندان محکوم شد.

بنابراین، بیشتر اعضای نخستین گروه کادر رهبری حزب توده را روشنفکران نسل جوان فارسی زبان ساکن تهران تشکیل می‌دادند. اگر سلیمان اسکندری را استثنا کنیم، سن متوسط اعضای این کمیته به سی و هفت می‌رسید. این پانزده نفر از یک کارمند عالی رتبه بازنشسته، یک قاضی، سه استاد دانشگاه، یک پزشک، یک حقوقدان، یک کارگردان تئاتر، دو آموزگار سابق، سه کارمند متوسط، یک داروساز و یک کارگر کارخانه تشکیل می‌شدند. تنها چهارنفر از این گروه از اشراف لقب دار، زمین‌داران ثروتمند و تجار متمول بودند.^۲ در بین اعضای گروه شش نفر دارای تحصیلات عالی از اروپای غربی، دو نفر از تهران و دو نفر از اتحاد شوروی بودند. هشت تن از این افراد در تهران، سه نفر در گیلان، سه نفر در آذربایجان و یک نفر در خراسان به دنیا آمده بودند. از این پانزده نفر، هشت نفر عضو یا همکار نزدیک «پنجاه و سه نفر» بودند؛

1. Ibid.

۲. گرچه خاستگاه بازده عضو نخستین کادر رهبری حزب توده طبقات متوسط و پایین بود، مخالفان حزب با اشاره به چهارنفر نامبرده استدلال می‌کردند که این حزب «اعضای ناامید و ناراضی طبقه بالا» ایجاد کرده است. مثلاً، سردبیر اطلاعات بر این نکته پافشاری می‌کرد که حزب توده از آن روی بدنام است که آن را «شهرزاده‌های قاجار» رهبری می‌کنند. رک: ع. مسعودی، «زنگهای خطر»، اطلاعات، ۹ مرداد ۱۳۲۲. ارسنجانی مشاور قوام ادعا می‌کرد که «اشراف زمین‌دار قدیمی» حزب توده «جوانان روشنفکر تندی» ایران را گمراه می‌کنند. رک: دکتر دریا، «کمونیسم ایرانی»، ایران ما، ۱۳ تیر ۱۳۲۲. همچنین، دیدگاه حزب دموکرات قوام نیز این بود که حزب توده نمی‌تواند نماینده «کارگران، زحمتکشان و روشنفکران» باشد، زیرا توسط «زمین‌داران ثروتمند» ایجاد شده است. رک: ع. محمدی، ایران دموکرات (تهران، ۱۳۲۳) ص ۷۶.

سه نفر اغلب در احزاب دموکرات و سوسیالیست فعالیت داشته‌اند؛ و سه نفر دیگر هم از اعضای برجسته بخش جوانان حزب منحلۀ کمونیست بودند.

هرچند اعضای جوانتر حزب کمونیست ایران در حزب توده نیز فعال بودند، غیبت دیگر رهبران قدیمی باقی مانده از آن حزب، آشکار بود. پیشه‌وری، برجسته‌ترین فرد باقی مانده از آن دوران، گرچه در همان زندان «پنجاه و سه نفر» بود. با این «روشنفکران بی تجربه جوان» نشست و برخاست نمی‌کرد. وی در پی رهایی از زندان نخست کوشید تا فرقه دموکرات را احیا کند و سپس با گردآوری چندتن از همکاران قدیمی خود روزنامه‌ای به نام آژیر منتشر کرد.^۱ این روزنامه نه تنها از حزب توده مستقل بود بلکه گاه‌گاه از رهبران آن حزب به شدت انتقاد می‌کرد. پس از مرگ رضاشاه، آژیر یک اعلامیه ترحیم مناسب چاپ کرد و مسئولین آن چندین نامه تسلیت به خانواده سلطنتی فرستادند.^۲ آن هنگام که حزب توده تلاش می‌کرد تا اختلافات دیرینه بین اصلاح‌طلبان و رادیکالها را از میان بردارد، آژیر، بدون ذکر نام، خاطرات «کمونیست کهنه کاری» را منتشر کرد که دموکراتهای سالهای ۱۳۰۰-۱۲۹۶/۱۹۲۱-۱۹۱۷ را راست‌گرا، ارتجاعی و خرده بورژوا قلمداد می‌کرد. هنگامی که حزب توده اعلام کرد که در راه ایجاد جنبش کارگری تلاش خواهد کرد، پیشه‌وری در رشته مقالاتی با عنوان «حزب حقیقی چیست؟» استدلال کرد که همه سازمانهای موجود بی‌اساس و بی‌هویت هستند. او، همچنین، مدعی شد که اگر حزبی بخواهد برای نمایندگی طبقه کارگر کوشش کند محکوم به شکست است زیرا «کارگران ما نه پرولتاریای واقعی بلکه صنعتگران، شاگردان کارآموز، کارگران مزدبگیر و افزارمندان هستند».^۳ همچنین، هنگامی که بزرگ علوی از هواداران ارانی و یک شخصیت برجسته ادبی، کتاب مشهور پنجاه و سه نفر را نوشت، یک منتقد ادبی با نام مستعار از فرصت استفاده کرد و رهبران حزب توده را این‌گونه تحقیر کرد:

ورق پاره‌های زندان را علوی تاریخ نامیده است... ولی اصولاً آن را تاریخ

۱. «طوفان در آذربایجان»، اطلاعات ماهانه، ۴ (آبان ۱۳۳۰)، صص ۷-۱۰؛ ح. جودت، تاریخ فرقه دموکرات، (تهران، ۱۳۴۸)، صص ۱۱۱-۱۴۵.

۲. برای آگاهی از جزئیات واقعه، رک: ح. اریسنجانی. مذاکرات مجلس: مجلس پانزدهم، ۲۵ شهریور ۱۳۲۶.

۳. «تاریخ مختصر فرقه عدالت»، آژیر، ۲۷ مرداد، ۱۱ آبان ۱۳۲۲، ج. پیشه‌وری، «حزب حقیقی چیست؟» آژیر، ۲۳-۳۱ خرداد ۱۳۲۲.

نمی‌شود نامید... علوی در کلیات حرف زده خواسته است فقط مطالب عمده را در نظر خواننده مجسم کند... به عقیده من دکتر ارانی اگر عضو حزب کمونیست هم نباشد یک نفر جوان روشنفکر مارکسیست بوده است... در اطراف سایر افراد پنجاه و سه نفر بحث نمی‌شود کرد.

اصلاً پنجاه و سه نفر به غیر از کتاب خواندن و انتشار مجله دنیا شاید مداخله در اعتصاب محصلین (به‌طور تصادفی) قبل از زندان کار سیاسی صورت نداده تظاهراتی نداشته‌اند. [علوی در جایی می‌نویسد که] «دل من هوری ریخت پایین حتماً رنگم پرید فوت فوت سیگارم را پک می‌زدم.» در جای دیگر «به کسی منکر شده بودم لب‌هایم سفید و خشک شده بود و دائماً سیگار می‌کشیدم».

خوانندگان ممکن است خیال بکنند همه زندانیان سیاسی هنگام گرفتاری این حالت را داشته‌اند. اگرچه میان زندانیان قدیم عناصر سست و حتی خائن یافت شده بود با وجود این قدیمیها نسبت به پنجاه و سه نفر مخصوصاً در استنطاق اولیه محکمتر و جدیتر بودند.^۱

آوانسیان، با اسم مستعار آهنین، بلافاصله در مقام دفاع از «پنجاه و سه نفر» برآمد.^۲ او خود را آشکارا جزو گروه ارانی اعلام کرد و زندانی مسنی را که می‌بایست نامش فاش نشود، به دلیل رفتار متکبرانه با مارکسیستهای جوان، کارشکنی در اعتصاب غذای آنها در برابر مقامات زندان و اکنون افترازدن به آنها در بعضی مقالات بدخواهانه به شدت مورد انتقاد قرار داد. آوانسیان می‌افزاید که رادیکالهای پیشین منتقد حزب توده مانند پرووکاتورهایی (فتنه‌انگیزانی) رفتار می‌کردند که یک‌روز شعارهای چپ‌گرایانه و روز بعد شعارهای راست‌گرایانه سر می‌دهند. بنابراین، حزب توده - آنچه‌ان که برخی‌ها ادعا می‌کردند - وارث بلافصل حزب کمونیست ایران نبود.

گسترش در شمال (آبان ۱۳۲۱ - مرداد ۱۳۲۳)

پس از نخستین کنفرانس تهران، حزب توده در استانهای دیگر به‌ویژه شهرهای شمالی و کارخانه‌های نساجی اصفهان، گسترش یافت. این حزب در برخی نواحی،

۱. «در باره کتاب ورق پاره‌های زندان و پنجاه و سه نفر»، آذیر، ۳۰ مهر - ۷ آبان ۱۳۲۳.

۲. آهنین، یادداشت‌های زندان، (تهران، ۱۳۲۲) صص ۱-۸۰.

سازمانهای موجود را جذب کرد و در برخی مناطق دیگر هم، سازمانهای جدیدی به وجود آورد. مثلاً، در مشهد حزب توده با ادغام دو گروه، یک شاخه حزبی تشکیل داد. این گروهها عبارت بودند از روشنفکران فارسی‌زبانی که برای خود روزنامه منتشر می‌کردند و کارگران ترک‌زبان عضو جامعه مهاجرین محلی (ایرانیانی که در دهه ۱۳۱۰ از اتحاد شوروی به میهن خود بازگردانده شده بودند). در رشت، به محض آن‌که یک عضو کهنه کار انجمن فرهنگی که همراه با «پنجاه و سه نفر» زندانی بود اتحادیه‌های آموزگاران محلی، شالی‌کوبان و توتونکاران را احیا نمود، حزب توده شعبه‌ای دایر کرد. در اصفهان هم هنگامی که گروهی از روشنفکران تندرو و افراد فعال در تشکیل اتحادیه‌های کارگری، که در سال ۱۳۲۱ اعتصابهای موفقی در کارخانه‌های نساجی ترتیب داده بودند، به حزب توده پیوستند دیگر این حزب سازمانی حاضر و آماده شده بود.

به گفته مقامات انگلیسی، در تابستان ۱۳۲۲ که انتخابات مجلس چهاردهم آغاز می‌شد، حزب توده تنها حزبی بود که سیاستی قاطع و روشن، ساختاری منسجم و سازمانی فراگیر داشت.^۱ در استانهای شمالی، این حزب، در ۲۱ شهر دارای بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر جمعیت و در ۹ شهر از ۱۷ شهر دارای ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر جمعیت، شعبه داشت. در استانهای جنوبی هم در ۶ شهر از ۲۳ شهر دارای جمعیت بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر (اصفهان، اراک، قم، همدان، اهواز و کرمانشاه) شعبه و شبکه مخفی داشت. حزب، همچنین، ۶ روزنامه اصلی منتشر می‌کرد: رهبر، مردم و رزم در تهران؛ راستی در مشهد؛ آذربایجان در تبریز؛ و جودت در اردبیل. گسترش و قدرتمندی حزب در مناطق شمالی به تاریخ رادیکال و پرفراز و نشیب گیلان و آذربایجان، وجود کارخانه‌های تازه تأسیس در تهران و مازندران و پشتیبانی شوروی مربوط می‌شد. ضعف نسبی حزب هم در جنوب به دلیل حضور انگلیس و مهمتر از آن بی‌میلی خود حزب به اعمال نفوذ در تأسیسات نفتی بود که محصول آن برای ادامه جنگ با متحدین ضرورت حیاتی داشت.

در انتخابات مجلس چهاردهم، حزب توده بیست و سه نامزد انتخاباتی (از جمله ده عضو از کمیته مرکزی موقت) داشت. هشت نفر در تهران، پنج نفر در آذربایجان،

1. British Minister to the Foreign Office, "Memorandum on Parties Active in the General Elections", F. O. 371/Persia 1943/34-35074.

دو نفر در مازندران، دو نفر در گیلان، دو نفر در خراسان، دو نفر در اصفهان و دو نفر نیز برای دو کرسی اقلیت آرامنه نامزد شده بودند. از این نامزدها، هشت نفر از فرقهٔ دموکرات و حزب سوسیالیست، شش نفر از گروه «پنجاه و سه نفر» و چهار نفر از حزب کمونیست ایران بودند و پنج نفر هم هیچ‌گونه وابستگی سیاسی پیشین نداشتند. سه نفر از نامزدها (دو نفر از دموکراتهای کهنه کار تبریز؛ و پیشه‌وری، که در آخرین دقایق با حزب توده ائتلاف کرده بود) عضو حزب توده نبودند. از این تعداد، هشت نفر در انتخابات پیروز شدند: دو نفر در گیلان، دو نفر در خراسان، یک نفر در تهران، یک نفر در مازندران، یک نفر در اصفهان و یک نفر نیز در حوزهٔ انتخاباتی آرامنهٔ شمال. این بیست و سه نامزد، با کسب حدود ۲۰۰,۰۰۰ رأی، بیش از هفتاد درصد آرای ریخته شده در حوزه‌های انتخاباتی خود، بیش از سیزده درصد آرای کل کشور و دوبرابر آرای هر حزب سیاسی دیگر را به خود اختصاص دادند.^۱ برای نخستین بار بود که یک سازمان تندرو غیرمذهبی، از پشتیبانی مردمی برخوردار شده بود. بنا به گفتهٔ مقامات انگلیسی، مبارزهٔ انتخاباتی نشان داد که حزب توده با سازمان «منسجم و خطرناک» خود می‌تواند به نارضایتی‌های طبقات پایین دامن بزند و ضرورت اصلاحات اجتماعی را به موضوعی مهم تبدیل کند.^۲

رشد و گسترش حزب توده پس از انتخابات نیز همچنان ادامه یافت. در مراسم یادبود سلیمان اسکندری بیش از ۲۵ هزار اصفهانی شرکت کردند که بزرگترین تظاهرات خیابانی در تاریخ این شهر بود. در مراسم دومین سالگرد تأسیس حزب توده در تهران، بیش از ۳۰ هزار نفر حضور داشتند. به نوشتهٔ روزنامهٔ مردم این راهپیمایی بزرگترین گردهمایی عمومی در تاریخ ایران بود و حتی در مقایسه با راهپیمایی‌های توده‌ای زمان انقلاب مشروطه و تظاهرات ضدروسی ۱۹۱۱/۱۲۹۰ شرکت‌کنندگان بیشتری داشت.^۳ در نخستین سالگرد انتشار رهبر بیش از ۶۰۰۰ نسخه از آن به فروش رفت و بدین ترتیب تیراژ آن تقریباً از روزنامهٔ اطلاعات،

۱. ر. رادمنش، «گزارشی از نتایج انتخابات»، رهبر، ۱۳ مرداد ۱۳۲۳.

2. British Minister to the Foreign Office, 17 March 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35109; British Military Attaché to the Foreign Office, 22 April 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35109.

۳. مردم، ۳۰ مهر ۱۳۲۲.

پرتیراژترین روزنامه کشور هم بالاتر رفت.

البته مهمترین موفقیت حزب توده در سازماندهی کارگران بود. در ۱۱ اردیبهشت (روز کارگر) سال ۱۳۲۳، گروهی از دست‌اندرکاران قدیمی اتحادیه‌های کارگری که با حزب توده همکاری نزدیکی داشتند، ادغام چهار فدراسیون کارگری را در قالب «شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتشکان» اعلام کردند. این شورا با استفاده از عنوانی شبیه به عنوان اتحادیه‌های سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵، با ۶۰ اتحادیه وابسته، حدود صد هزار عضو و یک روزنامه آغاز به کار کرد و مصمم بود تا به استثنای کارکنان بخشهایی که برای فعالیتهای جنگی مهم بود، همه دیگر کارگران شهری را هرچه زودتر سازماندهی کند. کامیابیهای شورا به زودی نمایان شد. مثلاً، کنسول انگلیس در مشهد می‌نویسد که اتحادیه‌های محلی بیش از ۲۰۰۰ عضو - از جمله پانصد زن فرش‌باف - جذب کرده است، به آنان آموزش می‌دهند که چگونه برای کسب شرایط و امتیازات بهتر پایداری کنند و بنابراین نوعی ترس از قیامی مردمی در بین ثروتمندان ایجاد کرده‌اند. کنسول انگلیس در تبریز هشدار می‌دهد که حزب توده با اتحادیه‌های کارگری خود حکومت محلی را کاملاً فلج کرده است و احتمال دارد شهر را به دست گیرد. کنسول انگلیس در اصفهان هم توضیح می‌دهد که چگونه حزب توده با سازماندهی اعتصاب موفقیت‌آمیز یک هفته‌ای در کارخانه‌های نساجی، اتحادیه‌های کارخانه‌داران و کارفرمایان را شکست داده است. سفیر انگلیس در یادداشتی به وزارت امور خارجه، وضعیت کارگری را چنین شرح می‌دهد: «یکی از ویژگیهای زندگی سیاسی ایران در ماههای اخیر پیدایش چندین اتحادیه در سراسر کشور به ویژه در شمال، اصفهان و تهران بوده است... حزب توده را که روسها از راههای گوناگون پشتیبانی می‌کنند، تنها حزب قدرتمند کشور است».^۱

همزمان با این موفقیتها در حوزه کارگری، حزب توده نخستین کنگره حزبی را برگزار کرد. این کنگره در مرداد ۱۳۲۳ با شرکت ۱۶۸ نفر که نماینده بیش از ۲۵,۸۰۰

1. British Consul in Mashad, 7 May-23 June 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35061; British Consul in Tabriz, 5 June-13 July 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40178; British Consul in Isfahan, 7 April-13 July 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40163; British Ambassador to the Foreign Office, 18 July 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40187.

عضو حزبی بودند، در تهران تشکیل شد.^۱ ۴۴ نفر از این افراد از استان تهران، ۴۴ نفر از آذربایجان، ۳۸ نفر از مازندران، ۱۱ نفر از گیلان، ۱۰ نفر از خراسان، ۸ نفر از کردستان و ۱۳ نفر از شهرهای اصفهان، اراک و اهواز بودند. پیشه ۱۰۷ تن از این نمایندگان به ترتیب زیر بود: ۲۹ کارگر مزدبگیر، یک کارگر معدن ذغال سنگ و ۷۷ عضو طبقه روشنفکر (۲۷ نویسنده و روزنامه‌نگار و مترجم، ۱۳ مهندس، ۹ استاد دانشگاه، ۹ کارمند متوسط، ۷ پزشک، ۶ مدیر دبیرستان، ۳ آموزگار و ۳ حقوقدان). از آنجا که بیشتر نمایندگان طبقه کارگر آذربایجان نمی‌توانستند به فارسی گفتگو کنند، کنگره تصمیم گرفت تا همه جلسات را به دو زبان فارسی و آذری برگزار کند. برای نخستین بار، یک سازمان سیاسی طبقات متوسط را به میدان آورده بود و این حقیقت تلخ را آشکار می‌کرد که بیشتر شهروندان نمی‌توانند به زبان رسمی سخن بگویند.

این کنگره، به عنوان بالاترین مرجع صلاحیت‌دار حزب، کار خود را با رسیدگی به فعالیتهای کمیته مرکزی موقت آغاز کرد. نماینده‌ای از گیلان شکایت کرد که حزب، توده‌های روستایی را نادیده گرفته است. رهبران حزب نیز بعدها پذیرفتند که در آن زمان تنها دودرصد از اعضای حزب را دهقانان تشکیل می‌دادند در حالی که سهم روشنفکران و کارمندان بیش از ۲۳ درصد بود.^۲ یکی از روشنفکران حزب گفت که حزب توده برای جذب دانشجویان و دانش‌آموزان چندان تلاش نکرده و بیش از ۸۰ درصد از اعضای فعال حزب افرادی هستند که پیش از ۱۳۲۰ نیز فعالیت سیاسی داشته‌اند. روشنفکر دیگری، رهبران حزب را به دلیل نداشتن تعهد ایدئولوژیکی، همکاری با افراد پست برای کسب کرسیهای مجلس، گرایش به فرصت‌طلبی پارلمانی و به عضویت پذیرفتن افراد نادرست، مورد انتقاد قرار داد. یکی از فعالان اتحادیه کارگری اعتراض کرد که سیاست عدم دخالت در صنایع جنگ نه تنها از پیشرفت جنبش کارگری جلوگیری کرده است بلکه احتمال دارد که در آینده به سود سازمانهای رقیب باشد. او، سرانجام، به این نتیجه رسید که موقعیت بسیار مناسبی است تا حزب به مراکز صنعتی جنوب روی آورد. نماینده‌ای از گرگان نیز شکایت کرد که رهبران، بسیار بیشتر از استانهای دیگر به پایتخت توجه دارند. فرد دیگری از

۱. حزب توده، «اقدامات نخستین کنگره حزب»، رهبر، ۱۱ مرداد - ۱۶ شهریور ۱۳۲۳.

۲. ع. کامبخش، «حزب توده در مبارزه برای ایجاد یک جبهه متحد دمکراتیک»، دنیا، ۵ (پاییز ۱۳۲۳)، ۶-۱۹.

سراب - به زبان آذری - گفت که کمیته مرکزی اغلب، نیازهای استانهای دیگر را به درستی درک نمی‌کند. سرانجام، نماینده‌ای از گیلان نیز اظهار داشت که مسئولیت سازماندهی کارگران و دهقانان زنجان به او واگذار شده است در حالی که نمی‌تواند به زبان آذری سخن بگوید.

کنگره تلاش کرد تا برخی از این کاستیها را جبران کند. بنابراین، اتحادیه دهقانی تشکیل داد و به رهبران آینده حزب دستور داد تا به توده‌های روستایی بیشتر توجه کنند. رادمش، استاد دانشگاه و یکی از شخصیت‌های برجسته کنفرانس پیشین را به سرپرستی سازمان جوانان حزب تعیین کرد. همچنین، یک مجله هفتگی با عنوان مردم برای جوانان انتشار داد و به گردانندگان روزنامه رزم توصیه کرد تا به مسائل روشنفکران و دانشگاه بیشتر توجه کنند. برای تصفیه «عناصر نامطلوب» کمیسیون تفتیش تشکیل داد و مقررات ورود به حزب را سخت‌تر کرد. بنابراین، متقاضیان عضویت در حزب را می‌بایست نه دو نفر، بلکه پنج نفر معرفی می‌کردند و شعبه محلی حزب هم این معرفیها را تأیید می‌کرد. افزون بر این - طی جلسه‌ای محرمانه - مقرر شد که چون جنگ علیه فاشیسم پایان می‌یابد، حزب می‌تواند در صنایع نفتی مناطق جنوبی نیز فعالیت کند. همچنین، تصمیم گرفته شد که سازمان مرکزی حزب به امور استانها بیشتر توجه کند و حزب هم شکایتهای استانها را با جدیت بیشتری پی‌گیری کند. در گزارشی به سفارت انگلیس آمده است که کنگره حزب در جلسه‌ای محرمانه، تقاضاهای منطقه‌ای «منطقی» را تأیید کرد ولی هرگونه «تمایلات جدایی خواهانه تهدیدکننده تمامیت ارضی و تبلیغاتی را که شاید به اختلاف و تفرقه بین فارسها و ترکها بینجامد، کاملاً رد کرد»^۱

کنگره، پس از گرفتن این تصمیمات، برنامه حزبی جدیدی را مورد بحث و تصویب قرار داد که محتوای آن را بیشتر رادمش، آوانسیان و ایرج اسکندری تدوین کرده بودند. مفاد برنامه جدید، همانند برنامه پیشین بود اما دو ماده مهم ولی مبهم به آن افزوده شده بود. همچنین، اهمیت مسائل و موضوعات هم تغییر چشمگیری یافته بود.^۲ در برنامه پیشین، موضوع اقلیتهای زبانی و دینی مطرح نشده بود ولی

1. British Chargé d'Affaires to the Foreign Office, "Memorandum on the Tudeh Congress", F. O. 371/Persia 1944/34-40187.

۲. حزب توده، «برنامه حزب»، رهبر، ۱۴-۱۶ شهریور ۱۳۲۳.

به عنوان امتیازی معمولی برای نمایندگان آذربایجان. در برنامه جدید «آزادی کامل اقلیتها در مسائل مذهبی و فرهنگی» و «برابری کامل اجتماعی همه شهروندان ایرانی بدون توجه به مذهب و نژاد» خواسته شده بود. در برنامه پیشین، بر ضرورت متحدکردن «توده‌ها» علیه فاشیسم، استبداد و پشتیبانان دیکتاتوری رضاشاهی تأکید شده بود. ولی نکته مورد تأکید در برنامه جدید، اهمیت بسیج «طبقات استثمارشده» علیه طبقات فئودال و سرمایه‌دار استثمارگر بود. این تغییر ماهرانه در نکات مورد تأکید، در جزوه‌ای که بلافاصله پس از کنگره به چاپ رسید، تشریح شده است:

هدف اصلی حزب توده بسیج کارگران، دهقانان، روشنفکران مرفقی، بازرگانان و صنعتگران ایران است. در جامعه کنونی ما دو طبقه عمده وجود دارد: آنهایی که ابزار اصلی تولید را در دست دارند؛ و آنانی که مال و منال چندانی در اختیار ندارند. گروه دوم، شامل کارگران، دهقانان، روشنفکران مرفقی، بازرگانان و صنعتگران است. آنان کار می‌کنند اما حاصل کار خود را دریافت نمی‌کنند و گرفتار ظلم و ستم گروه کوچکی هستند. اگر ساختار اجتماعی کاملاً دگرگون شود و ابزارهای اصلی تولید به‌طور مشترک در اختیار مردم قرار گیرد، این طبقه در برابر چیز اندکی که از دست می‌دهند چیزهای زیادی به دست می‌آورند... وقتی ما می‌گوییم قصدمان مبارزه با استبداد و دیکتاتوری است، نه به اشخاص خاص بلکه به ساختار طبقاتی پدیدآورنده مستبدها و دیکتاتورها نظر داریم. در شهریور ۱۳۲۰، بسیاری از مردم فکر می‌کردند با برکناری رضاشاه نظام دیکتاتوری نیز یک‌شبه پایان می‌یابد. ولی اکنون به اشتباهمان به‌خوبی پی برده‌ایم؛ چون با چشمان خود می‌بینیم که ساختار طبقاتی به‌وجودآورنده رضاشاه، هنوز باقی است. بدتر آنکه این ساختار طبقاتی هنوز هم رضاشاه‌های کوچکتری — الیگارش‌هایی به شکل زمین‌داران فئودال و سرمایه‌داران استثمارگری که به واسطه مالکیت بر ابزار تولید، جامعه را کنترل می‌کند — پدید می‌آورد.^۱

بدین ترتیب، برنامه حزب از نظر محتوا سوسیالیستی شد ولی از نظر صوری در چارچوب قانون اساسی باقی ماند.

کنگره، پس از تصویب برنامه جدید، اعضای کمیته مرکزی (نه نفر) و کمیسیون

۱. ا. قاسمی، حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ (تهران، ۱۳۲۳) صص ۵۲-۵.

تفتیش (یازده نفر) را انتخاب کرد. از این تعداد، یازده نفر عضو کمیته موقت مرکزی بودند: نورالدین الموتی، بهرامی، آوانسیان، ایرج اسکندری، امیرخیزی، رادمنش، کشاورز، یزدی، نوشین، روستا و ضیاءالموتی. تازه واردان عبارت بودند از: پروین گنابادی، احسان طبری، محمود بقراطی، عبدالصمد کامبخش، دکتر حسین جودت، خلیل ملکی، علی علوی، احمد قاسمی و دکتر نورالدین کیانوری.

پیشینه سیاسی و اجتماعی این اعضای جدید همانند اعضای قبلی بود. گنابادی پژوهشگر برجسته ادبیات فارسی، رئیس یک مدرسه دولتی دخترانه در مشهد بود. وی در یک خانواده مذهبی گنابادی به دنیا آمد، در مشهد تحصیل کرد و در آنجا به فرقه دموکرات پیوست. در تشکیل یک اتحادیه آموزگاری همکاری کرد و در کلاسهای سوادآموزی کارگران نیز درس داد. گنابادی، به دلیل وابستگیهای سیاسی خود در سال ۱۹۲۶ و ۱۹۲۹ زندانی شد. طبری نظریه پرداز برجسته حزب، کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس بود. وی که از یک خانواده برجسته زمین دار مازندرانی بود، در دانشگاه تهران تحصیل کرد و در دانشگاه تهران با ارنی آشنا شد. طبری به عنوان یکی از اعضای اصلی «پنجاه و سه نفر»، به سه سال زندان محکوم شده بود. بقراطی، از اعضای مهم «پنجاه و سه نفر»، رئیس یک دبیرستان دولتی در مشهد بود. وی که پسر یک پزشک گیلانی بود، در دارالفنون تحصیل کرد، به شاخه جوانان حزب کمونیست پیوست و برای تشکیل نخستین اتحادیه آموزگاران تهران هم تلاش کرد. بقراطی از اندک اعضای «پنجاه و سه نفر» بود که با حزب کمونیست ایران ارتباط داشتند.

کامبخش، که در سالهای بعد به یکی از رهبران برجسته حزب تبدیل شد، جزو چند عضو «پنجاه و سه نفر» بود که در شاخه جوانان حزب کمونیست فعالیت کرده بودند. وی که از نوادگان قاجار و اهل قزوین و بزرگ شده آنجا بود، در سال ۱۹۱۵/۱۲۹۴ برای تحصیل به روسیه رفت. کامبخش، که به شدت تحت تأثیر انقلاب بلشویکی قرار گرفته بود، در بازگشت به قزوین به حزب سوسیالیست و حزب کمونیست ایران پیوست و در سازماندهی انجمن آموزشی محلی فعالیت کرد. دولت، در سال ۱۳۰۶، او را با وجود وابستگیهای سیاسی اش، برای تحصیل در رشته مهندسی مکانیک به روسیه فرستاد. کامبخش، هنگامی که در سال ۱۳۱۶ دستگیر شد استاد رشته مهندسی در دانشکده علوم نظامی و مدیر مدرسه

مکانیکهای ارتش در حومه تهران بود.

جودت، استاد جوان فیزیک، یکی از فعالان برجسته حزب در جنبش کارگری بود. وی در خانواده‌ای از طبقه متوسط تبریزی به دنیا آمد، در آذربایجان بزرگ شد، در دانشسرای عالی تهران درس خواند، سپس با بورس دولتی و برای تحصیل در رشته فیزیک به فرانسه رفت و پس از بازگشت به ایران نیز در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. خلیل ملکی، که بعدها برای حزب مشکل ساز شد، روشنفکر تحصیل کرده آلمان و یکی از اعضای جوان «پنجاه و سه نفر» بود. او که از خانواده‌ای آذری‌زبان بود در اراک و تهران بزرگ شد، با استفاده از بورس تحصیلی دولتی به برلین رفت، در همان جا با ارانی آشنا شد و پس از بازگشت به کشور تا هنگامی که در ۱۳۱۶ به زندان افتاد دبیر علوم یکی از دبیرستانهای تهران بود. خلیل ملکی، درکنگره حزب مهمترین منتقد رهبران پیشین بود. او استدلال می‌کرد که این رهبران برای کسب کرسیهای مجلس با افراد پست همکاری کرده‌اند، افراد غیرقابل اعتماد را به عضویت پذیرفته‌اند، اهمیت پاکی ایدئولوژیکی را نادیده گرفته‌اند، نتوانسته‌اند مقررات حزبی را در حوزه جنبش کارگری پیاده کنند و مهمتر از همه اینکه تلاش کرده‌اند تا از راه پارلمان (که وجود خارجی نداشت) به سوسیالیسم دست یابند. البته وی سالها بعد می‌گوید که هنگام تحصیل در برلین، با اندیشه‌های کائوتسکی، سوسیالیسم دموکراتیک و حزب سوسیال دموکرات آلمان بیشتر آشنا بوده است تا با اندیشه‌های لنین، کمونیسم اقتدارگرا و بلشویکهای روسی.

عُلُوّی که بعدها کشته شد، مهندس راه و ساختمان بود که به‌طور تمام‌وقت در شعبات استانی حزب فعالیت می‌کرد. وی در خانواده آذری‌زبان قفقازی‌الصل ساکن تهران به دنیا آمد و در همین شهر هم بزرگ شد. قاسمی نویسنده جزوه حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ نظریه پرداز برجسته حزب بود و در بین ترکمنهای گرگان فعالیت می‌کرد. قاسمی، در یک خانواده مذهبی اصفهان به دنیا آمد، در اصفهان و تهران بزرگ شد و پس از پایان تحصیلات خود در دانشکده حقوق، ریاست اداره آموزش و پرورش استانهای یزد و کرمانشاه را به عهده گرفت. او که در اواخر سال ۱۳۲۰ به حزب توده پیوست، پست اداری مهم خود را در دانشگاه تهران رها کرد تا شاخه حزبی شرق مازندران را سازماندهی کند. کیانوری، نظریه پرداز دیگر حزب که بعدها دبیر اول حزب شد، استاد معماری دانشگاه تهران بود. کیانوری، نوه

شیخ فضل‌الله نوری و فرزند یک اشرافی بی‌ثروت، در تهران به دنیا آمد، در دانشگاه تهران تحصیل کرد و درست پیش از دستگیری «پنج‌جاه و سه‌نفر» به آلمان رفت و با استفاده از بورس دولتی به تحصیل خود ادامه داد.

در نخستین کنگره حزب، دبیرکل‌ها و مسئولین کمیسیونهای مالی، مطبوعات و سازمانی حزب نیز تعیین شدند. ایرج اسکندری، بهرامی و نورالدین الموتی به دبیرکلی حزب انتخاب شدند. مسئولیت کمیسیونهای نامبرده هم به پنج عضو کمیته مرکزی جدید، دو عضو کمیته مرکزی موقت - کباری و اعزازی - و نه عضو تازه‌وارد کادر رهبری (تقی فداکار، تقی مکی‌نژاد، محمد فرجامی، انور خامه‌ای، دکتر غلامحسین فروتن، دکتر علی عقیلی، خیرخواه، محمدزاده و حسین جهانی) واگذار شد.

فداکار، برجسته‌ترین عضو تازه‌وارد، یکی از رهبران جنبش کارگری اصفهان بود. او که فرزند یک روحانی رده پایین بود، در زادگاه خود به امور و مشکلات حقوقی مردم رسیدگی می‌کرد و به کارگرانی که پلیس رضاشاه به شورش متهم کرده بود مشاوره حقوقی می‌داد. پس از سال ۱۳۲۰، فداکار به سازماندهی اتحادیه‌های محلی پرداخت و در انتخابات مجلس چهاردهم به پیروزی مهمی دست یافت. مکی‌نژاد، دوست دوران کودکی خلیل ملکی، یک مهندس اهل اراک بود که به‌عنوان یکی از اعضای جوان «پنج‌جاه و سه‌نفر» به پنج‌سال زندان محکوم شده بود. انور خامه‌ای، دیگر عضو جوان «پنج‌جاه و سه‌نفر» که به یک خانواده طبقه متوسط مذهبی تهران تعلق داشت، نویسنده، مترجم و دبیر بود. وی، در سال ۱۳۱۶، که در دانشگاه تهران تحصیل می‌کرد دستگیر شد. فرجامی، عضو ارشد «پنج‌جاه و سه‌نفر» که به ده‌سال زندان محکوم شده بود، کارگر روشنفکر یک کارخانه دولتی دخیانیات بود. او در یک خانواده بهایی گیلانی به دنیا آمد، مدت کوتاهی در روسیه تحصیل کرد و تا پیش از دستگیری، با روستا و دیگر سازمان‌دهندگان کارگری محلی همکاری داشت.

فروتن، یکی از روشنفکران فعال در شورای متحده، تحصیلکرده اروپا و استاد زیست‌شناسی دانشگاه تهران بود. وی در یک خانواده طبقه متوسط تهرانی به دنیا آمد، بلافاصله پس از شکل‌گیری حزب توده به آن حزب پیوست و برای سازماندهی اتحادیه‌های محلی به کرمانشاه رفت. عقیلی، استاد دانشگاه و فارغ‌التحصیل رشته حقوق از فرانسه بود. وی در یک خانواده نیمه‌مذهبی تهرانی به دنیا آمد و بلافاصله

پس از تشکیل حزب توده به عضویت آن درآمد. خیرخواه، فرزند یک تاجر جزء تهرانی، بازیگر برجسته تئاتر بود. او در سال ۱۳۱۶ به جرم سرودن «اشعار ضد دولتی» دستگیر شد، به طور جداگانه محاکمه و با گروه «پنجاه و سه نفر» زندانی شد. محمدزاده، که در مشهد به دنیا آمده بود، به عنوان مهندس در راه آهن مازندران کار می کرد. او، گرچه، هیچ گونه پیشینه سیاسی نداشت، پس از شکل گیری حزب توده به عضویت آن سازمان درآمد. جهانی، رهبر برجسته شورای متحده هم یک نجار اهل تهران بود. او که پدرش هم نجار بود، هنگام جوانی به نخستین اتحادیه نجاران و حزب سوسیالیست پیوست.

بدین ترتیب، رهبران حزب توده هنوز از روشنفکران جوان فارسی زبان تهرانی بودند. سی و یک عضو کمیته مرکزی و چهار کمیسیون نامبرده از هفت استاد دانشگاه، چهار مهندس، چهار آموزگار، چهار کارمند متوسط، دو نویسنده و مترجم، دو حقوقدان، دو رئیس دبیرستان، یک قاضی، یک پزشک، یک کارگردان تئاتر، یک بازیگر، یک داروساز و یک نجار تشکیل می شد. بیست و پنج نفر از آنان تحصیلات عالی داشتند - هشت نفر در ایران، شش نفر در آلمان، شش نفر در فرانسه و پنج نفر هم در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند. میانگین سن این سی و یک نفر کمتر از سی و شش بود. به جز دو نفر، همگی از خانواده های مسلمان بودند. از لحاظ خاستگاه طبقاتی، بیست و یک نفر از خانواده های طبقه متوسط و پایین؛ و ده نفر نیز از خانواده های برجسته روحانی، بازرگانی و لقب دار بودند. البته تنها یک نفر در سال ۱۳۲۳ درآمد مستقل چشمگیری داشت. از نظر خاستگاه منطقه ای، پانزده نفر در استان تهران، پنج نفر در گیلان، سه نفر در آذربایجان، سه نفر در خراسان، دو نفر در اصفهان، یک نفر در مازندران و دو نفر دیگر نیز در شهر اراک به دنیا آمده بودند. البته، در سال ۱۳۲۳، از این گروه بیست و پنج نفر در شهر تهران، یک نفر در اصفهان، یک نفر در مشهد، یک نفر در رشت، یک نفر در گرگان، یک نفر در ساری و یک نفر نیز در گرمانشاه زندگی می کردند. از لحاظ زبان، بیست و دو نفر در خانواده های فارسی زبان، شش نفر در خانواده های آذری زبان، یک نفر در خانواده ارمنی زبان و دو نفر در خانواده های فارسی و ترک قاجاری پرورش یافته بودند. البته همه این سی و یک نفر به زبان فارسی مسلط بودند. از لحاظ پیشینه سیاسی، شانزده نفر زیر قبلاً عضو گروه «پنجاه و سه نفر» بودند و یا با آن همکاری نزدیکی داشتند؛ دو عضو جوان پیشین

حزب کمونیست، سه تن از فعالان بخش جوانان حزب کمونیست، سه نفر از اعضای کهنه کار فرقه دموکرات و حزب سوسیالیست و نه نفر دیگر که پس از کناره گیری رضاشاه وارد فعالیت های سیاسی شده بودند.

گسترش در جنوب (مرداد ۱۳۲۳ — مهر ۱۳۲۵)

در ماه های پس از نخستین کنگره حزب، گسترش حزب توده به ویژه در استان های جنوبی همچنان ادامه داشت. این حزب، در همه چهل و چهار شهر دارای بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر جمعیت و در سی و دو شهر از سی و شش شهر دارای بیش از ۱۰,۰۰۰ نفر جمعیت، شعبه هایی دایر کرد. حزب توده، نه تنها در مراکز شهری بزرگی مانند یزد، بوشهر، دزفول و زاهدان بلکه در مراکز صنعتی کوچکتری مانند آغا جاری، رامهرمز، بندر ماهشهر و دشت میشان به عضوگیری پرداخت. حزب، همچنین، شش روزنامه استانی تأسیس کرد: صورت در رشت؛ صفا در ساری؛ گرگان در شرق مازندران؛ بیستون در کرمانشاه؛ راهنما در همدان؛ آهنگر در اصفهان؛ سروش در شیراز؛ و رهبر یزد در یزد. بنابراین، رهبر ارگان مرکزی حزب می توانست اعلام کند که حزب توده اکنون به یک حزب ملی با شعبه های سازمان یافته در استان های جنوبی و شمالی تبدیل شده است.^۱

حزب توده، همچنان تظاهرات خیابانی گسترده تر و گسترده تری برگزار می کرد. این حزب، در اوایل آبان ماه، در اعتراض به خودداری دولت از واگذاری امتیاز نفتی به اتحاد شوروی، گردهمایی های وسیعی در بیست و دو شهر برگزار کرد. بنا به گزارش سفارت آمریکا، در این جریان، بیش از ۳۵,۰۰۰ نفر در بیرون از ساختمان مجلس به تظاهرات منظمی دست زدند. روزنامه نیویورک تایمز نوشت که عامل اصلی سقوط دولت همان گردهمایی بود. در ۱۵ مرداد، حزب توده برای گرامیداشت سالگرد انقلاب مشروطه، در بیش از بیست شهر، راهپیمایی عمومی ترتیب داد. به نوشته یک روزنامه غیرتوده ای، در تهران، نزدیک به ۴۰,۰۰۰ نفر راهپیمایی کردند. در روز کارگر، حزب توده و شورای متحده در بیشتر شهرها از جمله کرمان، نایین و رفسنجان راهپیمایی برگزار کردند. یک روزنامه غیرتوده ای نوشت که شمار

راهپیمایان در تهران بیش از ۶۰،۰۰۰ نفر بود.^۱ بدین ترتیب، حزب توده هم به نام و هم در عمل در واقع حزب توده‌ها بود.

گزارشگر نیویورک تایمز با دیدن این راهپیماییها و گردهماییهای گسترده، برآورد کرد که اگر انتخابات درستی برگزار شود، حزب توده و متحدان آن می‌توانند ۴۰ درصد آرا را به دست آورند. وی می‌افزاید که حزب توده «توده‌ها را وادار می‌کند تا برای نخستین بار، اندیشه و رفتار سیاسی داشته باشند.» در خرداد ۱۳۲۵، سفیر انگلیس تأکید می‌کند که «حزب توده تنها نیروی سیاسی منسجم کشور است و قدرت آن را دارد که از عهده مخالفان جدی برآید، چرا که تقریباً مطبوعات و نیروی کار سراسر کشور را کاملاً در دست دارد.» سفیر آمریکا نیز در گزارش دیگری می‌نویسد «حزب توده تنها ماشین سیاسی بزرگ، سازمان‌یافته و کارآمد در ایران است. به همین علت است که نخست‌وزیر (قوام) می‌خواهد تا آغاز انتخابات آینده با حزب توده آشتی کند.»^۲

حزب توده، همزمان با گسترش سازمانهای توده‌ای خود، ائتلافهای سیاسی خود را نیز مستحکم کرد. این حزب، سردبیرهای جدیدی را به جبهه آزادی آورد، به طوری که در پایان سال ۱۳۲۴، بیش از ۵۰ روزنامه‌نگار ضدانگلیسی، از جمله مسئولان روزنامه‌های غیروابسته‌ای چون داد، داریا و فرمان به این جبهه پیوسته بودند. هنگامی که رهبران یک سازمان کوچک روشنفکری به نام حزب میهن به پیوستن این حزب به حزب ایران رأی دادند، شعبه‌های مناطق شمالی حزب توده دفاتر و ادارات محلی آن سازمان را در اختیار گرفتند. همچنین، هنگامی که رهبران حزب آزادی به دبیرکلی ارسنجان، تصمیم گرفتند تا حزب را در حزب دموکرات ادغام کنند، سازمان جوانان حزب نیز به سازمان جوانان حزب توده پیوست. مهمتر از همه اینکه، حزب توده، در تیر ۱۳۲۵، برای تشکیل «جبهه مؤتلفه احزاب

1. American Ambassador to the State Department, 27 October 1944, *Foreign Relations of United States* (Washington, D. C., 1944), V, 46 I; *New York Times*, 17 March 1945; توفیق، ۱۶ مرداد ۱۳۲۴؛ فرمان، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۵.

2. *New York Times*, 15 June 1946, 17 March 1945; British Ambassador to the Foreign Office, 13 June 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52664; American Ambassador to the State Department, 31 May 1946, *Foreign Relations of United State* (Washington, D. C., 1946), VII, 490.

آزادیخواه» با حزب ایران ائتلاف کرد. این دو حزب، ضمن اعلام تشکیل جبههٔ متحده، از احزاب دیگر خواستند تا «برای مبارزهٔ مشترک در راه استقلال ملی، پیشرفت اجتماعی و شناسایی شورای متحده به عنوان تنها سازمان قانونی طبقهٔ کارگر ایران، به آنجا پیوندند.»^۱ حزب ایران، همچنین، اعلام کرد که به رهبران مبارز و میهن پرست حزب توده اعتماد کامل دارد.^۲ در اندک زمانی، حزب کوچک سوسیالیست تهران، حزب تازه احیاشدهٔ جنگلی در گیلان و حزبهای دموکرات آذربایجان و کردستان به جبههٔ مؤتلفهٔ احزاب آزادیخواه پیوستند. سرانجام، قوام نیز در آستانهٔ برگزاری انتخابات اعلام کرد که حزب او در نظر دارد با جبههٔ مؤتلفه، ائتلافی انتخاباتی تشکیل دهد.

گسترش سریع حزب توده در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ را می توان با توصیف رشد غیرمنتظرهٔ سازمانهای محلی حزب در تهران، شیراز، یزد و استان نفت خیز خوزستان، نشان داد. در تهران، شمار باشگاههای محلی حزب از پنج به سیزده رسید و شمار خوانندگان روزنامهٔ رهبر دوبرابر شد، تا جایی که در پنجمین سالگرد انتشار روزنامه تیراژ آن به ۱۲۰,۰۰۰ رسید. دومین کنفرانس ایالتی تهران نیز با ۱۹۲ نماینده — ۱۰۵ نفر بیشتر از نمایندگان حاضر در نخستین کنفرانس ایالتی — برگزار شد. همچنین، در پنجمین سالگرد تأسیس حزب نزدیک به ۱۰۰,۰۰۰ نفر راهپیمایی کردند. روزنامهٔ رهبر نوشت که این بزرگترین راهپیمایی در تاریخ خاورمیانه است که یک سازمان غیردولتی برگزار می کند. باز در همان روزنامه آمده است که ۷۵ درصد از راهپیمایان، افراد مزدبگیر و ۲۰ درصد هم از دهقانان روستاهای اطراف بودند.^۳ حزب تودهٔ شعبهٔ تهران، همچنین، با اعزام افراد به روستاهای اطراف به ویژه روستاهای نزدیک ری، کرج و ورامین، در تشکیل اتحادیه دهقانان نیز فعال بود. در تابستان ۱۳۲۵، سفیر انگلیس در گزارشی هشدار می دهد که حزب توده با ترغیب دهقانان محلی به خودداری از تحویل محصول به زمین داران و دولت، شاید تهرانیان را با کمبود غله روبه رو سازد.^۴

۱. احزاب توده و ایران، «بیانیهٔ ائتلاف»، جبهه، ۹ تیر ۱۳۲۵.

۲. م. پورسرتیب، «پاینده باد حزب توده»، جبهه، ۱۰ مهر ۱۳۲۵.

۳. رهبر، ۱۴ مهر ۱۳۲۵.

۴. British Ambassador to the Foreign Office, 25 June 1946, F. O. 371/Persia

در فروردین ۱۳۲۳ که شورای نویسندگان، مهمترین روزنامه‌ی روشنفکری شیراز، اقیانوس، به حزب توده پیوست، این حزب نخستین شعبه‌ی خود را در آن شهر دایر کرد. در اندک‌زمانی، چند تن از روشنفکران جوان به این شعبه پیوستند. فریدون توللی، یکی از شعرای برجسته‌ی کشور، خانم پیرغیبی، شاعر معروف شیراز، ایرج زندپور، رئیس یکی از دبیرستانهای مهم شهر و عبدالله عفیفی، مدیر روزنامه‌ی سروش، که سپس به‌صورت ارگان استانی حزب درآمد، از جمله این افراد بودند.

حزب توده که در بین روشنفکران پایگاهی یافته بود به سازماندهی مردم محلی پرداخت، هم برای جوانان و هم برای زنان سازمان ویژه‌ای تشکیل داد و در دو کارخانه‌ی نساجی شهر و کارخانه‌ی بزرگ قند مرودشت اعتصابهای موفقیت‌آمیزی ترتیب داد. همچنین، در بین کارکنان مختلف به‌ویژه رانندگان تاکسی، برق‌کاران، کارکنان صنایع بافندگی و کارگران کارخانه‌ی قند چندین اتحادیه ایجاد کرد. حزب، همچنین، از اواسط سال ۱۳۲۵، فعالان حزبی را به روستاهای نزدیک فرستاد تا اتحادیه‌های دهقانی را سازمان دهند و کشاورزان را ترغیب کنند که محصول برداشتی را به زمین‌داران ندهند. بزرگان شیراز برای جلوگیری از این‌گونه فعالیت‌های حزب توده، مواد غذایی، لباس و مواد سوختی رایگان در بین مردم توزیع کردند؛ یک پرورشگاه و درمانگاه جدید بنا نمودند؛ به یک سازمان محلی، معروف به حزب حسینی کمک مالی کردند؛ چند روحانی را به خدمت گرفتند تا در بین مردم تبلیغ کنند که حزب توده می‌خواهد چند همسری را از بین ببرد؛ و گروهی سرپاز با لباس غیرنظامی را به مرودشت فرستادند تا باشگاه‌های حزب توده را به آتش بکشند. کنسول انگلیس در گزارش خود می‌نویسد که این تلاشها شکست خورد، زیرا حزب توده به‌نحو مؤثری به «ابراهیم قوام، راهزن فتودال و مرتجع بدنام» حمله می‌کرد و دیگر اینکه، بزرگان محلی به‌ویژه قوام، ناصر قشقایی و استاندار هنوز با یکدیگر درگیر بودند.^۱

در یزد نیز حزب توده موفقیت‌های مشابهی داشت. این حزب، در اواخر سال ۱۳۲۳، پس از اعتصاب کارگران یکی از چهار کارخانه‌ی بافندگی شهر نخستین شعبه‌ی

1946/34-52678.

1. British Consul in Shiraz, "Two-Weekly Reports for 1945", F. O. 371/Persia 1945/34-45457.

خود را تأسیس کرد. این شبعه را عباس استادان، حقوقدان جوان تحصیلکرده تهران که خویشاوندان و بستگانی در یزد داشت رهبری می‌کرد. در این شهر، حزب با جذب جوانان روشنفکر مسلمان و زرتشتیان محلی و ترتیب دادن یک رشته اعتصابهای موفق در کارخانه‌های بافندگی به سرعت گسترش یافت. بدین ترتیب، حزب توده، در اواسط سال ۱۳۲۴، تقریباً همه کارگران کارخانه‌ها و بیشتر کارکنان شهرداری را سازمان داده بود و در روستاهای نزدیک نیز مبارزه‌ای به راه انداخته بود. در مقابل، کارخانه‌داران نیز چاقوکشانی استخدام کردند تا اعضای اتحادیه‌ها را بترسانند، به «استادان» حمله کنند و دفتر مرکزی حزب توده را به آتش بکشند. کنسول انگلیس در کرمان در گزارش خود می‌نویسد که در یزد، «حداقل ۷۰ درصد جمعیت که از طبقه کارگر بودند، به دنبال یک رشته فعالیتهای سازمان یافته بسیج شده بودند، بقیه مردم (کارخانه‌داران، زمین‌داران و تجار) کاملاً نگران و عصبانی بودند و برخی از آنها هم (به ویژه زرتشتیان) اغلب می‌خواستند در صورت امکان، به تابعیت انگلیس درآیند.» وی، همچنین، در گزارش دیگری می‌افزاید که فعالیتهای حزب توده در یزد «مردم منفعل کرمان را به صورت گسترده‌ای تحت تأثیر قرار داده است» زیرا رانندگان کامیون، رفتگران شهر و روشنفکران علاقه‌مند می‌شدند با پیوستن به این حزب، یک سازمان محلی تشکیل دهند.^۱ به دنبال این گونه فعالیتهای بیش از یک هزار کارگر کرمانی در مراسم روز کارگر سال ۱۳۲۵ شرکت کردند.

البته شگفت‌انگیزترین کامیابیهای حزب توده در استان خوزستان بود. حزب پس از چهار سال فعالیت زیرزمینی محدود در بین کارگران شرکت نفت، سرانجام در روز کارگر سال ۱۳۲۵ با سازماندهی یک راهپیمایی ۸۰,۰۰۰ نفری در آبادان قدرت خود را به نمایش گذاشت. یکی از اعضای حزب کارگر پارلمان انگلیس پس از بازدید رسمی از خوزستان می‌نویسد که کمونیستها، کارگران کم‌سواد را تحت تأثیر قرار داده‌اند و «۸۱,۰۰۰ انسان مصمم و آماده، یک نیروی صنعتی است که باید جدی گرفت.»^۲ حزب توده، گرچه در ماههای خرداد و تیر چند اعتصاب در بین کارگران

1. British Consul in Kerman, 15 August and 15 February 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45455.

2. J. H. Jones, "My visit to the Persian Oilfields", *Journal of the Royal Central Asian Society*, 34 (January 1947), 56-68.

صنعت نفت ترتیب داد، قدرت کامل حزب در اعتصاب عمومی بیش از شصت و پنج هزار کارگر خوزستانی مشخص شد. این بزرگترین اعتصاب کارگران صنعتی در تاریخ خاورمیانه بود. پس از سه روز درگیری خیابانی که ۱۹ کشته و بیش از ۳۰۰ زخمی برجای گذاشت، نخست‌وزیر (قوام) یک هیئت میانجی فرستاد تا شرکت نفت را وادار کند که برخی از خواسته‌های اعتصابیون را بپذیرد. این کمیته، که شامل رهبران حزب توده نیز بود، وظیفه خود را با موفقیت کامل انجام داد. یک فرستاده انگلیس که این بحران را بررسی می‌کرد در گزارش خود می‌نویسد که «این جنبش اتحادیه‌ای جنبشی حقیقی است و ما صلاح می‌دانیم خواسته‌های اتحادیه‌های توده‌ای را بر نظریات دولت انگلیس ترجیح دهیم.» یکی از اعضای کابینه انگلیس نیز گفت که «نمی‌توانم از ذهنم بیرون کنم که حزب توده، علی‌رغم انقلابی بودن، ممکن است یک حزب حافظ منافع کارگران ایران باشد.»^۱

هنگامی که در مرداد ماه ۱۳۲۵، قوام سه پست وزارت را به کشاورز، یزدی و ایرج اسکندری واگذار کرد اوج پیروزیهای حزب توده بود. از دیدگاه ناظران غربی، در آن هنگام، حزب توده حدود ۵۰,۰۰۰ عضو اصلی و در مجموع ۱۰۰,۰۰۰ عضو فعال داشت؛ بزرگترین سازمان سیاسی کشور را در دست داشت؛ و با قدرت، لیاقت، پشتکار و کاردانی به کار خود ادامه می‌داد.^۲ وزرای توده‌ای می‌توانستند اعضای حزبی را به پستهای حساس سه وزارتخانه «بهداری»، «فرهنگ»، و «پیشه و هنر» بگمارند. مؤتلف آن، حزب ایران نیز می‌توانست در وزارت دادگستری به چنین کاری دست بزند. متحدان دیگر حزب توده، فرقه دموکرات کردستان و آذربایجان هم در استانهای شمال غربی موقعیت خود را مستحکم کرده بودند. شورای متحده نیز

1. British Foreign Office, "Report of the Parliamentary Delegation to Persia", F. O. 371/Persia 1946/34-52718; British Cabinet, Notes on the Reports of the Parliamentary Delegation to Persia, F. O. 371/Persia 1946/34-52616.

2. U. S. Congress, Committee on Foreign Affairs, *The Strategy and Tactics of World Communism* (Washington, D. C., 1949), pp. 7-9; British Labour Attaché to the Foreign Office, "The Tudeh Party and Iranian Trade Unions", F. O. 371/Persia 1947/34-61993; U. S. Congress, *The Strategy and Tactics of World Communism*, pp. 7-9; British Ambassador to the Foreign Office, 8 October 1946; F. O. 371/Persia 1946/34-52684.

مدعی بود که ۳۵۵۰۰۰ عضو دارد و به گفتهٔ یک گزارشگر آمریکایی، «در کل، کارگران کشور را به طور مؤثری رهبری می‌کرد.»^۱ اتحادیه‌های دهقانی حزب نیز به ویژه در روستاهای نزدیک شهرهای بزرگ، به پیشرفتهایی دست یافته بودند. به گفتهٔ وابستهٔ مطبوعاتی انگلیس، جبههٔ آزادی حزب توده بر بسیاری از ۱۷۲ روزنامه، مجله و نشریهٔ منتشرشده در سال ۱۳۲۵ نفوذ داشت. مهمتر از همه اینکه، شعبه‌های محلی حزب، گاه‌گاهی به کمک چریکهای مسلح، در واقع ادارهٔ شهرهای صنعتی مانند آبادان، اهواز، اصفهان، ساری، رشت و بندر انزلی را به دست گرفته بودند. وابستهٔ نظامی انگلیس در گزارش خود چنین می‌نویسد:

در استانهای ساحل خزر، همهٔ مقامات ایرانی از استاندار به پایین در نظارت حزب توده عمل می‌کنند. هیچ مقام حکومتی اجازه ندارد پیام رمزی تلگرافی بفرستد. ژاندارمری نمی‌تواند بدون اجازهٔ حزب کاری انجام دهد. ادارهٔ راه‌آهن، به طور کامل، در دست حزب توده است. در واقع حزب توده هرگاه که بخواهد، می‌تواند امور را به دست گیرد.^۲

دولت انگلیس که به قدرت رسیدن حزب توده را در تهران دور از انتظار نمی‌دانست آماده شد تا طرحهای پیش‌گیرانهٔ خود را اجرا کند. این طرحها عبارت بود از تقویت نیروهای مسلح در عراق، فرستادن کشتیهای جنگی به آبادان، تشویق شورشیان عشایر و ایلات به تشکیل حکومتهای خودمختار طرفدار غرب در استانهای جنوبی و گماردن سفارت انگلیس به تضعیف حزب توده از طریق یافتن مدارکی دال بر روابط این حزب با شوروی و انداختن تفرقه در درون حزب. البته سفیر انگلیس در پاسخ می‌نویسد که یافتن چنین مدارکی دشوار است و هرگونه تلاش برای ایجاد شکاف در حزب شاید کاملاً به ضرر خودمان تمام شود.

متأسفانه هنوز مدارکی دال بر وجود مناسباتی میان روسها و اعضای اصلی حزب توده پیدا نکرده‌ام؛ جز این واقعیت که آنها آشکارا به هم نزدیک هستند و بیانات و تبلیغات حزب توده با بیانات و تبلیغات حزب کمونیست [روسیه] یکی است.^۳

1. U. S. Congress, *The Strategy and Tactics of World Communism*, p. 7.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, 25 January 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52710.

3. British Ambassador to the Foreign Office, 27 December 1946, F. O. 371/Persia ←

سازمان و شیوه عمل حزب توده به گونه‌ای است که امکان ایجاد شکاف در آن وجود ندارد. حزب توده، در اصل از عناصر چپ‌گرای مترقی بدون وابستگی ایدئولوژیکی مشخص تشکیل شده بود. ولی اکنون با حزب کمونیست شوروی همکاری نزدیکی دارد. حمله مستقیم به آن شاید بلافاصله آشکار، محکوم و دفع شود. در واقع، چنین اقدامی ممکن است به زیان خود ما تمام شود. بنابراین، باید غیرمستقیم در درون حزب شکاف انداخت و در فرصتهای مناسب افراد را از حزب جدا کرد.^۱

سرکوب (مهر ۱۳۲۵ — بهمن ۱۳۲۸)

شورشهای عشایر در جنوب، چرخش شدید قوام به راست و تسلط دوباره بر استانهای شمال غربی، نقطه آغاز چهارسال سرکوب پی‌درپی حزب توده بود. عشایر مسلح کرمان، فارس و سیستان، دفاتر حزب را غارت و چاپخانه‌های آنها را ویران کردند و افراد فعال در اتحادیه‌های کارگری را فراری دادند. در اصفهان، نظامیان دفاتر اصلی حزب را اشغال کردند و افراد فعال در اتحادیه‌های کارگری را به ارتش فراخواندند. فرماندار نظامی خوزستان، رهبران حزب را تبعید و شرکت نفت نیز بیش از ۱۰۰۰ کارگر «مسئله‌ساز» را بیرون کرد. در کرمانشاه، ۱۲ توده‌ای تظاهرکننده به ضرب گلوله پلیس از پای درآمدند. در تهران، دولت با برقراری حکومت نظامی

1946/34-52686.

ده‌سال بعد نیز، تلاش دولت ایران برای یافتن رابطه مستقیم میان حزب توده و شوروی به جایی نرسید. بهرامی، به سال ۱۳۳۶، در اعتراف خود می‌گوید که در پانزده سال عضویت در کمیته مرکزی و طی سالیانی که دبیرکل حزب بود، متوجه چنین رابطه‌هایی نشده است. او می‌افزاید: «موضوع ارتباط حزب توده با شورویها مسئله غامض و تاریکی است که هرکس بنا به نظر خودش حدس سیاسی می‌زند. حتی اعضای کمیته مرکزی در این باره در تاریکی هستند تا چه رسد به اعضای پائینتر و ساده حزب... من مدتی به اتفاق کامبخش چه در مهمانیهای علنی و چه در خارج از مهمانی با علی‌اوف دبیر سفارت شوروی تماس می‌گرفتم، موضوعاتی که بین ما صحبت می‌شد (آنچه که یادم هست) مسائل کلی بود از قبیل مسائل سیاست جهان - سیاست کلی شوروی - اگر احیاناً اشکالات شوری پیدا می‌کردیم مسائل تشکیلاتی حزب کمتر بحث می‌شد چون احتیاجی در این باره نداشتیم.» فرمانداری نظامی تهران، سیر کمونیسم در ایران، تهران، ۱۳۳۶، ص ۲۱۵.

1. British Ambassador to the Foreign Office, "Memorandum on the Present Situation in Persia", India Office L/p&s/ 12-3491 A.

همه گردهماییهای خیابانی را ممنوع کرد، اعتصاب عمومی را که به دعوت شورای متحده انجام می شد سرکوب کرد و دستور داد تا آوانسیان، کامبخش، امیرخیزی و ایرج اسکندری را به جرم تحریک شورش در آذربایجان دستگیر کنند. در استانهای حاشیه دریای خزر، دادگاههای نظامی، به جرم طراحی یک شورش مسلحانه، سه تن از فعالان حزب را اعدام، چهار نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از ۱۴۰ نفر را به جرم حمل اسلحه دستگیر کردند. شگفتی آور نبود که خونین ترین انتقام گیریها در آذربایجان و کردستان روی دهد. بر پایه برآوردهای مقامات انگلیس، بیش از ۵۰۰ شورش در جریان درگیریها کشته شدند، ۱۲۰۰ آذربایجانی و ۱۰،۰۰۰ کرد به شوری گریختند و ۳۰۰ تن از رهبران شورش نیز دستگیر شدند.^۱ در ماههای بعد، ۴۵ نفر از این افراد، از جمله ۲۰ فراری ارتش اعدام شدند.

هرچند دولت به حزب توده، به ویژه شعبه های استانی و اتحادیه های وابسته به آن و شورشیان مسلح ضربه شدیدی وارد کرد، حزب را کاملاً منحل نکرد. بلکه به سازمان مرکزی حزب اجازه داد تا گردهماییهای غیرخیابانی برگزار کند، روزنامه منتشر سازد و در بین دانش آموزان، زنان و روشنفکران فعالیت کند. این کار شاید دلایل گوناگونی داشت. سفارتخانه های غربی معتقد بودند که گذاشتن یک سوپاپ اطمینان آشکار برای نارضایتیهای عمومی عاقلانه است.^۲ قوام امیدوار بود که شاید روزی بتواند حزب توده را دوباره علیه شاه به کار گیرد. همچنین، شاید نمی خواست با غیرقانونی اعلام کردن حزب توده، مخالفت روسها را برانگیزد. افزون بر اینها، شاید فکر می کرد که با وجود زمینه بحث و جدل آزادانه، مخالفان درون حزبی در برابر رهبران حزب قرار گیرند و آنها را مسئول شکستها و سرکوبیهای اخیر قلمداد کنند.^۳ همچنان که قوام پیش بینی می کرد، این رویدادها بحران بزرگی در حزب پدید آورد. پس از شکست دموکراتهای تبریز، رهبران درجه دوم حزب به ریاست خلیل

1. British Military Attaché to the Foreign Office, 1 January 1947, India Office /L/p&s/ 12-3505. 2. Ibid.

۳. یکی از اعضای برجسته حزب دموکرات به امید. جذب اعضای جدید گفت که دولت نمی تواند «بک میلیون هوادار» حزب توده را مسئول «اعمال خیانت آمیز رهبران آنها» بداند. رک:

British Ambassador to the Foreign Office, 29 December 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52689.

ملکی، کادر رهبری حزب را زیر فشار گذاشتند تا پلنوم^۱ فوق‌العاده کمیته مرکزی، کمیسیون تفتیش و کمیته ایالتی تهران را تشکیل دهند. در این پلنوم، پست دبیرکل حذف و یک کمیته اجرایی هفت نفری جایگزین کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش شد. رهبران جدید حزب، بیشتر از اعضای جوان «پنجاه و سه نفر» و رهبران پیشین که با سیاست پشتیبانی از قوام یا دموکراتهای آذربایجان چندان موافق نبودند، تشکیل می‌شدند. این هفت نفر عبارت بودند از: رادمنش، استاد دانشگاه و مسئول سازمان جوانان حزب؛ کشاورز، پزشک جوان مبارز و استاد دانشگاه که در سال ۱۳۲۰ به حوزه سیاست وارد شده بود؛ یزدی، جراح بنام و همکار نزدیک ارانی؛ فروتن، استاد زیست‌شناسی که برای پیوستن به جنبش کارگری، شغل دانشگاهی خود را رها کرده بود؛ خلیل ملکی، منتقد تندرو و رهبر مخالفان درون حزبی در تهران؛ طبری، نظریه پرداز مارکسیست و یکی از جوانترین اعضای «پنجاه و سه نفر»؛ و نوشین، کارگردان مشهور تئاتر و شاید معروفترین شخصیت در بین روشنفکران تهران. از اعضای کمیته مرکزی سابق، گنابادی و نورالدین الموتی، دو دموکرات پیشین، اخراج شدند زیرا مارکسیستهای تمام‌عیاری نبودند. آوانسیان، کامبخش، امیرخیزی، ایرج اسکندری، بهرامی و بقراطی نیز اخراج شدند زیرا مسئول رویدادهای ناگوار اخیر تلقی می‌شدند و چهار نفر نخست نیز مجبور به ترک کشور شده بودند.

کمیته اجرایی موقت، روزنامه مردم را که رادمنش و خلیل ملکی منتشر می‌کردند، به جای روزنامه رهبر که متعلق به ایرج اسکندری بود، به عنوان ارگان حزب تعیین کرد. این کمیته، سازمان حزب در مازندران را به دلیل چپ‌روی افراطی آن منحل ساخت و دوازده رهبر محلی را به دلیل پشتیبانی از یک مبارزه مسلحانه اخراج کرد. کمیته نامبرده، گروههای غیررسمی را که از سال ۱۳۲۳ در ارتش شکل گرفته بودند به آرامی منحل کرد، زیرا آنها را بهانه سرکوب می‌دانست. کمیته موقت، همچنین، دوباره بر پشتیبانی حزب از دموکراسی، مشروطیت و «راه قانونی مجلس برای انجام دگرگونیهای اجتماعی» تأکید کرد. از دیدگاه کمیته موقت، حزب قصد نداشت دولت کارگری ایجاد کند بلکه خواستار نظام اقتصادی و سیاسی مانند نظامهای سوئیس، سوئد، انگلیس، آمریکا و فرانسه بود. کمیته، همچنین، اعلام کرد

۱. نوعی گردهمایی با حضور همه اعضا.

که حزب توده انتخابات آینده را تحریم خواهد کرد، زیرا حزب دولتی و ارتش برای دخالت در آن نقشه کشیده‌اند.^۱

ولی با انتخاب رهبران جدید حزب، جناح‌بندیها و کشمکشهای داخلی پایان نیافت. بلکه، این انتخابات، آغازگر شانزده‌ماه بحث و جدل، انتقاد و اتهامهای متقابل و درگیریهای دسته‌ای بود. برخی افراد استدلال می‌کردند که حزب توده شکست خورد زیرا «راه مبارزه مسلحانه برای نیل به سوسیالیسم را نادیده گرفت»، «اهمیت مبارزه طبقاتی را دست‌کم گرفت»، «امکان راه‌حلهای پارلمانی را بیش از حد دست‌بالا گرفت»، و مسئولیت رهبری حزب را نه به کارگران بلکه به روشنفکران واگذار کرد. پس حزب توده، بیشتر مانند سازمانی منشویک رفتار کرد تا سازمانی بلشویک.^۲ گروه دیگری بر این باور بودند که شکست حزب توده به سردادن شعارهای افراطی، قربانی «بی‌نظمیهای کودخانه» شدن، سرکوب بحثهای آزاد و تأکید بر سانتالیسم به جای دموکراسی حزبی، مربوط می‌شود.^۳ برخی دیگر نیز استدلال می‌کردند که شکست حزب توده نه به تقصیرها و خطاهای خود حزب، بلکه به نیروها و شرایط محیطی خارج از کنترل آن، مثل اشتباهات دموکراتهای آذربایجان، سیاستهای گمراه‌کننده قوام، نقش ارتجاعی ارتش و توطئه‌های ماکیاولیستی انگلیس مربوط می‌شود. پس، حزب توده، در یک وضعیت بسیار دشوار، بهترین کار را انجام داده است.^۴

از جزوه‌های بسیاری که در جریان این بحثها منتشر شد، دو جزوه حزب توده ایران بر سر دوراهی و چه باید کرد؟ اهمیت بیشتری دارد. هر دو جزوه، به قلم اسحاق اپریم اقتصاددان جوان آشوری بود که به تازگی از محل تحصیل خود در لندن (جایی که با کینز همکلاس بود) بازگشته بود.^۵ اسحاق، همکار نزدیک خلیل ملکی، در جزوه نخست استدلال می‌کند که خود حزب توده مسئول شکستها و رویدادهای ناگوار اخیر است، زیرا نتوانست یک ایدئولوژی منسجم تدوین کند و از ورود

۱. قاسمی، «سنایش از روزیه»، توده، ۱ (فروردین ۱۳۲۶)، ۱-۳؛ کمیته اجرایی موقتی، «بیانیه»، مردم، ۱۵-۲۰ دی ۱۳۲۵.

۲. «حلقه‌های مارکسیستی»، مردم، ۱۴ خرداد - ۲ شهریور ۱۳۲۶؛ طبقه کارگر چه می‌خواهد؟ حزب توده چه می‌گوید؟ (تهران، بی‌تا).

۳. حقیقت‌گفتنی، (تهران، ۱۳۲۶).

۴. ب. مبرز، [نام مستعار]، آیا حزب توده ایران شکست خورد؟ (تهران، ۱۳۲۶).

۵. اسحاق سالها بعد در کالج ودهام (Wadham) دانشگاه آکسفورد مشغول به کار شد.

عناصر نامطلوب به حزب جلوگیری کند.^۱ وی ادعا می‌کند که نتیجه نبود یک تئوری منسجم، پیدایش نگرش تحقیرآمیز به روشنفکران و روحیه تقدیرباوری به آینده بوده است. در نتیجه، اکثر اعضای حزب احساس می‌کردند که حزب بیشتر قربانی بی‌یاور شرایط محیطی است تا کارگزار فعال تاریخ. اپریم، همچنین، می‌افزاید که بی‌دقتی در گزینش افراد و عضوگیری، حزب را به مکان تجمع اعضای فرصت طلب و ترمسو تبدیل کرد. وی دو راه چاره پیشنهاد می‌کند: استفاده بیشتر از تئوری هم در تدوین سیاست حزب و هم در آموزش کادرها؛ تقسیم حزب به یک هسته مرکزی متشکل از کمونیستها و مبارزان تمام‌عیار و یک بخش دربرگیرنده پشتیبانان و هواداران حزب یا هاله حزب.

اپریم، در چه باید کرد؟ نیز همین موضوع تشکیلات حزب را بررسی می‌کند.^۲ وی پس از قدردانی از عملکرد حزب توده در بسیج هزاران روشنفکر، کارگر و دهقان، «که بیشتر آنان تا سال ۱۳۲۰، چیزی از دموکراسی و سوسیالیسم نشنیده بودند» حزب را به دلیل کاستیهای تشکیلاتی بازخواست می‌کند. به نظر اپریم، در تشکیلات سازمانی، حزب بیشتر بر کمیت اعضا تأکید داشت تا کیفیت آنها و در نتیجه شمار زیادی آزادی‌خواه و فرصت طلب، تندرو و انقلابی درستکار به درون آن راه یافته بودند. وی می‌افزاید که از لحاظ ایدئولوژیکی، حزب در بین اصلاح طلبی و انقلاب، سیاستهای پارلمانی و شورشهای خیابانی، راه‌حلهای قانونی و مبارزه مسلحانه، توسل به سیاست اتحادیه‌ای و سوسیالیسم رادیکال، سرگردان بود. به نظر اپریم، برای حل این مشکل، حزب توده می‌بایست به یک حزب پیشرو و یک جبهه مردمی تقسیم شود. حزب پیشرو می‌بایست از انقلابیهای مبارز آگاه به تئوری مارکسیستی که تعهد کامل به اصول سانترالیسم دموکراتیک دارند و آماده مبارزه مسلحانه هستند تشکیل شود. این مبارزه مسلحانه پرهیزناپذیر است زیرا طبقات حاکم بدون جنگ و ستیز قدرت را از دست نخواهند داد. از سوی دیگر، جبهه مردمی نیز می‌بایست ائتلاف گسترده‌ای از سازمانهای مترقی مانند اتحادیه‌های کارگری، انجمنهای حرفه‌ای و احزاب سیاسی مؤتلف باشد. در این جزوه، همچنین، آمده بود که حزب توده باید پیوندهای خود را با نیروهای چپ در همه کشورهای،

۱. الاثور [نام مستعار]، حزب توده ایران بر سر دوراهی، (تهران، ۱۳۲۵)، صص ۱-۱۴۵.

۲. اپریم، چه باید کرد؟ (تهران، ۱۳۲۵)، صص ۱-۲۴.

به ویژه انگلیس و فرانسه تقویت کند.

طرفداران کادر رهبری پیشین نیز پاسخ دادند که گرچه حزب توده مرتکب برخی اشتباهات شد، برخی افراد نالایق را به پستهای مهم گمارد و اهمیت آموزش نظری را به درستی برآورد نکرد، نخستین جنبش توده‌ای در تاریخ ایران را پدید آورد.^۱ آنها استدلال می‌کردند که تشکیل حزبی پیشگام به نخبه‌گرایی می‌انجامید و روشنفکران را از کارگران و دهقانان جدا می‌کرد؛ حزب تاکنون برای لیبرالها و هواداران سازمانهای گوناگونی مانند تشکیلات دموکراتیک زنان، اتحادیه‌ها و انجمنهای حرفه‌ای تشکیل داده است؛ و مشارکت در کابینه و مجلس نیز به این دو دلیل که حزب از آنها به‌عنوان سگویی برای تبلیغ سوسیالیسم استفاده کرده است و سایر احزاب انقلابی مانند حزب کمونیست فرانسه هم، چنین کارهایی کرده‌اند قابل توجیه است. به نظر این عده، آنان که به پاکی و خلوص حزب اهمیت می‌دادند و نمی‌خواستند آن را در مسائل سیاسی درگیر کنند، انقلابیهای راحت‌طلبی بودند که نمی‌توانستند اهمیت مشارکت سیاسی را درک کنند. آنها، همچنین، بر این باور بودند که خواستهای «چپ افراطی» مردم را از سوسیالیسم هراسان می‌کند؛ حزب توده نباید عین شعارهای کشورهای دیگر و سده‌های گذشته را سردهد (شعارهایی همچون «دیکتاتوری پرولتاریا») زیرا همان‌گونه که لنین گفته است «ضرورت ندارد که همه احزاب از تجربه آنها پیروی کنند»؛ حزب توده به‌عنوان یک سازمان مارکسیستی واقعی، باید سیاستهایی را در پیش گیرد که با شرایط جامعه منطبق باشد و به این گفته مارکس که در یک جامعه سرمایه‌داری، کارگران برای براندازی بورژوازی می‌جنگند ولی در یک جامعه فئودالی آنها به نیروهای مترقی بورژوازی کمک می‌کنند تا اشراف مرتجع را ساقط نمایند، عمل کند. آنان هشدار می‌دادند که مبارزانی که شرایط و ویژگیهای جامعه ایران را به حساب نمی‌آورند مانند پرووکاتورها (فتنه‌انگیزان) رفتار می‌کنند.^۲ البته در این بحثهای آزاد دو موضوع بسیار حساس مطرح نشد. موضوع نخست،

۱. ا. طبری، «بررسی و مطالعه شرایطی که در آن حزب توده ایجاد شد، گسترش یافت و مبارزه کرد»، نامه مردم، ۱۲ (فروردین ۱۳۲۶)، ۱-۱۳.

۲. تحلیلی از اوضاع حزب (تهران، ۱۳۲۶)، صص ۱-۴۰، به ویژه، صص ۱۵ و ۱۰-۱۲ و ۶۶ راه حزب توده ایران، (تهران، ۱۳۲۵)، صص ۱-۳۵، به ویژه، صص ۱۹ و ۷-۸؛ ا. قاسمی، «در استانه اشعاب»، نامه مردم، ۲ (دی ۱۳۲۶)، ۸۳.

سیاست حمایت بی‌چون و چرا از شوروی بود، حتی هنگامی که اهداف و مقاصد این کشور حزب توده را به دردمس می‌انداخت. مثلاً، هنگامی که شوروی برای نخستین بار یک امتیاز نفتی درخواست کرد، چهل و سه نفر از اعضای برجسته حزب که نامشان آشکار نشد پنهانی به نخست‌وزیر گفته بودند که اگر از گفتگو با شورویها خودداری کند از او پشتیبانی خواهند کرد.^۱ آنها، همچنین، از این مسئله ناراحت بودند که روسها تنها دو روز پس از آن که رادمنش در مجلس از لغو قراردادهای نفتی پیشین و واگذار نکردن امتیاز جدید پشتیبانی کرده بود، تقاضاهای خود را مطرح کردند. موضوع دوم به مسائل قومی به‌ویژه غائله آذربایجان مربوط می‌شد. برخی از روشنفکران حزب، به‌ویژه فارسی‌زبانان، با هرگونه خواسته‌ای که استانها را در برابر دولت مرکزی، زبانهای اقلیتی را نسبت به زبان رسمی و قدرتهای محلی را در برابر حاکمیت ملی تقویت کند، مخالف بودند. آنها از شکایتهای راجع به مسائل قومی مطرح شده در کنگره نخست حزب ناراحت بودند، از قیامهای مسلحانه در تبریز و مهاباد هراسان شده بودند و پنهانی، از ائتلاف حزب توده با فرقه دموکراتهای کردستان و آذربایجان به شدت انتقاد می‌کردند (رک: فصل هشت). تا سال ۱۳۳۰ که خلیل ملکی جزوهای با عنوان حزب توده چه می‌گوید و چه می‌کرد؟ نوشت، این دو موضوع پوشیده باقی ماند.^۲ ملکی، ضمن توضیح دلایل کناره‌گیری از حزب توده، رهبران حزب را به پیروی کورکورانه از روسها و اتحاد با دموکراتهای آذربایجان که «می‌خواستند ایران را تجزیه کنند» متهم کرد. البته، در سال ۱۳۲۵، خلیل ملکی و سایر مخالفان با زرنگی این موضوع را مطرح نکردند تا از روسها به دلیل امتیاز نفتی یا قیام آذربایجان انتقاد نکنند.

هنگامی که در اواخر سال ۱۳۲۵، این بحثها آغاز شد همین مخالفان درون حزبی که خودشان را اصلاح‌طلبان حزب می‌نامیدند اکثریت بزرگی تشکیل دادند و در سومین کنفرانس ایالتی تهران در تیرماه ۱۳۲۵، هشت کرسی از یازده کرسی کمیته مرکزی استان را به دست آوردند. اما هنگامی که در اواخر سال ۱۳۲۶ این بحث و گفتگوها به پایان رسید آنها به اقلیت بی‌اهمیتی تبدیل شده بودند. عوامل گوناگونی

1. British Ambassador to the Foreign Office, 25 October 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40241.

۲. خ. ملکی، حزب توده چه می‌گوید و چه می‌کرد؟ تهران، ۱۳۳۰.

در ضعف و افول آنان مؤثر بود. با رهایی یافتن اتحادیه‌ها و شعبه‌های استانی حزب از فشار سیاستهای قوام، رهبران پیشین حزب آرای چشمگیری به دست آوردند. شورای متحده با این مخالفان درون حزبی به مخالفت برخاست، زیرا هنوز روستا، یکی از رهبران اولیه حزب توده، که به گفته و ابسته کارگری انگلیس «همچنان در بین طبقه کارگر محبوب بود»^۱، حزب را هدایت می‌کرد. همچنین، همه اعضای شعبه‌های استانی حزب نیز به این مخالفان بی‌اعتماد بودند، زیرا برخی از شعبه‌های استانی خواسته‌های محلی داشتند و برخی دیگر نیز به واسطه بقراطی، از دیگر رهبران قدیمی، با سازمان مرکزی حزب در تهران رابطه برقرار می‌کردند. عامل مهمتر دیگر اینکه، بیشتر اعضای حزب برای رهبران قدیمی احترام زیادی قائل بودند تا برای مخالفان درون حزبی؛ زیرا اکثر این مخالفان به تازگی وارد سیاست شده بودند در حالی که بیشتر رهبران قدیمی سالهای زیادی را در زندان دوران دیکتاتوری رضاشاه سپری کرده بودند.

افزون بر اینها، هنگامی که بحثها آغاز شد خود اصلاح‌طلبان حزب به سه جناح چپ، راست و میانه تقسیم شدند. چپ‌گرایان را کمونیستی کهنه کار رهبری می‌کرد که ده سال در زندان به سر برده بود و می‌خواست حزب توده را به حزبی ارتدکس لنینیستی تبدیل کند؛ حزبی که طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا باشد، قانون اساسی و اصول حکومت شبه‌بورژوازی را محکوم کند، خواستار یک انقلاب خشونت‌بار باشد و رسماً نماینده جنبش کمونیستی بین‌المللی باشد. این چپ‌گرایان که پرووکاتور نامیده می‌شدند، پس از کناره‌گیری از حزب توده، حزب کمونیست را تشکیل دادند. البته چندماه بعد که شورویها این سازمان را نماینده پلیس مخفی خواندند، خود به خود منحل شد. میان‌روها را نیز نظریه‌پردازان جوانی به نامهای طبری، قاسمی، جودت، فروتن و کیانوری رهبری می‌کردند. آنها نخست به راست‌گرایان تحت رهبری خلیل ملکی پیوستند تا رهبران غیرکمونیست را بیرون و بر آموزش تئوریک کادرهای حزبی تأکید کنند. ولی هنگامی که این موضوعات، به‌ویژه آن دو موضوع حساس مطرح شد، در همان جناح کمیته مرکزی پیشین قرار گرفتند. آنها از حزب می‌خواستند تا به بعضی از تقاضاهای معتدل شعبه‌های ایالتی

1. British Labour Attaché to the Foreign Office, 31 March 1948, F. O. 371/Persia 1948/34-68703.